



کتابخانه
ایستاد عالی
تاریخ
۱۳۱۴

Ākhund Darwāzāh

Irshād al-talībīn



McGill
University
Libraries

Islamic Studies Library

C5
A3158;

30109

~~30109~~

4129839

PSU
17-6-80



فہرست ابواب فصول مسائل حکایات ارشاد الطاہرین

۳	باب اول مشتمل بر چار فصل -	۲۵	نیت نیک بچہ نفع است -
۴	فصل اول در توحید -	۲۶	نقل شیخ شبلہ رحمہ اللہ تعالیٰ -
۵	توحید بچہ نفع است -	۲۷	قصہ محمد بادشاہ کہ پیغمبر را ضامن بہشت گرفت -
۶	قرآن را مخلوق دانستن کفر است -	۲۸	قصہ خالد بن ولید رضی -
۷	بیان عمل شیطان کہ مسلمانان از دین برگردانند -	۲۹	قصہ مہتر موسیٰ و فرعون -
۸	احوال زائد کہ شیطان اورا خلل داد -	۳۰	حیوانات تسبیح بچیت روند -
۹	حال چند بغدادی در توحید -	۳۱	قصہ خالد در خلافت صدیق اکبر رضی -
۱۰	ذکر منصور و جوانی شاہ توحید حال -	۳۲	بقا را ایمان در چہار چیز -
۱۱	قصہ یزید بسطامی در ہنگام سگرموت -	۳۳	گفتار با و کار با کفر -
۱۲	درازئی آدم علیہ السلام کہ صد فرسنگ بود -	۳۴	قصہ شیطان معہ شیخ جابل -
۱۳	حکایت عشق رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بحقیقت -	۳۵	جبرئیل ع پانزدہ روز نیامدہ بود -
۱۴	ذکر مصنف این کتاب یعنی اخوند درویش -	۳۶	سی و سہ بار جبرئیل ع بصورت خود آمدہ بود -
۱۵	فصل دوم در بیان ایمان -	۳۷	قصہ مہتر نوح ع و دقیانوس -
۱۶	قصہ دجیہ کلبی رضی -	۳۸	بیان صفت دوزخ -
۱۷	ایمان مخلوق است -	۳۹	ہفت طاائفہ زیر عرش -
۱۸	اخلاص بچہ نفع است -	۴۰	قصہ رحم پیغمبر بر کنیزک -
۱۹	قصہ شیخ احمد خضریہ -	۴۱	قصہ رحم بزرگوارے بر کنیزک -
۲۰	ذکر ابراہیم خلیل اللہ کہ آتش بر او گلزار شدہ -	۴۲	رحم بزرگوارے بر غلام -
۲۱	در خبر است کہ سہ زنان اکنون حیات اند -	۴۳	ہفت شرط ایمان بجان کردن -
۲۲	قصہ امیر حمزہ رضی اللہ تعالیٰ عنہ -	۴۴	حلال دانستن شربہ جو کفر است -
۲۳	قصہ اکشتی نوح علیہ السلام -	۴۵	بیان خمر خوردن -

۲۴	خمر به پنج نوع است	۵۸	یاری و شفاعت یکدیگر یاری روز
۲۵	شپلیده غله چون تغیر یا بد حرام است	۵۹	برادر و خواهر دینی گرفتن فائده و
۲۶	دخول در مسجد	۶۰	قصه مردی که سوای جمع کردن نان
۲۷	ساقط شدن جواب سلام	۶۱	صالحان دیگر عمل نکرده بود
۲۸	ساقط شدن حج درین زمانه	۶۲	با دوستان حق دوستی کردن مثل سلطان
۲۹	چند جا امام عظیم توقف کرده اند	۶۳	قصه گریه بزرگوار و صاحبش
۳۰	چون از مسجد بیرون بیاید پیر و آرد	۶۴	لعاب انداختن بطرف کعبه کرده است
۳۱	عالمان که پیش ملوکان روند	۶۵	چونکه عیسی پادشاه روم فوت شد
۳۲	علم بے عمل دشمنی با خدا است	۶۶	بدترین مردمان آنکسی است که چیز
۳۳	گفته بندر جهم در صحبت عالمان	۶۷	بخود فرض گرداند و فاکتد
۳۴	خاک گرفتن از دیوار غیره	۶۸	قصه هبتر یوسف و طبیب حاذ
۳۵	حکایت داماد سلیمان علیه السلام	۶۹	بیان عدل سخر ماضی
۳۶	فضیلت عالم بر زاهد	۷۰	در بیان احسان و مقام حضور
۳۷	قصه کارون الرشید	۷۱	قصه پادشاه وزن باغبان
۳۸	شفاعت چهار فرقه حق است	۷۲	ذکر سخاوت مرتضی علی کرم الله
۳۹	ذکر مرید حسن بصری رض	۷۳	حکایت عمر بن عبد العزیز
۴۰	بیان خانواده	۷۴	اگر کسی پیش امیر جابر معروف مک
۴۱	هر که بغیر اذن کامل ارشاد کند	۷۵	اگر کسی خود فاسق است امر معروف
۴۲	ذکر سید جلال و شیخ فرید	۷۶	امر معروف سه نوع است
۴۳	مثلهای گریه که از خوف خدا کند	۷۷	مَنْ بَدَّلَ دِیْنَهُ فَاُتِیَتْهُ
۴۴	مسئله در بیان کمال ایمان	۷۸	آنحضرت بر او چادر انداخت که بنش
۴۵	المبتدع من یجعل غیر طریق الشرع	۷۹	قصه اولیا الله که بر کافران گرفت
۴۶	دوستی با دوستان حق	۸۰	قصه غلامان فرعون که مسلمانان

فرعون معطل چهار علت بود -	۷۴	بیان ثواب سورتها و ادعیه پس از وضو -	۹۹
ذکر درخت پرستان -	۷۵	طریقه شستن کردن -	۱۰۰
بسیب یک سخن به بهشت رود -	۷۶	مناجات برق نام در زبان موسی -	۱۰۱
در حق کلمه شهادت -	۷۸	وضوی باطن -	۱۰۷
در بیان آنکه بسبب آن خدا لازم نمی شود	۷۹	مبالغه در مسواک -	۱۰۸
خمر و روقت اصحاب حلال بود	۸۰	مسئله در بیان شکسته وضو -	۱۱۰
در آغاز و تمام سخن کلمه -	۸۱	پرسیان جوانی در حق زن کردن	۱۱۲
قصه ولی که قبول او نه قبول عبادت نظر کرد	۸۲	چهار خنده وضو نکند -	۱۱۳
ابراهیم خواص و از ده سال در بیان	۸۳	واجب شدن غسل -	۱۱۵
ثواب زیارت عالم و بزرگ -	۸۴	در بیان حیض و طهر مختل -	۱۱۶
ظالمی نمود و نه کسی شسته بود -	۸۵	استحاضه و نفاسه و حالضه -	۱۱۷
منازعت مالک دینار -	۸۶	غسل کردن میت -	۱۱۷
سوال دل از جان -	۸۷	مامور کردن مرید به تهجد -	۱۱۹
مسئله در بیان محاضرات -	۸۸	در بیان دخول با زن -	۱۲۰
قصه امام غزالی -	۸۹	در بیان مقدار استعمال آب غسل وضو	۱۲۱
فصل سیوم در وضو و ملائم آن	۹۰	خاک خور و بائع بشر -	۱۲۲
در بیان وضو که بچند نوع است -	۹۱	حضرت علی در هر شب چهار بار غسل کرد	۱۲۳
قصه رابعه بصری -	۹۲	مرگ سلیمان علیه السلام -	۱۲۴
زننه که خود را خوشبو کند -	۹۳	در بیان موت که بی خبر می آید -	۱۲۵
مسئله در بیان رفتن بقدر محلت	۹۴	قصه بلعم با عور -	۱۲۶
سنگ و مدر برای استنجا -	۹۵	قصه داود عم و پادشاه کافر -	۱۲۷
در بیان وضو و مسواک -	۹۶	عمر مسخ شده -	۱۲۸
خلال انگشتان و فراموشی استنجا	۹۷	قصه جریر رضی الله عنه -	۱۲۹

۱۳۰	قصه خواجه گرگ -	۱۵۵	در بیان نماز جنازه -
۱۳۱	قصه جئید و جوانی -	۱۵۶	قائم مقام ادعیه جنازه -
۱۳۲	دیوانه لایا بالی -	۱۵۸	نماز بلا جماعت -
=	در بیان تیم و وضو و استعمال سواک -	۱۵۹	در بیان دستار بستن -
۱۳۴	در بیان آب ده در ده و چاه -	۱۶۰	در بیان نماز در مسجد -
۱۳۵	فصل چهارم در بیان نماز -	۱۶۱	بیان خاک آدم علیه السلام -
=	نماز بیت المقدس -	۱۶۲	بیت العمور کعبه ملائکه -
۱۳۶	صلوة خمسہ مثل پنج جوی است -	۱۶۳	بر بوریامصلی افکندن -
۱۳۷	چند جا ذکر نماز در قرآن -	=	حکایت بادشاه یوسف نام -
۱۳۹	چند نفر بگمان مسلمان اند -	۱۶۶	بیان نماز بر پوست حیوان -
۱۴۰	بحث تراویح -	=	در بیان پنج بنای سلمانی -
۱۴۲	چون مقبل قبله شوی آب بن مینداز -	۱۶۸	کلافی آسمانها و غیره -
۱۴۳	بیان غیر المغضوب -	۱۶۹	چون عالم وفات یابد -
۱۴۴	الحمد را الحمد گفت -	۱۷۰	کلافی و شتابی آب -
۱۴۶	اگر خراج معنی یک باشد نماز و آ -	۱۷۱	در بیان خسوف و کسوف -
۱۴۸	وقوف منزل در قرآن -	=	در بیان شهر شمسی و قمری -
۱۵۰	وصل و فصل در نماز -	=	قصه عادیان -
۱۵۱	نماز را چهار رکن -	۱۷۲	یک اندام شیطان نراست و یک ماه -
۱۵۲	ختم در ده روز باید کرد -	۱۷۳	بیان مقدار گاو زمین -
۱۵۳	کسی که سبقت دراز کرده -	=	بیان مقدار ماهی -
۱۵۴	در ارم ماضیه قعده نماز نبود -	۱۷۴	چهار طائفه را نشان برابر باشد -
۱۵۵	عدم قبول شهادتی که قنوت نداند -	۱۷۶	در بیان دوزخها که هفت اند -
=	در بیان سحر ندادن سجده بعد از فراغ وتر -	=	در بیان مار که دوزخ بر پشت او است -

۱۷۶	در بیان آن مردم که نماز خفین بر ویست	۱۹۶	بدیه منکر و نکیر و سراج القبر -
۱۷۷	در بیان آن که ششاد و ششاه روز -	۱۹۷	نماز آورده جبرئیل حکم رب الجلیل -
۱۷۸	علام چشت در خدمت -	۱۹۸	کنیزک را دشنام دادن -
۱۷۹	در بیان نفل نماز و روزه -	۱۹۹	نماز هفتة وسید الاستغفار -
۱۸۰	مسئله در بیان اوراد -	۲۰۱	دعای شب جمعه برای حاجات دو جهان -
۱۸۱	برای گم شده بخواند -	۲۰۲	نماز افضل از قیام اللیل -
۱۸۲	بعد فجر روی سوی قبله نشیند -	۲۰۳	نفلی بے عالتش رضی الله تعالی عنها -
۱۸۳	ورد اخوند جیو رحمة الله تعالی علیه -	۲۰۴	نماز هفت وضوء -
۱۸۴	تسبیح بانگستان ثلثه -	۲۰۵	آیتها عقیب صلوات خمسہ -
۱۸۵	پراے کشایش رزق -	۲۰۶	برای مرادات دو جهانی -
۱۸۶	اسم الله را خواندن -	۲۰۷	خواب کردن بطهارت -
۱۸۷	خطاب حق باموسی در ترس -	۲۰۸	در ثواب سحر بر خاستن -
۱۸۸	در بیان آسانی جان کندن -	۲۰۹	سصد و شصت رگ آدمی -
۱۸۹	نمازهای هفتة روز یکشنبه -	۲۱۰	سکه کرت صلوة بر آدم علیه السلام -
۱۹۰	نماز برای خوشنودی خصمان -	۲۱۱	ثواب تهجد گزاردن -
۱۹۱	برای حاجت دارین -	۲۱۲	دوازده کس سوای حضرت صلی الله علیه وسلم که
۱۹۲	چهار رکعت نفل از برای معاش دنیوی	۲۱۳	همراه ایشان سیزده میشوند -
۱۹۳	نواقض سنت ظہر و بامداد -	۲۱۴	ورد خود را ترک نکند -
۱۹۴	سکه کرت کلمه طیبہ بعد از نماز -	۲۱۵	صلوة العاشقین -
۱۹۵	وظیفه فرموده حضرت عمر بنی قاطب -	۲۱۶	در بیان نماز او این -
۱۹۶	در باب حفظ ایمان -	۲۱۷	بیان ثواب لفظ الله گفتن -
۱۹۷	نماز در باب خوشنودی شائخان -	۲۱۸	مسئله نماز استغفار -
۱۹۸	نماز هفتہ -		

۲۱۴	نماز دیدار دیدن رسول الله صلعم -	۲۳۷	بیان نفل حرجب -
۲۱۷	در بیان دعای نور -	۲۳۸	نماز شهر حرجب المرحب -
۲۱۹	بیان نماز حاجات -	۲۳۹	بیان احکام سفر -
۲۲۰	ندای پروردگار وقت سحر -	۲۴۱	مسئله دزد -
۲۲۱	در بیان نمازهای هفت -	۲۴۲	آوردن عروس نو -
۲۲۲	نماز قضای عمری -	۲۴۳	شب و روز خلیفه یکدیگر گیراند -
۲۲۳	بیان شبی که همه گناهان در آن بخشیده شوند -	۲۴۴	بیان موجبات سجده سهو -
۲۲۴	نماز برای دیدن مطلب در خواب -	۲۴۵	الدعاء مفروضتان -
۲۲۵	در بیان شب قدر -	۲۴۶	نفلی پس از وضو که البته بکند -
۲۲۶	در بیان عید فطر -	۲۴۷	کلمه طیبه عقب بر نماز گفتن -
۲۲۷	نماز عیدین و تکبیرات آن -	۲۴۸	دعای استخاره و بیان احوال -
۲۲۸	قصه عید اضحی -	۲۴۹	بیان فضیلت بسم الله پیش از دعا -
۲۲۹	بنج از آب منی شیطان است -	۲۵۰	دعا قبر میت و سوای سخن انداختن -
۲۳۰	اشارت باند امها که شستن آنها در وضو فرض -	۲۵۱	در بیان تلقین کردن میت -
۲۳۱	وجه تسمیه ایام بنیض و عرفات -	۲۵۲	بیان خیرات کردن پس میت -
۲۳۲	بیان قربانی کردن -	۲۵۳	قصه پیره زنی -
۲۳۳	مسئله نماز عاشوره -	۲۵۴	ابراهم خلیل الله خواب دید که پسر خود را کشت -
۲۳۴	بیان روزهای و بیان ماه صفر -	۲۵۵	ثواب روزه ایام بیض -
۲۳۵	ذکر ماه حجب المرحب -	۲۵۶	بیان حضرت خیر البشر صلی الله علیه و آله -
۲۳۶	علامت شناختن شب معراج -	۲۵۷	در تمام روزهای یکی -
۲۳۷	ذکر ماه شعبان -	۲۵۸	روزهای ممنوع -
۲۳۸	ذکر ماه رمضان -	۲۵۹	فصل ادعیات حرجب -
۲۳۹	بیان شفاعت ماه رمضان -	۲۶۰	بیان آنکه حضرت را خواب بیند -

۲۶۴	شکستن صوم غفلی در صیافت -	۲۸۸	بیان خلقت هفت آسمان و زمین -
۲۶۶	اگر ام مہتر ابراہیم خلیل اللہ مکارا -	=	بیان لوح و قلم و درازی و پهنائی آن -
=	امتحان خلیل اللہ -	۲۸۹	بیان درخت طوبی و بیت حضرت صلعم -
۲۶۸	بنی بہتر از ولی -	۲۹۰	ذکر عزرائیل -
=	در بیان آنکہ علی الصبح گفتہ شد -	=	در آسمان چہارم قطار شتران -
=	در بیان دفع جذام و برص و دانه -	۲۹۱	بیان اصل و ذیل سحون و جحون و مون -
۲۶۹	برای دفع جملہ انواع دانه -	=	انسان در ارادہ مقدم است -
۲۷۰	دہقان و عوام حکایت فرشتہ -	=	ذکر ایام سبعہ -
۲۷۱	دعای کہ شیطان یاد دارد -	۲۹۲	آغاز بادشاهی بر سر این زمین -
۲۷۳	دعای ضروریہ و بکار آمد -	=	بیان خلقت جن ابلیس کہ پس چن است -
۲۷۴	دعای عہدنامہ کہ در گور ہمراہ مردہ -	۲۹۳	آغاز ایجاد آدم -
۲۷۵	دعای زیادت عمر و ماہ نو دیدن -	۲۹۵	بیان خلقت ارواحان -
۲۷۶	قصہ در مجالس آیت کریمہ -	=	بیان حقیقت حجر اسود -
۲۷۷	گوست و پوست حافظ نرزد -	۲۹۶	سر زلف دادن خدا تعالی مرا نگہ را -
۲۷۸	افسونہای شریخ باد -	۲۹۷	حد و جنت زائیدن حواضر -
۲۸۰	صفت بسم اللہ و کلیہ اعوذ باللہ -	۲۹۸	قصہ مہدائیل -
=	بیان درود بزرگ -	۳۰۰	قصہ نوح علیہ الصلوٰۃ والسلام -
=	افسون مندی برای دفع دایہ حلق -	۳۰۲	بیان نسل ابراہیم -
۲۸۱	برای یاد و دروسہ و مارگزینہ مجرب است -	۳۰۴	قصہ ولادت حضرت علیہ الصلوٰۃ والسلام -
۲۸۲	دعای درازی عمر -	۳۰۶	بیان فرزندان ازواج مطہرات آنحضرت صلعم -
۲۸۵	وجہ اخفی گفتن حضرت عمر جبرئیل را -	۳۰۸	انواع آدمی و بہار طائفہ مکلف -
۲۸۶	قصہ مرغ کہ عمر شریف بسیار بود -	۳۰۹	بیان دعای بزرگ -
۲۸۷	دعای طبر کہ امام عظیم ہم بہر شب میخواند -	=	ذکر مسبغات عشرہ -

۳۱۱	دعای استخاره - ض	۳۲۳	مناقب شیخ نور قطب عالم
=	بیان کشتن بر قاتل و دار و ساختن	=	مناقب شیخ نظام الدین -
۳۱۲	باب دوم مشتمل بر چهار فصل	۳۲۶	مناقب شیخ فرید شکر گنج -
=	فصل اول در بیان انواع توبه	۳۲۸	مناقب قطب الاقطاب قطب
۳۱۳	اگر صد کرت گناه کند صد کرت توبه کند		بختیار اوشی چشتی قدس سر
۳۱۴	بدانکه غیبت بر چند نوع است	۳۲۹	مناقب حسن بصری -
۳۱۵	بهستان آنرا گویند -	۳۵۲	شجره سهروردیه -
=	چهار چیز را غیبت گویند -	۳۵۵	در مناقب شیخ جنید بغدادی قدس سر
۳۱۶	بدانکه نفس بر چهار قسم است -	۳۵۸	مناقب شیخ داود طائی -
۳۱۸	توبه خاص -	۳۵۹	بیان حال اول شیخ حبیب عجمی
۳۱۹	توبه خاص الخاص -	۳۶۱	مناقب امام حسن بصری رض -
۳۲۰	توبه خاص الاخص -	۳۶۲	شجره سیوم از سلسله کبرویه از آغا
۳۲۱	فصل دوم در علامات پیر کامل		و بیان رسول الله صلعم -
۳۲۲	اگر قدر و نحو نداند جمله علوم ناقص باشد -	۳۶۴	بیان ایمان آوردن حضرت علی کرم الله
۳۲۵	پیری را چهار شرط است -	۳۶۵	ایمان آوردن صدیق اکبر و عثمان غنی رض
۳۲۷	قصه منصور حلاج -	۳۶۷	ایمان آوردن عمر خطاب رض -
۳۳۲	رقص حرام اتفاقی است -	=	آمدن بادشاهین برای معجزه -
۳۳۳	چهل تن امت عیسی علیه السلام	۳۷۰	قصه غار -
۳۳۴	سماع را چند شرط است -	۳۷۱	کشته شدن ابو جهل -
۳۳۸	خراب حالی شیطان -	۳۷۲	قصه سفیان بادشاه مکه -
۳۴۰	شجره چشمتیه -	۳۷۴	ابو بکر صدیق استاذ جبرئیل -
۳۴۱	مناقب بهاء الدین صاحب قدس سر	۳۷۶	در فضیلت حضرت عمر رض -
۳۴۲	مناقب سید حامد الدین -	۳۷۷	بیان قوت حضرت علی کرم الله و جبرئیل

۳۸۹	همانی عثمان حضرت علیه السلام را	۴۲۳	کسیکه خن و خاشاک بدست بکشند تسبیح
۳۸۰	نزد آنحضرت صلعم شروه کاتب بودند	۴۲۴	در بیان فضیلت کلمه طیبه - اینها هفت
۳۸۱	عدد آیه های قرآن مجید -	۴۲۶	تعجب از چهار نفر -
۳۸۲	بیان خلافت علی رض -	=	باب سیوم در بیان سیر لوط
۳۸۳	کرسی چهار یار و یزید -	۴۲۷	در بیان سیر من الله -
۳۸۵	شهادت حمزه رض -	۴۲۸	در بیان سیر الی الله -
۳۸۷	بیان ابیات پند از مولوی جامی	۴۳۲	در بیان سیر فی الله -
=	فصل سیو در بیان چهار علم	۴۳۶	در بیان سیر مع الله -
۳۹۱	در بیان اذان -	۴۳۸	بیان فائده تعبیر خواب -
۳۹۳	در بیان آنکه در اذان کافر نشود -	۴۴۱	باب چهارم در بیان سیر چهار فصل
۳۹۶	در بیان کفارات -	=	فصل اول در اخلاق حمیده -
=	در بیان حیض و نفاس -	۴۴۳	بیان کلمه رد کفر -
۳۹۷	مناقب اربعه وحیده و مطلقه ثلاثه	۴۴۴	بیان فرج کردن گاو که محجزه موسی بود
۳۹۸	مناقب امام عظیم رض -	۴۴۹	قصه یو علی سینا -
۴۰۵	مناقب امام شافعی رض -	۴۵۱	فصل دوم در بیان اخلاق فیمیه
=	مناقب امام مالک امام احمد حنبل رض -	۴۵۲	استاذ را بنام بخواند -
۴۰۷	در بیان ذکر کردن -	=	در بیان حق مادر و پدر -
۴۰۸	در بیان ذکر عالم -	۴۵۶	فصل سیو در بیان صبر -
=	در بیان ذکر خاص -	۴۵۷	فرج کردن چحابی گو سپند برای همانی حضرت
۴۱۰	در بیان ذکر خاص الخواص -	۴۵۸	یکی را در دهند دو پسر مرده -
=	در بیان ذکر خاص الاخص -	۴۶۲	معنی اسم یا ستار -
۴۱۳	آداب ذکر دادن پیر مرید خود را -	=	قصه ایوب علیه السلام -
۴۱۵	در بیان اسم ذات -	۴۶۵	فصل چهارم در شکر

۴۹۹	دعوی کردن شیطان با خدا -	۴۶۶	در بیان شکر ایمانی -
۵۰۱	در خبر است که هر کس بخت سرای باشد -	۴۶۷	در بیان شکر علی -
۵۰۲	در دخول جن بیست امام عظم توقف کرده -	۴۷۱	خاتمه الکتاب
۵۰۴	در سرایا هر یک را باغبانند -		مستلیم چند فصل -
۵۰۵	دانه اناج بخت چون بخت برابرین دنیا باشد -	=	فصل اول در علامات قیامت
۵۰۶	در بهشت روز و شب نباشد -	=	در بیان دجال لعین -
=	جهانی کردن جنینان بخت کشتن -	۴۷۳	خروج دجال چه وقت باشد -
۵۰۹	بیان این آیت عالیهم شیاب سند -	۴۷۵	ذکر مهدی آخر زمان -
۵۱۱	چهار چیز و بیست بهتر از بهشت اند -	۴۷۷	کیفیت اظهار یا حوج و ما حوج -
۵۱۲	بیان مجادله در میان بهشت و دوزخ -	۴۷۸	قصه سد سکندری -
۵۱۳	همه نیکیها برابر چهار چرخ نظر بمقابل دریا -	۴۷۹	بیان اظهار دابة الارض -
۵۱۴	فصل سیوم در اجناس سالک -	۴۸۰	ذکر طلوع شمس از مغرب -
۵۲۳	لغت دانند بریزید رواست یانی -	۴۸۲	بعد ازین علامات بادی پیدا میشود -
=	در بیان قصه یزید -	۴۸۳	دلسوزی عزرائیل علیه السلام -
۵۳۳	در بیان آسانی در دوزخ زمان -	۴۸۴	قصه شداد و باغ ارم -
۵۳۴	بر کر اتب لرزه آید این کلمات بخوان -	۴۸۶	دیدن صور و حشر خلایق -
۵۳۷	قصه اولین قرصه -	۴۸۷	فصل دوم در کیفیت امتحان
۵۴۳	برای حاجت دفع دشمنان -	=	در بیان پل صراط -
۵۴۴	در بیان صلح ببال -	۴۹۱	خوک از دوزخ آید -
۵۴۶	در بیان خلقت آدمی -	=	بخت کوتل -
۵۴۷	نفس جداست و روح جدا -	۴۹۵	چهار چیز در دوزخ بدتر اند از دوزخ -
۵۵۱	در بیان خوردن طعام در خانه ماتم -	۴۹۶	بخت حضرت بهر چند گناه باشند روایه کردند -
تمت		۴۹۸	شفاعت طفلان و علماء -

منقبت بجناب عالی پیر دستگیر قدس سره

بسم الله الرحمن الرحيم

شیخ محی الدین علی شاهان شاه میر

ای امیر مرد و د عالم دستگیر حقیر

قطب پانی زهی سلطان مولانا

نوح میران شد و مخدوم درویش و فقیر

بر درت افتاده ام یا غوث عظیم

در این است که چون خدا جل جلاله اراده اظهار بگوید و میگوید
 و از آن نور عذری تمام مخلوق از ملکوت بیدارند
 و چون که قدم مبارک
 از آن نور عذری تمام مخلوق از ملکوت بیدارند
 و چون که قدم مبارک
 از آن نور عذری تمام مخلوق از ملکوت بیدارند

یخت شام ایدر ایدر کالجی بدلی

فی جود افتاب سج ایجاد ازل

غلام ملک تو شایان ہر دین و دل

ملک شورش ملک ستی یادشاه بن

توئی نوید ایاغوث عظم و سنگیر

۱۲
 این جو جان نهان من مخفی همه جا حاضری
 شکل انسی نور قدسی عجب انسان نادری

بر حقیقت حال محتاجان همیشه ناظر
 اگر چه عبد القادری تا بقدرت قادر

حاضری ناظری یا غوث عظیم دستگیر

این جو جان نهان من مخفی همه جا حاضری
 شکل انسی نور قدسی عجب انسان نادری
 بر حقیقت حال محتاجان همیشه ناظر
 اگر چه عبد القادری تا بقدرت قادر

حاضری ناظری یا غوث عظیم دستگیر

طبل حکمت میگرد بر عرش برادر صفا
 چون که خود گفتی که حکمی نافذ فی کل حال

بادشاه تاجورستی بیجان الکمال
 هست اندر حکیم تو ملک بلاد الله تعالی

بخش منصب رفیعتم یا غوث عظیم دستگیر

بخش منصب رفیعتم یا غوث عظیم دستگیر

این جو جان نهان من مخفی همه جا حاضری
 شکل انسی نور قدسی عجب انسان نادری
 بر حقیقت حال محتاجان همیشه ناظر
 اگر چه عبد القادری تا بقدرت قادر

حاضری ناظری یا غوث عظیم دستگیر

این جو جان نهان من مخفی همه جا حاضری
 شکل انسی نور قدسی عجب انسان نادری
 بر حقیقت حال محتاجان همیشه ناظر
 اگر چه عبد القادری تا بقدرت قادر
 حاضری ناظری یا غوث عظیم دستگیر
 بادشاه تاجورستی بیجان الکمال
 هست اندر حکیم تو ملک بلاد الله تعالی
 بخش منصب رفیعتم یا غوث عظیم دستگیر

گفته که فوق میت افکنم نظری بران	زود گرد و زنده با قدرت کریم کارسان
ای مرید هم و طباح بکن بر من زیا	هر چه خواه از من لای تخت دامن زیا
ده زهر خورم امان یا غوث عظیم دستگیر	
وزیر کون مکان شاه جهانی هر مکان	در زمین و آسمان خادم ملک و انز و جان
خاصه آل رسول مقبلین بغیب	سید ذات گوهر تاج الاسرار
سرور فاخر توئی یا غوث عظیم دستگیر	
بر در از مشرق و مغرب کس جانفزا	و او مظلومان توئی از عرش تا تحت الثری
دستگیری از کرم هر یک و امانت	هر کس را ز هر قیدی همی سازی جدا
مونس هر کسی یا غوث عظیم دستگیر	
والی ملک رسول عالی از نسب رسول	منظر انوار قدسی و اقیانوس فرج و اوصول
سرور اهل سالت مغرب اهل بتول	در خباتت کنم زاری نیازم کف قبول
ستجید و جهان یا غوث عظیم دستگیر	

سلام
 وزیر کون و مکان
 کنایت است از عالم جان
 یعنی سلطنت بر دنیا و
 سیزده شده است و در
 در زمین و آسمان
 از ملک انز و جان
 تحت انا خادیت
 و من پس آن ظاهر است
 و انا خادیت ملک پس
 اینهم از عقل و درایت
 زیرا که الله تعالی ملک را
 برای حفظ انسان پیدا
 کرده است از شر دنیا
 و آخرت ویت حفظ
 انسان گوشت او است
 پس بناظم هیچ ایراد تو
 نمی شود محمد
 رضوان الله

در گهت شد قبله مقصود بر شاه و گدا

مصطفیٰ کیمیا نیت در ریت زر روی

منتجم گردیده در روتون نور مصد

نبیره
هم نبی را حمدی یا غوث عظیم است و ستگیر

گوش تو شنوا از خستگان قرب و
چشم تو بینا حال غایبان را چون
خاک کفایت بر چشم ملاک انوار
آستان کعبه شادی مقصود

شاد و سرور مکن یا غوث عظم و تنگیر

هر که میخواهد ترا حاضر شوی در پیش او
 از عنایت خویش بندهای مرهمی بر ریش او
 گبر و ترسا و مسلمان هر چه دارد گو
 در همه کارش تو باشی یا جانی خویش!

همراه از لطف خود یا غوث عظمیٰ دین

کافران و عاصیان و ذنبان و مجرمان
و نوک از بیچارگی آرند نامت بر زبان

خستگان را چاره یا غوث اعظم و ستگیر

در انسان
زیر که او موصوف
لیک بصفت کسوف فی صفات
یا که از آن انسان هیچ و تقصیر و عیلم
و کمال و حقی و دایم و قائم و پاک و موصوف
بجای صفات اید و که مراد از انسان
سطحی انسان نیست بلکه مراد از انسان
کمال است چنانچه اینها و او را بیان
لیک و این صفات مذکور به دل از
اینها و در ذات پاک غوث الاعظم
قدس سره بویژه تمام و کمال موجود
بود لهذا نامش تخصیص اید نمود
دگفت گوش و شنو است اینها
محمد رضوان الله
۴
قوله بر معنی این است
تأظم صفات مختصه باب
خدا جل جلاله خاص باب
خدا جل جلاله
و است این حدیث از
قدس سره ثابت نمود
قدس سره که بخواند
بعد از آنکه اولاً نامش
بیر که حضور اولاً نامش
است تا فهم
محمد رضوان الله

بسی بدکارم گنهگارم پریشان روزگار	منفعل خجلت زده رو سیاهم شرمسار
با چن بدترین گنه شرمندگنیشمار	با که بنمایم چنین بد رو بجز تو کردگار

سرخ کن این خم یا غوث عظیم دستگیر

چونکرا تو دستگیری دست گیر کم	شادمان کن مرادم بر کن گردابم
جمله عصیانم بختناست مقبول حکم	حقم مطلبیست او دین دار حاصل دهم

جمله مقصودم نیا غوث عظیم دستگیر

دائماداری مراد پیش روی برو	تا نماند در دم دیگر بجز حق آرزو
بر در سلوک نروم چون گدایان بسو	در جمال نور مطلق مجو گردم نمو

بادی با حق توئی یا غوث عظیم دستگیر

یکدمی گذشت بر رخ عصیان گناه	با حضور دل نکردم طاعتی در هیچگاه
عمر خود ضایع نمودم در کار تباه	کس شفا پیش بادی سو حق نمکاه

جرم بخشاینده یا غوث عظیم دستگیر

همه را از لطف خود سانت بکن در آیدین	کز ده عین یقین برسم به تحقیق یقین
هم غنا بخشی بدنی یا کریم الاکرین	تا سازم از روزگار چنان گنجینه
ساز مستغن مرا یا غوث عظم دستگیر	
ای چنین کنست دیگر دستدار و دستگیر	کو مرا گرد و بهر کاری مددگار و نصیر
دستگیرم باشم یا شهبان این سر	جمعه مشکهای من آسان کن غنای من
ناصر بر کار شو یا غوث عظم دستگیر	
گرچه میدارم گناه بجد و بی انتها	دستگیرم باشم و برسانم به خفا مصطفی
هم بدست خود رسان بارگاه کبریا	تا مشرف دانما باشم بیدار خفا
رهم و مرشد تویی یا غوث عظم دستگیر	
چون تو باشی یا رقی باشد همه کس یار دوست	نام غم هم نشنوم چون تو شوی غمخوار
هر زمان بر لحظه شو هر روز و دلدار دوست	من اگر چه چشم تو باشی بر سرم بیدار دوست
شو خرم دارم تو خود یا غوث عظم دستگیر	
بر درت برکات زاری میکند بالتجا	هر چه میخواهم بر تو دمی به نام مصطفی
در همه کارم مدد کن دایم با هر خدا	تا شوم شادان بفضل حق درین به
تمام شد در دو عالم یا رشو یا غوث عظم دستگیر	چنانچه شد

بقلم نیاز رقم بنده ظلم و جهول فقیر غلام رسول حنفی قادری عابد لکهنو

لَا يُوَلِّهِمْ الشَّيْطَانُ الْكَرْمَ مَبْنً
وَتَتَّبِعُ خُطَوَاتِ رَأْسِ عَدُوٍّ

حمد وافر قادر لایزال شکر فرقیان اعمال که تصحیح تمام و تنقیح مالاکام مع ترجمه آیات واحادیث و حرکات اینها بار چهارم کتاب باصواب نافع المستفیدین سنی

و منافع
الطحا

کتاب صمد
در تفصیل حل
و توضیح

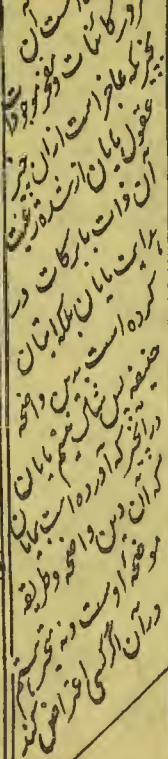
و جند احادیث
در حرمت غنا
و مزار

و مدح
حضرت پیر
دستگیر

از تصانیف کامل و در سبک عصر غنی ولی لا ثانی خباب خود در وزیره نگینهای قدس سره
الباری حب فرموده اتقی التاجرین سه آنکه نفس تو شش کرده سیرت اول و محمد و ثانی
امیرت این حاجی زید الله مرحوم و فضل احمد شیراز بر آفاده دنیا و دین و عوام و خاصین

مَطْبَعُ يَوْسُفَ دَهْلِي مَطْبُوعٌ

ماصل



۱۵۰
 شرح قصص
 القصص
 بحسن التوفيق
 من كتاب
 حقائق
 شرح
 غرر
 غرر

[illegible]

انچه ادب و عقل فهم از و عاجز شود
بر صلاح ما حلیس است بے گمان و بے
سأرت بدو است و بر خلفاء و الراشدین که هر یک با غلمانان سعادت اندامی
حقیقت را شده چارتن هم از راه تحقیق هر یک با غلمانان و بر حاکم اصحاب
همه بمنزله النجوم اند و بر اهل و اعترت او که طیبین و طاهرین اند و بجا مانج هر

[illegible]

بفرموده خدای
 عز و جل غنیمت که بر خود
 شما نمودار گشته است بنویسید
 ۱۲
 حقیقت
 این آیت درباره
 سرورم در سراسر روزگار
 سوره ابراهیم واقع است
 ۱۳
 حقیقت
 این آیت درباره
 چهارم در سوره دوم رکوع
 سوره انفیل واقع است
 ۱۴
 توحید بخار فرموده است
 ۱۵
 اول بفرموده است

هست چنانکه اگر کسی از مکان بعید مشاهده کند و دوی را پس هر کس معین و بدیهی
 باشد که در اینجا آتشی هست که بغیر آتش و در او وجود ممکن نیست پس همچنین بدیهی
 که هر حادث را پیدا کننده هست و بیگانگی او هر یک قابل باشید که آفریننده
 واحد است بلا شریک جز او دیگری را نه پرستید هر که جز او دیگر پرستد او که
 مطلق است و او را خداوند که همتای مخالف بهمستیزنده و یا موافق بهم سازنده
 نیست و نباشد و ذات پاک او را شئی موجود و انید نه چون شئی که تجزیه پذیر است
 و هر که او را بیگانگی ذات و صفات شناخت او را عارف گویند چنانکه ذات
 قدیم است صفات او نیز قدیم نیستند که اگر صفاتش قدیم نبود پس علم که صفت
 قدیمه او است بعد از جهل بوده است و باشد و این در حضرت پاک اولیست که
 کفر محض است و از ده صفت و استن خلق را ناچار است اول حی است
 که زندگی او نه چون زندگی ما است که بدن و جان باشد دوم علم که ظاهر و باطن
 ممکنات جزئیات و کلیات در علم او آسان تر است از سپید دانستن که بر دست باشد
 که اگر بصفقت قادری آسمان را با این عظمت در پوست بادام بخاند که آسمان
 بعظیمی خود دارد و این را با صغر خود اگر چه در افهام خلق ننگند اما در پس قدرت
 کمتر و آسان تر از در آوردن رشته در سو فارست و ارادت که هر چه از تمام
 مخلوقات و افعال ایشان در وجود آوردن جمله ممکنات از ازل تا ابد در او
 او روشن تر از شمس منیر بود که ذره از آن تجاوز و تناقص نخواهد شد و این چه
 صفت ذاتی را امهاتی گویند که جمله اسماء و صفات را اگر چه قدیم اند اضا فست
 با ایشان است و سمیع که بے آلت گوش شنو است بصفت شنوایی و بصیر
 بی حد یقه و مرد یک چشم اگر در شب تاریک بر سنگ سیاه مورچه و پشه
 میرود بصفت بصارت او را می بیند و بصفت سمعیت شکستگی پای مورچه و
 پشه و آواز پر پشه و جنبش رفتن او میشنود و بصفت عالمی سخنان پشه و
 مورچه میدانند پس گویا که یک صفت از دیگر ممتاز نباشد آنجا که یک

از یک صفت

همه باشند و حکم یعنی گویا است بکلام ازلی که کلام او از جنس صوت و حرف نیست
 که اِنَّ جِبْرِیْلَ لَیْسَمِعُ صَوْتًا ۚ اَلَا عَلٰی کَلَامِ اللّٰهِ تَعَالٰی وَ عَلٰی مَا اَرَادَ اللّٰهُ تَعَالٰی
 یعنی و الی حجت بر کلام حق بجا چنانچه یکی آنکه در تفسیر سینی آورده است چون حضرت رسالت
 پناه صلی الله علیه و آله در آسمان دنیا رسید سلامی شنید که السلام علیک یا رسول الله حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله
 متحیر شد که او از شنید و صورت ندید بهتر جبرئیل گفت که جواب سلام باز گوی یا رسول الله بعد از جواب
 حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله از جبرئیل پرسید که ایشان کیانند گفت این دو فرشته اند
 که ایشان را در تنزیل سفره و بر ریه گویند کقوله تعالی بایکذی سفره کریم بر ریه
 پس آن ازین کجین از جبرئیل پرسید که یا اخی شما اورا بمنید گفت نی یا رسول الله
 بلکه او از ایشان می شنوم و مبرهن و بلا محال میدانم که هنوز آدم در وجود نیامده
 بود که جمله کتب منزل از ایشان شنودم و بیکارگی در دل من محفوظ شدند و در
 آسمان دنیا پیش ما روت و ما روت که ایشان نیز مقرب بودند گفتیم
 و ایشان بر اوراق درختان یا قوت که در آسمان اند نوشتند و بهر حادثه
 پیغمبران را با ما ایشان رسانیدم که ذره ازان کم و بیش نشود و دلیل دوم
 آنکه کلام راسته نوع تقریر کرده اند یکی آنکه گفتیم که این را کلام صوتی گویند
 دیگر کلام صورتی و سیوم کلام معنوی و مراد از کلام صورتی کلام لوح محفوظ
 است آنرا جبرئیل معاینه میکند و کلام معنوی چون دو درویش در انجمن نشسته
 باشند و هر دو از خود مستفی شده و خود را بتصرف حق سپرده پس بعد روح
 سراجی یک به دیگر بیاگاهند چنانکه عامه خلق را در ان اطلاعی نباشد
 پس این کلام بزبانهای ماقروا است و در دلهای ما محفوظ است قراط
 و مراد او مخلوق اما معنی که قائم بذات است و صفت ازلی است چنانست
 چنانکه بود پس هر چه حضرت رسالت پناه بر ما خواند و او از جبرئیل شنید و جبرئیل از
 سفره کریم بر ریه و ایشان از حضرت پاک لم یزل بی کام و بی زبان آگاهی یافته
 اند ذره ازان بیش و کم ندانند و غیر مخلوق دانند تا ایمان سلامت ماند

۴
 تحقیق جبرئیل علیه السلام
 می شنود و او از آن است
 شنیده باشد
 او تعالی و بر انجمن
 اراده آنجمن را چنان
 و نگارده باشد

۵
 این آیه در
 باره ۳۰ در افزوده
 عیسی و اوست
 ترجیح
 این آیه در
 دست نویسندگان
 یعنی در دستنگان که از
 لوح محفوظ است
 که در کمال از کمال
 خداوند است که در دستنگان

بنا فی وقت زمان غیر
کار دارد
فرمان قیوم است آن
کس که از است بجز احد

و لایق عارفان و قد علی

بیان علی سلطان
سدان از زمین

و در بوستان ابولیت آورده است قال علیه السلام من قال لقلوب
مخلوق فحقوا کافر یا الله و شیت که آنرا بگویند که هر چه در ارادت قدم نهاده
است اکنون پیچیده از فرات ممکنات از آن کم و بیش و تغییر و تبدیلیا و تحسینات
جیاهای و درختی و درخت زوید و نه افتد و آیین را صفات مولودانی و لازمی بندگان آن
چهارا اول متعدی اند و هر شیت بلکه جمله صفات و اسماء را و ثبوتی و قدیمی اند بخلاف صفات
مخلوقات که حادث و عارضی اند و چون و چگونه و بی عیب بے نقصان چون سبح
قدوس صفات سلبی و تنزیهی گویند که بغیر ذات پاک او اطلاق نتوان کرد و مغرورند
و محیی و ممیت را صفات اضافی گویند پس عارفان را چنانکه در توحید ایمان اگر نفی و
ضرر از حق نگذارند و از آنها باطل چون شرکان و ایند از دایره ایمان بر آورند و
در طه کفر افتند و طائفه عارفان را توحید علمی است چنانکه در طالع شموس و ربان توحید ایمان
آورده است که در یگانگی او چنان بیشک باشد چنانکه وقتی صاحبان برهان
گذر کرد و پرسید که ای دهنان میدانی که خدا یک است گفت بے شک و بے شبه میداند
که خدا یک است شیخ گفت اگر کسی دو گویند چه گوئی رنگ و رو آن دهنان تخری
و میلی که در دست داشت بیچاره از غایت بی طاقتی برداشت و گفت که اگر تو گویی همین
زمان در دست کویم و گردنت را بکشم شیخ تبسم کرد و گفت از نهاد و یک دلیل که من بظن
و عقل و استقامت و اندک بابتد که همین یک اعتقاد است و در مشارق آلا و اوار
آورده است که شیطان هر روز تحت خود را بر سر آب بیابان می نهد و شباطین
در پیش خود میخواند و میگوید که بروید و در عالم مردمان را از دین حق بگردانید و
پای پیش و سیم و نه هر یک را میسرید که چه کرده اید یکی گوید که یکی را خمر خوراندیم
و دیگری را زنا کنانیده ام و بدین طریق هر یک از گناه کبائر و صغائر عرض کنند گویند
که سهل است آنکه کرده اید و چون یکی گوید که فلان را در آوان خمر طلاق نمودیم و بیام
زن را اعتقاد بر پشتمن نمودیم و زنی را زنی و شوهر یکدیگر طلاق کردند پس شیطان
که تو ندیدی منی نزدیک من بیا که کار کرده که اگر از خود جدا کنند من آدم کم شود و اگر

و نشان و صفتهای قدیم خود مستغنی بود چون باقتضای وحدت در واحدیت
معه او ممکنات وجود ذمینی یافت که از اعیان ثابت گویند و هر هم خوانان اثر خود
شد اسما لای جلایه خوانان اثر خود شد و جمالیه خوانان اثر خود شد پس
وحدت امی و احدیت ابا چنانکه **شاه قاسم میفرماید بیست عشق** است
که بایای عالم است به تحقیق و جز عشق کسی را پدیدرست بگوید یعنی
آنچه در ذات حرف مخفی بود بخلقه وحدت در واحدیت خود بخود مشاهده
کرد که علم و نور و شهود از لوازم واحدیت است و ممکنات چون خود را در معنی
یافتند فرزندان نامند و اکنون هر اسمی همچنان در پله شان اثر خود است
چنانکه مربوطات تعلق برپ دارند و مرز و قات تعلق بر از قیاس تا فتن الح
در لجه عذابها و شراره سفر که می افزاید تعلق بقهاری و جلالی دارد و آنانکه
ممکن است گویا که در کنار دایگان آسمانند و دلیل بر آنکه در آوان دارند و
را دست و پای بر میدهند و خنده میکرد چه که در آن حال که خلق او را سنگسار
میکردند ندید بجز خرق که درین مقام سالکان است را هم نه بینند و پرده بایار با
از ان سبب الم و زحمت ایشان نمی رسد چنانکه قاضی حمید الدین
ناگوری در تصنیف خویش در طول شمس آورده است که جوانی بایه مهمت
عاشقی و معشوقی گرفته بودند و او را سیصد چوب زدند و ویرا خبر از الم چوب
نبود خلق متحیر شدند که این چه حالتی کی که واقف اینحال بود گفت محبوب او
در میان این جمع است و نظر او در محبوب است و خلق و چوب در نظر او نمی آید
و او نیز در نظر محبوب خود است از ان سبب مصنون است که خبر از چوب
نیست و آورده اند که حسن نوری رح در حین مشاهده بروحالی رسید بهفت
روز در میان فی زار در دیده برقص میرفت چون وقت نماز شد بے بخود آمد
و نماز گذارد و باز در رقص شدی و هیچ آزار بے بود و او نیز رسید
که در محبت محبوب خود و او بجز محبوب نمی دید و نیز در طول شمس

در منصور و جوانی
توحید حال

نماز گذارد و باز در رقص شدی و هیچ آزار بے بود و او نیز رسید
که در محبت محبوب خود و او بجز محبوب نمی دید و نیز در طول شمس

است که وقتی در بنی اسرائیل زاید بود بیت ل تحریمه مبارسته و در وحدت
 او متغرق و از خود بخیر استاده بود بعد از آن آگاهش کردند بخود آمد و گفتند
 حال چه بود گفت چون تحریمه بستم غم ایستاد پس شست انداختم و چشم حق بین
 باز شد غم ایستاده سمیت ابلکه قبله را هم فراموش کردم و تبصره و عصمت الیق
 استاده بودم و منقول است که بزرگی در اوان جا بگذرد بود و دوازده روز
 چشم او کشاده بر یکی قرار بودند و بر هم نمیزد و مجموعه خلق مضطرب شدند و بزرگ
 دیگر را و پیش او دعوت نمودند چون چنان دیدند که مبارک او بجانب خود گردان
 در حال چشم پوشید و طیر روح او از قفس قالب پرید گفتند که ای شیخ در حق او چه کردی
 گفت چشم حق بین او در شاه حق بود چون در او بجانب خود گردانیدم جان
 را تسلیم کردم که این دوازده روز در ذوق محبوب بچمان بود که گویا ملک
 بر ملک زده است در تذکره الاولیاء مذکور است که چون حضرت بانیر
 بسطامی قدس سره در هنگام سکران آناسیائی و ما اعظم شأنی گفت
 مریدانش گفتند که یا شیخ شما سخن بی موزون شرع گفته آید شیخ قدس سره گفت
 اگر بار دیگر گویم مرا بکشید بقله تراش پاره پاره کنید چون روز یکبار در خانه شب
 وجود او بظاہر چنان بزرگ شد که تمام خانه پر شد و سرش از خانه گذشت باز آناسیائی
 و ما اعظم شأنی گفت مریدانش بکار روز دین هیچ اثر کار و بر و ظاهرش پس وقتی باز بخود
 رسیدند که یا شیخ چرا سخن بی موزون شریعت گفتی گفت مرا چه از دید گفتن فرماز شما
 آوردم اما کار و بر شما اثر نکرد گفت پس من میگویم که الوهیت او وجود مرا محو کرده بود
 و هر چه گفت خود بخود گفت من در میان خودم و بعضی گویند که سر سوزنی در رگ
 دست خلایق چند آن خون عالم ظاهر شد که فریاد بر آورد گفت که من اینم نه آن
 بودم که او بود و گفتند آن چه بود که سرت از خانه گذشت و خانه پر شد گفت که از حال
 مردان نشینده بودید و متوجهی که آدم صغی الله از خاک پاک آب ترب کرده
 سر او را در مکه مبارک پائے او در طائف که درازی او سه صد فرسنگ بود

حضرت بانیر بسطامی
 سکران آناسیائی
 شالی گفت

در حاکم
 در حاکم
 در حاکم

و چون از پشت فرود آوردند در دنیا سر او با آسمان رسید و مهر جبرائیل بر خود فرو
 نهاد و تا بقدر شصت گز آمد این نوع عجایب و غرائب در تصرف الوهیت او بسیار
 است و در تقسیم الوهیت است که شبی حضرت سالت پناه صلعم از خانه نادر
 سمنان بی بی عایشه صدیقہ رضی اللہ عنہا و عن ابیہا بیرون آمد ولی بی تاخیر که خاصیت
 عورتان است غیرت بجار آمد و بهم شد و گفت مباد که در حرم دیگر رفته باشد خواست و
 در پیش حرم رسول اللہ صلعم رفت و دید نیافت و در خانه بی بیکار رفت آنجا نیافت و در حرم آمد
 و دید که خود را درون مسجد محکوس کرده و با مبارک خود را بر من در سقف خایه بسته است ...
 و افتاده بود بی بی چون چنان بدید از شوکت و شفقت مبارکش را بالا گرفت و بالا میگرد
 و در پیش بالا کرد و بسیار مضطرب شد بعد از تکلیف بسیار حضرت پرسید که کیستی بی بی
 منم عایشه گفت عایشه کیست گفت بنت ابی بکر صدیق گفت صدیق کیست گفت پسر خاند
 گفت خاند کیست گفت پدر خمر محمد علیہ السلام گفت محمد کیست بعد از آن بی بی دست از
 بازداشت و در خانه آمد چون حضرت رسالت بهوش آمد و خود را از سرین خلاص کرد و در خانه بی
 آمد بی احوال باز نمودن تاریخ کونین صلی اللہ علیہ وسلم گفت لی مع الله وقت لا کسفة
 فی ملک مقرب و لا نبي مرسل و در شان التوحید اسقاط الاضافات این مرتبت چنانکه
 در مکتوبات شیخ شرف الدین میری آورده است که اَوْحَى اللَّهُ لَعَالِي الْأَوَّلِيَّاتِ لِيَعْنِي
 الْهَامُ كَرُوبًا وَنِيَّاءَ حُوشِ الْأَعْنَدِ ظَنُّ الْعَبْدِ وَالْعَبْدُ مُتَّصِلٌ بِالظَّنِّ وَالظَّنُّ مُتَّصِلٌ بِالرَّثِّ
 و در مقابل او این آورده است بدیت تو در گوشت که توحید آن بود + گم شدن گم کن
 که تفرید آن بود + اے برادر اینجا گم شدن است نه دم زدن و نه کلام ما و من و کلام ما
 و من و عولیت و دعوی کذاب بارب الارباب ما و منی خود مرد و دست چنانکه حلاج
 میفرماید بدیت تا که تو دم میری بدم نمی + تا که موی مانده حرم نمی + و حضرت شیخ
 سعدی شیرازی میفرماید منشوی اے مرغ عشق ز پروانه بیاموز + کان سوخته اجان
 شد و آواز نیاید + این بدعیان در طلبش خبر اند + کان را که خبرش خبرش باز نیاید
 قال غیره بدیت هر که ما را دوست دارد و کان و طلق و پیشوا خلق کرد و سالک حق شود

مار با جود خود
 در آن وقت
 که حضرت سالت
 پناه صلعم از خانه
 نادر سمنان بی بی
 عایشه صدیقہ رضی
 اللہ عنہا و عن ابیہا
 بیرون آمد ولی بی
 تاخیر که خاصیت
 عورتان است غیرت
 بجار آمد و بهم شد
 و گفت مباد که در
 حرم دیگر رفته
 باشد خواست و در
 پیش حرم رسول
 اللہ صلعم رفت و
 دید نیافت و در
 خانه بی بیکار رفت
 آنجا نیافت و در
 حرم آمد و دید که
 خود را درون مسجد
 محکوس کرده و با
 مبارک خود را بر من
 در سقف خایه بسته
 است ...

بدی غلام دوانی الفس
 را میفرماید است ۱۲

بلغت عرب کافر بمعنی سائر دارد و چنانچه زمین را ایشان نیز کافره گویند که زمین پوشیده
 تخم گیاه است و شب تاریک را نیز کافره گویند که همه چیز تاریک پوشیده و محبب محبوب
 برسد بنابرین است که پیغمبر علیه السلام گفت **الْكَافِرُ إِذَا آمَنَ فِي كَفْرِهِ دَخَلَ الْجَنَّةَ وَ**
 اینجا کافر بمعنی کفارة دهنده است یعنی دوستی من چه ظاهر و باطن در متابعت رسول علیه السلام
 است پس چون رسول علیه السلام در آوان سکر است دوستی خود را و ملک مقرب را در میان
 نه بیند پس چاکران او که لاف دوستی زنند بطریق اولی شایان دوستی من شوند
لَقَوْلِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ اتَّصَالُهُ فِي الْفَصَالِ وَالْفَصَالُ فِي الْإِتِّصَالِ یعنی اتصال حق
 بانفصال شدن از خود و انفصال از حق بانفصال شدن بخود پس در چشم سالک حق هر چه
 غیر الله است محو و مضمحل شود و ماسوی الله چنان پوشیده باشد که خود را و غیر را نداند
 پس چون جمله عبارات و اشارات از پوشیده شد گویا که سائر مطلق شد انگاه پیشوا لی
 خلق را شاید و نام سالکی بر و اطلاق توان کرد و توحید چهارم را توحید الهی گویند و آن
 چنانست که در ازل الاله ال و غیب الغیوب بلام نشان و عبارت بود اکنون هم چنانست
 که هر چند که کسی از انبیاء و اولیایان عبارت کنند ایشان محدود و اند از خود گویند که
 محدودم نامحدود در مقالات و مفهومات آوردن محال است که مصنوعات او در
 معقولات عقلا در نمی آید پس چه جای آنکه ذات پاکش را کس در عقل و وهم تواند آورد
چنانکه روزی این فقیر را سخن بالمحدود غیر افتاده بود که غیر چیست آن طبع که اکثر مسلمانان را
از دین برده بود و شریعت مصطفی صلی الله علیه و سلم در پس پشت انداخته و محرمات را
دشمنه چنان تقریر نمود که غیر غیر خدا را گویند فقیر بملاست پیش آمد و گفت که آنرا که چشم
حق بین باشد غیر در مذهب ایشان چه باشد محمدی که از آنجا محمدی او بود و اظهار کرد و گفت
که چون کسی آرد را خمیر سازد و از آن نانی بسزد و از وجود نان باد سه خیزد که میان
او مجوف سازد یک طرف را پوست و دیگر طرف را پشت و میانش را مغز نامند و جمله جز
یک نان بیش نیست پس گفتش که ازین سبب مردمان جاہل را مید خود ساخته و از راه راست
بیرون برده و مذهب ابا حنبلان پیش گرفته بعده او گفت که در مذهب صوفیان

۲

او گفته کفارات
 چون ببرد وقت
 او کرد کفارات
 در خط خود
 جنت

بیان توحید
 الهی است

در مصنف این
 کتاب یعنی
 در ذیل علیه السلام
 نام توحید الهی است

شاه غیر حبیبیت گفتش صوفیان ما از ان رو که در غیب الغیوب معلومات حق و رحمت او
 محدود بودند و خود میگویند و غیر را جز نامی پیش نیست و اما چون شب تزلزلات وحدت
 از اعلی و اسفل که سنده انشا الله تعالی وجود حسی یافته ممکن و عجیب گوید چنانکه
 عراقی فرماید **نظم** هر گدازه مرد سلطان کی شود پیشه آخر سلیمان کی شود
 پس عجب این است کاین مرد گدازه چونکه سلطان نیست سلطان ان کی شود
 ابو العجب کار نیست پس تا در بی این چون عین آنست آن کی شود و اگر چه غیر از
 کبریا بی تا محتاج بود و اما در اقتضای صفاتی چون قابلیت داشت گویا که شور انگیز
 پیدا گردد و وجود را که در عیان ثابت بود بظهور حسن آورد نام غیریت نهاده و حال ابا
 فردایتش بخود راه راه ندید و عجب از ان روی که غیر محل واقع شده است که چار آنرا گویند که
 جبر را در غیر محل نهاده اند که اگر کسی بر روی نرسد از ان است که حق را جبروت گویند
 چون سخن بدین جای رساندم ملحد گفت که غیر محل چگونه باشد گفتم که چون ازین چوب خشک
 که می بینید و حال آنکه وقت میوه نیست و این چوب با از جنس درختان میوه نیست
 و درین حال از وی زرد آلو با انواع میوه ظاهر شود و چوب تغیر و تبدیل نیابد و هر کس از ان
 میوه بخورد ولذت میوه یابد و چوب همچنانکه بود همان باشد و چوب بر جای خود و میوه بر
 جای خود ملحد سخن را شنود از آنجا که جاہلی او بود خنده آغاز کرد و قسم یاد کرد و گفت والله
 شتم بالله آنچه شما گفتید اصحی است زیرا که هر چه در ان چیز نباشد صادر شدن ازو محال
 است و آن جماعتی که مریدان او بودند از سخن او خوشدل و خرم شدند پس باز
 فقیر در تقریر آمد و گفت اگر این را در فرقان مجید خود یاد کرده باشد پس باید
 که شما از ملحدی خود باز گردید و تائب شوید و من بعد دست انابت ندیدم و خالق
 را که راه نازید درین شرط جزم کرد که هرگز در کلام شریعت چنین نباشد گفتم در وقتی
 که نمودیان مردمان کویچی و ترک بودند و اهل بسیار و آب اندک داشتند
 و نمود کم آبی را گویند بعد از وفات بود بغیر صالح پیغمبر علیه السلام بر ایشان از طوفان
 دیگر پیدا شد و رسالت خود بایشان اظهار کرد و ایشان قبول نکردند

تا آورده اند که روزی عید ایشان بود و ایشان بر صحرا و بیابان گرد آمده بودند
 و جمع شدند و سنگ سیاه را بخدای پرستند حضرت صالح علیه السلام نیز آنجا حاضر
 و گفت ای بدبختان سنگ سرگز را تو خدایمان تا شد ایشان گفتند ای صالح چرا
 معجزه پدید کن که هم ازین سنگ آتش پدید آید و که کلان ازین سنگ باشد و از آن
 شتر بچه بزاید که او نیز تقدیر بر ما دریا باشد و بر غنایمیری شما گواهی دهد و ما را از ایشان
 نفع بسیار باشد پیغمبر خدا گفت ای بدبختان هر معجزه که شما خواهید بفرمان خداست
 پدید خواهد آمد اما بعد از آن شما ایمان نخواهید آورد و لعذاب گرفتار خواهد شد
 و ایشان شرط کردند که مایان ایمان خواهیم آورد پس صالح علیه السلام دو
 ادا کرد و بعد از ادا می دو گانه سر بر زمین نهاد و از رب العزت درخواست کرد
 سر ز سجده برداشت از سنگ آتش برخواست و از آن سنگ سیاه که برایشان
 همچون دروزه که عورات را باشد آوارگی برآمد و از او شتر ماده پیداشت
 که سر و سینه او شتر صد و بیست گز بود و او نیز بستم دروزه آغاز کرد و از آن
 ماده بچه بزاید که سر و سینه او نیز بستم صد و بیست گز بود و هر دو زبان فصیح بباله
 صالح علیه السلام گواهی دادند که لا اله الا الله صلی الله علیه و آله پس شایسته کارش
 بود که آب و در یک حوض آمد و قعرا و بقدر قدم بود و در آنجا آب جمع میکرد
 و در شب پریشد و در روز چهار پاییان مواشی ایشان همه آب اینخوردند چون این
 دو شتر پیداشتند آب ابوتبت گردید یک روز این هر دو شتر بخوردند و آن مخصوص
 پراز شیر ایشان میشد و روز دیگر مواشی ایشان بخوردند و از شتم ایشان صومعه
 راست میکردند و از شیر ایشان بخوردند و آن بدبختان و بدعهدان این بنا و روز
 مدت مدید بر ایشان برآمد که دو پهلوانان ایشان بودند هر دو همراه یار و روزی چهار
 بویه زنان آمدند و آن موزن امان بسیار بود و آن بویه زنان را گفتند که بویه
 بر ما طعام لطیف و گوناگون پدید آید آن بویه زنان سرناز گفتند که خور
 شما بپریم آن پهلوانان گفتند که چرا چنین گفتید گفتند از ترس شتران خدا

۱۴
 این نیست صحیح
 بر حق است که انداختن آن در آن
 که لفظ الله علیه است باری
 او صالح علی بن ابی طالب علیه السلام
 و السلام فرستاده خدا

صلیح موایان گیاه نمی خورند و هر جا که شتران را می بینند بمواشی با مان میگزینند و
 نیز یک روز می یابند گویا که خون ایشان خشک شده است و روغن شیر از کجا باشند آن
 بدبختان گفتند که اگر این شتران را بے کم با مان چه خواهید داد چون آن روز بان جبا
 جال و بدکاره و صاحب مال بودند گفتند من که ما هر دو مع اموال خود یکدیگر گناهانیم
 و او را ندانم که را بگذرانم که بآب می رفتند زیر سم ایشان زمین مثل ذره کافیه شده
 بودند و آن هر دو ملعونان رفتند و در آن بگذرد و هر دو جانب بین را بجا و مید و عمار
 راست کردند و در آن غار پنهان شدند چون شتران را دیدند اول آنرا بر دو جانب بستند
 و پائے اخره او را پے کردند و راه تنگ بود امکان نداشت شتران شتر شود و الا هر دو
 را بملاک کردند چون بجایش از عقب آمد و ما در شش پے کرده افتاده بودند
 پیش ایشان گریخت بفرمان خدا و روبرو که در آمد و غائب شد تا مدت یکسال
 و بر وی تا مدت شش سال گوشت او میخوردند که ناکه بهشت بود گوشت او را
 بد بو بے نبود و گنده میشد و بعد از آن لصا عقه او شانرا بملاک کردند تا نهم
 کلان سنگها آتش را ایشان بارید و زیر و زبر شدند بقهر خدا که **مَا كَانِ اللَّهُ لِيُقَاتِلَهُمْ**
فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ نَاقَةَ اللَّهِ وَسُقْيَاهَا فَكَذَّبُوهُ فَصَبَّوْهُمَا وَوَرَّوهُمُ وَيَوْمَ تَكُونُ السَّاعَةُ
 چون این آیت را بر زبان شرح و اوم و گفتم که ای بدبختان خدا را چندان بدایع و احتراست که بر او
 عقل را بجز بر سوختن سوختن است **الْقَدِيرُ الْكَرِيمُ** من نمیگویم **فَقَدْ خَلَقَ بَدِيتَ كَمَالِ**
 پروانه دارد و نه که غیر از سوختن پروانه دارد و اگر شما نکذیب را بیدار استخوان آن آتش
 هنوز باقی است تا این زمان که حاجیان میروند و در آن موضع چندان غوغا می
 دوامه و غیر فلک پیدا میکنند از ترس آنکه اگر آن شتر بجه آواز دهد تمام عالم را زیره
 بر تقدیس این تقدیر تقدیر یک مرید او که دعوی خدا می میکرد گفت که حضرت منما
 که خدا نه امر و مرا از خدا جدا چو ساختی و من غلط کرده بودم که خود را خدا می گفتم
 و منقول است که باینید بظامی قدس البدره سر بر زمین بنید و میگفت ای
 کذاب که ترا سلطان العارین میگویند و حق تعالی فرموده **مَا كَذَّبُوا وَلِلَّهِ الْحُكْمُ الْآخِرُ**

۱۴ در سوره اعراف
 ۱۵ در سوره اعراف
 در آن شتران است
 که این خداوند را چنان
 باین شتران که در وقت
 و اوقات را الهیانه میخواند
 ۱۶ در سوره اعراف
 در آن شتران است
 که این خداوند را چنان
 باین شتران که در وقت
 و اوقات را الهیانه میخواند
 ۱۷ در سوره اعراف
 در آن شتران است
 که این خداوند را چنان
 باین شتران که در وقت
 و اوقات را الهیانه میخواند

کتب
 کتابخانه
 کتابخانه
 کتابخانه

ایمان دارند تا هر که ایمان را غیر از عمل ندانند در روز قیامت که حشر شود در پیشانی او نوشته
 باشد هَذَا يَاسُ عَنْ رُوحِ اللَّهِ وَلَا يَنَالُ شَفَاعَةَ رَسُولِ اللَّهِ پس اگر کسی خدای را
 شناخت چنانکه حق است اما اگر ویدن بر رسول و او رده او قبول نکرد کافر است زیرا که در
 حق اهل کتاب وارد است قوله تعالی يَحْمِلُونَ كَمَا يَحْمِلُونَ اَبْنَاءَهُمْ پس شناخت ایمان آن
 نیست که فرعون دانست و نکرد و بدو زخ رفت و در حدیث است که چون حیة کلبی باو نشاء
 عرب بود و چند حره بها و جنگها با صاحب رسول الله صلی الله علیه وسلم کرده بود که اصحاب رضوان الله علیهم از
 دست او بغایت زحمت یافته بودند پس چون وی با هفتصد کس لشکر با خان و بان خود
 برای خلقت ایمان پیش رسول الله آمد و اصحاب رضی الله عنهم گفتند کاش که ویرا به تیغ
 گرفته می بودم که از دست وی رنج بسیار یافته بودم پس پیش محمد رسول الله ایستادند
 و گفتند که یا رسول الله ایمان را بمن عرض کن که ما در اسلام شویم پیغمبر گفت بگویند اللهم
 اَنْ لَا اِلَهَ اِلَّا اللَّهُ وَ اَشْهَدُ اَنْ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ رَسُوْلُهُ چون و گفتم همه باعان
 و گفتمند دجیه کلبی در گریه شد و میا ساید بر چند من میگردنی ایستاد و میگفت که یا رسول
 الله چند ان گناه کردم که هرگز در دل من آرام نمی آید رسول الله صلی الله علیه وسلم
 گفت که گناه است چیست دجیه کلبی گفت یا رسول الله در ملک و ولایت خود رسم من
 این بود که دختر ده ساله را جامه های خوب می پوشانیدم و در بیابان در چاه می انداختم
 و آن در همان چاه هلاک میشدی و من با شاه ایستاد بودم از عار من اینکه دختر را
 چگونه بکس دهم هفتاد دختر را که همه جانب می دیدند و من شش شیر می کشتم چون چنین
 گفت رسول الله صلی الله علیه وسلم با جمیع اصحاب در گریه شدند در حال مهتر جبرائیل
 بیامد از حضرت رب العالمین و گفت که ای خواجه کائنات و خلاصه موجودات خداوند تبارک
 و تعالی بر تو افضل الصلوات فرستاده است و بعد از عزت و جلال خود و پیغمبری تو قسم یاد
 کرده است که چون دجیه کلبی بگوید انیت من و بر سالت شما گواهی و ادا آن خونهای طفلان
 میگردد و شصت هزار گناه کبیره دیگر رو بخشیدم و عفو کردم و دیدار خود و بهشت کرامت دی
 ختم زیرا که رانی اِذَا صَلَّيْتَ جَدَّ لَكَ اَسْأَلُكَ عَمَّا مَضَى پس ای برادر چون ایام را

حسین
 در این آیت در باب
 دوم در سوره بقره است
 که لفظ الله علم است
 برایش گواهی می کند
 تصدیق محمد بنده او تعالی
 است و فرستاده او را
 جلال است برانی جانان
 اسلام ۱۳
 بتحقق من
 من در آنوقت که را رده
 و دوستی من با بنده
 او را از آن کار که فرستاده
 کرده باشد

ایمان است خود را بغیر شک مومن دانی که هر که دریافتن ایمان ان شاء الله گوید بقبول
امام اعظم رحمه الله کافر گردد و ایمان مخلوق باید دانست لقوله
تعالی **وَاللّٰهُ خَلَقَكُمْ وَمَا تَعْمَلُونَ** زیرا که ایمان اقرار و تصدیق
است و اقرار و تصدیق فعل بنده است و بنده مخلوق است و فعل او نیز
مخلوق است و در بستان ابواللیث سمرقندی آورده است که محض
غلط است آنکه در بعضی نسخ گفته اند که ایمان لا اله الا الله است و لا اله الا الله از
قرآن است و قرآن غیر مخلوق است پس ایمان غیر مخلوق باشد زیرا که قرآن
مؤمن به است نه ایمان به این هفت چیز که مومن به اند تا اگر کسی همه را باور کرد
و به آن همه اقرار و تصدیق آورد و یکی را نه کافر است پس خدای تعالی
و کتابها و تقدیر غیر مخلوق اند و فرشتگان و رسولان و روز قیامت مخلوق
خواهد شد و بعثت نیز مخلوق است پس ایمان آوردن بغیر مخلوق
و بر مخلوق مساوی شد و آحادایت که توفیق الهی است و بنده را در و
اذنی کرده است **كُتِبَ لِلّٰهِ فِي قُلُوبِهِمْ الْاِيْمَانُ** و ایضا
اللّٰهُ وَلِيُّ الَّذِينَ اٰمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ اِلَى النُّوْرِ پس آن
بدایت الله غیر مخلوق است و ایمان حاصل نشود مگر باخلاص و اخلاص حاصل
نشود الا به نیت نیک و اخلاص بر چهار نوع است اخلاص عام که باطن خود را
از شرکها و کفر باخلاص سازد و زبان نیز گوید تا داخل در آیت **يُنَبِّئُ**
اللّٰهُ الَّذِينَ اٰمَنُوا شود که انبیاء و اولیاء عام خلق را مساوی است که اگر ذرّه
از او امر و نواهی شرع را منکر شود کافر گردد لقوله علیه الصلوة والسلام
اَلْاِيْمَانُ كَالْوُضُوْءِ وَالْكَفَرُ كَالْحَدَثِ دوم اخلاص خاص آن تسلیم است که
تکیه از غیر الله بگسلاند و دل را بدو سپارد چنانکه در توحید علمی او را نبیند مگر قلب تسلیم چنانکه
نقل است که روزی شیخ احمد خضر و یقین قدس سره که هزار مریدان پرند داشت مکه میرفت و
اشرار در پای او خیلید و او را نکشید و پای او ورم شد و از ورم روان شد و هر جا که پای

شهباز او آنچه می شنید
شهبازان بدستهای
خود از اعمال

الاستسكان

بسم الله الرحمن الرحيم

محقق است

۵۲

خدا تعالیٰ
الشیطان ایمان

ورویکپی

عائین

باب اول در بیان اقسام

مجاورہ واقع
اس کا نام ہے

سید

و راجه است

تقریر واقع

فانظر

است

باب فیضان

انسان

دوید

پاکستان کے نام سے

بسم الله الرحمن الرحيم

فصلت در بیان

ایمان و دعا

تقنی

برج

[illegible]

18

18

10

بنهادی زمین تر شد مریدانش اطلاع یافتند و پایش را بگرفتند و آن بخارا کشیدند
 و چون از طواف مکه مبارک بازگشت گفت بیاید که زیارت بایزد و روزم که زیارت او باشد
 حج مساکلست و چون زیارت سمع رفتند حضرت بایزد بعد از ملاقات ایشان از اسیران محنت که
 در یابی آشتی چه کردی گفت میدان از پیکم شدند گفت شما چه انجیدید گفت هر صفا خود و ضیاء
 او گماشته بودیم حضرت بایزد گفت که پس شکر که در ضیاء موجود کردی که صفا بخود و یک ضیاء و پس
 اخلاص خاصان خالی کردن دست از اضافات و اخلاص خاص خاص و جویت و تقاضای
 کما قال علی رضى الله عنه من عرف نفسه فقد عرف ربه یعنی قول حقان اینست که کسی بشناسد نفس را
 در غایت نیستی پس بشناسد حق را در غایت هستی و این تعلق به جدات الهی دارد و تاول او
 را از هستی و دیدن و دانستن خود و از جمله ملکات خالی گرداند بدیت من عیاره ازین گونه
 زود آورده ام به یکشد جاوید عشق بسو تو مرا به و نه بطریق محلدان که بصورت
 تعلیم فاسد خود را نداند که او خود را در ورطه کفر و ضلالت هلاک میکند و بنابر این
 شیخ سعدی شیرازی فرموده است بدیت اگر ز کوه فرو افتد آسپاسنگی نه عاقبت
 که از جای تنگ بر خیزد پس عارفان بدیت است نه موزی خلق آزار و اخلاص خاص خاص
 انبیاء را و حضرت سالت پناه را بود که چون بهتر بر اینهم را و در جان نیک انداختند و در
 هوا بر آتش میروند و در آرزو عرض آتش چهار میل بود و چون بگوید آسمان
 رسید و از چشم مردم غائب شد بهتر چهار میل آمد و گفت که اگر گویی بجا به رن بوار بر آتش
 آفتابم تا همه زیر و بوار هلاک شوند بهتر بر اینهم گفت که تو میگوئی یا خدا ایتعالی گفت من
 میگویم بهتر بر اینهم گفت کار تو نیست و کار من بخدا ایتعالی است بعد از آن بهتر اسرافیل آمد
 و گفت اگر بگوئی صورت بد من تا جانها ایشان قبض شوند و تر با آسمان به به گفت با هر دو
 میگوئی یا خود گفت خود آمده ام و بر این سوال و جواب مذکوره که چون بهتر کائیل
 رسید گفت اگر بگوئی تمام دریاها را بر ایشان فرو ریزم تا هلاک شوند و تر با آسمان به به
 نیز سوال و جواب مذکوره که در بعد از آن بهتر عزرائیل آمد و گفت اگر بگوئی جانها همه را بقتل
 کنم و تر انجات بهم و بر اینهم گفت و دل از غیر خود بچنان خالی و اخلاص کمال داشت که در آوان

بسم اخلاص خاص خاص

بسم اخلاص خاص خاص

۲۱
 هلاک از ملائکه مقرب نصرت نجات چون بآتش رسید بخیر باشد که در دست و پا آویخته
 بودند در یک لحظه تمامی سوختند و بر سرش آتش گلزار شد که قال الله تعالی قلنا انار
 کوئی برد آو سلا ماعلا ایزاهیم والا کذ و ابیه کیذا جعلناهم الاکثر یعنی خدا
 تبارک و تعالی آتش را حکم کرد که بر دوست من سر و شو با سلامت نازد از حرارت آتش را
 و عن ابن عباس رضی الله عنه لولو یقول ذلک ای سلا ماعلا اهلکة یزیدها یزیدها
 خطاب بدانانیامی بر اسم از غایت سر و هلاک شد و لعنه ان الله تعالی نزع عنها
 طهرها الذی طهرها علیها و الا حرق و ابقاها علی الرضاء و الا یشیرا فکما
 كانت و هو علی کل شیء قدير و کید یعنی احراق سر و انید از آخرین فاکسل علی
 متروک و قومیه البعوض فاکلت لحمهم و شرب دماءهم و دخلت البعوضة فی
 دماغه فاهلکة و نجات و ادم بر اسم علیه السلام را و ازین جا است که ابو بکر صدیق
 رضی الله عنه از حضرت نازنین کونین و سید الثقین رسید که ما الایمان انحضرت یالت
 پناه در آن حالت مشرق بود که اضافات وجود بشریه از او متخیل شده بود و جوابت
 و احد علم چون از آن یکا خطرناک از طرف سر و ساحل طرف محو آمد گفت الایمان ایمان
 اگر ازین بجز که مومن ماند یفت اند چنانکه امنت بالله و ملائکته و کتبه تا آخر
 صدیق را خود منور از آفتاب است زیرا که صدیق بارش بود که حضرت را ن بر سر
 است رسیده تا از آن بکشته شود و اما حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم گفت
 اعلم که حقیقت ایمان از خود رفتن و بعصمت و دست پیوستن و از اشارات و عبارات نبیل
 تا در عصمت و از مضرات کونین در حفظ و امان باشد چنانکه در خبر است
 و روفی که ابراهیم خلیل السلام را در مخنیق کردند و در هوا بر وند خشک که اگر عیب
 گویند نیز در مخنیق با و عمر انشت مالتی آواز داد که ای خشک ضعیف چه طلبی که
 در محل هلاکت نشسته عند لب گفت که در تمامی عالم دنیا و می یک خلیل الهی و اکنون
 از او دشمنان حق مرا آتش بی اندازند من نیز بخوابم که با دوست حق تو را برای دوستی او در
 آتش باشم چون آتش بر ابراهیم سر و شد و هرگز نیز نمی سوخت و نبشت عند لب

[illegible]

در آن شاخ درختان تبسم حق مشغول شد و چنانکه ملایم این است که دختر فرود در
 کوشک نشسته بود و حال ابراهیم را دید که در عصمت الله محصور شد آن دختر نیز ایمان
 آورد و گفت لا اله الا الله انبراهیم خلیل الله که دین پیغمبر بر حق است و دین
 انکار باطل است و آن ملعون را خبر کردند که دخترت ایمان آورد و فرمود که او را نیز در آن
 مجانیق کردند و در آتش انداختند و مهتر جبرائیل احکم رب العالمین شد که او را نیز ویر گرفت
 و در سرانندید برود و در خبر است که سه زن آن کنون حیات اند یکی دختر فرود دوم
 خواهر مهتر موسی علیه السلام سیوم مادر خضر علیه السلام عاصفا و باصفا و ساره هر سه
 در یک جامی عبادت الله میکنند امیر المومنین امیر حمزه ابن عبد المطلب را گفته
 اند که در آن وقت که تولد شد چون کسی بآه کلان می شد می بیک روز می شد
 و چون دیگر بیک سال کلان می شد می بیک ماه میشد و چون بیکال رسید
 پهلوان روی زمین شد نقل است که دیو می بود او را دیو سفید میگفتند آن دیو
 در تنگ پائی خود خشت زبر بنهاد و میگفت هر که پائی من برود او را من
 زار و باشد چون امیر حمزه رضی الله عنه او رفت و پائی او بیک دست گرفت و بر پشت
 و او را بر انداخت چندان رفت که دیده نشد و خشت زبر با سباب خود با سباب
 عمر که با او یار بود صرف کرد و عمر پهلوانی بود که چهل گز می جست و همه خلق را در زمین
 ابراهیم علیه السلام خلیل الله می آوردند و عمر تیر و کمان بچگانه داشت که تیر او پیکان بود
 و کمان او کمانگر راست نکرده بود بلکه خود از چوب گرفته بود و کلاه کاغذ بر سر
 می کرد و در وقت مقابله عدد و هر دشمنی که پیش ایشان آمد و عمر چهل
 گز می جست و تیر تیز کرده در چشم دشمن میزد و امیر المومنین حمزه را هیچ اسب
 طاقت برداشتن بدشت هیچ کمان بدست راست نمی آمد و عمر که یار او بود در
 بیابان میگشت از جهت اهتمام براق او ناگاه بیک وادی رسید حصار
 دید و در آن حصار بیک اسبی سهپناک دید که از ترس شش او رفتن نتوانست و سبزه
 جل بر دلقاده که از جایی برداشتن نتوانست تمامی براق برین نوع بود و در ب

نیست تبسم حق
 در آن شاخ درختان
 موجود بود که
 است بر حق که
 علیه السلام دوست
 خدا است

در آن وقت که
 حیات اند

قصه امیر حمزه رضی الله عنه

ایشان بر سنگ نوشته بود که هر که این سپ را زمین کند و این براق را بردارد
از وی باشد و کس نتواند که سپر عبدالمطلب که نام او حمزه باشد و آن براق را بر سر
صلواته علیه نبینا و علیه اسلام مانده بود چون عمر پیش حمزه آمد و واقعه اعلام کرد و میر حمزه
روانش چون رسیدند سپر او دیدند که چراگاه خود آمد و میر حمزه رضی الله عنه بر حلقه کرد
و گرفت و گفته اند که سه روز خود را گرفتن نمی داد و بعد از آن بون کرد و گرفت و
بیک دست بجام وزین گمانید و شمشیر است و سپر در گردن انداخت و جمله برای
آهنی و غیر ذلک پوشید و سوار شد و عمر پیش او چهل گز نیجت و سیرفت ناگاه
بر سر راهش هزار لشکر دید که راه را نگاه میداشتند و سالار لشکر بهلوان بود
عمر پیش او رفت از او پرسیدند که این سوار کیست گفت خداوند این است گفت
خداوند منم وی که باشد گفت خداوند راه وی است که بشرف ایمان مشرف
شده سپر عبدالمطلب قریشی امیر حمزه است آن ملعون در غضب شد و لشکر خود را
ساخته پیش آمد و بمبارش هر که پیش آمد سه عمر او را ملک کرد و تیر در چشم
او میر چون بهلوان دید که این همه املاک خواهد کرد و خود پیش آمد عمر گفت یا امیر یا بهلوان
شما خود پیش آید چون متقابل شدند اول حمله بهلوان کرد و میر حمزه سپر پیش گرفت و زخم او
بر سپر گرفت و امیر حمزه گرز در گردن او نهاد و از اسب زیر پای خود انداخت و گفت
سر تو بر من و یا ایمان آری کافر گفت دین اسلام بر من عرض کن امیر گفت بگو لا اله الا الله
ایزاهنیم خلیل الله و آن شش هزار لشکر مسلمان شدند و آن راه را با او پیروند و چون خانه
آمد چند قریش مسلمان کرد و گفته اند که هفتاد هزار کسر از لشکر نوشیروان عادل مسلمان کرده
بود حتی که پریان بیکدگیری خصومت داشتند از یک جانب دیوان بسیار بودند و آن
جانب دیگر که ضعیف بودند او شان امیر حمزه را همراه خود بردند و موضع ایشان و رای
دریاء عثمان و امیر با دیوان و پریان حرب کرد و چندان را قتل کرد که در حساب نیامند و
هنرمیت ساختند و عاجز شدند و پیش امیر آمدند و آن امیر خضیان و پریان و دیوان بخت
با تر با و همراه ساختند که امیر حمزه را از دریاء گذرانیده بمانند و ایشان که عکس و عداوت

که داشتند در کنار دریا مانند الغرض چون پیش آمد و نهی حضرت پیغمبر علیه السلام را یافت
 و دید که از طرف مغرب دریا آتشین آمد و بدریا شور همراه میشد بے علاج شد
 و راه گذر نیافت پیش نهاد حضرت خضر علیه السلام رفت دید که آن دو دختران نزد او
 نشستند از او پرسید که علاج دریا را آتش و دریا را عمارت چیست که من بگویم از او
 دور آمده ام زبونی کنید گفت در دریا را آتش من غایت که درین آتش میباشد و من در آن
 اورا بکشی و بسای و آب همراه کنی و تمام اندام خود و اسب خود بمالی در آب آتش خور نیاید
 و پوست این پهنند و شما را نرو پاک میسازند و چون چرک دار شود در آتش بیندازند که
 چرک او میسوزد و پاک میشود و میگویند که هزار درم بها اوست و امیر مخمیان کرد و در دریا
 آتشین و آب روان شد و غرق نمیشد و از اینجا از خبر بره دریا گذشت استی که آن
 اصغر و یوزاوه گویند و آن اسپان پر از نیکو ازان گرفت و ردت سه روز و با انهر افتد
 و غرض از این حکایت توکل و اخلاص بود که هر که با اخلاص دست بخدا و برودان حق عصمت
 جویند محروم نمائند خیال که لغفلت و روقنی که بهتر نوح علیه السلام کشتی را است بیکر
 زنی بود که ماده گا و دشت هر روز حشرات پیش نوح علیه السلام می آورد و میگفت که هر
 بوقت طوفان فراموش نکنی پس در آن وقت که کشتی نوح علیه السلام تر شد و آب
 از تنور بهتر نوح بپوشید و از آسمان نهر آب نازل شد که تمام ملک عالم را آب گرفت و از
 بلندی هر کوه آب چهل گز بالا میرفت از جهت کنگران که پس بهتر نوح بود زیرا که در کشتی
 که من از هر بلندی بلندام و بر سر کوه بلند برآیم آب مرا چه خواهد کرد چون خدا ایتعالی کشتی
 نزدیک کنگران رسانید و کنگران را آب بجای کرده و مثل حمل کلان آنچه بر سر کوه بود
 نوح این حال بدید گفت **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تَعَالَى يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ** کشتی نوح را شد
 گرفت و نوح توبه میکرد همان زمان جبرائیل آمد و کشتی را راست کرد و گفت خداوند
 تعالی میگوید که چرا دشمن را فرزند گفتی اگر توبه نمیکردی کشتی را غرق میکردم و حق
 شد که کشتی دوست من بکوه فرود آید که آن کوه را مبرته و منزلت بسیار باشد
 خلق در تمام کوهها عالم گمان بردند که بر فرود آید و کوه جودی گمان بر دو بخود نداشتند که

قصه کشتی نوح علیه السلام
 و پیراهن زنی که کسیر از طوفان
 و کنگران بزم خاص یافت

این کشتی را
 در کشتی با نجات
 و احسان
 و این کشتی را
 در کشتی با نجات
 و احسان

یا جودی چرا آرزوئی نکردی گفت یارب من که باشم کشتی دوست بر من فرو و آید حق تعالی
گفت که هم بر تو خواهم آورد که عاجزی آورده چون پیر زنی از خواب بیدار شد بعد از شش
ماه و نه روز دید که هیچ جای نام و نشان دیهی و شهری و آبادانی نمانده است و تمام دنیا آتشی
زده و خراب ساخته است پیر زنی متحیر شد و خانه خود بر قرار و گاوها و ساله و متاع خانه بر قرار
دید چون نظر کرد در کوه جودی عیال نوح را دید خجرات گرفته پیش ایشان رفت مهر نوح گفت
ای پیر زن هیچ میدانی که دنیا چه شد و طوفان گذشت و من ترا فراموش کرده بودم اما حق تعالی
بر برکت اخلاص ترا نگاه داشت بدان ای عزیز که اخلاص نجات بهر جهانت نه بحسب و نسب
تفاق بلکه هر دو جهانت و به نسب نجات نیاید چنانکه کنعان نیافت و نیت نیک
نیز بر چهار نوع است نیت عام که پیغمبر علیه السلام فرموده است هر که مؤمن را چنان بخوابد چنانکه
نفس خود را پس او از من نیست ائمه اصحاب گفتند یا رسول الله یا ان درین نیت بسیار مضطرب
شدم زیرا که هر یکی میگوید که صاحب نیای چون زن و فرزند و اسب و سلاح حتی تعلین بهتر از من
دیگر از اینها شد حضرت علیه السلام فرمود که ما این طریق نمیگوئیم با آن میگوئیم تا در اقصای زمین یک
کافر شود و یا کافر ایمان آورد و شما بغیر او غمناک و بشادی او شاد نشوید حتی که اگر دشمن
دنیاوی باشد بد دعائی بایمان نتواند کرد که خوف کفر است اصحاب خورم و دل شاد شدند
که این نیت را بکمال داریم اگر تمامی دنیا را بدین پیغمبر خود می آوردم بهتر میبود دوم نیت
خاص است چون نظر در علم الیقین دارند و جمله ممکن را ازل تا ابد در تصرفات اسماء و صفات الهی
بینند و مانند نیت پاک ایشان بجهله اشیا مساوی باشد چنانکه نقل است که رئیس
محققان شیخ شبلی قدس الله سره که از جائی گندم خریده و از مسافت دور در خانه
آورد چون دین انبان باز کرد مورچه را دید که سرگردان می دوید مورچه را گرفت و در
دست مبارک خود می داشت و روز دیگر در آن منزل که گندم خریده بود بر دوگفت
بمیت مروت نباشد که آن مورچه ریش پیرا کند هر گاه از جائی خویش
سیوم نیت خاص الخاص و این مسا زل تیز روان طریقت و شهبازان
حقیقت راست که چون حضرت اَرْنَا الْاَلْکَسِیَاءَ کَمَا هِیَ فرموده است

نیت نیک بر چهار نوع است

نیت نیک بر چهار نوع است

بجای بایان این چهار نوع
می باشد آن چیز را در
نفس الامر و واقعاً

پس ایشان بسیار را بچشم حقیقت بینند بلکه وجود ایشان از خودی خود مصحح و بکار بسیار
 وجود شامل و مساوی بینند و بر ترفع و مضرت که بایشان رسد گویند که وجود ایشان
 میسر است زیرا که ایشان همیشه در خاصه و ضمن مشغول اند هم از آنست که اثر وجود ایشان ظاهر
 چنانکه نقل است که روزی ملائکه روم نشسته بودند سواری در راه گذشت و اسب را زیاده
 زد و کینه کرد و شیخ آواز در دناک آرسینه مبارک کشید و آه کرد چون عالمان ظاهر می بود
 کم اعتقاد بودند گفتند یا ابو الحسن خرقانی این چه امر است که اسب را میزند و تما آه میکند
 شیخ را آن خود را نمیدانست که زخم تازیانه بر آن او ظاهر بود یقین کردند که الفتاء فی الله التفتاء
 دست داده بود و این فقیر نیز روزی همراه یکار بودم پسندیدم حصال و سنجید احوال
 چشم غیر من را پوشیده و سر اوقات غیرت را دیده همیشه غرق دریای الوهیت شسته بودم
 بلکه چنان حقیقت با دست داده بود که از خواب و خوردن و آشامیدن و جماع کردن و
 بشرا شده بود و از جهته حصوری گفت حیاء دارم که پیش حجت بے ادبی کنم ناگاه قطرات
 طریق از جانب پیش آمده خمر خورده بود و بآن درویش نمجاد که کذب کرده که من بشما
 حقیقه دارم و در پهلوی فقر نشسته بود و کوا از آنجا که حالت درویشان است
 با و التفات نکرد و گریبان خرقه باز کرد و نشسته بود و استخوان سینه او بمانت
 چوب خشک می بود و آن ظالم بے الضاف سنگی کلان در دست گرفته بود و بگوید
 بالا میگرد و آن درویش با و نمی نگریست بلکه ناگاه از جای شد و چپ را آن که توبه
 و شسته بود بر سینه او کوفت درویش تبسم کرد و فقیر در عین مراقبه بود چپ را آن که توبه
 بفقیر رسید که مقدار دو فرسنگ زمین رفته و آن خود خبر ندانستم و می پنداشتم که دلم از این
 پشت برآمده است چون بعد از آن از دست سوال کردم که هیچ الم ضرب بشمار
 و می قسم یاد کرد و اندک نم باشد که من بمقدار گل از زخم این سنگ خبر ندانستم و محاصره
 درین رباعی رباعی ظل ارواح اندا شباح همه ظل اعیان اندا ارواح همه به بار اعیان
 ظل اسما چندان به بار اسما ظل ذات مطلقه پس چون صورت جمله ممکنات که ظهور
 شده است از اثر و فیض روح سراجی که آنرا حقیقه الاسیاء و حقایق کبیرا

نیست شدن در معرفت
 و نیست شدن در علم
 نیست شدن در عبادت

و بکنه عالم کن و غیر ذلک از اسماء و صفات اضافی گویند گویا که ظل است و ظل را وجود
 نباشد مگر شخصی و مرتب اسماء اضافی که بر مرتبه از ایمان ثابت که آنرا نور و شهود گویند فرو
 است گویا که ظل ایمان آنکه نور و دیدن خود را و غیره را گویند چون وجود جمله معلوما که درین
 عینوب بود در علم آورد و از علم در نور و شهود که استعداد هر ذره چنانکه حق است یقین کن
 پس گویا که در پی کبر مر بوبی آب را یقین کرده است تا بحسب اومی پرورد و ایمان
 چون اقتضای واحدیت اسماء صفاتی منفصل است گویا که ظل اسماء است از روی علم است
 نه از روی تعبیر پس اسماء تعدد دارند و هر یکی خوانان اثر خود شده اند گویا که خوانان نام
 و نشان اند چنانکه بزرگ گفته است بدیت شریف دست سلطان چو گان تو بود و میکن
 بے گوی روز میدان چو گان چه کار آید پس ایمان با طوار خود تا ظهور حسی گویا که بار و اسماء را
 چو گان و ذات مطلق از آن بر که بخت و ساقی است گویا که اقتضای اسماء
 صفات قدیم خود هم ندارد پس اسماء ظل ذات مطلقند و ذات سب الوجود را ابتدا
 و انتهای معرا و تیر است پس نیت خاص الخاص متابعت بنظر دارند که چون در نظر ایشان
 غیر الله ناید نیت نیر مساوی اند نفع و ضرر خلق و نیت خاص الانحص حضرت
 رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم و انبیا را بود و علیهم السلام که چندی در مجاز و خلاف و کید
 کفار میدیدند و ایشان هر روز بلکه هر ساعت دعوت میکردند و با سلام میخواندند که نیت
 و معقولات ایشان ایمان و اسلام حق بود هر چند که این را میدیدند دعوت با سلام
 میکرد و نذر جبهه شفقت بر خلق خدا میآورد از برای خدا میخواستند چنانکه نقل است
 که چون حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم مبعوث شد درین باد و تپان و محنام
 گفت بروم و مرا امتحان کنم و چون نزدیک مکه مبارک رسید جامه هارا از تن خود کشید
 و جامه تنده وار و کهنه وار پوشیده و خود را مثل دیوانه ساخت و در مسجد حضرت رسالت
 پناه رفت و هر چند که پیغمبر علیه السلام الطاف و رحمت میکرد و دیوانه ناسترا و بد گفتن گرفت
 چون دید که به بد گفتن بر دباری میکند و میخ ششم و غضب در وجود پاک او نمی آید بول
 و غلط در مسجد کردن گرفت اصحاب را در غضب شدند حضرت صلی الله علیه و سلم

۲۷

چهارم نیت غافل الانحص
 حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم
 اینها علیهم السلام
 دارند ۱۲

فقه محمدی و مبادی
 که در زیاده حضرت صلی الله علیه و آله و سلم
 بود و پیغمبر خدا را اینها
 گفته بود ۱۳

گفت که ای یاران پاره زمین کندن و انداختن سهل است فاما دل دیوانه رنجانیدن مشکل
 است نباید رنجانید دیوانه چون دید که خاطر مبارک هرگز رنج نمی شود خاطر صطفی دارد دانست که
 لشکرت علی السالیه بیشک پیغمبر است بعد گفت ای محمد تو میگوئی که پیغمبر آخر زمانم هر که بتو ایسان
 آرد بوجه دایه خدایتها و برصالت تو معترف می شود پادشاهش چه باشد گفت خداوند تبارک تعالی
 در قرآن مجید فرقان جمید و عده بهشت کرده است باینکه ایمان آرد قوله تعالی **وَأَزَلَّتِ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ**
 آن دیوانه گفت در بهشت چیست گفت حوران کوشکها و سراها و براقها و حلها و نعمتها
 گوناگون که هیچ چشم ندیده و هیچ گوش شنیده و هیچ خاطری نگذشته است گفت یا رسول الله
 من بادشاه و ملک مینام و نام من محمد است ازین که در بهشت گفتی مرا کی در آن نیست حضرت گفت
 که دوزخ است در را بگذر هر یکی که حق تعالی فرموده است **إِنَّ جَهَنَّمَ كَانَتْ مِرْصَادًا لِلطَّاغِينَ** مآبای
 گشتن اینها **أَحْقَابًا** باینکه از فرمان حق سرپیایند همیشه در آن دوزخ باشد و بعد اینا گرفتار باشد
 و دوزخیانرا عذاب ابدی و گوناگون است گفت از دوزخ نمی ترسم پس حضرت علیه السلام گفت
 چه میطلبی گفت اگر ضمانت قبول کنی که اندویدار خود را بمن از زانی دارم من باین شرط ایمان
 آورم پیغمبر صلی الله علیه و سلم گفت هر که بر نیت پاک و اخلاص ایمان آورد من ضامن
 دیدار اویم بادشاه مین گفت دین اسلام بر من عرض کن پیغمبر گفت صلی الله علیه و سلم
يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّ اللَّهَ مَحْسَبُكَ اللَّهُ چون کلمه طیبه بر زبان راند بر خاست و رفت و غسل
 کرده آمد و رکعت نماز ادا کرد و سر بر زمین نهاد و گفت خداوند چون از پیغمبر تو ضمانت
 دیدار تو شنیدم دیگر زبانت درین سرای فانی نخواهم فی الحال جان بختی تسلیم نمود پس حضرت
 رسالت پنا و با جمیع اصحاب پیغمبر و کفین او را ساختند و دفن کردند و جمیع اصحاب حاضر
 بودند پیغمبر علیه السلام بسم نمود یاران گفتند یا رسول الله این جاویدت است تبسم از جهت چه بود
 گفت چون دیوانه را دفن کردند و حوران آمدند بدست هر دو شراب ظهور بود که از جنت
 عدن آورده بودند و در گفتند که شراب بخور و بیاور کنارش شود دیوانه از ایشان روی
 گردانید و دوست از غیب پیدا شد و ویران کنارش گرفت و گفت که ای بلند همت
 که بغیر دیدار من هیچ راضی نشدی پس از اینجا کاتب کتاب می گوید ایسات

این آیه در باره
 ۴۶ و در دومین
 سوره فرقان است
 در باره
 دوزخ باشد گزیده
 خلق یعنی همه را بود
 گزیده را بیک در خانه
 که از حد گذشتگان
 بازگشت یعنی آرام جای
 و قرارگاه در گذشتگان
 در باره دوزخ است
 ششصد و سی
 این آیه در
 باره سوم در دومین
 سوره فرقان است
 ۱۱

دل من بی تو خرابست تو هم میدانی چه جگم بیتو کبابست تو هم میدانی دوستی نیست که بی تو
 نشینم بیتو بی تو بی دوست غداست تو هم میدانی سه روز و شب گریه و در وقت سخن نهانی
 نیست بیدوست مرادوق جهان بستانی و نیز آورده اند که ملایم ابن ابی لید همیشه حضرت را
 را ایندلساندی رسول گفت ای خداوند از ایند او ولید در مانده شدم جز این که آمد و گفت یا رسول
 خداوند تبارک تعالی تر اسلام و در و میرساند و میفرماید که دعای تو مستجاب خواهیم کرد انا اگر خواهی
 از پشت و لب فرزند می تولد خواهد شد خالد نام که چندان هزار خلق از برکت او بشرف یمان
 مشرف خواهیم کرد حضرت خداوند از حمت دنیا بگذرد اگر چه ولید و چندان ایندایمن رساند
 عمر او را از گردان تا آن فرزند می تولد شود چون خالد از ولید در وجود آمد و مرابع
 شد پیش حضرت علیه السلام رفت و ایمان آورد و در پیش حضرت همیشه میبود روزی لشکر رسول
 شب ارغاک در این خالد همراه بود خواب ویرا غلبه کرد و عنان از دست او رفت و اسب او را
 از لشکر خود جدا کرد چون بیدار شد لشکر خود را ندید و اسب را بهر طرف می دوید تا روز شد
 ناگاه دید که کناره دریا وادی است و در آنجا هفتاد هزار خیمه نصب کرده اند گفت که لشکر است
 و آن لشکر از کفار بود خالد بن ولید اسب خود را در جای پنهان بست و خود را بمانند ایشان
 کرد و در میان لشکر درآمد دید که کفار را یکی معلم ترسا بود و منبر راست کرده بودند و آن
 معلم بر منبر برآمده و بادشاه و سائر ارکان دولت همه حاضر بودند و آن معلم میگوید است که
 و عظم باطل کند و حق را بپوشد خالد بن ولید دعا کرد و گفت خداوند ای بجز من نیست با این کار
 بدروغ گفتن بر بندگان معلم ترسا هر چند خوست که سخن از زبان او بدرنمی آمد معلم ترسا گفت
 ای قوم بدانید که در میان ما محمدی آمده است و در حق من سخن کرده و زبان من تشنه است بادشاه
 کفار را امر کرد تا تمام لشکر را تفحص کردند چون خود را بمانند ایشان کرده بودند شناختند گفتند یا
 یافته میشود معلم ترسا گفت که ای محمدی ترا سوگند بآن محمد است که خود را بنما و بگو که در حق من چه
 سخن کرده خالد رضی بخود اندیشید که یک جان چه باشد اگر هزار هزار جاما بودی فدای حضرت رستا پناه
 میگردم بر خا و گفت ای قوم منم محمدی وای بد بختان محمد درین محمد حرامست و کشته شود و فرست
 وای معلم چون تو بر من برآمدی و خوستی که باطل را حق گوئی و حق را باطل من در حق و عا که دم

قصه خالد بن ولید

مسئله اول هم از

مسئله دوم هم از

۳۰

مسئله سوم هم از

قصه هفتم علی بن ابی طالب علیه السلام

خداوند انحر است از زبان او دروغ بیرون بسیار معلم رسا گفت که من تو بیچ سوال
میپرسم اگر گفتی فیها والا از جان خود دست بشو خاله گفت قبول دارم بشو انکه من از تو
نیز یک مسئله میپرسم جواب آن بگوئی پادشاه و ارکان دولت در میان گواه شدند معلم گفت
در تورات خوانده ام که هر چشتی در بهشت چندین طعام و شراب خورد و در این بول و غایط
نباشد و نظیر او در دنیا کدام است جواب داد که چون فرزند در شکم مادر بعد از چهار ماه و
شب زنده میشود و روح و رقاب او در می آید و روزی در رزق خدا کوندن تقاسم با او
میرساند و چون تولد شود در حال بول و غایط کند و اگر در شکم مادر بول و غایط
کرد و او را و ملاک شد اینست قدرت خدا تعالی باز گفت در تورت دیده ام
که در بهشت درختی است طوبی نام که میوه کوشکی و سر کوخانه و جاسی و بهشت
نیست که شاخ و برگ و میوه و سایه آن درخت طوبی در زرسیده است نظیر او
در دنیا چگونه است جواب داد و گفت چون آفتاب در نیم روز تابند هیچ جای
نیست که اثر و پرتو و روشنائی آفتاب بدو نرسیده است پس درخت طوبی
مثل آفتاب است و در قدرت خدا تعالی شک نیست باز گفت که آن کدام رسین است
که یک کت آفتاب را دیده است گفت آن فرزند ایل است که چون نبی اسرائیل
را قبطیان که قوم فرعون بودند بنده ساخته بودند و قبطیان برایشان سوار
میشدند وزن و فرزندان ایشان را بنده ساخته خورد و کلان ایشان را تیر و کلان
دست گرفتن نمیدادند و نمتهای بسیار برایشان می راندند پس هتیر موسی عم
را گفتند که اگر ما را از ایشان خلاص کنانی تبو ایمان آریم هتیر موسی علیه السلام گفت که
هر کس پیش صاحب خود بروید و اسب و براق بطلبید تا از ایشان بگریزم و خلاص
شوم قوم هتیر موسی هر یک پیش صاحب خود رفتند و گفتند که ما را بجای هتیر نیست
و هر یک بنده خود را سوار کرده میفرستد ثانی را سوار کنید هر یک بندگان خود را
سوار کردند و روانه شدند و برایشان خنده میکرد و ندک هیچگاه بر اسب سوار شده
اند همه از اسپان خواهند افتاد چون سه روز گذشت ثانیان طلوعی که بدو وزیر بود گفت

که غلامان گریختند و نمایان سخن مرا قبول نکردید که ایشان خواهند گریخت اکنون پس
 ایشان باید رفت فرعون فرمود که هشتاد و یک سوار در عقب ایشان از عال گسید
 چون لشکر فرعون شنیدند شمشیر یک عقب ایشان رفت چون لشکر هتیر موسی
 برود نیل رسید از عقب غوغای لشکر فرعون شنیدند و قوم هتیر موسی علیه الصلوٰه و السلام
 شمشیر یک سوار بودند همه از خود نا امید شدند چون لشکر رسید و آفتاب بکرم حلیل یک
 نیزه وار نزدیک همچنان ایستاده بود ایشان دوازده قوم بودند بر اسب هر قوم
 یک یک راه آب تشکافت و دوازده نقش شدند چنانکه جمله لشکر یکدیگر را میدیدند
 در آن آب و آفتاب بکرم حلیل یک نیزه وار نزدیک شد تا زمین که زیر آب بود
 خشک شد و قوم هتیر موسی علیه السلام در گذشت و فرعون رسید آب همچنان ایستاده
 بود و رسید و بهمان گفت شاید که بدعا هتیر موسی علیه السلام شده باشد تا مان
 بدیخت گفت شرم نداری که دعوی خدای میگردی و این زمان هتیر موسی علیه السلام
 گذشت و تو میترسی و این آب آنست که بفرمان تو پیدا شده بود باز از بهر تشکافت
 است فرعون هر چند مهابت میگرفت اما اسب سرکش بود نتوانست در آورد
 و آورده اند که در آن مقدار سوار یک اسب نوده نبود بلکه جمله زبونی هتیر جبرائیل
 علیه السلام با دیان ابلق از پشت سوار شده آمد و بر آن دوازده که فرعون بود
 در پیش او اسب فرعون سرکش بود و در عقب او رفت و منع نتوانست کرد و در میان
 از آسمان فرود آمدند و تمام سپاه لشکر را تا زیانه زدند چنانکه در روز و آه آب
 و آمدند گرسامی و مامان وزیر که خود را از اسب انداختند و سامری از زیر
 سم مادیان جبرائیل علیه السلام کف خاک گرفت و همراه کرد و نگاه میداشت
 چون سرشکری قرب به بیرون آمدن شد و از عقب تمامی در آمدند آب بر سر زد و بخت
 و چنان آواز داد که جمله لشکر موسی علیه السلام بر زمین افتادند و بکرم حلیل تمام لشکر
 فرعون با آب بطرف لشکر موسی علیه السلام انداخت و جانهای ایشان قتل میگردد
 یک تار موسی از سلاح و بر آق جامه و اسپان ایشان پلاک نشده بود بلکه همه

سلامت برآمدند تا قوم موسی علیه السلام غنیمت کردند و فرعون را نیافتند و چون نیک
 طلب کردند پایان تراز جمله لشکر او را یافتند و دیدند که پیره زن بر سر او نشسته بود و آورده
 که ریش فرعون بر او ریخته و گرفته بود و آن پیره زن مر و اید از ریش او چی گفتند که تو
 کیستی گفت من زن سلمه ام و روزی در دل آورده بودم که فرعون را مرده بیا بم تا مر و اید ریش
 وی بچشمم چه خوش بود این زمان حق تعالی این را در دست من انداخت که من مر و اید را چیدم پس خالد
 بن ولید گفت که آن زمین رو و نیل است که کیم تیه آفتاب را دیده است باز معلم ترسا
 گفت که آن کدام جانور است که از جن و انس ملک نیست و با سلیمان پیغمبر سخن میکرد جواب
 گفت آن مورچه بود که قوم خود را گفت که در سور انجایی خود در آیند که ظالمان آمدند مبادا
 که زیر سم اسپان و شران بیاک شوید با درفته پیش مهر سلیمان غمازی کرد که مورچه چنین
 گفته است حضرت سلیمان مورچه را در پیش خود طلب کرد که لشکر مرا چرا ظالمان گفتی گفت
 در حق مورچه گان همه کسان ظالم اند که از احوال ایشان خبر ندارند پس سلیمان گفت
 که ای مورچه سرت چرا گلان است مورچه بملینا نام گفت که سرم را از عقل است سلیمان
 باز گفت که سرت چرا بباریک است گفت خوردم اندک است باز سلیمان گفت که دنبال چیست
 گلان است مورچه گفت هر که دنباله خود داشته باشد از دنباله دیگران پرسد گفت چیست
 خوردمی غمی گفت در سال در دانه بکنم بعد مورچه را در شیشه حبس کردند و دانه بکنم
 پیش او نهادند چون بعد از هفتاد سال کشیدند یک دانه خورده بود و مهر سلیمان گفت
 که چرا نخوردی مورچه گفت از ضعفی خود داندیشیدم که مرا یاد آرد دانه بانه بار من این را نیز قوت
 چند روزینه سازم باز مورچه گفت که بای پیغمبر خدا نامت چرا سلیمان کرده اند مهر سلیمان
 گفت که شما بگوئید مورچه گفت سلیمان ایست که تا سلیم باشی بر بندگان خدا بی تعالی
 و هیچ زنده سری از تو نه دنجد مورچه گفت که تحت شما بر سو که می برد گفت بادی برد گفت
 در روز قیامت خرابی جهان بچه باشد گفت به باد پس گفت که به باد اعتماد نباید
 کرد حضرت سلیمان او را از حبس کشید و باز داد معلم ترسا گفت آن نازاده کدام بود
 که زاده را کشت و آن جانور کدام است که از جنس جن و انس ملک نیست و در

مسئله چهارم معجزه
 سلیمان علیه السلام

مسئله پنجم معجزه
 سلیمان علیه السلام

[illegible]

عذاب بلاك شد زاده نمرود و نازاده پش اين بود كه اصل پش از گياه هست و آن جانور
 كه در بهشت روند پش نمرود و نازاده صالح عليه السلام و حماد عليه السلام و قوچ ابراهيم عليه السلام
 و قوچ آن كوسقندر را گوئيد كه خصى كرده نباشد و سنگ اصحاب كهفت و قيل اصحاب الفيل
 و ذنب يعقوب عليه السلام و دل دل امير المؤمنين علي رضي الله عنه و بغل حضرت رسول الله صلي
 الله تعالى عليه و آله و سلم باز معلم تر سا گفت كه اسي خالدين همه راست گفتي و من در اظهار
 دين باطل را مي خورم كه چيزي بگويم اما چون شما دعا كرده ايد بقول دعاي شهاب بجز
 راست دروغ از دين من صادر نشد خالدين گفت اسي معلم راست بگوئيد كه بر در
 بهشت چه نوشته است و هر كه آنرا گوئيد جز او چه باشد معلم تر سا بسو كس پادشاه
 و پادشاه و اركان دولت گفتند چي ميني تو نيز جواب او بگوئيد معلم گفت
 كه در تورست ديده ام كه بر در بهشت نوشته است لا اله الا الله محمد رسول الله
 و هر كه اين كلمه را بگويد از عذاب دوزخ خلاصي يابد و به بهشت بر نعمت مي رسد و حورو
 قصور و درياد حق تعالي بيايد پادشاه گفت وائي بر تو كه ما را از اين پر نعمت محروم
 داشته بودي پس پادشاه و معلم تر سا و تمامي هفتاد هزار لشكر مسلمان شدند
 پادشاه خالدين را پيش خود نشاند و گفت ما را از محمد رسول الله خبر ده كه گجاست خالدين
 از سر گرفت كه من نيز همراه بودم و راه غلط كرده ام و باين جانب در شما افتادم و در
 آن ساعت مهتر جبرائيل عليه السلام بر حضرت پناه صلي الله عليه و سلم نازل شد
 و گفت ميچ مبداني كه خالدين گجاست و چه شد در تمامي لشكر تفحص كرد او را نيافت و از
 مهتر جبرائيل پرسيد كه گجاست مهتر جبرائيل عليه السلام جواب داد كه در فلان وادليست
 و اين مقدار لشكر را مسلمان كرد و بهت حضرت صلي الله عليه و سلم همدان ساعت پيك را بجانب او
 فرستاد و پيك از بهوس توشه هم گرفت و بحكم خدا تعالي همدان روز پيش خالدين رسيد
 و پيغام حضرت رسول الله صلي الله عليه و سلم نمود و خالدين و پادشاه مع تمامي لشكر روان شدند
 چون قريب رسيدند حضرت ايشان را قريب نشانده و مرجا و مطلق بيا كرد پس حضرت گفت
 الحمد لله كه از نسل وليه خالدين پيدا شد كه دين مرا روشن كرد و آورده آمد

و در اينجا رسيدن پش
 كه به بهشت نرسيدند
 اخلاص تام

سوال پش كه خالدين اول
 ميكرده بود از معلم تر سا

۳۴ صد و اوائ
 احببست
 بر حق محمد صلي الله عليه
 الصلوات و السلام و ستاوده
 قدس است ۴۱

که در هنگام خلافت امیر المؤمنین حضرت ابابکر صدیق رضی الله عنه شش هزار کس را
مسلمان کرده بود پس نیت خاص الاخص انبیاء بین جمله است که تمامی خلق بوحده نیت
الله تعالی و با او مومنیهات او مقرر باشند و ایمان بر پیغمبران و آنچه بر پیغمبران
وارد شده است آورده باشند و باز از خلق تحمل کردند تا ایشان ایمان آرند و بعد از آن
سرمدی گرفتار نشوند ای عزیز چون ایمان بوحده نیت الله و بر سالت مصطفی صلی الله علیه
سلم آوردی شاید که ایمان را عزیز داری و شرفی و دوستی از جان و زن و فرزند داری و
عصمتی او و بقا او در چهار چیز است اول ایافتن ایمان شاد باشد بیشک و یقین
داند که ایمان همین است که هرگز در حکم او در آمد درین جهان جان و مال و فرزند و
از گمان بدر کردن و او را این حق رنجانیدن در امان در آید و دران جهان از عذاب
ابدی خلاصی یابد و به بهشت پر نعم و بدیدار عظیم حق جل و علی مشرف گردد از برکت ایمان
دویم ترسناک بودن از زوال ایمان اینچنین نعمت که نجات هر دو جهان است پس
زبان را از گفتار کفر نگه دارد چنانکه در دستور القصات است که اگر کسی
مسئله شریعت شنید که شمن بهشت کلا لا اله الا الله محمد رسول الله است یا
شنید که بسبب گناه اندک نیز کسی شایان سقر شود و سامع گوید که اگر اینچنین است ما را
نعم نیست و یا طرب نیست کافر گردد و نیز اگر کسی مسئله شرعیه کرد سامع گفت که باین
کار که می رسد کافر گردد و نیز اگر کسی را مسئله بطریق و عظم گوئی که چنین نعمتهائی
بهشت است و یا چنین عذابهائی سقر و او گفت که از ان جهان کسی نیامده است کافر
گردد زیرا که کتب آسمانی ایمان نیامورده باشد و نیز مومن بهشت چیز اند اگر یک از ایشان
را سبک گفت قول او فعلا و اعتقاد کافر گردد چنانکه گوید اگر فلان خدای جهان گردد و یا
فرزند خدای گردد و او را خود از او بستانم کافر گردد و یا فرشته را منکر شود و یا
دشمن دارد چنانکه گوید که دیدار فلان بر من چون دیدار عزرائیل و یا منکر و نکیر را بد گویم
و یا خاندان دوزخ را بد گویم و دشمن دارد کافر گردد زیرا که ایشان هر چه می کنند بفرمان
رب العزت می کنند پس گویا که حکم راضی نباشد و یا گوید آنچه در کتابهاست همه دروغ

و فاعلم ان من لم یؤمن بالله و
رسله فلیکن من الخاسرین
ابابکر صدیق رضی الله عنه
راستمان کرده بود و نیت
خاص الاخص انبیاء
عصمت و بقا ایمان در
چهار چیز است اول ایافتن
اوست و باشد ۱۲
دویم ترسناک بودن از
زوال ایمان خود و خدایا
برای آنکه

و انسان است و عالمان از سیاهی گویند و در نور علم باطنی و مفید است و روشن
 و عالمان را قدیم الایام دشمنی است کافر گردد زیرا که عالمان از کتب پند گیرند که
 بحساب عداوت کرده باشند و اگر پیغمبران را بزرگ و افضل از همه خلق و ملک و اولیا
 ندانند کافر گردند و چنانکه بعضی عوام که خود را پیشوا خلق دانند و باین حدیث جنگ
 میزنند که **أَوْلَاكِيَّةُ أَفْضَلُ مِنَ الشُّبُوحِ** یا قرا در رفض و گمراهی معنی حدیث تحت لفظ
 برمدان بیان میکنند و ولایت خود را افضل از نبوت مهتر موسی امیر و ملک میدانند
 و خود را ویران خود را از دایره شریعت و ایمان بیرون می آورند و در ورطه کفر و ملاکت گرفتار
 و خیر ندارند چنانکه در رساله عبداللہ بن ابی نعیم آورده است که چون شیطان شیخ عامی را
 در خلوة یا بدخذه و شام می کشید که بسبب این خلوة ویرا کافر سازم و صراحی را در دست میگیرد
 و در آن بول میکند و میخورد و میزند و میبرد و ویرا میگوید که مبارک باد تو این تبه و ولایت که
 این گلاب و خوشبو می باشد است و بعضی دیو و پری را میگوید که چرا غمناک و دست دارند
 و مرغزارها و جایها را خوب که این منزل گاه شما است در بهشت و بعضی دیو و پری را بگوید
 بنماید بصورت حوران و بعضی بصورت پیرا و عصار و دست و پا را می بیند تا او را
 بدان میل و رغبت شود آورده اند که شیطان عرش فرستی و سبع ملوات بدو نماید که
 الحال از عرش گزشتی بلکه یک صورتی باید و نماید که این خداوند جهان است آن جهان را
 بدو متفقد شود و گوید که خداوند جهان را دیدم پیش او سجده کند و شیطان او را گوید که الحال کا
 از مهتر موسی علیه السلام در گذشت زیرا که بر تو تجلی صفاتی شده باشد و بر شما تجلی آتیه شده است
 شیخ عامی برو متفقد شود کافر گردد و معنی حدیث بطاهر از رو حقیقت این است که
 حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم ولایت خود را از نبوت خود افضل گفته است
 زیرا که ولایت با دوست بودن و از خود محو شدن بود و نبوة آشتهار و دعوت
 خلق و طلب معجزات و متعلقان یا خلق است ازین جهت است که حضرت سالت شاه
 نماز پنجگانه را و شب بیدار بر خود فرض کرده بود که شب خلوت عاشقانه است و صحبت با
 است بلیت اگر روزی بیشتر غوغای عرب پیش محمد عاشقانه است لبهاش طلب

ولایت بهتر است از نبوة

اما از روی حقیقت بی مع الله وقت که کسب فی ملک مقرب و لا فی مرسئ از ملک مقرب
و از خود که نبی مرسل بود خبر داشت اما صوفیان لایت اعجاز را از و حد ندانند که قبله واحد موجود
که لو کاک لما خلقت الافلاك اشارت بدوست که ارادت و واحد از ازل است که خوابان اف
و جمله خلقت قبله بود و موجود را جواز طفیل وجود خود بعیان ثابت ظهور نمودی تا انقل فیله
ظهور شد نیز قبله بود و نبوت و ائمه است که مذکور شد که چند گشت مضطرب شده بود سبب آنکه
پانزده روز از روی وحی منقطع شده بود چنانکه در صباح العاشقین است که روزی
اهل کتاب مشورت کردند و عالمان را جمع کردند تا پیش حضرت روند و چهار سبب
از پرسند اگر دور گفت و دور گفت پیغمبر است والا فراق گوشت نغوذ با بدن
که افرا گویان و مکرمان از روی دیگر نیز میگویند چون پیش حضرت آمدند و گفتند که اگر شما
رسول خدا میگوید که قصه مهر نوح و و قبانوس چگونه بود و مثل و مانند روح حیات
با بگو و قیامت کی خواهد شد حضرت بی توقف گفت فردا بگویم و ان شاء الله و بیان
نه آورد و پانزده روز مهر جبرائیل علیه السلام از رب العزت نیامد حضرت رند پوشید و گوشه
رفت و دیگر است و کافران هر روز می آمدند و دیگر را میگفتند که حذکم الله و
که این مرد پیغمبر نبود اما خدای ویرا بگذاشت و دشمنی گرفت و شرم نداشت
که دعوی پیغمبری میکرد و خاک در دهن ایشان با و بعد از پانزده روز مهر جبرائیل ع
آمد و گفت چنانکه از مشرق تا مغرب پراخی خود را گسترانیده بود و در حیرت است
که سی و سه بار مهر جبرائیل علیه السلام بصورت خود بیان غظمی که او داشت
حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم را و کفار که را نمائیده بود و در اوقات
دیگر بصورت یار می آمد که در آن مجلس حاضر نبود و اکثر بصورت حیة کلبی
آمد و میامد و گفت بسم الله الرحمن الرحیم و الفصحی و البکر اذ اسجی ما ویدک
رکت و مافلا و الاخرة حیدک من الاولی تا آخر یعنی یا محمد خداوند تبارک تعالی
در و لطیف الورد و میرساند و قسم یاد کرده است بوقت چاشت یعنی روشنایی
روز و تبارکی شب تار یک چون تار یک شود یعنی از شب تار یک روز روشن

[illegible]

تا روز قیامت بالا میکشند و کلانی بر فرشته چند است که یک پر او در آسمان و زمین
تجید چون دوزخ را باین زمین نزدیک کنند و شراره او چون سارهای کلان در هوا
پا نصد سال راه دارد و آواز زبانیه او چون آواز خرد گوش هر تنی میرسد و با صد
ساله راه بعضی از زبانیه دوزخ میگیرند و از خشم خدا چون دیگ مسین میجویند و آواز
آتش آواز یکدیگر ممتاز میشوند و باز هم میزنند و آسمان از بالا بشکافد و چون کل سرج گردد
مانند روغن گداخته گردد و سوگو دو کان از بهیت میفید گردد و بهتر از این خلیل الله
یک دست بهتر اسماعیل و در دست دیگر بهتر اسحاق هر دو دست را گرفته باشند و بهتر
و بهتر از این صلوات الله علیه یکدیگر دست گرفته باشند و بهتر از این بی بی می می می
یکدیگر گرفته باشند و چون در آن روز قیامت که خدا تعالی آن روز را عظیم خوانده است
شداید و هولها را و معاینه کنند یکی از یکدیگر دست بکشند و به ستون کمرش بکشند
و هر یک گوید نفسی نفسی بگر حضرت رسول علیه السلام در آن روز امتی امتی گوید
و چون یار از یار و مادر از فرزند و پسر از پدر و پیر از مرید وزن از شوهر هر همه بزار
و انفراد نمایند و فرشتگان عذاب شعلها آتشین بر دست گرفته پیر و مرید را یکجا کنند
و گویند که چرا دعوی باطل کردید که پیر خود را خدا و پیغمبر گفتید و تجلی شیطانی را
تجلی ذاتیه و صفاتیه می گفتید و سخن علم و علما را قبول نکردید ایشان گویند که ما طالب
دیدار و نجات بودیم و همین شیخان و پیران ما را گمراه کردند و بعضی بایان صفا می شدند
که یا شیخ زاده و پیر زاده و سید زاده ایم چون ما را دیدی نجات یافتی بلکه تکلیف بدست
از میان بر میداشت و هر باطلی که پیش ایشان میکردیم و میگفتم ما را منع نمیکرد پس سران
را گویند که شما چرا چنین بپوشید و میگردید که بندگان حق را و امت محمد را از راه
راست که شریعت محمدی است بیرون میکردید از زمان این پیران گویند که چون ایشان
بر ما بطریق هجوم جا بماند پیش آمدند یا نه خیر از شر خود میگفتیم و بعضی از یکدیگر منع
شوند که ما پیر و مرید نه ایم چون خدا را علم و علام است حکم کند که هر همه را
یعنی پیر و مرید و شیطان را در دوزخ اندازد و آنکه پیران کامل اند و مریدان

نقاست که امیر المومنین عثمان رضی الله عنه رو بر بنده او بی ادبی و بی فرمانی کرد
 حضرت امیر گوشش و رتافت باز گوش مبارک خود پیش غلام داشت و گفت که گوش
 من نیز مال غلام گوشش او کشید میگفت که بیشتر مال که از خدا میسر غلام گفت
 شما که خواهی من این از خدا میسر میدم چنانترسم گفت ترا آزاد کردم و نیز روز
 حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم مسواک بدست بجا وضو نشسته بود و کنیز
 بآب فته بود و زوینا حضرت گفت نماز و انا وقت کردی اگر از خدا میسر باین مسواک
 ترا میزوم بی عایشه گفت یا رسول الله چند الطاف میکنی که بمسواک و این
 المی رسید حضرت گفت یا حمیرا اگر بمسواک بزنم سوگند بخداست تا حساب نکند
 به بهشت راه ندهی بی در گریشده و هر دو چندان گریستند که بهوش شدند و ایضا
 بزرگوار بود پسک خورد در کنار داشت از غایت دوستی از کنار خود جدا نمیکرد و روزی
 نشسته بود و کنیزکش آمد و سیخ در دست داشت و بر صاحب خود دست دراز کرد
 و سیخ از دستش افتاد و به پسرک رسید پسرک سیخ کشیده شد و حال افتاد و بمردن رسید
 از آنجا بزمین افتاد و بهوش شد صاحبش برخواست و سر کنیزک را در کف گرفت
 و پسر خود را با آنجا سیخ کشیده ماند تا مردمان دیگر آمدند و سیخ را از پسرک کشیدند
 چون کنیزک بهوش آمد گفت چه حال بود که بهوش شد کنیزک گفت از ترس شما
 که در حق ما چه خواهید کرد صاحبش گفت ترا آزاد کردم و از من ترس نریا که تقدیر خدا
 بود که خوره زیاده و کم نمی شود و ایضا گفته اند که بزرگوار بود غلام خود را از دست
 بی فرمانی طلبا بچه چند زد و باز بسلامت گفت که تو نیز ما را اطبا بچه بزن تا برابر شویم غلام
 گفت که غلام را از زدن خواهی عار است گفت من نیز صاحب دارم و از آردون او
 میسر غلام گفت شما از زدن صاحب خویش تنگ نداری از بهیبت بزمین افتاد و حار
 بجای تکیه کرد و آورده اند که غلام سیاه در پیش او لیا آمد و توبه کشید و آن بزرگوار
 گفت برو و مرا بخانیده از وی طلب بخشش کن تا ترا هم بخشم آن غلام بخشش
 کرد و ناگاه بجای رسید و بهوش شد افتاد چون بهوش آمد پسرک شد و چنان حال

فقه حضرت رسالت پناه
 صلوات که بر کنیزک فرموده
 بود ۱۲

فقه بزرگوار بی بی
 بر کنیزک فرموده
 بود ۱۳

۴۲

فقه بزرگوار بی بی
 خود را بپسرک فرموده
 بود ۱۴

نیست کافر شود که در مشارق و تنبیه ابواللیث و ذخیره الملوك نیز در
مشروق المشارق برین طریق مذکور است که پیغمبر گفت هر که خمر بخورد یا از دل
 او چنان ریزد چنانکه کوزه پر از آب که کسی بازگردد و بر روی خود گرداند و در پنج
 آب نماند و شکم او در روز قیامت از خبال و دوزخ پر کنند اصحاب رضوان الله علیهم
 پرسیدند یا رسول الله خبال چیست و چرا خورد گفت ریم و زرداب و دوزخیان که در
 دوزخ جمع شود و گل گردد چون آنرا بخورند گوشت و پوست و روده های ایشان بریزد باز در
 طرقة العین برای عذاب برویاند و آنچه جهت خوردن که نام ایشانرا تبدیل کنند و نامهای
 دیگر نهند چون یکنی و شیر و بوز و مور پس رسول علیه السلام گفت که زنهار صد زنهار
 از دانشندان خمر خواران دور باشید و باید که با قول ایشان هیچ اعتبار نکنید
و در بوستان ابواللیث است که از دانشندان که وی ثقہ نباشند دور باشید و
 از ایشان علم نگیرید و بمسئله ایشان اعتبار نکنید و بایشان مجالست کنید بقوله علیه السلام
الضَّحَّةُ تَوَكَّرُوا و ایضا بقوله علیه السلام **مَثَلُ مَجَالِسِ الظَّالِمِ مَثَلُ الْعِظَارِ وَمَثَلُ جَلِيسِ السُّوءِ**
مَثَلُ الْقَتِينِ و بنی علیه السلام در باب خمر حدیث فرموده است که **كُلُّ مُسْكِرٍ خَمْرٌ وَكُلْ خَمْرٍ**
حَرَامٌ و خمر را از خمار گرفته اند و خمار دامن را گویند که روی پوشش باشد پس خمر گویا که روی عقل
 پوشش پس در شرح مشروق است که خمر از آن جهت فرموده اند که اگر کسی خمری از
 جو و گندم و ارزن و برنج سازد و آنرا خمر نداند کافر گردد و خمر بر پنج نوع است یکی
 آنکه از انگور و خرما و مویز و شهد گیرد چهار دیگر که از حیوانات مذکور است بقوله علیه
 السلام **كُلُّ حَبَوَاتٍ إِذَا أَخْرَجَ مِنْ هَيْكَلِهَا شَيْءٌ فِيهِ مَلَكُوتٌ وَ مِنْ لَكَا**
فَوَلَعُونَ و در بعضی ولایتها که از عذس و جو سر که میگیرند حرام است نیز الکسلیه غله
 است چون تغیر یا بد حرام شود مسئله اگر میوه و پیر و شیر بر چند فاحش باشند حلال اند
 آورده اند که امام محمد غزالی را قدس سره العزیز پرسیدند که یا امام گاهی از شما تبسم
 ندیدیم گفت وقتی که من مقتدی بودم تبسم میکردم و بیاران نیز مزاح میکردم اما چون
 مقتدا شدم یعنی پیشوا شتم تبسم بر من حرام شد زیرا که اگر من تبسم کنم دیگران خنده

مسئله ۱۲
 در بیان خمر و دوزخ
 ۱۳
 مثل عطار است که جوارو
 بنشین خوش بوست
 ساز و مثل بنشین
 مثل بوی بغل است که زنده
 کند جوارو را
 ۱۴
 کتفه را زبانی
 در خواب آرام است
 ۱۵
 خمر پنج نوع است یکی از
 و خمار و مویز و شهد و باقی
 از حیوانات
 ۱۶
 تعلیه غله چنان تغیر یا بد
 کند و جو و مویز و پیر و شیر
 شود از ایشان حلال است
 ۱۷
 نو و پس آن وصف اصلی است
 کرده شده

خنده قهقهه را حلال دانند کافر شوند و من با خود باشم و شیخ سفیان ثوری قدس سره التو
 در پلوان غیری می رفت ناگاه پایش بلغزید و در زراعت غیر رسید باقی آواز داد که ای
 نعلین در پای بگونه در پلوان دیگران میرفتی و نیز روزی پای چپ در مسجد اول
 نهاد برای دخول باز آوازی شنید که یا ثور و نام او ابو سعید بود بعد از آن لقب خود را
 ثوری کرد آورده اند که حضرت با یزید بسطامی قدس سره روزی پای چپ در
 مسجد برای درآمدن نهاد از برای کفارت برده آنرا در پس باید که در وقت دخول
 مسجد پاهارا از نعلین بکشد و بدامن پاک کند بعد از آن در مسجد نهاد نقلست که
 روزی در وقت خلافت امیر المؤمنین مرتضی علی رضی الله عنه یکی از اصحاب آمد و پائے
 از نعلین کشید و بسنگ دروازه مسجد بالید مرتضی علی رضی الله عنه گفت اگر بر روی
 من میمالیدی بهتر از آن بود که بسنگ مسجد مالیدی پس باید که چون در مسجد در آید
 به بیند که در مسجد اگر کسانی باشند که مشغول بذكر و تلاوت قرآن نباشند و سخته
 بآید و یا پیشین نگذارده باشند سلام بگوید و اگر کسی نباشد سلام بر بنظر ابق
 گوید که **السلام علینا و علی عباد الله الصالحین** و تحیت مسجد
 بگذارد و در رکعت اول بعد از فاتحه آیه الکرسی یکبار
 و سوره اخلاص سه بار و در رکعت دوم بعد از فاتحه
 اخلاص سه بار و بعد فراغ رو بقبله بذكر و یا بتلاوت مشغول
 باشد و مادام که در مسجد است به نیت اعتکاف اگر چه یک ساعت
 باشد و سخن دنیاوی نکند که گفته اند چون دنیاوی کنند
 از دهن ایشان گنده بوی در مسجد پراگنده شود و فرشتگان از مسجد
 بیرون آیند و بحضرت رب العزت بنالند که یا رب مایان را از بیت مبارک
 بیرون کشیدند از حق تعالی ند آید که صبر کنید که تا مکافات شما در روز قیامت
 از ایشان بگیرم در خبر است که تو به چهار کس قبول نه افتد یکی سخن کننده دنیاوی
 در مسجد دوم کسی که در حالت مجامعت و یا بول و غائط و استنجاس سخن کند

و چه لقب ابو سعید سفیان
 خود را ثوری
 مسند
 دخول مسجد

احسن سلامتی از آنست
 و بیایات دارین باد
 میان در آستان که از
 بنده گان صالحان خدا
 جل جلاله اند ۱۲+

[illegible][illegible]

۴۶
از آنکه شمس که در فتنه خاکوت
مکنید ان این را بیدار
این این بین شما را نش
میخیزد شما را نش
فیت و شما را نش
عالی از دوستان که فتن
از شما این دفعه سازد
ببین شما را بدو نشود
تضییحی

اولیاء که لا تشعرون و از حضرت شیخ سفیان ثوری منقولست که در و نوح بیابانی
 است از آتش که کایعلمه طوطها و غرضها الا الله پس بران بیابان جا عالمان
 باشد که از برای گرفتن مال دنیا و می برور با ملوک و امرا و تو نگران نشسته باشند
 و قربت ملوک و جویند و در پیش ایشان تملق کتملق الهمز می کنند و اکثر اوقات
 ترس ایشان بسکله شرعی را هم می کنند و از جهت مال دنیا و می ترس امر معروف نهی
 منکر می گردنند و باند من افعال افعالهم و قال علیه السلام فقر قوا من العلماء
 الذین انجدوا باب الامراء یخصیص لذلک فمهم کذا بآداب الخصم تصیر علی لقل ذرة
 و ایضا قوله علیه السلام العلماء ائماء الله تعالى اذکم الخ الطوا بیا الامراء فلو
 خايطوا بیا الامراء فمهم لصوفی الدین و در عمدة الاسلام است بر که علم سزاید
 و عمل و تقوی می فراید گویا که خداوند خود دشمنی و عداوت میکند کفر و کفر و کفر
 کالذین یقولون ما لا یفعلون و الذین یقولون ما لا یفعلون کبر مقتا
 عند الله و نیز بر چهار راس رسیده صحبت بکه باید کرد گفت با عارف گفتند
 عارف کیت گفت عالم گفتند عالم کیت گفت که از ترس خدا یعنی خود را
 از همه مکر و زندقه نگوید و ائمتنا ائمتنا الله من عباده العلماء حضرت بازید
 گفته است من کان به اقرب فهو فی اصعب خطر و نیز حدیث حضرت است
 قال علیه السلام اولیل للعالم بسبعین مرة و لجاهل مرة زیرا که عالم بر پیغمبر کار را
 گویند که از و ره گناه بر پیغمبر و چنانکه پیش حضرت پیغمبر علیه السلام اعرابی نشسته بود
 پیغمبر علیه السلام این آیت خواند قوله تعالى فمن یعمل مثقال ذرة خیرا یراه
 و من یعمل مثقال ذرة شرا یراه پس اعرابی گفت یا حضرت ما را ایمان علم بس است
 که و ره خیر را تا تو انم بمل ارم و تکلیف بکنم و از و ره شر تا تو انم احتراز نامم که و ره
 خیر را حرام و و ره شر را حلال دانستن کفر است پیغمبر علیه السلام فرموده اهل
 الدنیا آفة الناس نقاست که بر گوار که در زیر سایه دیوار غیر نشسته
 بود و کتابت میکرد و حرف تر بود و خشک میشد خواست که از ان دیوار پا بپا بگذرد

رگیر دو بر آن حرف اندازد و در دل اندیشه کرد که حق غیرست باز گستاخه کرد
 و دست پیش برد که چیز سهیل است چون خاک بسرنوگ گرفت با تفسه آواز
 داد که باش چون سهیل هستی در قیامت مکافات یابی کاتب از بول آن بهوش
 شد صاحب سرای برآمد و سرش را در بغل گرفت چون بهوش آمد پرسیدش که حال چه
 بود و واقعه را باو باز گفت صاحب دیوار نیز در گریه شد گفت ترا بخشیدم و آن ذره
 علم را معلوم است پس برای استنجا از ملک و دیوار غیر کلوخی نگیرند اگر گرفتند باز
 در آنجا اندازند و از ملک غیری چوب برای خلل دندان نگیرند و آورده اند
 که روزی حضرت مرتضی علی رضی الله عنه با خاتون جنت بی بی زهرا رضی الله عنها حکایت
 از داماد مهتر سلیمان میکرد که در وقت کار خیر دختر داماد خود را تاجی داده بود که تمام
 تاج را بگوهر شب چراغ مکرمل کرده بود که هر یک گوهر از ایشان خراج ولایت
 می آید خاتون جنت نمکین گشت و دانست که مگر حضرت مرتضی علی در دامادی
 پدر من چیزی نیافته است از مال دنیاوی پس ازین جهت با حکایت او میکند
 و ازین اندوه در خواب رفت ناگاه جلال جهان آرائی پدر را در خواب دید و گفت
 ای جان پدر حوران بهشت و من و مادر تو مشتاق لقای تو شد ام شاید که
 از دار الفنا به اربقادرین ایام رحلت نمائی چون از خواب بیدار شد حسن و
 حسین رضی الله عنهما را در پیش خود خواند و در روی ایشان میدید گاه خنده
 میکرد و گاه گریه میکرد چون مرتضی علی رضی الله عنه آمد حالش چنان دید گفت ای
 خاتون جنت گاهی خنده میکنی و گاهی گریه میکنی این چه حال است بی بی گفت که
 من در خواب چنان دیده ام چون جلال پدر و مادر و لقای ایشان خواهم دید از فوت
 می خندم و چون جدائی جگر گوشگان بیدارم آید از غم میگریم و چون بی بی
 وفات یافت و دفن کردند شبی مرتضی علی او را در خواب دید که مضطرب است فرمود
 که یا خاتون مضطرب و دلگیر ستاده گفت سوزن را از هم سایه آورده بودم از
 برای دوختن جامه که نه خود چون که نه را دوختم در فلان گوشه دیوار خزانیدم

الفصل فی تشریح
از استاد علی بن ابی طالب
از امام ابراهیم بن محمد
الفضل فی تشریح
از امام علی بن ابی طالب
از امام ابراهیم بن محمد

چو از این گفت او را
 شهادت در دنیا و عقبی و در حق
 است دید العالمین و این خبر
 سینه محکم عالم را بر عیال
 است و آن قیامی است
 و پس در بهار اربعیال
 پس کس از آن است جنت
 و پس از هر چه جنت از
 بدترین کس است
 بیایان پس از آن است

٢٩

دفعه اول در وقتیکه درازم بودم چون
دفعه دوم در وقتیکه درازم بودم
دفعه سوم در وقتیکه درازم بودم
دفعه چهارم در وقتیکه درازم بودم
دفعه پنجم در وقتیکه درازم بودم
دفعه ششم در وقتیکه درازم بودم
دفعه هفتم در وقتیکه درازم بودم
دفعه هشتم در وقتیکه درازم بودم
دفعه نهم در وقتیکه درازم بودم
دفعه دهم در وقتیکه درازم بودم
دفعه یازدهم در وقتیکه درازم بودم
دفعه بیستم در وقتیکه درازم بودم

در بیان فضیلت علم از
زاهدان به علم و تحقیق
و در بیان فضیلت علم از
زاهدان به علم و تحقیق

کودکان استیجیہ مادہ
عید بنوریہ

۱۲۰

در مدینه حضرت مخ
رجی که به دعوت
داشت که بفرستد
مخسین بود او را

در اینجا خانواده چهارده نفر

در اینجا سی و چهار نفر

و سوار میشد چون من امروز نظر کردم نتوانست زنجیر را پایان کردن از ترس من چون لعنت کردش گم شد و گفته اند که بعد از وفات امام بغیر اذن و صل خود را پیوسته و خلق کرد و بسیار جهال را از دین حق بر باطل انداخت و معتزل کرد و ازان جمله مردان عبد الواحد بن زید و حبیب عجمی را اذن داده بود که پسر خانواده از عبد الواحد بن زید پیدا شد اول زیدیه دوم فضیله که تعلق بفضیل بن عیاض دارد سیوم او همیه چهارم ابوهریره پنجم حشیه که تعلق بمشاه دارند و نه خانواده از حبیب عجمی پیدا شده اند چون عجمیه دوم و او دین سیوم که خیه چهارم مقطیه پنجم فردوسیه که تعلق بحشیه بغدادی دارند ششم حبیبیه که تعلق بنواحه عثمان مغربی دارد هفتم سهروردیه که تعلق بشیخ ابوحبیب سهروردی دارند هشتم کبریه که تعلق بشیخ نجم الدین کبیر دارند نهم ستاریه که تعلق به عبد الله ستاری دارند نقلست از امام حسن بصری رضی الله عنه که هر که بغیر اذن پیر کامل ارشاد کند ضال و مضل باشد و این چهارده خانواده بر حق اند و هر یک بعضی یک و بعضی تا چهار تا پنج کس را می بیند میفرستند اینک به هجوم و جماعتی مردمان میروند و پیر میگیرند و پیر میگویند که شمار چیزی مینمایم از اطوار و انوار گویا که همان پیراد همان نیست بلکه شیطان است که ایشان را از راه حق بر باطل خواهد انداخت و در مضلت اند از چنانکه روزی امام حسن بصری رضی الله عنه را صاحب خود را گفت که شما مثل اصحاب رسول خدا هستید ایشان خوشحال شدند امام گفت برایش و نش میگویم نه از روی عمل که اگر شما ایشان را دیده بودید همه را دیوانه میدانستید بسبب آنکه از جمله تعلقات دنیاوی منقطع شده بودند و اگر ایشان شمار اسپیدند همه را کافر میدانستند و نیز روزی که امام را پرسید که یا امام مسلمان کیست گفت مسلمانان و در زیر خاک خفته اند و مسلمانانی در کتاب است نقلست که روزی امام رضی الله عنه بر قبر مرید خود نشسته بود و گریه میکرد و گفت ای یاران هر کس این گور را اگر خود و آیند از میان کس گفت که آری خواهد آمد امام گفت لا بل هر چه آمدنی است آمده پندارید همه چندان گریه میکنند که آن خاک را گلاب کردند اینست طریق مریدان از اینجا است که -

سید جلال همایان بخاری ثانی که پیراست در روضه حضرت رسالت پناه علیهم السلام
 علیه السلام شسته بود که بالا کبوتری آمد از روضه مبارک میگشت حضرت ایشان
 میگفتند ای درویش شیخ ادب نشین چون بنشین شیخ فرید عطار بود از گفته
 سادات دل تنگ شد حضرت گفت که یا شیخ شما علم کرده اید یا نه گفت من سفید
 طلب دارم سید جلال بخاری رحمه الله گفت که شیطان را دیده شیخ فرید
 گفت یک مرتبه دیده ام اگر آن باشد باشد حضرت ایشان گفت چگونه بود شیخ
 عطار گفت که در البانور چهار ستوره سید زاده خواهران بودند بی بی نور
 و بی بی حور و بی بی تاج و بی بی شهباز دختران بی بی تاج در باب برسمه اولیا
 بودند و بی بی نور و بی بی حور روزی از روز افطار میکردی من هم کمر بهت مروانه بستم
 که من نیز بدارم چون نظر کردم از چهار روزه روزی بیشتر رفتن نخواستم روز چهارم
 علی الصبح رو به مشرق افتاده بودم و چون شعله آفتاب برآمد در میان او چیز
 سفید بود در اندامم رفت تشنگی و گرسنگی از من برفت اما در دلم چندان
 که دردت و سیاهی شبست که آنچه از علم بواطن و برات درویشان می دانستم از باطنم
 جلا رفت خواستم تا خود را در چاه آویزان کنم چون خود را آویزان کردم آواز داد
 که کار تو بمراد آمد بر آئی چون بر آمدم بهم سیاهی از دل من زفته بود باز خود را
 آویزان کردم باز آواز کرد که بر آئی باز بر آمدم باز از خاطر من سیاهی زفته بود
 بهیچان مدت شش ماه آویزان میشدم و مرا بیرون میکشید و بعد از شش ماه چون
 آویزان شدم باز آواز کرد که کار تو برآمد ازین چاه بر آئی گفتم ای ملعون تو
 از من چه میطلبی چون شش ماه شش بار دیگر آواز نکرد و آن سفید از دلم بیرون
 شد و در خاطر من صفا پیدا شد و آنچه از بواطن من خیر زفته بود باز آمد پس
 سید جلال گفت که سفیدی در عین سیاهی است زیرا که اگر شمارا علم می بود
 شیطان روزه شما نمی شکست و در مدت شش ماه شمارا فریب نمیداد
 و از روضه مبارک بالائی پرید که پاس نهایت بالاس روضه بود

پس شیخ عطار گفت که یا سید جلال شما که علم کرده ایش طائرانم گهی دیده اید
 گفت دو مرتبه یک کرت درین زمان دیدم زیرا که چون من درون روضه سر در آوردم
 عقب کسی فریاد کرد یا سید جلال شما کاری دارم من بفر است علم دریافته که در
 اینچنین محل که من زیارت روضه حضرت میروم و مرا منع میکنند نباشد مگر شیطان
 گفت ای لغت الله چه کار داری و دیگر روئے دیدم که کلام الله در دست گرفته بود
 گاهی پیدا می شد و گاهی غائب گفتم ای لغت الله بکلام حق چه کار داری شیطان
 کلام الله را از دست انداخت و رفت بعد از آن حضرت خواجہ عطار در طلب علم مشغول
 شد که برادر خوف این مبلغ باید کردن که بهتر و او و علیه السلام همیشه گریه میکرد و از
 گریه کردن نمی آسود و چنان مبارکش درم گرفت بهتر جبرائیل ام آمد و گفت ای
 داود گریه از برای چیست گفت از برای آنکه اگر مار از کار آخر بیا گاهانند بهتر
 گفت که خدایتعالی میفرماید که اگر چندان گریه کنی که سنگ خارا بآب چشمم بگدازد
 آگاهست منم و محمد آخر زمان آید که از طفیل او جمله موجودات در وجود آوردم و آگاه
 مرا با دو لام کار است یا از جانب راست بعد از خروج ارواح آواز آید لایخافون
 و یا از جانب چپ آواز آید لایسترون و نیز بهتر میخاطب علیه السلام چون بجات جوانی
 رسید چندان گریه میکرد که حساره مبارک او ریش شد و چون افتاد و در وسط
 استخوان بنمود و بهتر ذکر یا علیه السلام گفت که ای پسر من دعا کرده بودم که خداوند
 پسر ده که پیغمبر مرسل باشد و پیش ازین نام بنام او کسی ننهاد و ده سال بعد از آن
 خدا نام شما بچی نهادم و شما چندان گریه میکنید که روز روشن بر من تاریک
 شد حال چیست گفت ای پدر جبرائیل آمد و گفت که میان روز و شب و بهشت
 وادی است که مسافت او قطع نشود مگر بآب چشم بهتر ذکر یا علیه السلام
 کرد و گفت ای پسر گریه دراز شد مرا نیز گریه باید رجا بهشت از خوف باید بقول تعالی
 سَبِّحْ تَحْمِيْدًا عَظِيْمًا چنانکه حضرت سالتی صلی الله علیه و سلم با خداوند خود التماس
 کرد که یا رب الغرة حساب امت من بدست من بدو تا در پیش پیمبران دیگر

و دیگر شرمند نشود حق تعالی گفت یا محمد حضرت ما ارحم الراحمین است میخواهد که پیش تو
 نیز شرمند نشود حکایت آن جوان باو کن و آن جناب بود که روز جوانی نمیش
 شما آمد و گفت که یا رسول الله گناهی عظیم دارم و بگو که مانند گناهی بگاری یا در کدام
 دوزخ در اندازد و شما فرمودید که چه گناه کرده جوان گفت عاشق دختر بودم و او
 پارسا بود و هیچ نوعی با فعل ناشایسته نمیکرد و چون از دار الفنا بدار البقا حلت
 نمود شب رفتم و او را از گور کشیدم و خواستم که باو بجامعت کنم دست است بلندام
 نهانی خود نهاد هر چند که تکلیف کردم و در توانستم کرد کار کشیدم و دستش را بریدم باز
 دست چپ بر اندام نهانی خود نهاد و آنرا نیز بریدم و کار ناشایسته بدو کردم و چون خان
 شدم از عقب آوازی شنیدم که ای جوان مرا درین معرکه مردگان جنب و شرمند
 کردی بر دور عرصات شرمند شوی یا رسول الله پس خرابی من چه باشد شما
 فرمودید که از پیش من دور شو تا از شومیت تو بر من عذاب نازل نشود و آن جوان از
 پیش شما برخواست و راه بیابان گرفت و گفت یا صمد احمد مرا از حضرت تخلص نماید
 و در حضرت پاک تو آمده ام از پیش خود مرا مران بارے خرم کن که ما را در کدام دوزخ
 خواهی برد من از گرم خویش بر سرش نذا کردم که ترا بخشیدم و گفته اند که در میان
 یکی از عرب پسین حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم آمد و گفت یا رسول الله شفیقه
 شد که حساب امت خود بدست خود آتاس کردی چه جواب یافتی پیغمبر علیه السلام
 گفت هر چند که خواستم بدست من نذا و ندان آن شخص شادی کرده در رقص
 درآمد و دست کوفتن گرفت حضرت رسالت پناه فرمود که سبب دوی چیست
 گفت از آنکه ارحم الراحمین است و مهربان ترین است از حضرت شما و مشفق از یاور
 پدر بندگان است لقوله تعالی قل یا عبادی الذین آمنتم فؤاد علی انفسهم لا
 تقطوا من رحمة الله ان الله یعصم الذین یتوبون جمیعاً انه هو الغفور الرحیم
 ابو هریره بصری گفت قدس الله روحه که خداوند ما را از ان گناهکاران گردان
 که اضافت ایشان بذات پاک خود کرده و یا عباد و گفته و چون نامت غفار است

47

رحمت شما امروز عاصیان را در کار است پس ما را چه غم از گنای بسیار است
 آورده اند که وحی کرد حق تعالی بسوی پیغمبر صلی الله علیه و سلم که یا محمد اگر تمامی
 خلق پیش من مخلوقات باشند خسته نماز و طلبید بدیدای پیغمبر گفت با خداوند
 خسته نماز هیچ کار و سز نباشد و بی تکلیف خواهد داد گفت منکر از رحمت حق تعالی
 و کمال صفات عفواری من اگر گناه هر یک بقدر پیری آسمان و زمین باشند چون در
 مغفرت و رأید آسمان تر باشند از بخشیدن خسته نماز و اگر گناه بندگان نبود
 پس صفت عفواری ما مهمل بود و این چنین بذات پاک من رو نیست بحسب
 بن معاذ گفت خداوند اتو که بخندین عز و عظمت را بخندین قلت و فجوری عبادی
 میگوئی و اصناف بذات پاک میکنی ازین شرف و بزرگی ما را دیگر چه بهتر ما را
 همین اصناف بلند است و لا تقنطوا منه و بجای خود باشد و در تفسیر منبر
 در بیان این آیت یا ایها الانسان ما عرفت بر تبارک العظیم الذی
 خلقک فسؤلتک بزرگوار که گفته است که اگر ما را خطاب شود که چه چیز
 کرده بود ترا جواب گوئیم که یارب کرم شما و کریم آنرا گوئید که بخشد و منت نه نهید
 اکرم الاکرمین آنرا گوئید که چون شخصی گناه کار را خطاب شود که فلان گناه شمار
 بخشیدم پس مانند آن گناه از تمام عالم به بخشد اے برادر بر چند گنای بکاری
 کرم او امیدوار باش که اس و ناامیدی بغایت ببرد و کفر است و چون ایان
 را دانستی بحال او را باید دانست در ذخیره الملوک آورده است
 که ایمان را چهار کمال است اقرار و تصدیق و عمل با الارکان و متابعت رسول الله
 و هر که اقرار نیست او کافر است و هر که را اقرار است و تصدیق نیست او منافق
 است و منافق بدتر از کافر است حکما قال الله تعالی ان النافقین في الدنیا والا
 من نناد و این بیرون طایفه را جدا و در دوزخ باید بود و بر این عققاد باید کردن و هر که
 اقرار تصدیق نیست اما عمل با بندگان نیست او را مومن عاصی گویند بقول
 بسم الله است و جماعت که ایمان زیاده و کم نمی شود چنانکه فرص افتاب

هر چند گردد و غبار و کوف میشود که او را سیاه کند اما قرص او را هیچ نقصان نشود
 و هر چند که روشن شود قرص او نیز زیاده نمیشود پس ایمان بعمل زیاده نشود و بگناه
 کمی نقصان پذیرد پس عمل حسنه بابرکان کردن از کمالات اوست نه زیادتی و
 نه نقصان عمل نیک کمایت ایمان است چنانچه صیقل بر آینه را و عمل نیک
 که ورت است بر ایمان را نه نقصان چنانکه رنگ آینه را و هر که اقرار و تصدیق
 و عمل بالابرکان است و متابعت رسول الله صلی الله علیه و سلم نیست و امتناع
 گویند و مبتدع نیست همیشه در دوزخ باشد لقوله علیه السلام اهل البدعة
 کلاب من اهل النار و بدعت کننده مانند کسی است که با آفات بسیار و پیچیدگی
 و پیچیدگیهای رخسار خود یافته پس از مبتدع احمق تر نباشد که متابعت حضرت رسول الله
 را مانده و فعل خود کرده را دین دانسته هر که غیر عمل المقصود داند بمقصود نرسد
 که پیغمبر گفت عم کل بدعة محدث و کل محدث ضلالة و کل ضلالة فی النار و گفته اند
 البدعة من یجد لها نفعاً غیر طریقی الشریع و الشارح بایشان دشمنی که از اصول دین است
 که است که انشاء الله تعالی و بایشان دوستی ترس و ال ایمانست هر که ایشان را در مجلس بیاید
 بر یا غیبت کند و یا بر باند خداوند تبارک تعالی از فرع اگر که هر کسی در قیامت در پیش است
 او را امان بخشد قوله علیه السلام من اهان اهل البدعة اهان الله من فرع الاکبر و غیره
 بایشان دوستی دارد دشمن نرم و چرب پد و ویران شده یاری دهد و تعبیر منیر سلطان
 ابراهیم ادبم قدس گفته است که نور ایمان حلاوت شریعت از و برگزیده هر که اند و نهان شود
 از جبار اهل بدعت گو یا که کوشش بجای عالم میکند لقوله علیه السلام من تد من لاهل البدعة
 سلب عنه نور الايمان و خلاوة الشریعة و انهم من تبسم علی وجه البدعة قد اعلان علی
 هدیم الاسلام چنانکه در خبر است که مهتر داود عم زنده پوشیده در غار رفت و از خلق
 یکوشنده بخی مشغول شد و حکم رب الغرة جبرائیل عم آمد و گفت یا داود چرا در غار رفتی گفت
 از چهار وجه است هم جبرائیل عم گفت خداوند تعالی بغرة و جلال خود سوگند یاد کرده است
 که اگر تمام عمل و لادادم بجای آری دره از آنها نپذیریم تا بدو شام من است و دشمنان من دشمنی

هر چند که روشن شود قرص او نیز زیاده نمیشود پس ایمان بعمل زیاده نشود و بگناه کمی نقصان پذیرد پس عمل حسنه بابرکان کردن از کمالات اوست نه زیادتی و نه نقصان عمل نیک کمایت ایمان است چنانچه صیقل بر آینه را و عمل نیک که ورت است بر ایمان را نه نقصان چنانکه رنگ آینه را و هر که اقرار و تصدیق و عمل بالابرکان است و متابعت رسول الله صلی الله علیه و سلم نیست و امتناع گویند و مبتدع نیست همیشه در دوزخ باشد

لقوله علیه السلام اهل البدعة کلاب من اهل النار و بدعت کننده مانند کسی است که با آفات بسیار و پیچیدگی و پیچیدگیهای رخسار خود یافته پس از مبتدع احمق تر نباشد که متابعت حضرت رسول الله را مانده و فعل خود کرده را دین دانسته هر که غیر عمل المقصود داند بمقصود نرسد که پیغمبر گفت عم کل بدعة محدث و کل محدث ضلالة و کل ضلالة فی النار و گفته اند البدعة من یجد لها نفعاً غیر طریقی الشریع و الشارح بایشان دشمنی که از اصول دین است که است که انشاء الله تعالی و بایشان دوستی ترس و ال ایمانست هر که ایشان را در مجلس بیاید بر یا غیبت کند و یا بر باند خداوند تبارک تعالی از فرع اگر که هر کسی در قیامت در پیش است او را امان بخشد قوله علیه السلام من اهان اهل البدعة اهان الله من فرع الاکبر و غیره بایشان دوستی دارد دشمن نرم و چرب پد و ویران شده یاری دهد و تعبیر منیر سلطان ابراهیم ادبم قدس گفته است که نور ایمان حلاوت شریعت از و برگزیده هر که اند و نهان شود از جبار اهل بدعت گو یا که کوشش بجای عالم میکند لقوله علیه السلام من تد من لاهل البدعة سلب عنه نور الايمان و خلاوة الشریعة و انهم من تبسم علی وجه البدعة قد اعلان علی هدیم الاسلام چنانکه در خبر است که مهتر داود عم زنده پوشیده در غار رفت و از خلق یکوشنده بخی مشغول شد و حکم رب الغرة جبرائیل عم آمد و گفت یا داود چرا در غار رفتی گفت از چهار وجه است هم جبرائیل عم گفت خداوند تعالی بغرة و جلال خود سوگند یاد کرده است که اگر تمام عمل و لادادم بجای آری دره از آنها نپذیریم تا بدو شام من است و دشمنان من دشمنی

نم و چرب پد و ویران شده یاری دهد و تعبیر منیر سلطان ابراهیم ادبم قدس گفته است که نور ایمان حلاوت شریعت از و برگزیده هر که اند و نهان شود از جبار اهل بدعت گو یا که کوشش بجای عالم میکند لقوله علیه السلام من تد من لاهل البدعة سلب عنه نور الايمان و خلاوة الشریعة و انهم من تبسم علی وجه البدعة قد اعلان علی هدیم الاسلام چنانکه در خبر است که مهتر داود عم زنده پوشیده در غار رفت و از خلق یکوشنده بخی مشغول شد و حکم رب الغرة جبرائیل عم آمد و گفت یا داود چرا در غار رفتی گفت از چهار وجه است هم جبرائیل عم گفت خداوند تعالی بغرة و جلال خود سوگند یاد کرده است که اگر تمام عمل و لادادم بجای آری دره از آنها نپذیریم تا بدو شام من است و دشمنان من دشمنی

نمی چنانچه آورده اند که حضرت علی علیه السلام همچنین کرده رفته در قمار نشست بر و بر
 همین خطاب مدوید وستان و دوستی کردن نیز یکی از اصول دین است قوله تم یوم
 یُعْطِي مَنْ لِي عَنْ مَوْلَايَ شَيْئًا وَلَا مُمْسِكٌ يَفْضُوهُنَّ إِلَّا مَنْ رَحِمَهُ اللَّهُ در روز قیامت هیچ یار کسی
 مبتدع و خود رو باشد بی نیاز سازد و یار را از عذاب خلاص و شفاعت نتواند کرد
 کسی که ایمان بخدای و رسول خدا آورده باشد و در متابعت رسول الله مستقیم شده
 باشد دیگری شفاعت کند و در ذریعۃ الملوک نکور است که هر مؤمن را باید که چهل
 کس را از مؤمنان و مؤمنات برادر خوانده و خواهر خوانده گیرد که فردا قیامت بصفه
 ستاری هر یکی را به بهشت چنان برسد که هر یکی از ایشان بدارد که شفاعت و برکت
 و دیگر از اخلاص که دم نقلست که مرد بود هیچ عمل نافذ چنانچه طریق اولیا داشته
 اما هر جا که نام انبیا و اولیا و صلحا و علما شنود می نوشت تا بغایتی نوشته که یاد کرده
 بر پشت خود میگذاشتند قضا را روزی در آب قشق شد و از و دفرا آب برد و او خود
 دست پازده بصد حبله بیرون آمد چون بر ساحل افتاد غلگین نشست که هیچ علم
 نداشت مگر اینکه از جهت دوستی دوستان خدا تا ما هائے ایشان جمع کرده بودم این
 از دست رفت هم برین غم در خواب افتید که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله
 بجله انبیا و اولیا در چهارم آسمان نشسته است و خود را نیز در میان ایشان آورده و می
 و پنهان نشسته بود ناگاه دید که فرشتگان آمدند و کوزه انداخته گرفتند و طبقها پر از الوان
 نعت آوردند چون بقرای رسیدند او را منع کردند و گفتند که شما ازین جماعت
 نیستید و برخیزید ناگاه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله بر او نظر افتاد و گفت
 که او را کوزه دست شستن بدهید و بهر او این جماعت بخورد زیرا که دوست دارند
 این جماعت است چون خوردنی را با ایشان خورد و بیدار شد تمام معانی ولایت
 در جمیع شده بود و نیز نقلست که سلطان ابراهیم بن دهم قدس سره الغریب
 در وقتی که امیر بلخ بود خوابید که دو شخص پیش او آمدند در دست یک دوات
 و در دست دیگری پارچه کاغذ گفت شما کیانید گفتند که ما یان هر دو فرشته ایم

دوستان خداوند تعالی
 دوستی کردن یکی از اصول
 دین است ۱۱

و باید که شفاعت کند
 روز قیامت بخوابد و
 کسی که ایمان بخدا و رسول
 آورده باشد ۱۲

باید و خواهری گرفتن فایده
 بسیار از شفاعت روز قیامت
 و باید که عمل دیگر موجب شفاعت
 بود و در دنیا کس را جمع نمودن
 اسما و اولیا و صلحا و علما در یکجا
 و از کمال دوستی کاغذ نوشت و بگوید
 چون بقضا الی کافرتی شد از سبب دوستی
 اینها داخل بهشت شوند ۱۳

باید و دوستان خدا
 در میان خود
 بخوابد و در دست یک دوات
 و در دست دیگری پارچه کاغذ
 بگوید ۱۴

نیکو د بلکه از باطنت خبر داشت هنوز همان نرسیده بود که آن گریه آواز میکشید و شیخ
خود را خبر میکرد پس بغیر از معلوم بود که از سبب و سنی او لیا الله گریه با چندان کرامت
حاصل شده بود پس هر که خدمت و متابعت و دوستی او لیا گزیند پس به عجب بدرج
ولایت نرسد اما کار با خلاص متابعت کسی است که مستقیم بوده باشد و او نیز تابع کسی
باشد که بجا رسد در خدمت و متابعت بر آدم صورت و شیطان است که در متابعت
او بجز ضلالت نتیجه نیابد از اینجا است که پیغمبر گفته است **الْحُبُّ لِلَّهِ وَالْبُغْضُ لِلَّهِ**
پس هر که اقرار و تصدیق و عمل با اهل کان و متابعت رسول است او را اولیا است
گویند چنانکه بایزید بسطام و ابو الحسن خرقانی و معروف و کرمی قدس الله سرهم که ایشان ذوق
قدم از شریعت تجاوز نموده بودند و در جمیع ملکی آورده است هر اولیا آمد اگر کسی
موا از شریعت تجاوز کند و حلال اندکافر گردد و اگر حرام داند پس آن مراتب حق و ولایت
دور افتاده باشد و اگر گوید که شریعت دیگر و طریقت و حقیقت دیگر و معرفت دیگر است
درین خوف کفر است زیرا که عوام الناس گمان برند که بغیر شریعت مصطفی را هیچ چیز است
که سلف نهاده اند و بان طعن فساد افتند اما اگر گوید که طریقت و حقیقت معرفت زینتها
و کمال شریعت اند و چنانکه آورده اند که روز حضرت بایزید بسطام همراه اصحاب چند
بزیارت بزرگوار رفت و گفته اند که کرامت او چنان بود که هر معیوبی چنانکه کور و لنگ و غیر ذلک
نظر او اندک ترست شد چون حضرت بایزید در رسید وقت ضحی بود بیرون مسجد آمدند
چون شیخ برآمد نظر کرد همه معیوبان صحبت یافتند ناگاه شیخ رو بقبله آورد و آب بن انداخت
حضرت بایزید از آنجا برگشت و زیارتش نکرد باریا گفتند که شیخ از راه در آمد چو زیارتش نکرد
گفت از یک سله شرعی خبر ندارد که آب بن رو بقبله انداختن مکروه است و آنچه از کتاب او ظاهر
میشود همه مکروه است و استدراج شیطان است چنانکه صدیق اکبر ابی بکر الصدیق گفته اند که
در حالت نزع کسی از اصحابش رسید گفت آب دهن مبارک خود را چو در دهان نگذاشت
که بر طریقت نمیتوانم گشت که آب دهن اندازم و اما بطرف دست راست از آنجا که من به میانه
آورده ام آب دهن نه انداخته ام و در وصیت نامه ام عظم آورده ام که در هر ولایت

لا محبت در دینی خاص
بلحاظ خدا و خداوند
خاص است او را

مسئله
در بیان اتحاد شریعت
و طریقت و حقیقت و معرفت

و
لعاب انداختن بطرف
گفته اند که نه است

که آنرا بدعت و اهل بدعت ظاهر شوند قوم آن ولایت را خدا بیچاره است بادشاه ظالم اندازد و سماع
است از مرشد محقق قطب القطب سید السادات شیخ ترمذی قدس سره الغریز که روایت
خواجہ نجم الدین کبریٰ قدس سره بغیر و جدت مبارک فرموده و در حالت سخن
کردن آورده اند که در آن سال در تمامی کجا را چندان بلاهای گوناگون پیدایشند
که خلق از مصرت ایشان اکثر طایفه شدند و اکابر شهرش شیخ رفقند و دعا کنند که مصرت و بلا
شود چون شب شد شیخ وضو بیدار ساخت و بر بام برآمد و دعا کرد که خداوند این بلا را دفع
گردان ما تفر بر سر شهر آواز داد که این بلا از شومیت آن بود که دست را بغیر و جدا
کرده بودی گفت خداوند بدعت من کردم گناه خلق چیست بلا من تعلق دارد
فرستگان از ابلهش انداختند بای مبارکش شکست در آن زمان در شهر هیچ دور
هم نمائند علی الصباح خلق را معلوم شد بعبادت او رفتند و گفتند یا شیخ ما شمارا
وسیله بیدار می ساختیم تا بلا از میان دفع شود از ما دفع شد و شمارا سید بیدار
شومیت ما بود یا رسید شما خلاص شد پس ای برادر چون ایمان با کمال دانستی باید
که اصول دین نیز بیانی و مجموع او درین حروف تناسل است تا عبارت از توحید
است یعنی یک گفتن و یک دانستن و یک اعتقاد کردن است و نون عبارت
از نبوت است که اول همه آدم صلی الله و آخرا و ختم همه محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم
عربی هر که چنین نمائند از امت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم نیت عبارت
از الف امانت است یعنی کار دین را از کار دنیا مقدم باید داشت چنانکه
آورده اند که داود طائی قدس الله روحه را هشتاد و درم از میراث پدر
به دست آمد همه را بپادشاه آن زمانه داد و گفتندش چرا تصرف فقرا و مساکین
نکردی گفت حق پادشاه بود زیرا که پدرم قدری بود میراث کاقر و وارثان مسلمان
حرام است و تعلق به بیت المال دارد و هشتاد و نه درم در خانه داشت آن را
تصرف فقرا کرد گفتند چرا چنین خزان را تلف کردی گفت فانی بود باقی کردم
گفتند چرا برای فرزندان نمادی گفت فرزندانم از دو حال خالی نباشند

دنیا است و من دهن شمارا نخواهم ماند که دهن شما این است و دست از دین نیکشتم چون شیخ
 این سخن از خلیفه شنید و بدو آورد و معالقه کرد و بدو گفت که شمارا چند سپرده ام
 باز از من طمع محالست ندانید پس مرا ورا عدل یک ساعت بهتر است از و رد و
 اوار و در ویشان را پای که ورد و اوار و خود را بهیچ حال ترک نکنند مگر بغیر از
 ضرورت که بضرورت فرض نیز ساقط شود و اگر و در را ترک کنند بیلا گرفتار شود
 چنانکه آورده اند که نماز تجمید بر محمد مصطفی صلی الله علیه آله و سلم و آغاز اسلام فرمود
 و بر او ایما اند که در متابعت حضرت اند و اجابت که بزرگوار سر را گفته اند که یک
 شب نماز تجمید از وفات شد و در آن روز نشسته بود ناگاه اسپسی از بالا او در گذشت
 و پائے او را شکست و پیچاره هنوز بصیبت پیکر فتار بود و پائے پیچ میگردناگاه
 تا تفعی آواز داد که باز نماز تجمید را فوت خواهی کرد چندان اندوه و غمیواری بدو رسید
 و تاسف خود که حضرت پائی را فراموش کرد و نیز که هر که امر را در پیش گیرد و لافی
 آن زند باید که بجای رساند و ترک نهد که شرمندگی و وجهانت چنانکه نقلست
 حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و اوصایا و علم فرمود که خواستم از خدا خود که مرا از
 گناه صغیره و کبیره آگاه کند خدا یتعالمین نمود و حتی که از گناه ذره نیز آگاهم کرد پس هیچ
 گناهی بدتر از آن ندیده ام که کسی بیک آیت کلام الهی را یاد داشته باشد باز فراموش
 کند و در شرح مشارق آورده است که پیغمبر فرمود علیه السلام که بدترین مردمان
 سے است که آنچه بر او فرض نباشد و بر خود فرض گردانند یعنی نذر کنند و عهد کنند و وعده
 وفا کنند و تا جائے نرسند و آورده اند که مهتر یوسف علیه السلام را طبیب پرسید
 یا رسول الله در ایام که بادشاه مصر نبودی و ترا غلام میگفتند و دوازده هزار مردمان
 و دوازده هزار زنان و دوازده هزار دختران بکره از شوق محبت شما مرده بودند و
 اکنون از آن حال جدا گشته ای شمه باقی مانده است اگر کوئی در ضعیفی شما که باشد
 فقیر علاج کند مهتر یوسف علیه السلام فرمود که ای طبیب محتاج علاج نام و درم نام
 است و من آنست که مدت سی سال است که من بادشاه مصر گشتم و سپندان

و در این بین که در این کتاب است
 و در این بین که در این کتاب است
 و در این بین که در این کتاب است

و در این بین که در این کتاب است
 و در این بین که در این کتاب است
 و در این بین که در این کتاب است

خزائن اموال و اخراجات بیت المال که دارم همه صرف فقر میکنم و در روز و روزه میدارم
 و چون افطار شود نان از مردوری زنبیل باقی که بستان آورده باشم میبخشم که بخورند
 در عظم می آید که مبادا در ولایت من فقیران گرسنه خفته باشند و مرا
 احوال او خبر نباشم فدائے قیامت ما خود شوم پس بموافقت او من نیز گرسنه
 خواهم خفت پس درین سال من بنان جوئی یک وقت خود را سینه کرده ام این
 ضعیفی ازین بسبب است ۱۷ برادر و در نفل هست و عدل بر سلاطین فرض
 پس ترک نفل از برای فرض این همه است این بخت که حج مکّه اما اگر چه فرض
 اما از بادشاه و امرا و سلاطین بسبب عدل و انصاف خلق ساقط گردانیده
 است زیرا که درین امر حق الناس از حق الله سابق است زیرا که الله تعالی امر
 را احسن است اگر خواهد بخشد و اگر خواهد عقوبت کند و آدمی هرگز حق خود
 نمی بخشد نقل است که سنجی ماضی بادشاهی بود از هر جا قلعه رسته های بیرون
 قلعه زمین بسته بود و بیرون آن رسته ها را در درون قلعه کشیده بسته بود و یک
 جا کرده بسته بود از هر طرف که فریاد خواه می آمد آن رسته ها را می چسبید بادشاه
 او را در می آورد و کارش با انصاف می رسانید آورده اند که روزی مرکب از
 سوداگران آمد و بدان رهن پشت خود را خرید فرمود که فریاد خواه باشد بیا
 چون حاجیان رسیدند دیدند که خر بود پیش کرده بنزدش آوردند و گفتند که بغیر از
 خر دیگر نبود چون دیدند که پشت آن خرافکار روز خمی بود فرمود تا پشت او بسته
 و بایند زیرا که این خر نیز فریادی پشت خود بود که پشت او را که نمی شست و
 مناقب آورده است که بگیری دشت از طلا و هر روز دو یک جانب یک یک
 را می انداخت و حکم کرده بود تا هر که بگیرد از او باشد روزی ناگاه این
 بگیری بر شکم پسرک سید و آن پسرک ببرد و پدرش گرفتند و پدرش را
 آوردند گفت مرا نیز قصاص بکنید همه مردم ازین ابا نمودند که کشتن بادشاه را
 جهت یک پسرک در شرع روانیست بعد از آن زرو خزان بسیار به مادر و پدرش

در بیان عمل

وادوراضی گروانید و بعد از آن ترک آن انداختن گرفت و بطریق دیگر مال فقرات
 میکرد بدان اسے برادر چون عدل را دوستی و بجا آوردی احسان را نیز بدان
 و بجا آر که احسان از قبیل عدل است و احسان شفقت کردن است بر خلق خدا
 تعالی و خدا را چنان پرستی گویند که او را می بینی و چون او را دیدی خود را در میان آوردی
 و شمر دین نشاید چنانکه ابو بکر صدیق رضی الله عنه را در وقت سجدہ بر پیشانی کشیدی
 بگریزد و تا تمام کردن آن نماز کشردم و در پیشانی امیر المومنین آویخته بود و در نیکو
 بعد از سلام و دو رکعتش چون خبر بر رسول علیه السلام رسید گفت اسے صدیق
 من فرموده بودم که اَقْتُلُوا الَّذِیْنَ کَفَرُوا وَ کُلُّهُمْ فِی الصَّلٰوةِ و شما چرا کشردم را در
 پیشانی آویخته ماندید گفت حضرت شما این را فرموده بودید که خدا را چنان پرستید
 گویند که می بینید او را پس در مشاهد حق دست چنانیدن بے ادبی دیدم و نیز
 این فقیر را حالتی پیش آمده بود چنانکه در نیم شب در سجدہ رفتیم و تحریریه دو گاه
 بستم و آن شب از جهت بسیاری ابر بغایت تاریک بود ناگاه برق جھیدن
 گرفت بچشم سردیدم که در میان من و سجدہ گاه من ماکر در از کشیده افتاده است
 و چون نظر دار عین الیقین کردم دست داده بودم خود را ندیدم و متابعت
 صدیق کردم و چون سجدہ کردم او را خبر شد و بار دیگر سجدہ کردم بفرمان خدا اسے
 او بجا نیت من رسید که خبر یابد و چون از نماز فارغ شدم او را بحکم حدیث اَقْتُلُوا الَّذِیْنَ کَفَرُوا
 قَبْلَ اَنْ یَّکُونُوا فِرَاقًا فرمودم تا کشتنش و اگر در هنگام پرستید اند او را نمی
 بینی او بیشک و بے شبه ترمی بیند از اینجا است که سہیل بن عبد
 چهل سال خواب نکرده بود کسے گفت که چرا پایے را در از نیکبندی گفت
 شما در نظر بادشاه مجازی پایے را در از نیکبندی من در نظر بادشاه عالمین که
 جباری و قہاری صفت اوست چگونہ پایے در از خواہم کرد و نیز خواہم چنان را دنیا
 نقش بندم همیشه خواب نمیکرد و اگر خواب میکردے پیشانی خود را بر زانوے خود
 می نهادے و گفتی که زانو را خدا اسے تقا کے بر اسے پیشانی آفریده است

در بیان احسان ۱۲

در بیان مقام حضرت

در بیان مآثر ائمه
 اگر چه بیشتر در بیان

در بیان مآثر ائمه
 در بیان مآثر ائمه

بعضی از کلمات خانی

گفتند پادشاه را چرا در این مکنی گفت هر چه یافته ام از آن یافته ام اما بکرات مراست
پادشاه را دراز کرده بودم یا هم بر در و دروخ رسید و بشرف حافی پادشاه را بر نه میگشت
گفتند چرا پادشاه را نه پوشی گفت خداوند تبارک و تعالی زمین را بساط خود خوانده است شما را
بساط بادشاهان مجازی تعلیم و پادشاه کرده رفتن نمیتواند پس من بساط پادشاهان
چگونه تعلیم و پادشاه گریم و چون بشرف حافی باین مراتب رسید حق تعالی چندان نیک
و نیک آواز می آید و در مخلوقات پادشاه کرده حق که چهار پادشاهان در آن مدت عمر او در جهان
روم سرگرم میگردید و در قوری و کان و ماری اندرون حصار سرگرم و بدین پادشاهان
گرفت که مگر بشرف حافی در عالم نماند که سرگرم اندرون حصار پادشاهان چون تخلص کردند
بر حجت حق تعالی از در انقباض و البقا رجعت کرده بود آورده اند که پادشاهان
رو در باغ در آمدن باغبان را یافت که بغایتی صاحب جمال بود چون حالش دید
از دست رفت دست بدانش زد که ترا من بخوابم گذاشت و آن پادشاه فقیر و پادشاه
گفت تحمل کن تا دروازه باغ میوشم چون دروازه را پوشید و پیش او آمد و گفت
که دروازه ما را پوشیدم اما یک دروازه هست که هیچ وجه پوشیده نمیشود گفت آن
کدام است عاجزه گفت که امی امیر خدا را پوشید تا خسته که نصف شب تا صبح می پوشد
مینست که در نظر حق تعالی درون بیرون طول و عرض آن بقدر پند و اندیشه نیست
بر پوشیده باشد امیر چون این سخن شنید گفت ای معصومه تو خواهی در میان او بروی
من توبه کردم و بار ششم بان خدای که دانا و مینا است تقاضاست که عتبه علامت
یک از مردان ذوالنون مصری بود و در سفرم روز افطار میکرد و درین هفته یک
وضومی بود گفتند چرا اینجوری گفت ششم میارم از دانا و مینا که در پیش
بول و غایط کردن بسایه او بی است آورده اند که روز در بازار یک گوسفند
و گاو را با عتبه گفت که یا عتبه گوشت فربه است و لایق شماست گفت که
گوشت لایق کسی است که درم دارد و من درم ندارم و گاو را گفت شما چند روز میخواهید
کرد گفت من سیب نفیس میخورم گاه که درم یا نیم نفیس خود را گوشت خواهم داد و

گفت ازین است که در وجودت گوشت نمانده است و گفت بر کرمان گویست
 هم نبود خوب بود اما استخوان در و گاه دشته اند و درستان سرد و یک پیران
 میبود گاه گاه روزی او تغیر میشد و تمامی وجودش عرق میکرد گفتند چرا گفت
 در اوان خودی گناه کرده ام اگر چه تا به شدم اما چون یادمی آید از ترس خدا
 باین حالت میروم آورده اند که روزی پیران نو پوشیده بود و شستین دراز کرده
 بیماری میرفت و والنون مصری را مع سبیل عبداللہ با ملاقات شد سبیل گفت
 اے غلام کچه کرشمه میروی گفت چون مرا غلام خدا میگویند چرا بیماری میروم
 بجز گفتن بشوق درو پیدا شد رقص زده بر زمین افتاد چون نزدیکی رفتند
 دیدند که جان بحق تسلیم کرده بود و بعد از دفن او را بجاوب دیدند که یک جانب
 روی او سیاه شده بود گفتند من چرا گفت سیاه نیست زور از مجلس نام حسن بصر
 بخانه میفرستم کوکی آمد و در پیش من آمد و بگوشت چشم در و گاه کردم باز تا به شدم چون
 بر پل صراط با او میایران میفرستم از دوزخ نارس آمد و آن جانب که برای من میدانم در گذر
 بود در روم گریه و گفت اگر تمام دیده بود حال خود را می دید بدان ای پادشاه
 احسان شققت بر خلق خدا کردن است آورده اند که روزی پادشاه بخانه
 راکشتم آمد کرد و آنکس پادشاه را دشنام داد پادشاه گفت میگوید وزیر من
 گفت میگوید وَالْكَافِرِينَ وَالْغَافِلِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ
 پادشاه از سرخون او در گذشت و وزیر پادشاه را ترضی علی بن عثمان وقت
 که گیانند از افواه مبارک او برآمد که محسنیت که بر روی همان تبسم کند و باید
 همان محاسن او را آورده اند که روزی در سر راهی فقیر استاده بود و گفت یا
 مرتضیٰ هم گرسنه ام یک وقتی نان بے باید بخلام خود گفت این فقیر را نان بده غلام
 گفت نان در بار است گفت بار را نیز با و بده گفت بار بر شتر است گفت شتر
 هم بده گفت شتر در قطار است جدا نمیشود گفت تمامی قطار را با و بده غلام
 من میروم که مرا نیز با و خواهی شد که از خدمت تو محروم خواهم ماند آورده اند

دور و خیزد گاه
 خیزد و دور و خیزد گاه
 گاه خیزد و دور و خیزد گاه
 گاه خیزد و دور و خیزد گاه
 گاه خیزد و دور و خیزد گاه
 گاه خیزد و دور و خیزد گاه
 گاه خیزد و دور و خیزد گاه
 گاه خیزد و دور و خیزد گاه
 گاه خیزد و دور و خیزد گاه
 گاه خیزد و دور و خیزد گاه

۶۷

این است در این مقام
 در سوره آل عمران فصل
 دهم در این مقام
 در سوره آل عمران فصل
 دهم در این مقام
 در سوره آل عمران فصل
 دهم در این مقام
 در سوره آل عمران فصل
 دهم در این مقام
 در سوره آل عمران فصل
 دهم در این مقام

که روزی عمر بن عبد العزیز بکشتن یک جانی امر کرد و آنکس در وقت کشتن با شاه
 را دشنام کرد و امیر از سر خون او در گذشت گفتندش که این طور لایق قصاص را
 چگونه بخشیدی گفت چون مرادش نام کرد و مرادش نام خود ششم شد از جهت دشنام
 ترسیم مباد که از جهت دشنام خود کشته باشم یا از جهت جنایت حال آنکه از جهت دشنام
 کشتن نیامده است نباشد که فردا ما خود با ششم بخشدش و عبارات از آلف امر معروف
 و اذان بنی منکر مباد که امر معروف و بنی منکر فرض است هر کس را اندر خود و خود حاکمان
 را بر دست است چنانکه سیاست وحد و قصاص و غیر ذلک که بعضی را بر خرم
 و زره و چوب و غیره امر معروف کنند و بعضی را بر خرم تیر و شمشیر از بنی باز دارند حتی
 که اگر خسته را مردم از یک قبیل ترک دهند و یا تراویج را و یا اذان را ترک کنند بر حاکم
 فرض است و لازم است که آن موضع را تا راج سازد و قاضی و مفتی را امر معروف
 و بنی منکر بزرگ است و علماء را بقتل آورده اند که در روز قیامت بعضی علماء
 بیارند و لجام آتشین در دهن ایشان باشد و منادی بر سر ایشان ندا دهد که این آن عالمی
 اند که امر معروف و بنی منکر از خلق دریغ داشته اند و عمل بحدیث بنوی کرده اند چنانکه
 و رعن العلم آورده است قال علیکم من کتم علیکم العلم بلجام النار یا من غایر فقهه چنانکه
 اذان گفتن یک از جمله امر معروف است چنانکه در رسول چون غافلان بسیار بودند اذان نکر
 اند که بود که اصحاب پیش از اذان جمع میشدند و در وقت تابعین اهل من حی علی الصلوة
 و حی علی الفلاح و خل اذان کردند از بر خواندن خلق بر نماز و در وقت تبع
 تابعین اهل کوفه الصلوة خیر من النوم و اذان بامداد و از نو و ند بر آتیه غافلان و در
 زمان متأخرین فتوای دادند که مؤذنان که هیچ بگویند که ای مسلمانان و امیران
 و ای غافلان شما باید بگویند که فلاح شماست که بغیر از نماز در روز قیامت نجات
 نیابید از جهت اینکه خلق از طاعت حق روگردان و کامل و کامل و بی پروا گشته اند و منکر
 آنانند که ایما ایشان خدا ترسانیده است كما قال الله تعالى و اذا دُکِرَ الله و جات فکونکم
 و آن نادور اند پس مر علماء را لازم است که در همه احوال امر معروف

این روایت از شیخین
 در کتاب التوحید
 در باب اول
 در حدیث اول
 در حدیث اول
 در حدیث اول

این روایت از شیخین
 در کتاب التوحید
 در باب اول
 در حدیث اول
 در حدیث اول
 در حدیث اول

این روایت از شیخین
 در کتاب التوحید
 در باب اول
 در حدیث اول
 در حدیث اول
 در حدیث اول

را و نبی مکرر از دست نهند چنانکه در خیر است که رسول الله صلی الله علیه و سلم
 فرمود که اگر کسی پیش امیر جبار را برود و بخود نیاشد و اگر بکند و کشته شود ثواب بفرستد
 شهیدان یابد و اگر از کشتن نجات یافت گناهی را بعد از آن رساند اعمال
 او نویسد و این فقیر نیز یک چند روز پیش امیر جبار نظر بند بود و
 آن ظالم همیشه بخون ریختن مردم مشغول بود و هر روز بهفت یا بیشتر را
 میکشت بناحق روزی در پیش او دانشمندان نشسته بودند و تفسیر
 حسینی میخواندند چون درین سخن رسیدند که روزی حضرت رسالت پناه
 صلی الله علیه و سلم سوار استاده بود با جمیع اصحاب ناگاه مرکب بول کرد
 عبد الله بن عبید که منافق بود پیش حضرت استاده بول نمود بدین خود را
 گرفت و خود را پس کرد از جهت استخفاف مرکوب البنی علیه السلام حضرت
 رسالت پناه فرمودند هذا اظلم من مسکوک عبد الله بن عباس چوب خرما
 بر سرش زد و سوار بشکست و جنگ بیار در میان اصحاب منافقان افتاد و فیما بین
 بسیار شکستند چون امیر جبار این سخن شنید خاک در دهن آن سگ یاد گفت
 که پیغمبر بد گفته است و عبد الله هم بد کرده است که سرش را شکست و آن استادش
 از ترس و هیمت او چیز نگفت و خاموش شد این فقیر چنانکه رسم نظر ندان است
 و در نشسته بودم و چون این سخن شنیدم آتش غیبت در دلم چنان شعله زد که از جان
 خود در گد شدم و گفتم هر که قول پیغمبر را راست پندارد و درشت گوید کافر گردد و
 گفت که از جهت این گفتم که مسک حلال است و بول مرد را پس بول را چون
 بهتر از مسک فرمود فقیر گفت که حضرت در اینجا تخصیص کرده است که مجده
 پیغمبر کافران بود که بول اگر بر زمین رسد بعد از سه روز آن زمین پاک میشود
 و کافر همیشه پلید است و در نظام المؤمنین آورده است که دست کافر
 نتوان گرفت بمصافحت زیرا پیغمبر پلید است و اگر بگوید باید که بشوید کما قال الله تعالی
 إنما المؤمنون یحسبون من ینسوا عن الذنوب الذین یسوا عن الذنوب الذین یسوا عن الذنوب

این شیوه یک
 است از شک تو

۶۹

که این نیست
 باطن دنیا کی عقیده یا
 بسبب آنکه از غیاسات
 اعتنا باینکه از غیاسات
 غفلت میکند یا از غیاسات
 و فرموده که بحسب العین است
 مانند کتاب ۱۳

عینی

این آنست که در این
 دنیا و جوارح و در دنیا
 و جوارح و در دنیا

هم متلاحق شوند پدید شوند و دست مؤمن شستن واجب میشود پس بطریق اولی
پدید شود و بعد از آنکه سر او شکست امر معروف بجا آورد بعد از آن ظالم الغایمی
خوشحال شد و قول بده را پسندید اگر این شخص خود قاسق و فاجر باشد پس لازم است
که امر معروف و نهی منکر کند و فتوی برین قول است زیرا که در حق خود اگر بکند اما باید
که برادر مؤمن را نصیحت کند و او را از راه بد دور دارد و این باینده کسی است که در چاه
افتاده باشد پس او را شاید که فریاد کند و دیگر را که شمار برین راه نیاید و اگر فریاد
نکند و دیگران نیز در آن چاه افتند و وبال این متعاقبان که بعد از او در چاه افتند بزد
او شود چنانکه آورده اند که سه برادران بودند در شب که چون به شکر
هر سه بجا می رفتند آنکه اول میرفت در چاه افتاد و فریاد نکرد و آنکه عقب و آید نیز
در چاه افتاد و فریاد نکرد و ثالث نیز در آن چاه افتاد پس هر دو اول و آخر مت
ثالث شریک شدند و منقول است که در عهد رسول الله صلی الله علیه و سلم جوانی بود
قاسق و فاجر شنید که اصحاب رسول الله صلی الله علیه و سلم بر کافران ظفر می یافتند و قتل می کردند و او را
و غنائم بسیار آوردند و او را شنید بحضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم آمد
که فلان جوان فاجر را خدا بسبب نیت نیک که مسلمانیان داشت بیامیزد ای پسر
بدانکه امر معروف را درجه اول است که قول او را قبول کند و از گناه باز گردد پس امر
معروف کردن واجب است و شاید ترک کردن اگر میدانند که قول او را نیت خود
و دشنام داد پس ترک افضل است و نیز اگر او را بزنند بسبب امر معروف و او بران
نخواهد کرد و کار میان ایشان بعد از آنکه رسد ترک افضل است و اگر او را بزنند و صبر
می تواند کرد و شکایت هم در پیش کسی نکند یا نیست که او را باز دارد و از نهی منکر
کردن باز دارد که آن کار انبیاء است چنانکه جرجیس بن عمر علیه السلام که در طرف
پسندیده بار میرفت و دعوت میکرد و مهندوان را بر بستیدن خدا دعوت و خوش
نمی آمد هفت بار گشتندش باز زنده میشد با مر خدا تعالی چنانکه در پیش شیر انداختند
و بیشتر زنده و در آب غرق کردند او باز زنده میشد آخر الامر او را با تشنه سوختند

شهادت یافت و ایشان ایمان نیاوردند باز آن لشکر بر ایشان نازل شد همه کس
 شدند و اگر میدانند که قول او قبول نمیکند و از خدا میترسند خیر است میان
 ایشان ترک کردن و امر کردن و الا امر افضل است و ابو سعید خدری
 روایت کرده است از رسول علیه الصلوة والسلام که آنحضرت گفت چون گنجی بگاز
 بینی پس او را بضرپ چوب و غیره بازدار. و اگر توانی بزبان پس اگر زبان هم نتوانی باز
 بدل عداوت او نگاه دار که این خاصیت ضعیفان اهل ایمان است و آورده اند که امر
 بدست امر است و زبان بر علماء و بدل مرعاه مومنان را که گفته اند که اگر کسی مسجد را
 او از فریضه نمی آید و یا در حرب کافران و مبتدعان در شک مسلمانان شکست
 اختیار کند و یا براس کافران چون که نفع مسلمانان است نزد باید که او را تغزیر
 باخذ المال کند و بکرم و روایت اخذ آن حلال باشد و اگر سیدانی که اهل بدعت
 و ضلالت است که امر معروف و نهی منکر را و مسلمة شرعی را طعن میکنند و تحت
 پیش نمی آرند و علم و علماء را دشمن میدارند و بگفته عالمان عمل میکنند و آتش معروف
 و نهی را در پیشگاه ایشان اثر نمیکند پس از آن ترک او است و اگر قوت داشته باشد پس
 پیغمبر گفته است من بدل دینه یافت گوشت میتوان کشت و اگر قوت قتل و تغزیر
 اگر سیدانی که بلائمت و خوفی باز گرد و پس لاچار است بدو ملائمت کردن چنانکه حضرت
 رسالت پناه صلی الله علیه و سلم را گفته اند که روزی جوان کافری پیش او آمد و حضرت
 چادر خود را در زیر او انداخت و گفت بنشین جوان چادر را برداشت و بر روی کمر
 نهاد و گفت که ایمان آوردم و برگردیدم بآن خدای تو که ترا پیغمبری بخلاف فرستاده
 است زیرا که شما دوست خدا باشید و با دشمنان خدا چندین ملائمت کنید که ایشان
 شرمنده شوند و اگر هیچ نوع بار نگیرد و بگذاردش که تا در خری خود باشت چنانکه
 گفته اند رباعی آنکه محرمیت بر در باش کوه مدعی بے بال و پر باش تو
 بنا و ان پند و نامی مده تا قیامت همچنان خری باش که آقا قال حکیمه السلام لا
 تطعوا الناس فی اقواله الکلاب و در وقتی که این فقره قد مبوی شیخ الشافعی رسید

سن ۱۲۰۰ هجری قمری

سن ۱۲۰۰ هجری قمری
 سن ۱۲۰۰ هجری قمری

۷۱

آنحضرت را در چهارده روز
 که بنشین ۱۲

باطلند و در راه
 و نهیمای سلطان ۱۲

سید علی ترمذی
سخن قانع شد

السادات والا اولیا بحقق قطب زمان کهف امان سید علی ترمذی قدس الله
روح بودم روز قصار در خانه تناسخی همان شدیم چون تفحص کردم از راه دست
مصطفوی بیرون آمده بود و میدان خود را بهم بیدین ساخته به بند خوار کی
و بوزه خوراک و غیره ذالک مبتدا کرده بود و میگفتند بر شما یان حلال است و پدر
داشته بود که او را امیر نامیدند که دعوی کردی که من بر ترضی علی ام و گویی گفته که من
خود محمد ام و گوی گفته که من خود خدایم و آن مرتد زندق بدو رخ رحلت کرده بود و پسر
خود را وصیت کرده بود که بعد چند سال شما را شاید که در دهلی بیایی و من پسر دوازده
ساله بادشاه دهلوی باشم و من شما را خواهم شناخت و این قصه را آن سنگ
پیش حضرت ایشان تقریر کرد و گفت که دو اسب را گرفته برویم چون
حضرت این سخن شنید تاکید بسیار کرد که شما نه بار صد نه بار بروید و
مانع نشوید و این تاکید با و حضرت چند کثرت تکرار کرد که البته البته مانع نشوید
چون از خانه او بیرون رفتم فقیر گفت که یا بادشاهم حکمت تاکید شما چیست
گفت که دانستم که نقش از سنگ بالماس برود و بدعت و نفی و
تناسخیت از دل مبتدع در افضی و تناسخ نزد پس تاکید بفرستش از آن بسیار کردم
که برو و پدر اینا بدو سیاه و شرمند و حجل شده برگشته بایند و عقیده فاسد
او هنوز فاسد تر و تباه تر شود و از پدر خود بی اعتقاد گردد و کس را بایند
که در هنگام امر معروف و نهی منکر کردن تو کل بچند اے کند و از خدا بپتالی
بترسد و از دیگر اے نه چنانکه آورده اند که روزی او بیاید و در گوچه
میگذشت و از پیش او پیشگاه پر از شراب بادشاه می آمد و درویش چون
نامشروع دید دست دراز کرد و همه در زمین ریخت گرفتندش و در پیش
بادشاه بردندش پس بادشاه از روی غضب گفت که شما را چه کس
محتب کرده بود که احتیاب ناموجه کردید و درویش گفت بادشاه سلام
را بناید که از جهت شمس خبیث بلکه ام الجنایت دل درویش را

بر بخاند و اگر حساب گوی فقیر احتساب یافته است بادشاه گفت از که یافته گفت از کسی
 که ترا بادشاه کرده است او مرا محتسب کرده بادشاه از بزم او دور گذشت و بهیله کرد و اگر در
 آوردن امر معروف و نهی منکر کردن خون سرو مال او باشد باید که لاف حق بینی زنده باز گردد
 چنانکه آورده اند که اولیا الله را گذر بکافران افتاد و دید که همه ایشان پیش یک سنگ
 گرد فرام آمدند و او را بخدائی پرستیدند و از ابت و دیوی نمایند گفت اے برنجمان
 شمار چه حالت است که خدا اے به مثل و به نظیر را مانده و سنگ را بخدائی
 میگردد این به دست و به زبان را خدا اے و معبود پیدا رید که اگر شمار خضت پدید
 من این را بکشم و او دست من نکیر و گفتندش شمار از خضت و اویم اگر شکستید فیها والا
 نه شمار را بکشم و رویش تیر را گرفت و در پیش آن بت شد چون تیر بدست بالا کرد و دست او
 خشک شد و آنست که از سنگ چمی آید این نصیب من بود بدست چپ برد آن نیز خشک
 شد گفت هم نصیب من بود اما باید که یک لکت بزنم چون لکت زد و همچنان خشک شد بپا
 چپ زد آن نیز خشک شد و آنست که خدا مرا میخواند که مرا از دار فنا بدار بقا بر و بسبب
 این بروانا را باید که هر خود را بر همین بت زخم یا سرم شکند یا میسم و یا بت شکند و ویر
 چون اشارت کرد بت پاره پاره چهره شد و بر زمین افتاد و همه اعضا او صیغ شدند با تفتی آواز
 داد که من صدق و یقین شمار امتحان کردم که در یک گانگی من چگونه صدق دارید و الا نه
 سنگ به اول کرت پاره پاره میکردی در معراجنا مه حضرت رسالت پناه
 صلی الله علیه وسلم خوانده ام که حضرت در شب معراج چون بکوه طور رسید بوشک
 از جانب میرسد گفت یا جبرائیل این بوشک از کجای می آید گفت این بوشک از غلامان
 فرعون می آید و آن چنان بود که زن فرعون را وایه بود و سلمان روز سر آن زن را نشان
 میکرد و شاه از دستش افتاد و گفت لعنت بر فرعون و بر کسی که او را بخدای زنیش گفت
 که غیر فرعون خدا را ستودسته کنیز گفت خدا من از شمش جبت منزله و میرا اما منست و ثبوت
 و رب فرعون رب السموات و رب الارض و رب العالمین گفت از منی باز گردی و الا فرعون
 گویم تا ترا این خدا کند که سرانه کرده با کنیز گفت اعوذ بالله آن خدا من است که مانند

قصه
 اولیا را اندک که بخواند از این
 بود بت شکست و بود بدست

۷۳

قصه
 غلامان فرعون که سیدان بودند
 در معراجنا مه حضرت رسالت پناه
 صلی الله علیه وسلم خوانده ام که حضرت در شب معراج چون بکوه طور رسید بوشک
 از جانب میرسد گفت یا جبرائیل این بوشک از کجای می آید گفت این بوشک از غلامان
 فرعون می آید و آن چنان بود که زن فرعون را وایه بود و سلمان روز سر آن زن را نشان
 میکرد و شاه از دستش افتاد و گفت لعنت بر فرعون و بر کسی که او را بخدای زنیش گفت
 که غیر فرعون خدا را ستودسته کنیز گفت خدا من از شمش جبت منزله و میرا اما منست و ثبوت
 و رب فرعون رب السموات و رب الارض و رب العالمین گفت از منی باز گردی و الا فرعون
 گویم تا ترا این خدا کند که سرانه کرده با کنیز گفت اعوذ بالله آن خدا من است که مانند

و فرعون محفل چهار
علت است

عذاب او عذاب دیگر کسی نباشد و فرعون محفل چهار علت است یکی آنکه در راه
مانند گاو شاخی است و دوم آنکه در عقب او دنباله بزرگ است و سیم بوی
نامرود است چهارم عذر زنا که همیشه جاریست و بقدر میکنیم گزین این کس
باینطور چگونه خدا باشد که این چنین خدا را نشاید زن فرعون و آن شده پیش فرعون
رفت و در سجده افتاد و گفت یا الهی خنجر شما غیر شما خدا دیگر را میداند و بخدا
آسمان ایمان آورده است فرعون و نمود آتش یارید و روغن تلخ در دیگ مسین کرد
و آن عاجزه را در دیگ بنشاند و آتش در تحت او افروخت تا بغیاتی که سخت بود
گرفت آن خنجر لایق بهشت بود آورده اند که فرعون ملعون فرمود که تو گمان
که غیر من خدا دیگر هست گفت آری که بگو و زبانت را بکشم و قال لا اله الا
الله گفت از این سخن باز گردید و الا نه چنان عذاب است که من که پیش ازین سخن را نکرده باشم
گفت که تو خود عاجزی و بنیال کردن علت خود قدرت نداری و آن خدا نیست که مانند
عذاب او عذاب نباشد فرعون شوهر او را طلب کرد و با تمامی عمال حاضر کرد و گفت
که زن شما چه میگوید که غیر من خدا دیگر دانست شوهر آن زن گفت که راست گفته است
که خدا او و خدا تو و خدا من آفریننده زمین و آسمان است فرعون گفت
باز گردید و الا نه چنان عذاب است که من که کسی را نکرده باشم گفت از عذاب خدا باید
رسید که مانند عذاب او مح عذاب سخت نباشد چون چنین طفل شرع
در کنارش بود آنرا از مالش گرفت و در دیگ انداخت آن طفل اندرون دیگ بران
وضوح آواز داد که یا ابا که استعجلوا انتم علی الحی و ان فرعون علی الباطل
و تمام خانه اش دران دیگ انداخت و آن دیگ درین جا غائب شد و آنجا روضه
از ریاض حبت کشته است و حلها بهشت پوشیده اند و خواهنای بهشت
در پیش ایشان بخاوه و این بوز ایشان می آید و نم گفت هم الحمد لله که او را
کننده بود حدایت الله و بر سالت رسول الله را اینجاست مراد خواهند بود که
امرونی گفت نیست خاصه الله و استقامت شریعت مصطفی ندونه چنانکه حضرت

ربت با یاد
نورانی که با یاد
و بهیمن اسرار

۷۴

ای سیدی
زود می خواند و می
و نشاء بهیمن
حق سینه و تحقیق
بیاطل است

قصه خوانی و خلق را گفتن و خود غافل بودن و محتاجی خبر از کس بالقوله تعالی
 اَنَامُذَکَ الْکَافِرَ بِاللَّهِ تَتَّسُونَ اَنفُسَکُمْ وَ اَنْتُمْ تَدَّعُونَ اَللَّیْکُمْ جَنَانًا لَّهٗ اَوْرَدَہٗ اَنْدَکَ دَرِیَا لَیْسَ
 بود که جمیع اهل آن ولایت بدان درخت معتقد بودند و اقتدای او کردند و زیارتش
 میکردند و در آن میان عالمی بود که بگفته او ایشان عمل نمیکرد و چون شب درآمد آن
 عالم تیر را برگرفت و راسی شد که آن درخت را از بنج برکنم قضا را شیطان در آستان
 راه باو ملاقی شد و گفت کجا میری عالم گفت بنج را قطع آن درخت میبرم شیطان
 گفت من شما را نخواهم ماند هر دو در خود درآویختند و میان خود دست گیر آمدند عالم
 بر شیطان نصرت یافت و زویشد و شیطان با برداشته بر زمین برسل
 پشماره زد و زیر گرفت بعد از آن شیطان کار بلامنت پیش آمد و گفت
 هر روز در وقت بامداد زیر مصلی خود به بین که یک دنیا را از زیر من خراشیده باشم
 و این درخت بر من بمان که بقطع کردن او چه خواهی کرد آن عالم گفت دو سه روز
 به بچنان یافت بعد از چند روز دنیا را یافت باز آن عالم تیر در دست کرده و آن
 شیطان در آستان راه باو ملاقی شد و گفت کجا خواهی رفت گفت برگردن
 شیطان گفت شما را نخواهم ماند باز در خود بایکدگر افتادند شیطان عالم را بر زمین
 عالم گفت شیطان بل که این چه کاریست شیطان گفت اعام معقل اول است
 رضا کند آمدی و الحال از جهت دنیا پس ظفر نافی و آورده اند که بیره و دیرتر
 امام یوسف رحمة اللہ علیہ آمد و سپر بیاورد و گفت که این سپر که بسیار
 میخورد که اثر خاک دارد امام یوسف رحمة اللہ علیہ گفت بعد از هفت روز بیا و دعا
 کنم چون بعد از هفت روز آورد امام دعا کرد و بخش را بیل شد و دوش از کمره خورد
 باز ماند گفتند که یا امام اول چرا دعا نکردی گفت مانیتر کمره خورده بودم که چربی دارد
 و هر خمر که چربی دارد تا هفت روز اثر آن ماند و بعد از هفت روز اثر آن برود اگر
 آن وقت دعا میکردم قبول نمیشد اکنون چون اثر کمره ماند دعا مستجاب شد
 پس امر و نهی برین جماعت تا آنکه امر بجا آورد و از نوای اجتناب نمود امر و نهی

در درخت پرستان
 این است در
 باره اول و صبیح
 تانی و سوره بقره
 وضع است

پشتواره

۷۵

بسیار
 روز و یک روز
 بیست و نه روز

از زبان بزرگ از زبان و به
حسب چنین است من له
پیرجم صفینا ولم یوقحینا
فالدین تاتوجه کیه
شفت کد خود وایان
یغی سلمان و غرت نراد
بزرگ از زبان و به
از زبان و به ۱۲

بمقتاد گناه از و محو شود و بمقتاد نیکی در دیوان اعمال و بنویسند دیگر مباح و آن
 آن بود اگر کسی ترا پرسد و سوال کند باید که جواب او را باختصار و انحصار گوئی
 و دیگر فضول و آن آن است که کسی گوید که آبیده تا بخورم و بنیمم و طبق
 طبق و ناری بری و غیر ذلک درین مختصره گنج که فضولی فضولی نیز در جانب
 زجر آورده که گفته اند از جهت یک سخن میبوده تا نیم روز او را در آن زمین گرم روز
 قیامت استاده کنند و آن نیم روز مقدار پانصد سال باشد و گویند که چرا گفتی
 و از اینجا است که هر روز و هر شب بزبان حال این شخص را میگویند که مارا مهمل
 گذار زیرا که من رفتنی ام و آنچه فردا آید شب و روز دیگر باشد و من گواه شما
 ام و در روز قیامت بر اعمال حسنه و سیئه و در عجب به است که روز و شب
 بیست و چهار ساعت اند و هر ساعت برابر این کس یک صندوق است
 میکند پس در روز و شب بیست و چهار صندوق است میشود و در روز -
 قیامت در ترا و همه را حاضر کنند مثل کوهها نمایند بعضی پرورد بعضی پرمار و
 بعضی خالی باشند آنچه در و ذکر و فکر و صوم و صلوة و غیر ذلک من فعال الصلوة
 کرده باشد پرورد باشد و آنچه در و عمل سیئه کرده باشند پرمار باشند و آنچه
 بیسج کرده باشد آن خالی باشند بسیار تاسف و پشیمانی خورد که
 کاش که اینهارا هم پر کرده بودم از لوز و یکمی بن جیل رضی الله عنه
 روزی حضرت رسالت پناه را گفت که یا رسول الله مرا پند بده حضرت
 صلی الله علیه و سلم فرمود زبان را نگاهدار سکه کرت تکرار کرد حضرت همین جواب
 گفت باز گفت باز حضرت فرمود سپردارت بمیر و بهتر ازین پندی دیگر نیست
 که چون باد او کسی برخیزد و نامی جوارح بزبان حال میگوید که رست باشی که رستی ما
 از رستی تست و کجی ما از کجی تست و در شرح مشارق آورده است که از جهت
 یک سخن سبب نجات بانی و از جهت یک سخن دروغ در پلاک افتی زیرا که ایمان و کفر
 بجز از یک کلمه بشین نیست که سخن گفتن بزبان آسان است و در وزن دشوار

نقوله تعالى انا سنلقي عليك قولاً ثقیلاً
 گفت کلمه طیبه و سخن راست مومنان را بر زبان آسان است و بر وزن ترازو گران که در
 روز قیامت یکی را ببارند گناهان او و در پله بدی چون کوهها نمایند و بر پیرسند که هیچ
 علمی داری او گوید خداوند تو عالم الغیوبی که من هیچ علمی را یا و ندارم که نجات من باشد
 مقدار دو انگشت کاغذ را ببارند که در کلمه طیبه نوشته باشند در پله نیک او
 اندازند همه گناهان او بمانند نخته بالا کنند و در حق کلمه شهادت آورده اند
 که در روز قیامت نود و نه کتاب بپایه بدی این کس مقدار مدبصر ببارند و در پله بدی
 و اندازند و بمقدار کاغذ ببارند که در کلمه شهادت باشد و در پله نیک او
 اندازند آن همه کتاب را در هوا بر دارد و او از جای نه چند و کلمه کفر و یهود
 مرفاسقان را و فاجران را بر زبان آسان باشند اما بیک کلمه کفر جمله اعمال
 و ایمان او را چون کاه خشک در آتش بسوزانند و حضرت رسالت پناه صلی الله
 علیه و سلم را بر سیدنا رسول الله در قذف کردن حره راهش تا و دره لازم است
 و در قذف کردن مملوک حکم چیست در آنجهان حضرت صلی الله علیه و سلم فرمود هر که
 بنده خود را دشنام دهد یا مادر فلان یا خواهر فلان یا صندل را نرسد یا چرخ را
 گوید اگر واقعه راست باشد نهها و الا او را در روز قیامت هشتاد و نازمانه آتش بنهند
 و بعضی در حکمت گفته اند که زبان یک و گوش و لب این است تا و بشنوی یعنی
 دو سخن یک گوئی یعنی یک جواب اکثر او امراند که درین جهان حد و تعزیر و قصاص
 او نیامده است اما در آن جهان ما خود خواهد شد چنانکه لواطت که او را حد نیست
 درین جهان اما پیغمبر صلی الله علیه و سلم گفت که خداوند تعالی بعزت و جلال خود
 سوگند یاد کرده است اگر ابراهیم خلیل الله و موسی کلیم الله و عیسی روح الله باشد او را
 بغیر آتش نخواهم گذشت و گفته اند و قتی که او را در گور دفن کنند او را تعالی بمرگفته
 بدوزخ ببرد و در پله نیک او را در گور دفن کنند او را تعالی بمرگفته
 ملعون و همیشه بتبعثت خدا باشند اما اگر دست مال ندارد و در وقت

باشد که راستی که زود
 اگر در این دنیا که در دنیا
 بر زبان آسان است و بر وزن
 شادمانی که در دنیا
 حل آن که گران باشد
 لغت حیرتی

۷۸
 در بیان آنکه این کلمه شهادت
 در کتب معتبره است
 در کتب معتبره است
 در کتب معتبره است

۱۰ نزدیک شومیدیا
 گرد آن گریه میکرد
 زنا هست علی شست
 ۱۱
 ۱۲ این آیت در
 پاره ۵ او در جع بیان
 در سوره بنی اسرائیل
 واقع است ۱۳
 ۱۴ اے آن که بیک
 رویدید ایما جزا رسول

اول گداز مکر و دوا
انکه خمیان بستان بشید
از قزوین فروزا
سکرات ۱۲
این آیت در باره
۵ و در روح اهل در سوره
نساء و اقامت ۱۲

وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْكَامُ رَجَسٌ مِّنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ
إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ فِي الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ وَيَصُدَّكُمْ عَنْ
ذِكْرِ اللَّهِ وَعَنِ الصَّلَاةِ فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ
یعنی حرام است هر چه عقل را پوشد و جمله
قیامات اما اگر تر انداختن که حلال است اگر گرد از یک جانب نباشد
نیز حلال و زناست و اما اگر از جانبین باشد که تیر غیر ذلک میگیرند حرام است
که از قبیله رفتار میشود و حرام است بت پرستی و بغیر خدا سوگند چون به پیغمبر
و کعبه و کلام الله و بندهب امام اعظم و باستانه و به پیغمبران و اولیا
و غیر ذلک این همه حرام است و دور بودن ازین کار با فلاح هر دو جهان است
و در بسیار اوقات شیطان لعین چو عداوت و بغض و جنگ و جدل
در میان خلق می اندازد بسبب خمر و میسر می اندازد و از ذکر الله تعالی
و از نماز باز میدارد که را که خمر بخورد و خمر را گفته اند که چند خاصیت او
بدرتر از جمله گن مان است اول آنکه هیچ گن به کار را حقیقتا از دروغتر
نراند است مگر خمر خوار را که قُلْ تَقَرَّبُوا لِلصَّلَاةِ وَانْتَهَ سُبُكُمُ آنرا است
دوم ام الجبنایت لقب کرد سیوم اینکه بدرتر از نجاست است که سنگ
او را نمینور و چهارم اینکه او را بهمه راه بت پرستی یاد کرد و پنجم از پلیدی شیطان
یاد کرد و ششم عداوت خلق را سبب است هفتم سبب زناست چنانکه در قصه
ابو شیم که سپهر امیر المؤمنین عمر بود مشهور است هشتم سبب طلاق است که خمر خوار را
همیشه طلاق بر زبان میرود و دو طلاق او واقعست و او را خبر نمیشد و زن خود
جماعت میکند و حلال پندارد و کافر و دهنم باز میدارد که را از تلاوت کلام الله
و جمله ذکر الله و هم باز میدارد و از ادا کردن نماز و نماز گذارنده با خدا است
پس خمر باین آیت حرام شد اما از روم بیک درم میزدند و در بصره بده درم
میشد و بغرض پس این نیز حرام شد و فروختن فرزند در وقت بهتر یعقوب
سرت بچه را میفروختند در خبر است که چون عزیز را بهتر یوسف عم

ای روزه و نمان
درین دین است که در همه سال
در تمام است زده و در دین
آن دنیا را که لقب کرده اند
بسیار میکنند و در آن
پیدا است از دوسه و تین
شیطان است پس اجتناب
کنید ازین پیدا تا شاید

که سنگ خوار و بن
جواب نیست که شیطان
همچون در میان شما
و شتمن خصوصت در خود
خود را با حق قرار داد
شما باین از یاد کردن نماز
چون حلاله از گذاردن
بشما باز استادگان
استقیم بچند است یعنی
باز استید بعد از آن

بر یعقوب فرستاد چون بکنعان رسید گنیزگ پسر را دید که جامه می شست و
 گفت ای مادر چ میدانی که خانه هتیر یعقوب کیست گفت چه کار داری گفت خبر یو
 آورده ام آن پسر زن فریاد آورد که خداوند اباد و رخ وعده کرده بود که تا اول
 پسر شما نیاید خبر پسر او بد و نرسام گفت نام پسر تو چه بود گفت عزیز گفت بر خیز
 که منم و قتل در وقت قوم هتیر مو سے علیه السلام چون گو ساله را پرستیدند برایشان
 حکم شد فاشکوا لفسکم هفتاد هزار یک دیگر را کشتند بشرط اینکه هر که رو
 از تیغ بگرداند کافر باشد باز حکم شد که یک بنشیند و دیگر ببردش برزند
 اگر بطرف شمشیر ببنید ایمان او نباشد و این دین را از جهت این
 قبول میکردند که بمعجزه هتیر مو سے کوه بر سر مجالس ایشان فرود می آمد
 و چون آواز شکستن قبر غبائے ایشان میشنیدند دیگران دین قبول
 میکردند پس در زمانه و پیش فرق نیست چنانکه بعضی عوام ملک عالمان
 جبال بن بیه زنا حلال و اندکافر میشود اما کلمه طیبیه بر کافران گرانست تا بغایتی
 که اگر کسی کافر از بر گیرد که کلمه گوی و الا بکشتن خود را بیکشد اما کلمه را اینگونه
 و گفته اند هر که این توفیق دست که در آغاز سخن و تمام سخن کلمه طیبیه گوید
 اگر ده هزار سال عمر او باشد و در هر روز صد گناه کند گناه او ننویسند پس بر
 دوستان او آسانست این ورد کردن و بر منافقان و کافران چنان گرانست
 که سنگ ایدندان گزیدن و سخنهای ناشایسته گویند و ازین بعد مینمایند گفته اند که اگر کسی
 سخن بازن بیگانه بشهوت کند یا قصد سال مرد و زنی بماند و عبارت از نالو است و
 تا زمانی تیر او تو لا دوستی بدوستان خدا تا حدی کند که اگر چاه آتش باشد خود را بیندازد
 از دوستی دوست چنانکه آورده اند که جهود بود و زن او مخفی از و ایمان بحضرت رسالت
 پناه آورده بود و هر روز آن زن پیش از اکل و شرب رو
 مبارک حضرت را میدید و بعد از آن بختانه خود میسرفت
 روزی آن جهود گفت که تو هر روز بخا میروی

پسر گفت چگونه گفت
 پسر را یعقوب فرود
 خداوند اباد وعده کرده بود
 بنشیند و دیگر ببردش
 برزند
 این آیه در
 اول درین
 دوره بقره واقع
 است

گفت در دل من دوستی حضرت اقتاده است چه گفت اگر روی ترا که در
 راه دید بر من حرام باشی منافقی بود این سخن را شنید و روی که آن مستوره
 میرفت وی در پیش آمد آن زن نشست تا وی بگذرد آن منافق گفت
 رو به نما آن زن آواز نکرد و رو خود را نه نمود آن منافق گفت ترا دوستی
 محمد رسول الله سوگند است که رو خود را بمن بیا آن چاره رو به خود را باو
 نمود بعد از آن بزیا رت رسول رفت چون باز بجا نه خود آمد گونه روی هار کش
 بغایتی تغییر شده بود شوهرش گفت که چرا چنین میبائی آن زن واقعه را گفت
 آن چه گفت خوب شد در خانه رفت چاه کاویدن گرفت و سه روز در آن
 آتش یافت چون گرم گشت لورادران خانه خواند و پسرک خورد و گشتارش
 بود از او گرفت و گفت ترا دوستی محمد رسول الله سوگند است که خود را درین
 اندازی آن چاره بی تکلف در و در رسول گفت و خود را دران چاه انداخت
 خود سپر پوشش بران چاه نهاد چون چنان دید آتش فراق و صدق او دروش
 اثر کرد و گریه کنان آن پسرک را در کنار گرفت و پیش رسول الله صلی الله
 علیه و سلم آمد و گفت یا رسول الله دست دارنده شمارا با آتش سوختم و واقعه
 باز نمود و حضرت دست مبارک خود بدستار برد باز فرمود آورد و گفت
 یا الهی دوستدار محمد را با آتش مسوزانی هنوز دست بدستار نبوده بود که
 جبرئیل علیه السلام آمد و گفت یا رسول الله اگر خود را برهنه کنی کمفت
 طبق آسمان تا عرش برسم زخم و ناخن گردانم و خدا تعالی میگوید که مؤمنان
 شمارا دوستی گرفته ام که قال الله تعالی الله و لی الذین آمنوا
 اورا با آتش نسوزانیده ام چون حضرت خود بر سر آن چاه رسید و سپر پوش
 باز کرد و دید که آتش بر و گلزار گشته بود و آن مستوره در میانش چون
 ببل بر گلزار نشسته بود بعد از آن آن چه دین بر رسول خدا ایمان آورد
 و مسلمان شد و نیز آورده اند که دینی اسرائیل اولیا را بعد بود که

خدا تعالی صلی الله
 دوست آنکس است که
 بوی گریه و ناله بماند
 نماز آنکس است که در راه
 گریه و ناله بماند

۸۲

این بیت در باب بیستم
 سوره بقره واقع است

فوقه اولیا و العبادت بیک
 تقوی و تقابل شدن
 تقوی و تقید

چهار صد سال در صومعه محکف بود و عبادت الهی کرد و فرستگان گفتند که یا
 رب بنده شمارا در خدمت شما چیست و چالاک دیدم اما امتیانش نمی گفت
 بکنند فرستگان بگفت رب العزت پیش او بیارند ز قند و گند که اے بنده
 چه مشقت بفايده میری و در پنج بے حاصل می کشی عبادت تو بدرگاه حق مقبول
 نیست گفت چون شما را بنده گفتند بندگان را خدمت می باید کرد بقول
 و نافع قول مرا کار نمی نیست و ملائم این است رباعی و در بخوانی بنده مقبول
 تو ام و در کنی رد عجب معقول تو ام پناز رو و مقبول هیچک کار نیست
 من هر دو حال مشغول تو ام بعد از آن خطاب حضرت عزت در رسید که
 ملائکه چگونه دیدید بنده خاص مرا که در هیچ اوقات رو از من نمیگرداند گفتند یا
 رب العالمین بنده تو خاص خواص است و دوستان او را از جهت دوستی
 او خود را در مجاهدات فراموش باید کرد چنانکه ابراهیم غواص قدس الله
 سره العزیز دوازده سال در بیابان کشیده بود که برگ قحطان قوت خود
 می ساخت روزی در بیابان درخت انار را دید بخود اندیش کرد که ازین
 انار بخورم اما نباید که ملک غیر باشد از اینجا گذشت که حضرت خضر پیغمبر باو
 ملاقات کرد و گفت بیاتا دوستان حق تو بنمایم دستش گرفت و در
 غار رسید که در آن غاری یکی زن ده پوشیده بود که سر پوشیده بود و
 مار و کژدم بر وجهش شده بودند و می خوردندش ابراهیم را گفت برو یا پیش
 را بگیر چون ابراهیم پیش گرفت گفت ای ابراهیم بن غواص چه مطلبی گفت
 از کجادی که من ابراهیم بن غواص باشم گفت کسی که خود را در تصرفات
 حق سپرده است از جمله ذرات مخلوقات خبر دارد و نه اینکه انار را از ترس
 کس نخوردی که ملک کسی باشد و الا حظوظ نفس میگریختی چون ازین در
 گذشت خضر علیه السلام گفت اے ابراهیم در بیابان دوازده سال
 بر اے چه میگردانی گفت تو کل را در دست میگیری خضر علیه الصلوٰه والسلام

خضر ابراهیم غواص که دوازده
 سال در بیابان کشیده بود

گفت تو کل اینست که شما میگویید تو کل خود را سپردن است نه خط نفس طلب
 کردن بیایا متوکلان ای تو بنمایم چون رفتند دیدند که افتاده است سر خود را
 بر زنده پوشیده و تمام وجود او را از شوران سرخ گرفته و به نیش میزدند گفت این
 اند متوکلان خدا و مردان خدا ابراهیم را پیش کرد و سپس استاد چون بطرف
 سر میرفت بهتر حضرت پایی مبارک بدو رساند گفت ای بهتر حضرت میطلبی ابراهیم التفات
 بوی کرد که همراه من خضر است و من نمیدانم آن اولیا از و غایب شد چون باز بدو
 دید خضر نیز غایب شد بعد از آن ابراهیم از حجابات خود پریشان شد لقوله علیه السلام
 كُنْ عَالِمًا أَوْ مُتَعَلِّمًا أَوْ سَامِعًا أَوْ خَادِمًا وَلَا تَكُنْ مِمَّنْ الْخَسِرِينَ فَإِنْ نَكُنْ خَاسِرًا
 فَهَكَذَاكَ زِيرًا که دوستی جا بران بلاکت است بدیت سگ که تر شود از بول پاکتر باشد
 نه از آن کس که کند خنطاط با عامی و در رساله شاه قاسم بدرالدین کردی
 آمده است که مأمون خلیفه هفت روز در خدمت محال السوخص کبیر حاضر میشد چون
 روز هفتم و دوازدهم میگردید گفت از شستن خلیفه چه سود که درین ایام از من یک
 سله هم نه آموخت گفت کدام اند گفت اینک من از شما چهار سله آموخته ام و وقت
 گفتند که این را حضرت رسالت پناه فرموده است من همانرا در عمل می آمدم شیخ گفت
 کدام اند گفت اینک شما گفتید که حضرت فرموده است نظر کردن بر دو عالم بهتر است و
 دنیا و هر چه در دنیا است و زائرانشاید که در هنگام زیارت در تسبیح و تملیل مشغول شود
 باز گفتند که رسول گفته است که یک ساعت نشستن با عالمان بهتر از آزاد کردن هزار
 بنده و هزار اسپ که فی سبیل الله بعا زبان داده باشد و هزار گرسنه را طعام دهد
 باشد و آب داده باشد و هزار برهنه را جامه داده باشد و حدیث سیوم گفتند
 که هر که در حلقه مذاکره عالمان بنشیند و یک سله شریعه بداند بهتر است
 از عبادات هزار ساله و هر سله که در آن مجلس شود سماع باقیل برابر باشد و حدیث
 چهارم گفتند که چون کسی زیارت علما رود و روان شود صد فرشته بفرمان
 حقیقی آیند نسبت برابر میروند که در هر سله قدم درجه او بلند میکنند

۴
 شوق آموخته با آموخته
 بیشتر آموخته است و بیشتر
 از زبان آن پس از شوق
 خضر ازین هم جدا گانه
 پس یک کوه شوی نور

۸۴
 در بیان آنکه
 عالم بزرگ بود و دوازده
 آن ۱۲

و بیت در پیش او میروند که در هر قدم نیکی در دفتر اعمال او بنویسند و بیت و عقب
 او میروند که هر قدم بدی از نامه اعمال او بگویند و بیت برادر دست راست او میروند
 که هر قدم کوششهای در بهشت است میسند و بیت برادر دست چپ او میروند
 که در هر قدم میان او و میان دوزخ صد و چهار است میسند پس چون بدلیز او
 برسد خداوند تبارک و تعالی بکام و بی زبان نداده که گواه باشد ای فرشتگان
 که در آسمان زمین هستید که این عقوبت که بگوید قبل ازین که قدم در راه میزد و
 نیز در خبر است که چون مومن زیارت مومن روان شود فرشتگان
 گویند خداوند آنکه او را زیارت کرده میشود و فقیه و پارسا است و این
 زائر بگناه ملوث است پس چه کنیم فرمان رب العزت در رسد که گناه از وی
 بردارید و در دوزخ اندازید باز گویند آن عالم نیز به تعلقات دنیاوی در
 مانده است حکم شود که گناه او نیز بردارید و در دوزخ اندازید تا هر دو پاک بگردند
 و هر چند راه که زائر میروند آن زمین تا هفتم زمین دیگر او اعمال او نهند چنانکه
 آورده اند که بنی اسرائیل ظالمی بود که نود و نه کس را کشته بود و روزی
 پیش از بدترین بنی اسرائیل رفت و گفت که گناه بیدارم که نود و نه کس
 را کشته ام اگر توبه کنم خداوند تعالی قبول کند یا نکند زاهد گفت از من دور
 شو تا از شومیت تو مرا بعد از این بگریزم و تیغ را از نیام کشید و زاهد را بگشت
 و بعد از آن یکی از عالم ترین بنی اسرائیل رفت و گفت صد کس را کشته ام
 که یکی از آن مجسمه فلان زاهد است اگر توبه کنم بیج روی صلاحیت دارد
 عالم گفت پیش از این صلاح برو توبه تو خداوند تعالی بپذیرد از آنجا روان شد
 آورده اند که تا بمقصود نرسید و او را در راه مرده یافتند و دیدند که بی خطی
 از غیب بر او افتاده بود چون مطالعه کردند چنان نوشته بود که بدترین
 کس فرشتگان رحمت بحث کردند فرشتگان عذاب گفتند که
 فاسق و فاجر است مایان از وحش قبض کنیم

این تحقیق منتهی است
 و در پیراورد ۱۳

و فرشتگان رحمت گفتند که زائر و تائب است چنانکه غرم توبه کرده بود و از حسن
 مایان قبض میکنیم برایشان حکم شد که هر دو طرف زمین با وزن کنند چون
 وزن کردند دیدند که یک طرف زمین یک بشت از خانه خود بجای آن جناح
 نزدیک شده بود حکم برین شد که فرشتگان رحمت جانفش قبض کنند بسبب
 برکت آن صالح آورده اند که مالک دینار را با دهریه منازعت افتاد هر یک
 همین گفته که من بر حقم چون در میان مردمان حمال بودند اتفاق گرفت و قول
 هر هر یک که هر دو را دست بدست بر بندند و در خانه در آوند و در آن خانه
 آتش زنده چون چنان کردند خانه بسوخت و ایشان هر دو سلامت ماندند
 مالک دینار مناجات کرد که یا رب مرا با کافر برابر گردمی خطاب حضرت نوح
 در رسید که اے مالک دینار او را از برکت شما خلاص کردم اگر گناه می بود
 بیسوخت و خدمت و مروت بدوستان حق چنان باید کرد که قطب الاقطاب
 محسن الحق والدین حسن نجری در کتاب خود آورده است که روزی در خدمت
 مرشد خویش شیخ الشیخ والا ولیا شیخ عثمان فارونی در سفر بودم از افواه
 مبارک خواجهر آید که بقول امام اعظم رحمه الله چون دو کس در سفر روند
 باید که یکی را با و شاه تخت مذات خلافت است و جماعت نباشد پس
 آفتابه و مصلی از او گرفتیم و گفتیم که باد شاهی لایق شماست چون شب شد
 او در خواب رفت بیگ ناگاه بدان اباریدن گرفت برخاستم و زنده خود را بر
 سر او گرفتیم تا بامداد و بپوستاده بودم چون شیخ بیدار شد حال چنان دید
 گفت چه گفتیم چون شما را باد شاه گرفتیم پس خدمت بادشاهان چنان باید کرد شیخ
 بنظر نیک در من نگاه کرد و میفرمود رسیدم ای عسکری خایکد وستی بدوستان
 حق دوستی کردن ثواب است پس بدشمنان او دشمنی کردن ثواب است
 و نیز درجات رفیع است و اگر دشمنی بدست نشود بدل البسته باید کرد
 چنانکه در مفتاح الجنان است که جوانی بود فاجر ظالم که در همه عمر خویش

بجز گناه میگرد و آن همه را باز در یک فقره بنیشت و جمع میکرد و روزی در خوردن
 شراب نشسته بود که کسی به نزد یکیش رسید او را گفت که یا خمر بخور چون آنکس
 ساغریدست گرفت یا شاه گفت جوان فاجر دانست که این کس را فاضلی
 است تبریر دهنش زد چون مرد جوان بخود آمد و گفت که ناله است قتل کرده ام
 این را نیز در آن فقره نویسم چون در آن فقره رفت و کشت و دید در هر جای که خون
 و زنا و خمر کرده بود در آنجا خنجران تبدیل یافته بود که این کس چند آن برده آزاد
 کرده است و چند آن ختم قرآن کرده است و چند آن گرسنه را طعام داده است
 پس همه اعمال سیئه او بسبب بخیر ثمنان حق به نیکی بدل شد و در
 رساله خوانده ام که آسمان و زمین و عرش و کرسی و لوح و قلم نبود که دل از
 جان سوال کرد که اول کار چیست و آخر کار چیست و غمره کار چیست گفت اول
 کار فنا است و آخر کار بقا است و غمره کار وفا است گفت فنا چیست و بقا
 چیست و وفا چیست جان گفت فنا از خودی بیرون آمدن و بقا بدو پیوستن و وفا
 میان بنده است و دوستان بستان پس اگر سائلی گوید که چون بچم بنود دل و جان
 از کجا بودند جواب این فقیر میگوید که جان مفیض که او را فیض اقدس وحدت
 و حقیقت محمدی و قبله واحد میگویند و دل اسماء است که هر یک بحسب اتحاد اثر
 خود وجود یافت گویا که یکی از دیگر سوال کرد که اراده حق با بجا و خلق مقصود
 همین است و الا خلق در وجود نیاید و محضره دوم که جان اسماء است
 و دل اعیان ثابت که از علم و نور و شهود آمدند گویا که آن حقیقت قبله این
 موجودات شد و از اینجا است که پیغمبر را قبله واحد و موجود گویند که چون رو
 ارادت بدو آورد قبله واحد شد و چون موجودات از طفیل خود یافتند قبله موجود
 شد محضره سوم چون از علم و نور و شهود که اعیان ثابت معده ممکن
 وجود فنی یافت عیان را جان گویند و چون بصورت خانه وحدت هر اسماء
 تجلی فاضله گردید که چنین و چنان ظهور باید کرد این را بکنه و ارواح سراجی

سوال حل جان

۸۷

مسئله
در بیان مفاد

و دل توان گفت محضره چهارم چون در محل کن و فعل آمد که هر اسم
 عقب فعل خود شدند و بحسب تعداد وجودات ظهور شدند پس کن را که حقیقت
 کیانی گویند جان توان گفت و موجودات ظهوری که آنرا هیولی و عرش کل و عقل
 کل گویند دل توان گفت محضره پنجم جمله ممکن و ظهورات چون در قبضه الوهیت
 اسیر اند مغلوب و مقهور اند پس آن روح حقیقت از اثر قطع نظر باید کرد و موثر را باید
 دید پس موثر را جان و اثر را دل توان گفت که آله که الخاق و الهام و پس خلق
 چون کشفیات و امر چون روح و ملکوت همه مراور است تو در میان میانش
 اسے عزیز این راه پس باریک و خون انابت ریختن است پس تابع کسے
 باید بود و در خدمت او خود را باید سپرد که او خود را بجای سپرده است و در برابر
 شریعت خود را چنان پوشیده که بچکس از احوال او خبر ندارد اگر چه منظور
 مشهور بود او مستور باشد تا بمقصود برسد چنانچه مورچه بپا خود بکعبه نرسد
 تا خود را در پر کبوتر تیز رو صم نمکند و با عی تو بدین رفتن بمنزل کے رسی از
 تو بدین جستن بجاصل کے رسی و پس گران جانی و بس اشترو لی و با بسک
 روحان بدین دل کے رسی و چون نظر در عین الیقین و حقیقت کنی الوهیت
 واحد پیش نیست باختلاف خاصیت موجودات و استعداد ایشان
 تعداد اسماء از ان جهت الله ذات جمله اسماء گویند که ذات از
 صفات ممتاز نیست و چون صفات قدیم اقتضا ایجاد ممکنات کرد و از ارو
 نامیدن و تعداد اسماء اول و غیر ذات گویند اما چون همان ذات است که بر تمام
 تنزل کرده است و باطوارات سبعة و تکشیرات مختلفه ظهور شده صفات را
 عین ذات توان گفت کقول الشاعر بر لوح خود است فتمنه نقاش و کس نیست
 که درین میان تو خوش باش و فهم من فهم پس سوال از ان جان اقتضا هر
 مراتب به تنزلات خویش و جان که سوال است فیض اقدس که به مرتبه
 نزول ظهور آمده پس سائل و مسؤل احدی بیش نیست چنانکه

دل این شخص جمله ضمیرست و از مراتب ارواح میانه پنجمین مراتب اسمائی رادل
سراجی و بکنه و حقائق کیانی و غیر ذلک من کلام الصوفیه میگویند و بحقیقت
گویا که مسائلند از وحدت که آنرا البوالارواح و برزخ کبریه و حقیقت محمدی
گویند قال الله تعالی وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ ای ليعرفون
سرایین معنیست اما جمله متابعت هدایتست و جمله افترا و خود روی ضلالت
ست و سماعت از مرشد محقق طاب الدشراه و جعل النجته متشواه شنبدم
که کشتی در دریای عمان شکسته بود و مردی و دو دست بتخته برده و فریاد
کرد که یا حضرت خواجه خضر فریادم رس مهتر خضر آمد و از دستش گرفت و بر روی
آب می رفتند آن کس نام خضر بر زبان میراند و خضر نام الد بر زبان میراند
آن کس چون دید که خضر نام الد یاد میکند من نیز یاد کنم چون آن کس نیز نام
الد گفتن آغاز کرد پایش در آب غرق شد مهتر خضر گفت که شمارا بدرگاه
او مجال نیست شما نام من گیرید و من نام او و امام محمد غزالی را پس رسیدند
که چندین علم و فضائل سبب یافتی گفت هر چه دستم از کسی دریغ ندانم و بعام
و خاص میگفتم و بخیل نبودم و آنچه ندانستم از دانستن او عار و ننگ نکردم اگر چه
یک مسئله بودی لقوله علیه السلام لیکن من اخلاق المؤمن التملق الاذی
طلب العلم و آورده اند که روزی مهتر عیسی علیه الصلوة والسلام در بیابان
میگذشت و اکثر عمر در بیابان میگذشت راعی را دید گفت ای چرا طلب علم
نمیکنی تا بخدا نزدیکی بدست آری راعی گفت من پنج مسئله در عالم دانسته ام پنج دیگر
شما نمائید تا هر همه ده مسئله شود مهتر عیسی علیه السلام گفت آن که مندر راعی گفت
شمارا باند اول بیان کردن مهتر عیسی گفت اول شما بگوئید تا من دانم راعی گفت اول
اینکه حلال خوبست و حرام بد حلال مخورم و حرام نه دوم رست خوبست و دروغ بد
رست میگویم و دروغ نه سیوم اینک طاعت خوبست و معصیت بد است
اطاعت میکنم و معصیت نه چهارم تا عیب خود دارم عیب دیگران نگویم

پیدا کرده ام
پایان و آرمیان را که
از بیابان اینک شناسد
بر و در کار و خالق خود
۱۲

این آیت
در پاره ۲۴ درج
اول در صورت ذاریا
واقفست ۱۲

قصه غزالی
۱۲

نیست از فضیلتها
مومن چایوسی کردن
مرد در طلب علم ۱۲

پنجم آشنائی با خدا باند کرد و با خلق نے پس با خدا کنم و با خلق نکنم مہتر عیسیٰ علیہ السلام
 گفت کہ علم اولین و آخرین ہمینست کہ شمارا و مارا و ہمہ خلق را بہست کہ بجای
 آر پس حاجت دیگر آموختن نیست زیرا کہ آموختن علم برای علمست تا عز دنیا و
 شرف عقبی بدو دست دہد خوش گفت آنچه گفت بہت چو کسب علم کرد می عمل
 کوش کہ کہ علم بے عمل نہر بہت بے نوش **فصل سیوم در بیان**
 وضو و ملائم آن بدانکہ وضو بہر چہ اربعہ نوعست وضو ظاہر و وضو باطن و وضو
 فرض و وضو مستحب بدانکہ وضو بغیر الواد مشق از وضوء است و آن پاکی را
 گویند و وضو بفتح الواو آب را گویند و وضو بفتح الواو و الہمزہ روشنائی را
 گویند و در اصطلاح غسل اعضاء ثلاثہ و مسح الرأس را گویند و چون ظاہر را چنانکہ
 شرطست پاک ساختن باطن نیز منور و روشن گردد کہ از نتیجہ وضو ظاہری وضو
 باطنی ست دہ چنانکہ از حد و کینہ و حقد و عجب و ریاضا صافی خوش گفت
 آنچه گفت بہت چون بیماری طہارت ظاہر بہ باطن نیز حق کند طہر بہ از
 جملہ مشروعات ظاہر را طہر باید داشت چنانکہ آورده اند کہ شبی بی بی رابعہ
 بصری قدس و ہما نشسته بود کہ چراغماے بادشاہان افروختن گرفت بی بی را
 خرقة پارہ بود و بدان چراغ دوخت ہر چہ از انوار و اطوار و احوال اولیاء اللہ
 بود از و رفت بخود اندیشید کہ چہ نامر منی از من در وجود آمد کہ بمن این حال رسید
 بعد مدت مدید در ضمیر نیش آمد کہ خرقة را بدان چراغ دوختہ بودم آن چراغ از
 نامشروع بودہ باشد بد کردم آن تار را از خرقة باز کشید آنچه از و رفتہ بود باز
 بدو رسید و از پنجاست کہ مستورہ از ہر گواہی پرسید کہ مشعلہ
 بادشاہان چیزی میتوان کرد یا نہ گفت شما کیستید کہ ازین احوال اولیاء اللہ
 و متقیان خبر میجویند گفت من خواہر بشر جافی ام گفت از شما باید پرسیدن
 و حضرت رسالت پناہ صلی اللہ علیہ وسلم مربی بی فاطمہ زہرا را گفت کہ خود را
 ہمیشہ خوش بود داری گفت یا بابا بچہ چیز گفت با وضو زیرا کہ ہمیشہ در

در بیان وضو و پاکیزگی

در بیان وضو

در وضو باشد تا عرش خوشبوئی او میرسد و نه خوشبوئی مجازی که هر آن زنی که خود را
 بمشک و غیره خوشبوئی خوشبو کند و بوی او باشوهر غیر برسد عذاب زنا در نامه
 اعمال او بنویسند زیرا که رنگ ابرشیم و زربزناست و خوشبوئی ببردانست
 و سرمه هر دو را استنقست شیخ نجم الدین کبریا را مرید بود
 چنانکه شرط وضو است بجا آورده بود و در آن صومعه رفت چون برآمد گفت خدا
 جهان را دیدم شیخ گفت غلط کرده زیرا که این نور وضو بود و وضو را بحضور
 تمام باید کرد که هفتاد و دو نور سالکان را روئے نماید همه را از نتیجه وضو
 تا آخر سلامت پس چون اول بجا جات انسانی رو داند که در آمدن خدا اول
 پائے چپ پیش بند و بگوید أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ كُلِّ رَجَسٍ وَنَجَسٍ وَمِنْ شَرِّ
خَبَثِ الْخَبَثِ وَمِنْ شَرِّ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ وَمِنْ شَرِّ كُلِّ آفَةٍ وَعَاقِبَةٍ وَخَبَةٍ
وَعَقَّارِبٍ و چون بنشیند روئی بچپانی آرد که پهلوی چپ او بقبله باشد که روئی
 و پشت بقبله آوردن مکروهست و در طرف هندوستان نیز مکروهست که حضرت
 بابا آدم صلوات الله علیه در هندست و خود را بسیار برهنه نکند و زور پای چپ
 کند و بول را آهسته رها کند تا رشحه با و نرسد و اگر پشت بقبله آرد بغیر برداشتن
 و امن باک نیست تا خلاف مردم هندوستان شود و چون بر خیزد اول پای راست بر
 دارد و بگوید أَعُوذُ بِاللَّهِ الَّذِي أَخْرَجَ عَنِّي مَا يُؤْذِينِي وَأَمْسِكُنِي بِمَا يَنْفَعُنِي و
 سه کرت گوید عَفِّرْ لَكَ دَبَّاءَ إِلَيْكَ الْمَصِيرَةَ و چون پیش از خاستن خود را
 بسنگ گلوخ چنان پاک کند که دل او یقین گیرد و شاید که تیمم زندا اگر میان او و
 آب مسافت باشد اگر چه اندک باشد چنانکه حضرت رسالت پناه صلی الله
 علیه و سلم روزی بول کرد و چون برخواست تیمم زد یا ران گفتند یا رسول الله آب
 نزدیکیست گفت از آب مرگ نزدیکیست و استنجاب نه نوعست چهار فرض است
 و آن چون پمیدی از مخرج بمقدار دم شرعی تجاوز کند و دم از جنابت سیوم
 انقضی چهارم از نفاس ویکی واجب و آن چون مقدار دم شرعی

پناه بخواب
 بعد از آنکه از وضو
 پمیدی و نجاست و
 از شر پمیدی پمیدی و
 از شر شیطان روده
 شده و از شر برآفت
 ولایت و از شر هر
 و شر مباد

مسئله
 در بیان رفتن بجا جات

مسئله
 در بیان شستن غایب
 غذای را که بیرون
 نمود از آن بآن چیز
 که فرزند برساند و
 بآن چیز که نفوس را

باشد و یکی سنت است و آن چون کم از درم شرعی باشد و یکی مستحب است و آن
 از بولست و یکی احتیاط و آن چون بماند پشک شتر خشک افتد و آلاشش
 بمخ نشود و یکی بدعت است و آن چون از جهت باد و گرم خشک پس هر چه
 فروخت بآب میتوان شست که فرض است و دیگران بنگ گلخ و لته که نه
 کافیه است و چنانکه بعضی عوام میگویند که بیه سنگ سنت غلط کرده اند
 زیرا که آن مذہب امام شافعی است رحمۃ اللہ علیہ آورده اند که در لیلة الحج
 بمقتاد نهار سرداران جن آمده بودند و بر رسول مبعیت میکردند و حضرت رسالت
 پناه ب حاجت انسانی میرفت از عبد اللہ مسعود سنگ طلب کرد وی دو سنگ و
 یک سرگین داد حضرت سرگین را پرتاب کرد پس امام اعظم ابو حنیفہ ہم کو فی
 میگویند اگر سه سنگ سنت بودی حضرت سنگ دیگر را طلب میکردی و امام
 شافعی ہم میگویند که اگر سنت نبودی عبد اللہ سنگ ندادی و متاخران برینند
 که درین زمانه بآب باید شست زیرا که دیانت از مردان کم شده است و زیاد
 رفته اند و عوام الناس کالبہائمند و از بیجا است که گفته اند الاستنجا چنانکه
 مذکور شد و الاستفتاء تا حدیکہ دل اوقرار گیرد بپاکی او امانه چنانکه بمانند عوام
 الناس کہ وسوسه کنند و آب بسیار برند کہ در کتابہاے معتبر از هفت کرت
 زیادت آب ریختن رخصت نداده اند و استبراء دست خود را بر دیوار یا
 بر زمین کالد تا از بوسے بزار شود و شاید کہ استنجا باستخوان و چوب
 و پنہ و جامہ نو و دست رست کنند کہ مکر و ہست و نیز بجن غیر سے نکند
 چنانکہ از دیوار و زمین غیر گلخ گیر و نکند و اگر از زمین کسی گلخ گیرد باز در آن زمین
 اندازد آورده اند کہ چون امام شافعی مذہب خود را انتشار کرد و لافی از وہن مبارک
 او برآمد کہ اگر من در عصر امام اعظم بودمے اورا در اول مسئلہ الزام میدادم ارواہ
 سراج المؤمنین اورا در خواب نمود و گفت کہ اول مسئلہ من اینست کہ
 لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ الزام بدہ چون از خواب بیدار شد

بعده فرمود که علم ده حصه است نه حصه مرا امام را بود و یک حصه میان را و از اینجا
به بین و روم و شام سیر کرد و بیشتر خلق را در مذہب خود در آورد تا بحدی که مبلغ
رسید ابو الیث سمرقندی در خانه نبود امام شافعی خود را یک روزه راه پس
مانده بمقداری شاگردان پیش آمد و مسئله در سواری از شاگردان ابو الیث
پرسید ایشان بچهارده نوع جواب گفتند و او هفت نوع دانسته بود امام چون
جواب صعب شنید از ہا بجائے باز گشت و کوچ کرد و بطرف روم روان شد
چون ابو الیث سمرقندی در خانه رسید واقعہ را باز نمود ابو الیث گفت کہ
فروائی قیامت جواب امام اعظم رح چگویم کہ تمام اہل مذہب او در مذہب خود آورد
اما باید کہ در عقب او بروم چون ابو الیث سمرقندی روان شد منزل بمنزل او
میرسید امام شافعی بمنزل پیشتر میرفت چون ابو الیث بیرون حصار روم رسید
امام شافعی داخل مصر شد و امام شافعی در آنشب مناجات کرد کہ الہی مرا از دار فنا
بدار بقا رحلت بخش فی الحال جانم تسلیم شد چون علی الصباح حضرت ابو الیث
بدروازہ رسید دید کہ تابوت مبارکش پیش آمد کہ این تابوت امام شافعیست
او نیز وضوء جدید کرد و دو رکعت نماز گزارد و سر بسجود نهاد و گفت او نیز ازین
جہت خود را بر حمت حق تسلیم کردہ است الہی مرا نیز از دار فنا بدار بقا رحلت
بخش کہ تا پیش امام مباحثہ نکنم او نیز جان بحق تسلیم کرد الغرض ابو الیث
سمرقندی دین سفر و شتر از کلوخ از زمین سبیل باہر کردہ بود و بیشتر از
شاگردان ابن فقیر چون بسیر میرفتند کلوخ استنجا بہرہ خود میبردند و شاید
کہ در محل استنجا سخن نگوید کہ مکر و ہست و قبل از استنجا کہ ہنوز تن خود را
برہنہ نکردہ است این دعا بگوید **اللّٰهُمَّ احْفَظْ فِرْحَانِي وَبَشْرِي مِنَ النَّارِ**
وَالزَّيْءِ وَالْحَرَامِ بِسْمِ اللّٰهِ الْعَظِيمِ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ عَلَى دِينِ
الْاِسْلَامِ الْاِسْلَامُ حَقٌّ وَالْكَفَرُ بَاطِلٌ و چون از استنجا
فارغ شود بجائے پاک رود کہ در خبرست کہ ہر کہ وضوء غسل

اچھا مذاہب کا گاہ
 دار پر ایدام مخصوص مارا
 و جہد مرا آواز نیک نام
 و حرام کہ بلند ترست و زنا
 خدائے بنا و مرفا حق است
 برین سلام اسلام
 خست و کفر باطلست

در جائے پاک کند آن جائی تاقیاست آنکس را از خدا میطلبد و شفاعت او
 میکند روی بقبله و سر برهنه کرده نشیند که پیغمبر گفت در حالت وضو سر
 برهنه کردن نزول محمت و دل را چنان حاضر دارد چنانکه معیت و مشیت
 او شمله بر جمل حرکت و سکونت خود داند بلکه خود را در میان نه بیند و بحضور
 تمام گوید بِسْمِ اللَّهِ الْعَظِيمِ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى دین الاسلام نویت
 اَنْ اتَوْضَا تَقَرُّ بِاللَّصَلوةِ قَرَضَ اللَّهُ تَعَالٰی پس آفتابه بدست چپ
 گیرد سه کرت بدست راست ریزد پس بعده بدست راست گیرد و سه
 کرت بدست چپ ریزد که مسنون برین طریقست و در حضوری چنان
 باشد آورده اند که حضرت امام زین العابدین علی اصغر رضی الله عنه
 چون وضو کردن میخواست رنگ رویش بغایتی متغیر میشد پس میدندش بامیر
 چراغی چم میدادند که در پیش چکس حاضر خواهیم شد و چون آب در دهن کند

گوید اللَّهُمَّ لَقِّنْ حُجَّتِي وَ تَعَمَّصْ بِهِ ذُنُوبِي وَ بَيِّضْ وَجْهِي كَمَا بَيَّضْتَ
 اسْنَانِي و مسواک از درخت تلخ از ثوت و پلون باشد که پیغمبر گفته است
 که بهشت بخیرید بشاخچه اراک و مراد از شاخچه مسواکست و بدرازی یک
 بلشت باند و اگر از بلشت زیاده باشد شیطان بر و سوار میشود و سطریمی او
 بمقدار انگشت خضر باشد و خرد تر از قبضه نباشد و باند که سه انگشت بالا و خضر و
 ابهام زیر او کند و در دهن زند اول بجانب راست دندان بالا باز زیرین آن جانب
 باز بجانب چپ بدندان بالا باز زیرین و بر زبان نیز ببالد بعد از آن هر جانب که
 خواهد بزند و باند که مسواک را بر زبان نه مکد اول بشوید بعده در دهن زند و آخر
 نیز بشوید نگاهد و اگر در تمام قبضه گیرد آفتی ناسور بد و رسد و مسواک را
 به پهنائی دندان زند نه بطول دندان و مسواک را بر زمین ننهد که خوف دیو
 و پریست که بد و آفت رسانند و برابر گوش ننهد که جائے قلمست و
 در سر ستاده کند که در خیر است که روزی اصحاب رسول قلعه

الحمد لله
 بنام خدای جل جلاله که
 بلند ترست و مطلق
 مدد دانا ترست و عز دانا
 را بر دین اسلام یعنی از
 این سبب که ما بدین
 اسلام ثابت گردانیده
 قصد کرده ایم که طهارت
 میکنیم برای نزدیکی یعنی
 کردن نماز که تقدیر کرده
 شده است ۱۲
 در بیان وضو و مسواک

الحمد لله
 بنام خدای جل جلاله
 چون نماز را در پیشگاه
 گردانی روزی مرا
 چنانچه سفید گرد و دندان
 مرا ۱۳

کفار را حصار کرده بودند و جاسوس کافران جاسوسی ایشان میکرد و دید که ایشان
بر کناره جوی نشسته اند و مسواکها را از سر کشیده دندان خود را شستند و مسواک
را باز در سر مانده اند جاسوس خیال کرد که مگر ایشان سویمان با خود دارند که
دندان خود را بدان تیز میکنند و بدان نیز جنگ خواهند کرد جاسوس رفت و واقعه را
باز نمود که اگر ظفر بایند میان را بدندان بکنند لشکر کفار گریخت پس این همه برکت
مسواک بود و مسواک را شریک میان دو کس نباید کرد **شعر**
ثَلَاثٌ لَيْسَ فِيهِ اشْتِرَاكٌ : النِّسَاءُ وَالْمَشَاوِ وَالسَّوَاكُ * و نیز باید که بعد
از آب در دهن کردن زند که خشک بدست و در وضوء زند بغیر وضوء و یک
رکعت بمسواک افضلست از هفتاد رکعت بغیر مسواک و مسواک سنتست
زنان و مردان را این در صلوٰه یا چینی مذکورست و اما در صلوٰه مسعودی میگوید که زنان
را کند و قائم مقام مسواکست در خمس اوقات زند و بقول شافعی در رمضان
در وقت ظهر و عصر نتوان زد زیرا که پیغمبر فرموده است **دِيْنُكُمْ فِي الصَّائِمِ**
اَكْلُكُ مِنَ الْمَسْكِ پس بزودن مسواک بوسه او میرود و بقول امام اعظم
در رمضان نیز در خمس الاوقات زند زیرا که وقتیکه بومی بدعند خوش
باشد بومی خوش نیز خوشتر باشد **آورده اند** که مسواک پیغمبران علیهم السلام
از درخت زیتون بود و اگر مسواک نباشد انگشت شهادت نیز قائم مقام
مسواک چون دوم کرت و سوم کرت آب در دهن کند غرغره گرداند چون آب در
بینی کند بگوید **اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي مِنَ اَرْوَاحِ الْجَنَّةِ** و اگر زرقنی من نعمتها و آب
در بینی بدست رست کند و بدست چپ پاک کند که بر عکس این مکرر هست
و مبالغه در استنشاق چنان کند که آب را بالا کشد تا نرمه و در مضمضه غرغره کند و
این غرغره سنتست هم در غسل و هم در وضوء غیر صائم را بعد روی شویید که
وضویت وی از دستگاه موی پیشانی تا زیر زنج و از نرمه گوش تا نرمه گوش
دیگر و آنرا که در سر موی نباشد پس حد پیشانی از چرکیست که در ایام طفولیت

۹۱
سجده است که نیست در دنیا است
اول زمان دوم شاطیعی
نهار سبوع مسواک

۹۲
کند در نیم اول
چهارم یعنی معطلی و آن پنجست
که سه فائده از شرفیات

۹۳
چون که درین روزه خوش بود
چون که از شک

۹۴
ای خدا یا بویا بید
را از بویا بویا بید
بعد از آنکه بویا بید

در بالای پشانی او میباشد در ریش تنگ راپوست باموئی باند شستن و
اما کلان ریش راپوست روی راپوشیده باشد شستن پوست ساقط
ست و سفیدی که در میان دو زلف و گوشت شستن و نیز فرست تقبل
امام اعظم و بعضی متدعان که زیر زرخ میترشند اگر تیری زرخ ترشیده باشد و
در وقت وضو آنرا نشوید و بمسح کردن یا خشک ماندن نماز بگذارد کافر شود
ویرا که فرض بجائی نیامورده باشد و هر که یک تار موئی در غسل و وضو از و
خشک ماندن وضو محسوب نباشد پس بوضو نماز گزاردن کفرت و فرضیت
در مسح ریش در وقتی معلوم شود که رنگ کرده باشد و خلال ریش از جانب
چپ از فرو و سوئی بالائی اوست و در او ان شستن روئی بگوئد

اللَّهُمَّ بَيِّضْ وَجْهِي يَوْمَ تَبْيِضُ وَجُوهُ أَوْلِيَاءِكَ وَلَا تَسْوِدْ وَجْهِي يَوْمَ
تَسْوِدُ وَجُوهَ أَعْدَائِكَ اللَّهُمَّ بَيِّضْ وَجْهِي وَشَرِّمْ قَلْبِي وَصَدِّقْ لِي وَظَهِّرْ
قَلْبِي وَأَبْرِ رُؤُوسِي سَخِّتْ نَزْدِي وَچشم را کثاده ندارد و نه سخت
پوشد که مکر و هست و دست تا آرنج بشوید و سنت اینست که سه مرت
بر کف دستهایز و تا جانب آرنج کشد که روافض بر آرنج میریزد و جانب
کف دست میکشند و در وقت دست رست شستن گوئد اللَّهُمَّ اعْطِنِي

كِتَابِي بِمِثْنَيْنِ وَحَاسِبْنِي حَسَابًا سَيِّئًا و در دست چپ گوئد وَلَا تَقْطِنِي
كِتَابِي بِشِمَانِي وَلَا مِنْ ذُرِّيَّةِ ظَهْرِي يَوْمَ يَدْعُو ابْنُو دَاوُدَ بِصَلَاتِي سَعِيدًا و از
سه مرت ریختن آب کم و زیاده مکر و هست بر اندام ایامیکبار فرضست و سه
بار سنتست و آب را روان باند کردن تا اگر جائی شستنی را مسح کند یعنی
تر کند روان باشد و اگر جائی مسح را بشوید روان باشد اما مکر و بعضی شکلمان

گفته اند إِنَّ مَرْكَبَ الْمَكْرُوهِ لَا يَكْتَبُ حِزْمَانِ الشَّافِعِيُّ حِزْمَانِ حَصَصَ مَسْحَ
سِرِّ فَرْضَتِ وَتَمَامِ مَسْحِ سُنَّتِ پس شاید که آب نوبگیرد و اگر از جائی
شسته مانده باشد تیر و است و مسح سر را چنان مسح کند که خضر و بنصر

۱۴۱
از روئی مکر و هست و در آن
روز که سفید شود و بجا
دوستان شما و سیاه
کن روئی مکر و هست
که سیاه شود روئی
و نشان تو ای خدا بایستد
ساز روئی مکر و هست
ساز دل مکر و هست
پاک کن دل مکر و هست

۱۴۲
از روئی مکر و هست و در آن
روز که سفید شود و بجا
دوستان شما و سیاه
کن روئی مکر و هست
که سیاه شود روئی
و نشان تو ای خدا بایستد
ساز روئی مکر و هست
ساز دل مکر و هست
پاک کن دل مکر و هست

ووسطی از هر دو دست بپرسند و بپایه ایهام را کشاده دارد و این شش
گشت را بر تارک بند بالا کشد تا قفله بر وجه هر دو کف دست از طرف قفله بر دو جانب
بند تا پیشانی آرد و بابتین درازد و این را از هر دو طرفین ایشان
بگرداند و مسح گوش بآب سر سنت و در مسح سر گوید اللَّهُمَّ احْفَظْ شَعْرِي
وَكَبْشَرِي مِنَ النَّارِ و در مسح گوش گوید اللَّهُمَّ لَا تَسْمِعْنِي غِلْيَانَ
الْهَلِ النَّارِ فِي النَّارِ و باز همان شش گشت مذکوره را بآب جدید تر کند و متصل گرد
بر گردن بند به پشت انگشتان و از موی گردن مسح نگذارد که بدست زیر که
روافض میگویند که کلام امام المسلمین امیر حسین رضی الله عنه از جانبین قفله بریده اند پس
مسح بر طریق نباید کرد و ایشان از طرف حلقوم مسح میکنند و تا موی گردن میسازند
و نیت وضو مسح گردن هر دو مستحبست و در مسح گردن گوید اللَّهُمَّ اعْتِقْ رَقَبَتِي
وَسَرِقَةَ آبَائِي وَ مَرَقَبَةَ أُمَّةٍ مُحَمَّدٍ مِنَ النَّارِ وَ السَّلَاسِلِ وَ الْأَغْلَالِ و در مسح ریش و
خلال ریش گوید اللَّهُمَّ هَوِّزْ عَلَيْنَا سَكَرَاتِ الْمَوْتِ و باید که اندام را نیز تر بشوید که اگر در
یک اندام مکث کند ترک سنت نباشد اما اگر یک بشوید و مکث بی مانع کند و بعد از آن دیگر بشوید
مکروه باشد و نیز ترتیب چنانکه خدا تعالی خبر داده است نگهدارد تا خلاف روافض باشد
که ایشان اول پای میسازند و بعد دست بعد روی بعد استنجای میکنند زیرا که ایشان
میگویند که چون اول استنجای کنیم بعد دست را چگونه بر روی بزنیم اما در فتاوی
سراجی آورده است اگر استنجای فراموش شود بعد از وضو باید کرد و بلا اعادة وضو
بقصد نتوان کرد چون پای رست بشوید گوید اللَّهُمَّ ثَبِّتْ أَقْدَامِي عَلَى الصِّرَاطِ يَوْمَ تَزْلُ
بَيْنَهُ الْأَقْدَامُ و چون پای چپ بشوید گوید اللَّهُمَّ اجْعَلْ سَعْيِي سَعْيًا مَشْكُورًا
و وضوئی مقبولاً و تجارتی کما تَبَوَّرُوا و اجْعَلْنِي مِنَ التَّوَّابِينَ و اجْعَلْنِي مِنَ
الْمُتَطَهِّرِينَ الَّذِينَ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ مسئله در ترغیب الصلوة
آورده است که خلال انگشتان پای خنصر دست چپ از جانب پا راست رست اند
فرجه که میان خنصر و بنصر است از زیر بالا کشد و کف دست را در زیر پا راست دارد

ای خدا یا بگویم که در آتش
سین و جسد من از آتش
ای خدا یا مشتون
ملا آواز جوش در دوشیان
در آتش
ای خدا یا در گن
گردن ما و گردن پدرهای ما
و گردن است محمد صلی الله علیه
و سلم از آتش خنجرهای آوازی
که در گردن ما و پاپ
سے باشد
ای خدا یا آسان کن
برایان سختبای
مرگ
ای خدا یا علم گردان
قدیها بیا مان را بیل مراد
در آن روز که می لغزود آن
رود قدیها
ای خدا یا بگردان کوش
و طهارت است و کوه سوره
و سودا گری که در سوره
را و بگردان آتش آرنده سود
کنندگان و بگردان ما را از
زهره پاکان کائنات ما را از
که نمی باشد ترش بریشان
و نه آنان غم و فغان کنه
بفهم لام

و نیز در فرجه که میان سبابه و ابهام از پامی چپ است آغاز کند و در فرجه و منبر و منبر
 ختم کند و آورده اند که امام اعظم از بالای پائے به پایان بخلال میکرد و چون تکبیر دید که
 پایان میتوان کرد میت ساله نماز را عاده کرد چهارگانی را چهارگانه و دوگانی را دوگانه تا
 نماز شام را چهارگانی کرد و چون نفل همه صلوة سورہ با فاتحه قرین کرد و آورده اند
 که منصور علاج در یک وضو خلل انگشتان را فراموش کرد و بود در آن شب جماعت جہان آن
 حضرت را در خواب دید که روی از وی گشتانده بود و گفت یا رسول اللہ چرا
 گفت شمار باید که سنت ما را ترک دهی بخیه نمیداد و شیخ محمد بن ابی
 سحر چشتی قدس سرہ ترک کرده بود و او نیز همین خواب دید و قدرے آب از
 بقیہ وضو باید آتش میداد که در آن شفاست و بر آن آب این دعا بخواند اللہم اشف
 بشفائك و کافرینی بیداک و ائیک و اعصمینی من الکفر و الخ و جاع بر حجتک
 یا ارحم الراحمین و نیز در هر اندام بعد از دعا کلمہ شہادت تکرار کند و در شرح
 او را وسیع علی مدانی آورده است هر که در هر اندام شستن اسم القادر تکرار کند
 بجملة اعدائے ظاہری و باطنی ظفر یا بد و چہار آب استاده خوردن آن
 آب وضو کہ باقی ماند و آب زفر و آب پس خورده علماء و صلحا و آب کہ
 سقا و در بازار میکردند و بعد از وضو روی سوئے آسمان کنند و بگویند
 اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلَهَ اِلَّا اَنْتَ وَجَدَكَ لَا شَرِيكَ لَكَ وَ اَشْهَدُ اَنْ مُحَمَّدًا
 عَبْدُكَ وَ رَسُوْلُكَ وَ نَزَّيْتُ سُوئے آسمان نظر کنند و همین دعا کند حق سبحانه و تعالی
 بنظر رحمت برونگردد و در اذان وضو سلام و کلام منع است تا اگر یکی کے را
 وضو یا در نماز و یا در وقت خواندن امام خطبہ سلام داد بر ایشان حجاب لازم نہ آید
 گویند سلام آخر باشد و دل را چنین حاضر دارد کہ روزی امام محمد غزالی در
 نشسته بود و در وقت پاشستن کفش خود را دید کہ کہنه است در خاطر شد
 کہ بروم در بازار و کفش بخرم درین میان امام محمد غزالی رحمہ اللہ دید کہ ابدال
 دارستہ و دیوانہ کہ خبردار بود یعنی افعال فیما افعال حمیدہ مبدلش

این دعا خوانده را
 شفای تو در میان کن
 مباد از تو نگاہ دار
 مرا از احوال دور دار
 بسبب رحمت تو اسما
 روح کنده نماز عمدا
 کند گناهان ۱۲

و نیز در هر اندام بعد از وضو
 اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلَهَ اِلَّا اَنْتَ وَجَدَكَ لَا شَرِيكَ لَكَ وَ اَشْهَدُ اَنْ مُحَمَّدًا
 عَبْدُكَ وَ رَسُوْلُكَ وَ نَزَّيْتُ سُوئے آسمان نظر کنند و همین دعا کند حق سبحانه و تعالی
 بنظر رحمت برونگردد و در اذان وضو سلام و کلام منع است تا اگر یکی کے را
 وضو یا در نماز و یا در وقت خواندن امام خطبہ سلام داد بر ایشان حجاب لازم نہ آید
 گویند سلام آخر باشد و دل را چنین حاضر دارد کہ روزی امام محمد غزالی در
 نشسته بود و در وقت پاشستن کفش خود را دید کہ کہنه است در خاطر شد
 کہ بروم در بازار و کفش بخرم درین میان امام محمد غزالی رحمہ اللہ دید کہ ابدال
 دارستہ و دیوانہ کہ خبردار بود یعنی افعال فیما افعال حمیدہ مبدلش

این عام در این باب است
 این عام در این باب است
 این عام در این باب است
 این عام در این باب است
 این عام در این باب است
 این عام در این باب است
 این عام در این باب است
 این عام در این باب است
 این عام در این باب است
 این عام در این باب است

بود آمد و سلام داد و امام چون از وضو فارغ شد گفت دیوانه چرا سلام کردی
 ندانستی که در او آن وضو سلام بی ادبی است گفت شمار او وضو ندیدم بلکه در
 بازار دیدم و در تقی کمال است که اگر در میان وضو سخن کرد و یا نشسته خواب
 کرد و غیره تکیه وضو نکند اما عاده وضو افضل است زیرا که تکیه وضو که تواب است
 طهارت باطن از اینها بدیهه غیر فرموده است **الْوُضُوءُ كَيْفُ الذُّنُوبِ كَمَا لَيْقُ الشَّامِ**
الْحُسَيْنِ و بعد از وضو سه مرتبه **اِنَّا اَنْزَلْنَاهُ** بخواند که بهتر عزرا بیل را بختم نمیزند
 و خداوند تبارک و تعالی بطرف خویش جان او قبض کند و در شرح **الْوَالِدِ**
 سمرقندی آورده است پیغمبر گفت صلی الله علیه و سلم هر که بعد از وضو سه مرتبه
اِنَّا اَنْزَلْنَاهُ بخواند تواب ابراهیم خلیل الله و موسی کلیم الله و عیسی روح الله و
 محمد رسول الله یابد اصحاب گفتند یا رسول الله چنانکه مراتب این پیغمبران است
 تمام یابد یا مثال گفت به تمام یابد و ده مرتبه سورته اخلاص بعد از وضو بخواند
 آمرزیده شود و هر حاجتی که داشته باشد بر آید و سه مرتبه **اِنَّا اعْطَيْنَاكَ** و سه مرتبه
اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِهِ وَكَرِّمِهِ و اگر ده مرتبه این درود بگوید افضل
 باشد و آیته الکرمی و **اَمِنْ الرَّسْمُولِ** و سورته **اِذَا زُرْتِ** و **اَلَمْ تَرَ كَيْفَ جَاءَ الْيَتَامَانِ**
 یگان بار خواند که در دگر او برگزینا شد و رجب است هر که بعد از هر وضو سه مرتبه
اَللَّهُمَّ اجْعَلْنِي مَحْبُوبًا فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ وَبَلِّغْنِي عُمُرِي اِلَى مِائَةِ وَعِشْرِينَ سَنَةً
 من غیر عا هه و هر عمر او صد و بیست ساله شود و نیز اگر نیم بار بگوید **اَللَّهُمَّ اجْعَلْنِي**
مَحْبُوبًا مَقْبُولًا فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ وَبَلِّغْنِي عُمُرِي اِلَى مِائَةِ وَسِتِّينَ سَنَةً
وَاَجْعَلْنِي مَحْبُوبًا مَقْبُولًا فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ وَبَلِّغْنِي عُمُرِي اِلَى مِائَةِ وَسِتِّينَ سَنَةً
وَاَجْعَلْنِي مَحْبُوبًا مَقْبُولًا فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ وَبَلِّغْنِي عُمُرِي اِلَى مِائَةِ وَسِتِّينَ سَنَةً
 و بَلِّغْنِي عُمُرِي اِلَى مِائَةِ وَسِتِّينَ سَنَةً و بَلِّغْنِي عُمُرِي اِلَى مِائَةِ وَسِتِّينَ سَنَةً
 قُلُوبِ الْاَنْبِيَاءِ وَالرَّسُولِ وَبَلِّغْنِي عُمُرِي اِلَى مِائَةِ وَسِتِّينَ سَنَةً و بَلِّغْنِي عُمُرِي اِلَى مِائَةِ وَسِتِّينَ سَنَةً
 هر که خداوند تبارک و تعالی عمر و صد و شصت ساله گرداند بعد متصل دو گانه
 بگذارد و شان را اول بابر و کس راست راند و باز بابر و چپ راند و این دعا بخواند

بیان آنکه خالی از
 بیست ساله و بیست و یک
 بیست و دو ساله و بیست و سه
 بیست و چهار ساله و بیست و پنج
 بیست و شش ساله و بیست و هفت
 بیست و هشت ساله و بیست و نه
 بیست و ده ساله و بیست و یازده
 بیست و بیست ساله و بیست و یک
 بیست و دو ساله و بیست و سه
 بیست و چهار ساله و بیست و پنج
 بیست و شش ساله و بیست و هفت
 بیست و هشت ساله و بیست و نه
 بیست و ده ساله و بیست و یازده
 بیست و بیست ساله و بیست و یک

بیان آنکه از نوزده ده
 بیست ساله و بیست و یک
 بیست و دو ساله و بیست و سه
 بیست و چهار ساله و بیست و پنج
 بیست و شش ساله و بیست و هفت
 بیست و هشت ساله و بیست و نه
 بیست و ده ساله و بیست و یازده
 بیست و بیست ساله و بیست و یک
 بیست و دو ساله و بیست و سه
 بیست و چهار ساله و بیست و پنج
 بیست و شش ساله و بیست و هفت
 بیست و هشت ساله و بیست و نه
 بیست و ده ساله و بیست و یازده
 بیست و بیست ساله و بیست و یک

اللَّهُمَّ زَيِّنَا بِزِينَةِ الرِّجَالِ در رست گوید و در چپ گوید اَللّٰهُمَّ زَيِّنَا بِزِينَةِ الرِّجَالِ
 بِالْحَيَةِ وَالنِّسَاءِ بِدَوَائِمِهَا و از جانب رست از طرف بالا و ریش شانه دارد و
 بهتر اینست که نشسته باشد و بگوید اَللّٰهُمَّ سَرِّجْ لِحْيَتِي وَفَرِّجْنِي مِنَ الْغُمُومِ
 وَالْغُمُومِ و از جانب چپ از فرود به بالا یعنی زیر رخ بسوی خدا کند و سوره
 الْكَاثِرُ الْكَاثِرُ نِزْوَانُ بَعْدَهُ هَرْدُو جَانِبِیْنَ از فرود و بالا که هر طور که بخواهد شانه
 کند و سوره وَالضُّحَى الْمَشرح کیبار و اَنَا اعطینا سَهْرًا بَارِجًا و نیز سه کُرت
 بگوید اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَعَلٰی اٰلِهِ بِعَدَدِ كُلِّ مَعْلُومٍ لَّكَ و در خمس الاوقات
 و هرگاه که وضو سازد شانه کند که در شرح ابوالکارم آورده است که
 حضرت رسالت پناشانه از استخوان سلجوا در دست داشت و بعد از نماز شام
 استاده بود و ریش را شانه میکرد و گفت ایضا چیزی خوبی هست و بعد از نماز خفتن اگر
 وضو جدید کند قباها و الا نه شانه را ترکند و ریش را شانه کند ثواب بیدست و مغفور
 گردد و نیز شاید که شانه منکسر نباشد که در ویشی آرد و بعد از وضو آفتابه پر کند
 برای وضو دیگر که مستحبست و سر او پوشد و در اجتناب الفقر حدیث
 نبوی مذکورست که هر آوندی و هر مشک که سر و دهن او پوشیده و بسته نباشد
 شیطان لعاب دهن خود در آن اندازد و هر آفت و درد که بانگس میرسد سبب آن
 لعاب شیطانست و نیز آفتابه شسته نباشد که در ویشی آرد و آفتابه را خاصه برآ
 خود کردن بدعتست بدان امی عزیز که وضو ظاهری صلاح مؤمنست بقلعه
 علیه السلام الوضوء صلاح المؤمن و سالک را باید که بغیر صلاح نباشد از نیکوی
 همیشه با نفس خود و شیطان محاربه دارد و در سلسله چشتیان مامرد را
 مقدم از همه نضاح بدوام وضو فرماید حتی که اگر از خواب بیدار شود بچیز
 پاک از جنس زمین چون سنگ و کاغذ و سب و غیر ذلک تیمم بزند و حضرت
 شیخ المشایخ و الاولیاء فرد زمانه سید علی ترمذی که مرشد این فقیر
 بود قدس سره را حدیث این بود که هرگاه تعلیم علم تصوف ذاکم می شد فی الحال

ای خدا یا آرایش ده مرا
 آرایش مردان را بر ریش
 ای خدا یا آرایش
 ده مردان را بر ریش
 نشان را به جیسو ما
 ای خدا یا بیک
 سن ریش مرا و خدای
 کن از زبونم و غفور
 استعمال شانه شست
 و بر آوند منکسر سبب
 فقرست
 ای خدا یا رحمت
 بفرست بر محمد و آله علیه
 و سلم و پیوسته آن آفتابه
 شماره بر چهره معلوم
 طهارت صلاح
 مؤمنست

وضوء جدید میگردد و میگفت که **الْوُضُوءُ عَلَى التَّوَرِّعِ عَلَى التَّوَرِّعِ** و آن
 مشکلات را حل میکرد از برکت وضوء و چون کسی در دوام وضوء باشد باطنش
 همیشه بحق مشغول و حاضر باشد و در نظر آسمانیان همچون ستاره روشن بنماید
 چنانکه اهل زمین آرزوی ستارگان دارند ایشان نیز آرزوی آنکس دارند پس وضوء
 باطنی گویا که نتیجه وضوء ظاهریست بدانکه در اجتناب الفحشاء و الفجاء است که بعد از
 وضوء روی را بدامن و آستین پاک نمکند که در ویشی هر دو جهانست باید که دستها را
 را با خود نگه دارد تا بدان روی پاک کند در خیر است که فردای روز قیامت
 اگر بدی کسی بماند که هها باشد دستاره را بطرف نیکی بپند آن پله بدی همه بالا
 شود و باید که بدستاره غیر روی را پاک نمکند که محبت میان ایشان منقطع شود
 حتی که اگر بحال خود مجامعت کند هر یک بر لته جدا گانه اندام خود را پاک سازند و الا
 عداوت میان ایشان میخیزد و شرعاً افند و چون وضوءی ظاهری را بجا آوردی
 باید که باطن را از غش و کدورات دنیاوی و از عقد و عجب و کینه خلق و از هر چه
 ماسوی الدنیا پاک دارد چنانکه **شیخ شبلی** گفته است هرگاه که میل دنیاوی
 بخاطر رسد وضوء جدید لازم میشود و اگر میل عقبه بخاطر رسد غسل جدید لازم
 میشود پس هر دو را بجاء می آرم و غسل از پنج جهت لازم می آید که در
 عقبه خطر شش چیزست چنانکه در بنی اسرائیل پنج سال باران
 نبارید حتی که برگ درختان و بیخ گیاه را بمواشی میدادند و هر روز مهتر
 موسی علیه الصلوة و السلام را باستسقا بیرون می بردند و روزی
 بخدای خود مناجات کرد که خداوند افاضت کردی زیرا که مدت پنج سالست
 که دعا میکنم بدرگاه تو مستجاب نمیشود بے واسطه ندانستید که تو در میان
 خلق می باشی که خوددن و پوشیدن ایشان همه ناموجهات است در
 بیابان برو و مردی سیاه باشد سر و پای برهنه و زننده پوش و موی
 سر و تافته باشد و نام او بر قست او را بگو که دعا کند مستجاب شود

الطهارات
 بالائس طهارت
 مانند نوزست پاک
 نوز ۱۲

ف
 پاک کردن رو و بدن
 وضوء بدن و دستین
 در ویشی هر دو جهان
 ست ۱۲

ف
 استراحت در روز و شب
 موجب عداوت است
 ۱۳

له نوب علیها حسب
 بنیهاست ازین کار
 نیک بگذاردی یا بد
 ازین کار بگذارد
 بد یا بد
 ۱۲
 می نماند کسی که بد
 و نیکو بدینهای میان
 ۱۳
 عه بد یا بد
 عه ازین کار است
 عه خدا غالی است
 ۱۴
 اولیا و اعدای باشد

فرزند حسن و حسن خدا

چون مهر موسی علیه السلام در میان رفت آدمی موصوف را یافت و نامش را
 پرسید گفت نام من برق است گفت طلب باران کن که حکم است مهران جا
 استاده شد و گفت بطریق ناز که باد از حکم شما بیرون رفت که ابر را برانگیزد
 و یا خزانه رحمت تو خالی شد و یا گناهکاران را در آن جہان عذاب نتوانی کرد که زمین
 جہان میکنی چون همه بر جاست زو و باش باران بکن مهران ساعت چنان
 باران باریدن گرفت که بلند می و پستی همه را هموار کرد و فرمان خدا به
 و یک روز گیاهها تا ساق آمدند مهر موسی علیه السلام گفت خداوند شما را
 چه خاصه بندگانش فرمان شد که خاص نشیند اگر چه دوازده سال در میان بقیه
 و از خلق علاقه بریده و بمن پیوسته است اما در باطن که ورت و حرکت دارد که
 لایق خواصی نیست که روزی در گرام سخت خرقه را باز کرد و شمال را بر شینه خود گرفت
 زیرا که در سینه که خیمه محبت من زده باشد از فقر و نفع و نیک و خیر نباشد پس وضو
 باطن بسبب این میکند پیغمبر گفته است که **اَلْاَعْمَالُ بِالْبَيِّنَاتِ** و نیز فرموده است که حد
 و کینه دریا عمل ظاهری را چون آتش گیاه خشک را میسوزاند و در خیمه است که
 دولت آدم از نفس و شهوت بود آفریده شد و لغزش ملعون از گمراهی
 بود آفریده نشد پس چون عمل را به نیت بسته اند نیت عمل را قبول نفرموده
لِقَوْلِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ اِنَّ اللَّهَ يَنْظُرُ اِلَى بَيِّنَاتِكُمْ وَلَا يَنْظُرُ اَعْمَالَكُمْ که بسا عمل باشد
 که خاصه نیت نباشد الا بریه و نمایش خلق پس عمل باریا بذهب امام اعظم کفر است
 که **اَلرِّيَاءُ مِنَ الْكُفْرِ** و عمل او عند الناس عمل نماید و عند الله باطل پس نیت
 که غیر الله است فاسد کننده وضو و او شد آدمی ازین چون وضو باطنی را و او شد
 و میدانی باید که حکایتی چند از اولیا را اندیش بنویسد که در خیمه است که **اَلْاَوَّلِيَاءُ**
جُودُ اللَّهِ و نیز فرموده است که **عِنْدَنَا كَرَمُ الْاَوَّلِيَاءِ نَزُولُ الْحَقِّ** و در توبه این
 حکایتها غرض آنست که فرزند فقر التماس آن دارد که احوال و اقوال اولیا را الله
 را قریب هر عمل میتوان آورد تا مگر از فضیلت و رتبت ایشان اثر بر دل

او شود چنانکه در تذکره الاولیاء است هر که در هر روز دو حکایت از اقوال اهل
 اولیاء الله کند کورساز و بی شک و شبهه براتب ولایت برسد و ویشتان کرد
 که من أحب شئاً الا ذکرک منقول است که در پیش بی بی رابعه بصری
 بود و بسیار بسیار یاد میگفت و دلیل میدادست بی بی گفت ای شیخ چرا این قدر
 دینار دوست میداری که گفت که بی بی او شناسم نمیدانی بی بی گفت که ازین
 حدیث خبر نداری که من أحب شئاً الا ذکرک گوید پس کثرت ذکر گوید که کثرت دوستی
 است و بی بی رابعه را عدویه ازینها میگفتند که بغیر الله دشمنی است رور
 او را پرسیدند که خدا را دوست میداری گفت آری پس گفتند
 که شیطان را دشمن میداری گفت دل من چنان بدوستی اوست متعجب
 که از دشمنی که خبر ندارم پس کم التفاتی بخیر و دشمنی باشد و نیز
 حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم را در خواب دید که بدو میگفت ای ابعه
 مرادوست میداری بی بی گفت هر آن دل که در دوستی شما نیست ترقیده با و اما دل
 چنان دوستی حق گرفته است که از دوستی غیر خبر ندارد و رور از روی کاشفه
 بهشت را دید خوشحال شد تا تنی بر و آواز داد که ای رابعه نگفته بودی که بغیر
 شما بهر دو سرگرا ضعیف و بدیدن بهشت دل شاد و شادی رابعه را از بهیت
 تب لرزه در وجود آمد و رور که امام حسن بصری پیش او رفت دید که مار و
 شمشیر خلیفه چهار هزار دینار آورده بود و پیش او استاده بود و او را
 رخصت میداد چون امام را دید منت کرد و تضرع نمود که مگر بگفته شما فتوح قبول
 کند چون امام در صومعه درآمد گفت خلیفه از ما ان تصدق آورده پیش
 در استاده است اگر قبول شود بی بی گفت بمن در کار نیست باید که تصرف
 فقر کند که مرا روزی بمشایده بهشت دل شاد شده بود و خطایب
 بر سرم آمد این پنج ماه است که از ان بهیت افتاده ام و گفته اند که هم از ان
 بهیت بختی رسید و رور بی بی گفت که خداوند هر چه نصیب من آید

بی بی که دوست
 بسیار کرد و بسیار بسیار
 یاد می کرد و از آن

دنیا کافر از ابد و هر چه از آن بهشتست مومنان را بده مرادین دنیا در دود و در
 آن دیدار تقست که سلطان العارفين ابراهيم ادهم قدس سره چارده
 سال در راه کعبه ميرفت بهر قدم رکعتين ميکرد تا بکعبه رسيد و بي بي را بعينه در
 آخر قافله بود چون سلطان ابراهيم رسيد که را بر جانيفت متخير شد از بالا پاي
 آواز کرد که در آخر قافله ستوره است که مکه بزيارت او رفته است چون مکه
 پيش بي بي رسيد پشت داد و گفت مرا صاحب خانه ميبايد چون برگشته بمان
 رسيد در خاطرش آمد که حرمت مکه الديرين فرض بود نکردم وعده کرد که به پیکو روم
 پا بر زمين دراز ميکشيد و باز میستاد و دو رکعت نماز ميکرد همچنان محنت کشيد
 بمدت هفت سال از بصره بکه رسيد چون بر عرفات برآمد گفت خداوند اعظم تمام
 کن با تقی ندا کرد که عشق خشکسالی است که هیچ گياهی در و زوید چون بطرف
 آسمان نگاه کرد دریا های خون دید گفت خداوند اينچه دریا هست ندا آمد که اين خون
 عاشقان منست که خون ريخته رفته اند گفت او نه ترين مقام ايشان بمن بنما
 در آن زمان بدو حيض رسيد ندا آمد که کمترين منزل در راه عشق منيست که
 مدت هفت سال از براس دوستی من بزيارت گلرخه آید و زيارت آن
 گلرخ روزيش نگردانم و او محنت خود را در میان نه آرد که من چيزی کرده ام
 گريان شده باز گشت و گفت ای وای بر بے نصیبی من چون کعبه بمن آمد
 قبول نه کردم و چون من آدم لا نقش نشدم و از کرامت او گفته اند که شب
 مشايخان کبار در صومعه او جمع شده بودند و چراغ نبود با انگشت خنصر خود
 فف ز آتش در و افروخت و بماند چراغ در گرفته بود آورده اند که روزی
 بکه ميرفت کسی گفت بی بي پشت مرکب شما خميست نوشه چگونه خواهد برد
 گفت بين چون آن شخص نفخص کرد فردا دید که آن بار برابر پشت آن مرکب
 بهو اميرفت آورده اند که بهر آن سفر از غایت بی طاقتی مرکب
 لغزان شده بافتاد همچو کس حانت نکرد و کسی نیز همراه مرکب در

بیابان ماند چون قافله بکمر رسید اوراد رکه یافتند بامر کیش بهم گفتندش ترا چه
 کس آورده گفت کسی که مرکب غلطانده بود و روزی ده درویش بزیارت در صومعه
 او رفتند پیش او و دوانان جوی بود در پیش او و ناگاه سائلی بر در رسید و یا الله کرد
 از پیش ایشان گرفت بسایل داد ایشان متحیر شدند و دم نمی کشیدند که کنیز کے
 از در در آمد طبق پر نعمت در دست داشت و پیش بی بی آورد بی بی چون سرش
 برداشت و دید که در و نان و حلواست آن نانها را بشمرد که هزده ناست
 برگستانه بر کنیز داد چون آن کنیزک در خانه رسید بی بی اش پرسید
 چرا گفت راجه گوید که غلط کرده گفت چرا گفت که چند ناست گفت هزده
 ناست گفت دوانان دیگر پز و ببر که من بست نان نذر کرده ام چون
 بست نان بر دکنیزک معذرت کرد که من غلط کرده بودم دوانان ماندند بود
 پیش هر یک درویش دوانان و مقدارے حلوا نهاد بعد از فراغ طعام
 گفتندش که چرا در اول مرتبه این نان باز فرستادی گفت مناذریت
 نان نذر کرده بود گفتند از کجا دینی گفت چون شهاده کس بودید و دو
 نان بخدائی خود سودا کردم که یکی را بده درین جهان و عده کرده است و
 هفتصد در آنجهان پس ده نان مراد اینجهان دست بدست بداد و تا
 بمهمانان بدهم که مهمان گر سینه نروند چون کنیزک هزده نان آورد
 دستم که وعده حق دروغ نیست اما کنیزک غلط کرده باشد برگشته
 دادم کما قال الله تعالى من جاء بالحسنة فله عشر أمثالها
 آورده اند که امام حسن بصری و مالک دینار و شقیق بلخی پیش او
 رفتند بی بی گفت که چیزے از عشق بگوئید ایشان گفتند که شمارا سخن
 مافوش نمی آید خود بگوئید گفت بارے چیزی گوئید امام گفت لم یصدق
 فی دعواه من لم یصدق علی ضرب مولا ه گفت از سخن شما بومی منی
 می آید مالک گفت لم یصدق فی دعواه من لم یشکر علی ضرب مولا ه

۲
 هر که بیاید بگوئی بی جا و است
 ده باره مانده آن بی بی بگوئی
 حسینی
 ۲
 این آیه در پاره دوم در رسم
 نانی سوره افعام فحست
 ۲
 استغفرت در دعوی خود
 سیکه میگردد بزرگان
 مولا سیکه خود
 ۲
 استغفرت در دعوی
 سیکه میگردد بزرگان
 نذر مولا سیکه خود

۱۰۶

خبر شد از رفتن بابل است خدا
روضت عجز در میان زمین
مجلسی نیست این علام می
^(باز) خفته گشته ام سرهای تو کی
نیست که زنده نباشد
خدا هیچ چیز را به دست
این آیت دریاه
در راجع و در سوره
پوست هم واقع است ۱۲

کردن که کم آزاری درو ناید و کم آزار را عارف گویند و عارف کسی است که خود را
 از همه کس فروتر داند و حق تعالی را یعنی دروغ گفتن که راستی درو ناید چون این مفت
 نامرضیات را دور کردی و مفت مرضیات را درو جاد او می پس از آن تو پر نور
 گرد و در میاید حق را بهتیا شود و کدورت ماسوی الله را بسوزاند و حق را بحق مشاهده
 کند او در میان نه اما وضو و فرض از بر اینج وقت نماز و براس نماز جازه
 و تلاوت قرآن اگر از روی مصحف میخواند و براس سجده تلاوت
 لَقِيلَهُ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ مَنْ سَجَدَ بَعْدَ الْوُضُوءِ فَقَدْ كَفَّرَ وَضُو
 مستحب چون تلاوت قرآن بے مصحف و بر زیارت مشائخ و خوردن طعام
 که گفته اند چون از استراحت خانه بیرون آید باید که تا وضو نکند بنشیند وضو
 و تیمم بطرف آفتاب و ما هتاب و ستارگان ننهد و ایضا بروی مادر
 و پدر و پیر و استاد و نکر و و غیره که از نام خدا و آیت کلام الله که در وقت
 خلا از خود دور کرده بود بدست نگیرد و بے غلاف تا وضو نکند و یا تیمم زند که وضو
 مس مصحف و فضل است و در مسواک نیز مبالغه کردن مستحب است چنانکه بی
 عائشہ صدیقہ روایت کرده است که حضرت رسالت پناه در هر شب بارزده کرت
 مسواک زد و چندان مبالغه کردی که بدندان مبارک او می رسیدیم تقیم مبالغه بر
 چیست گفت یا عائشہ در مسواک بیست خصلت محموده است یکی از آن این است
 که بر دندان محکم بشود و و جگر دندان بیرون بدو می دندان بیرون دندان سفید
 کند و روشنائی چشم را پیدا کند و بطن را کم کند و بر دشمنان دینی و دیناوی ظفر ببرد
 و از خواب نشسته و از براس خواب و از خنده قهقهه که بیرون نماز باشد و بعد از آن
 غیبت و شعر که در و ذکر زلف و خال باشد و از جمله سخنان لایعنی وضو کردن نیز
 مستحب است بدانکه ناقص وضوئی ظاهری نیز نه در چیز است و مجموع او درین جمیع است
 بنحو مسکن که در حق عید خلق عبارت از بول است پس وقت
 حاجت بول است نه آنکه تا رتبه بدو نرسد و نیز بول در سوراخ میوش و غیر

کسی که سجده کند
 بغير از طهارت پس
 نجس است

ذکر افاض مسواک که برین است

ذکر افاض وضو که برین است

ذلک نگوید که اگر ماریا که در دم بیرون آید زحمت رساند و الا نه که دیو و پری اکثر ایشان
 در سوراخ و شکاف میباشند اگر ببول تر شوند مضرت بدورسانند و بعد از
 فراغ ذکر خود را زحمت او تا احوال بد و شد و پائی چپ را بر رست و رست را بر چپ بند
 و به پیچ خود را و همچون عوام الناس روی بخلق دست در این دارند و از زنان
 آنحال دور تر باشد که مکر و هست و مکر و ترین مکر و هست که کسی دست در این دارد
 و با کسی سخن کند و عبارت از غ غلط است و عبارت از میم منی است و
 منی وقتی شکسته و مروض است که شهوت نباشد چنانکه از گرسنگی و زحمت
 و بعضی گفته اند که منی هرگز بغیر شهوت نباشد مگر وقتیکه او را بزور گرفته
 باشند و پشت تار و بار گران بر سر او باشد و کسی از عقب بچوب زند و از آن جهت
 منی آید آن بے شهوت باشد اما صبح قول اولست و عبارت از او و دست
 و و دی چیز سفید است که بعد از خروج بول بر آید و صورت این مسئله
 وقتی ظاهر شود که کسی را سلسل بول باشد زیرا که او معذور است و طهارت
 معذور بخروج وقت ناقض میشود پس هرگاه که قبل از خروج وقت در آن بول و
 و دی ظاهر شود ناقض طهارت او باشد و طهارت او بدخول وقت ناقض نشود
 چنانکه پیش از ظهر و ضو ساخت و ظهر داخل شد و هنوز او نشکند و عبارت
 از میم دوم منی است و آن آب سیاه است که در وقت ملاعبت بزن و بنظر
 نیز فرو می آید و عبارت از **س** سنگریزه که مرد را از راه بول می آید
 و برابر سنگریزه زنان را استخاضه است و عبارت از ک کرم است که از
 پس افتد اما اگر از راه بول افتد ناقض وضو نباشد و عبارت از ب باد که از
 دبر باشد اما اگر از قبل باشد ناقض وضو نباشد مگر گنده بومی باشد و یا دو
 راه زن یک شده باشد و عبارت از خ خواب بد آنکه خواب به حال شکسته
 وضو نیست اما اگر تکیه زده باشد بیک سرین و یا خفته باشد اندک و
 بسیار شکسته وضو می باشد زیرا که توهم با در رفتن باشد و الا نه مجز و

اینست که در حدیث
 آمده است که هرگاه
 کسی را سلسل بول
 باشد و در وقت
 نماز باشد و بول
 در آن وقت
 خارج شود و
 در آن وقت
 نماز باطل است

خواب شکسته نیست تا اگر زانو و سرین بزین محکم داشته باشد و افتاد از غلبه خواب پس بیدار شد درین راه پیش از آنکه بپوی او بزین نرسیده باشد میسکند و اگر بعد از افتادن بزین بیدار شود میسکند و عبارت از آنست که ریم است که بطبع و قوت خود بیرون آید و از سر جرحت بسوی اندامیکه پاک کرده میشود در وضوء یا در غسل بگذرد و اگر بر سر جرحت استاده باشد و بجایه یابست بر دست شود وضوء نشکند و نیز اگر دانه بچته باشد و بران انگشت بند و ریم بیرون آید اگر مادام که انگشت بر و نهاده است بیرون می آید و وقتیکه انگشت باز دارد بیرون نمی آید پس برین طریق هر چند بر آید شکسته وضوء نباشد و در زمانه که این فقیر در قدس موسی حضرت مرشد محقق پیر دستگیر شیخ المشائخ والاویا معدن الاسرار مفضل الاخیار سیادت پناه میرسد علی ترمذی بود روزی بر جوئبار می رسیدیم حضرت شیخ وضوء جدید نمود و وجود متوجه نماز شدیم بپائش دانه بود و او را بزور شپیلیدیم ریم برآمد از فقیر پرسید چگونه است گفت وضوء بر جاست گفت اگر وضوء جدید کنم گفت مخیرید حضرت شیخ تا شط نهر رفت باز برگشت که مبادا خلاف شریعت کرده باشم باز بطرف آب رفت و کذا چند کرت تا آب میرفت باز می آمد آخر گفت دو رکعت تحیت وضوء کنیم تا از بدعت دور باشیم زیرا که آورده اند هر که وضوء کند و تحیت وضوء نکند باز وضوء واجب کند بدعت است بجهه گفت که پیغمبر فرموده است الْوُضُوءُ عَلَى الْوُضُوءِ كَالْتَّوَدِّ عَلَى التَّوَدِّ پس نور بر نور زیادت کند و عبارت از آنست که زرد آب است و حکم او چون حکم ریم است اما اگر چشم کسی بچته باشد و از آب زرد میرود نیز ناقض باشد و این اکثر وقوعهاست وَالنَّاسُ عَنْهَا غَافِلُونَ و عبارت از آنست که قی پر دهن باشد اگر چه آب تلخ یا طعام باشد و اما اگر خون بسته باشد نیز حکم قی پر دهن باشد و اگر خون باریک باب دهن غالب نه آید نشکند و اگر خون بر آب غالب بود وضوء نشکند و اگر برابر است از برای احتیاط وضوء میتوان کرد و اگر خون در

و اگر بیرون ازین ناقض است

و اگر بیرون ازین ناقض است

و اگر بیرون ازین ناقض است

و اگر بیرون ازین ناقض است

چشم آمد و بیرون نه برآمد وضو نشکند زیرا که اندرون چشم را در غسل وضو شستن
 فرض نیست و اگر در سبب خلل دندان خون ظاهر شود و دیگر پیدا نشود وضو
 شکند آورده اند که چهار اولیاء الله و محاسبی با هم شسته بودند شنیدند
 که حاجان بیرون رشید میگردند و میگویند که یکی ازین اولیاء الله را قاضی
 میسازیم چون چنان شنیدند ایشان هر چهار در میان خود مشورت کردند که ما
 هر یک بیک حال سویم یکی دیوانه شود و دیوانگی در پیش گرفت و یکی خود را مرده ساخت
 و یکی گریخت امام اعظم را هنوز بر جایی بود که ایشان رسیدند آن مرده را بر پشت زدند و
 مرده افتاده است باز ماندند و امام اعظم را و آن دیوانه را پیش پادشاه بردند پادشاه
 گفت که مرده را ببرید و دفن کنید و دیوانه را بر سید که میاقضار قبول کن دیوانه گفت
 پادشاه همه شتران شما بکار افتاد و علی پادشاه یکی میگفت دیوانه و دیگری گفت
 او را نیز مانند و امام المسلمین را گفتند که قضار قبول کن حضرت امام گفت که خوانین
 شما را قبول خواهند کرد زیرا که من بنده زاده ام در دل گفت که بنده خدایم ایشان
 گفتند که هر حال قبول داریم باز امام المسلمین گفت که دروغ گفت من بنده زاده نه ام
 بلکه پسر ثابت ام و دروغ گو بے اقصان شاید پادشاه او را پنج دره زد و گفت که
 بعد ازین هیچ مسئله شرعی نمیدور و حق امام خلل دندان میکرد و در سبب خون
 آمد گفت یا بابا و صگو من شکست یانه گفت مرا پادشاه منع کرده است از برادر خود پس
 این سخن بگوشت پادشاه رسانیدند بر پادشاه بجای تی و شوار آمد و گفت یا امام المسلمین
 اگر شما شرم را بیان نکنید شمر تحت مصطفی صلی الله علیه و سلم خراب خواهد شد
 امام گفت امر شما فرض بود بجا آوردم و حالا چون امر کردید آن شکنده وضو
 بنمود اگر در عقب او خون دیگر پیدا نشد او را بر سید که چراقضار قبول نکردی
 گفت در ریش خوانده ام که فردای قیامت سه علم نضب شوند یکی از
 شیطان جویم از پادشاه عادل سویم از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم
 پس قاضی راشی و بے علم و حکم کننده به ریاضیر علم شیطان باشد

وقاضی کہ حکم کتاب سنت و کتب فقہ حکم کرده باشد وزیر علم باو شاه عادل باشد
 و آن عالم کہ باعمل است و قضا نمیکند وزیر علم حضرت رسالت پناه باشد
 پس من اختر از علم شیطان و علم باو شاه کردم و علم حضرت اختیار کردم و
 رسیدن من که امام شمارا چنان حالت دیدم کہ گویا زخم دود بنما کینہ شد کہ هیچ بطرف
 نگاه نمیکردید گفت ماورے دوشتم در دلم آمد کہ مباد از عالم خبر شود و ناست کمری کند
 و کلمہ کفر از وجود او صادر شود پس نغم او بودم و از آن دود خبر نشدم و امام ہم
 از زخم آن دود وفات یافت ملائم این سخن آنکہ آوردہ اند کہ بزرگوارے را
 حجاج بن یوسف حکم کرد کہ پیش شیران افتادندش و شیروان ہر چند شیر را
 در خشم و غضب آورد شیر بغیر از بکردن او را و اگر آسیب نمیرساند حجاج بخیر شد
 و او را باند و بعد از آن رسیدند کہ شهابطرف شیران نگاہ ہم کردید چرا گفت در عالم
 آمد کہ لعاب شیران بدم میرسد پدیدت یاسے و علما و پیشہ چہ خواهند فرمودین
 اندیشہ رقم و از خود خبرند شتم و آنکہ خود را دیوانہ کردہ بود ہمیشہ بے سوار میگشت
 گفتہ اند کہ یکی از جوانان وعدہ کردہ بود کہ تا ہفتاد و یک کس را پیرسم زن نگم
 آن جوان ہفتاد کس را پر سیدہ بود و وعدہ کرد کہ یکی مانده است ہر کہ فردا ازین
 دروازہ در آید از آنکس خواہم پرسید پس فردا کسے کہ از دروازہ درآمد گونید
 آن دیوانہ بود بر سوار آمد جوان گفت کہ ازین دیوانہ چہ پرسم باز گفت کہ وعدہ
 کردہ ام پرسیدش کہ اے دیوانہ زن چگونہ باید کرد گفت باش تا اسپا بر بندم بعد
 از آن گفت مرأۃ لک و مرأۃ لک و لغیرک و مرأۃ لک و لغیرک باز بان نے سوار شد و
 گرینخت این کس در عقبش رفت و گفت نزدیک من میا کہ اسپ ترا بلکہ زن را جوان
 گفت کہ بیان کیند کہ چگونہ اند دیوانہ گفت آنکہ متر است بکر است کہ شوہر دیگر
 ندیدہ باشد و آنکہ تر است و ہم از دیگری آن زن بویست کہ از شوہر اول فرزند دارد کہ
 اگر خوشدل باشد از تو والا نہ اول را در خاطر آورد و آنکہ نہ از تو و نہ از غیر آن زن بویست
 عقیقہ است و آن جوان است کہ شخص و انشمندانہ و خود شتر دیوانہ است این چگونہ باشد

باز در عقبش رفت و گفت که احوال خود باز گو گفت که من فلان کسی بودم که از ترس
 خدا قضا را قبول نکردم و از ترس بادشاه خود را دیوانه و چنان ساختم و عبارت از
 هم سوئم مباشرت فاحشه چون مرد و زن هر دو بهم اندام را مساس کنند بلا اهلایتری
 و بے دخول نیز ناقض وضو باشد و عبارت از هم چهارم مستی چون شراب بنگ و
 بوزه بخورد و مستی آنست که در رفتار او جنبش پیدا شود و درین زمانه فتوے
 برین نیر داده اند که طلاق بجای واقعست و عبارت از ب دوم بیہوشی
 چنانکه از خود خبر نباشد و اگر کسی رگ گردن کسی را بگیرد و بیہوش شود نیز ناقض
 وضو باشد و یا جنبی باشد و بیہوش شود و یا در حالت درویشانه باشد و بیہوش
 شود نیز ناقض وضو باشد و عبارت از د دیوانگی و عبارت از ح دوم خون
 و بیان او در بیان قے گفته شده است و عبارت از ق دوم قہقه خنده در
 نمازیکه ذات الركوع والسجود باشد پس اگر در نماز جنازه بخندد تباه نشود وضوی
 او و اگر کودکی در نماز بخندد وضو نشکند زیرا که خنده گن هست و کودک تا عقل
 و بالغ نباشد گناه او بر تو نوشته نمیشود و در عمده الاجبا آورده است
 که چهار خنده تباه کننده وضو نیست یکی از کودک دوم در نماز جنازه سوئم
 اگر در نماز خواب برد و خنده کرد چهارم هر آن وضو که در جنب غسل حاصل باشد
 نیز بخنده نشکند و خنده بر شش نوعست اول استبراق و آن چون روی و
 پیشانی بد رخشد و دندان نماید آن خنده انبیاست دوم استکشاف و
 آن چون دندان بنماید و آواز نباشد آن خنده اولیاست برین هر دو نماز
 نشکند و وضو هم نشکند سیوم تبسم است و آن چون دل او بلرزد آواز نیسند
 این نیز شکسته وضو نماز نیست چهارم ضحک است و آن چون خود بشنود و غیر
 نشنود پس تبسم خنده مومنان غفیفست و ضحک خنده عامه مومنان و این
 شکنده نماز است بغیر وضو پنجم قہقه و آن چون قاف دہنی ظاهر کند چنانکه
 خود شنود و غیره نیز و این خنده عاصیانست ششم استفراق و آن

در بیان خنده و اقسام او و
 علم بر یک قسم

چون تمام بدن بلرزد و آن خنده کافراست درین هر دو هم نماز شکند و هم وضو و خنده قهقهه بیرون نماز در سلک زنا شمرده اند احتراز باید کرد که گناه بگیرهست و ابوذر غفاری گفت رضی الله عنه که من عجب میدانم از کسی که خنده قهقهه میکند و ده فرسخ در پیش است که از هیچ یک نگذشته است و هر فعلیکه از دست و زبان آید میکند و نمیداند که کرام کاتبین از و غافل اند و خانها و کاخها بزرگ رست میکنند و نمیدانند که منزل ایشان گور است در خبر است که در بنی اسرائیل اولیائی بود که خانه رست میکرد و منجمی از قوم داینال پیغمبر بدو گذشت و منجم را گفت که بین عمر من چند سال است منجم گفت عمر شما سه صد سال باشد ولی الله دست از گِل برداشت و راهی شد منجم گفتش چرا گفت عمر سه صد سال در زیر آسمان خواهم گذرانید و آورده اند که مهتر عیسی علیه السلام تمامی عمر در بیابان گذرانیده بود و بخلق نه تمیخت روزی در بیابان نخته بود و سگی را در زیر سر نهاده بود شیطان از پایش گرفت تا بیدار شد گفت ای ملعون از من چه میخواهی گفت اینکه شما گفته بودید که من تارک دنیا ام گفت ای ملعون در پیش من از دنیا پیوست گفت این سنگ از دنیا است مهتر عیسی آن سنگ را از زیر سر خود انداخت و باز وی خود را در زیر سر نهاده و در خبر است که مومن را هر چند که از دنیا آفراید در و نش نقصان شود و در تنبیه ابواللیث است که پیغمبر گفت صلح که خداوند تبارک و تعالی بغیر وسطه مرگفته است که دشمنانم سه نشاست به تن بیماری و سر انجام کار دنیا او را بیش نکند و دلش غمناک دارم و دشمنانم را نیز سه نشاست به تن تدبیرت و کار دنیا وی او با سر انجام و دلش به غم و نیز در خبر است که حضرت گفت علیه السلام که خداوند تعالی بر من وحی کرد که دوستان خود را چنان از دنیا بگذارم چون شما بیماران خود را از آب و شیر فرموده است علیه السلام

الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أَلَيْسَ لَهُمُ الْكُفْرَةُ وَاللَّعْنَةُ وَالنَّارُ أَلَيْسَ لَهُمُ الْجَنَّةُ وَاللَّهُ يُغْنِي عَنْهُمْ كَسْرَ بَنَانٍ أَلَيْسَ لَهُمُ الْمَسْكَنَةُ وَاللَّهُ يُغْنِي عَنْهُمْ كَسْرَ بَنَانٍ أَلَيْسَ لَهُمُ الْمَسْكَنَةُ وَاللَّهُ يُغْنِي عَنْهُمْ كَسْرَ بَنَانٍ أَلَيْسَ لَهُمُ الْمَسْكَنَةُ وَاللَّهُ يُغْنِي عَنْهُمْ كَسْرَ بَنَانٍ

التاسی حضرت جبریل علیه السلام حدیث قدسی فرمود که فقیر را نیم روزی پیش از تو نگذاشت که زربان من نشاند به بهشت رسند و آن نیم روز پانصد ساله باشد

خنده قهقهه بیرون نماز در سلک زنا شمرده اند

تزوکی خدا است تعالی و بیکوست تزوکی بنی آدم و افلاس و غلای است تزوکی بنی آدم و بد

درستان خدا را و دشمنانش را سه نشاست

در بیان وجوب غسل

طهارت در میان دو خون قرن است
در بیان حیض و غیره غسل

حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم چنان بخت از خوشی که دستار مبارکش
بآسمان رسید و گفت که من فقیرم و برادرم سلیمان تو نگریا صد سال پیش از
بخت رسم ای عزیز چنانچه طهر از نجاست فرض بود نظیر از نجاست
فرض است و در صلوة تا چندی آورده است که غسل از شستن خیر لازم
اول انزال منی شهوت و چندی در خواب و بیدار دوم غایب شدن شهوت
بغیر انزال و در مرده و بجا یکم اگر انزال نشود بخول حشفه لازم نیاید سیوم ابو
از انقطاع حیض که اقل او شبانه روز است و اکثر او ده شبانه روز است
و اگر شبان روز بمقدار تحریمة نماز نقص شود استحاضه باشد و اگر از ده روز
زیاده باشد نیز استحاضه باشد و در فوز النجاست آورده است
که الظاهر التخلل بین الدمین دم بدن نفع است که اگر زنی یک روز خون دید
یک روز طهر و سیوم روز تمام خون دید پس حیض باشد و اگر یک روز خون دید
و سه روز طهر باز یک روز خون دید پس حیض باشد و اگر یک روز خون دید
و پنج روز طهر باز یک روز اندک و بیش خون دید همه حیض است که حیض او هفت
روز شد و اگر یک روز خون دید و هشت روز طهر باز یک روز خون دید
همه حیض باشد و شاید که این مدت حیض باشد پس قلط التخلل بین
الدمین دم این است و باید که اگر مدت حیض او نه روز باشد پس اگر
متخلل شد روز سیوم باید که تمامه خون باشد و الا حیض نباشد مگر اینکه آخرین
روز او تمام خون باشد تا غروب این هنگام نیز حیض باشد و در دیگر روز
اگر اندک دید و یا بسیار حیض باشد و اقل طهر میان دو حیض یا نزده
رو است و اکثر او را حدی نیست مگر در ایام استمرار و آن چنانست که اگر
ده روز حیض دید و منقطع شد تا ده روز دیگر آن ده روز حیض باشد و
استحاضه پنج روز طهر دید پس این یا نزده روز در میان حکم پاکی دارد و اگر بعد
از حیض دوازده روز طهر دید و سه روز خون این نیز حکم پاکی دارد

و اگر دوازده روز طهر دید و خور و خون این نیز حکم پاک دارد که حیض کم از سه روز
 نیست و اگر دوازده روز طهر دید و شش روز خون پاکیزه روز طهر باشد و آن
 سه روز حیض است و اگر آن باشد اگر در ابتدا استمرار شده ده روز از هر ماه
 حیض شود و بیست روز پاک و اگر معتد است ایام معروفه خود را بگوید که در
 ده اول یا آخر یا وسط است و اگر ایام خود را کم کرد نداند که چقدر بود و در
 کدام ده باشد هر پنج اوقات غسل کند و از فراغ غسل قراة کند که
 آیت بوده باشد زیاده بخواند و روزه را تمام ماه دارد و بیست و یک روز قضا کند
 و بر دایمی ده روز قضا کند و اگر یک کت خون دید و شش ماه ندید بعد از خون
 استمرار شد و آن عادت معروفه را فراموش کرد پس عدت او نه ده ماه
 و سه ساعت کم باشد که طهر او شش ماه باشد یک ساعت کم و ساعت کم از آن
 آنکه مدت حمل او شش ماه است پس طهر او شش ماه است پس طهر او
 یک ساعت کم باشد و چهارم بعد از قطع شدن نفاس و آن خون است
 که بعد از زادن فرزند آید و خون که در حالت زادن پیش از بیرون شدن تمام
 و لد می آید استحاضه است و استاذ فقیر جمال الحق و الدین بر این رسیده شد که
 استحاضه گفتن این خون چه قید است گفت که هیچ فرض از وساقط نشده است و
 نزدیکی شوهر با و رواست و اگر سر فرزند ظاهر شد سر او در دیگ بدارد و یا چقمر
 در زمین بکارد و گرنه به پهلوی خفته نماز او کند و نفاس توأمین از اول است
 تا اگر یک روز بزیاید و بعد از چهل روز دیگر بزیاید اگر خون برود رواست که وطی
 بکند و نماز بگذارد و روزه بدارد و اقل نفاس را حد نمیست و اگر از چهل شبانه
 روز است چون پاک شود وطی کند و ادای فرایض نیز کند و در وقت حاجات
 آورده است که اگر از فرزند اول یا چهل روز منتظر شود مستحب است
 و اگر زنی عادت معروفه در نفاس کم از چهل روز چون سنی مثلا داشت
 یک کت از او زیاده شد و اگر در چهل است و بیها و الا نه من از ده روزینه

حیض نفاس

راقضا کند و حیض نیز همین حکم دارد اگر در چهل استادمین بعد عادت او چهل باشد
 و اگر در چهل نه استادمین ده روز متخاصمه باشد که در حالت حیض و نفاس شاید که در
 اوقات صلوٰه وضو سازد و روبرو نشیند و بمقتاد بار بگوید استغفر الله ثواب
 هفتاد نماز در دیوان او بنویسند و درین حالین و رای و زیر ناف از بوسه و لمس منع
 نیست و شاید که ایزار پوشیده همراه شوهر خود خواب کند و زن را درین دو حال از
 خود جدا نکند همچون رسوم کافران پنج غسل که کثرت و قوه آنها و الناس عنها غافلون
 اگر کسی خواب دید و تری ندید غسل واجب نشود و اگر خواب دید و تری یافت
 و لذت یابد و غسل واجب شود اگر چه بول باشد و اگر خواب دید و یابد و لذت
 اگر منی یابد غسل واجب شود و اگر چیزی دیگر یابد واجب نشود و بعضی گفته اند
 اگر در حالت خواب انتشار آلت نشده بود غسل واجب شود زیرا که مگر لذت
 آن انتشار پیدا شده باشد و الا لا مسئله در کفایت الاسلام آورده است
 که عبد الله ابن عباس رضی الله عنه گفت هر که شب مستانه بخورد و مست بخسبد
 پس دیوانچکان با و همان کار کنند که با زن خود کسی میکند باید که علی الصبح غسل
 کند و بنماز حاضر شود و الا لانه از جنابت بیرون نیامده باشد و ششم را نادر گویند
 و آن گم شدن ایامست حکام بیت هر زنی را که گم شود ایام غسل باید هر
 نماز مدام و پس حلقه غسلها سیزده وجه شد شش فریضه مذکور و چهار سنت
 اول برای نماز جمعه نه روز جمعه آورده اند که اگر بعد از غسل جمعه وضو کرد
 غسل را باز اعاده کند که پیغمبر علیه السلام گفت زیر عرش زنده سرے را دیدم که
 او را صد هزار سر بود و در هر سرے صد هزار روی داشت و در هر روی صد
 هزار دهن داشت و در هر دهن صد هزار زبان داشت و با هر زبان صد هزار لغت
 خدا تران تسبیح و تهلیل میگفت یا ران گفتند یا رسول الله ثواب آن که را باشد
 گفت هر کسی را باشد که در روز جمعه برای نماز جمعه غسل کند و در مسجد حاضر شود
 و بگوید سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر و لا حول و لا

لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ ثَوَابِ آن زنده سرو آن فرشتگان مر آن
 کسے را باشد دویم غسل عیدین یا در آخر شب کند حین صبح صادق و یا حین صبحی
 و بعد از غسل خود را معطر کند و جامهای خوب بپوشد و آورده اند هر که هر دم
 مسجد را در عیدین و غیره با معطر سازد پس روز قیامت در تمامی عصاات بوئے
 خوش او پریشان شود تا در مشام هر یک برسد سیوم روز عرفه که مر حاجیان
 رست چهارم حین احرام بستن حاجیان و دیگر غسل میت و حبست که اگر مرد
 بمیرد و مردمان نباشند زن او را باید که غسل او را بدیزیر که زن هنوز مت چهار
 ماه و ده روز با و تعلق دارد و اگر زن بمیرد و زنان نباشند مرد را نباید که زن
 خود را بشوید زیرا که او را برین بعد از وفات هیچ تعلق نیست اگر در آن حال نکاح
 دیگر کند روا باشد بلکه چون زن را در قبر نهند باید که پدر آن زن و برادر آن و
 غیر ذلک از اقربا او را در قبر نهند و شوهرش او را دست نکند و اگر مرد و زن
 هر دو را در یک قبر نهند و دفن کنند باید که پیشتر مرد را نهند و و بسوئے قبله
 کنند و در میان ایشان پلوان باریک از خاک بگیرند پس از وزن بگیرند و نهند
 و اگر مرد در میان زنان که زن او نباشد مرد و یا زن در میان آن مردان که زن
 آنان نباشند مرد باید که از زنان زن صاحب و از مردان مرد صاحب آنانرا غسل
 دهد و سر و دستها را به پاره لته پیچد و بر زمین زند و بنیت تیمم بر موضع تیمم
 بکشد زیرا که مرده را تا غسل و تیمم نکنند نماز جنازه بر او روا نباشد و کافر چون در
 حالت جنابت ایمان آورد غسل او نیز و حبست و استحبت چون کافر در غیر حالت
 جنابت ایمان آورد و یا کودک که بالغ شود و اگر کودک با خلام و غیره بلوغت خود
 شناخت باید که یک نماز پیش از آن که ادا کرده است قضا کند آورده اند
 که شخصی از امام جعفر صادق رضی الله عنه پرسید که غسل طریقت چیست گفت
 نصیحت پیر بجا آوردن مهر پیر که نصیحت استقامت و ستقیم بودن
 بر شریعت نکند و بمهر پیر شرایع نه آموزاند و مضلست هر مردی

۱۱۷
 خدا را مطلق مردم
 خدا را نیست و نیست
 میبود و بقی میبود
 آن معبود بقی میبود
 نام دارد و در آنست
 بنده نیست از بند خو
 نیست هیچ مردی از
 حن و هیچ توانایی
 توفیق بیکدیگر
 هست بنفیع و امداد
 خدا که بنده نیست

که نصیحت پر گمانه آرد و برادر برود و مراد خود طلبد گویا که جنب و طریقت
 است و در انیس العاشقین آورده است هر چه که مرید خود
 را اول بار بشستن روزی یک بار میباید و بگذاردن نماز او امین و به نماز تہجد و در اوقات
 بحضور مسجد و اعراض از نهی نصیحت نکند او حلال و مفصل است چون بد
 در شیاء مستقیم شد و مراد خود را برادر پیر و بجهت او را خلوت دهد اگر داند
 که او را از تجلیات شیطان نگاه خواهیم کرد که اکثر جهال در خلوت دیو
 و پری می بینند و متابعت ایشان میکنند و کافر میشوند و بعضی دعوی سبع
 اطوار میکنند و ندانند که سبع اطوار چیست اگر ذات گویند یا صفات که محض
 است چنانکه **سید علی محمد انی** در او را آورده است یا من لَقَّیْتُ
 عِزَّ الْاَشْبَاهِ ذَاتَهُ وَتَلَوْتُ عَنْ مُشَاهِدَةِ الْاَمْثَالِ صِفَاتُهُ زِرَّ کَمَرْغَزَاتِ
 و صفات از مشابہت و در نیستند و بعد از خلوت اگر داند که حرارت ذکر را تحمل تواند
 کرد ذکر امد دهد آنکه عزیز تحقیق هر گاه که برادر خود آیند و مراد خود را بفرمود
 کنند خود را جنب و اند که مراد محقق بشک سدره اوست چنانکه آورده اند
 که امام احمد خضرویه در حالت نزاع نوشته بایش بایزید فرستاد و در آن نوشته
 بود که اگر آسمان و زمین از روئین شدی که از قطره باران نیامد و از
 زمین گیاه نروید و تمام عالم عیال من بود پس تو کل من بختی چنان است
 که ذره اندوه در خاطر من نیامد و حضرت بایزید گفت که مشرک ایذا را که تا این
 غایت هنوز در بند نفس خود مانده اید ایشان باز نوشته فرستادند که شمارا چه
 حالت است حضرت بایزید **سید محمد بن احمد** فرستاد و چون خوابه احمد
 خضرویه دید جان بختی تسلیم کرد و در تفسیر **علاء یعقوب** است که آنچه در
 کتب نزول از کومنی در قرآن است و آنچه در قرآن است در سوره فاتحه است
 و آنچه در فاتحه است **وَبِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ** و آنچه در او است در باب **حَقِّ قَدْسِهِ**
بِیْ کَانَ مَا کَانَ وَبِیْ یُکُونُ مَا یُکُونُ و فی کفیه اند که **بِالْبَاءِ ظَرْفُ الْوُجُودِ**

اسه از ذات
 که با کست از ناندان
 ذات او و برادر است
 از جنبه او و برادر است
 صفات او و برادر است
 اسه خاص با بود
 آنچه بود و خاص با
 میباشد از باب باشد آنچه
 میباشد

بسبب بارش
 و برین شدت

یعنی حق تعالیٰ اضافت ماسوا لند را بهستی خود کرد که مقام واحدیت را حرف
 با گفت و از آن چنانکه حق تعالیٰ است بار اوت وحدت و مرتبه مذکور را تا
 مراتب ظهور خلق ظاهر گشت پس گویا که این زمان جمله ممکن در کنار و ایگان آسمان و
 صفات اند پس سالک اضافت بخود کند و خود را بخود متوکل گوید شرک حقیقت
 است بر سر سخن باز آیم که در وقت خلوت جمله او اسبابی آوردن خود را از مشغول
 و پود و در دوتا فرزند بے ادب نزدیک که اول تلقین کند منکوحه را که میخ سخن
 در میان گویم که ملعون نشویم و نام خدا را بر زبان آر و یعنی لبیم الله الرحمن الرحیم
 بوقت دخول و در تقسیم خوانده ام که این دعای نیز خواند اللهم جنبنا و جسدنا الشیطان
 همز که گفتیم و اول بدست راست پائی چپ او را در زیر بغل بپند و بدست
 چپ پا راست او را در گردن آرد و باز بدست راست پائی چپ در گردن آرد
 و اگر در آن حالت لبش بدبان گیرد و چنان از گناه پاک شود گویا که الحال از مادر
 زاده است و چون جدا شود و بر سر و سامانی در کنار گرفته خواب کند که در
 خبر است که بعد از جماعت اگر پشت بزن آرد از جهت خاطر زن آسمان ملزم
 شود و از حق حکم جوید که یارب فرمان ده تا بروا فتم و نیز در حضور آفتاب
 و ماه تاب و ستارگان و چراغ و باطلای کس نکند تا گفته اند اگر غسل درجا
 کند که او را نه بنیند و یا آواز غرغره او شنوند گویا که آنکس را کمال خود شریک
 کرده باشد و باید که در حالت جماعت اسم یا مضمون در باطن گوید تا که فرزند
 و شایسته زاید و آورده اند که آب در وضو یک میثم من باید و من غسل
 است و هر رطل بیت بهلولی و در غسل یک صاع است و صاع چهارین
 است پس در وضو به نیم من استنجاکند و به نیم من دست و رو شود و به نیم
 من پا را بشوید و اگر مسح نموده باشد یک من کافی است و اگر مسح نباشد
 و استنجاکند نیز یک و نیم من کافی است و در غسل به نیم من استنجاکند و به نیم من
 و رو شود و دو نیم من با بر حمام اندام روان کند اول برکتف راست

ایضا در مورد
 بیان با و در در شیطان
 بیان از آن که در کوفه
 بیان از اولاد ۱۲

۱۱۹

در بیان دخول با زن

در بیان استعمال آب که
 در وضو و وضو چند باید
 تا قوی تر باشد ۱۲

بعد برکت چپ بعد بر سر و اگر جای گرد آمدن آب باشد از آنجا میسوزد و بدان
 نیم من باقی بشوید و اگر بر تخته و سنگ باشد شاید که تقدیم غسل رحلین کند و اگر در
 حالت منظر آب و سر باشد باید که آب در دهن و در بینی کند و بی ترتیب در آب در آید
 و در شرح ماوراد شیخ شیوخ آورده است که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم
 فرمود مرا صاحب آب که آب در غسل چهارمین است اصحاب گفتند یا رسول الله اگر کسی در شست
 اندام و بزرگ اعضا باشد چه کند حضرت گفت او را نیز همین چهارمین است اصحاب
 مبالغه نمودند که یا رسول الله بعضی کسان بغاوت در شست و عظیم اندام میباشند
 ایشانرا چگونه چارمین باشد حضرت عرض کرد که فرمان حق بر من همین آمده است دیگر
 شما دانید حکایت آورده اند که رسول علیه السلام را پرسیدند که اسراف در آب است
 یا نه گفت هست اگر چه در کناره جوی روان باشی و آنچه در نایق گفته بیت ورتو
 اسی خواجہ بر لب جوی نیست اسراف هر چه میشود یعنی اگر سه کرت دستها
 بغاوتی پر کرد و بر اندام اندازد با که نیست اما اگر زیاده از سه کرت اندازد آن
 اسراف است و اسراف در لغت گذراندن چیزیست از خود و مسرف اگر چه عباد
 کند اما شایان دوستی خدا نباشد چنانکه بغیر زاد و راحله و امن طریق کسی را
 نیست که غم بیت الله کند و یا بغیر جماعت و لشکر و شوکت خود را به نیت غارتگری
 بکافران کشد گویا که خود را خود کشته باشد و هر که خود را بخود کشد بوی بهشت نیاید
 لقوله تعالی وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ نقلاست که روزی حضرت
 رسالت پناه صلی الله علیه و سلم با جمیع اصحاب نشسته بود که جنازه شهید میگذاشتند
 حضرت گفت هر که دوزخی را درین جهان خواهد که به بیند باین کس نظر کند
 یا ران متحیر شدند که این مرد صاحب را چگونه دوزخی میتوان گفت ایشان همچنین متحیر
 بودند که کسی از احوال او خبر آورد و گفت آری اینکس زخمی یافته بود و از جبهه
 کثرت درد و الم خود را کشت و چنانچه در اکثر احادیث واقع میشود که کشته
 خود بوی بهشت نیاید چنان گفته اند که بائع بشر و کسیکه خاک

و دفع تلافی بین صفت
 فی الوصور اسراف قائل
 و کنت علی طاهر جبار و
 بین بیت نام حق
 گزینا می خواجہ بر لب جوی
 نیست اسراف هر چه میشود
 یا نه گفت هست اگر چه در کناره جوی روان باشی و آنچه در نایق گفته بیت ورتو
 اسی خواجہ بر لب جوی نیست اسراف هر چه میشود یعنی اگر سه کرت دستها
 بغاوتی پر کرد و بر اندام اندازد با که نیست اما اگر زیاده از سه کرت اندازد آن
 اسراف است و اسراف در لغت گذراندن چیزیست از خود و مسرف اگر چه عباد
 کند اما شایان دوستی خدا نباشد چنانکه بغیر زاد و راحله و امن طریق کسی را
 نیست که غم بیت الله کند و یا بغیر جماعت و لشکر و شوکت خود را به نیت غارتگری
 بکافران کشد گویا که خود را خود کشته باشد و هر که خود را بخود کشد بوی بهشت نیاید
 لقوله تعالی وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ نقلاست که روزی حضرت
 رسالت پناه صلی الله علیه و سلم با جمیع اصحاب نشسته بود که جنازه شهید میگذاشتند
 حضرت گفت هر که دوزخی را درین جهان خواهد که به بیند باین کس نظر کند
 یا ران متحیر شدند که این مرد صاحب را چگونه دوزخی میتوان گفت ایشان همچنین متحیر
 بودند که کسی از احوال او خبر آورد و گفت آری اینکس زخمی یافته بود و از جبهه
 کثرت درد و الم خود را کشت و چنانچه در اکثر احادیث واقع میشود که کشته
 خود بوی بهشت نیاید چنان گفته اند که بائع بشر و کسیکه خاک

خورد و یک یک میشت از عشر نگاه دارد و یک یک کوپت کند این تاویل دارد
 که آورده اند که اگر حلال دانند کافر شوند و الا عاصی پس این عاصی بومی بهشت
 نیابد و آن چنانست که چون مدت پنجاه هزار سال در عصات بیکپای استاده باشند
 هفتاد هزار سال راه بومی بهشت از ایشان دور می رود و بر هر که برسد از غایت
 خوشبوی آن پنجاه هزار سال بر آنکس چون یک ساعت بگذرد و برین طائفه کوره
 نرسد و نیز باید که مال دنیا و می را در نامرضیات و نامشروعات صرف نکند
 که اسرافست چنانکه حضرت گفت بعضی از امتان من باشند که جنت را بدو
 درم که برضا و فرموده حق باشند خرد و دوزخ را بصد و بیست هزار درم
 بخزند که نافرموده حقست یاران گفتند یا رسول الله که می گفت آنکه بر یا و
 فسق و فجور و نام ننگ میدهند حتی که آورده اند که اگر چند نفر با خود
 اتفاق کنند که نوبت نبوت هر یک مهابانی کنیم اینچنین نیز منهی و نامشروعست
 آورده اند که خاک خور را در زمره خواران حساب کرده اند و در اکل و
 شرب نیز اسرافست که تا طعام و شراب در جوف باشد باید که بایستد
 و از طعام دست باز دارد و اگر بالاس سیری طعام و شراب خورد
 بحرام خوار شمرده اند بعضی مشائخ گفته اند در هر روز یکبار باید
 خورد و اما اگر از دو کورت زیاده خورد اسرافست کما قال الله تعالی
 کُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ و نیز
 حضرت صلعم گفته است اگر آب را بیک نفس خورد بهتر است که قی کند
 پس چون آب را بر لب می نهد بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ گوید و چون باز
 دارد الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ گوید باز تسبیح گوید حتی سه کورت و باید که
 کار وضو و غسل چون مرد وزن را ناچارست دانستن او فرض عینست بماند
 و در قنای و سراجی آورده است اگر زنی از برای
 دانستن سئله خود بیرون آید شوهر را ولایتی منع نیست و در دانستن

نوبت کردن چند نفر در
 همان نوافل نامشروع است
 بخورد یعنی در
 ایام حرام نوبت و چلی
 و فیه آن از کولات و بیانات
 غیر و سراسر باید به شکر
 و از قدر کند و در بیانات
 ملاک یا با اولی نامشروع است
 و خوردن بر یک سئله مذکور
 دوست ندارد و اسراف
 سئله را از تقصیر چینی
 این آیت در
 سوره اعراف است
 فَمَنْ شَرِبَ مِنْهَا فَلَيْسَ بِهِ جُنَاحٌ
 مِمَّا كَفَرَ بِهِ إِنَّمَا يَتَمَطَّى
 يَوْمَئِذٍ يُرْمَى إِلَيْهَا
 أَعْيُنُهُمْ فَيَلْقَوْنَ فِيهَا
 قُلُوبَهُمْ ذَاقُوا الْعَذَابَ
 فَانْتَبِهُوا

او شرم نکند تا در عرصه عصا شمر ساز نشود چنانکه آورده اند که روزی
 حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم شسته بود که پیر به آمد و بر کنار مسجد رسید
 و دست را بر سرون لب زد و یک انگشت را درون بر و حضرت انگشتان را بر
 سرون لب خود مالید و رفت اصحاب پرسیدند که یا رسول الله این چه بود گفت که
 این را روزگونی پیر زن از من سوال کرده که در استخوان انگشتان خود را درون
 فرج بر دیار سرون من بگشاید من منقول است که حضرت علی مرتضی
 کرم الله تعالی وجهه قوت بسیار داشت چنانکه چهل بار در یک شب غسل میکرد
 و اگر در او آن صحبت آذان را می شنود می استاد و زن حجت می یافت بی بی
 زهرا رضی الله عنها پیش در رفت و گفت یا رسول الله اگر کسی جبهه بر از تیر دارد و
 بر هد می اندازد هر یک را جدا جدا باز میارد و یا همه را یکبار حضرت گفت
 یک بار میارد و این روز بر صحبت است یعنی یک بار غسل کند و با گرفت
 اگر گشتی در دریا می رود و ملاح آذان شنود گشتی را از جریان استاده کند
 یا بماند بر سببیت خود حضرت گفت اگر بر کناره دریا است بایستد و اگر داخل دریا
 است برو و بعد از آن مرتضی علی یک غسل میکرد و در وقت آذان استاده و نیت
 و باید که غسل و وضو را تاخیر نکند زیرا که همه انقباس حیات آدمی محبوبانند که
 کدام وقت حساب نفس تمام منقطع شود و اگر در نیت بر وضو و غسل باشد
 از دوستان حق بود که ان الله يحب المتطهرين و در خبر است که اگر در شب با وضو
 بخوابد روح او را فرشتگان بر عرش بریند و بخداست تبارک و تعالی روح را سجده
 کنند و بایشان نزول رحمت شود و بوقت بیداری روح را بازمی آرند و
 اگر بی وضو و غسل خفته باشد او حشر را با لاراه ندند پس ای مسکین غریب
 بحیات اعتقاد بناید کرد و با وضو و غسل باید بود که هر مرد و جهانی است حضرت
 رسالت پناه صلی الله علیه و سلم اصحاب را پرسیدند که شما را بر حیات خود اعتماد
 است ابو بکر صدیق رضی الله عنه گفت که من چون نماز بدارم او را گنم

حضرت علی مرتضی
 چهل بار در یک شب
 غسل میکرد

۱۲۲

غاسل دست بیدار
 پلکان را
 این آیت درباره دوم
 در پنج نیت در وضو
 بعد از آن است

اعتماد

امیدم نباشد که ظهر را داد انکم یانه و امیر المومنین عمر رضی الله عنه گفت که من چنان
 پیشین او انکم تا دیگر امید ندارم و ذی النورین رضی الله عنه گفت که من از عصر
 تا مغرب توقع ندارم و مرتضی علی رضی الله عنه گفت که من از مغرب تا عشا
 امید ندارم رسول صلی الله علیه و سلم گفت که ای یاران من که بجانب راست
 سلام و بهر جانب چپ امید ندارم چنانکه برادر من سلیمان عصار را پیوسته گرفته
 استاده بود و خواست که بنشیند و قیام جان را بچون تسلیم کرد و مدت هزار
 سال مرده استاده بود بعد ابلیس لعین خاک را بر تخت زرین او پاشید
 تا عصار او را خاک رساند و بر آن راه کرد چوب خوار رفتند و عصار را خورند
 و بهتر چربیل او را خوابانید تا این زمان چله پاوشیده و انگشتری در دست
 خفته است و از هر طرف تخت دیوان و پریشان استاده اند و می ندارند
 که مهر سلیمان در خواب رفته است مگر الحال بدار خواهد شد و بایان منتظر بایم
 که مگر بایان را خدمت فرماید اگر هم ایشان بدانند که مهر سلیمان مرده
 است جمله دیوان و پریشان باو میان نزاع کنند و تمام عالم را بدی و حیران
 رسانند و چون مهر عیسی صلوٰه الله علیه بر آبی بی مریم کرده بریان میگردد
 وی بخت که هر دو انتظار کنیم کرده هنوز باقی ماند که بی بی مریم جان را بچون تسلیم
 کرد و آورده اند که روز مهر چربیل علیه السلام مهر سلیمان علیه السلام
 را خبر داد که درین هفت روز عاصف و زبر را عنکبوت بخورد و او مهر سلیمان
 زجاجه را بمقدار وسع خانه راست کرد که در و چا بول و غائط و اکل و شرب
 بود و عاصف را در آن زجاجه درون کرده سر بوش که در راه سوزن هم نباشد
 و زنش درین روز با پاسبان او بود و روز هفتم عنکبوت آمد و بطرف پیشه میدوید
 و آن زن انبیت شوهر چوبی در دست پس او میدوید و میزد و بیک ناگاه پیشه
 از زخم آن چوب که در دست او بود شکسته شد و عنکبوت اندرون درآمد و زنش
 فریاد کرد که عاصف اخور و چون پیشه را شکستند او را مرده دیدند و ملائم این

بیان حال حضرت سلیمان
 علیه السلام که او مرده است
 و دیوان و پریشان ندارند
 که خفته است

بیان موش که در خواب
 رفته است

قصه
بیمه

آورده اند که وقتی مهتر موسی علیه السلام قوم خود را از فرعون خلاص میکرد و خواست
 که بروم برود و لشکر او در تیه بود چون رویان شنیدند جمله کلانتران و سران
 پیش بلعم با عور که صوفی وقت او شان بود آمدند و گفتند که پیش ازین خدمت
 شما نمیکردیم الحال بخد مت شما کوشیم اما باید که شما دعا کنید که مهتر موسی در روم نیاید
 او گفت که من در حق پیغمبر خدا دعای بد نکشم هر چند تضرع و زاری کردند قبول نکرد
 ایشان غمگین شده در جامی خود رفتند و گریه میکردند زنان ایشان خود را آراسته
 کردند و از در و لعل و جواهر طبعها پر کردند و نعمتهای گوناگون گرفتند و در پیش
 زن او رفتند فتوحات دادند و جامهای خوب پوشانیدند و نعمت خوراندند
 و الحاح کردند که شوهر از زن ناچار بیاید شمار باید که بشوهر خود بگویند که
 دعا کند آن زن جامهای خوب پوشیده و خود را آراسته در پیش شوهر
 شد شوهرش متحیر شد که این چه فتنه باشد چون نزدیک رفت واقعه باز نمود
 و آنچه میکردناست از مالیدن اندام و دست اندازی و غیر ذلک آغاز کرد چون
 بر شیخ اشتها غالب شد دست انداخت زن منع کرد و بیرون رفت باز آمد و
 گفت باید که دعا کنید شیخ باز ایام نمود علی هذا القیاس چند کثرت بیرون آمد و زن
 میشد و میگفت اگر این بد باشد بعد از دعا توبه باید کرد شیخ ناچار شده قبول
 کرد و عهد کردند و مجامعت کردند بعد از غسل در صومعه رفته دعا کرد دعایش
 قبول شد مهتر موسی هم هفتاد و روز از تیه کوچ میکرد شبانگاه باز بهانجا
 میبود مناجات کرد که خداوند این چه کار است جبرئیل هم آمد و گفت که در حق
 تو بلعم با عور دعا کرده است و اجابت شده است و شمار باید که الحال در
 تیه حصار هست کنید و اینجا باشید مهتر موسی هم در حق او دعا کرد که خداوند
 نتیجه ایمان از وستان پس حصاری رست کردند چون نوبت بهتر داود هم
 رسید روز شنبه جمعه ایشان بود و حکم بود که در روز شنبه میگیرند و مال دنیا و
 را زباده از یک روز ذخیره نکنند و در روز شنبه چندان ماهی می آمدند که

روئی آب مایه میگرفتند و بعضی به بختان روز شنبه مایه گرفته در آنجا در آب
نگاه میکردند و روز دیگری آوردند و در بازار میفروختند و ذخیره میکردند چون
چهل سال برین گذشت از جمله شش لکه خانه دوازده هزار خانه مسلمان شدند
و دیگر همه کافر شدند زیرا که میگفتند اگر او پیغمبر بودی بنا فرمائی بران بلای
میرسید و انکار نبوت او کفر بود و مهتر داود علیه السلام آن دوازده هزار
خانه را بیرون حصار آورد که زنان و کودکان مسلمانان ایشان را دیده
کافر شوند از اینجا است که حضرت صلی الله علیه و سلم منع کرده است که مسلمانان
با مشرکان و کافران در یک دهی نباشند تا زن و فرزندان کافر نشوند و
بعد از امضاء متی حضرت داود و سلیمان علیهما السلام همه آن مسلمانان
نیز کافر شدند و پادشاه ایشان دعوی خدائی میکرد و بمقتصد سال در ایشان
موت پیدا شد و کسی نبرد و پیغمبری حانظ نام بر ایشان معیوث شد و دعوش را
قبول نکردند و از حصار بیرون کردند و یک کس امت او بود و بر سر کوه میبود
و مدت سه صد سال او را ایذا میرسانیدند روزی آن یک کس که امت او بود
گفت که اگر در حق ایشان دعائی بکنی چه سود حالظ گفت از جهت خاطر شماسه
سال گذشته است چون صد سال دیگر بگذرد دعا کنم در آنشب هفتاد کس از
کلانتران شهر بمرد علی الصباح چون بیدار میگردد بیدار نمیشدند واقعه را
بپادشاه نمودند پادشاه فرمود تا بر آن آتش اندازند و گوشت ایشان را
بانبور کنند هیچ بیدار نمیشدند و بعد از سه روز بوسه بداد ایشان می آمد
فرمود تا در آب انداختندش بعد از آن در هر ساعت مردم میبردند پادشاه
نیز رسید فرمود تا گوشه رست کند که او را چهار در بود و در هر در سه هزار
جوانان ناوک انداز و تیر اندازانند و درون گوشه گنبد رست کردند از رز
و یک نفقه با خود اندرون برد و گنجی نیز اندرون برد که مقدار سر سوزن راه
نگذاشت در وقت سحر مهتر عزرائیل علیه السلام با هیبت تمام خود را با و نمود

پیغمبر صلی الله علیه و سلم
زین مسلمانان کافران

بقره
 ناسخ
 منقح
 کشف
 ۱۲
 در بیان
 بیاورد
 باشد
 ۱۳
 این است
 راه
 واقع
 ۱۴

۱۲۶
 بهار شید بوزگلان
 خوار شد گمان و غمی
 این قصه در مورد اوست
 مذکور است از قصه
 این بیت درباره اول
 و در منبع نامی از سوره
 بقره واقع است ۱۳

میرفت و سختی دید بے عظمی که تن او از درد سرخ و برکهای او از لقمه و برکت
 زرین ستاده بود که هر طرف آن تخت مکل نبرد و جواهر بود و بران بساط از نور
 گسترانیده بود که استر آن بساطها از استبرق بود مارون گفت که ساعی درین
 بیاسامی بهتر موسی گفت ندانم مگر ملک غیری باشد نخواهم رفت بهتر مارون شنید
 و بالایش برآمد و پسید بهتر غر ایل جانش قفس کرد و آن تخت بهوارفت بهتر
 موسی علیه السلام چون در خانه آمد واقعه باز نمود مجلس گفته او را قبول نکرد و تهنش
 کردند که از جهت میراث او را کشت روز دوم چون علی الصبح برخاستند دیدند که
 آن تخت موصوفه در میان شهر ستاده است و بهتر مارون بروفته تمامی عالم
 شهر بدو دیدند باز تخت بهوارفت و از چشم ایشان غائب شد اسرار
 اعتبار بحیات نباید کرد و دل از دنیا باید برید که دنیا جا باشد شش نیست و خود
 غسل را آخرین میتوان دانست که بدست دیگران میت شدن نامعلوم است
 چنانکه شاه قاسم فریاد ریاحی این دم که در رکاب تو ام جانم کیست
 ترسم که مرگ امان ندهد تا دمی دیگر هر بار من که مردم صد جان و کرب مردم
 احسان نتوان کردن اعجاز سیحارا پس مراد از موت موتی است که آن موتی
 است چون خود را از ان روست که واجب تصرف تو نموده است لاف خود نموی
 تصرف و طلاطم لجه وحدت که اسماء اصفافی اند در دهن نهنگ الوهیت عاقل و
 مغلوب بینی پس خود را زنده بدان که زنده گی عارضی است و تاوست النادر
 کلعد فیس هر مراقبه که خود را چنین دانستی گویا که صدر اتمه از ولایت الیاء
 بدست آوردی که نبوت استنها راست و ولایت استتار پس از جهت بدست
 که پیغمبر علیه السلام گفت و لایق افضل من نبوتی یعنی نبوت من مخلوق بر او نیست و
 ولایت من و بساط حق است ازین گفت صلی الله علیه وسلم انا اقل من نبوتی و نبوتی ای
 یصفیقین ای هو القدییم و انا الحادث و هو القادر و انا العجز و سالکان را
 باین و اسماء اصفافی خود را باید سپری که قابض که اسماء جلالتیه است

۱۲۷
 و ما عادت رسم واد
 فادر است و ما عا
 رسم ۱۲

دوم باسط که اضافتش بجااست پس هر چه در عالم ظاهری بر و صادر میشود جمله
مضرات از قابض و جمله منفعات از باسط داند و خود را در میان نداند پس او را
مراتب حاصل شود که اگر چه نبوت افضلست لاشبهه و لا محال اما شوق ولایت
چیزی دیگرست ایشان داند که داند آورده اند که جریر رضی الله عنه با
نقوی چند از اصحاب رضوان الله علیهم میرفت شاعر عرب گفت که خاصیت
محبوب منست که اگر مرده در کنار گیر دزده شود جریر فرماید بر آورده که آن محبوب
منست که مرده را زنده کند فی الحال هر دو رگ شهرگ او بریده شد و بر زمین افتاد
و خون بچهار سو میرفت یکی از اصحاب هر دو شهرگ او گرفت و پنبه در و نهاد و
برخاست و روان شد و مرتبه انبیا بچهل و چهار مرتبه افضل از مرتبه اولیاست که
او را معجزه باشد و اینرا کرامت اما انوار از روی شوق و اشتها رگفت که احسانتون
کردن اعجاز مسیحارانه از روی فضل چنانکه روزی امام جعفر صادق رضی الله عنه
ابریشمی پوشیده میرفت و کانداری در خاطر اندیشید که خاندان رسول الله را
باین جامه چه حاجتست امام الاولیا گفت کیسه یک کرت بمیرد جامه ابریشمی آنچنان
مرا و ارباحست و منکه هر روز صد بار میمیرم چرا لازم نیست و دست دکاندا
گرفت و در آستین برد که پلاس درشت در آستین داشت که دست دکاندار را
خراشید و گفت هَذَا الْحَقُّ وَ هَذَا الْخَلْقُ بَيْتِ مَسِيحٍ وَ هَذِهِ وحدت کس
نوش کرده که دنیا و عقبی فراموش کرده و وضوی اولیاء الله فراموش کردن با
سوی الله است تا آنکه از خود نیز خبر نباشد و آورده اند که در ایام ماضیه دیوانه
بود که هر چه از ماکولات دیدی میگفتی و میخوردی و هر چه بر دهنش می آمدی
میگفتی اهل شریعت او را نه پسندیدند که سخن نامشروع بسیار از و صادر شدی
عالمان فرمودند تا تنور را گرم کردند و او را در و انداختند و سرپوش بر آن
نهادند و جوانان طالب حق رفتند و تفحص کردند دیدند که سلامت نشسته
است بجانب ایشان دید چندین گفت که ایشان هم چیز ک کردند آن

این از باب است
دین از حق خلق است

آن هر دو مشورت کردند که شان خدمتت و سی سال در خدمت بودند او
 همیشه بخود بود بعد از سی سال از سگر بخود آمد بایشان گفت که شمار مقصود
 چیست گفتند دیدار چنان بیوش و مدبوش رفت که بدتر از اول شد بعده
 ده سال دیگر در خدمت او بودند باز بیوش آمد گفت دیدار از گذشته گانست
 و از احوال بدتر شد و آن جوانان دست از خدمت باز داشتند آورده
 اند که خواجه کرک دیوانه بود که بدختر بنگ فروش عاشق شده بود اما در
 آن مجاز بعین حقیقت رسیده بود و از خود بریده و بدوست پیوسته بود
 و از خود و ماسوے البیخبر و از حق باخبر روزی اولیاء الله
 در پیش او استاده بود و او بنگ رست میکرد و قرح پر کرد و پیش آن
 ولی ماند که زود باش این را بخور او از ترس دیوانه شدن در گریبان خود
 بر سخت وزود در خانه آمد و جامه را بکنیز داد که زود بشوے کنیزک
 جامه را بتمام بشت اما نقطه از اثر خمر باقی ماند که زائل نمیشد و آن را
 بدین میگزید آن چرک از جامه رفت و از خلق آن کنیزک در گذشت
 چندان علوم و اسرار ظاهری و باطنی بدو دست داد که یک از دوستان
 حق گشت چون بخانه آمد بحالت دیگر بود صاحبش پرسید که حالت چگونه
 مینماید واقع را باز نمود که از برکت آن یک نقطه بنگه یافتم آن ولی
 دویده باز آمد و در پیشش استاد و گفت ای برادر نصیب هر که بود برد
 پس کسے گمان فاسد نکند که از دست هر ناقص و ناتمامے منہیات
 باید قبول کرد که این طائفه را لباس دگر گوشت چنانکه طیب حاذق
 اگر کسے را زهر قاتل خوراند باید خورد که ایشان نیز طیبیان حاذق حقیقتند
 که هر کرشمه و جلوه کس را بخی میسر است چنانکه خواجه حافظ شیرازی
 قدس الهدی الغریر میفرماید بیت بی سجاده رنگین کن گرت پیر
 مغان گوید که سالک بیخبر نبود ز راه و رسم منزلهای و ایضا

چنانکه کنیزک بجان گریز بود

آورده اند که روزی جوانی بخدمت جنید بنجد آمدی و گفت: «خواجہ کیا
 میکنم و نایش عمل میکنم اما از بخت بد چرخ در پیش نهاد میگویم اینک مدت چهل سال
 است قائم اللیل و صائم الدهر و قارے قرآن و چهل حج و چهل حله کشدم
 اما هیچ از احوال و حال او بیارامد معاشه نمی شود شیخ امر کرد که امر فرمایم کن
 جوان فرض ادا کرد و حفت آنچه مقصود او بود و دیدک الصباح چون باز بختش آمد
 گفت دیدی گفت دیدم جنید گفت چه گفت گفت جنید را بگو که بان راه زن
 چرا راه زوی که طالبان مرار استقامت بسوی کشف و کرامت را منتهی
 میکنی زیرا که درگاه مرشان استقامت است نه کشف و کرامت جنید گفت عمل تو
 سدا راه تو بود چون از بندار عمل گذشتی بقی بپستی و ایضا آورده اند
 که روزی شیخ بها و الدین ذکریا فرشتی قدس سره خرقه خود را خواجہ کرک
 فرستاد خواجہ آن خرقه را در آتش انداخت روز دیگر باز شیخ کس را فرستاد
 که خرقه را بده خواجہ او را در زیر دیگ بگی سوخته بود اما باز در آن آتش میگرد
 چون کس رسید و ازو طلب کرد دست در دیگدان کرد خرقه را بپا آورد و
 بر هم زد و ازو غبار برآمد و بر آنکس برگشته و او تابانش بدید و این رباعی
 را بزبان شرح داد رباعی کرک پنهان شد گهی خرقه پاره و زو منور شد
 ذره خرقه چه پوشی چه تراشی ز سر این دو دکان است ازین در گذر
 ایضا دیوانه زنی را پرسیدند که چرا نماز را نمیکنی گفت من همیشه در نماز و
 هیچ اشتباهی هر دو جهانی و صورتان شکسته ام و علامت از نماز دایم من بعد از
 دفن در قبر معلوم شود آورده اند که بعد از وفات چون او را تابوت نهادند
 خواجہ کرک رسید گفت ای زن رفتی این مقام را ماندی سر بر آورد و گفت
 نروم کرک گفت بر در و بعد از دفن چون پهلوی راست روی بیکدیگر نهادند
 که بر شش بجانب قبله و پایش بجانب مشرق برگشته بود و الحال در پناه مجاوران
 قبر او را است میکنند باز همچنان میگردد و پیر دستگیر این فقیه را گفت

که من زیارت قبرش را کردم که بطرف نهدت و الضحا و یوانه بود که خود را
 برهنه میکرد و در مسجد بول و خایط میکرد و روزی تشنه بود عالمی گفتش
 که خود را بپوش گفت خاموش باش که پسر را تشنه کنی خبر آورد که
 حضرت پسرش را مرگفت *لَحَيْنَا لِقَصْدَائِكَ وَصَدْرُكَ نَائِلُ لَيْلِكَ* عالم باز گفتش
 که خود را بپوش باز گفت پسر دیگر شمارا تشنه باز کنی خبر آورد از وفات پسر
 که آن عالم را پسر بود و نه پسر مرده و آن عالم باز گفتش خود را بپوش گفتش
 ملا پسر تر از زنده کردم که خبر آورد که پسران شمارا تشنه شدند و الضحا
 و قتی بیست کس از نجد و بان در ولایت ما و راه انهر بیداشتند که هر چه از
 ماکولات میدیدند از حلال و حرام میخوردند و هر چه زبان تشنه آمد میفتند عالم
 حکم کردند تا جامها از ایشان برگردید هیچ نگفتند و چند چوب و سنگ و نمد و نجفات
 میخوردند گفتند گوشتهای ایشان بر بدنی چیکه انفات به برنده گوش میزدند و گریه
 میکردند و از ایشان جدا کردند و دیگران را مانده دادند **مسئله** او دهانند
 که مسواک هر چند خورد با استعمال کنند با چون برابر انگشت شهادت
 ماند باید که او را به لته چیده دفن کنند که در روز قیامت در عرصه عساخت
 عظیم گردد بفرمان *اللهم* که او را اقرار او را از گناه روز قیامت در زیر
 سایه خود گیرد بعد ازین بد آنکه در وصیت نامه امام اعظم رحمه الله علیه آورده اند
 که هر که خاک را در حق طهارت چون آب نداند کافر گردد زیرا که هر دو بابت کلام
 است ثابت شده اند *كَمَا قَالَ اللَّهُ تَعَالَى وَإِنْ لَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا مِنْ مَاءٍ طَيِّبٍ*
قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْيَمُّ طَهُورٌ الْمُسْلِمُ وَكَوَالِي عَشْرَةِ حُجَّجٍ و این تیمم مخصوص
 جنب و عارضه و نفاسه را مسواک است و آنرا چهار فرض است و فرض اول و فرض
 است یک برای رکود دوم برای هر دو دست و سوم نیت و چهارم خاک پاک
 و چهار چهر سنت است انگشتان در وقت ضرب کف ده دارد و علی جانها
 و استقبال است باری یعنی دست را بر زمین نهد و پیش رو بر وجهه بردارد و بختاند

رضاست مایان
 حکایت نوری خدایا
 بیست و یکمین باب
 بیست و یکمین باب

مسند
 در بیان تیمم و وضو
 استعمال مسواک

۱۳۱

اگر بنا بر این باشد
 بل قصر کنند و فانی را
 این آیت در باره تیمم و وضو
 و آن است
 مسند
 مسند
 مسند

ترس نفس خود که از تشنگی مایک خواهیم شد و نیز تیمم کند و برای نماز جنازه غیر
ولی و امام را اداء و بنا بر و است و از برای نماز عید اداء و نیست و بنا بر و است
که این دو نماز خلیفه ندارند و از برای جمیع اداء و بنا بر و نیست زیرا که او خلیفه
دارد که طهرست و مسایل چند که از جهت شریعت آب عوض در محلهش نه آوردم الحال
بنشیند آنکه آب استاده هر چند اندک باشد و یقین شود که پلیدی در و نیست و کسی
وضو و استنجا و غسل بطریق عوام الناس نکرده است باید که چند آنکه کسی از کاسه
بدست گیرد و در جای دیگر استعمال کند و است تا آب مستعمل بدو نرسد و اگر آب عوض
عشرانی عشر باشد حکم جاری دارد اگر چه نجاست در افتاده باشد مگر که تغیر کنی یکی از
اوصاف ثلثه او را که طعم و لون و بوی او باشد دیگر آنکه مقصود از ده درده است
که تمامی نفس آب صد گز شود تا اگر مربع باشد چهار گوشه او در ده باشد تا چهل شود و با
هر گزی تاده تاده می دیگرده شود تا صد گز حاصل آید اگر بدو رسد باید که گردد اگر بد
آب سی و شش باشد تا صد تمام شود و اگر مطول باشد باید که طولاً بیست و پنج
گز باشد و عرض او چهار گز باشد تا صد تمام شود و فتن علی بن ابراهیم بد آنکه عمق او
اعتبار دیگر ندارد مگر این که گفته اند چون آب بغرفه گیرد باز همان زمین را
آب میگیرد و شتاب کافست و بد آنکه آب چاه پاکست در حق وضو
و غسل و شرب و آورده اند که اکثر عمر امام محمد رحمه الله بر سر چاه
گذشته بود پس از اینجهت امانان در حق چاه فتوای بقول او قبول کرده اند
و سخن او معتبر گفته اند بلکه در جمله اشربه چنانکه در تحریم خمر و بوزه و
بنگ نیز فتوای بقول او است و در مسایل حیض و نفاس فتوای
بقول امام ابو حفص کبیر است پس اگر چاه بر سر راه باشد که کودکان بدست
آب او گیرند و بخورند پلید نشود مگر بدست و پائے ایشان نجاست حقیقی
باشد تا اگر جنب پائی در آب چاه در آورد پلید نشود و احتراز قول عوام
الناس که ایشان میگویند تا رسن را و دلورانا شسته اند از آب پلید شود

نه بینی و در ده چاه

در ده چاه

این آیت در باره دوم
 بقوله و انزلنا
 در این آیت
 می گویند که
 که نماز عبادت
 را برادران
 این آیت در باره دوم
 بقوله و انزلنا
 در این آیت
 می گویند که
 که نماز عبادت
 را برادران

۱۳۳

این آیت در باره دوم
 بقوله و انزلنا
 در این آیت
 می گویند که
 که نماز عبادت
 را برادران

زیرا که در عرف رس و دو پدید می آید و آنچه در فروع آب لازم شود تا بهر حد
 که باشد پس به نزع و لو آخرین و لو و رس و چاه هر چه پاک شوند و اگر چه چاه
 باشد و استخراج جمله آب او لازم شده باشد و ممکن نیست و پس باید دانست که
 بقول امام محمد است که دوست و لو باید شد بدو می که یک صاع در و گنج
 و دو صاع و اگر را بدو صاع حساب کنند **فضل چهارم در بیان**
نماز که ما قال الله تعالى وما كان الله ليضييع ايما نكروا انى صلواتكم ولما
يسمى الصلوة بالايما ن لانه علامة الايمان پس معلوم باد که نماز عین ایمان
 نیست بلکه علامت ایمانست و اهل کتاب را عین ایمان بود و نشان نزول آیت
 آنست که هفده ماه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم بعد از غزوی خیبر ببيت المقدس
 قبله بودند و ترسایان بود نماز می گذاردند و چون این آیت آمد قول و جئت شطر
 المسجد الحرام طر و بی بجانب مکه آورد و بیت المقدس منسوخ شد و بعضی
 اصحاب در وقت نزول آیت حاضر نبودند و بغیر از رفته بودند چون برستند و
 مطلع احوال شدند عکس گشتند که حال نمازهای ما که بعد از نزول آیت بجانب
 بیت المقدس کرده ایم چه باشد این آیت مذکور در شان نماز ایشان نازل
 شد و وجه تسمیه نماز با بیان این بود که یهودان نماز را ایمان می گفتند پس چون بیت
 المقدس منسوخ شد جو سیان مخرج شدند که محمد رومی بقید ما آورد و یهودان
 عکس پس چون میان هر دو طائفه کفار اختلاف شد از برای سزایش ایشان
 این آیت آمد **و لله المشرق والمغرب فایما تولوا فوجه الله** یعنی قبله مشرق و مغرب
 هر دو از آن ضلای است پس هر یکا که بامر خدا می رو آید همان امر خداست و
 و شایان تقا و تعظیم شوید و بدانکه امر را وجه گفت زیرا که امر کردن غیر بوجه
 یعنی رومی آوردن نمیشود تا اول کسی بکسی رو آورد بعد از آن امر کند که فلان
 کار بکن و کسی گوید که صفت رومی آوردن بخیر خدا را نشاید زیرا که رو
 آوردن بخیر بر دو نوع است حقیقی و حکمی پس تحقیق در حیوانات است و

فنا

175

بنده در روز قیامت بعد
از ایمان غازی است ۱۲

است كما قال الله تعالى فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ الَّذِينَ هُمْ يُزَاوُونَ وَيَمْنَعُونَ الْمَاعُونَ یعنی وای مردمی را که فراموش کنند نماز را یعنی بگذرانند نماز را از وقت خویش و تنها پس بکی گذارند و در روی خلق ثقیل پس بیا کرده باشند و الزیاء من الکفر را بدینستند و مراد از آن سر برائی نفس است که بهیچند چون ریا و غیرت و کینه و حرص و هوا و آرزو باید که هر سه را در نماز بریند یعنی در خاطر نه آرند تا قبول شود و مراد از آن از غیر خدا توبه کند و خدا را چنان پرستد گویا که حق را می بیند و الا حق او را می بیند و مراد از آن ویل است یعنی در روز چاهها اند که چهل هزار سال راه عمیق دارند و از خون و زرداب عاصیان پرند و وعید برای مصدیان غافلست پس مصلی را باید که در نماز آن چاهها را در خاطر آورد تا غافل نباشد و مراد از الف الف را شناسد که کار ساز بندگاست از عدم در وجود آورد و قابل شهود گردد و مراد از ج آنکه جهد و کوشش تمام در نماز و عبادت خدا کند که بنده مکلف فاعل مختار است و مراد از ب بی و خلاف با نفس کردن که در خبر است بهر دشمنی که نیکی کنی بصلح آید الا نفس که هر چند در حق او نیکی کنی بخلاف پیش آید لقوله علیه السلام لا تقرب الشیطان من شر الشیطان و مراد از آن دل را از ماسوایه فارغ کند و چون تکبیر تحریمیه حرام گشته هر فعل ظاهریست همچنان هر خطره ماسوایه حرام داند و مراد از آن راحت گرفتنست بیاد خدا چون نماز یاد خدا نیست پس نیاز او رحمت و مراد از ضا ضا ضا کردن نماز است یعنی نماز را ضائع نکند و نماز وقتی ضائع میشود که در اول نیت نماز مقارن تکبیر یا متصل و یا منفصل بجائی نیارد که فلان نماز است و مقتدی گوید که خلف امام است و در آخر حضور که فلان نماز را ادا کردم بجا نه آرد ضائع کرده باشد نماز را که رسول علیه السلام فرموده است هر که این ده خاصیت در دل نه آرد و نداند منافق است اگر چه نماز میگذارد و روزی است پس اے عزیز باید که در نماز

این سخن غرض است
چنانچه نماز کند بجا
یعنی این را واجب است
ایشان از نماز و غیر آن
باید ستایش مردم و بدین
مال کوفه را در پاره
ایقانت در پاره
در سوره ماعون است
و بیا از کفر است
۴۳
۴۴
۴۵
۴۶
۴۷
۴۸
۴۹
۵۰
۵۱
۵۲
۵۳
۵۴
۵۵
۵۶
۵۷
۵۸
۵۹
۶۰
۶۱
۶۲
۶۳
۶۴
۶۵
۶۶
۶۷
۶۸
۶۹
۷۰
۷۱
۷۲
۷۳
۷۴
۷۵
۷۶
۷۷
۷۸
۷۹
۸۰
۸۱
۸۲
۸۳
۸۴
۸۵
۸۶
۸۷
۸۸
۸۹
۹۰
۹۱
۹۲
۹۳
۹۴
۹۵
۹۶
۹۷
۹۸
۹۹
۱۰۰

چون با کسر کمال فی
و باقیه ابراهیم در
دولت زور کردن
علی از زمین کردن
سرگین انداختن
دولت افشیدن
استخوان دور کردن از
راوندان و افشیدن
در مسجد مع کلافت
زکوة او را بخت قبول
نماز او را ۱۲

و بیان صفت فطر که واجب
است ۱۲

مواشی نکشیده باشد فردا قیامت در روز که نجاه هزار سال باشد غنی را
بر آن زمین گرم چسباند و مواشی بر و جمل بندند تا آنکه مواشی آخرین جمل بگذرد
مواشی اول باز بر سرش برسد و او را زیر سم و لگد خشناسش سازند و مواشی
بمقدار کوهی طمان شده باشد و در خبر است که چند نفر بجان سلمانانند
والا کافران اول مانع زکوة لقوله علیه السلام من کذکوة له لا صلوة له دوم
اکی الی یوم آنکه بزین خود لو اطم کند چهارم ساعی که کسی انباتی بایر
و حاکم گرفتار کند پنجم کسی که سلاح بدار حرب فروت ششم آنکه کسی
دعوی داشته باشد و بقضای قاضی نه ایستد بلکه بر سوم حمال یا کمل باشد
هفتم مدمن خمر که همیشه در خانه خمر گاه دارد و هشتم باج گیرنده که از مالک نصیب
و غیر نصیب بی تخص حیرے بگیرد و نهم باغی که با دولت شاه اسلام از و ناخشنود
باشد و نهم تارک صلوة عمداً و از جهت خوردن یک روزه نه که سال در
دو رخ مجوس گردد و بد آنکه روزه راسته فرض است اول نیت دوم وقت
او از صبح صادق تا غروب آفتاب شناختن سیوم خوردن از جماع و ماکولات
و مشروبات و هر چه غذا آرد و نهد و شود نهم شستن و بد آنکه در روزه
شادی است یکی در وقت شکستن روزه و آن وقت اجابت دعا است
دوم جنبه است از آتش و دوزخ سیوم جزای اول تقای با تعالی است باید
که افطار صوم بعد از غروب که آفتاب نماید بکند و در معرفت مذاهب آورده
است که دوازده فریق روافض متفق بر اینند که افطار وقتی بکنند که آسمان از
ستارگان پر شود و نماز مغرب نیز در آن وقت ادا کنند پس تشبیه با فحال
ایشان نباید کرد و مقبولی او موقوف بدو چیز است اول بصدقه و ادا کردن
فطر و فطر واجب است بر کسی که مالک قدر نصیب باشد و مال نامی شرط نیست
چنانکه اگر کسی را دو شتر و دو ترکش و دو کمان و دو کتاب و دو خانه و دو سر
باشد یکی را بر اسی استعمال ماند و دیگر را حساب مع در آرد تا اگر تمامی

مال بقدر دولت و درم رسد صدقه فطر بر لازم شود پس صدقه فطر او انداز
 چیست بنده و آزاد و کودک و از هر کسی نیم صاع از گندم و نیم صاع دوسن بن
 چمن یا بویاق و درون رشتا و بیلوی میشو و از چوبهار بن هر که صدقه فطر این کند برابر هر دانه مار و گزوم
 در گور او پیدا شوند و دویم ترا و سجده رکعت بدو سلام و با جماعت گذاردن
 سنت است و نیز ختم قرآن در روی سنت است باید که در هر رکعت ده آیت چون
 سورۃ الضحی بخواند تا ختم حاصل شود و در امش الواعظین آورده است
 که اگر کسی از سورۃ فیل تا آخر قرآن بخواند سنت را بجا نیاورده باشد و قزو
 قیامت ماخوذ شود و اگر جمیع از اهل قبله تبرک ترا و سجده متفق شوند با دستان
 اسلام را باید که همان در به رات باز دو تا راج کنند بدان ای عزیز که چون وقت
 نماز در آید با اعتقاد درست ظاهر و باطن را از ماسوی الدیاس کن و غیر از الله
 چیزی را در دل آمده چنانکه شیخ شمس المصباح والاویا رئیس سالکان خواص زبان
 کهن امان شیخ عثمان فاروقی قدس سره و بر قطب الاقطاب شیخ جامی معروف
 زندوسی هر دو روایت کرده اند که هر نامی که بداند که در یمن زیادت و در بار
 عمر و نماز او نزد سالکان جوئے نیرزد لقلوله علیه السلام الصلوة معراج
 المؤمنین من لا صلوة له لا معراج له ما چون نماز که معراج باطنی
 است و رتبه پایه است بقرب حق پس حضور تمام باید کرد و خود را برات و محبت
 او در میان نباید دید چنانکه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم در معراج
 ظاهری از حجابات نور گذشت آواز شنیدند که یا محمد این است خدا که خود نماز
 است یعنی در سجود و قدوس است و این با صفات سلیمی گویند که پروانه عقل
 و وهم و خیال را درین بر بسوزد پس حضرت رسول صلی الله علیه و سلم چون بالا
 عرش رسید و در باطن او قطره از جزایات الوهیت می محبت بچکید و او را از شعور
 مجرے در بود اول مفتاح و هزار مراتب نورانی که بود آسمان رنگ و نامحدود
 که آن را سالکان پرده های نفس گویند ازین در گذشت چون

بیان صاع و دوسن و بیلوی

نمازندان و عثمان
 است کسی که با خدا نماز
 او را باشد زبان او را

بیان کیفیت معراج رسول الله
 صلی الله علیه و سلم

از تن بدل شد مرتب مذکور دید و چون از دل بگذر اسید که محل اخذ معرفتست
 هفتاد هزار پرده بایستی عقیق رنگ که آنرا مرتب قلبی گویند دید چون از فواید بر شد
 هفتاد هزار پرده بایستی سرخ بغایت صفا دید و سر مراتبی هست میان فواید و روح
 چون از سر بروح شد هفتاد هزار پرده بایستی زرد دید چون از روح بجفی شد هفتاد
 هزار پرده بایستی سفید دید و چون از خفا باخفا رسید هفتاد هزار پرده بایستی سبز دید و
 از اینجا از نفی وجود خبر بود و چون از اخفاء بفرادانیت صرف گذر کرد هفتاد هزار
 پرده بایستی سیاه در پیش بود که آنجا نشان نبوت و شعور انانیت و اشارت خالقیت
 مخلوقیت مضمحل شد پس سبوح قدوس این معنی دارد که عبادت و اشارت را
 در راه نیست یعنی سرور انبیا و برهان همفیا و تاج اتقیا محمد مصطفی صلی الله علیه
 وسلم را چون اشارت شد که قربت حق کسی تصور بشخص نکند و قربت جسم بحق
 کفر محضست بلکه قربت بمراتبست نه بحکم و حضرت براتب و پرده بایستی مذکور که
 معراج باطنی بود بعد از معراج ظاهری و لَقَدْ رَأَاهُ بِالْأَفُقِ الْمُبِينِ یعنی چون در
 افق الملاک رسید به تشخص مبارک خویش گویا که تشخص او بالماهی عرش منع شد
 از سر جسمیه پس سر براتب مذکور که نفس و دل و فواید و سر و روح و خفی و خفایست
 و سیر مع الله گردد این پرده بار اطلاق بذات و صفات حق نتوان کرد که این را
 عالمی نور و حجاب گویند اگر میان سالک مسلوک و نور محمدی و غیر ذلک من کلامهم
 گویند و هر پرده از این پرده با چون هفتاد هزار مقدار این جهانست از رو نمایش
 در افق الملاک یعنی در جای که خارج از کشفیات نمایش دارند هر پرده چون هفتاد
 هزار برابر این دنیا نماید اما چون از روئے شمول ایشان کسی نظر کند که در کل
 ایشان امتیاز و اتحاد نداند پس غنا متناهی اند زیرا که آنچه اولیاء الله را مینماید درین
 عالمی کشفیات مینماید نه خارج از کشفیات و معلوم یابد که چنانکه ذات و صفات
 باری نامتناهی و نامحدود و محیط جمله ممکنات بغیر اتصال و انفصالست این پرده
 نیز همچنانست و بر مراتب اطوارات حق تزل کرده و یک بدیگرے نیز آمیزش

ندارند پس ای عزیز اول چون مستقبل قبله شوی شاید که قبله آب
 دهن نه اندازی که در شرح مشارق آورده است که در آن ساعت
 رومی بخدا آوردن ست یعنی بر امر او پس گویا که بوجه حق آب دهن اندخته باشی
 و اگر آب دهن بسیار گردد بر کف چپ برگرداند از که شیطان از عقب
 و سوسه میکند پس گویا که بروئی شیطان اندخته باشی و چون رانی و جهت
 وَجْهِي لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ خَئِيفًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ
 گوئی تحقیق چنان بدان که باطن را از ماسوسه الله شستم و معراج باطنی
 را با حق در پیوستم و دل را از غیر حق عاری باید کرد که تا معراج دولت بحق باشد
 که بر ارباب کسان برسی که سر را از غیر الله خالی کرده اند و بحق و بر ارباب باطنی پیوسته
 اند و دست برداشتن تحریمه اشارت بدانست که ماسوسی را پس پشت انداختم و
 چون دست را زیر ناف بنی الله الکبر گوئی زیرا که اگر در او ان دست برداشتن
 گوئی پس نقیض نیت دل شود گویا که الله را پس پشت انداخته باشی و چون
 در او ان دست نهادن گوئی گویا که ثبوت الله کرده باشی و نفی ماسوسه الله
 و باید که با حضور تام باشی چنانکه سالک محقق خود را در میان کعبه و محبت که
 مولود ذات محمد است داند والا چون عوام الناس خود را بجهت کعبه که مولود
 ذات محمد است داند و خواجه فرید الدین عراقی در معنی این حدیث فرموده
 است و تاویل نموده که لِحْدَيَّ رُكْعَةٍ مَعَ الْمَسْوَكِ أَفْضَلُ مِنْ سِتِّ عِزِّ رُكْعَاتٍ
 بِغَيْرِ مَسْوَكِ پس او گفت که یک رکعت برای حق او که تو در میان نه باشی
 افضلست از هفتاد رکعت که بخودی خود برای او ادا کنی و بدانکه نیت
 شرعی مقررت بجهت نوع اول متصل آنکه تکبیر با نیت پیوسته باشد که فلان
 نماز است دوم مفصل آنکه نیت کند بجهت شئی شافی نماز در میان
 نه آرد و تکبیر گوید سیوم مقارن آنکه نیت با تحریمه با هم مطابق
 باشد

یعنی کعبه چنانکه آمده

پس تکبیر با نیت
 از حضرت محمد است یا در میان
 و نیز بار بار عظیم است
 از جمله ارباب باطنی و حق
 و نیز من از شرک آزادگان
 و نیز حقیقی

این آیت در پاره
 هفتم و در برج رابع
 از سوره انفصام
 و اقصی ۱۶

چون خاتم در اصبع و اگر نیت محققان که مبادی است ندانی بار نمی خورد و در فهم
 کلمه که در صلوة آید بکار که هر یک چه میخیزد و در میخواستیم که از جمیع کلمات از تکبیر
 تا سلام فهم سخن گویم تا چون در کتاب ارشاد و المریدین آورده بودم سکوت
 کردم و باید که بعد از افتتاح شروع در قرائت کنی و خود را به حساب حساب گاه
 حاضر دانی و قرائت یک یک حساب با حق دانی و چون قرائت را غلط خوانی
 گویا که حساب را غلط کرده باشی و در ساله شیخ المشایخ قطب الاقطاب
 قطب الدین نجف را وحی پستی قدس الله سره العزیز گفته است که اگر غیر المغضوب
 را بداند معجزه خواند گویند آن را گفته باشد و اگر بظا گوید یا لان اشتراک
 گفته باشد پس هر دو تقدیر نماز فاسد شود و در ترتیب الصلوة
 آورده است که اگر در اللهم صل علی بن گوید نمازش تباه شود زیرا که التسلیم
 شنیدن را گویند و خوف کفر است و در قنوت اگر نیتی بسین گوید نمازش
 تباه شود زیرا که بنام معنی نما است و بسین معنی فراموشی است و اگر بجای
 تم سم گوید نماز فاسد شود که تم بر تعقیب است و سم سوفا را گویند و در
 محافت قرائت بعد خواند که خود بشنود که قرائت و طلاق و عتاق و غیر
 و استثنای تا خود نشنود معتبر نیست و واقعه نشنود پس چون قرائت کار صعب
 ترین نماز است پاره از خارج و طریق قرائت کلام الله بقدر امکان چون و با تمام
 فرزند عبد الکریم صلوات الله علیه بیان کنم بدانکه خلیل ابن احمد قدس الله سره
 العزیز خارج حروف را شش بیان کرده اند و همزه از بن حلق قریب بسین
 و ه قریب بخلق بالاتر از همزه و عین فروتر از می روح بالای می و و
 بالاتر از و و خ نزدیک کام این شش را حروف حلقی گویند و در بخند آورده
 است که مخصوص در فاتحه اگر کسی نماز را بجا تبدیل دهد و یا بر عکس نمازش فاسد
 و در اذان لا اله الا الله چنان گوید که حلق خبر نشود و الا کفر گفته اند و در
 اتمام خلق گوید و در تذکرة الاولیاء آورده است که رنجه حبیب عجمی قدس سره

اگر غیر المغضوب را بداند
 باید عطا خواند نماز تباه شود

۱۳۲

بیان خارج و غیر حروف
 و طریق قرائت

لا اله الا الله
 است حلق جلد ۱۲

سرالغیر ز امامت میگرد و آن زمان امام حسن بصری رضی الله عنه از جانب روم
 رسید و اقتدار و جیب عجمی الحمد را الیه گفت امام از آن نماز و شروع بر گشت
 و تنها نماز گذارد در روزی امام را وجود درویشان پیدا آمد و گفت یارب نزوحی خود
 بمن بجای ما تقی بر آواز داد که نزدیکی من باقیه بودی و ترک داد امام گفت یارب
 کدام بود و گفت نماز خلف جیب گذاردن زیرا که دل او از گرد و غبار بشریت مصون
 شده بود و خود را بخود با پیوسته بود چنانکه در مناقب آورده اند که هرگاه که
 کلام الله خوانده میشد جیب را شوق و جسد می شد میگفتند شش که عمر را
 چه شوق کلام الله که خواندن نمیدانند گفت لیسان عجمی و قلبی عربی و معلوم
 باد که این حکایت مفتی علیه نیست زیرا که اگر جابر بود که امام نماز جماعت را
 ترک ندادی و این حالت درویشان است که تعلق به باطنه دارد و نادمی افتد
 و گفته اند که **اَللّٰهُدٰى كَلَمًا** و مر اما عامه خلق را فتوی برین است که او را
 حروف فرض است چنانکه اگر در **اَللّٰکَ نَعْبُدُ وَاِلَیْکَ نَسْتَعِیْنُ** تشهد بگذارند
 نمازش ناسد شود و آورده اند که شب قاضی حماد الدین ناگوری امام شد و شیخ
 قطب عالم قطب الدین اوشی و معین الدین حسن بن عمری و بهاء الدین ذکریار قریشی
 قدس الله سرهم اقتدار کردند و همه بیک پای استادند تا نیم شب قاضی قرآن را
 در یک رکعت ختم کرد و جمله سجده های تلاوت و سجده های نمازجا آوردند و سجده
 بر پای چپ استاد کردند و در رکعت دوم نیز ختم قرآن کردند بطریق اول و بعد از
 فراغ مناجات کردند که خداوند اچنانکه حق شناخت تست و حق عبادت است
 بجانم آوریم تا تقی آواز کرد که ای مجبان کما حقه عبادت پرستید و کما حقه
 معرفت شناختد شما را و شما را بخشیدم شما را و متابعان شما را نیز بخشیدم
نقل است که روز قاضی شهاب الدین ناگوری وفات یافت و او را دفن
 کردند منکر و دیگر در پیش او آمدند و سوال کردند که **مَنْ رَبُّکَ** قاضی گفت
 این کدام من است چون فرشتگان را علم خود و علم حقیقت نیست در ماندند

است زبان عجمی
 است اول من و عربی

چوبه سیب
 مانند سدر است

خاصه تاج العباد
 منیر یان خاصه تاج
 در خود بهم زبان

۱۲۳

کسب بود
 فو

و برگشتند و مناجات کردند که خداوند اینده شاهچهره را بر سر خطاب و عثمان بن حن
 برایشان شد که بروید و جواب گوئید زیرا که چندین هزار بندگان من که میسرید
 جواب میگویند و شما یک بنده ما را جواب نمیتوانید گفت چون تضرع و زاری
 کردند حکم شد که بگذارید و پیش او بروید و تقاضاست که روزی قاضی حامد الدین
 ناگوری قدس سره را با شما گرد خود شیخ قطب الدین بختیاراوشی چشتی مباحثه
 شد که در آخر کلمه شهادت عبده و رسوله مطلقست شیخ قطب الدین گفت
 نیست و بادشاه زمانه مرید شیخ قطب الدین بود نیز حاضر بود چون در کتب
 دیدند حق بجانب قاضی بود اما شیخ لوح محفوظ را نموده که در و طایر مطلق نبود
 قاضی قبول نکرد و گفت خدا را یار کرد و از جهت شما طار را در حال دور کرد زیرا که
 در کتب دروغ واقع نشده است بادشاه اعراض کرد که عجب ازین قاضی که لوح
 محفوظ را قبول ندارد قاضی را صفت جلالت اثر کرد و چون شیر شریزه بغرید و
 غضب تیز اثرش کرد چون برق بدرخشید و پیاخاست و شیخ کفش او
 رست کرد و در عقب او دویدن گرفت قاضی رومی در بهابان نهاد تا آب در
 پیش آمد همراه کفش در آب رفت و چون برآمد شیخ قطب الدین دامن او را بالا
 گرفت و دامن خود را بآب تیر کرد و بگرد آلوده ماند چون مسافتی پیش رفت قاضی
 گفت دست از دامنم بردار که تحت بادشاه را گونسار کردم شیخ گفت بادشاه
 فدائی سرتو باد بر فقیر رحم کن گفت شما نیز بعد از هفت روز خواهید رفت گفت
 عمرم فدائی تو باد بر ایمان من نظر کن بعد از آن قاضی گفت که ایمان تو در
 امان حق باشد چون شیخ بخانه آمد بادشاه را مرده یافت و بعد از هفت
 روز شیخ نیز وفات یافت و غرض ازین حکایت اینکه تا هر کس را لازمست
 که عین تفاوت در شود و مطلق فهم تام کند پس مخیر حق و ک در بن
 کام هر دو را البته گویند و لهت بن کام را گویند ج و ش و می میان
 زبان سجری گویند و ض و ص و ط را حافی گویند و حافی کنساره یعنی

کناره زبان را بدندان ضرس جانب چپ برساند و یازده حروف بر سر زبان
تعلق دارند که معجمه ث و ظ این را شویہ گویند بمعنی بعوت دندانهای
زیرین و ط و ت بعوت دندانهای علیا نیز اقلیعه گویند و ص و س و ز
بعوت سر زبان و میانه دندان و این را سالیه گویند و سالیه نیز سر زبان باشد
و دو حروف از آن ت و ن بعوت سر زبان و بن دندان علیا و نیز از لقیه گویند
و زلق تیزی و دکرانه زبان با و از لب پنج حروف خیزد ق و الف و ب
و ه و و و این را شویہ گویند و این شش مخرج به مجری باز آید مجری حلق و
مجری دبان و مجری لب ویدانکه اگر مخرج و معنی هر دو حرف یک باشد اگر
تبدیل کند نمازش روا باشد و اگر مخرج هر دو یک باشد و معنی جداگانه نمازش
فاسد شود چنانکه اله الصمد را سم گویند و یا صراط را سراط گویند که هر دو لفظ
معنی به نیاز و راه دارد پس نمازش روا باشد و اگر لست علیهم بصیطر سیطر
گویند نماز فاسد شود زیرا که مخرج و معنی هر دو یکی نیست و هر دو برگماشته شده را
گویند قال علیه السلام من قرأ القرآن علی رأیه فلیتبتوئمه مقعداً من النار
پس باید که کلام الله را در پیش استنادی باید خواند که او نیز پیش استنادی خوانده
باشد زیرا که اگر کسی صد ذله القاری بخواند نمیتواند که کلام الله را ترتیب دهد
و آورده اند که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم در هر سالی یگان
گرت بر مهتر جبرائیل میخواند و در آن سال که وفات میکرد سه گرت خوانده بود
پس قرآن را با کمان مطربان و قاریان خود رو که غیر مد را مکشند برائے
تحمید صوت بناید خواند که خوف کفرست و اما باید که مزین بر نیت اظهار و
اختیار و اقام و مد و شد و تغنیم و ترقیق و تعلقیه و غنم باشد لقوله تعالی
وَمَرَاتِلِ الْقُرْآنَ تَرْتِلاً اِی رَبُّنَا الْقُرْآنَ زَیْنَةً پس اظهار و آن شش حرفست
که نون ساکن و تنخین را اظهار کنند نون ساکن که مابعد او یکی از حروف
حلق آید مجموعه او اخم هغه اظهار کند چون الا انت الهذا من عین

بسم الله الرحمن الرحیم
که خواند قرآن را با نیت
یک حفظ باشد جائز
نشدن نمازش

بسم الله الرحمن الرحیم
که بخواند قرآن را در وقت
نماز با نیت سماع باشد
نشدن نمازش
بسم الله الرحمن الرحیم
که بخواند قرآن را در وقت
نماز با نیت سماع باشد
نشدن نمازش

بسم الله الرحمن الرحیم
که بخواند قرآن را در وقت
نماز با نیت سماع باشد
نشدن نمازش

ومن حيث ومن غل الغمت عليه من خوف ونظائر نون وتنوين سوا عليهم
 اليم ودر غدا حيث شتمت محکات من واجر عظیم و حروف ادغام که جمع او یرملون است
 حروف ادغام با غنة و غنة آوازی باریک را گویند و سوا ادغام با غنة
 نظیر نون ساکن با غنة چون بعد او سوا آید چنانکه من بهم من بدنه و با غنة چون
 بعد او چهار حرف مذکور آید چون من و راء و من غنة و من بقول و ادغام با غنة مقدار
 بد پیدا آید تا حسن و جمال کلمه ظهور یابد چون ان شاء الله ان الله نظیر نون تنوین
 با غنة چون التفتی و من ثمرة زرقا و نظائر تنوین با غنة از واجات تر تصین و در
 و برق و سرور و نظیر و آیه مکان و حروف اخفاء پانزده اند و چون
 ما بعد از نون ساکن و تنوین یک از ایشان آید نون را اخفاء باید کرد و اخفاء
 با غنة او اکند حروف این است ق ت ج د ذ ر س ش ص ض ط ظ ف
 ق ل نظیر نون ساکن الفهم من قبل ان کنتم من ثقلت من جاز من دون
 الله من ذا الذی ان نواجه من شر من سبیل من قبل من ضل ان طبعتم
 من طهر و نظیر تنوین چون دگا و کا صفا صفا قوم مجنون و زقا کریم و بدانکه
 در علم بسیار نون در عا و ما نون ساکن است ادغام با غنة باید کرد و هر جا که بعد از
 نون ساکن و تنوین حرف با آید قلب بر میم باید کرد با غنة چون من بعد بصیر یا
 یملون بدانکه هر جا که بعد از میم ساکن چون هم و کم و لم حروف آید اظها باید
 کرد و دیگر همه جا اخفاء است چون الله یهزؤ بهم و یهدهم و یرهم یجازه یهدهم فی طغیانهم
 و بدانکه دال ساکن در پشت جا ادغام باید کرد و در کت چون قد تبیت و در
 دال چون قد دخلوا و در جیم چون قد جعل و در سین چون قد سمع الله و در
 شین چون قد شقها جتا و در ضا و چون قد صدق و در طاء چون قد ظلم و در ذال
 چون قد ذوب و بدانکه در دال و در ذال و در طاء ادغام شود چون اذ ظلموا و اذ انیب
 و در جیم چون اذ جعل و تا رتایت در دال و در طاء و ادغام کنند چون اجیبت
 و کما فانت طایفة و طار ساکن در ت ادغام کنند چون لبقت و ان

فطره و لام قبل و قبل و قتل و لام و را ادغام کنند چون بل رفعه الله بل لکم و بل لکم و بل
 ربی و هر جا که دو حرف از یک جنس بهم آیند اول آن ساکن دوم متحرک اول را در دوم
 ادغام کنند چون بید لکم الموت و اینها یوجه و من یکریه من و ما لم تسطع علیه و من باهم
 محیط لکم در محلی که حرف اول آن ساکن و حرف علت باشد چون الهمی یوسوس
 و الهمی یکنذب و در کلمه الم خلق کلمات و کاف ادغام شود بالاتفاق فقط و ث و ت
 ادغام کنند اگر ت ساکن باشد چون کم نبت قال و را مفتوح و مرفوع را تخفیف
 باید خواند یعنی پر باید خواند و نیز اگر ت قبل او مفتوح و مرفوع باشد و او ساکن باشد تخفیف
 باید خواند چون ربنا و ربکم خیر و الم تر کیف و کنت ترابا و نظیر را ساکن چون
 ارجلکم و قرآنا عربیا و اگر را مکسور یا ساکن یا قبل او مکسور باشد ت رقیق
 باید خواند چون عسر اسیر او ساکن چون فرعون و ارجی مگر آنکه بعد از حرف
 استعلا واقع شود و آن طاء و صاد و قاف است چون قرطاس و صداد و قفه
 لفظ الله اگر ت قبل او مفتوح و یا مضموم باشد تخفیف باشد چون الله و کان الله
 ان الله و اگر ت قبل او مکسور باشد ت رقیق باید خواند چون الحمد لله و بسم الله و هر جا که
 مسألت و وقف سنون و غیر سنون قاری رسد اگر ت بعد از ایشان الفی ساکن نباشد
 اگر ت حرکت منع بود اشغام کند و اگر کسره باشد درم کند چنانکه تسعین و ابر عظیم
 اشغام بشارت لب اندکی رفع را بومی و چون قل هو الله احد و درم در کسره است
 یعنی اظهار حرکت کند و با و از نرم چون مالک یوم الدین و در آیت مفتوح فتح را هیچ
 ظاهر نکند و در آیت بحر یوحی و جهی نیست فی مدولی اشغام مگر که القطاع دم است سکنی
 کنند و بعد بیشتر بخواند چنانکه فحدث و تو آبا و احد بیان **قوف منزل**
 که لازم است و گذشتن از و کفر است و آن در قرآن نود و جا است ط مطلق
 است گذشتن از و مطلق روانیست ز جایز است و ستمی بین طرفین است
 اما وقف اولی و صومخ و هر دو جهت مساوی و محبت حق علامت رحمت
 است گذشتن از و اولی علامت قبل نیخه اختلاف قراءه ه براس

۱۳۷

مسـ
 بیان اوقات قرآن

آیتست و معلوم باد که وقف نفس کشید نیست اما نه چنانکه ساکن شود بلکه چون
 طرفة العين نفس کشد و باز قرائه کند و بداند که حروف قلقله بخند و بر وائی شش اند
 و قلقله بطریق روم اظهار کردن حرکت را گویند اما البته اظهار کند اول ب چون و
 التراب دوم ج چون هیچ سیوم د چون و یوم الوعد چهارم ظ چون فی لوح
 محفوظ پنجم ق چون من علی و در ض اختلاف و قلقله در کسره می باشد در حالت
 وقفی چون ب ط ج ط و ط ظ ط ق ط ض ط و بعد ازین معلوم باد
 که جمله مدت بر هفت وجه اند اول در منفصل چون ما قبل همزه یکی از حروف مد آید و
 حرکت ما قبل آن حرف علت موافق نکند چنانکه قَالُوا آمَنَّا بِمَا أُنْزِلَ و
 بِمَا أُنْزِلَ وَفَىٰ أَنْفُسِكُمْ و متصل چون یَشَاءُ و مَا سَاءَ و جِئْنِی و
 متصل آنرا گویند که حرف مد و همزه در یک کلمه باشند کما قر و مد شد و این
 را ضروری نیز گویند چون وَلَا الضَّالِّینَ و حَاجَّ إِبْرَاهِیمَ و لَا تَخَافُونِ و
 تَخَافُونِ چنانکه پرنده در هوا باشد و با هر تنگی زمین فرو د آید چنان نفس را
 بالا برد و فرو د آرد چون وَمَا مِنْ دَابَّةٍ و مَذْهَابَتِی و نَضَّاحَتِی و ضَارَّ
 و شاید که این مد ضروری بغیر از باب افعیلال نیامده باشد وَلَا الضَّالِّینَ
 دو دست یکی ضروری دوم از برای وقف آت و در حالت وقف آت چون
 نزدیک طرف اخیر حرف علت ساکن واقع شود نیز باید کرد چون نَسْتَعِیْنُ
 و الْمُؤْمِنِینَ و اُولَئِکَ هُمُ الْكَافِرُونَ و مد تهجی که در اول سورت از مقطعات
 واقع میشود اگر در لفظ او حرف علت آید چون اَلْمَد وَصَّ و ق و ن و
 اگر در لفظ او حرف علت نباشد نکند نحو ط و در عین که بعضی و حم عسق
 دو وجه است هم مد و هم قصر و مد ضمیری چون ما بعد ضمیری همزه باشد و ما قبل او
 ساکن نباشد چون مَنْ لَیْسَ عَنْدَهُ اِلَّا بِاِذْنِهِ و اگر ما قبل او ساکن نباشد مد نباید کرد
 چون اِنَّا اَنْزَلْنَاهُ و عَنْهُ و فیه اگر ما بعد ایشان همزه آید مد نباید کرد و مد مبدل آنرا
 گویند که بدل از همزه و یا از تنوین باشد در حال وقف چنانکه اَمْنُوا و اَمْنَا و یُنَادُوا

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الزَّوَالُ كَمَا أَلَسَّ اللَّهُ الشُّكُورَ الْكَافِرُونَ وَالصَّالِحِينَ
 الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَاللَّيْلُ وَالنَّاسِيبُ وبعد ازین معلوم باد که نماز را چهار رکن
 است قیام و قنوت و رکوع و سجود و اما قنوت رکن اصلی نیست که از مقتدی
 بردارد و آن نشئه دیگر برداشته نشود و نیز در نماز گمانی و چهار گمانی مکرر نشود و
 این را رکن متصل میگویند و تکبیر اول را نه متصل و نه منفصل میگویند از جهت اختلاف
 در داخل صلوٰه و خارج صلوٰه تا اگر در عین تکبیر خنده قهقهه کند وضو شکند و قعده
 آخره را رکن متصل گویند تا در عمده **السلام** آورده است که تکبیر اول
 و قعده آخره فرض اند اما رکن نیستند و ترتیب را رکن پنجمی گویند چون رکوع
 در هر رکعت یکبار ادای می خود باید کرد تا اگر قنوت را فراموش کرد و رکوع آمد و
 یادش آمد باز کرد و قنوت تمام کند و رکوع بار دیگر کند و اگر از رکوع سجود آمد و بعد از او
 خطا نمازش فاسد شود و در همه نماز آنچه یکبار میشود ترتیب او نیز فرض است
 چون تکبیر اول تا اگر تکبیر در او ان فیتام تلفت و تکبیر گویان بر رکوع آمد نمازش
 درست نباشد و قعده آخر نیز ترتیب او فرض است تا اگر از جای خود تضرع
 دهد و بر رکعت زاید شروع کند اگر آن زاید را تا بر دشتن سجد سجد اول قید
 قید نکرده است باز گردد و قعده بجا آورد و الا نمازش فاسد شود و قنوت را لاحق
 داند چنانکه مالک دینار را گفته اند که **إِنَّكَ تَعْبُدُ وَأَيَّاتِكَ تَسْتَعِينُ** تا قصد بیشتر
 میگفت گفتندش که مگر از برای چیست گفت که صیغه مخاطب است تا بدل محض
 مطلق مشغول نشود چگونه گذارم و آورده اند که زنگوارے بود مالک یوم
 الدین را مالک یوم الدین گفت بحدث الف در آن شب حضرت رسالت پناه
 صلی الله علیه وسلم را در خواب دید که روی او گشتانده بود گفت یا رسول الله
 اعراض بربا چیست گفت هر که در نماز مخفی قرآن میداند برابر هر حرف که ذکر
 میکند از برای او کوشکی در بهشت پیدا میشود و هزار نیکی در دیوان اعمال او نوشته
 میشود و تو هزار نیکی و هزار کوشکی از اعمال خود کم کرده و امام اعظم رحمه الله صلیفه

بیان چهار رکن نماز

خنده قهقهه در عین تکبیر
 او را ناقض قنوت نیست

کوفی رحمة الله علیه گفته است که قراة قرآن را در ده روز تمام باید کرد تا در هر
 کلمه قاری را پند و عبرت حاصل شود و در نماز عبرت گرفتن لازم دانند که راز حق
 است آورده اند که ابو بکر صدیق رضی الله عنه در نماز با صد و شصت مرتبه یا اَلْحَمْدُ
 بخواند تا بجای رسید که خذوه فخذوه ثم الحکم صلوه بهوش شده افتاد و چهل روز بهوش
 شده افتاده بود چون بهوش آمد گفتند که یا صدیق حال چه بود گفت چون
 خطاب بود که بگریه و زنجیر در گردن اندازید و آتش در رخ بدو رسانیدند و گفتند که
 زنجیر در گردنم کردند و با کشتن انداختند و ایضا امام حسن بصری رضی الله عنه را گفته اند
 که در نماز با صد و شصت مرتبه یا اَلْحَمْدُ بخواند چون بجا رسید که و طعمًا ذَا عَصَةٍ وَ
 عَذَابًا اَلِيمًا آب در دهن در حلقش بابتاد که فرود و بالا میفتست روز بهوش افتاده بود
 چون بهوش آمد گفتند که چه حال بود گفت چون وعید بود که میوه در دهن در دهن
 خند ترا سال هر گلو استاده باشد که فرود و بالا رود چون شکم رسد روده ایشان
 بر زمین افتد باز بر آفتاب برویدند و شتم که در دهن من کردند گلو من گرفته شد
 آب در دهن فرو نمیفت چون قراة را تمام کردی گویا که از جایگاه قیامت
 فارغ شدی و از گرائی باز رسد فرود کرده بر کعبه آنی که امام عظیم گفته
 است که رکوع را چنان کند تا سر بر زمین او برابر باشد تا اگر قح آب بر کعبه بر
 پشت او نهند نه ریزد و اگر همچنان نکند خوف از زوال ایمان است و چون بوقت
 رود سمع الله لمن حده گوید و نماز ادریت تمام کند و باید که به جزم ناگوید و بگوید که
 آن نرسب امام شافعی است زیرا که اوقف تفصیل الکلیتین و بقول با حده گوید و چنانکه
 بعضی عوام در قومه بعد از حده نفس نمکشند و سجده میروند بزه گاری بسیار است
 و بعضی گفته اند که خوف کفر است و باید که را در کبر را در سجده تمام کند و بعد
 از آرام در دو حله تمام کند و از سجده دوم چنان برخیزد گویا که در پیشانی
 او انگشت سبز بود و در رکعت دوم برین تسبیح آورده اند که
 در آن روز که حکم شد با دم علیه السلام سجده بکنید اول بهتر است از اقل

۱۵۱

در بیان سجده کردن
 در نماز و غیره

ما را در دنیا نیست و در آخرت
عذاب و فزع ۱۲

پاره دوم در کتب و آثار
۱۲

در بیان سعادون بکده و
از فغان و تر ۱۲

و اما اینها ازین است که

10m

در بیان نمازخانه
اینهاست

ایضا در این کتاب

[illegible]

۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

1



وَدَحَّتْ وَتَرَحَّتْ عَلَى الْإِبْرَاهِيمَ وَعَلَى إِبْرَاهِيمَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ کہ باز تکبیر گوید و بخواند اللَّهُ أَغْفِرُ لِحَبِيبِنَا وَمُتَّبِعِنَا وَشَهِيدِنَا وَغَائِبِنَا وَذَكْرِنَا وَأُنْثَانَا وَصَغِيرِنَا وَكَبِيرِنَا اللَّهُمَّ كُنْ لَنَا فَاحِشَةً عَلَى الْأَسْدَادِ وَمَنْ تَوَقَّيْتَهُ مَنَّا فَوَقَّيْتَهُ عَلَيَّ الْإِيمَانَ و اگر پس زبانه باشد بعد از یکم چارم بگوید اللَّهُمَّ اجْعَلْهُ لَنَا قَطَاً وَاجْعَلْهُ لَنَا أَجْرًا وَاجْعَلْهُ لَنَا شَافِعًا مُشَقِّعًا و اگر دختر زبانه باشد ضمیر را تانیث بیاورد چون لفتح الهاء بخواند باز یکم گوید و باید کہ بعد از یکم آیت ربنا آتنا بخواند و سلام بگرداند **مسئله** اگر کسی عالم باین ادعیه نباشد شاید کہ بعد از نماز یکم یک سوره فاتحه بخواند کافی است زیرا کہ حضرت رسالت پناه صلی اللہ علیہ وسلم در اکثر اوقات چنان کرد و اگر صد کس یا بیشتر را و اندک یا بہ یک نوبت صلوہ خیارہ بگذارد روا باشد آوردہ اند ہر قدم کہ بر نماز خیارہ او کردند بر او رد ثواب یک حج و نمازہ اعمال او بنویسند و اگر صد کس بر نماز خیارہ حاضر شوند اگرچہ آن میت مستحق عذاب باشد او را حق ثواب یکم بخویش بخشد و ذنوب او را عفو کند و اگر صد نباشد چاہ را نیز ہمین حکم است و در مقلح الجنان آوردہ است کہ مروی تہیت را لازم است کہ اگر چاہ کس در دیہ پیدا نشوند از دیہ دیگر طلب کردہ بیارد و صف شوند تا اگر ہفت کس باشند کہ کس را بر امام بایستند و دو خلف امام صف زنند و یک کس از خلف آن دو بایستند تا ثواب مذکور بیایند و مردمان دیہ را لازم است کہ ہمگی حاضر شوند و الا از عمدہ فرضیت بیرون بیایدہ باشند زیرا کہ فرض کفایہ بودن او بطریق است کہ اگر اہل یک دیہ بجای آوند از دیہ ہامی دیگر ساقط میشود و باید کہ نماز خیارہ را تکرار نکنند کہ تکرار ممنوع است مگر بغیر ولی او اگر کردہ باشند ولی را حق عاودہ است و آوردہ اند کہ تکرار نماز خیارہ خاصہ حضرت رسالت پناه بود صلی اللہ علیہ وسلم اول کرت نماز خیارہ یا ران کردند و امام ابو بکر صدیق رضی اللہ عنہ بود و باز آدم صفی الدجا بہ ابریشم از بہشت آورد و تن مبارک حضرت را بد و بچسبید

۴
مایا با رضا بیاضی ننگین
مایا ترا و مست علیان مایا ترا
مایا ترا و عجب مایا ترا

و خود را مایا ترا و نیز سرک مایا ترا

ما زنگنه ما با نواز

و انچه در این کتاب مذکور است

ای زین بیان است
که سلام و جود

بسم الله الرحمن الرحيم

امیرالمؤمنین

افشاری بایان

وای که نفع مانده
و دیگران

اور
فستاده شده و

100

100

برای نفع عام

اور اس کا سفار

تفاحت بفرات

کتاب فی الفی

بسم الله الرحمن الرحيم

کتابخانه

5

12

2

10

1

1

1. The first step is to identify the problem or question that needs to be answered.



و با بآدم امام شد و همه ارواحان پیغمبران اقتدا کردند و نماز جنازه گذاردند و
 کرت سوم مهتر جبرائیل امام شد و همه فرشتگان آسمان و روحی زمین اقتدا
 کردند و نماز جنازه گذاردند بعد از آن از هر دهم که مردم می آمدند نماز جنازه میگذاردند
 و آورده اند که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم را هفت کفن بود از حریر
 و نقلست از عبد الله بن عباس رضی الله عنه که او گفت چون که حضرت
 رسالت پناه را در کحد نهادم و کفن را از روحی مبارکش باز کردم دیدم که لباس
 میپوشید گوش خود را بدو نهادم و نزدیک بردم و شنیدم که امی است
 میگفت و آورده اند که نماز جنازه بر بابا آدم صلی الله علیه و سلم مهتر جبرائیل بجا آورد
 و در سر اندیپ نهاد و پد آنکه در خیمه است که چون مصلی مومن نماز را چنانچه
 هست بجا آورد مع جمیع ارکان و شرائط آورده اند که آن نماز را در جامه سفید
 میپوشید و در زیر عرش بریند و سر بسجده نهند و بی آرامی کنند و بگردند از حق تعالی
 خطاب آید که ساکن شو گوید که ساکن نشوم تا آن مصلی را آمرزیده نگرددانی
 و عزیز نکنی چنانکه ما را عزیز کرده است امر شود که آمرزیدش پس آن نماز
 دعا میکند در حق آن مصلی که اعزله الله کما اعزته بنی و حفظک الله کما
 حفظته بنی و چون نماز را چنانچه هست بجا آورد او را در جامه سیاه میپوشند و
 چون بالا رود او را راه اندهند باز گردد و بر روحی آن مصلی افتد که چند کرت با
 رود و برگردد و بعد از آن همیشه بدعاء بیداد کند و گوید ضیعتک الله کما
 ضیعت بنی بدانکه آورده است که در تحت عرش مرغیست سفید رنگ که پائین می آید
 در بحر حیوان نام دریائست در بالای هفتم آسمان که برابر هفت آسمان
 و هفت زمین است آورده اند که آب باران نیز از آن دریای آید بطریق جوئی
 فرشتگان از انجائی آرند و ابر را بطریق سوراخ غزال راست میکنند و درین ابر فقط
 شده میریزد که هیچ نقطه بنقطه دیگر آمیزش نیابد بقدرت الله تعالی آورده اند اگر
 بقدرت خدا بودی و همچنان آمدی از هفتم زمین بگذشتی از بعد مسافت او در زیر

عزیز است و در حق آن مصلی که اعزله الله کما اعزته بنی و حفظک الله کما حفظته بنی و چون نماز را چنانچه هست بجا آورد او را در جامه سیاه میپوشند و چون بالا رود او را راه اندهند باز گردد و بر روحی آن مصلی افتد که چند کرت با رود و برگردد و بعد از آن همیشه بدعاء بیداد کند و گوید ضیعتک الله کما ضیعت بنی بدانکه آورده است که در تحت عرش مرغیست سفید رنگ که پائین می آید در بحر حیوان نام دریائست در بالای هفتم آسمان که برابر هفت آسمان و هفت زمین است آورده اند که آب باران نیز از آن دریای آید بطریق جوئی فرشتگان از انجائی آرند و ابر را بطریق سوراخ غزال راست میکنند و درین ابر فقط شده میریزد که هیچ نقطه بنقطه دیگر آمیزش نیابد بقدرت الله تعالی آورده اند اگر بقدرت خدا بودی و همچنان آمدی از هفتم زمین بگذشتی از بعد مسافت او در زیر

عزیز است و در حق آن مصلی که اعزله الله کما اعزته بنی و حفظک الله کما حفظته بنی و چون نماز را چنانچه هست بجا آورد او را در جامه سیاه میپوشند و چون بالا رود او را راه اندهند باز گردد و بر روحی آن مصلی افتد که چند کرت با رود و برگردد و بعد از آن همیشه بدعاء بیداد کند و گوید ضیعتک الله کما ضیعت بنی بدانکه آورده است که در تحت عرش مرغیست سفید رنگ که پائین می آید در بحر حیوان نام دریائست در بالای هفتم آسمان که برابر هفت آسمان و هفت زمین است آورده اند که آب باران نیز از آن دریای آید بطریق جوئی فرشتگان از انجائی آرند و ابر را بطریق سوراخ غزال راست میکنند و درین ابر فقط شده میریزد که هیچ نقطه بنقطه دیگر آمیزش نیابد بقدرت الله تعالی آورده اند اگر بقدرت خدا بودی و همچنان آمدی از هفتم زمین بگذشتی از بعد مسافت او در زیر

عرش ستونیت از نور که بیخ او در تحت الشریست و آن مرغ سینه خود را بر آن ستون
 نهاده است و ناخن شتالنگ آن مرغ هنوز بآب نرسیده از جهت کلانی او در روز و شب
 بهفتاد کرت باران مشک و عنبر بر آن مرغ میبارد و چون وقت نماز شود آن مرغ بالهای
 خود را می افشاند و آن مشک و عنبر از وی ریزد و بدخت طوبی میرسد و برگهای درخت
 طوبی چون گوشه های فیستند و در میان آن برگها چون سرودهن آدمی نقش است
 میشوند و از آن شنائی حق می آید پس در آن وقت شما را از آن برگ و از جمله ملکوت
 میبخیزد که بندگان بنماز مشغول اند پس بنده را شاید که نماز را کما حقہ بجا آورد تا در
 نظر ملکوت شمرنده نشود و باید که نماز را بجماعت ادا کند و در مسجد بجا آورد چنانکه
 در خبر است مَنْ شَدَّ شَدَّ فِي النَّارِ یعنی کسیکه تنها گذارد نماز را تنها رود
 بدوزخ و در شرح مشارق آورده است که اگر کسی نباشد شاید که
 زن و یا کودک و کنیزک را تعلیم بکنند که وضو کند و از دو رویتاده باشند
 نمازین و عید خلاص یابد و در ترغیب الصلوة آورده است
 که اگر عبادت تمام اولاد آدم را بجا آورد و نماز را جدا ادا کند جائی او در دوزخ نیست
 آورده اند هر که یک نماز تنها بگذارد چون چهل هزار کرت یا یک و نیکر سوال
 کند این مقدار عذاب با و برسد که یک سوال ایشان چه دشواری دارد چنانچه
 امیر المؤمنین عثمان ذی النورین رضی الله عنه گفت که من ایشان را دیدم که سرها
 ایشان مثل کوهند و روئهای ایشان سیاه تر از شب تار و آواز ایشان
 مانند آواز رعد و دزدانهای ایشان مانند برق و چشمان سرخ که شراره آتشین
 از چشمان و دندان ایشان میریزند و گریه بیدست گرفته که اگر تمام عالم با هم شوند
 یک گریه ایشان بالا کرده نمیتوانند و امیر المؤمنین عمر فاروق گفت یا رسول الله
 احوال مومنان چه باشد در هنگام سوال حضرت فرمود که بغیر عنایت الهی کاری
 نیست و معلوم باد اگر نماز خلف فاجر بکند از عید جماعت خلاص شود اما آن مقدار
 ثواب نیابد که خلف متقی موعود است زیرا که پیغمبر فرموده است کسی که خلف متقی

او اکنند پس گویا که خلف پیغمبر آن او کرده باشد و معتقد اگر یک کس باشد دست
 راست امام ایستد و اگر زیادت بر آن باشد بر دودست بایستد و باید که بیشتر
 بطرف راست کند که اگر یک کس در برابر باشد و دیگران همه در پیش رو باشد زیرا که
 اول حمت بر امام نازل میشود و بعد بر کسانی که طرف دست راست امام استاده
 باشند و بعد بر کسانی که بطرف دست چپ و در خیم است که در یکی از اطراف
 خدمت رسول الله صلی الله علیه و سلم آمد و گفت یا رسول الله اگر کسی چهار وقت نماز خلف
 امام او اکنند و حقش تنها او اکنند حال او چگونه باشد حضرت گفت بنشین و حقش
 سه مرتبه سوال کرد حضرت میگفت بنشین و ایستاده اند که در وقت نماز یا فتن
 باشد که سنت سوخته است و اعلم ان السور هو اسال العارفة من تحت العمامة
 مَا يَلِي الْقَفْلَ مِنْ جَانِبِ الْكَيْسِ ط وَمَقُولُ تَعَالَى هَذَا يَمْلِكُكُمْ رَبُّكُمْ بِخَمْسَةِ آلَافٍ
 مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُسَوِّمِينَ ط وَهُوَ مِنَ النَّبِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ سَنَةِ الْهُدَى وَمِنْ فَضْلِهِ
 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَالسَّلَامُ رَكْعَتَانِ مَعَهُمَا أَفْضَلُ مِنْ سَبْعِينَ رَكْعَةً يَدُ وَنَحْوَانَهُ
 عَلَيْهِ السَّلَامُ أَسْأَلُ فِي جَمِيعِ الْأَحْوَالِ إِلَى حَالَةِ السَّيْرِ وَهِيَ ثَلَاثَةُ أَنْوَاعٍ قَبْضَةٌ
 وَقَبْضَتَيْنِ وَقَبْضَاتٍ حَتَّى الصَّدْرِ الْأَوَّلِ لِضَعِيفِ الْإِيمَانِ وَالثَّلَاثِ الْمُنَوَّسِطِ
 الْإِيمَانِ وَالثَّلَاثِ لِكَامِلِ الْإِيمَانِ كَالْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ وَالْفَضَائِلِ
 فِي حَقِّهَا كَثِيرَةٌ لَكِنْ لَوْ بَسَطْنَا فِيهَا سَبْقَ الْأَنْوَارِ وَهَمَّهَا فَقَوْلُ مَنْ شَرَحَ الْمَشْكُوتَةَ فَقَوْلُ
 مَنْ شَرَحَ الْمَسْمُومَةَ بِالطَّبِيِّ عَنْ جَابِرِ بْنِ جَبْرِ قَالَ سَمِعْتُ عَنْ أَسَدِ بْنِ
 وَهْبٍ قَالَ رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَلَى أَرْبَعَةِ أَوْجُهٍ عِلَاقَةٌ
 سَفِيلٍ أَوْ عَلَوٍّ وَبِعِلَاقَتَيْنِ سَفِيلٍ وَمَعْلُومٍ وَبِعِلَاقَتَيْنِ أَنْ يُرِيدَ الصَّلَاةَ وَوَقَاءَ
 الْقُرْآنِ سَفِيلٍ وَأَنْ يُرِيدَ الْقِرَاءَةَ عَلَوًّا وَأَنْ يُرِيدَ أَحْكَامَ الشَّرْعِ فَبِكُلِّهَا وَأَنْ يُرِيدَ السَّيْرَ
 وَالصِّيدَ بَعْدَ هُمَا جَامِعَ الْغَرَائِبِ مِنْ مُصَنِّفَاتِ الْأِمَامِ مُحَمَّدِ بْنِ حَسَنِ الشَّيْبَانِيِّ *
 قَالَ النَّبِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَكْعَتَانِ بِعَمَامَةٍ خَيْرٌ مِنْ سَبْعِينَ رَكْعَاتٍ بِغَيْرِ عَمَامَةٍ
 وَكَقَمَّةٍ مَدْرُوسَةٍ رُبَّنْ وَهِيَ سُنَّتُ الْأَوَّلِ أَنْ تَكُنْ فِيهَا لَصِيبٌ وَفَوْطَةٌ

در باره چهارم در رکعت
 از غفلت من باشد ۱۲

در بیان ستارین
 در آنکه سوره عَمَامَةُ
 علامه است از شیخ عَمَامَةُ
 با تعبیر است از قول حاج
 از جانب جیب و از قول حاج
 این است که در کتب
 شمار آن از شیخ عَمَامَةُ
 بنویسند سوره عَمَامَةُ
 نشان خود را
 در این
 بنویسند

انداختن ثواب بسیارست مرصیت را در عوارف المعارف است که
 چون حکم باری شد که آدم را پیدا بکنم او دوست من باشد و من دوست او باشم
 مهتر جبرائیل و میکائیل را فرستاد که تا از زمین خاک بگیرند از نفس مکة الله
 آواز برآمد که شمارا بخدا سوگندست که از من خاک نگیرید چون بازگشتند حکم
 شد که چرا نرفتید گفتند که یارب از امر شما سوگند بشمار شوار پیدا شستم گم رفتم با
 مهتر اسرافیل را فرستاد و نیز همچنان بازگشت باز مهتر عزرائیل را فرستاد
 و زمین باز سوگند بخدادش قبول نکرد و گفت خاموش باش که من نخواهم گذاشت
 و آورده اند که پوست روئی گرفت و جمع کرد آدم را از آن آدم گوشتند که
 ادیم پوست را گوشتند چون مهتر عزرائیل بدرگاه حق آمد حکم شد که چرا رفتی گفت
 از سوگند شما امر شما را محکم دانستم و گرفتم حکم باری برو شد که چون نارحمی کرد
 قابض ارواح بندگان که ازین آفرینیم تو باش و چون بابا آدم را آفریدند
 سر او در مکه بود و پامی او در طائف که بجای سه صد فرسنگ بود و در میان
 هما بجا که احوال مکه است توده خاک باقی ماند و آن توده را بکه می نامیدند
 احوال بار ابراهیم بدل کردند مکه شد و آورده اند آنچه او آواز می کرد
 و سوگند ببلای مکه میداد خاک حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم بود
 سوگند از جهت این میداد که ازین خاک بندگان پیدا شوند و ایشان را
 بیفرمانی کنند خدائی را و مستحق عذاب شوند و چون بابا آدم از بهشت
 برآمد در نماز روی خود بجانب همان توده میکرد تا زمان ابراهیم خلیل الله
 بعد از آن مهتر ابراهیم مکة الله را برابر بجا رست کرد و بعد از آن در بنی اسرائیل
 مهتر داود بیت المقدس را رست کرد و در زمان طوفان نوح علیه السلام
 آن توده خاک در تمام عالم پراشید و آن خاک حضرت رسالت پناه
 نیز از آنجا بمینه آمد تا روضه مبارکش در مدینه شد و در آنجا که بابا آدم محراب
 رست کرده بود و آن محراب را پنجم آرام آسمان بودند الحال در آنجا در چها

آسمان ازان کعبه را ساخته اند که یک دانه مر و ایدست و او را بیت المعمور نامند
و آن کعبه فرشتگانست که هر روز هفتاد هزار صف ملائکه بطواف میسرند
صفی هفتاد هزار فرشته میباشد که تا قیامت بیچ فرشته نوبت دیگر نیاید آن
خاک باقی در تمام عالم پراگنده شد تا هر جا که مسجد است میشود آن خاک در همان
جاست و آورده اند که در روز قیامت که الله باند کشتی که تمام عالم حاجیان
در و گنجند و از پله صراط در گذرند و مسجد نیز همچنان شود و تمام اهل مسجد در و
گنجند و از پله صراط در گذرند و در اجتناب الفقراء آورده است که چون
کس در بیابان رود پس در وقت نماز باید که مسجدی رست کند و در و
نماز گذارد و چون رست کند هفتاد هزار فرشته تکان در و قیام می نمایند و عباد
الله میکنند و تا روز قیامت بهمانجا میباشند و مغفرت آن شخص از الله
تعالی میخواهند و چون رست بکنند شاید که زیاده از پنج سنگ باشد زیرا که
پنج سنگ و یا کمتر طریق بت پرستان میشود و در مفتاح الجنان
آورده است که شخصی عاصی و فاجر بود اما خاصیت داشت که چون جائی
خوب میدید در آنجا مسجد رست میکرد و بعد از وفات او را بدو رخ
بردند دید که آن سنگها همه جمع شدند و درهای دوزخ را گرفته بودند و
او را نمی ماندند و حکم شد که برگشتانده به بهشت برید و ایضا آورده
اند که چون حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم در معراج
بآسمان چهارم رسید فرشته دید که یک پراو در زمین نغمه گنجید
چشمان او بمثل ستاره آسمان بود و چندان گریه بود و می گریست
که از هر چشم او جوی روان میبود چون حضرت رسید و سلام گفت
او را هیچ خبر نبود از جهت اشتغال او بگریه بهتر خبر ایل خبر کردش که محمد
آخر الزمان بتو سلام کرد بعد ازان جواب سلام داد حضرت پرسید که گریه چرا
گفت هر چه حق آفریده است و می آفریند حساب او بمن حواله کرده است

و حساب او میدهم اما چند چیز را هرگز حساب نمیتوانم کرد یکی ثواب کسی که بعد از
 نماز ده بار درود بر محمد صلعم فرستد دوم ثواب کسی که از ده همان زیاده در خانه
 او آید سیوم آنکه در نماز خلف امام ده یازده مقتدی استاده باشند ثواب
 آن امام و آن مقتدی آنست که در حساب آورد و جامی دیگر آورده اند که خصوصاً
 در نماز خفتن چهار کس غیر از امام همین حکم دارد و معلوم باد که چنانکه مکه الی از هفتم
 آسمان در گذشته است مسجد نیز همچنان تا آنکه آورده اند که اگر کسی داخل مسجد
 باشد و از درون مسجد آب دهن اندازد و تا بیرون رود روا نباشد اگر چه بیرون
 افتد زیرا که این هوا نیز حکم مسجد دارد پس باید که بکناره مسجد بپسند و آب دهن اندازد
 که ادب مسجد و مکه الی در آنکه شستن لازم دانند تا آنکه آب دهن جانب قبله و جانب
 دست راست و جانب آسمان انداختن گویا که جانب چمن جل جلاله انداخته باشد و
 اگر جانب دست چپ و در زیر پای و پس پشت اندازد گویا که بر روی شیطان
 انداخته باشد **و در ترغیب الصلوة منقولست** که در مسجد بر
 بویامصلی انگندن کرده است یکی آنکه بی ادبیت و دیگر آنکه سجده کردن بر
 چیزی متصل بزین باشد افضلست چنانکه سجده کردن بر زمین افضلست
 از همه سجده با حکایت موافق این بشنو آورده اند که در زمانه مانی
 بادشاهی بود یوسف نام چون وفات یافت دو پسر خلف او ماندند یکی
 حجاج نام دوم منہاج جمله ارکان دولت پسندیدند که میان ایشان قرعه
 اندازیم تا بر هر که بر آید بادشاهی از او بود و هر دو را گفتند که شایسته خود
 را ساز کنید که تا در بادشاهی چه خواهید کرد منہاج در نیت گرفت که اگر بادشا
 شوم عدل و احسان و شفقت در رحم بر مسکینان و مدرسه عالمان و
 خضوع و تواضع خواهم کرد و حجاج در نیت گرفت که اگر بادشا شوم تمام دنیا
 و اکابران اهل دین را بکشم و خرابی عالم کنم بعد از آن ارکان دولت دو سنگ
 گرفتند یکی سیاه و یکی سفید و در آوند آب انداختند گفتند هر دو شما

در سبب بادشاهی یوسف نام

دست اندازید بدست هر که سفید آمد بادشاهی اورست آورده اند که چند کرت
 انداختند هر کرت سنگ سفید بدست حجاج می آمد پس ناچار شدند اورا بادشاه گرفتند
 در ایام سلطنت چندان ظلم کردی که اگر کسی نزدیک او نشستی اثر ظلم بروی نمی
 ولود و نه هزار اولیاء الله را کشته بود که اکثر ایشان سیدان بودند خصوصاً
 روزی امام جعفر صادق رضی الله عنه را طلبیدن گرفت و جلاد را گفت که چون
 امام جعفر صادق اندرون در آید من دستار را از سرش بگیرم و تواضعاً گردنش
 بزن چون امام داخل شد حجاج کرسی زرین خود در پیش امام انداخت و جلاد را
 از شمشیر زدن منع کرد بعد از آن از او پرسید که شما مکشتن کرده بودید این
 قدر عظیم من برای چه بود حجاج گفت چون داخل شدی ثعبانی دیدم دهان
 باز کرده گفت اگر امام را بکشی ترا فرو خواهیم برد و بار دیگر هزار و دویست
 سید از جمع کرد و کشتن فرمود چون هزار کشته شدند غباری پیداشد که
 هیچ احدی دیگر برانمیدید و آن دویست کس بجانب روم رفتند تا چهار روز
 غباری بود بعد از آن خبر ایشان رسید که بجانب روم رفتند حجاج بدبخت
 رومیان را گفت که ایشان را اگر بمن فرستادید فبها والانه شما یان را خراب
 خواهیم ساخت پس رومیان بخود اندیشه کردند که اگر اولاد رسول صلعم را بکشتن
 بدیم فردائی قیامت بحضور رسول چه جواب خواهیم داد و در ولایت روم دویست
 کس دزدان بودند پیش ایشان رفتند و گفتند که شما قایل شوید بستی
 و بروید که شما یانرا حجاج طلبیده است و عیال شما را این مقدار زیدیم که بهفت
 پشت بخورند والانه شما را بنام دزدان کرده بکشیم و عیال شما را بکشیم ناچار
 شده بیچارگان قبول کردند پس ایشانرا راهی کردند چون ایشان در
 دل خود فکر کردند که یارب العالمین مایان بعوض اولاد رسول صلی الله علیه و سلم
 خود را بقتل دادیم که فردا از شفاعت رسول محروم نمائیم بدرگاه مقتضای دعائی
 بیچارگی ایشان قبول شد یک روزه راه در میان مانده بود که خبر آمد که

مجاج در جهنم شد و مرایشان از طفیل رسول الله و از اولاد امجاد خلاص شدند
 بازگشته بولایت خود آمدند و دست بوسی و تعظیم میکردند که سیدانند لغو
 باله منها چگونه خود را بسیدی قرار داده بودند و بدعتها را اظهار کردند از برای
 حاصلات دنیاوی فریب ساختند و اقوال بقاء رفض از آنها صادر شدند
 آورده اند که الحال اکثر مردمان که خود را سید میگیرند و خود را بر فرض میکشند
 و سب اصحاب میکنند و خمر خوردن و زنا کردن بخود حلال میدانند و
 سبالت رست نمیکند و همراه علم و علماء دین که ثبوت شریعت است دشمنی
 میکنند و خود را شاه خوانند و میر نامند ایشان اولاد همان دزدانند و هیچ
 النسب نیستند بلکه نسب خود را تبدیل کرده اند و پیغمبر فرموده است که ایشان
 بونی بهشت نیابند لقوله علیه السلام مَنْ بَدَّلَ آبَاهُ بِغَيْرِ آبَائِهِ فَالْجَنَّةُ
عَلَيْهِ حَرَامٌ ایضا روزی امام حسن بصری را برای کشتن طبلید کسان او
 رفتند امام حسن رضی الله عنه گریخت گرفت و در صومعه خود درآمد چون ایشان رسیدند
 حبیب عجمی که مرید امام بود بر روی صومعه ستاده بود گفتند امام چه شد حبیب
 گفت که درون صومعت چون درآمد هر چند گردیدند امام را نیافتند برگشته
 رفتند چون امام برآمد از حبیب پرسید که دیوانه چه امر نمودی حبیب گفت یا امام این
 برکت رستی بود که خلاص شدی والا نه نمیدانم که چه میشد الغرض چون مجاج
 بمرد خواب دیدندش بانند مشکى پراز آب افتاده بود گفتند که خدا باشما چه
 کرد گفت مرا پیامر زید گفتند چه گفت بد و خاصیت یکی آنکه هرگز بغیر از خاک
 سجده نمیکردم حتی اگر در کشتی می بودی و یا بر زلیچه میفرمودم که خاک را در
 سجده گاه من اندازید و دیگر آنکه سنت نماز دیگر را فوت نکرده بودم و آن
 سنت دیگر چهار رکعت است بیک فاتحه و یک اخلاص سُئِلَ اگر زمین
 پلید باشد و جامه بر او اندازد و دلچ کرده اگر از طرف بالا اثر نکرده است نماز
 روست و اگر جامه بکطرف پلید و یکطرف پاک باشد اگر پیوسته نباشد چنانکه

۴
 بیل نمودن این خود را بیل
 پیران خود بیل نیستند خود را
 بیل نیستند بیل کردند بیل
 جنبه بر آنست

۴

قبایله که همان طرف پلیدی زمین کند و طرف پاک بالا کند و بدانکه اگر جامه
در زمین اندازد برای نماز چنان کند که گردن او را زیر قدم کند و دامنش را بسجده گاه
برد و همچنان پوست حیوان را در زیر قدم اندازد و اگر کله همراه باشد یا نه باشد
بهر طریق سر پوست حیوان را در زیر قدم اندازد و طرف ذنب را جانب قبله
کند مسئله اِذَا صَلَّيْتَ فِي جِلْدِ الْحَيَوَانِ فَشَرِّطْ أَنْ يَجْعَلَ رَقَبَتَهُ تَحْتَ قَدَمَيْكَ
فَإِنْ لَمْ يَجْعَلْ لَا يَجُوزُ صَلَاتُهُ در ضمیر است مسئله بدانکه پنج بنای مسلمان
بر دو گونه است بعضی بالفعلند و بعضی بالقوتند بالقوة چون حج و زکوة و
بالفعل چون نماز و کلمه و روزه پس اگر خواجه غلام را گوید که بر تو کار من فرض است
و کار حقرا باید گذشت و یا غلام گوید که کار خواجه بر من فرض است و کار حق نیست کافر
گردند زیرا آنچه فرض خدا را آنچه بالقوت است تا مستحق آن نگردد لازم نشود آنچه بالفعل
لازم است پس هر کس از آزاد و بنده و مرد و زن بر همه فرض عینست و فرض
عین آنست که هرگز از کسی ساقط نشود خوش گفت آنچه گفت بیت
طاعت اوست فرض عین شده بر همه خلق همچو دین شده مسئله
در بیان اوقات خمس صلوة اول وقت صلوة فجر طلوع فجر دومی
ست و آن سفیدی ست و رافق آسمان از جانب مشرق لقوله عليه السلام
لَا يَغُزُّكُمْ أَذَانُ بِلَالٍ و آن چنان بود که در زمان رسول علیه الصلوة و السلام
دو اذان بودی در شب اول اذان بلال میگفت برای انتباه خلق تا اکل و
شرب کنند در رمضان و یا تهجد کنند و غفلت نورزند در سایر ایام و در وقت
باید اذان ابن مکتوم می بود پس حضرت صلی الله علیه و سلم فرمود که باذان
بلال فریخته مشوید که آن هنوز شب است و اول وقت نماز پیشین نزدیک
برگشتن آفتاب است و آخر وقت او دو چندان گشتن سائیه هر چیز سے را
جز سائیه اصلی که جبرئیل علیه السلام امامتی رسول دوباره کرده است در اول
روز نزدیک برگشتن آفتاب بود و در آخر روز نزدیک دو چندان بودن

و قشکه قطع او کردن
نماز کرده شود پوست
حیوان یعنی جانور پس
لازمست که در او بپوشد
شماره آن پوست
در دو قسم است
پس اگر در انداخت
خبر روایت نماز
در صحت

در بیان
نیم شب

غروب و سبب بنای اذان
شماره این را اذان حضرت
بلال رضی الله تعالی عنه

سایه هر چیزی بود جز سایه اصلی و اول وقت عصر بیرون رفتن ظهر است
و آخر او غروب آفتاب است و اول وقت نماز مغرب غروب آفتاب است و توقف
میان غروب و مغرب چندان کند که کسی سه رکعت نماز بجا آورد حتی که اگر کسی شروع
کرده باشد در نماز دیگر و آفتاب غروب شد و او یک رکعت کرده باشد و سه رکعت
مانده است نمازش فاسد شود زیرا که بعد غروب این مقدار وقت بحساب عصر است
و آخر وقت مغرب غائب شدن شفقست بقول ابو حنیفه رحمه الله علیه و آن شفق
سفید است در کناره آسمان و اول وقت عشا از غائب شدن شفقست و آخر
و آخر وقت او طلوع فجر ثانی که آنرا صبح صادق گویند بدانکه اصعبترین اوقات
در حق معرفت وقت ظهر است زیرا که تعلق بحسابات شهر و دار دارد پس شمس
از ان بیان کنم ان شاء الله تعالی چنان و چنان

اسد بهار و زون	منبسطه اسو	میزان کنت	مقرب مهر	قوس پوه	جدی ماه
۵	۵	۵	۵	۵	سرطان ساون
دلو بهار و زون	چوت مهر	حمل بیا که	ثور جیثمه	جوزا بار	

بدان امی عزیز که این مقدار دانستن از حسابات فرض عینست
تا هر یک که بدانند وقت نماز را شناخته باشد زیرا که شناختن وقت یکی از
فرض عین نماز است بدانکه این دایره شمال کوه قاف دارد زیرا که کوه قاف گرد
بجست ازین زمین و آفتاب بر آسمان میرود و این شب سایه اوست
و در زمستان آفتاب بکناره آسمان میرود و زود میگردد و در تابستان در
وسطی آسمان میرود و روز کلان میشود و در کناره کوه قاف زود برگشته می آید
شب خرد میشود و در زمستان از کوه قاف دور تر میرود و شب کلان می
شود و آورده اند که هفت طبق زمین در نظر آسمان دنیا چون حلقه در
بیابانست و این آسمان در نظر آسمان ثانی چون حلقه در بیابانست از کلا
دیکند تا هفتم آسمان و باز بالائی هفتم آسمان دریائیت که آنرا بحر الحیوان

نامند هفت برابر آسمان و زمین است و اینهمه که مذکورند در نظر کرسی چون
 حلقه در بیابانست از کلانی او و باز کرسی در نظر عرش چون حلقه در بیابانست
 ذکر عرش و کرسی و بهشت لقوله علیه السلام اَرْضُ الْجَنَّةِ كُرْسِيُّ وَسَقْفُهَا
 عَرْشُ الرَّحْمَانِ و کرسی از زر نرخت و در و مرغزار است که هر روز مرغزار برابر
 این دنیا کلاں میشود و در آن مرغزار براقها اند که هفت برابر این زمین در زیر یک
 سم ایشان میشود و عرش را شصت هزار پائی است و از یکپای او تا پائی دیگر
 چهار هزار ساله است و در هر پائی او هفتاد هزار میدانست از میدانی تا میدانی
 دیگر هفتاد هزار ساله است و در هر میدان هزار استان اند و نوری و در هر استان
 هفتاد هزار شهر است و در هر شهر هفتاد هزار سرانیت و در هر سرانی هفتاد هزار
 خانه است و در هر خانه هفتاد هزار دایه است و در هر دایه هفتاد هزار تخت و در هر
 تخت هفتاد هزار جو را نند آورده اند که چون عرش عظیم از خدای عز و جل
 آفرید با او بهم فرشته را بیا فرید که سر او بالای عرش و پائی او در تحت الثری
 آن فرشته بحضرت عز و جل التماس کرد که ربنا فراموده که تا بگرد عرش عظیم بگردم حق سبحا
 و تعالی فرمان داد که بگرد گردیدن عرش گرد و آن فرشته همیشه گرد اگر عرش
 تا روز قیامت میگردد و در هر قدم ده هزار ساله است که منقطع میکند تا ابد لا باد
 از انتهای عرش خبر نشود و از آن جا نگاه که راهی شده است باز بهما نماند
 و پیغمبر علیه السلام فرموده است که حَوْلَ الْعَرْشِ مَنَابِرٌ مِنَ النُّورِ وَ فِيهَا
 خَلْقٌ مِنَ النُّورِ که همه چیز پائی ایشان نورانی باشد و آن منابر از انبیا و شهیدان
 نباشند بلکه انبیا و شهیدان نیز آرزو برند بآن منبر لایار آن گفتند یا رسول الله
 از که باشند گفت آن کسی باشد که خاصه کنند خدمت عالمان کرده باشد
 و همیشه در صحبت ایشان باشد صدق رسول الله صلی الله علیه و سلم
 الغرض گرد اگر در زمین کو بهیست قاف نام پنج مقدار این زمین بالای سر
 اوست و سر او نزدیک بعضی متصل آسمانست اما ابل دیده گفته اند

این هفت برابر است
 عرش و کرسی و بهشت
 عرش و کرسی و بهشت
 عرش و کرسی و بهشت

در آنجا هفتاد هزار دایه است
 در آنجا هفتاد هزار دایه است
 در آنجا هفتاد هزار دایه است

که در میان او و آسمان فرجه هست و گرد آن کوه ماری پیچیده است و مقدار
 یک شبر ذنب خود را در دهن گرفته است و آورده اند که چون عالمی
 در جهان وفات یابد چهل روز فرشتگان جامه های سیاه پوشیده
 می آیند و ماتم میکنند که خرابی دین پیدا خواهد شد و تمام حیوانات روی زمین از
 وفات او خبر میشوند و اندوگین میشوند حتی که آن مار را نیز خبر میشود از بهیبت
 همان ذنب خود را میخورد و باز زور کرده مقدار شبر دیگر بدهن میکند
 ازین جهت است که زمین خرد میشود و ولایت های بعید بیکدیگر نزدیک میشوند
 و رانی کوه قاف زمین است کشف مقداره هزار برابر این دنیا که برویا جوج
 مابجوج می باشند و ایشان از اولاد یافتند و هر یکی از ایشان نمیرد
 تا اولاد ایشان چهار هزار پیدا نشوند و خوردنی ایشان ماری باشد چون ل
 قحط باشد بر سر ایشان یک ماری بارد و چون فراخی شود دو مار و همه ایشان
 کافرنند که بوسی بهشت نیابند و قد ایشان بعضی از هر بلندی بلند و بعضی سه گز
 بلند و یک و نیم گز صد دارند و صد من سنگ را صد گز دور می اندازند و بعضی بقدر
 یک شبر و پوشاک ایشان گوش ایشان است یک گوش را در ته می اندازند و
 یک گوش بالائی خود می پوشند و تمام وجود ایشان بمانند خوکست و دران
 هوا هشتاد و زمین سفیدند که آنرا حوا گویند و لطیفند و فرشتگان بران چند اند
 که اگر سوزن از آسمان بیاید راه نیابد از کثرت ایشان و یکی ایشان لا اله الا الله
 محمد رسول الله گویند و راء ایشان هفتاد هزار زمین از فقره عالم است
 و هفتاد هزار از طلا و هفتاد هزار از مشک سفید و هفتاد هزار از مشک سیاه
 و هفتاد هزار پرده کبود و هفتاد هزار از عقیق رنگ و هفتاد هزار از زرد سرخ
 خالص و هفتاد هزار زرد و هفتاد هزار سفید و هفتاد هزار سبز و هفتاد هزار
 سیاه بعد پیغامبر علیه السلام گفت که املاک حق نامتناهیست اگر
 بیان کنم زهره های برتر و راء ایشان جلال و جمال حقست که بیان نتوان کرد

قَالَ اللَّهُ تَعَالَى قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِثْلًا دَاكِلِكَمَا تَدْعِي لَنَفَذَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفُذَ
 كَلِمَاتُ رَبِّي وَلَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَكْدُودًا وَاین آسمان دنیا از همه زمینها
 گذشته است و آفتاب صد و شصت برابر این دنیا است و الحال بر آسمان چهارم
 است و پانصد گوشه دارد و هر گوشه پانصد زمام دارد و در هر زمام پانصد
 فرشته میگویند که اورا بگردن میکشند و بر عتی میگردانند آورده اند اگر
 اسب تازی در دوایندن از زمین پائی بگیرد آفتاب هزار ساله راه دور میرود
 چنانکه حضرت سالنیه روزی وقت پیشین از مهتر جبرئیل عم پرسید که هست یا
 نه جبرئیل گفت لا و نعم حضرت گفت واقعه باز گو گفت که چون گفتم لا هزار ساله را
 بگذشت وقت شد بعد از آن نعم گفتم آورده اند که در رستان از آن جهت بر ما
 میشود که بجهت شمال دریا یا بسیارند و بعد ازین معلوم باد که نماز فجر را اول وقت
 تا غیر میتوان کرد ثواب بسیار است حتی که آورده اند که چندان تا غیر کند که میان
 طلوع شمس و فجر صد آیت خوانده شود و این بطریق است که در نماز پنجاه آیت بخواند و
 نمازش فاسد شود تجدید وضو کند و تا باز پنجاه آیت خوانده شود بقوله علیه السلام
 اسْفَرُوا بِالْفَجْرِ فَإِنَّهُ أَكْظَمُ النِّجْمِ و در نماز پیشین و عصر تعجیل افضلست تا بخواند
 او اشود و در اختلاف امان و صاحبان نیستند و در نماز مغرب تعجیل کند آورده
 اند که روز امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه نماز مغرب کرد و از مسجد برآمد ستاره دید
 یک برده را کفارت آزاد کرد و گفت که تا غیر کردم بقوله علیه السلام لَا يَزَالُ
 الْعَبْدُ بِالْخَيْرِ مَا كَمَلَ بِصَلَاةِ الْمَغْرِبِ بِأَشْتَبَاكَ النُّجُومُ و در آورده فریق روافض
 متفقند بر اینکه نماز شام را تا غیر کنند و افطار را بطلوع نجوم کنند پس سنی را باید
 که خلاف ایشان کند و در فتاوی نوادر آورده است هر که نماز را از
 وقت خود تغیر دهد عذاب سی و شش برابر زنا در نامه اعمال او نویسند و در نماز
 خفتن تاثیر ثالث لیل اولی بود و پیغامبر فرمود که اگر بر دهقانان دشوار نبود
 فرمودی تا خفتن را بشدت لیل ادا کردند می والا جائز نباشد و ماهتاب را

این آیت در باره نماز است
 و پیغامبر فرمود که اگر بر دهقانان دشوار نبود
 فرمودی تا خفتن را بشدت لیل ادا کردند می والا جائز نباشد و ماهتاب را
 و در نماز پیشین و عصر تعجیل افضلست تا بخواند
 او اشود و در اختلاف امان و صاحبان نیستند و در نماز مغرب تعجیل کند آورده
 اند که روز امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه نماز مغرب کرد و از مسجد برآمد ستاره دید
 یک برده را کفارت آزاد کرد و گفت که تا غیر کردم بقوله علیه السلام لَا يَزَالُ
 الْعَبْدُ بِالْخَيْرِ مَا كَمَلَ بِصَلَاةِ الْمَغْرِبِ بِأَشْتَبَاكَ النُّجُومُ و در آورده فریق روافض
 متفقند بر اینکه نماز شام را تا غیر کنند و افطار را بطلوع نجوم کنند پس سنی را باید
 که خلاف ایشان کند و در فتاوی نوادر آورده است هر که نماز را از
 وقت خود تغیر دهد عذاب سی و شش برابر زنا در نامه اعمال او نویسند و در نماز
 خفتن تاثیر ثالث لیل اولی بود و پیغامبر فرمود که اگر بر دهقانان دشوار نبود
 فرمودی تا خفتن را بشدت لیل ادا کردند می والا جائز نباشد و ماهتاب را

گفته اند که نود و نه حصه ازین دنیا کلاست و در آسمان چهارست و او را
 نیز بر گردون میکشند و آورده اند که فرشتگان بغایت سرعت میکشند
 در کشیدن آفتاب و مهتاب حتی که در آسمان چهارم دریاها اندک گاه گاهی
 گردون گجسته در آب می افتد هر چه مقدار از ایشان در آب می رسد تاریک
 میشوند و خسوف و کسوف می نامند و آن نیست که بعضی عوام الناس میگویند
 که آنها از کثرت معصیت خلق و یا وفات بزرگی گرفته میشوند زیرا که ایشان
 جماداتند و ازینک بد خبر ندارند چنانکه آورده اند که چون ابراهیم عم فرزند
 حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم بود وفات شد در آن روز آفتاب
 گرفته شد بعضی گمان بردند که مگر از وفات ابراهیم چنین شد حضرت فرمود که
 نه چنانست که آفتاب و مهتاب بوفات کسی گرفته شوند و آن فرشتگان هیچ از شما
 و کشتن استاده نشوند تا آنکه باز بجم باری تعالی رست گردند و معلوم باد
 که شهر بعضی قمری اند و بعضی شمسیند و قمری بعضی سی روز باشند و بعضی
 یک کم از سی و شهر شمسی نیز دوازده اند و سال بحساب شهر شمسی یازده روز
 از حساب شهر قمری کلاست چنانکه در مصاب صبیان گفته است بیت
 لا و لا لب لا و لا لا شش مه است لا و لا و لا شش شهر کوه است
 حل ثور سلطان اسد جوز استبدل میزان عقرب قوس جدی دلو حوت
 و بشنو که در زیر این زمین همه بادست و برای قوم عاد چون از سر سوزن ازان
 باد آمده بود که همه ایشان را زیر و زبر ساخت و در روز قیامت آن باد بر می آید
 بادیکه از صور باشد نیز همراه میشود و این عالم را خراب خواهد کرد و این زمین
 پانصد ساله راه درازی دارد و پانصد ساله راه پهنائی دارد و قصه
 عاد و یان آنست که ایشان کافر بودند و از هر بلندی بلند بودند حتی که
 یکی از آن طرف کوه میرفت و دیگر این طرف کوه میرفت و هر دو بهم سخن میکردند
 در میان ایشان بود پیغمبر مبعوث شد و این قوم را دعوت میکرد قبول نکردند

در کسوف و خسوف

در شهر شمسی قمری

قصه عاد و یان

پیغمبر فرمود که ای کجمنان شما از بت پرستی باز گردید و الا شما را هلاک خواهد
کرد ایشان پرسیدند که هلاکی بایان بچه خواهد شد بود علیه السلام گفت شما را
با و هلاک خواهد کرد آن سگان معقل در کوچه ها رفتند و بر سر آن کوچه ها دیوارها
مهیسا کردند و لغایت کلان و گفتند که ازین دیوارها یاد نگذر و روزی جمع شده
به پیشش بود آمدند که باران نمیشود اگر شما پیغمبر بت پرستید باران از خداست خود
بخوانید و ابر سپید کنید بود علیه السلام گفت ابر چگونه پیدا شود گفتند ابر سیاه
باشد در ان زمان بحکم باری تعالی ابر سیاه پیدا شد مقدار سر سوزن اذان باد و بر سر
آمد که همه ایشان را بر هم زد آوردند که یک بدگیری دست میگرفتند
و می استادند و سنگ و چوب و خاک بالای ایشان می پاشید و در زیر
سنگ میشدند و در زیر زمین دوم خلق خدای اند که قامت ایشان بمانند
قامت گوسفند است و سرهای ایشان بمانند سر آدمی است آوردند
که از هر حیوان یک نشانی در ایشان هست حضرت رسالت پناه صلی الله علیه
و سلم را پرسیدند که آدمی زادند گفت نه بلکه در روز قیامت فانی شوند و
الحال یکی از ایشان عاصی نشده است از ترس سنگهای گرم دوزخ که در زمین
چهار مست و آن سنگها را کبر و بیهوش نامند اگر یک اذان سنگها درین جهان آید همه
کوچه های روی زمین چون موم بگدازند و آب از روانش خود بایستد و در زمین
پنجم ماران دوزخند و در زمین ششم کژدمان دوزخند بمقدار شتران کلان
و در زمین هفتم تخت شیطان است و شیطان را گفته اند که یک اندام او
نرست و یک اندام او ماده چون یک اندام را بر دیگر اندام میزنند بهرزدنی او
ده نفر زنند و تخت او را سجین نامند و آن سجین سنگیست که بر این
دنیاست و میان کواکب و بالای او سنگ دیگر بطرح سر پوش بر نهاده اند
و ارواح را بخواران در اینجا بند است و این هفت زمین بدست یک فرشته است
که آن فرشته هفت برابر آسمان و زمین است و پائی او در هوا مانده بود

در بیان شیطان مردود
که یک اندام او نرست و
یک ماده ۱۷۱

بفرمان حق از بهشت یک تخمه آورده شد از یاقوت سرخ که هفت برابر آن فرشته
 زمین و آسمان کلانی دارد و آن فرشته پایی پرو نهاده و آن تخمه بر پشت گاو نیست
 از بهشت که کلانی او را خداوند و چهار سر و هشت شاخ دارد و این تخمه از بند
 گردن او تا سروی نرسیده است آورده اند که روزی شیطان رفت
 و بدو و سوسه کرد که چه بار را بر پشت گرفته اند از تا خلاص شوی چون عزم کرد
 که اندازم پشته بکرم خدا تعالی آمد و در دماغ او درآمد و به نیش زد هفتاد سال
 بی هوش افتاده بود چون بهوش آمد زودتر گریست که مگر عالم خراب شده باشد
 اما چون همه بر جای بودند خطاب حضرت عزت برآمد که اینقدر املاک من بچه چمن
 استاده اند که تو گمان فاسد بخود بردی که مگر املاک خدا را من گرفته ام پس چون
 این فکر شیطان را بخود راه داده جزای تو آنست که فردا در روز قیامت بر کبندگان
 خود ترا فرج کنم آورده اند که از ترس آن خطاب هیچگاه چشم بر چشم نزده است
 و آن گاو بر یک نمناکست که آن اثری گویند هفت برابر گاو کلانست و آن
 ریگ بر پشت ماهیست و آن ماهی از آن ریگ خبر ندارد چنین آورده اند
 که روزی مهتر عیسی علیه السلام گفت که یارب آن ماهی بمن بنما که شده که برو
 نزدیک کوه قاف آنجا غاریست که آب تمام جهان در آنجا جمع میشود و در درون
 غار سنگیست برابر این دنیا و از آتش دوزخ چون سر سوزن بد و تاب میرسد
 و این دریا ماهی دنیا همه بر آن سنگ می رسند و چنان تافته است که کسی بر تابه تافته
 قطره آب اندازد بلکه زودتر از خشک میشوند و اگر این آب نبود می تمام عالم از تاب
 آتش سنگ می سوختی و چون مهتر عیسی بد آنجا رسید ماهی دید که از تیر تیر می رفت
 و یکموی او سه روز سیگدشت اما چون ننگ کرد همه روزهای چشم او نگذشته
 بود بعد از آن مهتر عیسی گفت که آن ماهی همین است از حضرت عزت
 ندانید که لابل انیلطو و ایمان هفتاد هزار ایشان یک لقمه آن ماهی خواهد شد
 و آن ماهی در دریاست که آن دریا از آن ماهی خبر ندارد و آن دریا را پشته در

در میان گاو که جهان را
 بر پشت او داشته اند

در میان ماهی که پیشتر
 کلانست

گرفته است و در زیر آن پشه تاریکیست که انتهاء او خداوند و در زیر آن تاریکی
 دریاست که ده هزار برابر این دنیا است که عرض و طول و عمق او برابرست و در
 زیر آن زمینست سفید رنگ که از کف است هنوز سمواره ترست و در روز قیامت
 همان زمین را بیارند تا این مخلوقات درو گنجد و در زیر آن زمین نیز دریاست که در
 زیر آن باز زمینست و علی هذا القیاس هفت دریاست و هفت زمین آورده
 اند که در آن زمینها مخلوقاتند که حسابات آنها خداوند که سوزن در آن زمین گنجد
 و عبد الله النصارمی رضی الله عنه از حضرت پرسید که آدمی
 زانند حضرت گفت از آفریدن آدم خبر ندارند و ایضا گفت که شیطان
 بایشان حرکت میکند گفت لا بلکه از خلقت شیطان خبر ندارند الغرض سال
 تمام بران مردمان دوازده روز می باشد یعنی شتی روز اینچنان یک روز آن
 مخلوقات میشود بحکمت الهی و در زیر آن زمینها دریاست که ده هزار برابر این
 دنیا است و عرض و طول و عمق او برابرست و آن دریا را حمیم نامند که از خون و
 ریم و زرداب عاصیانست و سخت جوشیده است و ارواحان خون کنندگان
 بناحق در آن دریاست آورده اند که در روز قیامت نشانه هر طائفه جدا
 باشد اما چهار طائفه را نشانها برابر باشد اول زنا کنندگان و اصیل فروشان
 و خمر خواران و کسیکه بمزدوری مزدور ناحق کند هر ده روز راه چرم ایشان
 درشت باشد و در میان هر دو کتف ایشان چون مانند کشتی جابهائی ماران
 و کژدمان باشد و لبهائی ایشان چون جیل احد کلان باشد و پیشانی چندان
 کلان شود که سه روزه راه اسپ تازی دوان دوان بران رود و سرمائی
 ربا خواران چون کوهها کلان شوند که طاقت استادن نداشته باشند
 بلکه بر سر خود بایستند و پائنها بالا کنند و مانع زکوة را و کسی را که در تجارت
 مال خود را بکذب ستائش کند شکمهای ایشان چون کوهها کلان باشند
 و پیر از ماران و کژدمان نقلست که یکی از اصحاب روزی اشتر فروخت

بسه صد درم چون این خبر بهشام که یکی از اصحاب بود رسید در عقب آن سوار
 و دیدن گرفت چون رسید گفت اشتر را برای کشتن خریدی یا برای بار گفت برای
 بار گفت از باز نیست زیرا که سم او سوراخ دارد چون آن تاجر در بیعه کرد که بر باج
 صد درم کم کرد بدو و صد درم خرید صاحب شتر در پیششام رفت و شکایت کرد که چرا
 صد درم مرا نقصان کردی می‌شام گفت که من خود را و شمار او اهل قریه را از عذاب
 خدای غلاص گردانیدم زیرا که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم فرموده است
 که چون بیعه عیبناک باشد و صاحب مال آن عیب را بتاجر ننماید و مطلع نکند
 عاصی شود و از هر که از اهل قریه بدان خبر باشد و خبر نکند همه ایشان عاصی شوند
 پس من متابعت کردم الغرض در روز قیامت برای این طائفه بای مذکور
 و برای کفار و برای جملة عاصیان و جانی که بے توبه مرده باشند پیاله تا از آن
 دریا بیارند و چون در پیش آرند از سنجی و گرمی آن زرد آب گوشت روی ایشان
 ریزد و در آن ساعت از برای عذاب آن گوشت باز برود و چون فرو کنند
 تمامی گوشت و پوست ایشان بریزند و باز برویند و بخلاف این بد بختان در عصا
 مرتقیان را و تابان را و جمله صلاح کاران را پیاله های از بهشت بیارند
 که از مشک خوشبو تر باشد و از برف سفید تر و از مسکه نرم تر چون فرو کنند
 آن بنجاه هزار سال چون یک ساعت بر ایشان بگذرد و در زیر آن دریا زمین نیست
 از برف و ژاله و کلانی او را گفته اند که ده هزار سال کبوتر تیز رو بیکدم از طرف
 تا طرف دیگر برسد که اگر آن زمین بخوبی جمله املاک از گرمی دوزخ بسوخته و در
 زیر آن سر پوش دوزخست که طول و عرض و عمق او خدا داند و در زیر آن هفت
 دوزخست که اول ایشان حجیم نامست و دوم جهنم و سوم عطنی و چهارم مقعر
 و پنجم سعیر و ششم زمهریر و هفتم باویه که همه دوزخیان بدان گرم میشوند و
 در باویه منافقان و برحمنان و کسیکه سوگند بخدا بکذب کند و رافضی و کسانی که دین
 حق را تبدیل دهنده باشد و در زیر ایشان هفتاد هزار پرده بای کی بودند که هر پرده

درین دوزخ است

هفتاد هزار برابر این دنیا است و در زیر ایشان هفتاد هزار پرده بامی عقیق رنگ
 اند علی هذا المقدار در زیر ایشان هفتاد هزار پرده بامی سرخ خالصند علی هذا المقدار
 در زیر ایشان هفتاد هزار پرده بامی زردند علی هذا المقدار و در زیر ایشان هفتاد هزار
 پرده بامی سیاهند علی هذا المقدار و بعد از آن حضرت رسالت پناه فرمود که جلال
 و جمال حقست که در حضرت آید و نه در میان آید و پسر اطرا گفته اند که بر پشت مار
 ست و آن مار دوزخست و نام او یلخی است و در تمام سال دو نفس میکشد
 چون باد در بینی است او رود گرمی باشد و تابستان میشود و چون از بینی چپ رود
 سردی باشد و زمستان میشود و معلوم باد که آفتاب درین جهان بحکمت
 الهی یکسان نمیتابد چنانکه آورده اند که بطرف شمال ولایتیست که نماز
 عشا بر ایشان نمی باشد زیرا که چون باد ادا کنند و ظهر و عصر و مغرب باز صبح
 می دم و نام آن ولایت سباست و مردمان آن ولایت بغایت ظریفند
 و بطرف یمن شهر لیت که بلغان نامند که در تمام سال چهل روز بر ایشان
 نماز عشا نمی باشد زیرا که طرف نماز و وقتست پس بعدم وقت عدم نماز لازم
 آید و بطرف مشرق ولایتیست که ششماه در آنجا شب میباشد و ششماه
 روز که اصل همه دریاها از آنجا راهی شده است و همه ولایت پراز برفست
 حتی که آورده اند هر زنده سری از حیوانات که در آنجا رسد برف میشود
 و در ششما تابستان چون آفتاب در میان آسمان میباشد بر آن ولایت روز
 میباشد و برف میگدازد و دریاها کلان میشوند و ششماه زمستان چون
 آفتاب بر کناره آسمان رود بر آن ولایت شب باشد و برف میبارد بد آنکه
 حکم نماز ساقط گردانیدن اوست از دمه خواه بادا خواه بقضای یعنی اگر در وقت
 آورده شود ادا شود و اگر بعد از وقت آورده شود قضا شود پس مؤمن بتقی را
 باید که اوقات نگهدارد و اما آنچه معلق بوقت نیستند در آن شتاب تمام باید
 کرد زیرا که هر نفس که بر می آید گویا که یک سنگ از دیوار عمر تو خراب گردد و هر شب

و بیان مار که دوزخ بر پشت
 اوست

و بیان آن مردم که نماز حق
 بر او نیست

و بیان ولایتی که ششماه
 بر ایشان روزست و ششماه
 شبست

و هر شب که می آید میگوید که من فردائی قیامت گواه توام هر چه از عبادت میکنی بکن و
 هر روز نیز همچنان میگوید و هر قدم که گرفته میشود گویا که بجانب قبر میشود چنانکه
 بزرگوار می را گفته اند که درون خانه قبری را کاویده بود علی الصبح غسل میکرد و ژنده
 می پوشید و در آن خواب میکرد و میگفت یارب امر و مهلت ده که توشه ایخبا
 بیارم تمامی روز و شب بعبادت الله صرف میکرد و میگفت که ای بدن کاهلی بکن که
 فردا ترا خواهد ماند بگذار تمام عمر چنان میکرد حکایت بایزید بسطامی
 در رساله خود آورده است که ببلبی در باغ آشیان درشت و در ایام بهار عمر خود را
 بخوشی و خرمی و بذوق و شوق گل میگذاشت و ایندما چون باد خزان دست نظم دراز کرد
 و تمامی باغ را بی برگ و گل ساخت و آشیان از اینجا خراب شد و در زیر آن درخت
 خانه مورچه بود که در تمام ایام صیف توشه در زمین جمع کرده بود و در زمستان بغارت
 شد و از خانه بیرون نمی آمد ببلبل ناچار شده در پیش آن مورچه رفت و سوال کرد
 که ای یار قدیم مدت مدید در اینجا بهم گذرانیده ام الحال چون کم خرجم چیزی بمن بده
 تا خدا کم مورچه گفت ای بلبل بچقل به بهار غره نمیتوان شد زیرا که باد خزان در
 پیش است و نمیکززد و بهار سخر می خود میگزد باید که سوسن چنان زیر کی کند که
 آن مورچه کرده بود که خزان آخرت در پیشیت و ایضا حکایت ملائم
 این گفته اند که غلام خدمت خواجه چیست بود چون خواجه را بر و رحم آمد او را آزاد
 کرد و پاره زرید و داد پس غلام راه کعبه الله گرفت چون در کشتی در آمد بقدرت الهی
 کشتی شکست و بر یک تخته ماند و آن تخته بر جزیره بیرون آمد چون چند روز
 در آنجا ماند بغایت گرسنگی و تشنگی کشیده ناگاه دید از طرفی جمع سواران پیدا
 شدند و او را لباس خوب پوشانیدند و طعام و شراب خوراندند و بر او
 سوار کردند و راهی ساختند پس در شهری رسیدند بغایت آبادان و زیبا تخت
 نقش و آراسته و او را بر تخت نشاندند و چند هزار لشکر بیعد و چویداران و
 غلامان پیش او ستادند غلام بغایتی متحیر شد گاهی گفتی که مرده ام و بدین درجه

رسیده ام و گاهی گفتم که خواب دیده ام فی الجمله از ایشان سوال کرد که اینچه حالتست
گفتند که شمار بادشاه ساختیم و شما بیدارید و مرده نه اید و معلوم شما باد که
خاصیت مایان چنانست که چون یکسال بگذرد در ولایت ما جایست که
هرگز از تری آب نشان ندیده است و نه سایه و نه دخت دارد و بادشاه خود را
برده در اینجا اندازیم می میرد پس مایان قریب دریا میگرددیم هر که از بنی آدم خواه
مرد خواه زن میاییم او را بادشاه میکنیم غلام گفت که مرا نیز خواهید انداخت
گفتند آری گفت حکم من قبول میکنید یا نه گفتند اگر گویی تمام مردم خود را الحاح
در آب اندازیم و خلاف امر شما کنیم غلام گفت بروید و آن جائے را بمن
بنمائید رفتند چون آن جائی را بغایتی صعبناک دید غلام مرد حکیم بود فرمود
تا در اینجا عمارتها و سرانها و خانه ها درست کردند و درختان از اینجا کس بردند
و در اینجا نهال میکردند حتی که از خانه های ایشان غله میرد و در آن خانه های
از دخت ایشان ببادشاهی او دلگیر شدند و آن موسم را نگاه میداشتند
چون آن وقت شد غلام را برده در اینجا ماندند و ایشان برگشتند چون آمدند
دیدند که درین ولایت هیچ خوشی و خرمی نه مانده بود بلکه همه خراب و ویران
بود باز ناچار شدند و نزدیک آن غلام رفتند و در اینجا او را ببادشاهی قبول
کردند و در اینجا میباشیدند پس بهین تمناست کار دنیا و آخرت لقوله علیه
السلام الَّذِي تَامَرَ عَتَا الْآخِرَةِ پس بدان ای عزیز که تقرب الله و یافتن
نجات اخروی حاصل نشود مگر بجای آوردن اوامر و بازو یاد نوافل گما
قال حَدَّثَنَا قَدَسِي لَا يَزَالُ الْعَبْدُ يَتَقَرَّبُ إِلَى التَّوَافُلِ وَمَعْلُومٌ بَادُكَ
بعد از ایمان افضلترین عبادتها نمازست لقوله علیه السلام الصَّلَاةُ مِعْرَاجُ
الْمُؤْمِنِ مَنْ لَا صَلَاةَ لَهُ لَا مِعْرَاجَ لَهُ پس افضلترین در میان سایر
نوافل نوافل نمازست الحال سخن چند از نوافل نماز و روزه بیان کنم تا هر مومن
را فائده حاصل شود باید که هر نماز نفل و روزه نفل کسیکه بجای آورد نیت

در بیان نماز نفل و روزه

در بیان نماز نفل و روزه

در بیان نماز نفل و روزه

در بیان نماز نفل و روزه

در بیان نماز نفل و روزه

بار بخواند و در آب اندازد فی الحال گم کرده غولش بیاید و اگر بعد از صبح صادق بپست
و پنج گرت بخواند ثواب بسیار است و چون بجانب مسجد رود بر آدای فرض فجر
در راه آیت الکرسی بخواند و سُبْحَانَ اللَّهِ وَبِحَمْدِهِ اسْتَغْفِرُ اللَّهَ صد بار بخواند و
ایضا صد کرة اسْتَغْفِرُ اللَّهَ الْعَظِيمَ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ وَأَتُوبُ
إِلَيْهِ وَاسْأَلُهُ التَّوْبَةَ وَهَتَا دَکرت وَأَنْ تَعُدَّ وَانْعَمَ اللَّهُ لَا تَحْصُوهُمَا إِنَّ اللَّهَ
غَفُورٌ رَحِيمٌ بخواند حقیقی فرزند ان اورا محتاج کسی نکند و صد بار یا بصیر بخواند
و صد بار یا سمیع بخواند و چهل بار یا عزیز بخواند که حساب هیچ نعمت از او حقیقی
نخواهد و اگر صد بار بخواند عزیز هر دو سرای گردد و چهل و یکبار یا حی یا قیوم یا
حَنَّان یا مَنَّان یا بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ یا ذَا الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ اِنَّ تَحَنُّنَی
قَلْبِی بِنُورِ مَعْرِفَتِکَ یا اللَّهُ یا اللَّهُ یا اللَّهُ بِرَحْمَتِکَ یا اَرْحَمَ الرَّاحِمِینَ
و پیغامبر صلی الله علیه وسلم فرموده است که خانه بانی خود را پر نور کند یا ران گفتند
یا رسول الله چگونه باشد گفت بد و چیز یکی سنت باشد در خانه ادا کند و فرض در
مسجد و دیگر فرض عشا در مسجد و وتر در خانه آورده اند هر که وضو کرده بجانب
مسجد راهی شود ثواب حج قبول را برابر هر قدم میاید و ثواب مهاجران مییابد و
بعد از ادائی فجر اگر امام باشد روی بجانب مشرق آرد و اگر مقتدی باشد رو
بسمت قبله نشیند زیرا که پیغامبر صلی الله علیه وسلم فرموده است هر که بعد از ادا
فجر روی بقبله نشیند و باورد تسبیح و تهلیل مشغول شود تا بر آمدن آفتاب
خدا تعالی ده کار بر او آسان کند اول در دنیا و ام دار نگردد و در دل جمله مومنان
و خلافت دوست گردد و تلخی جان کندن بر او آسان شود و سؤال نکند و نکیر را
نیکو جواب دهد و از قبر او روضه بهشت شود و از گمبایه قیامت در سایه عرش نجات یابد و نامه
اعمال او بدست رسد او دهند و از پل صراط چون برق چیده بگذرد و بهجیم بهشت بجای آید
پسندد و دیدار چون خود روزی گرداند و در فواید بکرمی و مفتاح الجنان و جنت
الفردوس آورده است که هر که هفت گرت بعد از نماز فجر بگوید اللَّهُ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ

موسی قریب نشیند بعد از فجر و در

۲
یکی که نام خدا را بگوید
او قائل و صد بار بخواند خدا شالی را حداد
قائل طلب مغفرت بکنیم

۲
از صدای بزرگ نیست هیچ
از صدای بزرگ نیست هیچ
مسجود بر حق معجزه بخواند و صد بار یا بصیر بخواند
و صد بار یا سمیع بخواند و چهل بار یا عزیز بخواند که حساب هیچ نعمت از او حقیقی
نخواهد و اگر صد بار بخواند عزیز هر دو سرای گردد و چهل و یکبار یا حی یا قیوم یا
حَنَّان یا مَنَّان یا بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ یا ذَا الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ اِنَّ تَحَنُّنَی
قَلْبِی بِنُورِ مَعْرِفَتِکَ یا اللَّهُ یا اللَّهُ یا اللَّهُ بِرَحْمَتِکَ یا اَرْحَمَ الرَّاحِمِینَ

۲
و پیغامبر صلی الله علیه وسلم فرموده است که خانه بانی خود را پر نور کند یا ران گفتند
یا رسول الله چگونه باشد گفت بد و چیز یکی سنت باشد در خانه ادا کند و فرض در
مسجد و دیگر فرض عشا در مسجد و وتر در خانه آورده اند هر که وضو کرده بجانب
مسجد راهی شود ثواب حج قبول را برابر هر قدم میاید و ثواب مهاجران مییابد و
بعد از ادائی فجر اگر امام باشد روی بجانب مشرق آرد و اگر مقتدی باشد رو
بسمت قبله نشیند زیرا که پیغامبر صلی الله علیه وسلم فرموده است هر که بعد از ادا
فجر روی بقبله نشیند و باورد تسبیح و تهلیل مشغول شود تا بر آمدن آفتاب
خدا تعالی ده کار بر او آسان کند اول در دنیا و ام دار نگردد و در دل جمله مومنان
و خلافت دوست گردد و تلخی جان کندن بر او آسان شود و سؤال نکند و نکیر را
نیکو جواب دهد و از قبر او روضه بهشت شود و از گمبایه قیامت در سایه عرش نجات یابد و نامه
اعمال او بدست رسد او دهند و از پل صراط چون برق چیده بگذرد و بهجیم بهشت بجای آید
پسندد و دیدار چون خود روزی گرداند و در فواید بکرمی و مفتاح الجنان و جنت
الفردوس آورده است که هر که هفت گرت بعد از نماز فجر بگوید اللَّهُ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ

۲
خدا تعالی ده کار بر او آسان کند اول در دنیا و ام دار نگردد و در دل جمله مومنان
و خلافت دوست گردد و تلخی جان کندن بر او آسان شود و سؤال نکند و نکیر را
نیکو جواب دهد و از قبر او روضه بهشت شود و از گمبایه قیامت در سایه عرش نجات یابد و نامه
اعمال او بدست رسد او دهند و از پل صراط چون برق چیده بگذرد و بهجیم بهشت بجای آید
پسندد و دیدار چون خود روزی گرداند و در فواید بکرمی و مفتاح الجنان و جنت
الفردوس آورده است که هر که هفت گرت بعد از نماز فجر بگوید اللَّهُ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ

۲
پسندد و دیدار چون خود روزی گرداند و در فواید بکرمی و مفتاح الجنان و جنت
الفردوس آورده است که هر که هفت گرت بعد از نماز فجر بگوید اللَّهُ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ

لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُوْلُهُ اللَّهُ هَفْتُ كَارِ اَوْ جَعَلَهُ اِلٰی اَدْرَسْتُ مِشْوَدِ اَوَّلِ تَارِ
 گور برومی آسان شود و ماران و کز دران بر و اثر کنند در قبر و هفت در از شرمن
 دوزخ برومی بینند و حساب قیامت بر و آسان شود و کتاب اعمال او بدست
 رسد دهند و بر پل صراط چون برق بگذرد و نیز درین دنیا محتاج کس نگردد و در دست
 بردار و این مناجات بخواند الهی ملک بادشایان این عاصی و جانی را بایمده مسلمان
 بایمان دارمی و با ایمان بری و از شر منگی در خلق اولین و آخرین در زیر پناه خود
 نگه داری و بجاعت محمد علیه السلام حاضر گردانی و غائب نگردانی و بدیدار بچون میجو
 خود مشرف گردانی و از پل صراط باسانی بگذرانی و بهشت خویش را کرامت گردانی
 و سكرات الموت و تلخی جان کردن و تاریکی گور و سوال منکر و نیکر آسان گردانی الهی
 بادشایان در از زمان که ملک الموت قصد جان ما کند و ابلیس لعین قصد ایمان ما کند ای
 ما را و پدر ما را و همه مسلمانان را از غارت مردود در زیر پناه خود نگه داری الهی از جو
 خلاصیت ده و دیدار بی منت ده و شوق بشارت ده و رضا با قلت ده و تنم بی عا
 غازیان را فتح و نصرت ده و کافران را مغلوبی و هلاکت ده و حاجیان را سلامت ده
 عالما را علم و آخرت ده و عاصیان را مغفرت ده و زنان را شرم و عافیت ده و رنجوران
 صحت ده و زندگان را سلامت ده و مردگان را آمرزش و مغفرت ده رَبَّنَا لَكَ الْحَمْدُ
 يَا إِلَهَ الْعَالَمِينَ وَيَا خَيْرَ النَّاصِيْنِ بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِيْنَ
 بعد از این اگر کسی ورد او را داشته باشد و اجازت از شیخ خود داشته باشد
 بکند زیرا که بی اجازت شیخ خود اگر کسی روزه نفل و نماز نفل ادا کند و ابناء
 ثواب نیابد و در تفسیر ملا یعقوب کابلی آورده است که روزی
 مریدان شیخ نجم الدین کبری بحضور شیخ رسیدند شیخ گفت مرخادمان را که آ
 خوردن بیارید مگر یاران تشنه مانند یکی از ان میان گفت که حضرت من روزه دار
 شیخ گفت که بی اجازت مرشد و نیست روزه نوافل را افطار کرد و ارسال
 چشتیان و سلسله شطاری باین فقیر چند ورد او را در سیده است

بابان خاص
 ای خدای عالمین وای
 چشمه گاران بسبب
 توانی هم توان بهر هم
 کنه گمان

بیان ورد اخوند خواجه

ع
تجلی
صفحه

بیان کنم اول سه کث استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القيوم
و انقلب الیه واسأله التوبة بگوید بعد سی و سه بار سبحان الله و سی
و سه بار الحمد لله و سی و سه بار الله اکبر و سی و سه بار لا اله الا الله بعد حلقه
شده نشیند و اسم الله را بر زبان راند تا بر آمدن آفتاب بعد سوره یس
بخواند بعد سوره کافرون و اخلاص و معوذتین هر یک سه گان بار بخواند و
سوره الفجر و لیال عشر بخواند و از سلسله کبرویه از سید علی مهدی مرشد
محقق بخواجه اسحاق قتلانی و از و بسید السادات سید احمد نور بخش و از و
بفرزند خود سید یوسف نور و از و بفرزند خود سید السادات شیخ المشایخ و
الاویا قطب الاقطاب فردزانه سید علی ترمذی قدس الله سره العزیز ابان
سلسله داورا و بسید علی مهدی رسیده بود و از و باین فقیر مصنف رساله
رسیده است تا اگر کسی اجازت این سلسله یافته باشد بعد از فجر بدو مشغول
شود و این او را دوازده بار و چهار صد مرتبه گرفته است یعنی ورد یکی را جمع ساخته
مجلس کرده است و امیر سید علی مهدی گفته است که چون این را جمع کردم بطواف
مکه و زیارت قبر حضرت رسول رفتم چون زیارت قبر کردم حضرت در خواب از
چادر خود این ورد کشیده بمن داد چون بیدار شدم در دستم بود و در روایت
دیگر آورده است که لای چون از ولایت خود برآمد بسبب آنکه آورده اند
که امیر هرگز روی بمشرق نمی نشست بلکه همیشه روی بقبله می بود روزی
خلیفه زمان او را دعوت کرد دعوتش اجابت نمود و خلیفه خود آمد و در پیش او
بنشست امیر روی از قبله گردانید خلیفه گفت هرگز روی از قبله نمیگردانیدی
الحال چرا گفت از روی شمار روی گشنادم خلیفه گفت از ولایت من بدر شو
امیر گفت بوقت ظهر خواهم بولایت تو ظهر نمود چون وقت ظهر شد بوقت پیشین
امیر ایستاد بهر آن روز زیارت قبر بابا آدم صلوات الله علیه رسید و در
زیارت قبر بابا آدم گفته اند که فی الحال غلبی و زشتی کسی پیدا میشود و زیرا که

در اینجا زمین شگاف میکنند و دست در آن می‌نهند اگر مردی خوب باشد طلا بدست او
 میرسد و اگر زشت باشد آهن بدست او میرسد چون امیر در اینجا رسید در خواب شد
 حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم را در خواب دید که این او را در از چادر خود
 کشیده بدو داد و گفت ای فرزندم که این را بخواند ثواب اولیا بیابد و هر که با خلاص
 تمام اینرا بشنود ثواب انبیا بیابد اگر در هر لفظ او نظر کند عبرت گیرد چون امام بیدار شد
 در دست یافت و از آن طرف بکشمیر رسید و مدت مدید در کشمیر بود و از اینجا با جمیع
 اصحاب راهی شد در ولایت پشت رسید مدتی چند در اینجا متمکن بود که در آن ولایت
 بر حمت حق از دارالافتابدار البقار حلت نمود چون این خبر بولایت ماورالنهر رسید
 مریدان اینجا می‌آوردند و او را کشیدند میخواستند که برین میان مردم این ولایت
 آن لشکر نزاع شد آن لشکریان ظفر یافتند بجهه امام در خواب نمودش که اندرون من
 در اینجا دفن کنید و قالب من در آن ولایت برید همچنان کردند چون روز دیگر دیدند
 هیچ اثر زخم و شق بر او نبود چون بولایت بلخ رسیدند مردمان بلخی او نزاع کردند باز
 آن لشکر ظفر یافتند امام در خواب نمودش که مراد همین جادفن کنید دفن کردند چون
 روز شد دیدند که بر سر تابوت نهاده بود و از اینجا بولایت خود بردندش معلوم باد
 که تسبیحات باگشتان حساب کردن افضلست و آن نیست که تمام انگشتان
 حساب کند که آن رسم یهود نیست و تسبیحات پیغمبر آلتست که بسبب انگشت میکند
 و بدو انگشت حساب نمیکند یعنی بخضر و بنصر و وسطی میکند و با انگشت شهادت
 ابهام حساب نمیکند و آن چنانست که اول خضر در کف دست کج کند و بنهد بجهه
 بنصر بنهد بجهه وسطی بنهد باز اول خضر بردارد و باز بنصر بردارد و باز بنصر بنهد
 و وسطی بردارد باز بنصر و خضر بنهد و بردارد و هفت میشود باز بنصر بنهد خضر
 بردارد باز وسطی بنهد باز خضر بنهد تا ده شود و این هنگام انگشت سبابه بر
 ابهام بنهد یعنی بر سر ابهام بنهد که این موضع ده است و چون علی هذا الحساب
 ده دیگر زیاده شود سبابه را بر بن ناخن ابهام بنهد تا بیست شود چون ده

تسبیحات باگشتان

دیگر زیاده شود سر انگشت ابهام در اول بند انگشت سبابه بنهد تا سستی شود و
 باز ده دیگر بر بند دوم بنهد تا چهل شود بعد سر انگشت ابهام در بند انگشت خنصر
 بنهد تا پنجاه شود بعد باطن راس سبابه بر ظاهر راس ابهام بنهد تا شصت شود بعد
 سر انگشت ابهام را بر بن سبابه بنهد تا هفتاد شود بعد باز سر سبابه در بن
 ناخن ابهام بنهد که اول در حساب بیست بود الحان شتاد شود بعد سبابه
 در اول بند ابهام بنهد تا نود شود بعد سر سبابه در بن ابهام بنهد تا صد شود علی
 هذا المثال با انگشت شصت نزدیک نهادن غیر برداشتن ایشان اما در اول هر دشتن
 رفع خنصر چهار و رفع بنصر پنج میشود و این در حسابست و در سایر کرات نیست
 مگر باز حساب ده دیگر شروع کند و همچنان هر کرات ده حساب کند و بگرداند تا ده در
 ده صد شود و این تسبیحات بخیزد که از چوب کردن و غیره گرفته باشد و در ایام
 رسول الله نبود و نیز نزدیک امام شافعی روا نیست اما نزدیک علماء و روست که این را
 بدعت حسنه گویند آورده اند که جنید بغدادی از دست خود نمینداخت
 یکی از صاحبان پرسیدش که ظاهر را باید انداخت و بر باطن باید مشغول شد
 گفت من از برکت این ظاهر باطن رسیدم از بیعت دوست دارمش بعد از
 او ای باید آورده گان یا رزاق بخواند و بطرف مشرق بید آورده اند که
 حق تعالی از آنجست رزق دهندش که او را از و هیچ خبر نباشد و دست رست در
 سینه بنهد و هفتاد بار **يَعْلَمُ الَّذِي يَعْلَمُ السِّرَّ وَالْأَخْفَى** بگوید هر چه بشنود
 یادش شود و صد کرات اسم یا فتاح دست رست بر سینه نهاده بخواند هر چند
 کند ذهن باشد سینه اش روشن گردد و بعد مسبحات عشر بخواند **كَمَا**
سَنَدُ كَرَّمَ انشاء الله تعالی فی الادعیات **صَدِّقَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ الْمَلِكُ**
الْحَقُّ الْمُبِينُ بعد صد بار **اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ وَبَارِكْ وَسَلِّمْ**
سَلِّمْ عَلَيْهِ و بعد صد بار سورة اخلاص بخواند بعد صد بار **عَالَمُ الْغَيْبِ**
وَالشَّهَادَةِ بخواند باطن او چنان منور شود که هر چه بشنود یادش

در سبب قطع سبابه از انگشت
 رزق و بنصر پنج میشود و این در حسابست
 و در سایر کرات نیست مگر باز حساب
 ده دیگر شروع کند و همچنان هر کرات
 ده حساب کند و بگرداند تا ده در ده
 صد شود و این تسبیحات بخیزد که از چوب
 کردن و غیره گرفته باشد و در ایام
 رسول الله نبود و نیز نزدیک امام شافعی
 روا نیست اما نزدیک علماء و روست که این
 را بدعت حسنه گویند آورده اند که جنید
 بغدادی از دست خود نمینداخت یکی از
 صاحبان پرسیدش که ظاهر را باید انداخت
 و بر باطن باید مشغول شد گفت من از برکت
 این ظاهر باطن رسیدم از بیعت دوست دارمش
 بعد از او ای باید آورده گان یا رزاق بخواند
 و بطرف مشرق بید آورده اند که حق تعالی
 از آنجست رزق دهندش که او را از و هیچ
 خبر نباشد و دست رست در سینه بنهد و
 هفتاد بار **يَعْلَمُ الَّذِي يَعْلَمُ السِّرَّ وَالْأَخْفَى**
 بگوید هر چه بشنود یادش شود و صد کرات
 اسم یا فتاح دست رست بر سینه نهاده
 بخواند هر چند کند ذهن باشد سینه اش
 روشن گردد و بعد مسبحات عشر بخواند
كَمَا سَنَدُ كَرَّمَ انشاء الله تعالی فی
 الادعیات **صَدِّقَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ الْمَلِكُ**
الْحَقُّ الْمُبِينُ بعد صد بار **اللَّهُمَّ صَلِّ**
عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ وَبَارِكْ وَسَلِّمْ
سَلِّمْ عَلَيْهِ و بعد صد بار سورة اخلاص
 بخواند بعد صد بار **عَالَمُ الْغَيْبِ**
وَالشَّهَادَةِ بخواند باطن او چنان منور
 شود که هر چه بشنود یادش

که من قهار و جبارم مهتر موسی بنجیم گفت یارب من که کیم شما باشم مرا هم ترستی
درگاه شما خطاب حضرت عزت شد که ای موسی مانند شما کلیم را چند تن ترس است که
کسی در شب تاریک رود و سباب جنگ نداشت باشد و همراه هم نداشت باشد
و بنقاد جانی که شیران آدمی خوار راه او گرفته باشند حال او چگونه باشد مهتر موسی
سوال کرد که یارب مانند من کلیم را جان کنان چگونه باشد خطاب شد که ای موسی
مانند شما کلیم را چنان بود که کسی گو سفند زنده را از پوست بکشد و باز برون یاند
و باز بکشد بکشد تا هفت کثرت بروید و بکشد مهتر موسی از بهول آن خطاب
چندان گرسیت که سینه مبارکش گویا که ترقیدن گرفت و بعد از آن خطاب
حضرت عزت رسید که ای موسی هر که این دعای مذکور بخواند جان کنان او
چنان آسان کنم که چون کودکی پستان مادر در دهن گرفته باشد و در خواب
رود بعد از آن پانصد کثرت یا ظاهر بخواند و صد کثرت یا باطن بگوید چهار
رکعت نماز بگذارد که ثواب او از حد و عدیر و نیت در رکعت اول بعد از
فاتحه آیه الکرسی یکبار و اخلاص هفت بار باز در دوم بعد از فاتحه و الشمسی و
خجیه یکبار و چون از قعدۀ اولی برخیزد در ثالث و رابع بعد از فاتحه یکبار
کثرت آیه الکرسی بخواند و سه کثرت اخلاص بعد نماز هفت بگذارد و اگر روز یکشنبه
باشد چهار رکعت بیک سلام در رکعت اول بعد از فاتحه امن الرسول تا آخر
یکبار بخواند بعد صد بار این تسبیح بگوید لا اله الا الله العزیز الجلیل
یا عزیز یا جلیل و در روز دوشنبه دو رکعت اخلاص و معوذتین سه گان بار
بعد از سلام این تسبیح بگوید صد بار اللهم صل علی محمد و آل محمد و در
روز سه شنبه دو رکعت در هر رکعت بعد از فاتحه از آجاء نظر الله سه گان بار و
بعد از سلام هفت بار سورة فاتحه خواند و باز دو رکعت و در هر رکعت بعد از
فاتحه اخلاص سه گان بار بعد از سلام صد بار لا اله الا الله خالصا مخلصا
و در روز چهارشنبه و از ده رکعت در هر رکعت بعد از فاتحه اخلاص و معوذتین

در بیان آسانی جان کنان
و در بیان آن

نماز چهارشنبه و یکشنبه

توجه نیست
موسی در بیان آن

غائب و در رکعت اول
و در رکعت دوم

توجه نیست
در بیان آن

کتاب کامل
در بیان آن

در بیان آن
در بیان آن

در بیان آن
در بیان آن

سه گان بار و بعد از سلام صد بار لا اله الا الله خالق كل شيء قدير و در روز
پنجشنبه دو رکعت بعد از فاتحه کافرون پنج گان بار و اخلاص ده گان بار و صد بار بعد
از سلام این تسبیح بخواند سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ
وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ و در روز جمعه اول نماز اعرابی ادا کند
و آن چنان بود که روزی حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم فرمود هر که پنج جمعه
جامع حاضر نشود کافر گردد اعرابی در آن میان حاضر بود گفت یا رسول الله فقیر
بغایتی دوازست از مسجد پیغمبر خدا فرمودش هر که بعد از اشراق روز جمعه این نماز
بکند اول دو رکعت در رکعت اول بعد از فاتحه سوره فلق یکبار و در دوم بعد
از فاتحه سوره خناس یکبار و بعد از سلام هفت بار سوره فاتحه بخواند بعد
هشت رکعت بدو سلام در هر رکعت بعد از فاتحه اِذَا جَاءَ یَکِبَارُ و اخلاص بیست
و پنج بار و بعد از سلام هفتاد بار لا حول ولا قوه الا بالله العلی العظیم
پس حضرت علیه السلام فرمود که گذارند این نماز نمیرد تا جائی خود در بهشت نبیند
و بیاید بمقدار ثواب مقتدیان و امامان که نماز جمعه ادا میکنند او را عطا کرده
شود آورده اند که چون ثواب این نماز حضرت رسالت پناه صلعم بجد و بعد
فرمود جمله صحابه چنان خوشحال شدند و شتران و گوسفندان و متاع دنیا و
که داشته بودند اکثر آن اعرابی دادند که از سوال شما مایان را نعمتی عظیم بدست
آمد و خبر شدیم و بعد از این نماز چهار رکعت حفظ ایمان بیک سلام ادا کند
در هر رکعتی بعد از فاتحه یازده بار اخلاص بخواند و بعد از سلام صد بار لا حول و
لا قوه تا آخر بخواند هیچ گناه زوال ایمان نشود و بعد چهار رکعت
خوشنودی خصمان در رکعت اول بعد از فاتحه اخلاص یازده بار و در دوم قل
یا ایها الکافرون سه بار و اخلاص یازده بار و در سیوم بعد از فاتحه البیکم
التکاثرت سه بار و اخلاص پانزده بار و در چهارم بعد از فاتحه آیت الکرسی سه
بار و اخلاص بیست و پنج بار بعد از سلام لا اله الا انت سبحانک و

۴۰۰

فرا یک سوره فرستیده بر
و تواناست بر

مجلس ۱۱

ربان

۲۰
نام خدا را یاد کن
که تو خدا را یاد کن

و نیست آنچه معبود بر سر
و خداست تعالی

بزرگتر است از هر چیز
تو بزرگتر از گناه
بزرگتر از هر چیز

۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

۲

و

بیان
مشتدوی ضهان و

م

کتابخانه ملی ایران

هر چه بشود فراموش نکند و قوه حافظه بگیران حاصل شود و هر که هر روز چهل و یکبار
 اَرَايَتَ الَّذِي يَخْوَذُ مَرْغُومِي هَر دُو جَوَانِ گِرد و او را و فرزند ان اورا احتقالي محتاج
 کسی نکند و اگر از برای حاجت دوجوانی چهل و یکبار یا حتی یکبار یا قیوم اَنْ تَقْضِي
 حَاجَتِي وَ اعْنِي عَنْ مَن سِوَاكَ بخواند برآورده خیر گردد و بعد ازین طالب حق
 باید که همیشه در پاس انفس خود باشد تا اگر بکیزان از حق غافل شد نامه وفات
 او در تمام ملکوت غیر جن و انس پراگنده شود که فلان طالب وفات یافت
 چنانکه آورده اند که روزی دوجوانان بحدل قصد زیارت امام حسن
 نوری گردید یکی ازان دو کس عالم بود بجمیع السنه حیوانات چون ایشان
 نزدیک شهر او رسیدند دو گر به بهم سخن میگردید که امروز امام حسن نوری در
 عالم نمایندگی از انجوانان که بجمیع السنه عالم بود دیگر را خبر کرد که واقعه چنین
 است و متحیر شدند بعد ازان گفتند که زیارت قبرش بکنیم چون نزدیک خانه
 امام رسیدند امام زندان خانه برآمد تا که هر دو نیک متحیر شدند امام پرسید که چیزی
 چیست گفتند که واقع چنینست امام فریاد برآورد و گفت که پیغمبر فرموده است کُلُّ نَفْسٍ
 اِذَا سَمِعَتْ بِمَرَضٍ يَخْلُذُ فِيهِ كَرِهًا لِّلَّهِ فَمَوْمِتَةٌ مِنْ امْرُوزٍ سَاعَتِي غَافِلٌ بُوَدُّمَ تَا اَوَا زِدْ وَ فَا
 مِنْ دَر تَمَام مَلَكُوتِ پِراگنده شد و راه محرار در پیش گرفت چون در بیابان رسید
 بغایتی تشنه شد بر سر چاهی رسید گفت اگر رسن و دلو بودی آب میکشیدم
 ایندین بود که آهوان رسیدند امام از سر چاه دور شد که تا آهوان چه کنند چون آهوان
 بکناره چاه رسیدند آب چاه بیکبارگی بالا شد همه ایشان آب سیر خوردند
 بعد ازان چون امام رسید که آب خورد آب بیکبارگی فرو رفت امام گفت
 یارب به آهوان آب میدهی و به بنده صادق خود نمیدهی یا تقی آواز داد که تو آید
 بدلو و رسن کرده و ایشان اسید بن کرده بودند از هول آن خطاب امام را
 تشنگی فراموش شد و سر در بیابان نهاد جوان را دید و آن جوان چون به
 نزدیکش رسید گفت اَلسَّلَامُ عَلَیْکُمْ یا حسن نوری امام بعد از جواب

ای ننده دایمی بیکبارگی
 او را کند حاجت و ادب و
 هر دیندار از شیر تو

ای ننده دایمی بیکبارگی
 او را کند حاجت و ادب و
 هر دیندار از شیر تو

گفت چه دانی که من حسن نام و نام پدر من نورسیت گفست آنها که خود را بتصرف
حق سپرده اند از همه چیز با خبرند و نه چون تو که توکل برین و دلو کرده بعد از آن
آنچنان گفت که طریق ملازمت ما و شما میدانی که غرض خلعت گفت لا گفت
من خوابم مرد و مراد من باید کرد گفت از غیب نمیتوان گفت جوان طهارت کرد
و سر بر زمین نهاد و وفات شد چون او را دفن کرد و بسر قبرش نشست و دعا خواند
گرفت جوان خنده کرد امام گفت زنده کسی در گور نشود و مرده آواز نکند جوان
گفت که ای امام شنیده که آن اَوْلِیَاءُ اللَّهِ لَا یَمُوتُونَ وَلَکِنْ یُغْفَلُونَ
مِنْ ذُنُوبِهِمْ دَیْرُ الدَّارِ وَهَرُکِ هَرُکِ رُزْءِ بَارِیَ قَهَّارِ گوید دل او از محبت دینا سرود
شود و هر که در وقت نیم شب و نیم روز صد یا تبارک گوید درجه او بلند شود و باید
که بعد از زوال وضو سازد و دو رکعت تحیت وضو ادا کند و چهار رکعت
سازد زوال ادا کند در هر رکعتی بعد از فاتحه پنجاه بار اخلاص و اگر نتواند ده بار اخلاص
و الا بسه بار اخلاص بجا آورد و صد بار یا مالک گوید و در سجده و بنشیند
و بر خیزد تحیت مسجد ادا کند کما ذکرنا فی فضل الایمان و بعد از این چهار
رکعت سنت ظهر ادا کند در رکعت اول بعد از فاتحه سوره الکافرون بخواند و در
دوم رکعت بعد از فاتحه اخلاص و در سیوم بعد از فاتحه فلق و در چهارم بعد از فاتحه
سوره الناس بعد از سلام صد کرت بگوید اَسْتَغْفِرُ اللهَ الْعَظِیْمَ الَّذِی لَا اِلَهَ
اِلَّا هُوَ الْحَیُّ الْقَیُّوْمُ وَالتَّوْبُ اِلَیْهِ وَاسْأَلُهُ التَّوْبَةَ آورده اند که
اسباب دنیاوی چنان بدو توبه نمایند که اگر او گریز و خلاص نشود باید که میان
سنت و فرض ظهر و باید سخن نگوید که ناقص سنت نباشد و
بیک سخن و بدو سخن و بیک لقمه و بدو لقمه و بیک دوشرب نشکند و
در ثلثه و دیاده بشکنند و بعد از آن از ادائی فریضه دو رکعت سنت ادا کند
آورده اند هر که بعد از ادائی فریضه سه کرت کلمه طیبه بگوید ثواب بسیارست
و امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه را پرسیدند که یا امیر چه ثواب باشد گفت

ترجمه
آنچه که در حدیث آمده است
از در خانه بار خدایا

سجده است
در سجده است

در بیان فضل چهار رکعت
که از برای سعادت دنیاوی
موجب است

ازین دور رکعت دیگر بگذارد و در هر رکعتی بعد از فاتحه اخلاص ده بار و بعد ازین ده رکعت
 نماز حضرت بگذارد و این را نماز وصال نیز گویند یعنی هر که بجا آورد او را وصال حق روزی
 کنند و مهتر حضرت علیه السلام را مشاهده کند در هر رکعت بعد از فاتحه هر چه بخواند از قرآن
 بخواند اما افضل آنست که از سوره فیل تا آخر قرآن در هر رکعت یکسان سوره بخواند
 و بعد از سلام دست بردارد و دعای بد رقه ایماں بخواند اینست **لَبَّيْكَ لَبَّيْكَ**
اللَّهُمَّ لَا شَرِيكَ لَكَ لَبَّيْكَ إِنَّ الْحَمْدَ وَالنِّعْمَةَ لَكَ وَالْمُلْكُ لَكَ لَا شَرِيكَ
لَكَ وَاسْتَغْفِرُكَ وَاتُوبُ إِلَيْكَ بِأَنِّي تُشْهِدُ أَنَّكَ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ وَحْدَكَ
لَا شَرِيكَ لَكَ وَاسْتَغْفِرُكَ وَاتُوبُ إِلَيْكَ وَاشْهَدُ أَنَّكَ لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ
وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ إِنَّكَ أَنْتَ عَفُوٌّ رَحِيمٌ بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ
 الرَّاحِمِينَ و بعد ازین تسبیحات نماز پیشین خواندن گیرد و آورده اند که حضرت
 بی بی فاطمه در خانه خود دست بآسیانها ده بود و بدان غله خوردنی بدست خود آورد
 میگرد و از کثرت استعمال دستهای او آبله شده بودند زیر که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و
 سلم کار را مناصف کرده بود میا ایشان آنچه تعلق باندرون خانه داشتی بی بی زهره
 بجا آوردی و آنچه بیرون خانه بود آنرا من تعنی علی کرم الله وجهه بجای آوردی روزی مجد
 حضرت رسالت پناه حاضر شد و چگونگی حال خود را بنمود حضرت فرمود که من وردی را بشما
 آمودانم که از خزان داین بهتر باشد بی بی در طلب شد گفت اول اینکه بعد هر پنج وقت
 نمازی **سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَبِحَمْدِكَ اللَّهُمَّ سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَبِحَمْدِكَ اللَّهُمَّ سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَبِحَمْدِكَ**
إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ
قَدِيرٌ این را بگوئی تا هر که ورد کند اگر گنا او بعد بخوم سنوت در یک بیابا و برگ درختان باشد
 آمرزیده شود و دعای اخیر گفته اند که اگر در بادان و شبانگاه ده کرت بگوید برابرتو اب
 او ثواب کسی نباشد مگر آن کسی که او نیز گفته باشد و بعد ازین صد کرت در و گوید و صد
 کرت اخلاص و صد کرت یا عَالِمُ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ و صد کرت یا رَحْمَانُ و صد کرت
 یا رَحِيمُ و صد کرت یا بَارِئُ و اینهارا عقب هر نماز بگوید و یکسان کرت سوره

در هر رکعت ده بار و بعد ازین ده رکعت
 نماز حضرت بگذارد و این را نماز وصال نیز گویند
 یعنی هر که بجا آورد او را وصال حق روزی
 کنند و مهتر حضرت علیه السلام را مشاهده کند
 در هر رکعت بعد از فاتحه هر چه بخواند از قرآن
 بخواند اما افضل آنست که از سوره فیل تا آخر
 قرآن در هر رکعت یکسان سوره بخواند و بعد از
 سلام دست بردارد و دعای بد رقه ایماں بخواند
 اینست **لَبَّيْكَ لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَا شَرِيكَ لَكَ**
لَبَّيْكَ إِنَّ الْحَمْدَ وَالنِّعْمَةَ لَكَ وَالْمُلْكُ لَكَ
لَا شَرِيكَ لَكَ وَاسْتَغْفِرُكَ وَاتُوبُ إِلَيْكَ
بِأَنِّي تُشْهِدُ أَنَّكَ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ وَحْدَكَ
لَا شَرِيكَ لَكَ وَاسْتَغْفِرُكَ وَاتُوبُ إِلَيْكَ
وَاشْهَدُ أَنَّكَ لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ وَلَمْ يَكُنْ
لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ إِنَّكَ أَنْتَ عَفُوٌّ رَحِيمٌ
 بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ و بعد ازین
 تسبیحات نماز پیشین خواندن گیرد و آورده
 اند که حضرت بی بی فاطمه در خانه خود دست
 بآسیانها ده بود و بدان غله خوردنی بدست
 خود میگرد و از کثرت استعمال دستهای او
 آبله شده بودند زیر که حضرت رسالت پناه
 صلی الله علیه و سلم کار را مناصف کرده بود
 میا ایشان آنچه تعلق باندرون خانه داشتی
 بی بی زهره بجا آوردی و آنچه بیرون خانه
 بود آنرا من تعنی علی کرم الله وجهه بجای
 آوردی روزی مجد حضرت رسالت پناه حاضر
 شد و چگونگی حال خود را بنمود حضرت فرمود
 که من وردی را بشما آمودانم که از خزان داین
 بهتر باشد بی بی در طلب شد گفت اول اینکه
 بعد هر پنج وقت نمازی **سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ**
وَبِحَمْدِكَ اللَّهُمَّ سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَبِحَمْدِكَ
إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ لَهُ الْمُلْكُ
وَلَهُ الْحَمْدُ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ
شَيْءٍ قَدِيرٌ این را بگوئی تا هر که ورد کند
 اگر گنا او بعد بخوم سنوت در یک بیابا و برگ
 درختان باشد آمرزیده شود و دعای اخیر گفته
 اند که اگر در بادان و شبانگاه ده کرت بگوید
 برابرتو اب او ثواب کسی نباشد مگر آن کسی
 که او نیز گفته باشد و بعد ازین صد کرت در و
 گوید و صد کرت اخلاص و صد کرت یا عَالِمُ
 الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ و صد کرت یا رَحْمَانُ و
 صد کرت یا رَحِيمُ و صد کرت یا بَارِئُ و اینها
 را عقب هر نماز بگوید و یکسان کرت سوره

لَا شَرِيكَ لَكَ لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَا شَرِيكَ لَكَ لَبَّيْكَ إِنَّ الْحَمْدَ وَالنِّعْمَةَ لَكَ وَالْمُلْكُ لَكَ لَا شَرِيكَ لَكَ وَاسْتَغْفِرُكَ وَاتُوبُ إِلَيْكَ بِأَنِّي تُشْهِدُ أَنَّكَ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ وَحْدَكَ لَا شَرِيكَ لَكَ وَاسْتَغْفِرُكَ وَاتُوبُ إِلَيْكَ وَاشْهَدُ أَنَّكَ لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ إِنَّكَ أَنْتَ عَفُوٌّ رَحِيمٌ بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ

اَنَا فَتَحْنَا لَكَ بَابَ الْجَنَّةِ وَبَعَثْنَا فِيهِ رُسُلَنَا فَتَبَايَعُوا عَلَى الْإِسْلَامِ فَذُكِّرْتُمْ وَلَكِنَّكُم مِّنَ الْكَافِرِينَ
 اللَّهُ تَعَالَى بَعَثَ فِي هَذِهِ الْأُمَّةِ رُسُلًا لِّهَا بَيِّنَاتٌ مِّنْهُ لِيُخْرِجَ هَذِهِ الْأُمَّةَ مِنَ ظُلُمَاتٍ إِلَى نُورٍ
 مَّهِرُ اسْمَاعِيلَ وَمُهِرُ اسْحَاقَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ بَيَّادُ وَبَعْدَ ذَلِكَ بَابُ الْإِسْلَامِ وَبَعْدَ ذَلِكَ بَابُ الْإِسْلَامِ
 كَمَا فِي رِجَالِ هَذِهِ الْأُمَّةِ وَبَعْدَ ذَلِكَ بَابُ الْإِسْلَامِ وَبَعْدَ ذَلِكَ بَابُ الْإِسْلَامِ وَبَعْدَ ذَلِكَ بَابُ الْإِسْلَامِ
 صَبْحَ صَادِقٍ وَرَحْمَتٍ مَعْنَى هَذِهِ الْأُمَّةِ آتَى آيَاتِهِ ارَادَهُ دَارَ مَدَنٍ كَمَا فِي رِجَالِ هَذِهِ الْأُمَّةِ
 هَكَذَا هُوَ كَمَا فِي رِجَالِ هَذِهِ الْأُمَّةِ وَبَعْدَ ذَلِكَ بَابُ الْإِسْلَامِ وَبَعْدَ ذَلِكَ بَابُ الْإِسْلَامِ وَبَعْدَ ذَلِكَ بَابُ الْإِسْلَامِ
 كَمَا فِي رِجَالِ هَذِهِ الْأُمَّةِ وَبَعْدَ ذَلِكَ بَابُ الْإِسْلَامِ وَبَعْدَ ذَلِكَ بَابُ الْإِسْلَامِ وَبَعْدَ ذَلِكَ بَابُ الْإِسْلَامِ
 عَصَا رَايَا آتَى بَعْضُ الْكَلَامِ وَبَعْدَ ذَلِكَ بَابُ الْإِسْلَامِ وَبَعْدَ ذَلِكَ بَابُ الْإِسْلَامِ وَبَعْدَ ذَلِكَ بَابُ الْإِسْلَامِ
 وَبَعْدَ ذَلِكَ بَابُ الْإِسْلَامِ وَبَعْدَ ذَلِكَ بَابُ الْإِسْلَامِ وَبَعْدَ ذَلِكَ بَابُ الْإِسْلَامِ وَبَعْدَ ذَلِكَ بَابُ الْإِسْلَامِ
 دُونَ رِجَالِ هَذِهِ الْأُمَّةِ وَبَعْدَ ذَلِكَ بَابُ الْإِسْلَامِ وَبَعْدَ ذَلِكَ بَابُ الْإِسْلَامِ وَبَعْدَ ذَلِكَ بَابُ الْإِسْلَامِ
 أَكْرَمَ كَرَّمَ اللَّهُ وَجْهَهُ وَبَعْدَ ذَلِكَ بَابُ الْإِسْلَامِ وَبَعْدَ ذَلِكَ بَابُ الْإِسْلَامِ وَبَعْدَ ذَلِكَ بَابُ الْإِسْلَامِ
 أَشْهُدُ بِمَا فِي رِجَالِ هَذِهِ الْأُمَّةِ وَبَعْدَ ذَلِكَ بَابُ الْإِسْلَامِ وَبَعْدَ ذَلِكَ بَابُ الْإِسْلَامِ وَبَعْدَ ذَلِكَ بَابُ الْإِسْلَامِ
 مَكَرُورٌ بَعْدَ ذَلِكَ بَابُ الْإِسْلَامِ وَبَعْدَ ذَلِكَ بَابُ الْإِسْلَامِ وَبَعْدَ ذَلِكَ بَابُ الْإِسْلَامِ وَبَعْدَ ذَلِكَ بَابُ الْإِسْلَامِ
 وَأَتَوْبُ إِلَيْكَ وَاسْتَغْفِرُكَ وَبَعْدَ ذَلِكَ بَابُ الْإِسْلَامِ وَبَعْدَ ذَلِكَ بَابُ الْإِسْلَامِ وَبَعْدَ ذَلِكَ بَابُ الْإِسْلَامِ
 فَمَنْ شِئْتَ فَفَعَلْتُ وَبَعْدَ ذَلِكَ بَابُ الْإِسْلَامِ وَبَعْدَ ذَلِكَ بَابُ الْإِسْلَامِ وَبَعْدَ ذَلِكَ بَابُ الْإِسْلَامِ
 خَاصِيَّةٌ بَعْدَ ذَلِكَ بَابُ الْإِسْلَامِ وَبَعْدَ ذَلِكَ بَابُ الْإِسْلَامِ وَبَعْدَ ذَلِكَ بَابُ الْإِسْلَامِ وَبَعْدَ ذَلِكَ بَابُ الْإِسْلَامِ
 كُنْ يَا اللَّهُ يَا كَرِيمُ وَبَعْدَ ذَلِكَ بَابُ الْإِسْلَامِ وَبَعْدَ ذَلِكَ بَابُ الْإِسْلَامِ وَبَعْدَ ذَلِكَ بَابُ الْإِسْلَامِ
 أَمَّا لَكُمْ رُزْقٌ جَمْعِي أَصْحَابُ دَرِيْشِ حَضْرَتِ ابُو بَكْرٍ صَدِيقِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ شَدِيدٌ
 وَهَرَسِيدٌ أَمَّا لَكُمْ رُزْقٌ جَمْعِي حَضْرَتِ رَسَالَتِ پناه صلی اللہ علیہ وسلم فرموده است
 که در جمعه یکساعت است اگر کسی آنرا بید ثواب روز جمعه و شب جمعه در آن ساعت
 پس یافته باشد امیر المؤمنین گفت که بی بی فاطمه زهرا پی یافتی است چون اصحاب در
 پیش بی بی شدند بی بی گفت که حضرت ایشان دو کت یافته بودند و من یک

مقامت مزارا پیش از
مقامت مزارا پس از
مقامت مزارا بر
مقامت مزارا

۴۲
عبدالمفتی سید محمد
محمد حسن و قاضی
اموال سید محمد

یک کت پرده ایشان بگشاید و ایشان پرده من دیدند و آن ساعت میان عصر
و غروبست و نیز پیغمبر فرموده است هر که بعد از هر نماز سه کت بگوید استغفر
الله ربی من کل ذنب تا آخر آمرزیده شود همه گناه او و قبولیت نماز او چون
قبولیت نماز من باشد و چون فریضه نماز شام او ادا کند و سنتش را تمام رساند
رکعت اولش را بسوره کافرون بعد از فاتحه در دوم اخلاص یا یزید که پیوسته بدین سنت
اقدام نماید بعد نماز او این بگذارد که اکثر اوبیت رکعاتت بیک فاتحه و یک اخلاص
واقف او شش رکعاتست در هر رکعت بعد از فاتحه سه کت اخلاص و او این نام
در وازه بهشت است تا هر که این نماز را ادا کند بر آن در آید و آن در باز شود و تا مصلی
این نماز پیش نشوند و بعد از این دو رکعت نماز نور بخواند بعد از فاتحه شش آیت از سوره
انعام بخواند در رکعت اول بعد از فاتحه بخواند الحمد لله الذی خلق السموات و الارض
تا ما کأنوا به یسئرون و در رکعت دوم بعد از فاتحه این آیت بخواند الحمد لله
که اهل کائنات من قبلکم الی فحاق بالذین سخرنا منکم ما کأنوا به یسئرون و
پیغمبر فرموده است که گذارنده این نماز شفاعت من بیاید اگر چه قاتل اولاد من
باشد آورده اند که یزید بدبخت همین کلمه بخورد که اولاد او را بکشند و همین نماز
را ادا کنم چون از نماز شام فارغ میشد خداوند تبارک و تعالی از شومیت آن
تفکر در دسرب و مسلط میکرد تا نماز شام میگذاشت و بعد از این دو رکعت نماز
بروج بخواند در رکعت اول بعد از فاتحه سوره و السماء ذات البرق بخواند و در رکعت
سوره الطارق بخواند این را نیز نماز نور گویند و مصلی این را ثواب مذکور باشد
و نیز دو رکعت دیگر نماز نور در هر رکعت بعد از فاتحه اخلاص یا یزید که کت بخواند
آورده اند که چون مصلی این نماز روز محشر بر انگیزد شود روی او چون ماه شب
چهار و نیم تابان باشد و خلق اولین و آخرین در نظاره او شوند و همه بپندارند
که ولی الله است و یا شهید است و یا نبی است و از همه در گذرد و در زیر سایه عرش
ایستد و بیواسطه کلام حق شود که این دوست منست زیرا که مصلی فلان

در باره هفتم در کتب
الحمد لله الذی واقع
ست در اول سوره
انعام ۱۲

در باره هفتم در کتب
الحمد لله الذی واقع
ست در اول سوره
انعام ۱۲

نماز است و بعد از این دو رکعت شکر شب رکعت اول بعد از فاتحه سوره الکافرون
 پنجاه بار و در رکعت دوم بعد از فاتحه اخلاص پنجاه بار صلی این نماز از پنج تار یکی خلاصی باید اول تار یکی
 این در وقت نزع یعنی ایمن اوست نشود و دوم از تار یکی گورد و وقت سوال منکر و نیکر سوم از تار یکی
 عصاره وقت تا خواندن چهارم از تار یکی میزان یعنی میزانیکی اوست نشود و پنجم از تار یکی بطر در
 وقت گذشتن از و بعد از این دو رکعت حفظ ایما در هر رکعت بعد از فاتحه آیه الکرسی یکبار و
 سوره انا اعطینا یا زده کرت و ایضا دو رکعت دیگر حفظ ایما در رکعت اول بعد از فاتحه اخلاص
 هفت بار و فلق یکبار و در رکعت دوم بعد از فاتحه اخلاص هفت بار و سوره والناس یکبار و بعد از سلام
 سه سجده نهد و سه بار بگوید یا حی یا قیوم یا ارحم الراحمین علی ایمان هیچ گناه زوال ایمان او نشود و بعد
 از آن دو رکعت بنیت او این از جهت بر آمدن حاجات و جهانی بگذارد و در رکعت اول بعد از فاتحه
 پنج بار این آیت بخواند رَبَّنَا لَا تُخِزْ قُلُوبَنَا تَاخِرْ بِنَا وَدِرْ رُكُوعَ دَوْمِ بَعْدَ زَفَاتِ خُبَارِ
 این آیت را بخواند رَبِّ قَدْ اتَيْتَنِي مِنَ الْمَلِكِ تَا بِالصَّالِحِينَ بخواند و ایضا پنج بار
 کلمه تمجید بخواند و بعد از این این دعا بخواند اَللّهُمَّ اِنِّ اسْئَلُكَ اِيْمَانًا دَائِمًا وَ قِيَامًا صَادِقًا
 وَ عَمَلًا صَالِحًا وَ كَلَامًا صَالِحًا وَ لِقَاءَكَ بِالْاِحْبَابِ وَ جَنَّتِكَ بِالْحِسَابِ اَللّهُ غَفِيْرٌ عَنِ
 الْعَالَمِيْنَ بِرَحْمَتِكَ يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِيْنَ و بعد از این دو رکعت ایضا بنیت او این بخواند و در هر رکعت
 بعد از فاتحه آیت الکرسی یکبار و آیه اَلَّذِيْنَ يَقُولُوْنَ رَبَّنَا تَاخِرْ سَوْرَتِغِ الْحِسَابِ بخواند
 و چهار بار سوره اخلاص و معوذتین یگان بار و ثواب این نماز را گفته اند که از حد بیرون است
 از آن در قلم آوردم و بعد از این دو رکعت حقوق والدین در هر رکعت بعد از فاتحه اخلاص
 سه بار آورده اند که مادر و پدرش آمرزیده شوند و هر چند گناهکار باشند و حقیقائے
 ایشان بر جا شود و هر چند که رنجانیده باشد و بعد از این دو رکعت نماز خوشنودی جمله
 مشائخان در هر رکعت بعد از فاتحه اخلاص هفت کرت آورده اند که در روز قیامت
 شعاع جملة مشائخان در پاید و جمله از وی خوشنود شوند و بعد از این دو رکعت
 هدیه رسول مقبول صلی الله علیه و سلم بخواند در هر رکعت بعد از فاتحه اخلاص
 هفت کرت بخواند آورده اند که در عرصات قیامت حضرت رسالت

در بیان حفظ ایما
 ای زنده و قائم
 بزار خود ثابت دار ما را بر
 ایما
 بسیار سینه در رکوع
 و لا فلفلف و افف افف
 ایما
 سن دومی را از ارباب شایع
 ای خدا یا بستی
 میخواند از تو ایما را از اول
 سینه و سینه و سینه
 و یقین بر و پدر تو را
 و در سینه و سینه
 از پاره و سینه و سینه
 حساب و سینه و سینه
 ایما
 ایما
 ایما

پناه صلی الله علیه وسلم چنانچه کسی گشته خود را بطلید او را از میان مردمان طلبیده
 بکشد و بعد ازین دو رکعت نماز هفت در شب شنبه بعد از فاتحه اخلاص یکبار و در شب
 یکشنبه بعد از فاتحه اخلاص دو بار و در شب دوشنبه بعد از فاتحه اخلاص سه بار و در شب
 شنبه بعد از فاتحه اخلاص چهار بار و در شب چهارشنبه بعد از فاتحه اخلاص پنج بار
 و در شب پنجشنبه بعد از فاتحه اخلاص شش بار و در جمعه هفت بار آورده اند که
 صلی این نماز در هر شب ازین شبها که بمیرد این نماز شفیع او شود و از جمله موهبتهاست
 او را اخلاص کند و بعد ازین دو رکعت هدیه منکر و نیکر بگذارد و در هر رکعت بعد از فاتحه
 اخلاص سه بار سوال منکر و نیکر حق تعالی بر آسان کند و بعد ازین دو رکعت سراج القبر بگذارد
 و در هر رکعت بعد از فاتحه اخلاص و معوذتین سه گان بار و بر و است دیگر در هر رکعت
 بعد از فاتحه اخلاص شش بار و بعد از سلام دست بردارد و سه کرات بگوید اللهم
 اجعل صلواتی سر لجان فی قبری و فی قبر والدی یا الله و نیز شیخ المشایخ
 حضرت محی الدین شیخ عبدالقادر جیلانی قدس الله سره العزیز فرموده است هر که در میان شام و
 ختن دو رکعت نماز بگذارد در رکعت اول بعد از فاتحه قل یا ایها الکافرون یا زده بار و در
 دوم رکعت بعد از فاتحه اخلاص یا زده بار بخواند روز قیامت من شفیع او باشم و اگر بعد از
 نماز مذکور یا زده بار در رود و یا زده گام بجانب عراق زند و در اینجا بایستد و یا زده کرات
 درود بگوید و یا زده بار یا الله بگوید و یکبار گوید الاهی بجزمت شیخ میران محی الدین عبد
 القادر جیلانی و بجزمت غوث محی الدین عبدالقادر جیلانی الاهی بجزمت شاه محی
 الدین عبدالقادر جیلانی الاهی بجزمت این اسماء مکرم و معظم حاجت من برآورده
 خیر گردانی یمتک و کمال کریمک بالشی الماتی و آله الامجاد برحمتک یا ارحم الراحمین
 هر مقصود و حاجت که داشته باشد اگر برآورده خیر نگردد و فدائی قیامت چنگ می
 در دامن من باشد و این نماز ثانی بطریق مذکور مقید بوقت نیست بل فی کل من
 جائز است اما در حواشی ابوالککارم دیدم که این گام زدن ممنوع است و بعد
 از آن یک رکعت بیک فاتحه بعد از سلام سر بر زمین نهد هفتاد بار گوید

در بیان نماز هفت

در بیان هفتاد و یک

در بیان هفتاد و یک

حجت سعتی فرخت برای حاجت آورنده است دیگر چهار رکعت شپیلدن
 گوردو کرت من عند الله نازل شده است آورده اند که چون مادر امیر المؤمنین
 مرتضی علی کرم الله وجهه وفات یافت و نام او نیز فاطمه بود بر رسول خدا ایمان آورده
 بود حضرت مصطفی را ایشان پرورش کرده بودند چون او را در گور نهادند حضرت
 قمیص خود را بدو پوشانیدش و بیک دست بیک طرفش گرفت و دست دیگر بدیگر طرف
 ساعتی برین بود چون دست بالا کرد یاران گفتند یا رسول الله دستها را برای
 چه گرفتید گفت بشما معلوم بوده باشد که چون آدمی را در گور نهند اول از هر طرف
 از زمین زور میکند و او را چون نیشکر در جواز می پیچد و بعد از آن عذابهای دیگر
 میاید خواه مسلم باشد خواه کافر و دستهای خود را گرفته تا او را بمن بخشید
 یاران چنان گریستند که گویا زهره های ایشان ترکیدن گرفت در آن زمان جبرئیل
 بحکم رب الجلیل فرآمد و این نماز را آورد و گفت یا رسول الله هر که این نماز را بخواند
 از شپیلدن گور خلاص شود و کرت دیگر آنکه چون سعد بن عبد الله وفات یافت
 حضرت میگفت مر یاران را که بر سر انگشتان پائی روید و آهسته رویه تا فرشتگان
 را زیر پائی خود نکند زیرا که بسیار نازل شده اند چون او را در گور نهادند رنگ
 روئی مبارک حضرت تغیر گشت و گریه کرد یاران گفتند یا رسول الله چه گفت
 اگر کسی از شپیلدن گور خلاصی یافتی سعد بود می یاران چندان گریستند
 که شرح نتوان کرد باز همین نازل شد پس یاران گفتند یا رسول الله سبب چه بود
 مر عذاب او را گفت با اهل خویش بدگو و تلخ گو بود از آن واسطه آورده
 اند هر که مرگیزک و غیره را دشنام دهد که چندان کس شمارا و طی کرده است اگر
 رست گوید قبیله و لا بهر سخن او را هشتاد تا زیانه برزند و موافق این حکایت
 آورده اند که چون معاویه وفات یافت چندان فرشتگان منزل
 شدند که گرد و غبار در زمین پیدا شد از کثرت ایشان یاران همه سلاح را گرفتند
 که اگر لشکر کفار آمده است حضرت فرمود که لشکر نیست بلکه فرشتگانند

بزیارت معاویه آمدند یاران گفتند یا رسول الله چه فضیلت داشت گفت سوره
اخلاص اکثر بخواند در همه حال و ترک نمیکرد و نماز اینست در رکعت اول بقدر
اخلاص بخواند و در رکعت دوم بعد از فاتحه شصت کرت اخلاص بخواند و در رکعت
سیوم چهل کرت و در رکعت چهارم بیست کرت اخلاص بخواند آورده اند هر
که بعد از نماز شام سوره واقعه بخواند هرگز در مانده نشود چنانکه آورده
اند که چون حضرت امیر المؤمنین عثمان ذی النورین رضی الله عنه رحلت میکرد
و خزان بسیار داشت کسی گفت بد خزان خود وصیت هیچ نمیکنی گفت من کرده
ام و آن آنست که چون کسی عقب نماز شام سوره واقعه بخواند هرگز در دنیا
فقر و در مانده نشود و ذکر نماز و تسبیح نماز شام باید که بعد از هر خمس صلوٰه سی و سه
بار سبحان الله و سی و سه بار الحمد لله و سی و سه بار الله اکبر بگوید و یک بار

لا اله الا الله و حده لا شریک له که الملك و که الحکم و هو علی کل شیء
قدیر بخواند و این تسبیح را پنج گنج از آن گویند که بی بی فاطمه چند کرت شکایت
سخنی در پیوست پیش حضرت کرد و هر گز این میفرمود که بعد نماز این را بخوان که ترا
بهتر است از جمله خزان دنیا و صد بار کلمه طیبه بخوان و صد بار درود بفرست و صد
بار اخلاص بخوان و صد بار یا رحمن و صد بار یا رحیم و این نامها را هر که بعد از هر
نماز صد کرت بخواند کینه او برود و هفتاد بار بگوید سبحان الله و الحمد لله و

لا اله الا الله و الله اکبر یا عیبات المستغنیین و لا حول و لا قوه
الا بالله العلی العظیم و صد بار عالم الغیب و الشهاده و معلوم باد که
این قدر تسبیحات عقب هر نماز میتوان گفت آورده اند که روزی مهتر موسی
از حضرت رب العزت سوال کرد که یا رب من در توبیت خوانده ام که قوه از
آدمیان باشند که چون چشمان بپوشند در بهشت در آید ایشان را از آفت
من گردان خطاب آمد که لایکه ایشان از امت محمد مصطفی باشند مهتر موسی
گفت یا رب چه خاصیت داشته باشند گفت بعد از نماز شام نواقل بگذارند

افشای سینه بخوان
در هر روز صد مرتبه

وقت عشا داخل شود و خاصیت دیگر در شب تاریک در مسجد هر چند سختی باشد
 بروند یا موسی چون چشمان پویشند و از مردم غائب شوند ایشانرا در حوران
 بیشت در آرم بعد ازین نمازهای هفت ادا کند در شب یکشنبه چهار رکعت بدو سلام در
 هر رکعت بعد از فاتحه اخلاص سه گارن بار بعد از سلام هفت کرت بگوید **اَسْتَغْفِرُ اللهَ**
الْعَظِيمَ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ وَأَتُوبُ إِلَيْهِ وَأَسْأَلُهُ التَّوْبَةَ
 و این را سید استغفار گویند و باید که هر کاتب این را بخط کلان نویسد تا مشهور
 شود و در شب دوشنبه دو رکعت ادا کند در هر رکعت بعد از فاتحه الکافرون و
فَلَقُّوْا النَّاسَ هر یک را پانزده بار بخواند بعد از سلام پانزده بار آیه الکرسی بخواند
 و ثواب این نماز مذکوره در خبر آورده اند که ثواب این نماز اگر دریا باشد
 گردد و کاه و درخت قلم گردند و جمله انس و جن نویسنده گردند هرگز تمام نشود
 و در شب سه شنبه شش رکعت بدو سلام در هر رکعت بعد از فاتحه اخلاص و
 معوذتین یگان بار بخواند و در شب چهارشنبه چهار رکعت در هر رکعت بعد از
 فاتحه اخلاص چهل بار و در شب پنجشنبه بیشت رکعت چهار سلام در هر رکعت بعد از
 فاتحه اخلاص ده گارن بار و بعد از سلام صد کرت بگوید **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ**
الْمَلِكُ الْحَقُّ الْمُبِينُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ و نیز دو رکعت حقوق الدین در هر
 رکعت بعد از فاتحه آیت الکرسی و کافرون و اخلاص و معوذتین پنجگان بار و
 بعد از سلام پانزده بار درود پانزده بار **اَسْتَغْفِرُ اللهَ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ**
الْحَيُّ الْقَيُّومُ وَأَتُوبُ إِلَيْهِ وَأَسْأَلُهُ التَّوْبَةَ آورده اند که گذارنده این نماز
 را بمقدار هر حرفی که ذکر کرده است در آن نماز گناه او یک یک کم شود و ثواب
 او یک یک نوشته شود و مادر و پدر او اگر زنده باشند خوشنود شوند و در دنیا
 مزاحم نشوند اگر مرده باشند فرشتگان بعید نمایند و با هر یک طبعهای نور
 باشند و بر قبر وی بهفتانند و جمله اهل مقبره خوشنود شوند و در شب جمعه
 دو رکعت بنیت آسانی سوال منکر و نکیر در هر رکعت بعد از فاتحه آیت الکرسی

در بیان نماز بیشت
 در سنی این دعاها
 گذشته است

در سنی این دعاها
 گذشته است

یکبار و اذکر لیت الارض سه بار و نیز دو رکعت بدین نیت مذکور در هر رکعت بعد از فاتحه اخلاص صد بار و بعد از این دو رکعت دیگر بار و اح مادر و پدر و یا هر نو مرده که باشد در رکعتی اول بعد از فاتحه آیه الکرسی پنج بار و در رکعت دوم آیت الکرسی و کافرون و اخلاص و معوذتین یکبار و بعد از سلام سر بر زمین بهند و سسکرت بگویند
 وَاللّٰهُ غَالِبٌ فَوْقَ عِبَادِهِ وَثَوَابِ اَیْنِ رَا بَدَانِ مُرُوْدَه بَخْشَد در حال ادرا حقیقتا خوش نمود گرداند و دو رکعت دیگر را گفته اند که اگر ما بین مغرب و عشا بخواند و شب جمعه ازین جهان نرو و تا جائی خود را در بهشت نه بیند در رکعت اول بعد از فاتحه آیت الکرسی یکبار و اخلاص بیست و پنج بار و در رکعت دوم بعد از فاتحه کافرون یکبار و اخلاص بیست و پنج بار و بعد از سلام هفت بار لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم بخواند دیگر دو رکعت در رکعت اول بعد از فاتحه هفتاد بار اخلاص بخواند و بعد از سلام هفتاد بار سید الاستغفار بخواند حضرت فرموده است اگر مصلی این نماز تمام است من از الله تعالی بشفاعت خواهد خدا تعالی بدو بخشد و دو رکعت دیگر در هر رکعت بعد از فاتحه رتبا آیتنا آخرا بخواند هفتاد بار و بعد از سلام صد بار اللهم اجزنی من النار یا حبیذ گویند پیغمبر فرموده است که برابر هر حرفی که ذکر کرده است ثواب یک حج در نامه اعمال او نوشته شود و دو رکعت دیگر بعد از فاتحه آیت الکرسی پانزده بار و بعد از سلام سه صد بار اللهم صل علی محمد و آل محمد حضرت رسالت پناه را در خواب بیند و ایضا اگر بغیر این نماز همین در و دند مذکور در شب جمعه هزار بار بخواند حضرت را بخواب بیند و اگر کسی از برائے برآمدن حاجات در شب جمعه سه صد بار بخواند حاجت او بر آورده غیر گردد و دو رکعت دیگر در هر رکعت بعد از فاتحه اخلاص هزار بار و اگر این نماز بعد از غسل کند حضرت را در خواب بیند و منغیره ابن شعبه گفته است که هر که در شب جمعه این دعا را چهل و یکبار بخواند هر حاجتی که داشته باشد تا جمعه آئنده دیگر درست آید

شرح
 خدا تعالی جل جلاله غالب است
 بالای بندگان خود ۱۲

شرح
 این خدا را اخلاص
 مراد از آنش ای خدا من کنشند ۱۲

شرح
 درین دعا شب جمعه
 برای حاجت و دو چای
 و زیارت رسول کرم ۱۲

و اگر درست نه آید برین لعنت گوید لغو و بالله منادعاء اینست **سُبْحَانَ الْفَكْرِ**
الَّذِي كُنْزُ سُبْحَانَ الْعَلِيمِ الَّذِي لَا يَجْهَلُ سُبْحَانَ الْجَوَادِ الَّذِي لَا يَنْجَلُ
سُبْحَانَ الْحَكِيمِ الَّذِي لَا يَجْلُ بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ نیز اکثر مشائخ گفته
اند هر که دم درویشی زند و این دعاء مذکورند اند لقمه فقر بر و حرام باشد و ایضا
دو رکعت برای حاجت دینی و دنیاوی مجربست آورده اند که امام یوسف سیستانی
علیه الرحمه گفته است که من این نماز را بنیت علم میکردم مقتدا شد اگر دان من بدرجه
و انشعاری رسیدند و اکثر مشائخ آن را موده اند اینست در هر رکعت بعد از فاتحه اظلا
ده بار و تسبیحات رکوع و سجود هفتگان بار و بعد از سلام سر بر زمین نهاده بار گوید
اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ وَبَارِكْ وَسَلِّمْ عَلَيْكَ و ده بار **رَبَّنَا آتِنَا فِي**
الدُّنْيَا إِلَى الْآخِرَةِ بخواند و حاجت بخداستعالی عرضه کند بر آورده غیر گردد و دو رکعت
پیش از و برای کفایت جمله قضا از حضرت رسالت نبیه صلعم منقولست که قضاها
چهل نیت اول یعنی پدر و کلان پدر و هر چند که بالا رود تا چهل پدر او بر جای شوند در
رکعت اول بعد از فاتحه کافرون بخورده بار در دوم بعد از فاتحه اخلاص بخورده بار معلوم
باد که اینهمه و را در شب جمعه است و در شب شنبه شش رکعت بسه سلام در هر رکعت
بعد از فاتحه اخلاص سه بار و نیز چهار رکعت بیک سلام در رکعت اول بعد از فاتحه
کافرون یکبار در دوم بعد از فاتحه اخلاص یکبار در سیموم بعد از فاتحه فلق یکبار در رکعت
چهارم بعد از فاتحه و الناس یکبار و چون خفتن در اید اول چهار رکعت سنت نماز
خفتن که ثواب او را بید و بعد گفته اند از آن در قلم نیاوردیم که درین مختصر ننگد بلکه از
قیام دلیل نیز این بعضی افضل گفته اند در رکعت اول بعد از فاتحه آیت الکرسی
بخواند و بعد از آیت الکرسی این آیه متصل بد و نیز بخواند **لَا أُرَاهُ فِي الدِّينِ تَابِعٌ**
فِيهَا خَالِدُونَ وَالْمُتَرَاتَا وَاللَّهُ لَا يَكْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ و در رکعت
دوم بعد از فاتحه **أَمَّا الرَّسُولُ** تا آخر بخواند و در سیموم آخر سوره حشر بخواند
و در رکعت چهارم بعد از فاتحه **هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ تَاهُو الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ** بخواند

در هر رکعت
پس از تسبیحات رکوع
و سجود هفتگان بار
و بعد از سلام
سر بر زمین نهاده
بار گوید
اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ
وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ
وَبَارِكْ وَسَلِّمْ عَلَيْكَ
و ده بار رَبَّنَا آتِنَا فِي
الدُّنْيَا إِلَى الْآخِرَةِ
بخواند و حاجت بخداستعالی
عرضه کند بر آورده
غیر گردد و دو رکعت
پیش از و برای کفایت
جمله قضا از حضرت
رسالت نبیه صلعم
منقولست که قضاها
چهل نیت اول یعنی
پدر و کلان پدر و هر
چند که بالا رود تا
چهل پدر او بر جای
شوند در رکعت اول
بعد از فاتحه کافرون
بخورده بار در دوم
بعد از فاتحه اخلاص
یکبار در سیموم بعد
از فاتحه فلق یکبار
در رکعت چهارم بعد
از فاتحه و الناس
یکبار و چون خفتن
در اید اول چهار
رکعت سنت نماز
خفتن که ثواب او را
بید و بعد گفته اند
از آن در قلم نیاوردیم
که درین مختصر ننگد
بلکه از قیام دلیل
نیز این بعضی افضل
گفته اند در رکعت
اول بعد از فاتحه
آیت الکرسی بخواند
و بعد از آیت الکرسی
این آیه متصل بد و
نیز بخواند لَا أُرَاهُ
فِي الدِّينِ تَابِعٌ
فِيهَا خَالِدُونَ
وَالْمُتَرَاتَا
وَاللَّهُ لَا يَكْدِي
الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ
و در رکعت دوم
بعد از فاتحه
أَمَّا الرَّسُولُ
تا آخر بخواند
و در سیموم
آخر سوره حشر
بخواند و در
رکعت چهارم
بعد از فاتحه
هُوَ اللَّهُ
الَّذِي لَا إِلَهَ
إِلَّا هُوَ
تَاهُو الْعَزِيزُ
الْحَكِيمُ
بخواند

در هر رکعت
پس از تسبیحات رکوع
و سجود هفتگان بار
و بعد از سلام
سر بر زمین نهاده
بار گوید
اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ
وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ
وَبَارِكْ وَسَلِّمْ عَلَيْكَ
و ده بار رَبَّنَا آتِنَا فِي
الدُّنْيَا إِلَى الْآخِرَةِ
بخواند و حاجت بخداستعالی
عرضه کند بر آورده
غیر گردد و دو رکعت
پیش از و برای کفایت
جمله قضا از حضرت
رسالت نبیه صلعم
منقولست که قضاها
چهل نیت اول یعنی
پدر و کلان پدر و هر
چند که بالا رود تا
چهل پدر او بر جای
شوند در رکعت اول
بعد از فاتحه کافرون
بخورده بار در دوم
بعد از فاتحه اخلاص
یکبار در سیموم بعد
از فاتحه فلق یکبار
در رکعت چهارم بعد
از فاتحه و الناس
یکبار و چون خفتن
در اید اول چهار
رکعت سنت نماز
خفتن که ثواب او را
بید و بعد گفته اند
از آن در قلم نیاوردیم
که درین مختصر ننگد
بلکه از قیام دلیل
نیز این بعضی افضل
گفته اند در رکعت
اول بعد از فاتحه
آیت الکرسی بخواند
و بعد از آیت الکرسی
این آیه متصل بد و
نیز بخواند لَا أُرَاهُ
فِي الدِّينِ تَابِعٌ
فِيهَا خَالِدُونَ
وَالْمُتَرَاتَا
وَاللَّهُ لَا يَكْدِي
الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ
و در رکعت دوم
بعد از فاتحه
أَمَّا الرَّسُولُ
تا آخر بخواند
و در سیموم
آخر سوره حشر
بخواند و در
رکعت چهارم
بعد از فاتحه
هُوَ اللَّهُ
الَّذِي لَا إِلَهَ
إِلَّا هُوَ
تَاهُو الْعَزِيزُ
الْحَكِيمُ
بخواند

و بد آنکه آورده اند که هر که تشدید مصور بگذارد کافر گردد و نمازش تباه شود
و بعد از ادائی فرض عشاء دو رکعت سنت در رکعت اول بعد از فاتحه فلق یکبار
در دوم بعد از فاتحه و الناس یکبار بعد چهار رکعت سنت بیست قیام اللیل و نماز
حاجات نیز گویند در رکعت اول از فاتحه آیت الکرسی سه بار و در رکعت دوم بعد از
فاتحه اخلاص سه بار و معوذتین یکبار و بعد از تشهد رکعت سوم چون اول رکعت چهارم
چون ثانی و اگر در هر رکعت بعد از فاتحه اخلاص چهار بار بخوانند نیز رواست و بعد از
سلام بیست کرات یا کریم بگوید و سر بسجده نهد و سه کرات این دعا بخواند سُبْحَانَ
الْقَدِيرِ الَّذِي لَمْ يَزَلْ سُبْحَانَ الْعَلِيِّ الَّذِي لَا يَجْهَلُ سُبْحَانَ الْجَوَادِ الَّذِي
لَا يَجْمَلُ سُبْحَانَ الْحَلِيمِ الَّذِي لَا يَجْعَلُ وَ حاجت خواهد و عرصه کند بر آورده شود
و نیز چهار رکعت برای قیام اللیل و حاجت در رکعت اول بعد از فاتحه کافرون
یکبار و در رکعت دوم بعد از اخلاص یکبار و در سوم بعد از فاتحه فلق یکبار و در چهارم
بعد از فاتحه و الناس یکبار و سر بسجده نهد صد بار یا حَيُّ يَا قَيُّوْمُ بِرَحْمَتِكَ
اسْتَغِيثُ حاجت خود عرضه کند مجرب است که بر آورده خیر گردد و بعد دو
رکعت بار و احم المؤمنین عائشه رضی الله تعالی عنها در هر رکعت بعد از
فاتحه اخلاص سه بار آورده اند که بی بی عائشه رضی الله تعالی عنها از حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه و سلم سوال کرد که یا رسول الله من فرزندم دارم چگونه
باشد فرمود هر که این نماز ادا کند او از فرزندان شما باشد و او را فردائی قیامت
بتوبخشد و ایضا دو رکعت نقصان و تقصیر نماز در هر رکعت بعد از فاتحه
اخلاص سه بار بخواند جمله تقصیرات او برجا شود و کمال پذیرد و دو رکعت
دیگر در رکعت اول بعد از فاتحه آمَنَ الرَّسُولُ بِمَا رَأَى مِنْهُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ
الْآخِرِ وَهُوَ شَهِيدٌ و در رکعت دوم بعد از فاتحه آخر سوره کهف از اِنَّ الَّذِيْنَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ
تا آخر و اخلاص پانزده بار و این را نیز حفظ ایمان گویند و این چهار رکعت
نماز سعادت آورده اند که در هر شب ادا کنند و الا در هفت و الا در هر ماه

مسئله
در بیان نماز هفت و دو

ترجمه
ای خدا یا بخت
گردان مرا بخت
دنیا و آخرت

ترجمه
است خدا بخت
نیست بخت
مگر خدا بخت

ترجمه
یا آری یا کس
سیدی یا دشمنی
که رضای تویی
که خردی در پاره
الی آخره در کتب
بیست و یکم در کتب
الله سید و الخاف

ترجمه
واقع است
ترجمه
پس نماز را بخت
که شبانگاه در آید
مرد نماز شام و

والا در هر سال والا در تمام عمر که مراد از کافی است و اگر این نماز را بعد از هفت
وضوء ادا کند یعنی وضوء کند و تحیت وضوء بگذارد و باز وضوء کند و باز تحیت
وضوء بکند هکذا هفت کرت هر حاجتی که داشته باشد بیشک روا گردد اما
باید در جائی کند که کسی ادرانه بیند و فقیر در هر شب این را ترک نمیکند در رکعت اول
بعد از فاتحه اخلاص ده بار و در دوم بعد از فاتحه میت بار و در سوم بعد از فاتحه
سنی بار و در چهارم بعد از فاتحه چهل بار و بعد از سلام پنجاه و یک بار صلوٰه
فرستد و پنجاه و یک بار سید الاستغفار گوید کاذر فانی هذا الفصل
و پنجاه و یک بار و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم بخواند و سر سجده
نهد و هفتاد بار یا وهاب گوید و اگر سر برهنه کند افضل است و یکبار گوید
اللهم اسعدنی سعادة الدنيا والاخرة ببرحمتک یا ارحم
الراحمین ذکر تسبیح نماز خفتن - آورده اند که بعد از نماز عشا
سوره تبارک الذی بیده الملك بخواند چون در گور نهندش منکر از او
سوال کند و نکیر او را منع کند که این شخص سورت تبارک الذی عقب نماز عشا
میخواند نمیتوان پرسید و شاید که سوره فاتحه نیز بیکبار بخواند و شش آیه از
اول کلام الله تا و ما هم یمؤمنین و آیه الکسری تا خالدا و من الوصی
و آیه شهید الله انه لا اله الا الله تا سیر نع الحساب و بعده قل اللهم مالک
الملك تا یغیر حساب و این در سورت آل عمران است و شاید که بمقدار
از کلام الله عقب هر نماز بخواند و ایضا شاید که در عقب هر خمس صلوٰه
این آیه را بخواند که ثواب ایشان از حد و عدد بیرون است و در قلم تحریر و
زبان تقریر بکنند فسبحان الله حیث تمسنون و حیث تصیبتون ط تا
رب العالمین بخواند و در خفتن شاید که بعد از پنج گنج صد بار کلمه تجید
و صد بار درود و صد بار اخلاص و غیره از من المذكورین بخواند
و در خبر است که حضرت رسالت یناه صلی الله علیه و سلم

سوت و هنگامی که بماد در آید ۱۲ التفسیر حسینی

با امیر المؤمنین مرتضی علی کرم الله وجهه گفت که یا علی تا ختم قرآن نکنی و
 طواف خانه کعبه نکنی و مهمانی جمله پیغمبران بجا نیاری و بجمعه کافران و شیاطین غزا
 نکنی و جمله امت من از حق تعالی هزار رکعت نماز ادا نکنی ترا لازم و واجب
 است که بخوابگاه نزدی آورده اند که مرتضی علی بنیامینی عاجز شد و گفت
 که یا رسول الله فقیر را این قدر امکان از کجا باشد حضرت فرمود صلی الله علیه
 و سلم که من بیان کنم اول چهار رکعت فاتحه خوانی ثواب حج یا بی و چون دوازده رکعت
 اخلاص بخوانی ختم قرآن کرده باشی و چون ده رکعت کلمه تحمید بخوانی بجمعه کافران
 و شیاطین غزا کرده باشی و چون ده رکعت درود بخوانی جمله پیغمبران را مهمان کرده
 باشی و چون ده رکعت اللهم اجرنا من النار گوئی تمام امت من از خدائی
 تعالی خواسته باشی و چون ده رکعت سبحان الله المصداق
 یسأل بقد ربه فقال لیسائرید بعزته بخوانی هزار رکعت
 نماز گزارده باشی آورده اند که یکے از زنان نیکو کار بخود قسم یاد کرده
 گفت که شوهر نیکم مگر کسی را که هر شب هزار رکعت نماز بگزارد دران میان
 جوانی گفت که من میگزارم بعد از عقد چون نکاح کرد جوان بغیر از فریضه نوافل
 بجای نمی آورد زن گفت چرا عهد را بی وفا کردی بی وفا نکرده ام بلکه هر شب میگزارم
 که در حدیث صحیح خوانده ام که این آیت مذکوره را کسی که هر شب خواند ثواب هزار
 رکعت نماز مییابد و ایضا شاید که هفت بار گوید حسبی الله لا اله الا هو رب
 العرش العظيم و ده رکعت آیه الکرسی بخواند و ده رکعت اخلاص بخواند و
 علی هذا القیاس شاید که نزدیک بامداد نیز این را بخواند آورده اند که
 از جمله بلا و آفتها و از شر ظالمان و از فتنه آخر زمان ایمن باشد و ایضا
 در بامداد و شبانگاه شاید که هفت بار گوید یا مالک يوم الدين و بحق ایتاک
 نعبد و ایتاک نستعین و هر حاجتی که داشته باشد بر آورده خیر گردد گویا که
 او را بدو نفع کاری نیست و ایضا از برای کفایت مرادات هر دو جهانی

پاک خدائی کہ انرا ذہ کشتہ است
آنرا کہ رضا بش باشد بقدرت
کاملہ خود بسیار کار کشتہ یعنی
میکند آنرا کہ ارادہ آن دارد
بغزت خود ۱۲
بند است مرا خدائی تعالی
آنکہ هیچ معبود سے بحق
نیست مگر و سے خدایوند

۲ الش بزرگ است
تفسیر حسینی
بارہ یازدہم درجی
یا ایہ الذین آمنوا قاتلوا
الذین واقع شدہ است

هفت بار بخواند یا الله یا رحمن یا رحیم یا غفور یا حنان یا منان
 یا سلطان یا سبحان یا تبارک یا شکور یا ذا الجلال و الاکرام بر رحمتک
 یا ارحم الراحمین و دیگر بعد از نماز شام شاید که پیش از آنکه بکسی سخن بگوید
 هفت بار گوید اللهم اجزنی من الثار اگر در آن شب بمیرد از آتش و زخ خلاص
 یابد و اگر در روز گوید و در آن روز بمیرد نیز خلاصی یابد و شاید که میان مغرب و
 عشا خواب نکند آورده اند که در دوزخ آبی اند بخت سیاه و بد بومی که اگر
 قطره از آن آب در دنیا آید تمامی دریای عالم بد بومی و تلخ شوند تا هر که از آن آب یا
 بچشد بمیرد و آن آب نصیب کسی باشد که میان مغرب و عشا خواب نکند
 و ایضا فرشتگان بعد از عشا دفترهای او را از نیک و بد با آسمان می برند و
 عرضه کنند پس چون کسی درین حالت خواب کند آن فرشتگان گویند
 لعنت خدا باشی و میان بهشت و دوزخ معلق گردی چنانکه مایان را معلق
 ساختی بر خیز و عشا ادا کن تا مایان نیز را بی شویم و ایضا حضرت رسالت
 پناه صلی الله علیه و سلم فرموده است هر که درین حالت خواب کند آتش دوزخ
 بمقدار یک گز بنزد یک اومی رسد در زمین اما چون حکم خدا این نیست میگردد
 آورده اند که دو جوانان ازین حدیث انکار نمودند و در خواب رفتند و چون
 بیدار شدند گفتند که یک گز زمین را در زیر خود بیکانیم تا به بنیم آورده اند که چون
 یک گز زمین بشکافتند آتش چنان شعله زد که هر دو ایشان سوخته و گداخته
 ناچیز گشتند و در رکعت نماز بعد از قیام اللیل و این را نیز نماز حاجات
 گویند و اگر در شب قدر بگذارد خواب شب قدر بیدار باید که هر
 شب را شب قدر داند و بگذارد در رکعت اول بعد از فاتحه اخلاص هفت
 بار و در رکعت ثانی چون در اول ادا کند و چون کسی در خواب بمیرد شاید
 که بطهارت باشد و الا شاید که تجدید وضو کند و الا تیمم را البتة
 ترک نکند و بعد از تحیت وضو بستر رود و سه کت بگوید

اَسْتَغْفِرُ اللهَ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ وَأَتُوبُ إِلَيْهِ وَيَغْفِرُ عَلَيْهِ السَّلَام
 فرموده است هر که این سید استغفار درین حالت بخواند آمرزیده شود
 و گناه او اگر چه بماند گفت دریا و بشماره ریک علاج و بشمار ورق درختان
 و بشماره روزهای و شبهای دنیا بوده باشد و علاج نام ولایت است
 که ریک دران بسیار است و شاید که نزدیک بالین خود بایستد و آمَنَ
 الرَّسُولُ بخواند و چون بر بستر خود بنشیند اخلاص و قلق و الناس را بنگاه
 بخواند و بر دستهای خود بید و باله بر اندام خود از حرکت شیطان خلاص
 باشد و باید که بر پهلوی راست خواب کند و روی بقبله دارد و اگر زن
 باشد پشت بقبله خواب بر پهلوی چپ و چون سر بالین برد سوره
 کافرون آغاز دو کلمه و بیکم و لی و ین مراد در نهادن تمام کند و چون سر
 ببالین نهد دست راست بر سینه نهد و صد بار اَلْبَاقِعُ گوید دل او زنده
 باشد و اگر با وضو خفته باشد زود تر بیدار خواهد شد او رده اند که
 چون بنده مومن با وضو خسیدار و ارج او را فرشتگان بالا برند در
 تحت عرش سجد می کنند و در وقت بیداری برگشته بازمی آرند قافا چون
 بی وضو خسیدار و ارج او را بالا راه ندهند بلکه پایان فرستند و باید
 که بگاه تربخیزد و نماز تجمد ادا کند و باز در خواب رود که پیغمبر فرموده است
 صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اَلصَّلَاةُ بَيْنَ التَّوْبَتَيْنِ و اگر قوت این ندارد پس
 پیش از طلوع صبح صادق بخیزد و پیغمبر فرموده است صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که اگر
 مقدار دو شیدن بُر از صبح صادق کسی پیشتر بخیزد نیز افضل است و
 چون کسی از خوابگاه میخیزد باید که بر پهلوی راست ببرد و بعد از آن بنشیند
 و بر دیوار خانه و یا کوزه و یا بستر تیمم زند و گوید اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي اَحْيَاَنَا بَعْدَ
 مَا اَمَاتَنَا و اَلِكَبْرُ الْبَعْثُ و اَلْيَسْرُ النَّشُورُ رَضِينَا بِاللّٰهِ تَعَالٰی رَبًّا و بِالْاِسْلَامِ
 دِينًا و بِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نَبِيًّا و رَسُوْلًا و ده کرات

در میان خواب و بیداری
 در آن وقت که چشم را می بیند
 یا از این دنیا بگذرد
 و بسوی اوست برآید
 در روز رستاخیز
 یا باین اهل اسلام
 از روی پروردگار
 اسلام از دین خود
 خدا را بخواند و مسلم را بخت نهد
 در مسالت او

الحمد لله رب العالمین و الصلوة علی محمد و آله الطیبین
 ۲۰۶

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ لِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَ دَه كَرْت كَلِمَةُ طِبِ
 گوید آورده اند که آدمی راستی صد و شصت رگ در دل اند و بر هر رگ
 ده ده شیطین آویخته است پس چون علی الصبح کسی کلمه طیبیه و شهادت گوید
 و سه مرتبه تحمید و سه مرتبه التَّحَمُّدُ اِنِّي اَعُوذُ بِكَ مِنْ اَنْ اُشْرِكَ بِكَ شَيْئًا وَاَنَا اَعُوذُ
 بِكَ وَاسْتَغْفِرُكَ لِمَا لَا اَعْلَمُ بِهِ ثَبَّتَتْ عَنْهُ وَرَجَعَتْ عَنْهُ وَاَقُولُ لَا اِلَهَ اِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُوْلُ اللَّهِ وَ سَه كَرْت
 رَسُوْلُ اللَّهِ وَ سَه كَرْت سید استغفار گوید و سه مرتبه كَرْت رَبَّنَا ظَلَمْنَا اَنْفُسَنَا
 وَاِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُوْنَنَّ مِنَ الْخٰسِرِيْنَ وَ سَه كَرْت رَبِّ اِنِّي ظَلَمْتُ
 نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي فَانَّهُ لَا يَغْفِرُ الذُّنُوْبَ اِلَّا اَنْتَ وَ دَر مَقْتَلِحِ الْجَنَانِ اَو
 است که در خبر است از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و
 که حق تعالی میگوید که قریب نزدیکتر بمن از آنکس نیست که در سحره همیر
 آیت مذکور بخواند و ایضا هفت مرتبه گوید رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا
 سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ رَبَّنَا اِنَّكَ مِنْ تَدْخِلُ النَّارَ فَقَدْ اُخْزِيتُكَ وَ
 لِلظَّالِمِيْنَ مِنْ اَنْصَارٍ رَبَّنَا اِنَّا سَمِعْنَا مُنَادِيًا يُنَادِي لِلْاِيْمَانِ اَنْ اٰمِنُوْا
 فَاٰمَنَّا رَبَّنَا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوْبَنَا وَكَفِّرْ عَنَّا سَيِّئَاتِنَا وَتَوَقَّنَا مَعَ الْاَبْرَارِ رَبَّنَا
 وَ اِنَّا مِمَّا وَعَدْتَنَا عَلٰی رُسُلِكَ وَلَا تُخْزِنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ اِنَّكَ لَا تُخْلِفُ الْمِيعَاتِ
 آورده اند هر که این آیه هادیران حالت بخواند هرگز فرزندان او را حق
 تعالی محتاج کسی نکند و آیت آخرین ایشان اگر کسی در اوقات تکرار
 کند فردائی قیامت هیچ گناه ماخوذ نشود این آیه هادیر سوره آل عمران
 نزدیک سوره نساء و یک مرتبه گوید رَبَّنَا اَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَثَبَّتْ اَقْدَامًا
 وَ اَنْصُرْنَا عَلٰی الْقَوْمِ الْكَافِرِيْنَ و یکبار رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِاِخْوَانِنَا الَّذِيْنَ
 سَبَقُونَا بِالْاِيْمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِيْ قُلُوْبِنَا غِلًا لِلَّذِيْنَ اٰمَنُوْا رَبَّنَا اِنَّكَ رَؤُوْفٌ
 رَحِيْمٌ و سه مرتبه كَرْت لَا اِلَهَ اِلَّا اَنْتَ سُبْحَانَكَ اِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِيْنَ
 فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوْبَنَا سُبْحَانَكَ مَا صَغِيْرُهَا وَ كَبِيْرُهَا سِرًّا و عَلَانِيَةً

ترجمه ای بر هر رگ ده
 گوید آورده اند که آدمی راستی صد و شصت رگ در دل اند و بر هر رگ ده ده شیطین آویخته است پس چون علی الصبح کسی کلمه طیبیه و شهادت گوید و سه مرتبه تحمید و سه مرتبه التَّحَمُّدُ اِنِّي اَعُوذُ بِكَ مِنْ اَنْ اُشْرِكَ بِكَ شَيْئًا وَاَنَا اَعُوذُ بِكَ وَاسْتَغْفِرُكَ لِمَا لَا اَعْلَمُ بِهِ ثَبَّتَتْ عَنْهُ وَرَجَعَتْ عَنْهُ وَاَقُولُ لَا اِلَهَ اِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُوْلُ اللَّهِ وَ سَه كَرْت رَسُوْلُ اللَّهِ وَ سَه كَرْت سید استغفار گوید و سه مرتبه كَرْت رَبَّنَا ظَلَمْنَا اَنْفُسَنَا وَاِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُوْنَنَّ مِنَ الْخٰسِرِيْنَ وَ سَه كَرْت رَبِّ اِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي فَانَّهُ لَا يَغْفِرُ الذُّنُوْبَ اِلَّا اَنْتَ وَ دَر مَقْتَلِحِ الْجَنَانِ اَو است که در خبر است از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و که حق تعالی میگوید که قریب نزدیکتر بمن از آنکس نیست که در سحره همیر آیت مذکور بخواند و ایضا هفت مرتبه گوید رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ رَبَّنَا اِنَّكَ مِنْ تَدْخِلُ النَّارَ فَقَدْ اُخْزِيتُكَ وَ لِلظَّالِمِيْنَ مِنْ اَنْصَارٍ رَبَّنَا اِنَّا سَمِعْنَا مُنَادِيًا يُنَادِي لِلْاِيْمَانِ اَنْ اٰمِنُوْا فَاٰمَنَّا رَبَّنَا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوْبَنَا وَكَفِّرْ عَنَّا سَيِّئَاتِنَا وَتَوَقَّنَا مَعَ الْاَبْرَارِ رَبَّنَا وَ اِنَّا مِمَّا وَعَدْتَنَا عَلٰی رُسُلِكَ وَلَا تُخْزِنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ اِنَّكَ لَا تُخْلِفُ الْمِيعَاتِ آورده اند هر که این آیه هادیران حالت بخواند هرگز فرزندان او را حق تعالی محتاج کسی نکند و آیت آخرین ایشان اگر کسی در اوقات تکرار کند فردائی قیامت هیچ گناه ماخوذ نشود این آیه هادیر سوره آل عمران نزدیک سوره نساء و یک مرتبه گوید رَبَّنَا اَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَثَبَّتْ اَقْدَامًا وَ اَنْصُرْنَا عَلٰی الْقَوْمِ الْكَافِرِيْنَ و یکبار رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِاِخْوَانِنَا الَّذِيْنَ سَبَقُونَا بِالْاِيْمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِيْ قُلُوْبِنَا غِلًا لِلَّذِيْنَ اٰمَنُوْا رَبَّنَا اِنَّكَ رَؤُوْفٌ رَحِيْمٌ و سه مرتبه كَرْت لَا اِلَهَ اِلَّا اَنْتَ سُبْحَانَكَ اِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِيْنَ فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوْبَنَا سُبْحَانَكَ مَا صَغِيْرُهَا وَ كَبِيْرُهَا سِرًّا و عَلَانِيَةً

ترجمه ای بر هر رگ ده و مافور نیز بر آشکبار باشد یا باطن ۱۲ حصلی سحر
 عظم گناههای مایان خود باشد یا بزرگ پوشیده باشد یا آشکارا ظاهر باشد یا باطن ۱۲ حصلی سحر

عمران است گفته ام و در رکعت دیگر همان رنماذ کور که بعد از ایشان گفته ام و بعد آنکه
 نماز بهجدر اثنای آن حضرت بیرون است اما گفته اند که چون مصیبتی این نماز سر از
 لحد بردارد و در روز حشر دوازده کس برابر این دوازده رکعت در پیش او
 استاده باشند چهار پنجمین آن مرسل اول دم صغری الله دوم ابراهیم خلیل الله
 سیوم موسی کلیم الله چهارم عیسی روح الله پنجم محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم و چهار فرشته مقرب
 اول ایشان جبرئیل دوم مهتر میکائیل سیوم مهتر اسرافیل چهارم مهتر عزرائیل صلوات
 الله علیهم اجمعین و چهار خلفای راشدین اول ایشان چون ابو بکر صدیق بن خنیفه
 دوم عمر بن خطاب سیوم عثمان چهارم علی بن ابی طالب رضوان الله تعالی
 علیهم اجمعین و برکت شرافت دیدار ایشان از جمله هولهای قیامت خلاص
 یابد و به پشت برسد آورد و اندک که جنید بغدادی قدس سره را در خواب
 یک کسی دید پرسید که چه چیز بشما نفع کرد گفت نازی که در شب می کردم
 و بعد آنکه نماز بهجدر حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم فرض بود
 و بر امت نقل ابرطالبی که دم از طالبی و سالکی زند او را واجب است و در
 ترک آنم بلکه آورد و اندک کسی وردی از او را در خود را بیعذر ترک دهد از
 شومیت او آن ولایت تمام خراب گردد و الا اهل آن قریه و الا آن خانه و
 الا خودش مطلق ضرر یابد چنانکه شیخنا شیخ الاسلام و المسلمین شیخ
 سید ترمذی قدس سره روزی از جانب مسجد وقت صبحی برخاست و بجانب
 خانه خود میرفت و فرزندش میان مصطفی قدس سره با او همراه بود و مصلی
 او بردست گرفته میرفت چون حضرت شیخ در تنگنایی رسید بحکم الهی میان
 دو گام دست جنگی افتاد تا که یکی را زبون کرده پیش راند و به شیخ چنان
 زد که تمام روی و پیشانی و بینی شیخ جراحات شد چون حضرت بخانه
 آمد یادش آمد و فریاد بر آورد که من دهم که امروز بر من بلا خواهد رسید
 چون میان مصطفی رسیدش که چه بود گفت ای جان پدر

دوازده کس سوا حضرت
 صلی الله علیه و سلم که
 همراه ایشان هستند
 میشوند
 در بیان آنکه در خود را
 ترک کند

بدانکه من امشب از سبب ناپیداری نماز تهجد را فوت کردم تا بچنین حال رسیدم و
 ایضا مادر این فقیر سقی الله شرابا و جعل الجنة مشوا لهما را خاصیت این بود که دائم
 المدام میگفت یارب فرزند انم را بسیرت نیک دار و الا عمر شان کوتاه کن
 و در کتبهای تهجد چنان نوشته دیدم که مادر و پدر در حق فرزند چنان دعا کنند پس
 معلوم شد که آنچه برکت هر دو جهانی باین فقیر رسیده است از دعای مادر است
 روزی علی الصبح چون برویش نگاه کردم دیدم که چشم راست او کبود محض بود
 پرسیدم که ای مادر مشفق حال چیست گفت ای جان پدر چون معلوم شما هست
 که پدر من مردی زاهد و سحر خیز بود از ایام طفولیت که نماز استادم و با او همراه گردیدم
 نماز تهجد میکردم تا این زمان ترک بغیر عذر نکردم اما درین شب دخترک شمارا در
 بغل آستم چون بوقت سحر میخواستم که برخیزم که یکرد آهسته آهسته او را قرار
 میکردم و چشمان را می نمودم درین حالت انگشته را دیدم و شخصی را ندیدم که
 آمد و در چشمم زرد که چشمم بر آید چمی پوشی برخیز که بعد از چهار سال وفات
 خواهی یافت چون در آن سال چهارم وفات شد همان چشمش هنوز کبود
 بود و بعد از نماز تهجد سر بر زمین نهاد و صد و پانزده بار یا صمد گوید شرابا صدیقان
 یا صمد یا گوید سبحان الله العزیز العلیم و بحمدیه استغفر الله
 ربی من کل ذنب و اتوب الیه و صد بار استغفر الله الذی لا اله الا
 هو الحی القيوم و اتوب الیه و اسأله التوبة و صد بار کلمه طیه و بعد
 از آن دو رکعت نماز دیگر صلوٰة العاشقین در رکعت اول بعد از تکبیر ثانی لا اله الا غیرک
 بگوید و به پنجم دم الله الله بگوید هر چند که تواند و بعد از توف و تسبیح فاتحه بخواند و بعد
 از فاتحه بخیار اخلاص بدهد دم الله الله بگوید که تکلیف تمام یکند در
 نفس گرفتن و در رکوع بعد از تسبیح رکوع بدهد دم الله الله بگوید و یقومه آید بدهد دم
 الله الله بگوید و بسجده رود و بعد از تسبیح سجده بدهد دم الله الله بگوید و بجلسته بید
 بدهد دم الله الله بگوید و در سجده دوم بعد از تسبیح بدهد دم الله الله

یکی که گوید یا ای خدا
 که غالب و داناتر است
 و شایسته شای او طلب
 از دشمنی که کم از خداست
 که بود زنده و است از
 نگاه راجع می شود بپوی
 از دشمن می خواهم از دشمنی
 که نیست هیچ بعد از
 موجود که زنده و
 نگاه دارنده است و در
 می شود بپوی او بخوار
 از توبه بر آید
 صلوٰة العاشقین

استغراق گفتی آیتنا الانشیاء کما هی یعنی چنانکه تو تویی و قیام ایشان تو هست و هر چه
 هست هست تو هست مرا بخامی و نیز بگوید اللهم عظم از زقنی حلالاً طیباً واستعملنی
 عملاً صالحاً یا ارحم الراحمین و بعد ازین بدانکه در شرح مشارق
 آورده است که عابدان را بابتباه و ثاق است و تر را بعد از تهجد او امیکند و عارفان را
 بحیات اعتمادی نیست در اول شب میکند آورده اند که حضرت رسالت پناه
 صلی الله علیه و سلم و تر راسته کرت میکرد اول بعد از عشاء در سجده میکرد و بعد در
 خانه میکرد و بعد در آخر شب بعد از تهجد میکرد چون در اول شب بعد از و تر فارغ شود
 باید که دو رکعت نشسته بگذارد که آنرا تکبیل اللو تر گویند در رکعت اول بعد از فاتحه
 اذ از لزلت الارض یکبار و در دوم الهکم التکاتر یکبار و نیز در رکعت دیگر در رکعت
 اول بعد از فاتحه آیت الذین تاسریم الحساب و در رکعت دوم بعد از فاتحه ربنا
 امقامنا انزلت واتبعنا الرسول فاكتبنا مع الشاهدين آورده اند هر که
 در شب هزار بار یا الله گوید آمرزیده شود و اگر دو هزار بار گوید مرد صالح گردد و اگر
 سه هزار بار گوید و اصل حق گردد و ایضا شیخ شهاب الدین قدس
 سره گفته است هر که سه هزار بار یا الله گوید هر حاجتی که داشته باشد بر آورده
 گردد و نیز هر که بعد از هر نماز سه هزار کرت بگوید استغفر الله هر حاجتی که داشته
 باشد بر آورده گردد و ذکر هر نمازی که او را فقیر اند و مقید بوقت نیستند بل
 فی کل صبح و الساعات از روز و شب میتوان بجا آورد و افضل این است
 که در شب ادا کند اول چهار رکعت نماز ذکرین در هر رکعت بعد از فاتحه
 آیت الکرسی پنجبار و از تشهد الله تاسریم الحساب نه بار لا اله الا الله تسبیح
 بار در رکوع بعد از تشهد لا اله الا الله چهل بار و بعد از تسبیح و تحمید در قومه نیز چهلبار
 و در سجده بعد از تسبیح نیز چهلبار و در جلوس نیز چهلبار و در سجده دوم بعد
 از تسبیح نیز چهلبار و مصطفی این نماز را شایان است که دست از خود و ماسو
 الله بشوید و آنرا برائے او ادا کند و از رحمت بود خود را نجات دهد و نداند

له معلوم کنید
 مایه از انشیاء یعنی چنانکه تو تویی و قیام ایشان تو هست و هر چه
 هست هست تو هست مرا بخامی و نیز بگوید اللهم عظم از زقنی حلالاً طیباً واستعملنی
 عملاً صالحاً یا ارحم الراحمین و بعد ازین بدانکه در شرح مشارق
 آورده است که عابدان را بابتباه و ثاق است و تر را بعد از تهجد او امیکند و عارفان را
 بحیات اعتمادی نیست در اول شب میکند آورده اند که حضرت رسالت پناه
 صلی الله علیه و سلم و تر راسته کرت میکرد اول بعد از عشاء در سجده میکرد و بعد در
 خانه میکرد و بعد در آخر شب بعد از تهجد میکرد چون در اول شب بعد از و تر فارغ شود
 باید که دو رکعت نشسته بگذارد که آنرا تکبیل اللو تر گویند در رکعت اول بعد از فاتحه
 اذ از لزلت الارض یکبار و در دوم الهکم التکاتر یکبار و نیز در رکعت دیگر در رکعت
 اول بعد از فاتحه آیت الذین تاسریم الحساب و در رکعت دوم بعد از فاتحه ربنا
 امقامنا انزلت واتبعنا الرسول فاكتبنا مع الشاهدين آورده اند هر که
 در شب هزار بار یا الله گوید آمرزیده شود و اگر دو هزار بار گوید مرد صالح گردد و اگر
 سه هزار بار گوید و اصل حق گردد و ایضا شیخ شهاب الدین قدس
 سره گفته است هر که سه هزار بار یا الله گوید هر حاجتی که داشته باشد بر آورده
 گردد و نیز هر که بعد از هر نماز سه هزار کرت بگوید استغفر الله هر حاجتی که داشته
 باشد بر آورده گردد و ذکر هر نمازی که او را فقیر اند و مقید بوقت نیستند بل
 فی کل صبح و الساعات از روز و شب میتوان بجا آورد و افضل این است
 که در شب ادا کند اول چهار رکعت نماز ذکرین در هر رکعت بعد از فاتحه
 آیت الکرسی پنجبار و از تشهد الله تاسریم الحساب نه بار لا اله الا الله تسبیح
 بار در رکوع بعد از تشهد لا اله الا الله چهل بار و بعد از تسبیح و تحمید در قومه نیز چهلبار
 و در سجده بعد از تسبیح نیز چهلبار و در جلوس نیز چهلبار و در سجده دوم بعد
 از تسبیح نیز چهلبار و مصطفی این نماز را شایان است که دست از خود و ماسو
 الله بشوید و آنرا برائے او ادا کند و از رحمت بود خود را نجات دهد و نداند

مسئله در بیان قرآن لفظ الله گفتن

۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

بنده مومن درود فرستد در سائر ایام مهتر جبرئیل ۴۰ همین خبر او را بحضرت رسالت
 پناه صلعم میرساند اگر بنده لائق باشد حضرت نیز میگوید که رحمت خدا بر وی باد
 چون از زبان مبارک رسول الله صلعم بر کسی رحمت آید بآتش دوزخ نسوزد و انا
 چون در شب جمعه بگوید الصلوة و السلام علیک یا رسول الله حضرت
 بگوش می شنود و برور رحمت می فرستد دیگر نماز حاجات آزموده است در هر رحمت
 فاتحه چهار بار بعد از اذان سه بار و اخلاص نیز سه بار و درود بر وایت دیگر
 خوانده ام که یکبار فاتحه و نه بار اذان و یک بار اخلاص و تسبیح رکوع و سجود
 هفت بار گوید و این فقیر روزی برای حاجتی کرده بود بقول اول در حال برآمد
 بعد دعا ی نور بخواند و سناد دعا ی بزرگوار روزی حضرت رسالت
 پناه مهتر جبرئیل ۴۰ را گفت که یا اخی جبرئیل چنانکه بیعت و صورت تست بمن بنمای
 صورت خود را جبرئیل ۴۰ گفت یا رسول الله در میان بدر شو چون حضرت در میان
 رفت مهتر جبرئیل ۴۰ هر دو بال خود را بر ایشان کرد از مشرق تا مغرب رسیدند
 حضرت بهوش افتاد چون بهوش آمد گفت یا اخی از شما کسی کلان تر باشد
 گفت از من مهتر میکائیل کلانتر است زیرا که او را مقصد پرست و پیر پر او چون
 تمام جبرئیل کلانی دارد و مهتر جبرئیل گفت که اگر من همین سبیل که مرا هست هزار
 سال در بینی او بپرسم از طرف تا طرف دیگر او را خبر نشود حضرت فرمود یا اخ
 از مهتر میکائیل کسی کلان تر باشد گفت از مهتر اسرافیل کلان است که مقصد
 پر دارد و هر پر او چون تمام میکائیل است اگر مهتر میکائیل بعظمت خود در گوش
 مهتر اسرافیل در رود هرگز از طرف تا طرف دیگر نرسد و او را خبر نشود
 حضرت فرمود از مهتر اسرافیل کسی کلان تر باشد گفت مهتر عزرائیل چنانکه
 مذکور بالای یکدیگر و از و عرش خدای کلان است که شصت هزار پایه دارد
 و از پای تا پای دیگر چهل هزار ساله راه است روزی از حضرت رب العالمین
 مهتر اسرافیل سوال کرد که یا رب اگر عرش خود را بمن بنمایی در حال

درود سلام باد بر تو
 ای رسول خدای من
 جلالت

در بیان دعا ی نور

خطاب حضرت عزت بر او شد که برو بین آورده اند که هفت هزار سال بیک
 نفس پرید اما پر ما نش که نه و شکسته شده افتادند باز التماس کرد پر ما نش نو
 و میدند باز هفت هزار سال پرید باز پر ما نش افتادند باز التماس کرد باز پر ما نش نو
 و میدند باز هفت هزار سال پرید باز پر ما نش افتادند باز التماس کرد باز پر ما نش نو و میدند
 میجو هست که باز پر خطاب حضرت عزت بر او شد که بین که چند سال پریده گفت
 هر همه بیست و یک هزار سال گفت پس بین که چند سال بالا رفته چون نگاه کرد تا
 ساق نرسیده بود پس خطاب حضرت عزت در رسید که اے اسرافیل
 تو باین عظمت در مدت بیست و یک هزار سال پریدی اما چند کثرت پر ما نشی تو افتادند
 و تا ساق او نرسیدی پس بر ما فوق او تا ابد الا با درسی الحال لائق تو این است
 که فرود روی پس اسرافیل عاجز شده باز گشت حضرت رسالت پناه گفت یا اخی
 جبرائیل از عرش چیرے کلا نترست گفت یا رسول الله چون عرش عظمت
 خود بنارید خداوند تبارک و تعالی مارے پیدا کرد دهن باز کرد که عرش در میان
 دهان او چون سپند دانه می نمود خدای تبارک و تعالی این اسماء
 بدو نمود از بیست این اسماء معظمه کیطوف دهان او بالا و کیطوف پایان ماند و
 خشک شد و عرش چون سپند دانه در کام او می نمود و فضیلت این دعا
 بسیار است اما مختصر کرده شد **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اللَّهُمَّ يَا**
تَوَكَّلْتُ بِالْغَوْزَةِ وَالْغَوْزَةُ فِي غَوْزَةِ عِزِّكَ يَا عِزُّكَ يَا جَلِيلُ تَجَلَّلْتَ بِالْجَلَالِ وَالْجَمَالِ
فِي جَلَالِ جَلَالِكَ يَا جَلِيلُ اللَّهُمَّ يَا جَمِيلُ تَجَمَّلْتَ بِالْجَمَالِ وَالْجَمَالَ
فِي جَمَالِ جَمَالِكَ يَا جَمِيلُ اللَّهُمَّ يَا وَاحِدُ تَوَحَّدْتَ بِالْوَحْدَانِيَّةِ وَالْوَحْدَانِيَّةِ
فِي وَحْدَانِيَّةِ وَحْدَانِيَّتِكَ يَا وَاحِدُ اللَّهُمَّ يَا فَرْدُ تَفَرَّدْتَ بِالْفَرْدَانِيَّةِ
وَالْفَرْدَانِيَّةِ فِي فَرْدَانِيَّةِ فَرْدَانِيَّتِكَ يَا فَرْدُ اللَّهُمَّ يَا عَلِيمُ تَعَلَّمْتَ بِالْعِلْمِ
وَالْعِلْمِ فِي عِلْمِ عِلْمِكَ يَا عَلِيمُ اللَّهُمَّ يَا رَفِيعُ تَرَفَّعْتَ بِالرَّفْعَةِ وَالرَّفْعَةِ

و این دعا را
 در هر روز
 صد بار بخواند
 از حضرت
 امام رضا علیه السلام
 نقل شده است
 که هر که این دعا
 را بخواند
 از آفات و غمها
 رها شود
 و در روز قیامت
 از عرش عظیم
 خود برآید

و این دعا را
 در هر روز
 صد بار بخواند
 از حضرت
 امام رضا علیه السلام
 نقل شده است
 که هر که این دعا
 را بخواند
 از آفات و غمها
 رها شود
 و در روز قیامت
 از عرش عظیم
 خود برآید

اللهم يا حي يا قيوم يا ذا الجلال والإكرام يا ذا العرش العظيم يا ذا المن والكرام يا ذا العرش العظيم يا ذا المن والكرام

فِي رُفْعَةِ رَفْعَتِكَ يَا رَفِيعُ اللَّهُمَّ يَا حَفِيفُ تَحَفُّظْتُ بِالْحِفْظِ وَالْحِفْظُ فِي حِفْظِ
 حِفْظِكَ يَا حَفِيفُ اللَّهُمَّ يَا وَاصِلُ تَوَصَّلْتُ بِالْوَصْلِ وَالْوَصْلُ فِي وَصْلِ
 وَصْلِكَ يَا وَاصِلُ اللَّهُمَّ يَا فَاعِلُ تَفَعَّلْتُ بِالْفِعْلِ وَالْفِعْلُ فِي فِعْلِ فِعْلِكَ
 يَا فَاعِلُ اللَّهُمَّ يَا قَارِضُ تَقَرَّرْتُ بِالْقَرَضِ وَالْقَرَضُ فِي قَرَضِ قَرْضِكَ يَا قَارِضُ
 اللَّهُمَّ يَا حَلِيمُ تَحَلَّمْتُ بِالْحِلْمِ وَالْحِلْمُ فِي حِلْمِ حِلْمِكَ يَا حَلِيمُ اللَّهُمَّ يَا عَظِيمُ تَعَظَّمْتُ
 بِالْعَظَمَةِ وَالْعَظَمَةُ فِي عَظَمَةِ عَظَمَتِكَ يَا عَظِيمُ اللَّهُمَّ يَا مَالِكُ تَسَلَّكْتُ بِالسَّيْرِ
 وَالْمَلِكُ فِي مَلِكِ مَلِكِكَ يَا مَالِكُ اللَّهُمَّ يَا قَدُّوسُ تَقَدَّسْتُ بِالْقُدْسِ وَالْقُدْسُ
 فِي قُدْسِ قُدْسِكَ يَا قَدُّوسُ اللَّهُمَّ يَا رَحِيمُ تَرَحَّمْتُ بِالرَّحْمَةِ وَالرَّحْمَةُ فِي رَحْمَةِ
 رَحْمَتِكَ يَا رَحِيمُ اللَّهُمَّ يَا حَنَّانُ تَحَنَّنْتُ بِالْحَنَانِ وَالْحَنَانُ فِي حَنَانِ حَنَانِكَ يَا
 حَنَّانُ اللَّهُمَّ يَا مَنَّانُ تَمَنَّنْتُ بِالْمَنَّانِ وَالْمَنَّانُ فِي مَنَّانِ مَنَّانِكَ يَا مَنَّانُ
 يَا لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ عَلَيْكَ تَوَكَّلْتُ وَالْيَسَّيْرُ أَنْبِيَّ صَلَّى اللَّهُ تَعَالَى عَلَى خَيْرِ خَلْقِهِ مُحَمَّدٍ
 وَآلِهِ وَاصْحَابِهِ أَجْمَعِينَ وَدُرُوءَانِ غَوَاثِنِ أَيْنِ دَعَاوَسْتِ بِرُدَاثَةِ بَارِدِ
 وَجُونِ تَامِ كُنْدِ سِرْمِزِينَ نَهْدِ دَوَابَّتِ خَوَابِدِ رَوَاكِرِ دُفْرَانِ اللَّهِ تَعَالَى وَجِهَارِ
 رَكْعَتِ دُكْرِ نَمَازِ حَاجَتِ دُرُوكِ رَكْعَتِ أَوَّلِ بَعْدِ از فَا تَحْمِ اِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ تَا آخِرِ
 سِزْدِه بَارِ وَدُرِ دَوْمِ بَعْدِ از فَا تَحْمِ اِذَا جَاءَ نَا آخِرِ يَزْدِه بَارِ وَدُرِ سِوَمِ بَعْدِ از
 فَا تَحْمِ اِذَا جَاءَ نَا آخِرِ نَهْمِ بَارِ وَدُرِ جِهَارِ اِذَا جَاءَ نَا آخِرِ هَفْتِ بَارِ وَبَعْدِ از تَشْهَدِ دُرِ
 جِهَلِ وَكِيَارِ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ وَبَارِكْ وَسَلِّمْ عَلَيْهِ
 وَجِهَلِ وَكِيَارِ حَسْبُكَ اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ نِعْمَ الْمَوْلَى وَنِعْمَ النَّصِيرُ
 وَبِجَانِبِ رَاسْتِ سَلَامِ دِهْدِ دُوسَرِ بَرِزِينَ نَهْدِ جِهَلِ وَكِيَارِ يَا ذَا الْجَلَالِ
 وَالْإِكْرَامِ وَدِهْدِ بَارِ يَا صَمَدُ وَدِهْدِ بَارِ يَا أَحَدُ كُوَيْدِ دُوسَرِ بَرِ دَارِ وَبِجَانِبِ
 چِپِ سَلَامِ دِهْدِ دَوَابَّتِ عَرْضِ كُنْدِ بَرِ آوَرْدِه شُودِ بِحَكْمِ اللَّهِ تَعَالَى
 وَدُكْرِ چِپِ سَارِ رَكْعَتِ نَمَازِ حَاجَاتِ آوَرْدِه اَنْدِ كِه حَدِيثِ

مسئله
نماز حاجات

در رکعت اول

سوره فاتحه

در رکعت دوم

سوره فاتحه

در رکعت سوم

سوره فاتحه

در رکعت چهارم

سوره فاتحه

حضرت قدسی حق تعالی چنان فرموده است که اگر حاجت مصدق این نماز بر آورده نکند پس
 آفریننده او نباشم پس بخواند در رکعت اول بعد از فاتحه آیت الکرسی سه بار و در
 دوم سه بار فاتحه متصل بالتسمیه و سه بار اخلاص و معوذتین یگان بار و رکعت
 سوم چون اول رکعت و چهارم چون ثانی و چهار رکعت دیگر در هر رکعت بعد از
 فاتحه آیت الکرسی یکبار و اذکار یکبار و اخلاص ده بار و بعد از سلام سه رکعت درود بگوید
 و سر بر زمین نهاده حاجت عرض کند و اگر در حکم الله تعالی بداند آن
 عزیز که این نماز هاراد در شب بجا آوردن بهتر باشد زیرا که شب برای غفلت اکثر
 مردم است پس بر قصد غافلان شاید که بیدار باشی و بخواب اعتماد نکنی لقوله
 عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ الْتَوَمُّرُ أَخِ الْمَوْتِ چنانکه آورده اند در کفایت و لدان
 که چون وقت سحر شود حق تعالی بر آسمان دنیایم آید و ندای میکند که کیست که درین وقت
 از من حاجت خواهد تاردا کنش و کیست که فریاد خود بمن آرد و بدو گاه من آید تا قبول
 کنش آورده اند که چون کسی از صبح صادق پیشتر بیدار شود و برخیزد بر رحمت
 مستغرق میشود و چون تا صبح بیدار نشود میگوید علیک لعنتی یعنی لعنت من
 بر تو باد و چشمان تو همیشه خواب آلوده باد و خواب تو از چشمان تو نرو و اکنون مل
 این معنی کنم که حق تعالی خود در آسمان می آید بد آنکه حق تعالی از مکان و از جهت و
 جانب و رفتن و آمدن منزّه است و گوینده این ندا فرشتگان است اما چون بحکم
 او میگویند اضافت بدو میکنند اما اهل حقیقت را جواب دیگر میگویم چنانکه می فرماید
 فردی که سبوحی کرد سبوحی که بگو حق بجا است گفت آخر سبوحی در همه جای بنیم یعنی
 از نیجبت که وجود نامنه و قیامنا به و هر چه سوسه الله اگر چه ممکن نامنه نامکن است
 در نظر تحقیق پس جائی را نمیدانم مگر او زیرا که غیر و جائی و سوسه جز نامنه
 نیست چنانکه گفته اند بیست کجا غیر کو غیر کو نقش غیر سوسه الله و الله ما فی
 الوجود و چون باعاطت با همه شیونات محیط است که وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ
 حَاطٌ پس گوینده و ششونده و میننده و ندایکننده و گفتن شنیدن

خواب بر آورده است

عنه تعالی بختی بختی
 نفس الغات

خداوند تعالی بر او
 محیط و فرار کننده است
 حسینی

و شنیدن و دیدن و ندا کردن نمیداند مگر آنکه خود بخود میگوید و نمی شنود
و می بیند و ندای کند اما این کار بسیار از آن است بهر کسی برادرین دخل نیست
مگر عارف حق و درویشان عارفان گفته اند بیست اگر زکوة فروافتد آسیا سنگ
نه عارف است که از جای سنگ برخیزد زیرا که لغزائنده و آذرنده این سنگ نیست
مگر حق پس هر چه از حق آید راضی باشد و الا دعوی عارفی نمکند الحال نمازهار اربابان
میکنیم که در هفته او اگر ده می شود اول در روز جمعه بعد از ظهر چهار رکعت در
هر رکعت ده کرات فاتحه و کافرون و فلق و الناس نیز ده گان بار و بعد از
سلام هفتاد بار استغفار خواند و هفتاد بار درود و هفتاد بار لا حول و
لا قوة الا بالله العلی العظیم و ثواب این نماز بقایه بسیار است و
آنچه در نظر فقیر آمده است در شان این نماز مقدار هشت ورق حدیث نبوی
صلی الله علیه و سلم وارد است که در این مختصر نگنجد و پیش از ظهر چهار رکعت نماز
قضای عمری و نیت چنان کند نیت کردم تا ادا کنم چهار رکعت نماز کفایت نمازها که از
من فوت شده اند در همه عمر در هر رکعت بعد از فاتحه آیت الکرسی یکبار و انا
اعطینا تا آخر یا زده بار آورده اند که بعد از وفات در میان صحابه به اختلاف
شد بعضی گفتند که از حضرت چنان شونده ایم که بیست ساله قضا نماز او
بر جای شوند و بعضی گفتند که چهل ساله قضا او بر جای شوند بی قاطعیه زیرا
رضی الله تعالی عنها گفت که من از حضرت چنان شونده ام که چهل ساله قضای
بر جای شود پس پرسیدیم یا رسول الله اگر این مقدار از وفات نشده باشد
گفت از پدر و مادر او بر جای شوند و تسبیح نماز جمعه بخواند یا تحیات یا قیوم
أَسْأَلُكَ أَنْ تَقْضِيَ حَاجَتِي وَأَغْنِي عَنِ مَنْ سِوَاكَ صد بار بخواند و برائے
کفایت به مات بر دو جهان صد بار بگوید سَبَّحْتَ لَنَا سَبَّحًا يَا مُسَبِّحَ الْأَسْبَابِ
و اقم کتابا یا ارحم الراحمین و در شب جمعه باید که این دعای مذکور
بخواند و در غیب الصلوة آورده است که اگر کسی را نمازها بسیار فوت

سابق گفته شد

در میان نمازهای هفت

نماز قضای عمر

نماز قضای عمر

نماز قضای عمر

نماز قضای عمر

نماز قضای عمر

نماز قضای عمر

نماز قضای عمر

نماز قضای عمر

نماز قضای عمر

نماز قضای عمر

نماز قضای عمر

نماز قضای عمر

نماز قضای عمر

نماز قضای عمر

نماز قضای عمر

نماز قضای عمر

نماز قضای عمر

نماز قضای عمر

نماز قضای عمر

نماز قضای عمر

نماز قضای عمر

فوت شده باشد در روز جمعه بعد از نماز ظهر دوازده رکعت نماز بگزارد و بسمه سلام
و بعد از فاتحه در هر رکعت اخلاص پانزده بار کفایت همه نماز نمائی او شود و ایضا
در خیر است که عبد الله انصاری از حضرت رسالت پناه صلی الله
علیه وسلم پرسید که اگر کسی را نمازها بسیار فوت شده باشد چکند حضرت گفت
باید که در روز دوشنبه نیت روزه کند بوقت صبحی و در میان روز غسل بکند
و دو رکعت تحیت وضو بگزارد و پنجاه رکعت نماز بگزارد و در هر رکعت بعد از
فاتحه اخلاص یکبار باید که همه را رکعتین بگزارد تا بیست و پنج سلام شود ایضا
آورده اند که شخصی خدمت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم آمد و گفت یا رسول الله
گناهان بجد دارم چه باید کرد حضرت فرمود تو بکن گفت یا حضرت گناهان من بنهایت
بسیار اند حضرت هر چند میگفت تو بکن وی همان گفتی که گناه بجد دارم بعد از آن حضرت
گفت که در میان روز وضو بکن و دو رکعت تحیت وضو بگزارد و هر چند گرت که توانی
از ده تا بیست یا بیشتر کلمه طحیه تکرار کن و تو بکن از گناهان گذشته و آینده
و چون در خانه بیائی چیزی بصدق کن همه گناهان تو بفرمان خدای تعالی
آمرزیده شوند و در نظر آمده است که پیغمبران ماضی که پیش از حضرت
رسالت بودند هر روز امت ایشان در پیش ایشان می شد که گرت باها دیدم
که در شبهای دنیا یک شب است که در همه گناهان اولین و آخرین بخشیده
میشوند اگر کسی در آن شب بطاعت الله تعالی می باشد ایشان می گفتند که
آن شب از میان پوشیده است و آن شب به پیغمبر که بعد از ما می آید که
نام او محمد علیه السلام باشد بدو خواهد نمود زیرا که گناهان امت او بسیار باشند
تا در آن شب آمرزیده شوند چون محمد آخر الزمان صلی الله علیه و سلم مبعوث شد
اصحاب در پیش او شدند و گفتند که آنشب را بایان نمائی که کدام است در آن زمان
مهر جبرئیل علیه السلام از رب الجلیل در رسید و گفت یا رسول الله خدای تعالی بر شما
تحفه در و لطیف الورد فرستاد بعد از آن آنکه مرزده و خوشه باد شما را

در میان شب که در آن
شب گناهان بجمعی بخشیده
میشوند و آن شب بیست
و یکم ماه فوال است
و بیست و یکم ماه
در میان آن شب است

وامت شمار که آن شب را لیلة السرّ نامند و آن شب بیست و سیوم ماه شوال
هست هر که از امت شمار در آن شب دو صد رکعت نماز بکند و بصد سلام در هر رکعت
بعد از فاتحه اخلاص یکبار یا رسول الله بر او هر حرفی که مصلی این نماز درین نماز یاد
کرده است نیکی او نوشته شود و برابر ایشان بدی او دور شود و برابر ایشان برائی او
کو شکست در بهشت میبایکند و اگر جانور چون شتر و گاو و گوسفند و مرغ و بیج کند
برابر هر موی که بر آن جانور است چنان نیکی او نوشته شود و چنان بدی
او دور شود و چنان که بر آن کو شکست برائی او در جنت بن کند و اگر غله ناچخته را
تصدق کند نیز علی هذا القیاس ثواب دارد و اگر در آن شب سورة روم و سورت
عنکبوت بخواند خواننده و شنونده را بآتش دوزخ کار نباشد و نیز این سورتها را
اگر در شب بیست و سیوم ماه رمضان بخواند نیز همین حکم دارد و در رساله شیخ
نور قطب عالم دیده ام هر که در هفته این نماز بخواند هر حاجتی که داشته باشد
در خواب بیند باید که در شب او کند پیش از آن که خواب کند شش رکعت نماز
در رکعت اول والشمس هفت بار و در دوم واللیل اربع غشیه هفت بار و در سیوم
والضحی هفت بار و در چهارم هفت بار الم نشرح و در پنجم و التین هفت بار و در ششم
انا انزلناه هفت بار و بعد از این دعا بخواند اللهم یا رب یا رب ابراهیم
و موسی و داری اسحاق و یعقوب و انت یا رب منزل المیزان و
منزل التوریه و الانجیل و الزبور و الفرقان آری فی منامی هذه
اللیلة امرک انت به اعلم ذکر نماز را می که بعضی شبها و روزهای بزرگ
او کرده میشود اول شب قدر بد آنکه شب قدر را ازین جهت قدر گفته اند
که هر چه در آن سالها میشود از زایدن و مردن کل مخلوقات و افعال ایشان
در آن شب مقدر میکنند و فرشتگان آسمان و زمین تمامه در آن شب در
مکه معظمه جمع میشوند و آن کسان را از حق آمرزش میجویند که در آن شب بطاعت
و تصدق و غیر ذلک من عبادات الله مشغول باشند و در خبر است که حضرت

[illegible]

رسالت پناه صلی الله علیه وسلم فرمود اگر کسی تا می و نیاز را بر کند از طلا و نقره و همه را در راه
حق بدهد بهتر از آن این باشد که اگر در آن شب سه رکعت نماز از نلناه تا آخر بخواند قال الله تعالی
لیکلکم الفقه خیر من ألف شهر آورده اند که چون از حضرت عزت خطاب
چنان آمد که آن شب بهتر است از هزار ماه پس معلوم شد که طاعت و تصدق در وی نیز بهتر است
از طاعت و تصدق هزار ماه و آورده اند که اگر کسی در هر ماه هزار عله و یا هزار شتر
و یا هزار گاو و یا هزار گوسفند و یا هزار مرغ و یا هزار نان و غیر ذلک من متاع الدنیا بدهد
بید و یا در هر ماه هزار رکعت نماز بکند و یا در این شب باشد که درین شب یک چیزی
ازین چیزهای مذکور بدهد و یا یک رکعت نماز بکند و یا صدقه بدهد از حضرت رسالت
پناه صلی الله علیه وسلم که سه شب است ماه پوشیده شده اند اول شب معراج در رجب شب برات
در شعبان و شب قدر در رمضان پس بنده مومن را شاید که در هر شب از شبهای
انین ماهها چیزی تصدق و عبادت بکند تا مگر شب قدر را یافته باشد و یا شب برات و یا
شب معراج را یافته باشد و فضیلت این شب از آنست که اول کلام الله در و نازل شده
است بر حضرت رسول علیه السلام و آنس بن مالک و عبد الله بن مسعود چنان گفته اند
که ما میان خادمان حضرت رسالت پناه بودیم و در ماه رمضان او را می دیدیم که بعد از گزشتن
نوزده روز حضرت رسالت پناه در همه شبها بیدار می بود و بخواب نمی رفت تا بیست
و نهم روز اتفاق همه صحابه رضوان الله تعالی علیهم اجمعین بر آن است که شب بیست
و نهم باشد و درین شب دوازده رکعت نماز در هر رکعت بعد از فاتحه انا انزلناه
ده بار و اخلاص ده بار و بر ولایت بیست رکعت و بر ولایت صد رکعت همه بقرارت
مذکور و اگر همه در یک شب دشوار شود پس باید که درین شبها که از نوزده تا بیست
و نهم است چند رکعت ادا کند ذکر شب و روز عید فطر و عید یکسری چیزهای
گویند که کسی را اندیش آفات و بلیات باز دارد و ایضا لشکر مسلمانان را نیز عید
گویند و همایانی را نیز عید گویند و فطر از آن جهت گویند که صائمان ماه شریف را در و
افطار می شود و آن چنان بود که در امم ماضیه سی و پنج بار درین زمین هم درین

شب قدر بیست و
نهم از
نزاره این آیت در این
آخر سوره انا انزلناه
واقع شده است

در بیان عید فطر

روز عید فطر بر ایشان قیامت صغری شده است و بروایتی پنجاه بار چون طوفان
 نوح موسی قوم غیر ذلک من آیاتهم پس چون محمد آخر زمان صلوات الله علیه مبعوث شد آن
 غم و اندوه از برکت او بر طرف شد زیرا که چو دان و ترسایان تا این زمان که این شب این
 روز بیاید درست شب روز در گریه و زاری و تضرعی باشد که گریه بسیار و ابله بر ایشان
 نازل شود پس بهتر خبر نعل آمد که یا رسول الله حق تعالی تحفه در و میفرستد بعد از آن مرده
 آنکه غم و اندوه را من اندامت تو بلکه از برکت امت تو از تمام عالم برگرفته پس ترا شاید که بر
 خلاف ایشان درین روز و شب شادی و طرب نمائی و باید که شما و امتان شما
 درین روز چیزی تصدق نکنند تا از شر این روز خلاصی یابند و آنرا صدقه فطر
 گویند و در شب عید فطر دو رکعت نماز در رکعت اول بعد از فاتحه آیه الکرسی صد بار
 و در دوم بعد از فاتحه اخلاص صد بار و دو رکعت دیگر در هر رکعت بعد از فاتحه اخلاص چهل بار
 بخوانند و این دو نماز باید که در شب عرفه که نهم ماه ذی الحجه است و در شب عید اضحی نیز بکند
 و در روز عید فطر نیز غسل کند و خوشبوئی بر بدن بمالد و جامه نو و پاکیزه بپوشد و اگر نو
 موجود نباشد شسته بپوشد و غسل کرده بپوشد اول صدقه دهد بعد از آن بعید گاه رود
 و در شرح مختصر ابو علی رود باری دیده ام که نماز جمعه را بغیر از امام یعنی باوشتا
 و امر کسی را نشاید از روستایان و محراثتینان که ادا کنند اما اگر نماز عید را
 مردمان روستایان با اتفاق جماعتی ادا کنند روا باشد زیرا که نفل است و
 لهذا از جهت او هم زدن روا است که خلیفه ندارد و باید که پیش از نماز عید نوافل کند
 از جهت وضو و اشراق و غیر ذلک زیرا که مکروه است و نماز هر دو عیدین دو رکعت است
 در هر دو رکعت هم تکبیر باید بقول اصم نزدیک ابی حنیفه یک تکبیر تحریم و دو تکبیر رکوع و شش
 زائده و آن چنان است که بعد از تکبیر اول دست را لقان دارد و زیر ناف نیست و
 و شش تا غیر ک بخواند باز دست بردارد و تکبیر گوید دست لقان کند باز بردارد و
 تکبیر گوید هرگز اتاسه کرت و بعد از تکبیر سوم دستها را زیر ناف بندد و تَعَوُّذ و
 تسبیح بخواند و فاتحه با سوره بخواند و نیم تکبیر رکوع است بگوید در هر رکعت

مسئله در بیان نماز
 عیدین تکبیرات آن

دوم اول ابتدا فاتحه با سورت کند و بعد از تمام قرئت دست بردارد و دست راست را
 دارد و بگوید انا لله و انا اليه راجعون و تکبیر نهم تکبیر رکوع است بگوید پس بخند بپایان
 عیدین برین طریق است و تکبیرات تشریق از بامداد عید فطر تا عصر و عقب هر نماز
 گوید در راه برای عیدگاه رفتن نیز تکبیر تشریق گفته باشد و تکبیر تشریق در ضحی
 از بامداد روز عرفه تا عصر روز نحر بقول امام عظم بگوید تا هشت نماز شود و در روز
 عید فطر دو رکعت نماز دیگر بگذارد در هر رکعت بعد از فاتحه انا اعطینا الله بار و اگر
 کسی راقوت قربانی نباشد در روز اضحی باید که همین نماز مذکور را ادا کند ثواب
 قربانی بیاید و نیز در هر دو عید چهار رکعت نماز بگذارد در هر رکعت اول بعد از فاتحه
 سبح اسم ربك الاعلى الذی و در دوم بعد از فاتحه والشمس و ستیوم بعد از فاتحه
 واللیل و در چهارم بعد از فاتحه والضحی و اگر این سورتها را نداند باید که در هر رکعت
 بعد از فاتحه اخلاص یا زده بار بخواند و چهار رکعت نماز خوشنودی خصمان کند
 روز جمعه گفته شده باید که در هر دو عیدین و هفتم ماه ذی الحجه و تروبه که هشتم
 اوست و عرفه که نهم اوست و در آخر جمعه ماه رمضان وقت پاشت بگذارد
 هر چند که خصمان بسیار داشته باشد خوشنود شوند قصه عید اضحی و آن
 آنست که بابا آدم علیه السلام در بهشت به ختمهای گوناگون پرورده شده
 روزی در پیش او حوری پرید بابا آدم چون او را دید از شوق محبت اوست
 شد و در عقب او دوید هر چند بابا آدم بدو بیشتر می شد او از وی گریخت تا که
 بابا آدم بغایت دلگیر شده افتاد و در خواب شد آورده اند که امنا حوا
 از پہلوی چپ او پیداشد چون بابا آدم بیدار شد او را در پیش خود داشته
 دید گفت من آنست یعنی کیستی تو گفت انا حوا که یعنی حوائی تو ام بابا آدم
 خوسه تادست بدو اندازد درین بود مهتر جبرائیل آمد که بغیر نکاح دست
 درازی نمی باید کرد خدائی عزوجل بخودی خود بے کام و بے زبان نکاح
 او را بیست و فرمود الکبریا ردائی والعظمه ازاری والخلق کلهم عبیدی

در بیان قصه عید اضحی

[illegible]

آنچه من گویم اگر قبول کنی شمار آنکشد امنا حوا گفت بگو پس شیطان گفت اگر
ازین درخت که در دلیز شماست بخورید شمار ابیرون نکشد و آن درخت گندم
بود چون امنا حوا دست برد و انداخت درخت خود را بالا گرفت حتی که امنا حوا از جا برخواست
درخت هنوز بالا تر شد امنا حوا دست انداخت پنج دانه برد اما در هنگام دست
انداختن او دوست او تا آرنج و پائی او تا شتالنگ سر او تا فرق منکشف شد
از بیجهت است که این اندامها را در وضو شستن فرض کرده اند چون بابا آدم
آمد از سیل بهشت امنا حوا بد نمود بابا آدم دلیل کرد که مگر این درخت که در دلیز
من است این حرام است و ندانست که این از نفی جنس است و بعضی گفته اند که
فراموش کرد از بیجهت است که او را انسان نامیدند که شتق از سیان است
و آن فراموشی را گویند سه دانه بابا آدم خورد و دودانه امنا حوا در حال طهائی
بهشت از ایشان سیریدند و هر دو برهنه محض ماندند حتی که اگر نزدیک خانه و درخت
سیرفتند آن نیز از ایشان میگریختند ناگاه عیب انسانی که غایب باشد از ایشان
پیدا شد گرفتند و در بغل و شرگاه خود پنهان میکردند از بیجهت موسی زشت
برین جایگاه پیدا شدند و چون بدخت انجیر پناه گرفتند انجیر برگ خودش داد
اما پنج برگ بود که امنا حوا پوشید و بابا آدم علیه السلام خطاب حضرت عزت
بر انجیر شد که این مقدار درختان بهشت بایشان برگ ندادند تو چرا دمی انجیر
گفت یا رب آری همچنان است اما من بهمان سخن قدیم شمار ایاد و شتم که شما گفته بودید
که در زمین دوستی را بیا فریتم و او را خلیفه خود خوانم از جهت دوستی شما دادم
پس خطاب حضرت عزت در رسید که بار کثرت فیک که من در میان تو استخوان را
پیدا کنم هر سومی که از شما بخورد او دوست من است اول در بهشت چهار نفر بودند
و بوقت بر آمدن پنج نفر شدند اول شیطان بر آمد بعده مار بعده طاووس
بعده امنا حوا بعده بابا آدم پس حکم باری تعالی شد بر مار که بر تو دشمن فرزندان آدم
باشی و ایشان دشمنان تو باشند و طاووس را نیز همچنان گفت پس میان

اشارات باند امنا حوا
نشتن او در وضو
فرض شد

برکت نهادم در تو

بابا آدم و امنا حوا فرقت افتاد بابا آدم نه صد سال در سران دیب روی برخاک نهاد
 افتاده بود که هرگز درین مدت بالانشده بود آورده اند که روزی دو کنجشکان
 برو گذر کردند آب چشمانش چون دو جوی روان شده بود آن کنجشکان از آن
 آب خوردند بایکدیگر گفتند که چه خوش آب و چه خوش بوی و لطیف است بابا آدم
 گفت یارب کار بنده را چنان کردی که کنجشکان با حوال فقیر میخندند در حال مهتر
 جبرئیل آمد و گفت ای آدم کنجشکان دروغ نمیگویند بلکه شما نعیم جنت خورده اید
 آب چشم تو از آن خوشبوی است در آن حالت سر بالا کرد وقت صبح صادق بود
 چون نظرش بعرش رسید در نوشته دید لا اله الا الله محمد رسول الله
 بابا آدم گفت یارب این چه نامست که متصل بنام شما نوشته است گفت این
 نام یکی از اولاد شماست که اگر او نبی بود شما را پیدا نمیکردم و پنجاه و دو پشت
 پس از تو بیاید بابا آدم گفت یارب بجزمت آن نام خطائی مرا بیامرز خطاب بر او شد
 که شفیع نیک و ردی جرم ترا بخشیدم وجود بابا آدم درست سیاه بود اماست
 روزه داشت از ایام بیض چون لول روزه داشت سیوم حصه وجود او سفید شد
 و در روزه دوم دو حصه و در روزه سیوم تمام وجود نیک سفید شد ازین جهت
 ایام بیض خوانند و چون از سران دیب بعزات آمد فضا حوا را یافت خوشحال شد
 ازین جهت آن موضع را عزات گویند فرشتگان طبقهائی پر از نور و جواهر و گل و گیاهان
 آوردند و ایشان پاشیدند و گفتند هَذَا عَيْدُكَ وَعَيْدُ أَوْلَادِكَ إِلَى يَوْمِ
 الدِّينِ یعنی تا قیامت پس عید اضحی از آن پس مانده است درین حکایت و قول
 اباحتیان است که ایشان گویند دنیا بماند بگذرد است و زمان بماند گل بر که خواهد
 گل را بوی زیر که چون یک بابا آدم و یک امنا حوا بود که خاص برای او آفریده شده
 بود و نیز بنی نکاح زن نکرد پس بدان اگر شهری باشد باید که بعد از ادائی نماز اضحی
 قربانی بکند و اگر روستائی باشد هر وقت که خواهد بکند و باید که اصحیم را بدست
 خود و بچ کند و منقول است از بی بی فاطمه زهرا رضی الله تعالی عنهما

در بیان وجه تسمیه
 عزات

این روز و شب
 شکایت پس ازین
 و عید اولاد است
 تا روز قیامت

که حضرت رسالت پناه چون قربانی میکرد تمام اهل و عیال خود را حاضر میکرد و میگفت
 هر که این خون را به منید آمزیده شود آورده اند که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه
 و سلم یکروز در قربانی صد شتر را خا بایده بود شصت و چهار را حضرت بدست خود
 فوج کرد و مابقی را مرتضی علی فوج کرد حضرت رسالت پناه دو جانور قربانی میکرد
 یکی از برای خود و یکی از برای امت خود و می گفت بهترین امتان آنکس است که دو جانور
 قربانی بکند یکی برای خود و یکی برای مردمان و اصحیح را باید که سه روز بعد از عید نیز
 میتوان فوج کرد اما اگر خریدیه بود و فوج نکرد تا گذشتن ایام بعد از آن بهین البقیه تصدق
 کنند و الا قیمتش تصدق کنند آورده اند که اگر کسی مالک نصاب شود و زکوة
 و مال او تلف شود بتمامه زکوة از زمره او ساقط شود اگر مالک نصاب قادر شده
 بود و صدقه و قربانی نکرده بود از زمره او ساقط نشود ذکر عاشوره که دهم
 ماه محرم است باید که تمام شب را بذر و فکر زنده دارد و خواب غفلت نه
 و زود و در شب میباید که لیل را سه گزرت بخواند یکی در اول شب باز و میان شب
 و آخر شب و چون روز شود در وقت صبح غسل کند و بعد از تحیت وضو چهار رکعت نماز
 بگذارد و در هر رکعت بعد از فاتحه دو اذنه باز خالص بار و اح امام حسن و امام حسین
 شیخ سفیان ثوری گفت که من این ساز را در حق ایشان ادا کرده بودم ایشان
 را در خواب دیدم که روی از من بگشتانند گفتم که یا امیر زاده گان گنا من چیست
 گفتند شما را بر میان حقی است که شما را بهشت بریم از حق شما شرم داریم و معلوم باد
 که این ده روزه ماه محرم بر ما ضیه فرض بود و بر ما نفل و روز و عاشوره حضرت
 فرمود که روزه دارید که درین روز آهوان نیز به چکان خود شیر نمیدهند و اگر یک
 روز عاشوره تنهائی بدارد باید که یازدهم روز نیز روزه دارد که ثواب بسیار است
 و آن نیست که بعضی روافض میگویند که این ده روز روزه است از جهت جنگ جمل
 بدون صحابه است باید که بموافقت ایشان نیز گرسنه باشیم و بدانکه نوحه
 داشتن درین روز که فی شب طعام خورد و در روز عادت روافض است

بسیار نماز عاشوره

و در روز عاشورا چشم سیاه کردن نیز سنت است تا خلایق روغن شود و که نهان
 میگویند که یزید پشیمان خود را بخون امیر حسین سرخ کرده بود این محض دروغ است
 و باید که روز آخر ذی الحجه روزه داشته باشند و روزه دار باشد که ماه محرم را
 به بند اول روز محرم را نیز روزه دارد آورده اند که این کس ثواب صیام الیه
 باید باید که سال گذشته او را هم بر روزه نویسند و آئینه را هم بر روزه نویسند که
 که درین دور و دو سال تفرقه حاصل شود و در سال تمام شش روزه است که
 یک ثواب صد هزار ساله میگویند یک از آن روزها میت و دوم ماه محرم است که اول
 رسالت پناه در آن روز امامت میگرد و آورده اند که مهتر جبرئیل آمد و پیش حضرت
 استاد امامت کرد و گفت هر چه من بگویم همان روشن کنید پس حضرت مرقوم را
 گفت که خلف من باشید و هر چه من بگویم همان روشن کنید زیرا که قوم مهتر جبرئیل
 را نمی دید و معلوم بود که جبرئیل امام نبود بلکه مسلم بود و الا نماز قوم بد و امام جائز
 نبود و ذکر صغیر بدانکه صفوا از این جهت گویند که همه انبیاء را درین
 ماه زحمت میرسد و رنگ ایشان زرد میشد و چون ماه صفر در آید شب اول
 او یکبار ملائک نازل میگردد و در دوم و در هزار و سیصد و پنجاه و چهارم
 چهار هزار و در پنجم پنج هزار و در ششم شش هزار پس باید که در اول شب شصت
 نماز بگذارد و بعد سلام اول چهار رکعت یک سلام و باز دو رکعت یک سلام در هر رکعت
 بعد از سلام فاتحه و خلاصه بار بخواند و منقول است که روزی حضرت
 رسالت پناه صلی الله علیه و سلم را در همین ماه صفر و جدید باشد و آرزو کرد
 که اگر از جانب حق رحمت میشود که از واقعات بار بقیار هر دم تا دیدار بیچون
 و بیگون او را به منم در آن زمان مهتر جبرئیل علیه السلام آمد و گفت یا رسول الله
 خدا تعالی گفت که حلت شما در ماه ربیع الاول باشد حضرت خوشحال شد
 و گفت هر که آن ماه را بمن بخاند من او را فردا بهشت بدهم و آن ثواب تا این
 زمان باقی است هر کس آن را در اول به بند ثواب یابد و هر که در روز و از و هم

روزه صایع الیه آخر
 روز ذی الحجه و اول روزه
 محرم

بیرا صنف

در بیان علامت
شناختن شب معراج
در بیان ماه شعبان

ترجمه
ای خدا یا هست فرستند
بر محمد صلی الله علیه و سلم
و بر آل او و بر کلمه بی
ای خدا یا هست فرستند
ما در پیر ما را این چنین فرستاد
کرده است هر دو ما را

ترجمه
ای خدا یا هست فرستند
ما در پیر ما را این چنین فرستاد
کرده است هر دو ما را

و عبادت حق مشغول باشد اما اتفاق بر آنست که شب بیست و هفتم ماه رجب است
و یک نشانه او آن باشد که آفتاب در آن روز بوقت بر آمدن شعله و شعاع نشسته
باشد و نماز در لیلة الرغائب دو رکعت بگذارد و در هر رکعت بعد از فاتحه اخلاص چهل بار
بخواند و در شب معراج صد رکعت نماز بگذارد و در هر رکعت بعد از فاتحه اخلاص چهل بار
و بعد از این بدانکه درین سه ماه چون رجب شعبان و رمضان این او را در بر باد و
شب انگاه بخواند اول سه رکعت فاتحه و سه رکعت اخلاص و سه بار سورة الفلق و سه
کرت سورة الناس و سه کرت کافرون و سه بار آیته الکرسی و سه کرت
سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ
الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ و سه کرت اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ وَعَلَى كُلِّ
مَلَائِكَةٍ وَنَبِيٍّ وَرَسُولٍ اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ كَمَا دَرَيْتَ و سه کرت
اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ و چهار صد کرت کلمه
استغفر الله تکرار کند و ثواب این از حد و حد بیرون است اما باید که در هر ماه
و هر عصر خوانده باشد و ایضا هر که در ماه رجب سه هزار بار این دعا بخواند
اَسْتَغْفِرُ اللَّهَ ذُنُوبًا كَثِيرًا وَلَا إِلَهَ إِلَّا كَرِيمٌ مِنْ جَمِيعِ الذُّنُوبِ وَلَا تَأْمُرُ بِهِ حُرَّتْ
غُزْتُ قَسَمُ خُدَائِي خُودِيَا كَرْدِه هَسْت كِه اَنگس را گرنه آمرزم آفریننده او نباشم و باید
که در هر روز صد بار بگوید سه هزار حاصل میشود و ایضا در رجب هفتاد هزار بار
این دعا بخواند استغفر الله و جمال محبوبی گوینده این دعا نیز آمرزیده گردد و
ذکر ماه شعبان و شعبان در لغت شاه زدن را گویند یکی آنکه جمله گناهان او
در و شاخ میزند و دیگر آنکه جمله نیکیهای او در و شاخ میزند یعنی پیدا میشود در اول
شب شعبان دوازده رکعت نماز بگذارد و در هر رکعت بعد از فاتحه پانزده بار
اخلاص بخواند آورده اند که عطا کند خدا تعالی او را ثواب و از ده هزار شهیدان
و بنویسند مرا و ثواب دوازده سال عبادت و بیرون آید از گناهان کلی
که الحال از ما در زائیده باشد تا هشتاد و زبر و بیج گناه ننویسند و در شب

بیت
کارهای را گویند باشند
در دین مخالفان
افعال و اقوال
تقدیرین

پانزدهم شعبان که آنرا برات گویند و برات در لغت بیلاری را گویند تا هر که حرمت
این شب را بکند نماز و وضو و صدقه و غیر ذلک من عبادۃ اللہ تعالی اواز آتش
دوزخ نجات یابد و برات بمعنی نجات است و بعضی مردم در این شب چراغها و شعلهها
افروزند عین بدعت است و این روایت در انبیس الیوا عظیم بن کورست
نیز که پیغمبر فرموده است **كُلُّ يَدْعَةٍ مُحَدَّثَةٌ وَكُلُّ مُحَدَّثٍ ضَلَالَةٌ وَكُلُّ ضَلَالَةٍ**
فِي التَّائِدِ و شاید که درین شب پنج بخورد با جزات همراه که ثواب بسیار است
و اگر غسل با این جزات آمیزد یک لذت از لذات بهشت یابد و درین شب غسل
بکند یک در اول شب و یک میانه شب و یک آخر شب چنان گناهای که
بر آید گویا که الحال از مادر زائیده و سوره لیس نیز سه مرتبه بخواند علی بن المثنی
و صد رکعت نماز بکند و در هر رکعت بعد از فاتحه خلاص سه بار و در روز برات
در وقت صبح غسل کند و سی رکعت نماز به پانزده سلام ادا کند در هر رکعت بعد از فاتحه
سه بار خلاص و این نماز در پانزدهم ماه رمضان نیز ادا کند و در ماه شعبان هر روز
صد مرتبه گفته باشد این **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَلَا نَعْبُدُ إِلَّا إِيَّاهُ مُخْلِصِينَ لَهُ**
الدِّينَ وَكُفِّرُوا الشِّرْكَ و کراه **مُضَانِ** و در عرب رمضان چیزی
تا فته را گویند چون سنگ و غیره پس آنچه بر سنگ تافته و آهین تافته بیفتد
بسوزد و همچنان این ماه گناهان روز و داران را بسوزاند و درین ماه دروازه های
بهشت گشاده شوند و دروازه های دوزخ بسته شوند و از مقبره های
مسلمانان عذاب برداشته میشود و چون وقت نماز شام میشود بهتر است
شراب طهور و آب بهشت را به پیش حضرت رسالت پناه محمد مصطفی صلی الله
علیه وسلم می آرد که بنوشد حضرت میگوید که هتان من شده اند
من چون بخورم جبرئیل گویند که شما بخورید و پس خورده شمارا برده در شربت هتان
شما اند از من تا ایشان شربت روزه فطار کنند پس هر که انصیب از این پس
خورده حضرت شود بیشک آمرزیده گردد و از ظلمت گناهان خلاص گردد

بیت
در وقت فطیر شده
است و پیغمبر شده
در احوال و بر احوال
در آتش است

بیت
نیت هیچ در حق
چون خدا در عبادت
بماند و در عبادت
جامی کرده ام از غبار

بیت
دین خود را اگر چه کرده
دیدم مبداء اینطور را
شکر کان

بیت
در میان ماه رمضان
سکه

و اگر در ماه رمضان دو رکعت نماز ادا کند در هر رکعت بعد از فاتحه انا فتحنا
 بخواند تا سال دیگر آن کس را نگویان حق تعالی باشد و بعد از نماز ده بار انا انزلنا
 بخواند و ده بار در دو فرستند حق تعالی حساب بروی آسان کند و در تحفه
 الحمد کورین آورده است که امیر المؤمنین علی رضی الله عنه روایت میکند
 که خواجہ کائنات علیه افضل الصلوٰۃ فرموده است هر که بگذارد دو رکعت نماز
 در هر شب ماه رمضان بخواند در هر رکعت بعد از فاتحه خلاص است بار حضرت
 فرمود بدان خدائی که برابرستی بخلق فرستاده است به پیغمبری هر که بگذارد
 این نماز البتہ حق تعالی بسوی او بهر رکعتی از آن هفت صد فرشته که بپوش
 برای او حسنات و دور دارند از وسایات و برآیند برائے او و ختان
 بنا کنند برای او شهرتائی و قصر تائی در بهشت یاران بطریق تعجب گفت
 این قدر بیاید فرمود آری و جز این بهم بیاید بهر رکعتی هفتاد و پنج پذیرفت
 و این نماز را بامامت میگذارند بعد از تراویح اما در قرآن خوانی آمده است
 که امامت جایز نباشد و در دستور القضاۃ آورده است
 که میتوان بامامت کرد زیرا که حضرت رسالت پناه فرمود و محمد بن مسعود
 از این نماز را خلف امام مکن آورده اند که در روز قیامت ماه رمضان
 صورتی سپید کند و در زیر عرش سجده افتد فرمان حق بر او شود که ای مامضا
 چه میخواهی گوئی یارب صائیان من بسیار محنت کشیده اند و طاقت و دوز
 ندارند ایشان را از دوزخ نجات ده حکیم باری تعالی شود که نجات دادم صائیان
 را بعد از آن گوئی تشنه اند شراب ظهور را بنوشانندش باز گوئی گرسنه اند طعام
 بهشت بخورندش بعد از آن گوئی برهنه اند حلهائی بهشت بپوشانندش
 از آن گوئی پیاده اند بر اقامائی بهشت پیش ایشان بپارند و سوار کنندش
 گوئی یارب دیدار یحییٰ چون تو میخواهند گوئی خوش که من دیدار خود را و
 کرده ام بر ایشان بعد از آن راضی شده سر بردارد **مسئله** در

مسلمان شفاعت باه
 سلطان مبارک حق
 روزه داران قبول
 شدن ۱۱

القضات آورده است که اگر مصلی در نماز نقل سهو شود سجده سهو بر او لازم
گردد و اگر چند نمازی که مجلس از یاد رفته بود الحال بیان کند و در عتبه
بیشتر آمده است هر که بگذارد در شب عاشوره دو رکعت نماز در هر رکعت از
فاتحه خلاص سه بار و بعد از فراغ سبحان الله تا عظیم بقا و بار بگوید پروردان
حق تعالی گوارا از نور تا نفع صورت و نیز گفته اند هر که بگذارد شب عاشوره چهار
رکعت نماز در هر رکعت بعد از فاتحه آیه الکرسی و اخلاص و معوذتین و گمان بخواند
بعد از فراغ صد بار اخلاص بخواند بنا فرماید خدای عزوجل او را در بهشت نهد و در هزار
شهری و در هر شهری هزار در هزار کوشکی و در هر کوشکی هزار در هزار خانه و در هر خانه
هزار در هزار تخت و در هر تخت هزار در هزار فرش و در هر فرش هجرت شصت باشد
و مرد از هزار در هزار ضرب است یعنی هزار کثرت هزار و امیر المؤمنین علی رضی الله عنه
گفت که بغیر علیه الصلوة و السلام فرمود هر که بگذارد شب عاشوره دوازده رکعت
در هر رکعت بعد از فاتحه خلاص یکبار ثواب بسیار است و ایضا نماز ثانی لیل
الرعائب و آن جمعه اول شب از حجب و ثواب آن در او را مذکور است که اول
نیم شب ماه حجب را چون وقت گویند و در آن شب تصدق و خیرات بجاویت
نیکو است و در روز نهمین روزه دارد و بعد از نماز شام جمعه اول که از ایست
الرعائب گویند دوازده رکعت پیشش سلام بگذارد و بخواند در هر رکعت بعد
از فاتحه انا انزلناه سه بار و خلاص دوازده بار بعد از فراغ سقنا و بار بگوید
اللهم صل علی محمد و آل محمد و علی اله پس سجد کند و بجهده سقنا و بار
بگوید و سجود و سبوح قدوس ربنا و رب الملائکة و الرُّوح
بعده سر بر او سقنا و بار بگوید رب اغفر و ارحم و تجا و دعما تعلم
فانک انت العلی العظیم بار دوم باز سجده کند باز سقنا و بار سبوح
قدوس ربنا و رب الملائکة و الرُّوح بگوید بعد از این دو عذر نماز
ست بار بخواند اللهم اجعل نوراً فی قلبی و نوراً فی سمعی و نوراً فی بصری

در بیان نماز عاشوره

بسیار است و بسیار
در هر یک از اینها
در هر یک از اینها
در هر یک از اینها

در هر یک از اینها
در هر یک از اینها
در هر یک از اینها
در هر یک از اینها

ترجمه اش بر صفحه آئینه انصاف در ترم شده است

که پیغمبر علیه السلام فرمود هر که بگذارد شب عید اضحیٰ دوازده رکعت نماز در رکعتی
 بعد از فاتحه آیته الکرسی یکبار و خلاص پنج بار بیرون آید از گناهای آن چون بار
 از پوست و نویساند برای او هفتاد ساله عبادت و بنا فرماید مر او را در جنت
 الفردوس هزار شهر و در هر شهر هزار خانه و در هر خانه هزار اند خدا تعالی
 او را هزار حاجت و ثواب نماز و مال که در اول نوافل گفته ام باید در تحفه الاخیار
 مذکور است که عطائی کند خدا مر او را هر موی که در تن اوست قصری در بهشت از
 مردارید سفید و از دنیا بیرون رود تا جائی خود در بهشت نهیند و اگر احکام
 سفر اول چون کسی عزم سفر کند باید که چهار رکعت نماز بگذارد بعد از تحیت وضو
 و در هر رکعت بعد از فاتحه اخلاص چهار بار و بعد از سلام صد بار در دو فرستد
 و سر بر زمین نهد و دعاء طبر بخواند و این دعاء طبر را امام اعظم رضی الله تعالی
 عنه در هر شب میخواند و خواننده این دعاء را ثواب همان مرغ روزی شود
 و ستند که فی ادعیات و چون سفر رود اهل بیت را بحق تعالی سپارد و حق
 تعالی تا آمدن اهل بیت او را سلامت دارد و حکایت چنان آورده اند
 که شخصی عزم سفر کرد و چون روان شد زن او حامله بود گفت حمل ترا بخدا سپرده ام
 چون از سفر باز آمد زن خود را مرده یافت گفت بار خدا یا پیغمبر شاد و رخ نگفته
 بود که هر که اهل بیت را بخدا سپارد سلامت یا بد زن من وفات شد چگونه
 است مالتفی بر او آواز داد که آری پیغمبر دروغ نفرموده است شما حمل را بخدا سپرده بود
 نه زن را بدو گوارا و اشکاف کن چون آن شخص گوارا اشکاف کرد زنش مرده
 و فرزندش زنده بود شیر میخورد و چون پائی در رکاب نهد سوره کافرون اخلاص
 و فلق و الناس را بخواند و بجانب یمن بدمد باز بخواند بجانب شمال بدمد
 باز بخواند بجانب مشرق بدمد باز بخواند بجانب مغرب بدمد حکایت آورده اند
 که سوداگری هر شب همین چهار سورت میخواند و چهار جانب میدید یکی شب
 فراموش کرد و بعد از آن شب دروان بر و تاختند و مالش الغنیمت بردند

در بیان احکام سفر

و همان سال را گفتند که ای سالار کاروان شمارا چه قدرت بود که در هر شب
در هر مرحله منزل و قلعه است میگردی بیاوش آمد گفت آری بدبختی من شب
همان را و او فراموش کردم که قلعه من همان بود و چون کس در سفر رود باید که تنها نرود
و دو کس نیز نرود که ثالث ایشان شیطان میباشد باید که سه کس برود که رابع ایشان
حق تعالی است و باید که در میان دو مسافر و سه و بیشتر یکی را پادشاه کنند و حکومت
او را قبول کنند حکایت آورده اند که روزی شیخ معین الدین سنجری چشتی
قدس الله سره العزیز با شیخ عثمان مارونی که مرشد او بود در سفر بودند شیخ عثمان
مارونی گفت که حدیث نبوی چنین است که دو کس در سفر روند یکی را پادشاهی قبول
کنند شیخ معین الدین گفت شما پادشاه باشید و من خادم جامی مصلای و آفتابه
او را گرفت و راهی شد چون شب شد باران باریدن گرفت شیخ مارونی در خواب
رفت و شیخ معین الدین چادر خود را بر سرش گرفت و استاده چون علی الصبح
شیخ مارونی بیدار شد حال چنان دید که گفت شمارا چه بود که در تمام شب محنت
کشیدید گفت خدمت پادشاه را چنان میتوان بجا آورد شیخ دعا کرد و در
حال صاحب باطن علوم اولین و آخرین شد و مسافر را باید که در سفر جامی
مصلای و آفتابه و مقراض و ستره بخود همراه داشته باشد و مسافر را باید که
در سفر نیک محضر و نیک خاصیت و حسن الظن بوده باشد تا به نیت نیک خود
نگاه داشته حق تعالی شود چنانکه آن سوداگر را که حسن الظن بآن دزد کرده بود
و برویت نعمتهای بیشت مشرف شد و آن چنان بود حکایت کرده اند
که در زمانه ماضی دزدی بود بدزدی شهرور که تمام آن ولایت از بدی او بجان
رسیده بودند شبی بدزدی میرفت گذرش بمقصوده بیوه زنی افتاد که خود
بعبادت الله تعالی مشغول بود و فرزندانش بگریه و فریاد که ای مادر از گرسنگی
مردیم و این شب شب سیوم است که مایان گرسنه ایم بیوه زن گفت ای جان مادر
فردا انشاء الله تعالی در بازار برگردم اگر جامی مردار یا بزم بیارم برای شما بدهم

والا در ویزه و فقر کرده بیارم چیزی را چون در دین سخن شنید آتش شفقت
 و روش اثر کرد که عاجزه باین عجز عبادت تبارک تعالی میکند و من بوجود این
 قوت عصیان میکنم اما چون در خانه چیزی ندارم فاما جائی دزدی کرده بیارم باین
 میوه زن بدبهم در حال رفت و در خانه جهودی در آمد اول چیزی اندک را گرفته
 زودتر آمد و در خانه آن میوه زن رفت میوه زن گفت کیستی گفت فقیرند شما
 چیزی آورده است پس آن را برد و داد و در پیشش تو بکشید که من بعد دزدی
 نکنم اما فکری یکدشت که ز آن جهود را نیز بیارم و باین میوه زن بدبهم و آن جهود
 آگاه شده بود که دزد چیزی نبرده است باز خواهد آمد شسته بود چون زود آمد فی الحال
 گرفتندش و کشتند و در دریا انداختند قضا را چون دزد در دریا بود ناگاه دریا
 او را بر کناره انداختندش ناگاه کاروانی در آن ناحیه بود فرو آمد سالار کاروان
 مردی پارسا بود نماز جنازه بجا آورده و کفن کرده دفن کردند چون کاروان کوچ
 نمود و دورتر رفت سالار کاروان گفت که صیرفی من یعنی همیان من همراه
 مرده و در گور دفن کرده شد به همراه یک نفر برگشته آمد گورش را شکاف کردند
 او را نیافتند اما بجانب مغرب روزه شده بود در آن قبر سالار گفت من بین
 روزن در روم نفرینش کردم منع نشد چون سرور روزن کرد سر او بر ولایتی
 برآمد و آن دزد را بر تختهای بهشت که مملکت بزر و یا قوت بود شسته دید مخفی
 و سرودیان در پیشش شسته و یک حور عین در پهلویش شسته و کاسه
 شراب بردست چون سالار را دید گفت مر حبا خوش آمدی بیا و این امانت خود را
 بگیر همیان را بدو داد و گفت برو سالار گفت قصه خود را بگو که چه سبب بدین وجه
 رسیدی دزدی دزدی رفت روزی بر شما بسیار خواهد گذشت سالار گفت اندک بگو
 در حال اندک چه دیدم و در وقت حال خود را از اول و آخر بگفت چون سالار
 برخاست و زد و گفت برای چه میروی دنیا اندک مانده است سالار گفت درین
 ساعت در آمدم چه گذشته باشد دزدی دزدی گفت اگر قدح را نوشیده میبودی

برگزید و نرفت چو سالار برآمدند اسب و نه نفر بود و دوران ولایت همه دیرانی
و خرابی پیدا شده بود سالاران برآمد و چون مردمان را میدید از کاروان
میسید که کاروان فلانکس بکجافرت بچکس خبر نداد چون در شهر رسید
پرسید که کاروان فلانکس بکجافرت گفتند اسب مردورین ولایت الحال
راه گذر کاروان نیست و آن فلان سالار را شنیده بودم که در قیصر
رفت بود و بیرون نیامد گفت آن سالار منم چون عالمان حساب کردند نصف
روز سال گذشته بود و چون مسافر از سفر باز آید باید که روز بیاید و خانه و در
شب نه آید و بهتر آنست که اول مسجد رود و بعد از آن بخانه رود و چون بخانه
برسد اهل بیت را سلام دهد و الرضا چون عروس را در خانه آورد باید که
پایبائی عروس را بشوید و آن آب را در چهار گوشه بنید از و برکت و افزونی
در ارج خانه پیدا شود و باید که پیش از خواب رختن طهارت بکند و یکطرف چادر
او بر زمین اندازد و دیگر طرف بر سر عروس باشد و بر آن تخت وضو بگذارد
بعد از آن در خواب رود و بعد ازین معلوم باد ای فرزند که نماز ثانی نفل دعا و اورد
بسیار است اگر زیاده منجواهی در دیگر کتابها به بین اما این مقدار چون مرد
و اورد و فقر بود بالتماس شما در تحریر آوردم و زیادت از او را و خود نوشتم
زیرا که آورده اند هر کارے که ناصح و دعا خود نکنند آن دعا و نصیحت او
بکسی دیگر استقامت پیدا نمی کند کقول شایع اَمْرُكَ الْخَيْرُ لِيَكُنْ مَا اَنْتَ رُبُّهُ
وَمَا اسْتَقَمْتُ فَمَا قَوَّيْتُ لَكَ اسْتَقَمْتُ آورده اند که روزی زنی
کو دک خود را در پیش امام یوسف آورد گفت یا امام فرزند من شکر بخورد
و از بسیار می شکر خوردن زحمت پیدا کرده است و رحق او دعا بکن
تا دلش از آن برگردد امام گفت که بعد از یک هفته او را در پیش من آور
چون بعد از هفته آورد دل کو دک از آن برگشت یا را ن گفتند یا امام
روز اول چرا دعا نکردید گفت در آن روز ما من نیز شکر می خوردم

[illegible]

دعای من در و اثر نیکو الحال چون از شکم من بر آمد دعای من قبول شد
 بدان ای عمر بن در رساله شیخ فرید الدین عطار قدس سره خوانده ام که شب و روز
 خلیفه یکدیگر اندر خشک می حتی که اگر او را در شب فوت شود در روز میتوان بجا آورد
 اگر روز فوت شود در شب میتوان بجا آورد و باید که در وقت بیدار شدن از خواب
 وقت صبحم و در وقت رفتن در خواب وقت خفتن سر کلام خود را کلمه طیبه و
 غیره من الادعیات بکنی آورده اند چون کسی از خواب بیدار شود و زبان
 خود بکلمه و دعا گوید او را در دو درست روز بفضلت باشد باز وقت
 خفتن اسم الله بر زبان راند آنچه در میان است همه آمرزیده شود
 و اگر اول و آخر سخن زشت باشد همه ادعیات قبول نشود و اختلاف
 در آن است که اگر در او را در زیاده و کم شود بقبول امام شافعی هر چه شود
 قبول شود و بقبول امام ابو حنیفه رضی الله عنه باید که ازان مامور نه کند
 و نه زیاده زیرا که او را در مثال آنست که کسی به کسی گنجینه نشان دهد که
 در فلان موضع زیر فلان سنگ گنجینه است پس اگر آن کس بعین
 همان سنگ را از جای بجای کند گنجینه بیابد و الا محسوم ماند و اگر در
 نماز زیاده و کم شود باید که سجده سهو بجا آورد و اگر سجده سهو بدان عزیز
 که سجده سهو در نماز بسیار جای واقع میشود اما عوام را از این غرض خبر نیست
 و در قدوری آورده است که سجده سهو واجب میشود زیاده کردن
 در نماز چیزی را و یا به نقصان کردن در نماز چیزی را پس زیادت بر پنج
 اسم است تقدیم رکن تاخیر رکن تکرار رکن تاخیر واجب قرائه بی محل نقصان
 رانیک نام است چون ترک واجب پس بوجد این شیاء اگر سهو و قسود سجده سهو
 بیارد و اگر بعد بکند سجده سهو لازم نگردد و نماز درست باشد اما بنقصان اگر
 یارد بگرداند نمازش روا باشد اول بیان تقدیم رکن چون تکبیر تحریمه گویان
 بر کوع آید باز گردد تحریمه او باطل شد زیرا که وقت تحریمه قیام است

مسئله
 در بیان سجده سهو

اول تقدیم رکن

انا اگر تحریر نیست در حال قیام و قرائت فراموش کرد برکوع آمد باید که برگردد و قرائت
 بخواند و رکوع بار دوم کند و سجده سهو بیاورد و اگر رکوع را ترک آورد سهو و سجده
 نمازش فاسد شود زیرا که ترتیب او فرض است بیان تاخیر رکن چون قرائت تمام
 کند و بمقدار سه بار گفتن تسبیح تاخیر کند بعد از آن برکوع آید سجده سهو آورد و علی
 بن المقدر اگر از رکوع بالا شد و در قنوت رفت و تاخیر کرد نیز سجده سهو آورد و علی
 بن المقدر اگر در جلسه تاخیر کند سجده سهو آورد و در قنوت اول اگر الله تعالی گفت سجده
 سهو لازم نیاید و اگر الله تعالی علی محمد و علی آل محمد گفت سجده سهو لازم شود که تاخیر رکن
 حاصل نشود و چون از سجده اخیر باز گردد سجده دوم بجا آورد بقیام رود و اگر دانسته
 رود و درین میان قرائت خواند اگر بفراموشی بخواند سجده سهو آورد و اگر عی
 کند نمازش نقصان پذیرد بیان تکلیف اگر رکن چون رکوع را دو رکعت کند سجده
 سجده سهو لازم آید و اگر سجده را مکرر کند نیز سهو واجب آید بیان تاخیر و حب
 چون بعد از نماز و نعوذ بخواند یا بمقدار گفتن تسبیح تاخیر کند بعد از آن فاتحه
 بخواند سجده سهو لازم آید و اگر میان فاتحه و سوره مکث کند نیز سجده سهو لازم
 آید و اگر تکبیر کند فاتحه را بی تفصیل اگر دو رکعت اول است سجده سهو لازم
 شود که واجب یکبار خواندن است و اگر در دو رکعت آخر تکبیر کند لازم نیاید زیرا که
 خیر است میان خواندن و ناخواندن و یا با تفصیل خواند در رکعتین اولین چون فاتحه
 خواند و ضم سوره کرد باز فاتحه خواند و ضم سوره کرد سجده سهو لازم نیاید زیرا که گویا
 طول قرائت کرده باشد و در تاخیر سلام چون قنوت اخیر تمام کند و سلام زد و ترندید
 سجده سهو لازم آید و اگر قنوت اخیر تمام کند و برخیزد بپندارد که مگر قنوت اول است تا رکعت
 دوم را پس سجده مقید نکرده است بنشیند و سلام دهد و سجده سهو آورد و اگر مقید کرد
 بسجده باید که یک رکعت دیگر هم بکند که دو رکعت نفس شود و آن چهار اول
 فرض و سجده سهو آورد و اگر در قنوت اخیر بنشیند و برخیزد اگر رکعت دیگر را قنوت
 نکرده است بنشیند و قنوت تمام کند و سجده سهو آورد که تاخیر رکن شده است

در بیان تاخیر

در بیان تکبیر

در بیان قنوت بجا

در بیان قنوت بجا

در بیان قنوت بجا

اگر قید کرد سجده باید که یک رکعت دیگر هم بگذارد تا هر چه نقل شوند و فرض از سر
 یرد بیان قنوت بی محل چون بجا تشهد فاتحه خواند و یا بجای قنوت
 سوره خواند چون اخلاص و غیره ذلک و اگر تشهد تکرار کند و یا قنوت را تکرار کند
 سجده سهو لازم نیاید زیرا که جای دعاست گویا که دعا را دراز کرده باشد اما چون تشهد
 را بجای فاتحه خواند اگر در رکعت اول بخواند سجده سهو لازم نیاید که در محل ثناست
 پس این را هم ثنا گفته باشد و اگر در رکعت دوم بخواند سجده سهو لازم آید زیرا که
 در محل دعانیت و اگر در رکعت سیوم و چهارم بخواند سجده سهو لازم
 نیاید زیرا که مصحح در آن دو رکعت مخیر است انشاء قدر و انشاء سکت
 در بیان ترک و جب چون دو رکعت اول بخواند و در آخرین بخواند سجده سهو
 لازم آید زیرا که قنات در دو رکعت اول واجب بود بدینکه قنات فاتحه هم فرض است و
 هم واجب و فرض بدان معنی که سوره قرآن است و واجب بدان معنی که واجب است که
 از تمام قرآن او را بخواند چنانکه تکبیر تحریر را فرض آنست که شروع کند بیک نام از نام
 های خداست چون الله اجل و الله اعظم و غیر ذلک اما واجب آن است که الله اکبر
 گوید که لفظ تکبیر واجب است پس اگر ترک کند فاتحه را و چیزی دیگر بخواند و یا لفظ تکبیر را
 و اسم دیگر بگوید سجده سهو لازم شود و اگر فاتحه پیش از سوره بخواند نیز سجده سهو لازم شود و اگر
 ضم کند سوره بدو نیز سجده سهو لازم شود و اگر ترک آرد قعد اول را نیز سجده سهو لازم شود
 و اگر فراموش کرد و نزدیک بقعود است بنشیند و سجده سهو آرد و اگر نزدیک بقیام است باید که
 بنشیند و اگر نشسته است هم سجده سهو لازم میشود و اگر نشسته است هم سجده سهو لازم
 میشود و ترک تشهد در قعد اول یا در هر دو قعد نیز سجده سهو لازم نمی
 شود و در تعدیل ارکان اختلاف است چون در رکوع و سجود آرام نگیرد
 بقول امام عظم رحمه الله سجده سهو لازم نمیشود و بقول امام محمد رحمه الله لازم
 میشود و بقول امام ابو یوسف و شافعی رحمه الله نماز را از سر گیر که تعدیل بقول
 ایشان فرض است بلکه ترک دعا قنوت در دو سجده سهو لازم نشود و

در بیان قنوت

ترک بلند خواندن امام در سه نماز سجده سهو لازم میشود و اما سفردخیر است و نیز
 در ترک آسته خواندن امام در دو نماز سجده سهو لازم میشود مرا امام را و مقتدی را و سهو
 مقتدی لازم کشنده سهو نیست نه بر امام و نه بر او و بدانکه در تحفته
 الاسلام آورده است اگر کسی را در قعدۀ اول شک شود که قعدۀ
 اول است یا آخر یا گوید آخر است باز گوید اول است پس گویند که مثلاً مقدار
 ثلث تسبیح شد سجده سهو لازم شود و در ترک تکبیرات عیدین از زوائد در رکوع
 اختلاف است اما صحیح آنست که سجده سهو لازم نشود از جهت بسیاری
 مردمان و رسیدن محنت بامام و بایشان بدان ای عزیز اگر ازین بیت توبت
 صورت که بر هر یک از ایشان سجده سهو لازم میشود یکی در نماز صادر شود یا همه
 بیایند بر اے همه همین دو سجده کافی است چنانکه کفارت رمضان اگر یک روزه
 را افطار کرده است عدا یا همه را یک کفارت لازم میشود و معلوم باد که سجده
 سهو از نماز است تا اگر در عین همین دو سجده کسی بدو افتد کند آنکس مقتدی
 گرد و قال علیه السلام ^ع لَا شَأْنَ لِمَنْ كَبَّ مِنَ الْخَطَايَا وَالنَّسْيَانِ
 پس اگر کسی را در نماز نسیان و سهو و قعدۀ نماز او نقصان شود باید که آن نقصان
 را بهین دو سجده بر بندد و از پنجبت سجده را جبر نقصان گویند و جبر بر بستن را گویند
 چنانکه جبره شکسته را گویند و حق را نیز جبروت گویند و جبروت آنرا گویند
 که لا ممکن را ممکن گرداند اگر معلومات قدیمه حق بود اما در مقام احدیت چون
 سایر صفات عین ذات یگانه اند پس لا ممکن اند و از ان جابر کرده به ممکنیت
 روی نمود پس جبروت نام یافت و چون مصلی از نماز فارغ شود دست بردارد و آنچه
 داند از حاجات دینی و ایمانی بخوابد خاصیت آدمی آنست که از وحیری خواهی
 سخت گویند و خاصیت حق آنست که از وحیری نخواهی قهر کند و الله العقی و آنست
 الْفُقَرَاءُ وَ كَفْتَهُ أَنْدَ كَمْ دُعَاءُ كَنْ مَقْرُضَتَانِ دُعَاءُ لِلْإِيمَانِ وَ دُعَاءُ لِلسُّلْطَانِ
 و این مناجات را اکثر بخوانند که و از ده اولیا را الله این را از عربی

عمل نجی آدمی است
 خالی است از غرض
 و نظار

است و مثالی نمی
 بکند

کرده شده است
 و عابر حفظ ایمان
 و دیگر عابری
 باد شاه عادل

مسلمان
 در بیان دعا و تضرع

فِي قَلْبِهِ يَغْفِرُ الْحَقَّ قَبَّلَ اللَّهُ صَلَواتُهُ كَصَلَوَاتِي أَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى إِلَيَّ يَا مُحَمَّدُ لَا أَقْبَلُ
الصَّلَوةَ إِلَّا حَيْدَرِ الْأَمْنِ قَالَ بَعْدَ كُلِّ فَرِيضَةٍ كَلِمَةُ التَّقْوَى بِالتَّسْمِيَةِ مُتَّصِلَةً قَبْلَ
السُّنَّةِ أَيْضًا حَاكِيًا عَنِ اللَّهِ تَعَالَى يَا مُحَمَّدُ لَا قُوَّةَ وَكَامَرِي إِلَيْكَ إِلَّا بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ كَمَا
الْإِسْلَامُ وَالْإِيمَانُ وَالصَّلَوةُ وَالصَّوْمُ وَالزَّكَاةُ وَالطَّاعَاتُ وَالْعِبَادَاتُ وَالتَّعْلِيمُ وَالتَّلْفِيقُ وَكَو
قَالَ بِالْإِبْتِدَاءِ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِّنْهُمْ ثَبَتَ الْإِيمَانُ وَالْإِسْلَامُ بِسْمِ اللَّهِ عَظِيمٍ فَمَوْذُونًا وَنَاوَاكًا
باشید که بی تسمیه طاعات و عبادات روانیت عند الله و روست عند الناس پس شخصی
استاده شد و گفت یا امام المسلمین که بعضی از طالبان و علماء میگویند که بعد از نماز کلمه طیبه
نگویید و دلیل ایشان آنست که هر که نماز را ادا کند از گناهان پاک گردد پس بگفتن کلمه چه
حاجت که کلمه گفتن در آغاز اسلام فرض است در اوّل بار نه در بار پس یک عبادت
نماز است کلمه ابرای چه میگویند مگر حرکت شرک افتاده باشد و نماز چه شرکست
که کلمه گویند و بسم الله الرحمن الرحیم ثبوت و حدانیت و ایمان است هر گاه که بعد از
ثبوت نفی کند کافر گردد یا امام ما بعد از نماز کلمه گویم یا نه و بر سر کلمه بسم الله گویم یا نه
ابو حنیفه رضی الله عنه با قهر سخت گفت ای مرد اگر تو بگفته ایشان عمل کرده اتو نیز کافر شد
زیر آنچه ایشان کافر شده اند و از امر خدا و رسول خدا بیرون شده اند پس برو شیطان
کشته اند تو از سر مسلمان شو و توبه کن که کلمه گفتن در شب و روز فرض است غیر معین
و بعد از فریضه فرض نیست لقوله تعالى وَاذْكُرْهُمْ كَلِمَةَ التَّقْوَى و بسم الله گفتن بر سر
کلمه فرض حکمی است و کلمه تقوی سر ایمان است و بسم الله بر سر کلمه بر وقت جان ایمان است
لقوله تعالى وَاذْكُرْ رَبَّكَ كَثِيرًا وَسَبِّحْ بِالْعَشِيِّ وَالْإِبْكَارِ و معنی تسبیح نماز
است و از اسم بسم الله هر عبادت که با بسم الله است قبول افتد بی شک بی بسم الله
در شک است و معنی کلمه بسم الله این است که نسبت خدا را به خود مگر معبود بحق و محمد
فرستاده اوست و با بسم الله متصل اینست که آغاز کردم اسلام و ایمان را بنام خدا
که انعام او عام است مؤمنان و کافران و جمیع خلایق را درین جهان و بسیار
بخشاینده است در این جهان مؤمنان را نه کافران را و نیست خدا اسے

ویدکن و در کافور بسیار
و تبخیر کند در او و شنبلیله و
از او ۱۲۰

این فرایند سیوم در یک

سید

۱۵۰ باب فی بیان عشق خاص و سیرت اسماعیل مد

فمن يفتقد من الدنيا شيئا من هذه الأشياء الثلاثة لا بد له من الفقر في الدنيا والآخرة
أما من يفتقد من الدنيا شيئا من هذه الأشياء الثلاثة لا بد له من الفقر في الدنيا والآخرة

دانست که همان پوست بکار شد ایضا آوردند که دو جو آنان در زیر
 سایه بلندی که آنرا جریر گویند نشسته بودند ناگاه بقدرت الهی جریر بر ایشان
 افتاد اما بایشان هیچ زحمتی نرسید هر دو در میان جریر سلامت ماندند
 و هیچ طرت راه نیافتند تا بدر شدند آوردند که بعد از یک سال بیرون شدند
 و ایشانرا مردمان مرده پیدا شدند اما چون حکمت الهی شد همان جریر را
 آب شکافت کرد ایشان روی آفتاب را دیدند برآمدند چون بخانه
 رسیدند مردمان نیک متحیر ماندند که چه چیز شمار می برورد گفتند حصه یکی خوردنی
 می آمد در هر وقت می خوردیم چون تفحص کردند زن آن یک کن همیشه از جهت
 او تصدق میداد حکایت آورده اند که پیره زن بخدمت رسول ام
 آمد و گفت دیر شده است که دختر من وفات یافته و او را بخواب نمی بینیم -
 رسول ام فرمود در شب جمعه چهار رکعت نماز بگذار و در رکعت اول بعد از
 فاتحه و اکثر یکبار و در رکعت دوم و التلیل و در رکعت سوم و التضحی و در
 رکعت چهارم اکم نشر بعد از فاتحه یکبار و اگر ندانند در هر رکعت بعد از فاتحه
 اخلاص چهار بار و چون نماز بگذار می سرسجده بنه و در دو سجود بخوابگاه رو
 نیز در دو سجود آورده اند که علی الصباح آن پیره زن گریه می نمود بدو نگاه
 رسول الله صلی الله علیه و سلم حاضر شد و گفت یا رسول خدا دختر خود را بده
 نوع عذاب گرفت اردیدم و گفته است تا زمان امت جمع میشوند من بگویم
 اول نگویند در آتش میسخت گفتیم چرا گفت از موجب خوار نمانی که نوع
 و سجود بجای نمی آوردیم دوم آتش در رخ بر سر و آفتاب بود گفتیم چرا گفت
 همیشه سر خود را برهنه میداشتم و نامحسبان موهای مرا میزدند سیوم
 سیخهای آتشین از یک گوش میزدند از دیگر گوش می برداشتیم چرا گفت
 سخن صبی می کردم یعنی سخن یکدیگر می رساندم و پیغمبر فرموده است الفئات
 لا ینخلن الجنة یعنی ناعذاب نشود و داخل نشود چهره ارم بر دو چشم

له سخن برین حال
 نشود بخت را ۱۱

اور امیل آتشین میکشیدند گفتم چرا گفت نامحرم را از نظر میکردم پنجم
 روی او را آبله های سیاه دیدم گفتم چرا گفت روی خود را بسیار استمی و از
 نامحومان پوشیدنی ششم بانور آتشین و لب او را می بردند و زبانش
 از پس پشت کشیدند گفتم چرا گفت شوهر را بد میگفتم و آزار میرساندم هفتم
 بر بخیر های آتشین لبه و بعد های آتشین بر سرش میزدند گفتم چرا گفت
 مال شوهر را بے دستوری او بجا میدادم هشتم دو مار سیاه دیدم
 در پستان او و پنجه و میگز دیدند گفتم چرا گفت پستان خود را بانی دستوری شوهر
 بخود کان بگانه میدادم نهم شکم او چون طبل برآمده بود و از دوازده ناله
 برآمد گفتم چرا گفت حرام خورده بودم و آن آن بود که شکم من سیر بود و خوردنی
 دیگر نخوردم بر اے فریبی دهم بند های آتشین بر پا او نهاده که نه
 توانست جنین گفتم چرا گفت بے دستوری شوهر از خانه بیرون می آمدم و مرا
 ای مادر رسول خدا را بگو که زنا را ازین خصلتها آگاه می کنند که دیگران
 ترک کنند و شوهر مرا بگو که تا مرا بجل کند چون پیروزان این بگفت چند کس
 بیوش شدند و رسول صلی الله علیه و سلم از آن جوان بجل خواست جوان نداده
 مرا بسیار بخانده است رسول هم فرمود اگر شفاعت من امید واری آن فقیده را
 بجل کن جوان بجل کرد شب دوم در خواب دید بر تخت های بهشت نشسته
 و تاج مرقع بر سر نهاده مادر را در کنار گرفت و گفت سلام بر رسول الله صلی الله علیه
 و سلم برسان و گفتم چون چشم مبارک پر آب گردید آمد و عذاب مرا تخفیف کرد و
 چون شوهر مرا بجل کرد باین درجه رسیدم و در اجتناب الفقر او آورده
 است که حضرت عم ناز را به شب در روشنی میگذارد و چون ناز را تمام میکرد
 چراغ را میکشت آورده اند که ابراهیم خلیل الله علیه و سلم خواب دید که
 پسر ابیکش هتبر اسمعیل گفت این جزای خواب ماست اگر خواب میکردی
 چراغین طور میدیدی ذکر صائممان بدانکه در حدیث صحیح وارد شده است

که پیغمبر فرموده است صلے اللہ علیہ ہر کہ در گرامے سخت یک روزہ بدارد اور اگر بار دوزخ
کاری نباشد و در انیس الو اعظین مذکور است ہر سیر و مرشد کہ مرید خود را اول
باد کردن نماز فیاض بجاعت و باز بودن از مناسی و باد کردن نماز او این و بروزہ
داشتن ایام بیض نقراند اوصاف و مضل است و اگر داند کہ قبول نکند اورا مرید نیکہ دوالا
در گناہ مرید شریک است و در رسالہ امام جعفر صادق رضی اللہ
عنه مذکور است کہ غسل طریقت پندیر بجا آوردن است ہر مرید کہ پندیر بجا
نیارد و در طریقت جنب است و بعد از ان نصیحت مذکور اگر داند کہ مرید لائق است
اور خلوت و در خلوت ہر کسی داخل نشود کہ پیغمبر فرمودہ است **الْخُلُوةُ هِدَايَةٌ**
وَالْخُلُوةُ ضَلَالَةٌ و اگر بعد از خلوت داند کہ مرید حرارت ذکر را تواند نگہداشت
بعد از ان ذکر بدہد و این در ویش علی ہذا الطريق استقامت دارد و اول ایام بیض را
نگاہ دارد و ایام بیض را انان بیض گویند کہ بابا آدم علیہ السلام چون ہر روزہ نگاہداشت
تمام وجود مبارکش بمانند بیضیہ سفید شد پس همچنان نگاہدارندہ این روزہ ہزار گناہ چون
بیضیہ از سوی پاک شود و در مفتاح الجنان آورده است کہ سپند و ہم را بہت ہزار سالہ
عبادت را ثواب است و چہار دہم را ثواب سی ہزار سالہ عبادت است
و پانزدہم را ثواب چہل ہزار سالہ عبادت است و در عصا چوں پنجاہ ہزار سال
مردمان بیک پا استادہ شوند روزہ داران ایام بیض و استغفار گویان
وقت سحر بہشتیان بہشت سوار استادہ باشند و در اول ماہ حبیب اگر تا
ہفت روزہ روزہ دارد ہفت دوزخ بر و حرام شود و بدشتن بہشت روزہ بہشت بہشت
بر و مباح گردد و حضرت رسالت پناہ فرمود صلے اللہ علیہ وسلم کہ ورین ماہ حبیب و شعبان
ہر روزہ را ثواب ہزار سالہ بنویسند سلمان فارسی گفت یا رسول اللہ من ہر دو ماہ را
تمام ہمدارم حضرت فرمود شمار اوقات آن نیست اما باید کہ سہ روزہ از اول الشان و
روزہ در میان الشان و سہ روزہ در آخر الشان نگاہداری تا ثواب ہمہ روزہ ہا روزی
تو گردد و در ایام بیض اگر قوت روزہ داشتند و باید کہ درین سہ روزہ بجاے

مسند
توبہ رضا باب بیض

لے بیض خلوت پیرا
مرید لائق رہنمائی است
اور در خلوت پیرا مرید
تالائق گزاری است

او چهار رکعت نماز گذارد و بعد از ظهر و در هر رکعت بعد از فاتحه آیتہ الکرسی یکبار و اخلاص
 بیست پنج بار ثواب اورا گفته اند که هنوز از جای برخاسته نباشد که آمرزیده گردد و اگر هم
 روزه دارد و هم نماز را ادا کند فضل باشد و در مفتاح الجنان آورده است
 که اگر کسی آیتہ الکرسی نذارد باید که بجای آیتہ الکرسی سه رکعت اخلاص بخواند و هر نماز
 که باشد بعد از این بدانکه در سال تمام شش روزه است که روزه داشتن هر یک
 ایشان را ثواب صد هزار ساله است اول سقیم ماه رجب که اول مهتر جبرائیل بر حمت صلی الله
 علیه و آله در آن روز نازل شده بود و قصه او آنست که حضرت رسالت پناه باد خیر ان
 بی بی حلیمه و غیره در ویرانها و خانه های ویران گو سفندان میچرا ایند مهتر جبرائیل و میکائیل
 علیهما السلام هر دو بصورت دو جوانان در رسیدند و دست جبرائیل را کار و بود و
 بدست مهتر میکائیل طشت بهشت پر از آب بهشت بود حضرت رسالت پناه را راستان
 خواہانند و سینه اش پاره کردند و دلش را کشیدند دل را نیز پاره کردند و اندرون آن
 دل را بان آب شستند تا درون دل یک قطره سیاه ماند هیچ نوع شسته نمیشد
 آورده اند که آن رشک زنان بود زیرا که از جانب زنان هرگز دلش آرام نمی بود
 چنانکه روزی حضرت رسالت پناه از جای بیامد چون بہ نزدیک روضہ سراسر
 رسید غلام اند سراسر بیرون شد حضرت فرمود کجا بودی گفت اشتہ می بستم
 حضرت بشتاب در آمد و در پیش مرزن خود شد کہ فلان غلام بچه کار آمده بود
 گفتند کہ ما خبر نداریم باز دلش آرام نکرد باز پرس غلام بیرون رفت پرسید
 کہ اشتہ بکدام خانہ و بچه پرسن بکہ گفت در فلان خانہ و فلان ریسمان حضرت در
 آمد و نشانی را تحقیق یافت دلش آرام شد و دختران بی بی حلیمہ چون این را دیدند
 گر بخند و در پیش مادر شدند بی بی حلیمہ در حال پیش رفت اورا نشسته یافت چون
 نگاه کرد بر سینه مبارکش نقش سبز بود و حال خود را بد و نمود و غیر از این چند معجزہ
 دیگر بی بی حلیمہ از دیده بود چنانکہ آورده اند کہ بی بی حلیمہ شیر نہشت چون اورا
 گرفت چندان شیر پیدا شد کہ ہفت کودک دیگر را هم شیر مبارک او بس میشد

مسند
 در بیان حضرت فرات

و چون اورا بخانه خود پیرد یوسف کاهن بر سر راه نشسته بود گفت که محمد آخر الزمان
 همین کوک است ایضاً بی بی علیه یک بز بود چون اورا در خانه آورد از برکت
 او صد بز شدند و ایضاً یک شتر بود در خانه او از برکت او صد شتر شدند
 و رشک دیگر از عمر زمان آنکه شب از حضرت رسالت پناه کوچ همراه بریت بی بی
 عایشه بر شتر سوار بود شتر از راه برگشت از فاطمه جدا ماند حضرت چون
 تفحص کرد بی بی را ندید پس برگشت که از آن طرف یک نفر حضرت صلی الله علیه
 وسلم بود مہار اشتی بی بی را گرفته آمد منافقان بدعت بدان سبب چند گوی
 سگ میخوردند و رقی بی بی عایشه حضرت از آن تهمت کردن ایشان بغایت
 غلغلین شد بیت آیت از حق تعالی آمد در شان پاک بی بی عایشه که هیچ زن
 پیغمبر ان بزرگوار ناکار نبوده اما حضرت رسالت پناه را گاه گاهی در خاطرش
 می آمد که کلام الله بیشک بر حق است و راست است ولی یک نام خدا
 ستار است مگر ستاری او میکند آورده اند که روزی رسالت پناه
 با همکس همراه بر اسب خرمافتنه و آنکس را فرمود تا بر درخت سوار شود و خرمارا
 بیفکند چون رسم عرب است که آزار ندارند بلکه لنگ زده بود ناگاه باد
 پیدا شد خرمایا و افتاد حضرت گفت فرود آئے چون حضرت بالا دیدند
 بیک ناگاه چادر را که لنگ او بود باد برداشت آلت و ذکر او را بنود حضرت بیت
 پناه متحیر شد خبر این از رب الجلیل در رسید که یا محمد بن بعلم قدیم خود این تهمت خبر دادم
 از آن آلت ذکر او را پیدا نکردم تا دل شما آرام گیرد و دوم روز بیت و هشتم روز
 رجب که معراج حضرت عم در آن بود یعنی در شب آنروز اسویم نهم ذی الحجه
 که سنگ اول بر اسب عمارت مکہ در آن روز نهاده اند چهارم بیت و دوم
 ماه محرم که اول امامت حضرت در آن روز بود پنجم دوازدهم ربیع الاول که حضرت
 رسالت پناه صلعم در آن روز از دارالعتابہ را بقارحلت نمود و اگر در شب
 دوازدهم تصدق و خیر کند بهتر باشد ششم مفید هم جادوی الاخر که مولود حضرت

در آن روز بود و گفته اند که مولود او در یفدیم ربيع الاول بود شش روز از اول ماه شوال
 بعد از روز عید فطر اگر کسی نگهدارد ثواب صایم الدهر یابد و هر که صایم الدهر باشد او را در
 قبر نماند بلکه بصورت همراه بالا برند و دیگر اگر نه روز از اول ماه ذی الحجه نگهدارد حضرت رسالت
 پناه فرموده است که او را باتش و وزخ کاری نیست و اگر همه را نگاه نکند باز هفتم و هشتم
 و نهم را البته نگهدارد و ایضا آورده اند که اگر روز نحر تا صبح روز دوازدهم در ثواب هزار
 ساله عبادت می یابد در بیان روز هائے ممنوع بدانکه در تمام سال
 پنج روزه و شش ممنوع است و در روز عیدین و سه روز بعد عید اضحی که آنرا ایام
 تشریق گویند گفته اند که اگر کسی ایام بیض را نگهدارد پس نیز و نیم عید اضحی را نگاه
 کند محسوب بعید است و اگر درین روز هائے ممنوع کسی نیت روزه کند بر و لازم است
 که فطار بکند اما قضاء او را میتوان نگاه داشت که به نیت کردن بر و لازم شده بودند و اگر
 کسی نذر کند صوم تمام سال را صوم بر و لازم شود و این پنج روز را فطار کند باز قضا نگهدارد
 مسلم اگر کسی نذر کند که تمام سال شمسی روزه نگهدارد و حال آنکه او بسان قمری یعنی
 دوازده ماه روزه داشت پس دوازده روز دیگر نیز بر و لازم است که نگهدارد زیرا که
 سال شمسی ده روز از سال قمری کتان است و در تفسیر مدارک آورده است
 که روزه صمت در زمان مهتر عیسی علیه السلام بود اما الحال منسوخ شده است پس
 معلوم میشود که الحال روزه صمت و روزه نیروز و مهر جان که هر دو عیدین کافرانست
 کسی نگاه ندارد اگر متابعت ایشان نگهدارد کافر گردد و اگر از برای حاجت نگهدارد
 عاصی گردد و ایضا بعضی جهال در روز یفدیم روزه نگهدارند و بوقت برآمدن شب
 افطار میکنند مگر وه است زیرا که افطار را از وقت شام گذرانیدن مکروه است و اگر گویند
 که پیش از برآمدن ماهتاب شکم حاجت مار و انشود این شرک محض است و اگر
 پیش ماهتاب سجده کنند کافر گردند و روزه و شستن روز شک مکروه است اما در
 فتاوی قرآن خوانی آورده است که عاصی گردد و لَقَوْلِهِ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالتَّحِيَّاتُ
 مَنْ صَامَ يَوْمَ الشَّكِّ فَقَدْ غَضَّ وَ روزه شک بیست و دهم شعبان است و

در بیان روزه هائے ممنوع

در بیان روزه هائے مکروه

اگر در شب او دیده شود و فیهما والا افطار کند زیرا که روزه دهنان در آن روز مکروه است
و بدعت پس در هر عبادت که بدعت پیدا شود ترک آن اولی تر است و دیگر در روز
دوشنبه و پنجشنبه و قمرینکی و بدی بندگان بر حضرت عزت عرضه میکنند پس
باید که درین دور و زبر و زه باشد و هر که روز جمعه روزه دارد آتش و دوزخ بر و حرام
گردد و ثواب بختی بسیار است و یک روزه تنها داشتن مکروه است باید که در روز
روزه دارد تا از خلاف برآید آورده اند که زنی صائم الدهر بر گز روزه افطار
نمیکرد چون وفات یافت او را در قبر نهادند در آن زمان تجلی نور پیدا شد
و چشمان همه مردم خیره شدند چون تجلی قرار شد آن زن را در قبر نیافتند نیک
متخیر شدند ناگاه مالتفی بر ایشان آواز کرد که این زن کار خدا را پیوسته میکرد و هر که
کار خدا را پیوسته میکند او را در قبر نخواهد ماند **فصل در بیان اوعیات**
منقول است از ائمه سلف جمیع الله که اکثر ایشان را در اکر دن حاجات دینی
و دنیاوی دعوات بود که ببرکت آن حاجت برآورده میشد اول پشت کت فاخته و صد بار
در روز و هفتاد و نه بار الم شرح تا آخر و هزار و یکبار از اخلاص باز پشت کت فاخته و صد بار
در روز و این فقیر در هر شب میکند از جهت آنکه گفته اند هر که هر شب هزار بار اخلاص بخواند
خداوند او را در خواب ببیند بدان امید نمیکند و دیگر هر که او شمن صعب در پیش آید باید که این
دعای او بر او بخواند و یا بر آن جهت خواند که دشمن او ست و در حال خراب شود
آورده اند که مهتر موسی علیه السلام را چون دشمن در پیش می آمد این دعای او
رو بر او میخواند در حال زمین شگاف میشد و او را فرو میبرد و دعای این است **اَللّٰهُمَّ
الرَّحْمٰنُ الرَّحِيْمُ اَللّٰهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ وَ اِلَيْكَ الْمَشْتَكَو وَ بِكَ الْمُسْتَعَاوُ لَا
حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيْمِ وَ يَكْرِ اَحَاجَات دینی و دنیاوی فاخته را در
هفته بدین ترتیب بخواند در روز یکشنبه هفتاد بار بخواند و در روز دوشنبه شصت
بار و در روز شنبه پنجاه بار و در روز چهارشنبه چهل بار و در روز پنجشنبه سی بار
و در روز جمعه بیست بار و در روز شنبه ده بار بخواند بیشک حاجتش**

در بیان اوعیات و عبادت

ای بابیض با خاص تر
نکات و صفات و خاص
نکات و صفات و خاص
نکات و صفات و خاص
نکات و صفات و خاص
نکات و صفات و خاص
نکات و صفات و خاص
نکات و صفات و خاص
نکات و صفات و خاص
نکات و صفات و خاص

بر آورده گردد و ایضا آورده اند که فردا قیامت مهتر جبرائیل عم براق در دست
 گرفته بیاید و فریاد کند کجاست آنکس که در عمر خود یازده بار این دعا گفته است **اللَّهُمَّ**
دَبْنَا وَكَانَ الْحَمْدُ بِوَحْمَتِكَ يَا أَكْثَمَ الرَّاحِمِينَ تا او را برین براق سوار کنم و در پیش محمد مصطفی
 برش و دیگر هر که این دعا را بخواند و بجانب آسمان نگرده و حق تعالی بنظر رحمت بدو نگرده و عار
 نیست آنستند **أَنْ لَكَ دَيًّا وَخَالِفًا اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي** و دیگر هر که او را در چشم باشد
 باید که این افسون را بر خاکستر بخواند و خاکستر را بر گرد او در چشم خود باندود و دفع شود
 افسون اینست **تَرَبَّتْ تَوَدُّ** دیگر حضرت امام اعظم رضی الله عنه میفرماید هر که این دعا را
 عقب هر نماز کرده کرت بخواند جمله علم اولین و آخرین بدو روشن شود و من این
 علم را از برکت این دعا یافته ام اینست **اللَّهُمَّ إِنْ أَنْتَ تَعَيَّنْتَ عَلَيَّ طَاعَتِكَ**
 و دیگر آورده اند که سلطان سکندره و القزین چون بادشاه تمام عالم شد تمام
 عالمان زمانه را جمع کرد که بر او من چیزی پیدا کنند که مرا احتیاج قلعه نباشد آورده اند
 که همه عالمان متفق شدند برین سعاد که هر که این سعاد را هر روز هفت بار بخواند او را
 احتیاج قلعه نباشد و حق تعالی فرمان میدهد هشتاد هزار فرشتگان را تا چهل هزار او را در
 روز نگه دارد و چهل هزار در شب بعد از آن دو القزین قلعه است نمیکرد و صبر صبا
أَبْرَصًا سَعْرًا و دیگر هر که او دیده تاریک شود هر روز این دعا را بخواند چشمان او
 روشن شوند و عا اینست **يَا قَرِيبُ يَا مُجِيبُ الدُّعَاءِ يَا لَطِيفًا لِمَا**
يَسْتَأْخِرُ عَلَى بَصَرِي و دیگر هر که بوقت سحر یازده کرت این دعا بخواند و نظربسوی
 آسمان کند الله تعالی بنظر رحمت بر او نگرده و عا اینست **اللَّهُ اللَّهُ اللَّهُ أَلَمْ يَكُنِ الْفِتْنَةُ الْقَائِمُ**
عَلَى كُلِّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ و دیگر هر که وقت سحر یازده کرت بگوید **اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ**
بِكَ مِنْ ضَيْقِ الدُّنْيَا وَعَذَابِ الْآخِرَةِ و در دنیا به نیستی و همه آفات نیاید و فرام
 نشود و در آخرت از عذاب سرمدی خلاصی یابد و دیگر هر که هر بار دوازده بار این
 سعاد بگوید حاجتش بر آورده گردد **يَا إِلَهَ الْإِلَهِاتِ الرَّفِيعِ جَلَالَهُ** و دیگر اگر
 کسی را دشمن صعب پیدا شود هزار غلوه آرد و بمقدار جبهه کند و بر هر غلوه

ای خدا یا ای پروردگار
 باین ناصحت
 صفت دوازده
 بار است
 ای خدا یا ای پروردگار
 باین ناصحت
 صفت دوازده
 بار است

ای خدا یا ای پروردگار
 باین ناصحت
 صفت دوازده
 بار است

ای خدا یا ای پروردگار
 باین ناصحت
 صفت دوازده
 بار است

ای خدا یا ای پروردگار
 باین ناصحت
 صفت دوازده
 بار است

ای خدا یا ای پروردگار
 باین ناصحت
 صفت دوازده
 بار است

ای خدا یا ای پروردگار
 باین ناصحت
 صفت دوازده
 بار است

ای خدا یا ای پروردگار
 باین ناصحت
 صفت دوازده
 بار است

ای خدا یا ای پروردگار
 باین ناصحت
 صفت دوازده
 بار است

ای خدا یا ای پروردگار
 باین ناصحت
 صفت دوازده
 بار است

ای خدا یا ای پروردگار
 باین ناصحت
 صفت دوازده
 بار است

ای خدا یا ای پروردگار
 باین ناصحت
 صفت دوازده
 بار است

ای خدا یا ای پروردگار
 باین ناصحت
 صفت دوازده
 بار است

ای خدا یا ای پروردگار
 باین ناصحت
 صفت دوازده
 بار است

ای باطنی است که در دل است
و در ظاهر است که در بدن است
و در باطن است که در دل است
و در ظاهر است که در بدن است

یکبار بخواند یا صلی و آن آرد و در پیش مرغان اندازد و در حال شمنان پلاک شوند و دیگر
 اگر هر روز سه مرتبه بگوید **اللهم بارک لی فی الموت و فیما بعد الموت اللهم هون علینا**
سکوت الموت بهتر غزرائیل را بچشم خود نبیند و مخفی جان کند و چنانکه طفل پستان را
 در دهن گرفته و خواب رود اگر هر روز این دعا را بگوید و پنجبار بخواند ثواب شهیدان
 باید آورده اند که روز حضرت رسالت پناه صلعم مراتب شهیدان در پیش بی بی
 عائش بیان میکرد بی بی گفت برابر ثواب ایشان ثواب کسی باشد حضرت فرمود
 آن ثواب کسی که در روز و شب میت و پنجبار موت را یاد کند و دیگر هر که هر روز
 میت و پنجبار این دعا بخواند ثواب تمام اولاد آدم را یافته باشد دعا اینست
اللهم اغفر لی ولوالدینی کما تغفر لضعیفائک و کثیرا فاجعل لی المؤمنین و المؤمنات
و السالمین و السلمات الاغنیاء منهم و الاموات برحمتک یا ارحم الراحمین و نیز باید
 که در آخر قعدہ بعد شهید و بعد درود خوانده باشد همین دعا را بخواند و اگر در قعدہ
 آخر بعد درود این دعا بخواند هیچ ظالم را برود و شمش نباشد اینست **رب انی ظلمت**
نفسی انک انت الغفور الرحیم فاعف عنی ذنوبی فانک لا یغفر الذنوب الا انت
 ظلمت کثیرا و دیگر که حاجت واقع شود و غیر فرموده است علیه الصلوة والسلام که در مقبره
 مسلمانان رود و در مشرق و پشت مغرب بنشیند و فاتحه بخواند و حاجت خواهد پیشک
 بر آورده گردد و آنچه بعضی مردمان خردی را به راه میت بر آگور کنند گمان میبرند بعضی
 گفته اند که جائز باشد از جهت عموم البلوس و اگر شیرینی بکنند بار و اح که ثواب
 باید اما باید که در خانه بفقیران تصدق کند و در مقبره بدون مکره باشد بلکه جائز
 نباشد و انتم کرده و دیگر که حاجت واقع شود باید که این سه بار استغفار آرد و حاجتش
 بر آورده گردد و دعایش مستجاب شود و هر که راه می پیش آید بروج ایشان نذر کند
 حاجت او بر آید آورده اند که چون خاتون جنت بی بی فاطمه زهرا رضی الله عنها
 وفات مییافت بایر المؤمنین مرتضی علی کرم الله وجهه وصیت کرد که غیر مادر و
 پدر و حسن و حسین و حضرت شاکس دیگر مراندیده است باید که بدست خود

و در ظاهر است که در بدن است
و در باطن است که در دل است
و در ظاهر است که در بدن است
و در باطن است که در دل است

و در ظاهر است که در بدن است
و در باطن است که در دل است
و در ظاهر است که در بدن است
و در باطن است که در دل است

شود میتوان افطار کرد حتی که اگر حال جانین مہمانی باشد معلوم سازد
 و افطار کند ثواب شصت هزار صوم یابد و اگر معلوم سازد و افطار کند ثواب
 چهل صوم یابد و چون قضا این صوم بجائے آرد ثواب هزار ساله یابد و اگر
 معلوم کند و افطار نکند ثواب یکروزه یابد بلکه خاصی شود که دل برادر مؤمن بر بخاند
 است و اگر داند که با افطار کردن و مفرج نشود بهتر آنست که افطار کردن نباید و نشاء
و در اجتناب الفقر آورده است که اگر کسی بر ضیافت حاضر شود
 و میداند که صاحب خانه بخوردن او نارضی است اما بطریق چہال کشش میکند
 اگر این کس حاضر آید صایم نباشد باید که بگوید که روزه دارم و باین گزینہ
 نشو چنانکہ آورده اند کہ روزے حضرت رسالت پناہ را یکی از صحاب
 دعوت نموده بود چون حضرت اجابت نمود یاران دیگر بے دعوت بسیار حاضر
 شدند و آن صاحب خانه مرغ و نان حاضرانہ دہشت و لیکن دلگیر شد حضرت
 این حدیث فرمود کہ ہر کہ ناخواندہ برود شکم او را از خجال آتش پر کنند و خجال خون
 و ریم عاصیان را گویند **ایضا** روزے ہر المؤمنین عمر رضائے دعوت نمود
 بود حاضر شد دستہائے مبارک البشست و چون طبق در پیش نهاد ہر گرفت
 بسم اللہ یعنی پیش آئید ہمہ دست انداختند اما چون ضیافت خاص بر ہر المؤمنین
 عمر نبود دست خود را بر دہشت و منع شد گفتند چرا فرمود شما بخورید من روزه
 دارم **مسئلہ** در آداب ضیافت گفتہ اند کہ اگر مہمان در خانہ کسے حاضر
 شود خدمت مہمان کردن بہتر باشد از نماز نفل و اگر دن فرمودہ اند کہ اگر
 مہمان تاسہ روز در خانہ او باشد خدمت او بجا آرد و نوافل ترک دہد و اگر
 بیشتر از تہ روز ماند بعد از آن نوافل ادا کند کہ این زمان او را از اہل بیت
 شمرده اند چنانکہ آورده اند کہ وحی شد بشو ابراہیم خلیل اللہ کہ امی خلیل
 تو یاد کہ مہمانان خود را و مہمانان ما را کرامت بکنی خلیل اللہ عرضہ نمود کہ یارب
 مہمان ما کیت و مہمان شما کیت حکم شد کہ مہمان شما آنکہ او را دعوت

نمائی و مہمان ما آنکہ بی دعوت تو حاضر شوند چون مہمان خود را خدمت بکنی در پہشت
 روزی گرد آہمت و چون مہمان مرا خدمت کنی دیدار دہمت آوردہ اند کہ روزی
 کافری بضیافت بہتر ابراہیم خلیل اللہ حاضر شد گفت یا خلیل اللہ اگر سنام
 خلیل گفت خوردنی من لایق کافران نیست کافر برگشت در ان زمان خطاب
 عتاب رب الجلیل بر خلیل وارد شد کہ ای ابراہیم مدت ہفتاد سال است کہ من این
 کافر را پروردہم کہ بیچ وقت اورا از دربار خود نراندم و چون برائے قوت روزیہ پیش
 تو ہستاد زجرش کردی خلیل اللہ در عقب آن کافر دوید و اورا بیاورد و
 خدمت بسیار کرد گفت حال چیست کہ مرا اینقدر کرامت میکنی اول راندہ بودی
 خلیل گفت کہ چون ترا راندم عتاب حضرت عزت بر من چنان شد کافر گفت
 پس تو بر من کہ از بہت اینچنین دشمنی کہ من پاشم بر اینچنین خلیل کہ تو باشی عتاب
 در رسیدایمان را عرضہ کن رخ حال سلمان شد و ایضا آوردہ اند کہ روزی
 ابراہیم خلیل اللہ عم ضیافت کردہ بود جماعتی از یہود ان حاضر شدند خلیل اللہ
 خدمت ایشان بسیار کرد گفتند یا خلیل اللہ اینقدر خدمت بر آہیت گفت روزی
 از بہت یک کافر چنان عتاب بر من شدہ بود از ان میترسم چون طعام خوردند
 خلیل گفت بارے یک سجدہ بچہت خدا من بکنید چون سجدہ کردند خلیل دست
 برداشت کہ یا آلہ العالمین سرور را بفرمان من فرود آورند و قلوب ایشان بدست
 تو ہست چون سر برداشتند ہمہ مسلمان شدند ایضا آوردہ اند کہ روزی
 مرتضی رضی اللہ عنہ در راہ میرفت از یہودے سفید ریش در گذشت
 چون بہ پیش حضرت رسید گفت حضرت من سیر رسیدم فاما فراموش شد
 گفت در راہ خطائے از تو در وجود آمدہ باشد مرتضی علی گفت از یہودے
 در گذشتم حضرت فرمود برو خاطرش بدست آہ مرتضی آمد و کہ استش نمود
 یہود گفت سلمان را چہ کرامت یہود ہست واقعہ باز نمود یہود در حال سلمان
 شد و ایضا آوردہ اند کہ ابراہیم خلیل اللہ ہرگز بے مہمان

در بیان کرامت ہر خلیل
 اللہ ص ۲۶۵

در بیان خلیل اللہ

افطار نمیکرد سه روز در خانه او همان نیامد هرگز سه روز افطار نکرد و روزی
 همان آمد افطار کرد اما بعل خود متعجب بود که مانند من کس نکرده باشد در آن
 زمان مهتر جبرائیل علیه السلام آمد که چون این خطره را بخود راه دادی بروندگان
 خداست را بین چون هر در بیابان نهاد بدرویشی رسید که در خانه نشسته بود
 و عبادت الله میکرد در رویش گفت مر حبا که وقت افطار من است تا بشما همراه
 افطار کنم و این روز چهل روز است که من روزه دارم در حال و انا پیدا شدند
 یک را خود خورد و یک را بخلیل داد و چون از آنجا برآمد در رویش دیگر یافت
 که عبادت الله میکرد گفت مر حبا که وقت افطار من است تا همراه تو افطار
 بکنم و امر و شصت روز است که روزه دارم در آنجا گویا می بود خوشبختی هر دو
 از آن خوردند چون اول را پرسیده بود که از شما زاهدتر در عالم باشد او بدین
 شخص فرستاده بود این را نیز پرسید این گفت که پیشتر یرو دیگر یافت
 او نیز گفت مر حبا که افطار کنیم و این روز خود روز است که من روزه دارم در آن
 زمان رفته آهوان میگذاشت یک از آن را فرمود که بیا آمد و گفت بمل شوی بل شد
 گفت بریان شو بریان شد گفت در خوان شود و خوان شد گفت در پیش
 من آید هر دو از آن خوردند باز گفت برو آهوان مرده زنده شد و رفت
 خلیل گفت چون استجاب الدعوات مینمائی در حق من نیز دعا بکن آنکس گفت
 که چهل سال است که دعا من قبول نمیشود خلیل گفت اینچنین کرامت را چه گویی
 گفت آری یک دعا من مدت چهل سال است که استجاب نمیشود و آن است
 که روزی در بیابان میگذاشتم پانصد رینه دیدم که هر رینه را پانصد شبان نگاه
 میداشتند و بدست هر شبانه چوب زرین بود و عقب هر شبان پانصد سنگ
 می بودند و گردن هر سنگ حلقه زرین آویخته بود و گفتم که مال از که باشد گفتند از
 ابراهیم خلیل الله است عجب پنداشتم که این طور کس چگونه خلیل باشد
 و او را بمن نیا ابراهیم گفت که دعا تو استجاب شد و آن منم گفت پس یک

و دیگر آورده اند که روز حضرت رسالت پناه در مسجد حرام نشسته بود شیطان روزه
 در آنجا ستاده دید حضرت رسالت پناه فرمود اینجا تو نیست بر آنچه ستاده
 شیطان گفت ای سرور کائنات من بدبخت نبوده ام زیرا که دعا گنجینه حق تعالی بیاورم هست که
 از برکت آن بهشت خواهیم رفت حضرت رسالت پناه بغایت متحیر شد و آن زمان مهتر جبرائیل از
 رب الجلیل در رسید گفت یا محمد علیه السلام شیطان را میگوید باید که همان عار از وی بیاورم تا
 پیش از وفات او که هنوز سی سال مانده باشد این دعا فراموش خواهیم کرد تا بشویم
 لعنت بد فرخ رود دعا معظم و مکرم اینست بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ يَا إِلَهَ الْبُشْرَى يَا عَظِيمَ
 الْخَطَرِ يَا سِرَّ الظُّفْرِ يَا مَعْرُوفَ الْأَثَرِ يَا غَزِيْنَ الْمَنِّ وَيَا مَالِكَ يَوْمِ الدِّينِ بِحَقِّ آيَاتِكَ نَعْبُدُ
 وَآيَاتِكَ نَسْتَعِينُ بِحَقِّكَ يَا رَحِمَ الرَّحِيمِ وَبِغَيْرِكَ يَا رَحِمَ الرَّحِيمِ وَبِغَيْرِكَ يَا رَحِمَ الرَّحِيمِ
 بخواند حق تعالی او را وادارد و بدو را آمرزیده گرداند استغفر الله الذي لا اله الا هو
 الْحَيُّ الْقَيُّومُ اسْتَعِينَهُ وَاسْتَغْفِرْهُ وَأَتُوبُ إِلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ و دیگر هر که بعد از
 هر فریضه یکبار این آیه بخواند ثواب بیست ساله عبادت بیاورد و قل هت اغفر وادعهم
 وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّاحِمِينَ سنا و سبع سماء الله در خبر است که حضرت رسالت پناه صلعم
 سر رضی علی را فرمود که یا علی مرا الله تعالی رفعت نام است در گنج عرش که تسبیح
 فرشتگان آسمان و زمین و حاملان عرش است و هر آن بنده موحد که این نامها بخواند
 او را بیست پنج چیز گرامت شود اول از آفتها و بلاها دینی و دنیاوی امان یابد دوم
 در نظر بزرگان عزیز شود سوم مطیع حق تعالی باشد چهارم نجات و دولت بدو رسد
 و در پنجم در حرب کافران منصور باشد ششم در صف مردان سرخروئی باشد هفتم از
 بلا ناگهان و از بیم سلطان و از بیم دشمنان و از بیم بران و از آتش
 سوزان و از آب و ان و از آسب دیوان و پریان و از گناهای صغیره و کبیره
 و از صحبت بدان از حرکت بمنشینان بد و از شر ظالمان باریجا خواننده و نگا دارنده
 این اسمها نگا دارد ششم دعا او مستجاب گرداند هفتم بهات او آسان
 گردد و هشتم مفاجات نمیرد یازدهم گوهر بر او روضه بهشت گردد و دوازدهم

سلامی بخواند و دعا
 بسیار بزرگوار و استثنایند
 فتح و نصرت و اعطای ثواب
 و غلبه الاحسان و
 خداوند روز قیامت پیش
 ما را برکت کلام تو را یادگار
 نهد و یا که نشین

عنه طلب مغفرت کنیم
 از آن جناب انکه کثرت حج
 سبب برآورنده ثواب باشد
 سبب و سبب کنیم از او طلب
 مغفرت کنیم از او توبه
 کنیم بجزای او توبه
 بپاینده و بر آن است

سوال منکر فیکر بر آسان گردد و سیزدهم بایکان بر انگیزد چهاردهم نامه اعمال بدست رست او دهند پانزدهم عذاب و رنج بر آسان گردانند شانزدهم ثواب چهار پیغمبران مرسل بدهند هفدهم از لقار آن نازنین قاب قوسین محروم نماند هجدهم روز قیامت رزق او چون ماه شب چهاردهم تابان باشد نوزدهم او را شرافت با طهور را بخوارانند بیستم ثواب چهل شهیدان و چهل علما فاضل بدهد بیست و یکم فرشتگان شرافت دهند بیست و دوم هفتاد فرشته با طبقها بر نور و حلیا که بر سر هر حله این نامها نوشته باشد در قبر او نازل شوند بیست و سیوم بر پلصراط چون برق بگذرد بیست و چهارم ثواب فرشتگان مقرب بدهد بیست و پنجم هشت در بهشت بر او کشاوه گردد تا هر در یکی خواهد در آید یا علی اگر بیمار بخواند و یا بر خود بدارد شفا یابد اگر بر کوه و دماز جائے بچند و اگر با عقدا و نیرستی بخواند دفع شود و اگر غازی بخواند و بر خود بدمد اگر مفتاد و شبان روز با کافران جنگ کند یکتا رموی او بقدرت الهی کشته نشود و اگر فضیلت این بتامی نوشته شود زاهدان عابدان و تنها از زهد باز دارند و بخوانند این مشغول شوند یا علی هر که در عمر خود یکبار بخواند جمله گناهان صغیره و کبیره او بیاورد یا علی اگر گیاهی روزین قلم گردند و برگ درختان کاغذ و سیمه و میان و پریان بنوشتن ثواب این نامها مشغول گردند تمام بخوانند که حضرت رسالت پناه بدینجا رسید ابوبکر صدیق رضی الله عنه گفت یا رسول الله جان من فدای تو باد مرتضی علی رافقنا تا این را بنویسد و بصحابه وصیت کند تا بخوانند و نوشتن این سه تفسیر نورزند و فیما چون از جهان فانی حلت نماید با او در گور نهند که استخوان او برهنه نشود و بنده از بندها جدا نشوند و مشعلها نور بدارد و فرود آید وصیت چنین کرد محمد مصطفی صلی الله علیه و آله مرتضی علی را هر که شکارد کافر گردد و سناد این اسما بسیار است اما مختصر کرده شد اسم اول باید که در آغاز هر اسم بسم الله الرحمن الرحیم اللهم یا جلیل تجللت بالجلال و الجلال فی جلال جلالک یا جلیل یاد ائمه المقبول و یا منعم المنصور یا من لا اله الا انت یا احکم الحاکمین اسم ثانی اللهم یا لطیف یا و صاف

این دعا را هر که بخواند و در هر روز صد بار بخواند و در هر روز صد بار بخواند و در هر روز صد بار بخواند

كَمَالِهِ بِالطَّائِفِ وَالطَّائِفِ فِي لَطَافَةِ لَطَافِكَ يَا لَطِيفُ إِنَّا سَمِعْنَا كِتَابًا أَنْزَلَ مِنْ بَعْدِ مَوْصَدِّقَ الْبَيِّنَاتِ يَدِيهِ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ وَإِلَى طَرِيقِ مُسْتَقِيمٍ يَا خَيْرَ الرَّاغِبِينَ بِرَحْمَتِكَ يَا رَحِمَ الرَّاحِمِينَ

اسم ثالث اللَّهُمَّ يَا سَمِيعَ الْبُهَانَ وَلَقَدْ صَرَفْنَا إِلَيْكَ مِنْ أَلْحَنِ سَمْعُونَ الْقُرْآنَ تَمَعْتُ بِالسَّمْعِ وَالسَّمْعُ فِي سَمْعٍ سَمِعَكَ يَا سَمِيعُ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ آمَنُوا بِمَا أَنْزَلَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَهُوَ الْحَقُّ الْيَقِينُ يَا أَحْسَنَ الْخَلْقِينَ بِرَحْمَتِكَ يَا رَحِمَ الرَّاحِمِينَ

اسم رابع اللَّهُمَّ يَا مُعِزَّ الْمُنْزِلِ يَا عَلِيَّ الْعَظِيمِ تَعْظُمْتَ بِالْعَظَمَةِ وَالْعَظَمَةُ فِي عِظَةِ عَظَمَتِكَ يَا عَظِيمُ إِنَّكَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاسْتَغْفِرِي وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ وَيَا خَيْرَ النَّاصِرِينَ **اسم خامس** اللَّهُمَّ يَا رَحِيمُ تَرَحَّمْتَ بِالرَّحْمَةِ وَالرَّحْمَةُ فِي رَحْمَةِ رَحْمَتِكَ يَا رَحِيمُ يَا حَفِيفُ تَحْفِظُ بِالْحَفِظِ وَالْحَفِظُ فِي حَفْظِ حَفْظِكَ يَا حَفِيفُ الصَّادِقِينَ يَا مُنْعِمَ الْكَافِظِينَ **اسم سادس** اللَّهُمَّ يَا كَرِيمُ تَكْرَمْتَ بِالْكَرَامَةِ وَالْكَرَامَةُ فِي كَرَامَةِ كَرَامَتِكَ يَا كَرِيمُ إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ عَيْبَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْلَمُونَ يَا صَدَقَ الصَّادِقِينَ **اسم سابع** يَا غَفُورَ تَغْفِرْتَ بِالْغَفْرِ وَالْغَفْرَةُ فِي مَغْفِرَةِ مَغْفِرَتِكَ يَا غَفُورَ لَمِيلَدٍ وَلَمْ يُولَدْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ بِرَحْمَتِكَ يَا رَحِمَ الرَّاحِمِينَ دِيكَر دَعَائِي بَرَزْ كَوَار بِهَرَنْبِت كِهْ بَخَوَانْدَقِ تَعْلُجْ حَاجَاتِ وَمِهَاتِ دِينِي وَدُنْيَاوِي بِكَفَايَتِ رَسَائِدِ وَرِزْقِ اَوْفَرَاخِ كِرْدِ وَوَاقِبَتِ بَخِيرِ كِرْدِ وَوَشْمَانِ مَقْبُورِ كِرْدِ نَسِيمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ يَا ذَا الْعَرْشِ الْعَظِيمِ وَالْمَلِكِ الْقَدِيمِ وَالصِّرَاطِ الْمُسْتَقِيمِ يَا مُوسِلَ الزَّيَاجِ وَيَا ذَا الْجُودِ وَالسَّمَاحِ يَا اللَّهَ يَا رَحْمَنُ يَا رَحِيمُ يَا أَحَدُ يَا صَمَدُ يَا حَيُّ يَا قَيُّوْمُ يَا ذَا الْوَجْهِ يَا ذَا الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ اَرْحَمُ ذَلِيَّ وَائِفْرَادِي وَخَصْنَوْعِي بَيْنَ يَدَيْكَ وَتَضَرَّعِي إِلَيْكَ سَهْرًا عَلَى كُلِّ عَسِيرٍ وَأَمْنًا عَنِّي شَرَّ كُلِّ ظَالِمٍ مِنْ أَفْئَةٍ وَعَاهِيَةٍ وَمَرَضٍ وَشِدَّةٍ وَبَلَاءٍ يَا سُبُّوحُ يَا قُدُّوسُ رَبُّ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ بِرَحْمَتِكَ يَا رَحِمَ الرَّاحِمِينَ دِيكَرِ رُكُوعِ بَرَاءَتِ حَاجَاتِ اَزْوَاجِ حَاجَاتِ الدِّينِ بُولَسِ سَجَا وَنَدَى قَدَسِ سَرِّهِ رَوَيْتِ كِرْدِهْ اَنْدِهْ كِرَامِهِي بِمِشْرِ آيِدِ اَيْنِ دَعَارِ بَنُويسِدِ وَدَرَّ آبِ رَوَانِ اَنْدِهْ اَزْدَا كِرْدِرَانِ هَفْتِهْ غَرَضِ اَوْ حَاصِلِ نَشُودِ فَرْدِ قِيَامَتِ

الحق ببيان شينيدوم
کتاب را که نازل شده است
باین از موسی سوانفی آن
کتاب که پیش اوست برهنه
بیکند بر سنان حق و بسوخت
راه رست بانی توبه بانه
ظاهر اند ۱۲
خاندن عرش بزرگ وادشاه
پیشینه دراهمت ولسه فرستاده
بارها ولسه خداوند سخاوارم
ترجمه هسار ظاهر است ۱۳

اسم هشتم
وکریم رحمن بخاری ما
تو دعا جزیی بالیوس
آسان کن بایک فرخوار
و منیع کن از بدی ظالم از
آفات و مرض و فتنی و بلا ۱۴

دیگر هر که این دعا را هر روز سه مرتبه بخواند و بر خود بداند اگر چه تقدیر اجلش رسیده
 باشد بحکم الله تعالی عمر او زیاده گردد و اگر بیمار چهار مرتبه بخواند شفا یابد و ما
 آمین بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اللَّهُ قَدِيمُ آدَمِي يُزِيلُ الْعِلْمَ وَهُوَ قَدِيمُ آدَمِي بِالْأَزَلِيَّةِ
 لَمْ يَزَلْ وَلَا يَزَالُ بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى خَيْرِ خَلْقِهِ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ أَجْمَعِينَ
 دیگر هر که این دعا را هر بار بر سر حاجات بخواند بر آورده گردد و سُبْحَانَ اللَّهِ
 الْقَادِرِ وَالْقَاهِرِ وَالْكَافِي مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ
 دیگر چون ماه نوبه بیند یازده مرتبه این دعا بخواند الباسط و بر سر
 انگشتان دستها بدمد و انگشتان را بر چشمان بنهد رزق حلالش از آن باب
 کشاده گردد که او را خبر نباشد از آن و هبطه و ایضا چون ماه نوبه بیند باید که
 چهار مرتبه فاتحه و چهار مرتبه سوره قدر و هر مرتبه در و دوده بار اخلاص بخواند تا
 ثواب جزیل یابد و آن ماه بخوشحالی بگذرد و دیگر بر سر حاجت باید که در وقت صبح
 دوازده مرتبه الباسط و یازده مرتبه یا ارحم بخواند و یکبار یا ارحم بر خیمت
 یا ارحم الراحمین بخواند بر آورده گردد و دیگر بر سر حاجات این اسم را بدین ترتیب
 ترتیب بخواند بر آورده گردد اول هشت مرتبه یا الله و نه مرتبه یا جلیل و نه مرتبه
 یا ارحم الراحمین و هشت مرتبه یا جلال و هشت مرتبه یا ارحم الراحمین
 یا ارحم الراحمین و دیگر بر سر مهمات هر دو جهانی این دعا را یکبار بخواند کفایت
 شود و اگر کسی را جزام و برص و پیس باشد باید که این دعا را هفت مرتبه بر پاره
 آب ناخوانده و در افتابه شرخ که نو باشد اندازد و آن آب آنکس هفت روز نوشیده
 باشد هر علت که داشته باشد دفع گردد و اینست بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ الْعَلِيُّ
 الْعَظِيمُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ الْحَيُّ الْقَيُّومُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ الْوَاسِعُ الرَّحِيمُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ
 مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مَلِكِ يَوْمِ الدِّينِ بِحَقِّ إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَ
 إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى النَّبِيِّ الْأَمِيِّ بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ
 دیگر در ورمجاس آورده است که وقتی ملاحان کشتی را در دریای عمان میرانند

مسکن
 در ماه نویدین

معبود بر حق تقدیر است
 اسم است بطلان اعدا
 اجتناب از دورگی و اند
 پنج بار و ده مرتبه از آن است
 همیشه بود و همیشه باشد
 و فی کل وقت

ناگاه از اندرون دریا آواز برآمد که گیت آنکه صد درم بمن هدایا و اچیز
بیاموزانم که مرا و او را هر دو جهان بسنده و کافی باشد بکذا چند گشت این آواز
صاد میشد چون متوکل از آن میان برخاست و صد درم در پیمانی شست و آب
انداخت باز آن آواز صادر شد و گفت بگوی بسم الله الرحمن الرحیم بیاموز آنچه میگویم
وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى
اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا چون آموخت
اهل کشتی در آن زمان او را ملامت کردن گرفتند همدین بودند که با و مخالف زید
و کشتی را بشکست و آن جوان بر یک تخت ماند با و آن تخت را بجزیره برد و آن جزیره
برآمده میگشت و دید که دختر از جنس آدمیان نیز گرسنه و تشنه در آن جزیره نشسته
است کیفیت حال دختر پرسید که چگونه اینجا رسیده دختر گفت پدر من مرد سوداگر
و بازرگان بود و مرا بغایت دوست میداشت تا که بسفر همراه میبرد و این سیوم روز است
که کشتی شکست و مرا با و در اینجا رسانید و از احوال پدر خبر ندارم جوان گفت زین روز
بدین نواحی پیچ کشتی را گذارمست یانه گفت آری کشتی تو برین نواحی گذشت چنانچه
چند کشتی آمدند چون میخواستم که فریاد کنم در میان ما و کشتی کوه کلان پیدا میشد تا کشتی
دو میرفت من نمیدیدم هر دو در آن محل جمع میکردند و بدان مشغول میشدند
تا که دل خود میکردند ناگاه کشتی پیدا شد چون فریاد کردند باز همان کوه
پیدا شد چون این آیت بخواند بجزر خواندن کوه ناچیز شد و با و کشتی را
بجزیره ایشان نزدیک آورد چون فریاد کردند ملاحان هر دو ایشان را
سوار کردند و همان صدف را که بر آب بازی جمع کرده بودند با خود
همراه گرفتند چون بخشی بیرون آمدند هر دو بولایت بصره رجوع کردند
که وطن آن دختر در آنجا بود چون در شهر شدند تمام شهر
پرا آشوب و غوغا بود پرسید که حال چیست گفتند سردار این شهر
بازرگانی میگرد و دختر دشت در سفر همراه خود میبرد و در دریای

در باره هیست و شتم در
سوره الحاق و قح است
و مرکب مناسی نشو و اثر
علا کرداند ویداد و طاعت
بر او میردن شدنی یاف
خلاصی یار از اندوه دنیا
و یا هر که میرد و از خدمت
برای وی یسازند و حال
و روزی او میرد از این گمان
نیزه و در شمار ارباب
بخشش کند و هر که او
سند بخدا است و کا از او بدو

باز گردا پس خدای تعالی
 است او را در کفایت تمام
 بلاستیک خداست و سزاوارست
 است که خود را به کار خود
 یعنی آنچه را در حق سبحان باشد
 از فوت نشود و در دستیک
 گردانیده است خداست
 کرده است با ما از حق و غنا
 اندازد که از ان در دل خود
 یا بعد از از ان که این
 پیش نقد ۱۶
 سید نرغیف

عمان که کشتی بشکست و آن دخترش غرق شد و آنکس بر یک تخته مانده بجان رسید
 جوان گفت آن دختر را من آورده ام و در حال خبر باز رگمان رسانیدند مادر و پدرش
 از غایت فرحت پا برهنه بیرون دویدند دختر را بجان بردند و آن جوان را نیز جانی
 معین کرده بنشانند و با انواع نعمت می پرورند و منتش بچای می آورند چون روز
 چندین بگذشت مادر و پدرش بدین متفق شدند که دختر از جوان چگونه خلاص
 یافته باشد الحال نکاح کرده بدو سپاریم چون مادر از دختر کیفیت احوال پرسید
 دختر قسم بخدا یاد کرد که ما را زین جوان پارسا تر در عالم ندیده ام که بهر
 زمان جز خواهر گفتن نام من بزبان نمی راند چون این شنیدند عقدا و ایشان
 بنهایت محکم تر شدند و در آنکاح یکدیگر ساختند و روزی پرده زن و شوهر با
 یکدیگر نشستند بودند و بدان صدف بازی میکردند گفتند که صدف بشکنیم و ببینیم
 که مان در میان ایشان چگونه میباشد چون بشکستند در هر یک چندان گوهر شب چراغ
 بودند که تمام خانه پر نور شد و هر یک تمام عالم را قیمت داد بسبب این آیت بدین
 وجه رسید و اگر کسی را همی پیش آید که در دست و در دست بار تجمید و دست کت
 این آیت را بخواند و با آسمان بدد بیشک حاجت او بر آید مجرب است دیگر آورده
 اند که گوشت و پوست حافظ قرآن هرگز نریزد و استخوان هم نریزد اما اگر تمام
 کلام الله یادند شسته باشد باید که سوره یوسف را البته یاد باید کرد که نیز حکم او
 اینست که استخوان و گوشت و پوست او نریزد و دیگر این را گفته اند که هر که این
 آیت را یاد کند عذابش نباشد آورده اند که بزرگه را مرید بود و وفات
 یافت بعضی از آن جماعت گفتند که ندانم حال او چه باشد شیخ گفت فلان کس از
 نیکنجاران است او را ترس نیست مریدان گفتند از کجا میدانی شیخ گفت و حدیث
 صحیح دیده ام که حافظ این آیت را عذاب نباشد و این در آخر سوره عمران است
 ثُمَّ أَتٰهُم بِآيَاتِنَا فَبُذِّلُوا فَبُذِّلُوا فَبُذِّلُوا فَبُذِّلُوا فَبُذِّلُوا فَبُذِّلُوا فَبُذِّلُوا فَبُذِّلُوا
 تَابِذَاتِ الصُّدُودِ و دیگر هر که این آیت را یاد کند ثواب بسیار است آیت

سرخ باد و اگر سرد و باشد نیز باید که بر پارچه سندی که کس آنرا گزیده باشد و بداند
 نگرفته باشد بخواند و بداند و آن سندی را آس کرده در آب اندازد و آن آب از
 چادر بکشد و در بینی اندازد و دفع شود و بستر خیار و در خمس اوقات بخواند این است
 سرخ بیاید آب سرخ بیاید گیاه سرخ بر وید بر سرخ بیاید گیاه سرخ را بچید قصاب سرخ
 بیاید کار و سرخ را بیاورد و گلوته سرخ بزر را برید این سرخ باد آن سرخ باد همه باد دفع
 شوند بخت زبور داود و تورت موسی و انجیل عیسی و فرقان محمد مصطفی صلی الله علیه
 وسلم بر جنتک یا ارحم الراحمین ایضا افسون از بر سرخ باد در خمس اوقات بخواند دفع گردد
 بسم الله که بلا بسم الله که بلا بسم الله شافی بسم الله کافی سرخ باد سوخته شود
 باد هر باد هفتاد و دو و فریق باد بیرون شوی بیرون شوی باز نشوی بحق سلیمان
 پیغمبر این داود علیهما السلام بر جنتک یا ارحم الراحمین دیگر آورده اند که روزی حضرت سید
 پناه صلی الله علیه وسلم بر کناره آبی رسید چون مدت مسح منقضی شده بود موزه کشید
 و در آن جا لکاظهارت جدید است و عبد الله بن مسعود با او همراه بودند نگاه راغی از هوا
 فرو آمد و موزه مبارک را بمنقار گرفت و بالابر د از میان موزه مار افتاد و عبد الله
 گفت یا رسول الله اگر این زاغ موزه را بالانمی گرفت مار باند ام مبارک شما
 گستاخی میکرد حضرت فرمود نمیکرد زیرا که مرا جبرائیل گفته است که هر که هر روز
 سه بار این دعا بخواند هیچ مار و کژدم و شیر و پلنگ و غیر ذلک بد و رحمت
 نرساند و عا اینست اَللّٰهُمَّ ارِنِيْ اَعُوْذُ بِكَ مِنْ شَرِّ مَنْ يَمْشِيْ عَلَى بَطْنِهِ وَمِنْ شَرِّ مَنْ يَمْشِيْ
 عَلَى اَرْجَلَيْهِ وَمِنْ شَرِّ مَنْ يَمْشِيْ عَلَى اَرْبَعٍ اِنَّ اللّٰهَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَاللّٰهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ
 قَدِيْرٌ ویکز آورده اند که در خانه شخصی آتش افتاد تمام کتب خانه او بسوخت
 بلکه کلام الله نیز بسوخت مگر یک سطر که بران این آیت نوشته بود ماند
 آورده اند که خواننده و نگارنده بلکه بنظر بیننده این آیت حق تعالی از
 جمله آفات و بلیات نگاهدارد آیت اینست نَصْرُكَ مِنَ اللّٰهِ وَفَتْحٌ قَوِيْبٌ فَاللّٰهُ خَيْرٌ
 حَافِظًا وَهُوَ اَرْحَمُ الرَّاحِمِيْنَ ویکز آورده اند بر حاجات و وجهانی بخواند

اسرار سرخ باد

این دعا را در هر روز
 سه بار بخواند
 و اگر در وقت
 حاجت بخواند
 بسیار سودمند است

این است سکل سراهن تسکاچوک تسکا کوئی تنه بوجی لوک سگن هادا کرسی بھوک
 جدرایا و سر پر بھوک دمل گلتهی جا و سوک تسکا اوپر پڑه پڑه بھوک و گیران
 افسون بلفظ بھندوی را خاصیت بغایت بسیار است چنانکه اگر ژاله بسیار و باید که
 خاکستر از غربال اندازد و این افسون را بر آن بخواند و آنرا از غربال بکشد و
 ژاله اندازد و دفع شود و از پیر کجمله دانه ها کافیت که حساب آن دانه ها در حصر
 نیاید و این افسون از گفتار شیخ یحیی منیر است بدین طریق بخواند بسم الله الرحمن الرحیم
 افسون شیخ یحیی متیر قدس سره اما سات سمند تو کرا به باره داس چوده
 بھوت اھسس سات دندت تیس گردیو تا چوراسی سرش جو کنی هشت
 کالی ناگ هرسی سکت پھین دیودان بھون پلید راھن جان بنان کیتا کر اوالا
 لکا و ادینا و اواموند کو دپیت پیت سرب آگ کر هکنند پا کا قهر کا وجوت قهری
 دتھور کدی بنای نھرو واکتورا کنکھور بهاتنا تبیل لوت کوت دھریا
 کوت پیر پیدن بیک منتر بیک صاحب کینا ے دھائی انکا کا دکس ایا تر بھرتاب
 سر سربا جل بھوند تھومی بلا جا بھراک بھرا کو و بھرموند دس دیوار دکت رکت
 رکت رکت رکت پت پنی تابسج متریان بکیا وان دکن پکن پال چام ماس لھو
 هدا کو هبا کلی منکریت اوت کنت جدر کنت ت ت رنت الت بیدانی و پره پونت
 دو هائی سلیمان بن دوک دھائی جن هس جو راند جو مید جن سجر سرجا ه
 جا ه پاف جن پرس سادات دھرم ک پاچا سد سجر کوک سکت شیخ یحیی
 کی بهکت بهید کس می بهت کال هنس نریلی راھی سمند ستر بنگ
 ساد بھس بر نریس هو و سریره و ایضا اگر کس را باد اثر کرده باشد نیز بران عضو
 بید و یا سرد و یا شد و یا کس را مار گزیده باشد و یا شکم درد باشد و یا در گوش دندان
 باشد و یا راکھس دل آدمی را کشیده باشد بران کس بخواند دلش باز آید و برائے همه
 علتها بخواند این افسون مذکور را همه علتها دفع شوند و دیگر اگر کس را مار بگزد
 و افسون خوان تر و یک نباشد باز هر سر او بدان جا گزیده آرد باید که بالاتر

فَرَسَدَ الْمُؤْمِنِينَ فَكَانَتْ نَيْظُ مَوْلَاهُ مَرَادِ زَيْنِ نَوْرِ است و نور دیدن خود را و غیر
 را گویند چنانکه معلومات در باطن عالم و معلومات ما عارضی است که نباشد از جا
 دانسته شود و معلومات او ثبوتی است اما چون فعد بودند باقتضا آوردند و از اینجا
 است که میگویند که حضرت رسالت پناه از نور خداست و بعضی گویند که آن نور
 نور است مخلوق و این قول اهل فقه است و صوفیان در مراتب واحدیت
 سه مراتب دیگر را نام میبردند یکی علم و نور و شهود یعنی چنانکه وحدت مراتب اسم
 الله که جمله اسماء و صفات تعلق بدو داشت چون بدین مراتب رسید جمله اسماء
 متکثره و متعدد تعلق بعلم دارد و نور شهود از این نامند که معلومات در مراتب
 احدیت معلوم و معدوم بوده اند درین مراتب علم معلوم و مفهوم گشتند
 یعنی چنان و چنین میتوان کرد ممکنات را چنانکه غرض در باطن قاصد و نیز
 این مراتب را چنان ثابت گویند یعنی اگر چه ثبوت قدیمی بود اما درین مراتب
 چنان خود بخود دید و مقید کرد که از ازل تا ابد الابد پائی سوره از ان کم و بیش
 نشود و چون اصل جمله اشیا را ثابت کرد و جمع کرد یعنی از باطن علم لفظ هر
 علم آورد و جزو کل در یک مراتب معین دید و گردانها توحید و صور خانه وحدت
 و حقایق کیانی و غیر ذلک من کلامهم گویند و چون از ان مراتب کن رسید که
 آنرا علم کن فکان گویند و روح سراجی و مکتبه گویند گویا که کاف تا نون نرسیده
 است که بریده بودنی و شدنی است شدند و میشوند معلوم باد که این شش مرتبه
 از احدیت تا روح سراجی هیچ یک را از دیگر امتیاز نیست و صفات از ذات
 استخراج نمود مگر به تعدد که ذات بلا تعدد و مقطع الاشارات و العبارات و صفات
 تعدد دارند از جهت اختلاف تا اثر هر صفت را جدا می نامند و از هیچ صفتی از
 صفت دیگر تیر امتیاز نداشت پس چون از عالم باطن بعالم ظهور رسید پرده
 آفرید بفاصلی سیاه که چون ذات باری تعالی حد و حدودی نداشت که ذات
 و صفات باری تعالی محجوب بران است و آنرا سر پرده و حجاب نامند و این

۱۰
 بیست و یکمین
 در بیان نور
 و صفات
 نور خدا
 در دل

لایحه مدد از
صفحات جلالت و
نعمت از عبادت شیطان
است

نامتناهی بعد ازین ده هزار پرده هست که بود آفرید بهیچان نامتناهی و میان
آفرید یک پرده تا آفرینش پرده دیگر و از ده لک سال میشود که الثاني من الجن
والتخیل من الشیطان ازین معنی است بعد ازین هیولے آفرید که از اعراض کل عقل
کل و ام کتاب می ناسند و بعد هشتی که نمود دارد و بوند و یعنی لطیفه است که در حس
ولیس نیاید و کلام در اینجا ثابت است هر حرف کلام الله بمنزله کوه قاف و قاف شده
و دیده میشود و بعضی گفته اند که لابل تمام ممکنات در دودندان سین است و یک
و دندان او خالی مانده است و بعد از آن عالم کشفات هشتاد و شهر مانند و برابر
این دنیا آفرید و بعد از آن هزار شهر در هر شهر یک آدم آفرید اما نور
بودند و خاکی نبودند و آدم سیاه را گویند یعنی هر یکی را پیدا میکرد و بعد از
هزار سال در شهر دیگر آدمی دیگر آفرید تا هشتاد هزار سال شوند و درین
مدت هیچ یکی از ایشان عاصی نبودند پس درین میان یکی از ایشان عاصی
شد غضب الهی در کار شد آن شهر را با آن آدمیان بهم فانی و مضمحل
ساختند و فرزند سخن از سرعت و از تعجیل اقوال و احوال از حد
در گذشت و بحکم این حدیث که لا ینسان مکرکب من الخطاء و النسیان حکایت
را فراموشش کردم زیرا که اول درین شهر مرغ پیدا کرده بود و بعد از
مرغ هزار سال آدم را آفرید قصه مرغ اینست که حق تعالی چون این شهر را
آفرید همه را از سپندان سفید طوطی ساخت و در آن میان مرغی پیدا کرد و حکم بارتقا
شد که این سپندان رزق است بعد از زمانی ایشان فوت تو باشد آورده اند
که آن مرغ سپندان را بغایت اندک اندک می خورد و در خوردن او تاخیر تمام
میکرد حتی که بر خوردن هر دانه این دعا میخواند و بعد از آن این دانه را فرو
می برد آورده اند که آن شهر را مملو از سپندان همه را تمام کرد و یکدانه باقی
ماند آنرا هزار سال در گروی خود نگاه کرده بود و چون او را هم فرو برد مناجات
کرد که یارب اگر باز بچنان مراجعیت مانی چند آن شاره تو گویم که در حصر نیاید

در بیان آن که در ده
هفت اول بسیار دانه
بودند ۱۲

بسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله رب العالمين
 والصلاة والسلام على سيدنا محمد
 وآله الطيبين الطاهرين
 أجمعين
 (189)

فرمان حضرت عزت شد که ای مرغ هر چند که بحیات باقی بمانی از ان سیزم گردی و
 این عمر تو در حساب و عدد نیاید و لیکن تو مخلوقی و مخلوق را بیش ازین بقا نباشد
 و چون جان میداد میگفت که سهیات و سهیات جان کردن چه سخت است
 و بعد از ان همان آدمیان مذکور در ان شهر اُمّی آفریدت بانی که بعد از مرگ
 دیگر اُمّی آفرید و باز بغضب خود مصحح کردنش دعا طیار نامه این است که حضرت
 امام عظم رضی الله عنه در هیچ شب نافه نمیکرد و ثواب این دعا بمانتی بسیار است
 اما مختصر نموده شد بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اللَّهُمَّ إِنَّا عَبْدُكَ وَنِعْبُكَ وَسُؤْلُكَ
 سَوْءُكَ وَدَقِيقُكَ مِنْ أَرْقَائِكَ وَتَعَرَّفُ بِمَعْرُوفِكَ يَرْغَبُ الْخَلَائِقُ إِلَيْكَ كَرَمًا
 وَجُودًا فَأَنْتَ مُوَضِّعُ السَّائِلِينَ وَمُنْتَهَى الرَّاعِبِينَ لَا تَأْخُذْ بَاِخْطَاءِنَا الْكَبِيرَةِ
 وَلَا تَقْضِ بَاِسْرَائِنَا الْقَبِيحَةَ وَاسْتَجِبْ دُعَاءَنَا وَارْحَمْ نَضْرَعْنَا وَفَاقْتْنَا وَارْحَمْ
 لِقَلْبِنَا حَسَابَنَا وَجَدِّ بِحِلْمِكَ عَلَيْنَا وَبِحَسَانِكَ عَلَيْنَا مَا فَاتَنَا وَمَعْرِفَتِكَ عَلَيْنَا
 قُلُوبَنَا وَقَدْ اسْتَوْجَبْنَا الْعُقُوبَةَ مِنْكَ فَقَدْ نَرَى مَكَانَنَا وَهَمَّعْ كَلَامَنَا وَلَا تَخْفِ
 عَلَيْكَ شَيْئًا مِنْ أُمُورِنَا سَأَلْ يَا اللَّهُ بِالْقُرْآنِ حَرْفًا حَرْفًا وَآيَةً آيَةً وَسُورَةً سُورَةً وَ
 بِالْكِتَابِ الْمَكُونِ الَّذِي لَا يَمُتُّ إِلَّا الْمَطْمَرُونَ وَنَسَأَكَ بِالتَّوْبَةِ وَالْإِحْسَانِ وَالْإِيْمَانِ
 حَرْفًا حَرْفًا وَآيَةً آيَةً وَسُورَةً سُورَةً وَنَسَأَكَ بِمَا أَوْجِبْتَ لِلْمُؤْمِنِينَ عَلَى نَفْسِكَ
 أَنْ تَدْرِكَنَا بِرَحْمَتِكَ وَتَجْعَلَنَا فِي جَوَارِكَ وَلَا تَقْتُلْنَا بِغَضَبِكَ وَلَا تَهْلِكْنَا
 بِعَذَابِكَ وَتَجْعَلْ أَمْوَاتَنَا رَحْمَةً وَأَعْمَالَنَا زَكَاةً مَقْبُولَةً إِنْ كُنْتَ
 صَدِيقًا فَإِسْتَجِبْ دُعَاءَنَا وَإِنْ لَمْ تَكُنْ كَذَلِكَ فَاجْعَلْنَا صَدِيقِينَ وَاجْعَلْ
 كَلَامَنَا خَالصًا وَجْهَكَ الْكَرِيمَ وَزِينَتَنَا بِزِينَةِ الْإِسْلَامِ وَاجْعَلْنَا هِدَايَةً الْمُسْتَدِيرِينَ
 اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِجَمَاعَةِ مِنَ الزَّلَّاتِ وَمِنْ حَوَالِ السُّمُومِ وَالْعُودِ يَوْمَ الْقَضَاءِ وَ
 التُّوْبَةِ يَوْمَ السَّوَادِ وَالْغَفَرَةِ يَوْمَ الْحِسَابِ وَالْجَنَّةِ يَوْمَ النَّارِ وَالظِّلِّ يَوْمَ لَا
 ظِلَّ إِلَّا ظِلُّكَ اللَّهُمَّ اعْطِنِي الْأَمَانَ مِنْ شِدَائِدِ الْأَهْوَالِ اللَّهُمَّ اعْطِنِي
 الْأَمَانَ يَوْمَ يَخْرُجُونَ أَهْلَ الْقُبُورِ وَيُغْفَضُونَ التُّرَابَ مِنَ الْهَامِ اللَّهُمَّ اعْطِنِي لَمَّا

بسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله رب العالمين
 والصلاة والسلام على سيدنا محمد
 وآله الطيبين الطاهرين
 أجمعين
 (189)

و سه هزار ساله راه درازی دارد و اسرافیل نیز بر بالا می کرسی است و صور
 بدین گرفته استاده است و صور را هفت شاخ است و طول و عرض او مانند
 قلم است و در وقت نفخ ثانی که بر آید باعث بودار و احسان هفت قسم کند و در یک
 شاخ صور را و احسان انبیاء باشند و در دیگر او احسان مؤمنان مستقی و در دیگر
 او احسان عاصیان و در دیگر او احسان کافران و در دیگر او احسان دیوان
 و پریان و در دیگر او حیواناتی چون خزنده و پرنده و بیایم هر سه را در آن شاخها
 جمع کنند و چون نفخ کند بر او حاجی بقالب خود بتابد و چون قلم را بسیار فرغان
 حضرت عزت در رسید که کتب ما هو کائنات آورده اند که چون قلم بتقدیر
 الهی روان شد از اول تا آخر هیچ ذره نیست که نوشت و چون باحوال امتان
 ماضی رسید که از شومیت گناه بعضی در آب عرق شوند و بر بعضی آتش بار
 و بعضی مسح شود و غیر ذلک من القصص المشهورة قلم روان بود اما بر امت
 نبیای محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم در رسید دید که گناهان این امت از امتان
 بسیار بودند نیک تمجید شد که یارب در حق این امت چه خواهی کرد و از غایت محبت
 ترقید آن فرغان حضرت عزت برین شد که کتب یا نهم عباد مکتوبون و انا لک
 العقود و درخت طوبی نیز بر بالا می کرسی است و بیج او در صحی و ساحت
 و حویلی رسول الله است اما بیج حویلی در بهشت نباشد که شاخ درخت
 طوبی در آن حویلی نرسیده باشد و این چهار جوئی که یکی از شیر و دیگر عسل و
 دیگر از شراب و دیگر از آب خالص از شکاف بیج درخت طوبی برآمده است
 و روزی جبرائیل گفت که در شکاف او رنم در آن جا که آغاز این جوئیها بود دیدم
 بسم الله الرحمن الرحیم نوشته بود و این چهار جوئی از سه میم و از چهارم با الله در آن
 بود و طوبی را شصت شاخ کلان است که از بیج جدا شده است و شاخ و شاخچه
 دو صد نوع میوه باشد که هر یک بلون دیگر و طعمه هر یک متفاوت باشد
 و سدره المنتهی نیز بر بالا می کرسی است و آن درخت کنایه است و هر

این نوشته است
 از کتب
 قدس

این نوشته است
 از کتب
 قدس

در بیان درخت طوبی

ورق او چندان طول دارد که اگر اسپ تازی سه روز پیای نرند از زیر پای یک
 برگی بیرون نرود و آن مقام جبرائیل است علیه السلام و در مابین گرسی آن دریا
 بحر الحیوان آسمان است که از افلاک اطلس نامند و در میان آن دریا و کرسی
 بیت هزار ساله راه است و مهتر عزرائیل علیه السلام بر آسمان چهارم است و تخت را
 در زیر لعل خود گرفته نشسته است که طول و عرض او پانصد ساله راه است
 حضرت رسالت پناه در شب معراج از و پرسید که هنگام موت چگونه خبری
 یابی مهتر عزرائیل گفت که درین قریب من درختیست که از شجره البقیع
 می نامند تا بر که در دنیا توله شود و او را در رزق او را در برگ این درخت نوشته
 میشود و چون اجل این شخص نزدیک برسد آن برگ زرد می شود
 بفرشتگان میدهم تا آن برگ را شسته در طعام و شراب آنکس
 بخورد که بخورد و بهیچ ندانم و صحت نیابد و ایضا به بربری هر
 شخص دور وزن است درین قریب که از یکی اعمال او بر می آید و از دیگری
 رزق او در میرود چون نزدیک بموت شود هر دو بسته میگردد حضرت فرمود
 که روح را می بینی گفت لا بل دست من ثقلت و گرانی پذیرد و فرمان
 خدا اگر صالح باشد زیر عرش می مانم و اگر بد بخت باشد با سفال ساقلین
 میفرستم و از چگونگی حال او خبر نمیشوم که خدایتعالی با وجه میکند و ایضا
 در آسمان چهارم حضرت صلی الله علیه و سلم معراج میرفت و دید که قطار شتران میرود
 اما اول و آخر آن قطار دیده نمیشد از جبرائیل پرسید که یا اخی این چه
 قطار باشد جبرائیل گفت از آن پس که آسمانها و زمینها آفریده شده
 اند این قطار میرود من نیز از آمدن و رفتن او خبر ندارم که از کجای آیند
 و کجا میروند و بر هر شتر دو صندوق بسته بود فرمان رب العزت که یکی ازین
 شتران را بشانند و یک صندوق را در باز بکنید مهتر جبرائیل و حضرت رسالت
 پناه همچنان کردند و در میان آن صندوق درآمد هفت عالم مانند این نهادند

فِي الْاُخْرَى سَاعَةً مِنْ سَاعَاتِ الْجُمُعَةِ بِدَانِ اِمْنِي سِرْزَنْدَ كَهْ اَنچِه حَقِّ تَعَالَى اَز بَرائی ثَوَابِ
 و عذاب آفریده است چهار طائفه اند فرشته و آدمی و دیو و پری اما از روی
 آفرینش اگر چه پنهان مقدم بود در اودت با فریش مؤخر اند تا ختم و انتهای وظیفه
 کل مگر فصل ایشان باشد چنانکه محمد رسول الله از روی مراتب مقدم بود اما
 در آفریش مؤخر آمد تا ختم انبیا و اکمل ایشان باشد که بعد از وی کسی از بهر چون
 و چرا نباشد پس اول آغاز ایجاد بلائیکه در حین خلق شدنش
 حاملان او خلق شدند و در حین خلق کسی که در میان خلق شدند آورده اند
 که چون حضرت رسالت پناه در شب معراج میرفت بر ایشان سلام کرد و ایشان
 چنان گفتند لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَّسُولُ اللَّهِ مشغول بودند که اواز حضرت شنوند
 مهتر جبرئیل گفت که جواب سلام این شخص را باز گوید گفتند که این کیست جبرئیل
 گفت که این محمد آخر الزمان است که شما کلمه او را میگویید بعد از آن جواب دادند
 و همچنین تا سبع السموات هر چه در ایشان است از فرشتگان آفرید و چون زمین را
 مهیا کرد آنچه از خوش طیور است در و آفرید اما سیزده سال همچنان افتاده بود
 و بعد ازین حکومت بادشاهی زمین را بفرشتگان تحویل نمود که میان سائر
 حیوانات حاکمی و عدل مکنند و تحت ایشان برتتان بود و نام ملتان ایشان را
 نخصاده بودند بادشاهی ایشان مدت شانزده ملک و بیست و چهار هزار
 سال بود و بعد از ایشان بادشاهی زمین را سلب کرده بدیوان پرین
 داو قال الله تعالی اَلْجَبَانُ مِنْ تَارِيخٍ هُنَّ تَسَادِدُ لِعَيْنِي چُونِ دوزخ بهم شمرده زوار
 سراسرش دو جانور آتشین آفرید یکی را نام مارجه و دیگری را مارج مارجه صورت تنگ
 داشت و ذنب او چون ذنب کژدم مارج بصورت گرگ بود و ذنب او چون
 مار مارجه ماده بود و مارج نر بود و در مجامعت کردند و اول فرزند ایشان که از این
 نام او را الیسیر کردند اما بقدرت الهی الیسیر را از آن بیرون کشیدند و چون
 فرود به بالایی آمد بهر طبق زمین که میرسید مدت ده هزار سال عبادت کند میکرد

آغاز بادشاهی
 این زمین را
 دیوان و پریان

در میان خلقت
 که پس ازین است

سده پیدار کردن
 را از شدت آتش

در هر زمین و چون بدین زمین رسید صوفی شتران را برید و در ساخت و مدت
 ده هزار سال عبادت الله تعالی کرد نام او را ایلیس کردند و بعد از آن او را بر آسمان
 بر آوردند چون به هفتم آسمان رسید معلم فرشتگان گشت و درس میگفت نام او را
 عزرا یل کردند اما در متابعت او مادرش و پدرش را نیز بدین زمین رسانیدند
 پدرش سیر شد و نام مادرش بایستی گشت و ایشان را سخت پسر دیگر تولد
 شدند تا که بادشاهی زمین بایشان شد و چون آن حاکم بدیخت بیوفائی کرد
 و سجده نکرد و او را از آسمانها انداختند تا نام او شیطان شد و شیطان از دخت
 گویند و چون پیغامبر تولد شد یعنی محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم او را از فتن آسمان
 منع کردند نام او جیم شد زیرا که پیش از پیغامبر ماسیه آسمانها میکرد و سکونت
 مدت شانزده لک و سیزده هزار سال بادشاهی دیوان و پریان بود و
 تحت ایشان بلمتان بود و ایشان نام بلمتان را پیکور کرده بودند
 و چون از ایشان سلب کردند بادشاهی زمین را با سپان داد و تحت ایشان
 نیز بلمتان بود و نام بلمتان پس پور کرده بودند و مدت شش لک و
 ششاد هزار سال بادشاهی سپان بود و در بادشاهی سپان غاز بجا
 آدم نهاد و خاک او را جمع کرد و در میان طائف و مکه و رازنها و کما قال الله تعالی
 خَرَجْتُ طِينَتِ آدَمَ اَرْبَعِينَ صَبَاحًا پس معلوم باد که وجه شرافت آدم بمسبوقین
 مذکورین از اینجا معلوم است که ایشان بچرخ گردن شدند و آدم را بچرخ روزنهانی
 آردی پیدا کرد تا سلسله بچرخ و چرخ در و باشد آورده اند که فرشتگان خاک را گل
 میکردند شیطان بدیخت و پیش بادشاه سپان میرفت که ای سپ
 بیج از احوال خود خبر داری که زمین خاک شخصی پیدا خواهد کرد و این را سب
 شود که برسل تو سواری بکنند و بر همه وحوش و طیور والی باشند و همگی از
 دست ایشان بقتل روند و زحمت بینند خیزر الحال این گل را خراب گردان
 زمان فرمود تا جمع وحوش و طیور جمع شدند و آن خاک را در زیر پای خود نهادند

این سخن از
 کتب معتبره
 است

آورند و مالیدن گرفتهند تا بمانند سفال که از زیر رسم ایشان بر آید سوخته و تافته
 میکشند و آتش را در بالای آن سفالهای افروخته تا بغایت سوخته و ناچیز
 میکشند مگر اینفتاد و بار همچنان کردند که قال الله تعالی و لقد خلقنا الانسان من صلصال
 من حماء و ساء لکند بوی را گویند و ایضا قال الله تعالی خلقنا الانسان من صلصال کافقر
 و صلصال گلی را گویند که از میان دو سم جانور بر آید و خشک شود یعنی گل
 همچنان خمیر است که کنده بوی را پیدا میکند و ایشان چنان مایند که باده صلصال
 میکشد آن گل چون سفید و کثرت چنان کردند فرشتگان لغایتی در مانده شدند و گریه
 میآوردند و چنان گریستند که باب چشم فرشتگان آن سفال گل شدند
 گلی صعب ناک بهایم بعد از آن درآمدن نتوانستند زیرا که اگر در این دوران
 گل در ماند و بیرون آمدن نتواند بعد از آن حق تعالی بید قدرت
 او را همی ساخت از گوشت و پوست و استخوان امار و روح بنور و روی
 داخل بود و اول شیطان در آن درآمد بعد از مدتی بر آمد جمله ملکوت و کوش
 و طیور از او پرسیدند که شنیدار و چه چیز دیدید شیطان گفت که در عالم
 صغری می بینم سائر تن او چون زمین است و بر زمین او موی است
 برابر گیاهی که بر زمین است و سر او مانند آسمان است و چشم و شنوای
 و گویائی او چون ستاره گان اند و عرق او چون جویبار روانند او را ندانند که
 کبندی دارد و هر چند که در راه درآمدن نیافتم پس معلوم میشود که آنچه وجه
 شرافت او بر مایان باشد و در آن گنبد مخفی است و چون مهباشد حق تعالی
 قطره از رحمت خود بدو فرستاد و آن قطره را چهار چائی کرد و یک قطره وجود
 او را زمین کرد و یک قطره دوم بنیائی چشم او را حاصل کرد و یک قطره و یک را در
 عاقل کرد و تا حق سبحانه و آن قطره و دیگر همچنان مسلک است که بوقت دعا
 مؤمنان نازل میشود و چون ارواح بنزد و کیش بردند پنداشت که این نیز جای
 با فراحت است مگر در نیاید از اهد تعالی بهیم چون درآمد و در حبس شد

این است و در کتاب
در کتب

ایستاد و یارده عیسی
و یحیی و یونس و ابراهیم

مغال خنجر اواز کرد
صوت بوی خوش آمدند
الینجو هم
بیدار شد و افروخته
میر

من جمله دال و نون که
است از بی سببه مسنون
بودن گرفته بود هر سببه
که در هاء چون ک
حیثی

بازید اوم علی السلام
که پدر است از
کافران ماست از
آواز کند برده غنی
حسین شریف

گفت کاشکے بال و پر مرا شکسته بودند می نماید این جانمی آیدیم حضرت بابا آدم در
 حال اینجائی بجنبید و نشست عطسه آمد چون عطسه کرد گفت الحمد لله الحمد لله گفت
 بگویم که آنکه فرشتگان گفتند یا ربادیرین مدت مدید مایان بوح قدوس تو میگوئیم
 یک کرت بایان رحمت نافرستادی و برو از اول فطرت رحمت فرمودی فرمان شد
 که ای ملائکه کسی که در اول فطرت مرگش نماند و حمد من گوید و چو گویا رحمت نکند و در میان
 دو کتف بابا آدم بنور سوزاخی مانده بود و حمله ارواحان بنی آدم را از آن سوراخ در لپتن
 آدم در آور و ندانایان ایشان عهد کردند و ایجاد ارواحان بسیت هزار سال قبل
 از صورت بابا آدم علیه الصلوة و السلام بود و قسمت و نصیب هر شخص از
 خیر و شر بخانه هزار سال پیش از ایجاد ارواحان بود که الحال بوقت میرسد
 و حق تعالی همه عهد کرده است بار و احان اول عهد است و اویه که در وحدت
 بود که مومن اراده مومنی کرد و مضل اراده ضلالت و عهد دوم در بهشت
 گنبد بسیت حصار العبد بنام که مسکن ارواحان مومنان در آنجا باشد که
 بنور نیامده اند الحال نیز در آنست و عهد سیوم در بهشت بابا آدم تا او را بر فرزند آن
 خود شایه گردانند اما چون درآمدند کافر از مومن و مومن از کافر خاصیت و مجاز کردند
 تا الحال و مومن که مومنی بدی از آن اثر است و در کافر سخاوت و علم و جمعی
 از آن اثر مومنان است و چون هر یکی بعد از استخراج بخود و بی مشغول شدند
 و در خود دیدند و تعجب کردند گویا که حق را فراموش کردند پس ان الله تعالی ندا
 آمد اَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ چون در رسید اول حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم
 گفت ای یعنی بلکه هستی خدائی مایان و در متابعت او حمله انبیاء و اولیا و مومنان
 اما از گفتن کافران سکوت کردند یعنی هیچ نگفتند و در آن زمان عهد نامه انبیا و
 و در بهشت و در آن بود و غیور رنگ در آن بنیادند نوشته را و آن در از پیر
 بنیادی کعبه الله فرو آور و ند که الحال آنرا سنگ اسود می نامند لغایتی سفید بود
 اما چون دست عاصیان بد و میرد سیاه شد و طول او بهشت و در عهد است به مین

در بیان غفلت از اولیای
 و قسمت که از اولیای
 از ارسال پیش از
 شده بود ۱۲

اینان استیم بر درگاه
 شما ۱۱

مسلم
 بیان حقیقت حج و عمره

ای فرزند که حق تعالی سر زش ملائکه چو نه کند فرمود ملائکه را که شما خود را از و بهتر
 میدانید پس آنچه من در دنیا آفریده ام نامهای ایشان را بگویند که هر چه بچشم
 دار و فرشتگان گفتند سبحانک لا اله الا ما علمتنا انک انت العلیم الحکیم
 پس فرمان اله تعالی شد که ای ملائکه اگر شما نمیدانید از و پیرسید تا نامهای هر چه
 بشمایان بگوید و ازین معلوم میشود که فضیلت علم و ادب است نه لعبادت که اگر
 فضیلت علم نبود یابا آدم را بهتر از ملائکه نمرد که او عالم بود و ایشان بدین
 فرمان حق تعالی بر آدم شد که ای آدم تو بیا موزان مرش را که اقال الله تعالی
 یا ادم انینهم باسمک انهم بابا آدم بر عرفات ایستاد و تمام زمین را بر او برفت
 دست بد و نمود نام هر گیاه و هر جانور را بر زبان جدا جدا ایشان بنمود و بعد از آن
 حکم سجده شد فرشتگان را که آدم را بجا می آید از شما افضل شد و اذ قلنا لا تسجدوا

اسجدوا والادم فسجدوا الا ابليس اکه واستکبر و کان من
 الکافرین بعد از آن بابا آدم را بر تخت نشانند و ملائکه بر دشتند و بر بهشت بردند
 و چون قصه بر آمدن از بهشت بالا سطوه است بر آمد و در کوه ثامی بلند و جای
 دشواری باشد شیطان پیش پادشاه اسپان میرفت و کیفیت احوال میگفت
 که فرزندان این شخص اولاد ترا زیر پای خواهند آورد و کمال چون یک تنهاست
 او را بسیار کشت اسپان تمامی دوکان را چون شیر و پلنگ و سگ جمع میکرد
 پیش بابا آدم علیه السلام می آمدند تا جنگ کنند بابا آدم هفت فیل مست را قوه داشت
 بر سنگ و درخت و چوب که بدست می آمد بر ایشان میزد و نزدیک نمیشدند و در
 شب و روز خواب کردن هر روز بود و روزی از روزهای سمر دوکان اتفاق افتاد
 و سگ را میوه اگر دند که ای سگ تو دلیر تر از دوگانی اول تو بداش اول از بعد از آن
 مایان از هر طرف بر وزیریم اما چون سگ روی بابا آدم را دید دین خود را بجنبید
 و بر پیش افتاد بابا آدم دست خود را بر پشت او مالید و گفت که تو پائی بند
 فرزندان من باشی شکر دوکان پریشان شد بعد از آن بابا آدم خواب

این است در باب اول
 در کوه ثامی
 ملائکه گفتند که
 حق تعالی را
 بگویند که
 از و پیرسید
 تا نامهای
 هر چه
 بشمایان
 بگوید
 و ازین
 معلوم
 میشود
 که
 فضیلت
 علم
 و
 ادب
 است
 نه
 لعبادت
 که
 اگر
 فضیلت
 علم
 نبود
 یابا
 آدم
 را
 بهتر
 از
 ملائکه
 نمرد
 که
 او
 عالم
 بود
 و
 ایشان
 بدین
 فرمان
 حق
 تعالی
 بر
 آدم
 شد
 که
 ای
 آدم
 تو
 بیا
 موزان
 مرش
 را
 که
 اقال
 الله
 تعالی
 یا
 ادم
 انینهم
 باسمک
 انهم
 بابا
 آدم
 بر
 عرفات
 ایستاد
 و
 تمام
 زمین
 را
 بر
 او
 برفت
 دست
 بد
 و
 نمود
 نام
 هر
 گیاه
 و
 هر
 جانور
 را
 بر
 زبان
 جدا
 جدا
 ایشان
 بنمود
 و
 بعد
 از
 آن
 حکم
 سجده
 شد
 فرشتگان
 را
 که
 آدم
 را
 بجا
 می
 آید
 از
 شما
 افضل
 شد
 و
 اذ
 قلنا
 لا
 تسجدوا

و یاد آن ایست
 که
 ملائکه
 گفتند
 که
 حق
 تعالی
 را
 بگویند
 که
 از
 و
 پیرسید
 تا
 نامهای
 هر
 چه
 بشمایان
 بگوید
 و
 ازین
 معلوم
 میشود
 که
 فضیلت
 علم
 و
 ادب
 است
 نه
 لعبادت
 که
 اگر
 فضیلت
 علم
 نبود
 یابا
 آدم
 را
 بهتر
 از
 ملائکه
 نمرد
 که
 او
 عالم
 بود
 و
 ایشان
 بدین
 فرمان
 حق
 تعالی
 بر
 آدم
 شد
 که
 ای
 آدم
 تو
 بیا
 موزان
 مرش
 را
 که
 اقال
 الله
 تعالی
 یا
 ادم
 انینهم
 باسمک
 انهم
 بابا
 آدم
 بر
 عرفات
 ایستاد
 و
 تمام
 زمین
 را
 بر
 او
 برفت
 دست
 بد
 و
 نمود
 نام
 هر
 گیاه
 و
 هر
 جانور
 را
 بر
 زبان
 جدا
 جدا
 ایشان
 بنمود
 و
 بعد
 از
 آن
 حکم
 سجده
 شد
 فرشتگان
 را
 که
 آدم
 را
 بجا
 می
 آید
 از
 شما
 افضل
 شد
 و
 اذ
 قلنا
 لا
 تسجدوا

میگرد و سگ نگهبانی میکرد و آورده اند که آتش آخو یا ضد کثرت و قیل چهارصد
 کرت جفت جفت زائیده بود اول قابیل و اقلیمه در یک شکم تولد شدند
 و در شکم دیگر قابیل و دومیمه تولد شدند پس کم باری تعالی بر آن بود که دختر اول
 را به پسر دوم و دختر دوم را به پسر اول داده باشند قابیل قبول نکرد که لایق
 اقلیمه بمن همراه زائیده است از من باشد فرمان حق برین نیست بلکه شما
 را می کنید میان ما و قابیل و اقلیمه بصورت آتش آخو بود با آدم و هم گفت که
 هر دو سوگند بخورید و سوگند ایشان آن بود که هر یک از مدعی و مدعا علیه
 و طبق آتش می کشیدند یکی را بر صفای نهاد و دیگری را بر مرده کسیکه بر حق بود
 طبق و می سوخت و کسیکه ناحق می بود طبق او رو میشد و ایشان هر دو برابر
 طبق گوسفندان ماندند گوسفند قابیل غائب شد و آن گوسفند را هنگام فرج
 اسماعیل نازل کرد و گوسفند قابیل رو شد قابیل هنوز قبول نکرد و قابیل را
 کشت ما بر پشت خود برداشته می گشت روزی دید که دو زرافه از آسمان
 فرود آمدند و یکی را کشتند و در خاک دفن کردند ایشان فهمد حق بر او آن
 داشتند و قابیل را دفن کردند و چون با با آدم را لغایت بر هم حاصل شد و کوزه پشت
 کشت و از اولاد او چهل نفر از خانه شده بودند نماز با دعا و امی که در تابوت
 شام و آنجا افتاده بودند و طفلان و میان قبر غره و پهلوی او میدویدند
 و بزرگان همیشه او میشدند و طفلان را منع میکردند و میگفتند یا ابوبکر خدای شماست
 و پائی داده است طفلان را بنگین و از جائی بجای شما ایشان دانستند که زنده است
 گفت در بهشت از جائی بجایم از شومیت آن بدین جائی رسیدم و اگر درین
 دنیا از جائی بجایم میباید که با فضل و سعادتمندان روم و نور حضرت رسول علیه السلام
 در رؤس فیروز بر عرش بود و روزی جبرائیل آن نور را از آن جاکشید و پیشانی با
 آدم ماند و آن دراز فراق دو پارچه شد پارچه در بیت المعمور افتاد و پارچه دیگر
 برنج شد از نیجا پیغمبر علیه السلام و سلام فرمود که الاذنی یعنی برنج

از سن است امنا حوا گفت یا آدم امروز از پیشانی تو چنان نوری می تابد که من هرگز
 در ایام جوانی ندیده بودم مهتر جبرائیل در آن زمان نازل شد که ای آدم این نور را
 محمد آخر الزمان است که در اولاد تو پیدا میشود و او ختم جملہ انبیاست بابا آدم گفت
 که من حوا از قوت رفتن ایم الحال کار محاممت از میان نمیتواند بجائی آمد جبرائیل
 سیبی از جنت بیاورد و نصف از آن هر یک بخورد و حال چون خجسته خواهر دو
 را قوت بیداشت با هم سر احم آمدند و سلوای نام چشمه است حد و
 در آن غسل کردند باز از آن نور در پیشانی امنا حوا می تابید و بعد از
 تولد شیت آن نور در پیشانی شیت می تابید و قیل شیت بالتاء
 والنقطین تولد شد اما جنت نداشت و با او سه راه دختر نژاد جنت
 او را مهتر جبرائیل علیه السلام حور می بیاورد که نام او لبان
 بود و مهتر جبرائیل گفت مر بابا آدم را تا پیشیت عهد کند که او نیز
 با فرزند خود عهد کند تا زمان محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم که بیج احدی
 خواه در کفر خواه در اسلام چونکه این نور بخود میرسد و در بنا محرم دست
 نه اندازد و بابا آدم با شیت بچنان کرد و او با فرزندانش تا رسید بزمان محمد
 مصطفی صلی الله علیه وسلم از مهتر شیت اشمول زائید و آن نور در پیشانی
 او می تابید و بر وایتی نام اشمول اوس است و از وقتیان تولد شد که آن
 نور در پیشانی او می تابید و از مهتر ایل تولد شد باز آن نور در پیشانی
 او می تابید که تا آخر فرزند میرفت و مهتر ایل لغایتی خوبصورت بماند امنا حوا
 بود و یوسف پیغمبر نسبت بصورت امنا حوا دهم حصه زیبایی داشت و در هنگام
 مهتر ایل اولاد آدم پانصد گز خانه بودند همه سمانان و ایمان به پیغمبر
 مهتر ایل می آوردند و در پیش او سجده میکردند و قیل اسم مهتر ایل هانیل و چون
 مهتر ایل وفات یافت فرزندانش او لغایت صغیر بودند شیطان با تم او آمد
 بصورت میرفت و نوحه آغاز کرد که بسیار بسیار خدای

قیل مهتر ایل

میتواند با کمال و بزرگواری
شرف و کرامت

چگونه در دستان خود را بکشد و بمیراند و فرزندانش را صغیر مانند سنگی بر غضب
کرد و سقراط گفت که ای بد بخت تو مگر شیطان ندیدی که قینان شهول
و شیت و آدم همه رفتند و ما نیز رفتی ایم ازان فریت و بصورت فقر صوف پوش
آمد و سرانجام خانه مهمل ایل در پیش گرفت بغایتی که خانه از غم و اندوه و نیاوی
برآمدند اما آن نذر و بدیه که در زمان مهمل ایل می آمد هنوز روزی مر این کوکان
را گفت که اگر کار می بینم که باز تمام اولاد آدم در پیش شما بیایند و نذر و بدیه
بیایند شما را و از دیدن کوکان از آنجا که کودکی ایشان بود گفتند که گرم
کرده باشی سنگی تراشیده و بت رست کرد و دستار و جامه مهمل ایل و پول و شایه
اول ایل بت او را به بت سجده کردن فرمود بکنند تا تمام ولایت خبر شدند
که مهمل ایل زنده شد و چون مردمان در پیش بت می آمدند شیطان
بر قعر بر و پیش می خفت و او خود در دهن بت می نشست و سخن می کرد و علم و تاسخ
بیان می کرد که اگر من مهمل ایل بوده ام اما سخن نبوده ام بدین صورت آمده
ام و بهشت و دوزخ و لعنت نیست اگر عمل نیک میکنید بصورت نیکی انگیزه شود
و اگر عمل بد بکنید بصورت بدی انگیزه شود پیش ازان نام و نشان کافری
نبود اما شیطان بد بخت آن پانصد که خانه همه را کافر گردانید بعد ازان بهر یکی
از ایشان بت تراشیده داد که در خانه خود بد و سجده کرده باشند تا حاجت
شما یان روا گردد و چون خنوخ کلان شد آن نور در پیشانی او می تابید و
خنوخ مدرسه می پدید کرد از آنجا نام او در پس شد و سلاح حرب نیز او را دست کرد
بکافران نیز او جنگ می کرد و جامه بار نیز او را دست کرد و پدید آمد و چون
او در پس بخت فریت شیطان باز بظا هر پدید آمد و در گوشه نشست اهل مملکت بدو
رجوع کردند بکنند اما تمام اولاد آدم در پیش او شدند و این بد بخت تکار طعام
منجنور و و شراب نمی آشامید گفتندش که شما را چه حال است که طعام و
شراب منجنوری شیطان گفت این حالت در ویش است و من در ویش

بودام هر که بدین حالت رسید از طعام و شراب باز ماند شمار باید که خالص القاه
 برائے من راست بکنید و پانصد جوان مرد و من بدسید تا ایشان را بکشد خود بکنم
 ایشان همچنان کردند چون بخالقاه درآمد لعین باب ملاهی چون جنگ باب
 و غیر فلک پیدا کرد و اعمال آن بچوانان آموخت حتی که بعضی چیز مکاشفات نیز
 بدیشان نمود چنانکه حور و قصور و برق و طعام لذیذ و چراغها و پانها و جایها خوب
 و بلند و میوه نامی گوناگون و تختهای رفیع بلکه بر تخت دیوار نشاند و میگفت
 که این خدای است ایشان سجده میکردند و همگی بدین نوع کاسه شدند
 و این احوال در میان صوفیان جاہل و عامی تا این غایت باقیست زیرا که
 جاہلان را در خلوت درارند و رقص و سماع و سرود کنند بعضی گویند که ذات
 خدا دیدیم و بعضی گویند صفات خدا دیدیم و بعضی گویند که حور و باغ دیدیم
 پس بریزن کنند از صوفیان جاہل که از شیطان بدتر اند بلکه خود شیطان
 اند که حق تعالی در کلام الله شیطان و جن و انس یاد کرده است قال الله تعالی
 مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ و چون بعد مدت مدید شیطان از خالقاه برآمد تمام نعمه و
 سرود شد و رقص و سماع گشت آن تمام اولاد او کافر شدند و متابع او گشتند و چون
 کمال کلان شد آن نور در پیشانی او متبادید و از نوح نبی اله تولد شد باز آن
 نور در پیشانی او می تابید و قبیل نوح بن لام و لام بن ملک و ملک ابن کلان
 این پیغمبران بودند از پشت به پشت آدم علیه السلام و چون نوح علیه السلام مبعوث
 شد به پیغمبری جبریل هم آمد که الحال نکاح کردن خواهر خود را پس از این
 بود چون نوح دعوت نمود کفار همه انکار آوردند که چند پیغمبران گذشته نکاح
 خواهر خود را نکردند و شما حرام کردید و هر روز نوح نبی اله را کافران می بستند و قتل
 میکردند و میزدند و چون نوح نبی اله آواز میکرد و دعوت مینمود آواز او از مشرق
 تا مغرب میگشت و کافران پند را در گوش می نهادند پس از آن نوح علیه السلام
 و اسلام مناجات بحضرت ذوالجلال کرد که یارب دشمنان تو را بغایت

این است در آخر از آن
 در بیان متون علیهم السلام

بلاک رسانند بهتر جبرئیل دانه را از بهشت آورد و گفت که این را خصال کن
 تا کلام شود و از کشتی بساز و تو در کشتی سوار شو و کافران در آب غرق شوند بعد
 از سه صد سال دخت کلام شد و آن را پاره پاره کرد یک لک و سبت و چهار
 هزار تخته برآمد اما کشتی مهیا نمیشد و بر سر تخت نام پیغامبر نوشته بود و بعد
 از آن حضرت جبرئیل از دریا عمان درختی بر آورد و پاره پاره کرد و از آن چهار تخته برآمد
 و بر هر یکی نام این چهار یار نوشته بود کشتی بدان چهار تخته رسد انجام یافت
 آورده اند که چهل کس آدمیان بد و ایمان آورده بودند و چهل کس در کشتی
 شدند و از حیوانات از هر چیز یک نزدیک ماده با خود همراه گرفت چنانکه شیطان
 آمد و دست خود را بر پیشانی نسیل مالید موش از بینی او افتاد و کشتی را سوراخ
 کردن گرفت بهتر نوح دست را بر پیشانی شیر کشید عطسه زد و گریه پدید آمد
 و در کین موش شست کقول الشاعره مصرع آخر که به ما عطسه شیر آورده
 و چون برآمدند از کشتی همه آدمی زاد و مرد و زن و بچه نوح ماند و زن بهتر نوح
 علیه السلام نیز کافره شد و نوح را آدم ثانی گویند که بعد از آدم علیه السلام
 تمام مردمان از نسل نوح اند کقول الشاهد ابو القاسم ابو القاسم و
 ابو الهند مسمی و آن سام و یافث و حام اند چنین مسطور است که
 نوح بنی الله در خواب رفته بود و اندام نهایش برهنه شد یافث سید خنده
 کرد و حام سید خاکستر بر و انداخت سام سید هر دو را سقط گفت و
 اندامش را پوشید و پدر را بیدار کرد و حضرت نوح علیه السلام در حق یافث بد
 کرد و یافث را بهشت پسر بود بهتر جبرئیل شش پسر یافث را در کوه قاف انداخت
 و آن دو پسر را در دنیا ماند اما سام کافران و ترکان اند که بعضی غیر ترک
 باشند و از پنجاست که در ترکان در هیچ زمانه پیغامبر بعث نشده بود
 و بعضی گفته اند که شود پیغامبر ترک بود و بهتر نوح بجام فرمود که رویت سیاه
 باد و نوحی اوسیه شد و الحال اولاد اوسیه را در سینه در بند و در باب

سام دعا خیر کرد که در عالم تمام اولاد او بزرگتر شود و عمر نوح علیه السلام هزار و هشتصد
 و پنجاه سال بود و از و آن نور در گذشت و در پیشانی سام می تابید و از و
 ارجیل تولد شد آن نور در پیشانی ارجیل می تابید و از و شالچ تولد شد و آن نور
 در پیشانی شالچ می تابید و از و عابد تولد شد و آن نور در پیشانی عابد می تابید
 و از و قانع تولد شد و آن نور در پیشانی قانع می تابید و از و عومی تولد شد و آن
 نور در پیشانی عومی می تابید و از و اسرع تولد شد و آن نور در پیشانی اسرع می تابید
 و از و ناخور تولد شد و آن نور در پیشانی ناخور می تابید و از و تارخ تولد شد و آن نور
 در پیشانی تارخ می تابید و از و آخر تولد شد و آن نور در پیشانی آخر می تابید و
 از و ابراهیم خلیل الرحمن تولد شد و آن نور در پیشانی خلیل می تابید و از و آن نور در
 گذشت و در پیشانی اسماعیل عم می تابید و از و در گذشت و در پیشانی قیدار
 می تابید و از و ده اند که ابراهیم عم را دو پسر بود و یکی اسماعیل دوم اسحاق و از اسحاق
 نیز دو پسر ماند یکی یعقوب علیه السلام و ثانی یحیی و از یحیی یسوع و از یسوع یسوع
 مهتر یوسف و بنیامین از یک مادر بودند و آن ده از مادر دیگری تاجک از یک مهتر
 یوسف و بنیامین اند و در میان تاجک هفتاد هزار را و لیسا هشتاد هزار را و بنی
 مبعوث شد و از آن ده پسران سائر عجم اند و از نسل اسماعیل یکی محمد رسول الله پیغمبر
 مبعوث شد و این بنا بر عظمت قدر رسول بود که یک تن با ایشان برابر یکدیگر فضل
 بود و از قیدار تولد شد و آن نور در پیشانی قیدار می تابید و از و خل تولد
 شد و آن نور در پیشانی خل می تابید و از و سلیمان تولد شد و آن نور در
 پیشانی سلیمان می تابید و از و نیت تولد شد و آن نور در پیشانی نیت می تابید
 و از و سبع تولد شد و آن نور در پیشانی سبع می تابید و از و یس تولد شد
 و آن نور در پیشانی یس می تابید و از و او تولد شد و آن نور در پیشانی او
 می تابید و از و عدنان تولد شد و آن نور در پیشانی عدنان می تابید
 و از و معد تولد شد و آن نور در پیشانی معد می تابید و از و نذر تولد

در پیشانی
 سام

شد و آن نور در پیشانی نثار می تابید و از وی لباس تولد شد و آن نور
 در پیشانی لباس می تابید و از وی در گشت تولد شد و آن نور در پیشانی در گشت
 می تابید و از وی خرمی تولد شد و آن نور در پیشانی خرمی می تابید و از وی کنانه تولد
 تولد شد و آن نور در پیشانی کنانه می تابید آورده اند که حضرت رسالت
 پناه صلی الله علیه و سلم گاه گاهی به کنانه سرفراز می یکد که من از فرزندان
 کنانه ام بنحایتی بالدار و سخی بود و از وی نور تولد شد و آن نور در پیشانی
 نضری می تابید و از وی نضری تولد شد و آن نور در پیشانی نضری می تابید و از وی
 مناف تولد شد و آن نور در پیشانی مناف می تابید و از وی هاشم تولد شد
 و آن نور در پیشانی هاشم می تابید و از وی عبدالمطلب تولد شد و آن نور در
 پیشانی اوی تابید و از وی عبدالمطلب تولد شد و آن نور در پیشانی عبدالمطلب می تابید
 حکایت آورده اند که عبدالمطلب نزدیکی که اگر مراد بود تولد شود و پسر
 آخرین را در عمرانی کعبه عبدالمطلب نه پس او از یک مادر بودند و عبدالمطلب
 از مادر دیگر که صغیرترین همه پسران بود و پسر است تا او را یکست اما چون
 فرزند بود پیش عیالمان آن زمانه رفت و کیفیت حال رسید ایشان گفتند
 که در کتابهاست ما چنان نوشته است که ده اشتر را نزد کنیز برشته و پسر
 قرعه انداز تا بر هر که بر آید آنرا فوج کن عبدالمطلب همچنان که در قرعه عبدالمطلب بر آمد
 باز ده اشتر دیگر را بر و افزود باز قرعه بر عبدالمطلب بر آمد همچنان تا پانصد اشتر ده ده
 می افزود اما چون پانصد رسید قرعه بر اشتران آمد عبدالمطلب قبول نکرد که
 چندان گشت بر عبدالمطلب آمد یک گشت بر اشتران بر آمده باشد چه شود همچنان
 تا هفتاد گشت دیگر قرعه انداخت بر اشتران بر آمد بعد از آن پانصد اشتر را فوج
 کرد از نیاجاست که پیغمبر فرمود علیه السلام انا ابن الذبیحین یعنی اسماعیل و عبدالمطلب
 که اسماعیل کبش نامیل نجات یافت و عبدالمطلب پانصد اشتر بعد از آن چون
 حضرت رسالت پناه شفیع روز جزا احمد مجتبه محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم از

مطلب
 بعد از تولد پناه

پس در فوج

قال الله تعالى ولقد رزينا السما الدنيا بصاير وجعلنا رزونا للشياطين
واعتدنا لهم عذاب السعير و چون روز شد دیدند که مرغان در هوا میگشتند و
میگفتند که ای بد بختان این شما خراب شد که من بعد تقویم نیاید و محمد آخر زمان
نپا شد کقول الشاعر
ما اخيرا الا قوام كاهنهم + بات دينهم المعوج
لهم يقم + و ايجن هتيف و الا نور ساطعة + و الحق يظهر من معنه و من كلمه
و چون در شیرستان شدند دیدند که بان پارچه پارچه افتاده اند و چون بیت تمام به

[illegible]

هو الان بين
مكة ودمشق
بدرست فافتحت
الدرج من بلاد
الكبيد ١٢
في الدين

کاقرآن بگذشت بعد ازان یک نورے بتایید که مردان شام اشتران بصر میدیدند
 و نوشیروان عادل دو شتر بار زرب به پیش عبدالمطلب فرستاد که این
 شیر نیمیر شود من بدست او مسلمان شوم و در قصص وارد است
 که چون مهر عیسی نازل شود نوشیروان عادل را و والدین حضرت را و ابو
 طالب را و حاتم زرب زرب را و والدین خلیل الله را بفاتحه گفتن زنده کند و
 ایمان آرند باز نیمیرند در حال و در بوستان ابواللیث سمرقندی
 وارد است که چون مادر رسول الله عالمه شد پدر وی عبد الله میرد و جده او عبد
 المطلب فات یافت در آن زمان که حضرت هشت ساله بود در نگاه میکرد و ابو طالب
 پدر علی رضی الله عنه و اسم امیه بنت وهب فتوفت امه و هو ابن سینه
 اشهر و الظاهر التي ارضعته حلیمة فآوحي الله تعالى اليه و هو ابن أربع سنه
 فاقام بعد الوحي بمكة ثلثة عشر سنة ثم هاجر الى المدينة فاقام بها
 عشرين سنة فتوفى و هو ابن ثلث و ستين سنة و ايج بچانه آورده بود و از زمان
 نه زن بود بچ زن او خواسته بود و جمعیم ما تزوج من النساء أربع عشرة سنة
 اول امرأتی تزوجها خدیجة بنت خویلد و هي سيدة النساء و كانت اسبق النساء
 اسلاما و دیگر زن او سوده بنت زمعه ثم عائشة بنت ابوبکر تزوج هو لار الثلثة
 بکته و تزوج بالمدينة حفصة بنت عمر ثم سلمة بنت امیه ثم جبر بنت ابی سفیان
 و این شش زن قریشی بودند و جویریة بنت الحارث بن اسفیه بنت حمی بن اخطب
 و زینب بنت جحش و این زن زید بن حارث بود و يقال لها ام الساکین
 سخاوتها و بی اول نساء تاقت بعد رسول الله صلی الله علیه و سلم و میمون بنت
 الحارث و این خاله ابن عباس بود و زینب بنت خزيمة و امراة سن بنی هلال
 و امراة من بنی کنده و هي التي طلقها النبي و امراة من بنی کلب و حضرت سالت
 پناه صلی الله علیه و سلم را چهار دختر و سه پسر بودند قاول اولاده القاسم ثم ابنة زینب
 ثم ابنة طاهر و این ظاهر بعد نزول وحی تولد شد ازان او را طاهر نامند

در میان اسمان و زمین
 حضرت رسالت پناه صلوات
 علیه و آله که خدایا بفرست
 در میان اسمان و زمین
 حضرت رسالت پناه صلوات
 علیه و آله که خدایا بفرست

۱۴ پس از آنکه اولاد با قسم بود بعد از آن دختر او زینب بیس از آن بیس را و ظاهر نام ۱۴

[illegible]

ثُمَّ ابْنَةُ أُمِّ كَلْبُومٍ ثُمَّ ابْنَةُ فَاطِمَةَ ثُمَّ ابْنَةُ رُقَيْصَةَ فَهَؤُلَاءِ كُلُّهُمْ وَلِدُوا
مِنْ خَدِيجَةَ ثُمَّ وَلِدَ بِالْمَدِينَةِ ابْنُهُ ابْنُ إِهْرَافِيمَ مِنْ سُرَسْتِهِ يُقَالُ لَهَا مَارِيَةُ
الْقُبَيْطِيَّةُ وَزَوْجُ فَاطِمَةَ مِنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَزَوْجُ رُقَيْصَةَ مِنْ عُثْمَانَ بْنِ
عَفَّانَ قَامَتْ بَعْدَ مَا خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِلَى غَزْوَةِ بَدْرٍ فَلَمَّا
رَجَعَ مِنْ بَدْرٍ زَوْجَهُ أُمُّ كَلْبُومٍ وَهَذَا اسْمُ عُمَتَانِ ذِي النُّورَيْنِ وَزَوْجُ زَيْنَبَ
مِنْ أَبِي الْعَاصِ أَبِي الرَّبِيعِ وَمَاتَ أَوْلَادُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كُلُّهُمْ
قَبْلَهُ إِلَّا فَاطِمَةَ فَإِنَّهَا عَاشَتْ بَعْدَهُ سِتَّةَ أَشْهُدٍ وَمَعْلُومٌ بِأَنَّهُ أَلِ السَّرِيفِ حَضَرَ صَلَّى
اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِشِزْ أَرْوَفَاتٍ نَشَدَى قَالَ قِيلَ مَرْدَانٍ بِيَدِ إِيشِدْ كِهْ اَيْنَ طَوْرِ بَغِيمِرِ رَا بِلِرَانِ
چگونه بَغِيمِرِ اِنْ نَشُونْدَ وَحَالِ نِيَكِهْ بَغِيمِرِي بَعْدَ اَزْ دَرِ سِتْ نَبُودَ كِهْ وَخْتَمِ اَنْبِيَا بُوْدَ اَزِ اَيْنِ جِهَتِ
وَفَاتِ اَيْشَانِ مَقْدَمُ شَدَّ اَوْرَدَه اَنْدَ كِهْ اَبُو جَهْلِ بَدِجَتِ دُو لِيَدِي كَفْتَنْدَ كِهْ مُحَمَّدٌ صَلَّى
عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رَا بِلِرِ نِسْتِ بِجَرْدِ مَرْدِنِ اَوْ دِيْنِ اَوْ عَرَابِ خَوَاهِدْ شَدَّ وَدَرِ عَرَبِ كَسِي رَا كِه
فَرْزَنْدِ نَشُودَ اَوْ رَا اَبْرَ كِهْ مِيَنْدَ وَمِيَكْفَتَنْدَ كِهْ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اَبْرَ سِتْ اَزِ جِهَتِ سَرْزَنَشِ
اَيْشَانِ حَقَّعَالِي فَرَمُودَ اِنَّا اَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَانْحَرْ اِنَّا بِ
شَايْنَتِكَ هُوَا اَبْرَ كِهْ يَعْنِي اِي مُحَمَّدٌ بَدَرِ سِتِيَكِهْ تَرَا حُضْ كُوْشَرِ عَطَا كَرْدِيْمَ وَبَرِ تُو بَا دَ كِه
نَا ازِ بَرَايِي بِرُورْدِ كَارِ خُودِ بِجَا آري وَشَرَانِ رَا نَحْرُ كُنِي وَبَدَرِ سِتِيَكِهْ دَشْمَنَانِ تُو
اَبْرَ اَنْدَ وَبَرِ رَوَايَتِي اَوْرَدَه اَنْدَ كِهْ اَبُو جَهْلِ رَا اَوْلَادِ نَا نَدَ وَبَرِ اَبُو تِ دِيْگَرِ اَوْرَدَ
اَنْدَ كِهْ اَكْرَ جِهَانَدَ وَلِيَكِنْ نَامِ وَنَشَانِ اَيْشَانِ مَعْلُومِ نِسْتِ چنانچه حضرت را
مَعْلُومِ اسْتِ كِهْ هِرَارْ دَرِ هِرَارِ سِيْدَانِ دَرِ عَالَمِ بِرَا كَنْدَه اَنْدَ وَكَانَتْ نِسَاءُ كُلِّ
نِسَاءٍ اِلَّا عَاشِرَةً فَإِنَّهَا يَكْرُفُ فَرْزَهَا وَهِيَ بِنْتُ سِتِّ سِنِينَ وَبَنِي بِهَا
وَهِيَ بِنْتُ تِسْعِ سِنِينَ وَكَانَتْ عِنْدَهُ تِسْعَاوُكَانَ فَمِنْ حَيْثُ بَرَّ بَعْدَ الْهَجْرَةِ بِسِتِّ
سِنِينَ وَفَمِنْ الْمَكَّةِ بَعْدَ الْهَجْرَةِ بِثَمَانِ سِنِينَ وَكَانَتْ وَفَاتُهُ يَوْمَ الْاِثْنَيْنِ
فِي شَهْرِ رَجَبِ اَوَّلِ وَالتَّارِيخُ الَّذِي تُوَزَّعُ بِالْكِتَابِ اِلَى يَوْمِنَا هَذَا اِنَّمَا هُوَ تَارِيخُ
الْهَجْرَةِ اَمْرٌ بِهَا تَمُوتُ الْخَطَابُ بِأَنَّ الْجَلَّالَ تَجْعَلُ التَّارِيخَ فَرْزَاتِ الْهَجْرَةِ بِمُسَاوَرَةِ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ

بن کرد آن بی بی افریده
 بعد از آن سرور کاکا را
 غرضی بدید آن سرور کاکا را
 عالم باز گشت از غم غم
 بدید آن سرور کاکا را
 بی بی ام کلثوم و آن غم
 که عثمان بن عفان نایب
 شده است بدی التوفیق و
 بیخاک داد زید و باین
 الحاصل بدید هم دره بود
 اولاد سرور کاکا را
 علوم اسلام گری فیضی
 بود پس از وفات او مقدار
 ششماه **و** مادران اهل اسلام
 و باین **و** آنحضرت
 آنحضرت علیه السلام
 علیه السلام کرامت
 کرامت بی بی عاتق
 گمردی بی عاتق کرامت
 بود پس کرامت حال
 او را و در آن حال
 و خلوت جنت ایشان بود
 با و در آن حال بود
 نزد آن نعت بود
 از جنت ایشان بود
 بجهت جنت سال
 وفات با بجات آنحضرت
 برز و در آن ماه
 و آن حضرت تا امروز
 که تا آن حضرت
 علیه السلام

صلی الله علیه وسلم بداند که انسان بر چند نوع اند آنچه بعباد و ثواب کار دارند
 چهار طائفه اند ملک و جن و دیو و انس هر یک راده حصه میتوان کرد آن نه حصه
 ملک اند و آن یک حصه این سه طائفه اند که مذکور اند باز این سه طائفه
 راده حصه کنند آن نه حصه جن اند و آن یک حصه دیو و انس اند باز این دورا
 ده حصه کنند آن نه حصه دیو اند و یک حصه انس اند و انس صد و بیست و پنج
 نوع اند صد نوع همه بطرف هفت اند و همه بالوان مختلف اند بعضی را ناقه گویند که
 در سینه چشم دارند و بعضی را الج گویند که گوش ایشان چون گوش فیل و بعضی
 را انگار گویند که سر بامی ایشان چون سر گاو اند و بعضی را دوال پائی گویند
 یعنی بر طرف که پائے ایشان می رود می جنبند و اختیار دل ندارند و بعضی مانند
 سگ اند و سر بامی ایشان چون مورچه اند اما خوردن و شراب ندارند مگر
 جماع که دائم المدام بجای گرفتار اند و علی هذا الالوان و این همه الوان دوزخ
 اند و دوازده نوع بطرف شمال اند چنانکه عروس و مجوس و دنیکی و تنگ
 چشمان و یهود و ترسا و شمال چون کسی روی بقبله و پشت بمشرق بنشیند
 بفتح شین دست را گویند و بکسر شین دست چپ و اینجا بفتح شین مراد است
 و شش نوع بطرف شمال اند و اینجا بکسر شین مراد است که ایشانرا
 زنگبار و برکات گویند بعضی در جزیره عمان و بعضی در دریائے
 عمان آورده اند که باد شاه برکات مدت دوازده سال در سفر بود و در
 بادشاهی خود میرفت که در جهان بغیر از من باد شاه باشد تا من با او جنگ
 کنم بعد از دوازده سال امر او خوانین او عرضه کردند که بغیر از شما باد شاه
 نیست و شش نوع در کوه قاف اند که ایشانرا یا جوج و یا جوج و ترک خور و ترک
 و غیر ذلک گویند و این همه در دوزخ روند که بوی بهشت نیابند و باقی مانند یک نوع
 که لا اله الا الله محمد رسول الله میگویند و این طائفه هفتاد و سه فرقه
 گشته اند و امت مهر موشی هفتاد و یک فرقه بود و امت مهر عیسای

[illegible]

رَتَّ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ عَبْدِكَ وَنَبِيِّكَ وَرَسُولِكَ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ وَعَلَى آلِهِ بَارَكَ
 وَسَلِّمْ عَلَيْهِمْ وَهَفَّتْ رَتَّ اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ وَلِمَنْ تَوَلَّاهُ وَارْحَمَهُمَا كَمَا
 رَحِمْتَ الْأَنْبِيَاءَ الْأَصْغَارَ اغْفِرْ لِمَجْمَعِ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ الْأَحْيَاءِ مِنْهُمْ
 وَالْأَمْوَاتِ بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ وَهَفَّتْ رَتَّ اللَّهُمَّ أَفْعَلْ بِوَبْرِهِمْ عَاجِلًا
 آجِلًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ مَا أَنْتَ بِهِ أَهْلٌ وَلَا تَفْعَلْ بِنَا مَا نَحْنُ لَهُ أَهْلٌ إِنَّكَ أَنْتَ
 غَفُورٌ حَلِيمٌ جَوَادٌ كَرِيمٌ مَلِكٌ بَرٌّ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ بِمُحَمَّدٍ صَلِّ اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سُوْكَند
 یاد کرده است که بدان خدائی که مرا تحقیق فرستاده است بدرستی که آن خداى
 مى آرزوگنایان کبیره او را که از دور وجود آمده است وَحْدَهُ فَعَلَّ اللَّهُ عَنَّهُ
 عَصْبَهُ وَيَأْمُرُ صَاحِبِ الشَّمَالِ أَنْ لَا يَكْتُبَ عَلَيْهِ شَيْئًا مِنَ السَّيِّئَاتِ إِلَى السَّيِّئَةِ
 وَالَّذِي بَعَثَنِي مَا يَصِلُ بِهَذَا الْأَمْنِ خَلَقَهُ اللَّهُ سَعِيدًا وَتَرَكَ نَفْسِي دَهْدًا أَوْ أَمْرًا
 كَسَى كَافِرِيهِه يَاشُدْ أَوْ رَاشِقِي مِنْ عَوَارِفِ الْمَعَارِفِ وَفِيهِ
 نقل من احسان العلوم روایت کرده اند که بهتر حضرت ابراهیم را گفت که ای ابراهیم
 باید که دو رکعت نماز بگذاری در رکعت اول بعد از فاتحه قل یا ایها الکافرون هفت بار
 و در رکعت دوم بعد از فاتحه اخلاص یکبار و تسبیحات رکوع و سجود نیز هفت بار گفته
 باشی و بعد از سلام سر بسجده بنه هفت بار کلمه تجید و هفت بار درود بخوان و چون
 سر بسجده برداری یکبار شَهِدَ اللَّهُ حِينَ تَنُوءُونَ وَحِينَ تُصْبِحُونَ
 وَكَلَّمَ الْحَمْدُ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَعَشِيًّا تَا آخِرِ خَوَانِي بَعْدَ خَوَابِ رُوْكَلام
 دنیاوی کنی و رومی بقبیله آورده خواب کنی و درود گفته باشی تا در خواب حضرت
 رسالت پناه صلی الله علیه وسلم را ببینی ابراهیم شبی بچنان کرد حضرت را در خواب دید که در
 آسمان چهارم جمله انبیا و اولیا جمع شده اند و او نزد آن میان نبشت و طعام بهشت با
 ایشان خوردن گرفت و در اودان خوردن سوال کرد که یا رسول الله ثواب مسجات عشر چه
 است حضرت فرمود که من از جبرائیل پرسیدم جبرائیل گفت و الله علم ثواب او از حد بیرون
 است اما تا بشاد در خواب خوردنی بهشت بخورد و دنیا را طلب نکند

۴۲
ای ضایع بنشیند و او
مادر و پدر را در پیش
آتش بنشیند و از کینه و اندوه
این امر و عوارض و محرم
توبه و پشیمانی می کند
چون که خود در بوم و بنشیند
نشان نماند

[illegible]

چون ابراهیم بیدار شد پوست آن میوه در دهن داشت و لذت او در دهنش
 بود بعد از آن چهار ماه طعام و شراب دنیاوی نخورد و آب گریخته را
 که جوانی در بیابان میرفت ناگاه دزدان چپ از کینگاه برخاستند تا او را
 بکشند هم درین بودند که ده قلندر آن بیدار شدند و دزدانرا شکست دادند
 و او را بنزدیک خانه اش رساندند و چون بر میگشتند جوان پرسید که شما
 کیانید گفتند همان ده دعایم که تو میخواندی گفت سر لمی شما چرا برهنه است
 گفتند در سر هر دعا **بسم الله الرحمن الرحيم** میگوئی و دعائی استخاره این است
اللهم انی استخیرک بعلمک واستغفرک بقدرتک واسألك من فضلك العظیم
فانک تقدر ولا اقدر و تعلم ولا اعلم و انت علام الغیوب اللهم انت تعلم ان
کاز هذا الامر خیر لى فی دینی و معاشی و معادی و عاقبة امری فاقدره لی و کیسره
لی ثم بارک لی الخیر حیث کان ارضی بیه باید که آن حاجت را بعینه نام
 و بگوید آورده اند که مرمرگر را نود و نه حربه است و هر حربه بدتر از کربت پوست گندن
 گوسفند زنده است هر که این دعا را عقب خمس صلوات بخواند بفرمان الله تعالی
 از آن ایمن گردان است **اَعَدْتُ لِكُلِّ هَوَیْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ لَا إِلَهَ إِلَّا**
اللَّهُ وَلِكُلِّ هَمٍّ وَ غَمٍّ مَا شَاءَ اللَّهُ كَانَ وَلِكُلِّ حَرْبٍ لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ
الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ وَلِكُلِّ ذَنْبٍ أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ وَلِكُلِّ ضَيْقٍ حَسْبِيَ اللَّهُ وَ
لِكُلِّ مُصِيبَةٍ إِنَّا لِلَّهِ وَلِكُلِّ نِعْمَةٍ الْحَمْدُ لِلَّهِ مَا أَصَابَ مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ وَلِكُلِّ
رَجَاءٍ الشُّكْرُ لِلَّهِ وَلِكُلِّ أَمْرٍ سُبْحَانَ اللَّهِ وَلِكُلِّ قَضَاءٍ وَقَدَرٍ تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ وَ
لِكُلِّ طَاعَةٍ وَمَعْصِيَةٍ لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ وَأَقُولُ لِكُلِّ رَغْبَةٍ وَرَهْبَةٍ اللَّهُمَّ
صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِهِ دیگر منقول است هر که این رباعی را به لفظ ترکی
 برای هر حاجتی که باشد بخواند بیشک روا گردد رباعی پلیدان کجین شمع شبستان
 ایتمن بل لخطوی عالم فی گلستان ایتمن بن شکم البثم ثب ترسان ایتمن بای
 بر جی مشکل نه آسان ایتمن ب دیگر طریق کشتن زهر باید که بوزن مساوی

مسئله
در دعای استخاره

۲
 بهیسا و آماده کرده ام از
 برای هر خوف در دنیا و
 آخرت این قول را که لا اله الا الله
 را می گویم و غم و اندوه این قول
 منشاء الله سالکان

و از این قول را
دانشمندان و نویسندگان
تأیید کرده اند و می گویند
که این کتاب یکی از بهترین
کتابهای تاریخ است.

صلی
 و در سنگینی این جمع
 شد از خم و از سبزی
 بین قول و گفتار و از این
 از سبزی این قول و سجان
 از سبزی این قول و سجان
 از سبزی این قول و سجان

این قول ماحول و طاقت و
بالمدخل و از این

این ادویه را بیکر دو همبر را اس کند زهر کشته شود عاقر قرحا و سیل مومل و مریچ
و قنفل دراز و زنجبیل و تنه کار چون این مجموعه همراه اس کنند ادوی هر مرض
باشد باید که میان دو انگشت یعنی سبابه و ابهام گرفته باشد و قبل از خوردن
بخورد و درین دار و بقول حکیمان و بفرمان خدا تعالی مطلق مریض شفا یابد
باب دوم شتمه چهار فصل اول در توبه اعظم یا التوبه
علی الذین اوجبت توبه العام و توبه الخاص و توبه الخاص و توبه الخاص
الاخص و توبه عام قال الله تعالی یا ایها الذین امنوا توبوا الی الله توبه
تصوحتا بد آنکه بعضی از قصص گویان گویند که نصوص نام شخص بود کفن کش
و بیت المقدس خانه او بود در آن زمان بر مبر و او دعلیه السلام جبرئیل آمد که در
خانه این شخص قبله گاه راست کن مبر و او و او از خانه خریدن خواست نصوص نام
کرد که ای پیغمبر خدا تا توبه من قبول نشود خانه را بگو نفر و ششم توبه او بدر گاه
خدا تعالی قبول شد و این آیت در شان او می آید و در
رساله مشاه قاسم بدر الدین کو وری آورده است که
آنکس کافر شود این محض غلط است زیرا که اگر در شان او میبود مضاف و
مضاف الیه می بود یعنی توبه نصوص می بود و حال اینکه نصوص است و این حالت
پس معنی چنان می شود ای آنکه ایمان آورده اید باز گشت کنید بسوی خدای
از کارهای ناشایسته و محرمات در آن حالتیکه شما با خلاص باشید و در تفسیر
کامل آورده است که یا ایها الذین این ندانند ای عام است بهر طائفه
چون کافر و منافق و مؤمن پس تقدیر چنان می شود که یا ایها الذین کفروا امنوا
یعنی ای کافران بر شما باد که بوحدا نیت الله و رسول الله ایمان آرید و یا ایها
المنافقون اخلصوا یعنی ای کسانی که منافق اید بر شما باد که اخلاص کنید در عبادت
و ایمان و یا ایها الذین امنوا توبوا وای آنکه ایمان آورده اید توبه کنید
از معاصی و علامت توبه نزدیک بعضی ندانست است که همیشه از

این آیت در باب
بیت و ششم در
سوره تحریمه
این آیت در باب
بیت و ششم در
سوره تحریمه

این آیت در باب
بیت و ششم در
سوره تحریمه
این آیت در باب
بیت و ششم در
سوره تحریمه

گناهان ماضی نه روزیش باشد اما اگر در هر ساعت گناه می کنید و بهر ساعت
توبه بی اخلاص می کنید قبول نشود بلکه استهزا باشد و سبک داشتن گناه باشد
و آن کفر است و در رساله شاه قاسم بدرالدین کردی
مسطور است که اگر بنده در هر روز صد گناه بکند و صد گناه با اخلاص
توبه کند چنانکه در دل او باز گشت گناه نباشد و حق تعالی میگوید که قبول کردم توبه این بنده
را که بغیر از من فریادی ندارد و از نیجاست که بغیر فرمود صلی الله علیه و سلم الکاتب من

الدَّيْنُ كَمَنْ لَا ذَنْبَ لَهُ أَيُّ مَنْ كَانَ مُخْلِصًا فِي التَّوْبَةِ فَلَا يَبْقَى عَلَيْهِ أَثَرُ الذَّنْبِ
آورده اند که در از مننه ماضی اولیائی بود روزی گناه از او در وجود آمد چون
میخواست که توبه کند شیطان بدو وسوسه کرد که ای نفس نافرجام شرم نمیکنی از چنین
خدای که حاضر و ناظر است و تو در حضور او گناه کردی و باز بدو توبه و باز گشت آری
چون شیخ زمانی درین اندیشه شد ماتی آواز داد که یا عجبی أنتانی و آن الکت
یعنی ای بنده من از تو و توان مائی در حق باز گشت و من از تو ام در حق اجابت
وقتی که توبه سویی من اجابت و باز گشت آری من دعوت را اجابت نمایم و این شیطان
است که در باطن تو وسوسه میکند قال الله تعالى قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا

عَلَى أَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُمْ هُمُ
الْغَافِرُونَ الحیم میگوید می گفت کاش که من از ان بندگان می بودم که حق تعالی اضاقت
بخود کرد که یا عبادی گفت و ابوهریره بصری گفته که ازین شرف شریفتر میان را
چه باشد که میان ما بدین وجود ملوث گناه گاه حق تعالی عبادی گفت و فضیلت
لا تقنطوا هنوز به جا باشی گویند که بطرف مغرب رسی است که از در توبه گویند و طول او
پانصد ساله راه است و آن همیشه بر عاصیان باز است مگر بعد از بر آمدن آفتاب
جانب مغرب اما علامت توبه بقول علی رضی الله عنه گریه است تا اگر از ان گناه ماضی
نرسد و گریه کند او تائب نیست و توبه را است شرط است گناهان ماضی را همیشه
بیزدی که خدائی یاد کند و عذر تقصیرات کند و در هر خیر است که اگر گناه کبیره

از گناه مثل آنکه
که باطلی گناه ندارد
و آن تائب است که
اخلاصمند باشد و در توبه
بخت از صدق دل توبه
کرد باشد پس نمیگذرد
آنکس نشانه گناه می باشد

پاره بیت و چهارم
در کتب الله توفیق
الانفس ۱۲۱

گویند ای عباد
که از ان بندگان
می بودم که حق
تعالی اضاقت
بخود کرد که
یا عبادی گفت
و ابوهریره
بصری گفته
که ازین شرف
شریفتر میان
را چه باشد
که میان ما
بدین وجود
ملوث گناه
گاه حق تعالی
عبادی گفت
و فضیلت
لا تقنطوا
هنوز به جا
باشی گویند
که بطرف
مغرب رسی
است که از در
توبه گویند
و طول او
پانصد ساله
راه است و آن
همیشه بر
عاصیان باز
است مگر بعد
از بر آمدن
آفتاب جانب
مغرب اما
علامت توبه
بقول علی رضی
الله عنه
گریه است تا
اگر از ان
گناه ماضی
نرسد و گریه
کند او تائب
نیست و توبه
را است شرط
است گناهان
ماضی را
همیشه
بیزدی که
خدائی یاد
کند و عذر
تقصیرات
کند و در هر
خیر است که
اگر گناه
کبیره

باشد و او همیشه یاد کند تردید کند نه بزرگ مردمان آن صغیره گردد
 و اگر صغیره باشد و او فراموش کند شاید که کبیره گردد و آنچه از گناهان در حال
 باشد همان ترک بد و آنچه استقبال است از آن توفیق بر اجتناب آن جوید
 قال الله تعالى ^{نه کند گناه جاری کند گناه} اَلَّذِي يَتَذَكَّرُ ^{بِذُنُوبِهِ} اَلْعَامِلُونَ ^{بِهَا} بِذُنُوبِهِمْ
 زیرا که هیچ عبادت قبل از توبه قبول نیست اما بعضی مفسران این را خاص
 برای نوافل کرده اند که نوافل بغیر از توبه قبول نشود زیرا که نوافل چیز است که
 بر کسی لازم نیست و لازم میشود بشروع کردن پس اگر چه بوجه حسن
 او کرده شود قبول اقتدا و الامرو دوا باشد و نفس او بمنزله زمین
 غیر مکر و به که بر و اجناس نبات منبت شده باشد و اینچنین
 زمین شایان زرع است نباشد تا مکر و به نکر داند و چون مکر و به گرداند
 باید که آن نبات لایعنی را از و بردارد تا بعد از آن صلاحیت زرع است
 بکند و آنچه فریضه است بمنزله دین است و دین از دوست و دشمن بهتر تقدیر
 قبول میتوان کرد و قبول توبه وقتی باشد که خمس جوارحه را از آن مامورین
 نگاهدارد اول زبان را از شرع که در و ذکر زلف خط و خال باشد و کذب
 و فحش و بنا محرم سخن کردن و از سخنان لایعنی و از غیبت نگاهدارد
 بد آنکه غیبت بر چند نوع است اول چنانکه کسی افعال مذمومه داشته
 باشد و یا در عبادت تقصیر کند چنانکه در نظر مردم بهتر او کند و در نظر خدا
 گناه خوب کند و گناه نکند و این کس گناه خود را پوشیده میدارد و غیبت کننده
 از او پیش مردمان اظهار بکند و دوم چنانکه کسی در وجود خود عیب
 داشته باشد و یا این کس بصورت و یا بال و یا به توانائی و یا بجوانی و یا به
 برادران اذن کس بهتر باشد و آن شئی ناقص او را در میان مردمان ذکر
 میکند تا مردم او را باستیزا بگیرند درین صورت گناه غیبت کننده
 شنونده برابر باشد زیرا که این کس بر غیبت سامع غیبت میکند

فصل
 در بیان
 از کتب
 در بیان
 از کتب

و منقولست که روز بی بی عایشه رضی الله عنها در خانه با حضرت رسالت
 پناه صلی الله علیه وسلم نشست بود گفت یا رسول الله فلان زن را موئی کوتاه
 است حضرت فرمود نمیتوان گفت که غیبت است باز روز دیگر گفت که یا رسول
 الله فلان عورت را دهن بغایت دراز است حضرت در حال فرمود که آب از
 دهن بنید از چون انداخت گوشت خام و خون از دهن او افتاد بی بی عایشه
 رضی الله عنها گفت یا رسول الله این چه باشت حضرت فرمود هر که غیبت
 شخصی میکند گوشت او میخورد آورده اند که دوزنان در عهد رسول الله
 صایم الدهر بودند روزی از مروت ایشان سخن افتاد حضرت فرمود هیچ
 فائده ندارد که گوشت خام و خون میخورند روزه ایشان باقی نماند یاران
 تعجب کردند حضرت فرمود در وقت نیم روز قحی بر آب پیش برید تا هر دو ایشان
 در آن آب بنهند از چون آب بنهند گوشت خام و خون از دهن ایشان
 افتاد یاران گفتند یا رسول الله چه واقع است حضرت فرمود غیبت میکند و هر
 را غیبت میکند گویا که گوشت او میخورد و علی بن ابی القیاس دهن را از جمله ماکولات
 و مشروبات نامر ضی نگه دارد و از بهتان و غمزه نگهدارد و بهتان آنرا گویند
 که آنچه در آن کس نباشد این کس بناحق از او گوید و در خبر است که **إِنَّ اللَّهَ**
لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ و چهار چیز را که غیبت
 بکند عذاب نباشد اول آنکه امیر جابر که پادشاه و امیر و حاکم جابر باشد از آنکس
 کسی غیبت کند غیبت نباشد و دوم اتهام چنانکه دو مصاحبان در میان خود
 غم و اندوه میکنند بر آنکه فلان مصاحب مایان چنین و چنان بدکاری میکند
 و اگر نکردی خوب میشد این نیز غیبت نباشد بلکه غمخواری باشد سیوم چنانکه
 کسی گناهکار و بد کردار باشد که در اظهار از و بدی در وجود آید آن نیز غیبت نباشد
 مثل رباخوار و مردار خوار و حرام خوار و شارب خمر و غیر ذلک اینطور غیبت نیست
 چهارم آنکه کسی مبتدع و اهل ضلالت باشد و بدعت خود را مخفی دارد

صلوات
 بر سیدنا محمد و
 آله و سلم و
 علیهم السلام
 و بیاموزد آن کتابی را که
 غیر از شرک بود و آن کتاب را
 که خواهر ۱۲ تفسیر حسینی

بهتان آنرا گویند
 چهار چیز را غیبت بگویند
 این آیت در باره پنجم
 در کتب و تواتر است

واظهار نمیکند و در کس آن بدعت او جائز دیگر ذکر کند غیبت نباشد بلکه ثواب
 یا بد لفظ علیه الصلوة والسلام من اهان لاهل البذعة آمن الله من الفرج الاکبر
 و در خبر است هر که بعد از غیبت پشیمان شده این عا بنخواند هر دو آمرزیده شوند
 اللهم اغفر لنا ولین اعتبنا به یحییٰک یا ارحم الراحمین جوارح دویم آنکه نظر را از
 جمله ناویدنیها باز دارد و قال الله تعالی قل للمؤمنین یغضوا من ابصارهم وقل للمؤمنات
 یغضضن من ابصارهن قال علیه الصلوة والسلام و قال العیون نظروا ینظر و ایضا قال علیه السلام
 النکوسهم من سبهم الشیطان جوارح سیوم آنکه گوش را از جمله
 آواز ماهرام نگا ندارد چنانکه آواز زن بیگانه بقوله علیه السلام اصوات النساء
 لغنة و آواز نوحه که نوحه کننده و شنونده هر دو بلبغت او مستغرق اند و آواز ملاهی
 که حرام اتفاقی است بقوله علیه السلام الملاحی حرام و الجلوس علیها فسق و
 التذنب لهما کف جوارح چهارم آنکه دست را از گرفتن محرمات نگا ندارد چون
 بس زن بیگانه و یا آلت ملاهی مسطور است هر که آلت ملاهی را در دست
 گیرد چنانست که ذکر سگ بدست گرفته باشد پس بهتر آن باشد که دست را
 بشوید و علی بن اوست را در بنجاندن خلق نگا ندارد جوارح پنجم آنکه پامی را از رفتن بنا میباید
 و از در آمدن بمجالس جنگ رباب و سرود نگا ندارد که هر قدم او در یله بدی باشد و بنا
 شریعت پنج بنا اند و چون این پنج مذکور را کس نگا ندارد و بدو همراه شود پس
 همگی ده چیز شوند و این رکمال شریعت میگویند و اینچنین کس را اگر کسی
 طریقه و حقیقه و معرفتی گوید روا باشد زیرا که طریقت عین شریعت است و معرفت
 عین طریقت و حقیقت عین معرفت کقول الشاعر بیت شریعت را مقدم دار اگر
 طریقت از شریعت نیست بیرون + بد آنکه نفس نیز بر چهار نوع است اول
 نفس اماره دوم لواحه سیوم ملهمه چهارم مطمئنه در یاب است فرزند بایزید بطامی
 قدس سره فرموده است که خاصیت است در وجود آدمی که طبیعت
 او بده دکان درنده میماند پس نفس اماره آنرا

کسی که بگوید
 و تخفیف نمودن در
 بدعت را در این
 حد است
 و در خبر است
 هر که بعد از غیبت
 پشیمان شده این
 عا بنخواند هر دو
 آمرزیده شوند
 اللهم اغفر لنا
 ولین اعتبنا به
 یحییٰک یا ارحم
 الراحمین جوارح
 دویم آنکه نظر را
 از جمله ناویدنیها
 باز دارد و قال
 الله تعالی قل
 للمؤمنین یغضوا
 من ابصارهم وقل
 للمؤمنات یغضضن
 من ابصارهن قال
 علیه السلام و قال
 العیون نظروا
 ینظر و ایضا قال
 علیه السلام
 النکوسهم من
 سبهم الشیطان
 جوارح سیوم
 آنکه گوش را از
 جمله آواز ماهرام
 نگا ندارد چنانکه
 آواز زن بیگانه
 بقوله علیه السلام
 اصوات النساء
 لغنة و آواز نوحه
 که نوحه کننده و
 شنونده هر دو
 بلبغت او مستغرق
 اند و آواز ملاهی
 که حرام اتفاقی
 است بقوله علیه
 السلام الملاحی
 حرام و الجلوس
 علیها فسق و
 التذنب لهما کف
 جوارح چهارم
 آنکه دست را از
 گرفتن محرمات
 نگا ندارد چون
 بس زن بیگانه و
 یا آلت ملاهی
 مسطور است هر
 که آلت ملاهی را
 در دست گیرد
 چنانست که ذکر
 سگ بدست گرفته
 باشد پس بهتر
 آن باشد که دست
 را بشوید و علی
 بن اوست را در
 بنجاندن خلق
 نگا ندارد جوارح
 پنجم آنکه پامی
 را از رفتن بنا
 میباید و از در
 آمدن بمجالس
 جنگ رباب و
 سرود نگا ندارد
 که هر قدم او
 در یله بدی
 باشد و بنا
 شریعت پنج بنا
 اند و چون این
 پنج مذکور را
 کس نگا ندارد
 و بدو همراه
 شود پس همگی
 ده چیز شوند
 و این رکمال
 شریعت میگویند
 و اینچنین کس
 را اگر کسی
 طریقه و حقیقه
 و معرفتی گوید
 روا باشد زیرا
 که طریقت عین
 شریعت است و
 معرفت عین
 طریقت و حقیقت
 عین معرفت
 کقول الشاعر
 بیت شریعت را
 مقدم دار اگر
 طریقت از
 شریعت نیست
 بیرون + بد
 آنکه نفس نیز
 بر چهار نوع
 است اول نفس
 اماره دوم
 لواحه سیوم
 ملهمه چهارم
 مطمئنه در یاب
 است فرزند
 بایزید بطامی
 قدس سره
 فرموده است
 که خاصیت
 است در وجود
 آدمی که طبیعت
 او بده دکان
 درنده میماند
 پس نفس
 اماره آنرا

گویند که هر چه زیان بنده باشد او بدان رجوع میکند چون حسد و حق و بغض و بیا
 و فحش و حرام و زنا و غیر ذلک من الکبائر و همیشه بر کسب شستی پیدا میکند پس
 لایق این نفس است که هوار او را همیشه قطع و قمع میتوان کرد و قول الشاعر فاصرف
 هَوَاهَا وَحَاذِرْ أَنْ تَوَلِّيَهُ + إِنَّ الْهَوَى مَاتَوَلَّى يُضْمِرْ أَوْ يُظْمِرْ + یعنی بشکن هوا
 آن نفس را و حاذر باش تا بر تو والی نشود و بدستیکه اگر هوا والی شود بر تو ترا
 هلاک عینناک سازد و هر وقتی که نفس از هوا او منع کرد شیطان از تو دور تر
 گردد زیرا که نفس بمنزله دعوی کننده است و شیطان قاضی هر وقتی که نفس
 از تو چیزی طلب کند شیطان گوید میتوان داد که قوت آبادانی تو نفس است
 اگر نفس را خراب کنی تو خراب شوی پس از دعوی نفس و از حکومت شیطان
 اجتناب تمام حاصل کن و قول الشاعر وَلَا تَطْعَمْ مِنْهَا خَصْمًا وَلَا حَكَمًا + فَاَنْتَ
 تَعْرِفُ كَيْدَ الْخَصْمِ وَ الْحَكَمِ + یعنی فرمان برداری کن خصم را و حاکم را که بدی هر دو ظاهر
 است نفس آرزو میکند که طعام و شراب میباید شیطان گوید بدیده چون کس بد نفس
 رنج و بیماری آغازد و شیطان میگوید که زبان تو چیزی دیگر میگوید و دل تو بجا
 دیگر یک ساعت فراغت و بعد از آن عبادت الله بجا آر بکذا اگر حلال نباشد نفس
 طلب حرام کند شیطان حکم بر آن کند که آری تو روح تو هست هنوز و بر توبه
 باز هست تو میتوان کشید آورده اند که اکثر درویشان نفس را میدیدند
 بعضی بصورت سگ بچه و بعضی بصورت مار بچه و بعضی بصورت شغال بچه
 چون از رو میپرسیدند که کیستی میگفت که من نفس توام در ویش در حال
 سنگ و چوب بید رنگ برو میگوشت اما هر چند که میزد و کلام میزد و نم میزد و بعد
 از رنج بسیار در ویش میپرسید که بد بخت بچه خواهی مرد گفت باین میرم بلکه اگر
 گفته مرا قبول نکنی میرم و علی بن ابراهیم گوشت که شیخ احمد خضریه در خلوت نشسته
 بود که کوس غازیان کوفتن گرفت تا هر که بغیر او میرود سباب امهیا کند نفس مر
 شیخ را گفت که شمار اینز سبابه که بغیر من کافران توجه نمائی شیخ گفت ای نفس

تومی بنداری که در خلوت طعام و شراب نمیدهم در آن جایز نخواهم داد و نفس
گفت قبول کردم و باید رفت گفت ای نفس در خلوت از مردمان جدائی در اینجا نیز
جدا باشم گفت قبول کردم و علی بن القیاس هر چند که میگفت نفس قبول میکرد و شیخ
عاجز شده از دست نفس فریاد برآورد و از خلوت بیرون دوید و سناجات کرد
که یارب نفس ازین چه میخواهد تا نفی او از داد که اندرون خلوت بنشین و ازو
بهرس تا تورست بگوید نفس گفت یا شیخ دو غرض داشتم اگر شمشیر میزدی و جنگ
خوب میکردی هر کس تعریف تو میکرد من کتان میشدم و یا اینکه ترا میبست
من خلاص میشدم زیرا که من هر روز ضد مکر پیدا میکنم و همه را تو قطع میکنی
اگر یک سر تو بریده شود خوب میشود پس هر که امید مغفرت کند متابعت نفس را
ترک و هر بقوله علیه الصلوة والسلام الا تحق الله اتبع نفسه وهواها
و طعم الغفيرة نفس شیطان هر دو مردمان اند چون یک زرد را محکم به بندی دزد دیگران
تو برسد بدان ای فرزند که اینچنین نفس گشته نشود مگر بتوبه که توبه عام اول
ازین نفس میاید کرد و هر که برین مستقیم نبود منرا و از بهشت گردد قال الله تعالی
و هي النفس عن الهوى فان الجنة هي الماوى نوع دیگر توبه خاص قال
الله تعالی یا ایها الذین امنوا توبوا الى الله توبه نصوحا یعنی توبه و بازگشت
کنید بگی ازینجاست که حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم هر روز هفتاد مرتبه
توبه میکرد یعنی از جمله حظوظات و لذات نعیم دنیاوی و ایضا کفش حضرت م
پاره شده بود پاریده گی را دوختن گرفت بعد از دوختن باز پاره کرده ماند که
مبادا خاطر من از حظ دنیا جمع شود و بدین چیز مفرح شوم و ایضا روکر حضرت
جامه سیاه پوشیده بی بی عایشه گفت یا رسول الله بذات شریف شما این جامه بهتر
نماید از بر خود کشیده انداخت که این حظ دنیا است و ایضا روکر حضرت رسالت
پناه در رسید دید که بی بی عایشه پارچه نمد بر جیب خود میدوخت گفت این چه کار است
گفت یا رسول الله شما جامه دوخته خوش می آید از آن دو ختم حضرت

حق آن مرد است که بنده
نفس را بخواهد در خلوت
فصل سید و از مغفرت
سپاسند
نفس خود را از آن زنوده باشد
پس بکنند که بیست آن
از این جامه است

این آیت درباره آلوده
سوره النازعات ۱۷

این آیت درباره نیست
در ششم در سوره التوبه
واقع است ۱۱

چندان بسم کرد که دندان خرس او نمایان شد و گفت یا حمیرا الحال ارواح محمد را
قبض کردی که از لذات دنیاوی او را باز دشتی بدان که توبه عام از حرام است
و توبه خاص از حلال و این را نا به گویند لقوله علیه السلام من ستره شربه یعنی
سیکه کم خورد از نصیب خود شود توبه و دفع کرد خواب خود را فاذا خربه یعنی
نخود بکشد کرده خود را یعنی مصاحبان او بدو رجوع کنند ساد قومه پس بهتر
و سر قوم خود شود و درین هنگام توبه از نفس لوازم بکند و لوازم از گویند
که ملامت آورد نفس اماره و خودش بار بردار شود و درین هنگام نفس
پنهنه بهایم فرمان بردار میگردد پس نفس اماره از ان عاصیان
است و لوازم از ان مؤمنان مطیع است نوعد دیگر توبه خاص الخاص
و درین هنگام توبه از پندار عبادت یاکما الذین آمنوا و عملوا الصالحات ای منافقان
از ایمان ریائی اخلاص و دل پیدا بکنید تا شمار انفعی کند و آن مؤمنان از اعمال
ریا باز گشت با خلاص کنید و حظوظ نفسانی شکیند و آن مخلصان اعمال خود را از
عجب پندار نگاها رید و امام جعفر صادق رضی الله عنه فرموده است که مای
بعذر قریب برحمت و مطیع است و مطیع بعجب بعید از رحمت و عاصی است
و طالب را باید که از احوال آدم و شیطان خبردار باشد زیرا که گناه آدم
از شهوت بود و آمرزیده شد و گناه ابلیس از عجب و پندار عبادت بود که
خلقتی من تاد و خلقته من طین و آقا خیر من تابلعت ابدی و عذاب برده
گرفتار شد و خطاب علیک لعننی الی یوم الدین بر و فرو آمد و درین هنگام
نفس را همه گویند که هرگاه که نفس عجب پندار عبادت پیدا کند از ان توبه و
استغفار کند كما قال الله تعالی فاطمها فجورها و تقواها یعنی طالب را
باید که همیشه در غم و اندوه گناه آن نفس باشد هرگاه که نفس عجب آرد از ان
بتقوی بکشد بلکه کشف و کرامت در خلوت نیز حظ نفس است ازین در گذر
و در عوارف المعارف مسطور است که هر که به نیت کشف و کرامت

لله
آتش و آن چو بار بلیف
علوی نورانی است و از
آدم را از دل که همه کشف
ظلمانی است ۱۱ حسین

در بیان توبه خاص الخاص
نفس را بهام و درین
نفس دروغ و ریائی و
مالی و پرستگاری و دیگر
۱۱ تقصیر حسین

ف
کما یستخرج در کتب و تفه
مختلفه واقع است

ف
این در تفسیر آن در سوره
و انفس واقع است

در خلوت در آید همان نیت او را به گمراهی میرساند و شیطان با او دستگیری
 کند و این نفس از آن اولیاء الله است که همیشه در غمخواری استقبال میبایشد
 آورده اند که مالک دینار یکی از مریدان امام محمد واسع بود و در مناقب امام
 محمد واسع گفته اند که روئے آتش در ده افتاد تا که تمام ده سوخته شد امام
 تعلیم را در پائے گرد و بے تکلف بر سر کوه برآمد و بنظاره این مردم مشغول شد
 و گفت که گر آن یاران هلاک شدند و بسبب کساران نجات یافتند پس همچنان
 است کار ما و شما و ایشان در دنیا و آخرت اما بعد از وفات یک از صاحبان
 بنجواب دیدش که امام محمد واسع در عقب مالک دینار میرفت مالک دینار
 را پرسید که واقع چیست که مرشد شما عقب ترو شما پیشتر میرود گفت من
 همیشه یک جامه می پوشیدم و او در یک زیستان دو قمیص بلای یکدیگر
 پوشیده بود ایضا نوعد دیگر تو بخاص لایخص قال قائل و جودك ذنب لا

یُقاس بها ذنب اخر وقال للشیخی کل اناس یتوبون عن الذنب وانا اتوب
 من لا اله الا الله زیرا که لایبر نفی است و نفی بر شک است زیرا که نیت
 گفتن بدرگاه جل و علی نیت راعی است بهین نیت گفتن اثبات می باید
 آن نیت در وحدت او اثبات نیت و کلمه لایبر استثناست و در استثنا
 مستثنی منه میباید این نیز عیب است پس شایان این است که نه
 نفی گوید و نه اثبات بلکه الله را بر زبان رانده باشد و چون الوهیت
 الهیه است در کل احوال انبیاء نمی دیدند غیرا لمرحق و آنچه بظاهر گفته اند
 از بره عوام الناس گفته اند و از بره او کرده اند چنانکه آدم صفی الله
 از جهت آداب بانی میگفت رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَحُضِرَتْ رَسَالَتُ بَنَاهُ چندی
 کرت استغفار میگفت از جهت اینکه عامه خلق متابعت ایشان کنند و درین
 هنگام نفس را مطمئن گویند و این نفس پیغمبران است که در کل احوال
 نفس ایشان چنان بحق اطمینان گرفته بود که در فراغت و مشقت

اگر اقطاع و بران داشته باشند کافر شوند زیرا که شان نزول این آیت بجای
 دیگر است پس پیر و انا باشد این قصه تمام بدین اولغزش نیابند و دوم علم
 فقه را تمامه داشته باشند حتی که اگر کسی فقه نداشته باشد شاید که بخلاف
 آن مسئله کاری نکند پس هر که اخلاف شریعت قلیل و کثیر ظاهراً هر شود او را
 مشائخان کبار و سلاک پیران شمرده اند چنانکه درازمنه ماضی در ویش بود
 بکرمیت مشهور تا که اگر و نیک و پس در نظر او گذشت شریعت یا فقه
 بایزید بسطامی یا جمیع اصحاب بزیارتش روان شد اما چون بر در حجره اش نهاد
 آن شیخ از خانه برآمد و بطرف قبله آب و دهن انداخت بایزید بسطامی بدو گفت
 نکر دو از پنج بر گشت یا ریش گفتند چرا گفت از ادب شریعت خبر ندار و اینهمه
 کرامات او کرد و استدراج است زیرا که پیر و انا نباشند و خود را نجات
 ندید پس مریدان را چگونه بیاگاهانند و نجات دهد قال علیه السلام لکل شیء عیاد
 و عیاد الذین فقه پس پیر عالم باشد باینکه اگر آیت کلام الله و حدیث نبوی
 بهم مخالف باشند شاید که عمل باحادیث کند زیرا که ادراک او در کینه تحقیق
 قرآن نمیرسد کقول الشاعر جمیع العلم فی القرآن لکن تقاصر عنه أفهام
 الرجال و حضرت رسالت پناه را خود بیان بود و اگر احادیث نبوی و روایت
 فقه اخلاف شوند عمل بروایت فقه میتوان کرد زیرا که احادیث نیز اشکال دارد
 و عقول مایان از ادراک آن معانی کوتاه است و اما مان ماضی
 که قریب بحضرت بودند قریب بر حمت بودند و عالم تر از مایان
 بودند عمل بکفته ایشان میتوان کرد سیوم علم مناظره را نیز داشته باشد
 تا عقیده خود را و عقیده مریدان را از فساد آن نگاه کند و هر که به بد مذاهبی
 یا او بحث و مناظره کند علم مناظره او را ر و کند و یا مرید او قولا و عقدا
 لغزش یابد بدان باز آرد زیرا که اکثر مریدان بد بخت این زمان چنان
 بقول پیر عتقاد دارند که اگر ایشان را کلمه کفر تلقین کنند یقین خواهند کرد

دستون دین فقه است
 علم مذکور آن است
 کوتاه است از آن
 مردمان

پس پیر باید که اول ایشان را ازین بیاگانند که اگر من گمراه شوم شما از
 من باز گردید و متابعت من نورزید چنانکه بایزید بسطامی مریدان خود را
 میگفت که اگر من سخن ناموافق شرع گویم مرا بشن و بسید و باید که مرید نیز با الهام و نفی
 نشود که الحال الهام روایح نیست و الهام خاصه بنمیران بود و در عمدت
 العقاید آورده است الکلام لیس سبباً للعرفه و کذا نقلید الشیخ الجاهل و اگر
 علم خود صرف راندند جمله علوم ناقص بشند زیرا که بر او عید که درین زمانه بابا جایت
 مقرون نیست از آنست که اعراب غلط خوانده میشود و یا کلام الهی را میخواند
 چند جایی در کلام الله با اختلاف اعراب کفر لازم میشود و چهارم تعاط
 را دانسته باشد و آن نفس و روح را گویند تا از آن نیز خبر باشد
 زیرا که در اکثر اوقات چون کشف اطوار روح شود مرید آنرا صفات یا ذات
 داند کافر شود و یا چون ذات روح را به بنید گوید که ذات حق را ویدم کافر شود
 پیر عالم باین مراتب باشد تا مرید را لغزش ندهد که وَصُولُ بَيْنَ الْحَقِّ وَالْعَبْدِ
وَصُولُ بَيْنَ بَشَرٍ نَبِيٍّ بلکه وصول مراتب است و حق تعالی همچون جسم و جوهر نیست
 ضد جسم و جوهر است که وصل و فصل ندارد و ازینجا است که وصول جسمین بهم
 ممکن که الضدّان لا یقترعان و شناسائے او ذات و صفات باشد زیرا که باری
 تعالی جسم نیست که وصول او به جسم فهم کرده باشد بلکه وصول او بصفات
 اوست و صفات او از ذات امتیاز می دارد پس وصول او بر وصل و فصل
 باشد زیرا که اگر او را امکان وصول گوئی کفر محض است که اشارت بدو
 در جهت کرده باشی و اگر وصول او قید در مکان گوئی بدعت کرده باشی زیرا که
 مکان حادث است و او قدیم و قدیم را در حادث لبقیه آوردن کفر محض است
 و چون دو جسم باشد وصول او به جسمین باشد که ذات و صفات از یکدیگر امتیاز
 ندارند وجه عدم تشبیه صفات لجین و غیر از آنست که او تعدد دارد و ذات بالعدد
 والاخر یکی پیش نیست بدان اسی فرزند چون پیری یابی که بدین اوصاف

الکلام لیس سبباً للعرفه و کذا نقلید الشیخ الجاهل و اگر علم خود صرف راندند جمله علوم ناقص بشند زیرا که بر او عید که درین زمانه بابا جایت مقرون نیست از آنست که اعراب غلط خوانده میشود و یا کلام الهی را میخواند چند جایی در کلام الله با اختلاف اعراب کفر لازم میشود و چهارم تعاط را دانسته باشد و آن نفس و روح را گویند تا از آن نیز خبر باشد زیرا که در اکثر اوقات چون کشف اطوار روح شود مرید آنرا صفات یا ذات داند کافر شود و یا چون ذات روح را به بنید گوید که ذات حق را ویدم کافر شود پیر عالم باین مراتب باشد تا مرید را لغزش ندهد که وصول باین مراتب است و حق تعالی همچون جسم و جوهر نیست ضد جسم و جوهر است که وصل و فصل ندارد و ازینجا است که وصول جسمین بهم ممکن که الضدّان لا یقترعان و شناسائے او ذات و صفات باشد زیرا که باری تعالی جسم نیست که وصول او به جسم فهم کرده باشد بلکه وصول او بصفات اوست و صفات او از ذات امتیاز می دارد پس وصول او بر وصل و فصل باشد زیرا که اگر او را امکان وصول گوئی کفر محض است که اشارت بدو در جهت کرده باشی و اگر وصول او قید در مکان گوئی بدعت کرده باشی زیرا که مکان حادث است و او قدیم و قدیم را در حادث لبقیه آوردن کفر محض است و چون دو جسم باشد وصول او به جسمین باشد که ذات و صفات از یکدیگر امتیاز ندارند وجه عدم تشبیه صفات لجین و غیر از آنست که او تعدد دارد و ذات بالعدد والاخر یکی پیش نیست بدان اسی فرزند چون پیری یابی که بدین اوصاف

پیرایه اش ۱۲ در بیان چهار شهر حکم

مذکورہ موصوف باشند پس اور از چهار شرط کہ میں پیشانغ معارف است
پیرس اگر بجائی وارد و ہمہ شرط را پس او کامل و مکمل است و اگر یک شرط
ازین شرطها نداند پیشوائی را نشاید شرط او این کہ بعد از علوم ریاضت بجائی
آوردن کہ العلم للعلم کالتدریج لکتاب یعنی در بخت آتش مجاہدات نفس را گذاختن
و در صبح نظر حق میں ماسوی الدراست سخن شرط دوم آنکہ بعد از ریاضت
در پیش مرشدے رود کہ او نیز همچنان باشد و تربیت آن در حق این کس انواع
بودہ باشد یعنی بالوایع انواع خدمت فرماید و تربیت و بدت با کسکی پیدا کند شرط
سوم عنایت یعنی چون این کس بنهایت ریاضت و اکثر خدمت بخدے
رسد کہ عنایت الدیرو نازل گردد و آن مرشد باحوال او آگاه شود کہ این
کس عنایتی گشت کہ من بعد خود لغزش نیاید و نہ کس را غنہ سازد و
اگر اجازت داده شود مرید را بجائی خواهد رساند شرط چهارم
اذن پیر کامل است و آن آنست کہ آن پیر اذن نیز از بجائی آورده باشد
دست بدست نازمان محمد مصطفی صلی اللہ علیہ وسلم و آن نیست کہ سیدزادہ و یا
شیخ زادہ و یا ملا زادہ کامل و مکمل باشد بل کامل کسے است کہ از خدمت
اذن حاصل کردہ باشد و معلوم باد اسے فرزند کہ بجز این شرط را بجز
کس پیری را نشاید و آن نقل کہ در اکثر جا مرسوم است من لا شیخہ کہ قسینہ
الشیطان آن در شان کسے است کہ خود پیری پیشانی کند و اذن از کس نہ آورد
باشد پس اینچنین کس را شیطان گمراہ خواهد کرد و اگر مشائخ ان کجا چون دیس
قرنی و غیر ذلک اگر بچہ تمجیح این جملہ شرط بودند از علوم و ریاضت ما چون اذن
شیخ برایشان نبود از ایشان خانوادہ مانع قال اللہ تعالیٰ فَاذْأَنْفِخْ فِي الصُّورِ فَلَا
تَسْمَعُ مِنْهُمْ یعنی در روزیکہ صور بید گفتم نشود کہ فلان سید زادہ و یا فلان
شیخ زادہ و یا فلان عارف زادہ بیارید بلکہ گویند آنچه عمل کرده است
و حساب آرید قال علیہ السلام مَنْ ابْطَأَ بِهِ عَمَلُهُ لَمْ يَسْرَحْ بِهِ نَسَبُهُ

یعنی هر كرامت از دست رفته نسب او را دستگیر می کنند خصوصاً در این زمانه
فساد كه اكثر آدم صورت و شیطان سیرت بر سجاده پدر و پدر گران خود شسته اند و در پیر و
پیشوائی جهان ساخته اند و از جهت جمع کردن مال و ناموس دنیا و می دین خود را
فد باخته اند و از جهت از دنیا و رغبت بگردان بعضی میگویند ما در یابیم شما جامه های چون
جامه بدریاسد بیشک پاک گرد و بر گاه گشته در وجود شما آید روشی مانده پاک شود
پس هرگز که بدین اتفاق نخواهد افتاد و اگر در دلی ندرت قیاس اکثر شایخان جهان را بر کن نیست
را خراب میکنند و بعضی چون با دشمنان بر تخت می نشینند و مردمان بفرج و هجوم در
ویش میشوند و چون میکی ازین جهان شود سائر پیران زمانه را بدشمنی گیرند و گاهی
از پیری دست کشند و بگریز افتاد میکنند و از آن خبر ندارند که پیغمبر مرده است
که هر یک مسلمانان را منکر شود کافر گردد و ازین خبر ندارند که بایزید بطایفه هفتاد و پیر
خدمت کرده بودند و از امام جعفر صادق بدو ازین پیری داد و معلوم باد که
فرج رفتن بدست است که در هیچ از منته چهرین نبود و این اولیاء سلف بعضی
را دوازده و بعضی را بیست نفر مرید میبوند و از اینجا شایخان سلف گفته اند که
هر پیر را که خلیفه یا باشد نشانی او اعتراف است پس ای فرزند اگر تو بخواهی
گناخواهی کشید و رجائی که دو مسلمانان در دوشسته باشند ایشان را بخود گویند
توبه قبول شود حاجت رفتن به پیر ندارد و كما قال الله فمهلکم الله فی الارض
و اگر غم آن داری که من نیز پیر شوم پس اول این چهار علم نه کور بدست آر بعد
از آن در خدمت پیر کامل شود چنانکه بایزید بطایفه را پرسیدند که بچه بزرگترین
عارفان شدی که سلطان العارفين نام تو شد گفت آنچه از علوم هست تمامه در دستم بعد
از آن خود را بخدمت پیران کامل پروردم تا بمقام عارفی رسیدم و ای فرزند
اگر بدیش نظر پیر توبه بزبان گوئی و چون گشته ای آنچه الواح فر نوب عصیان
از تو در وجود آید بجز ضلالت حاصل شاری و بعضی خائفان دست کنند و
مریدان را در خلوت در آورند که محض عامی جاهل باشند یکی از آن جاهلان گویند

۱۶
 بعضی علی المرتضی و الکاتب
 الامام جازان صاحب
 مدین فرد است
 انما فوذاست
 مرافق خلیفه

حور و قصور و باغها و درختان گوناگون دیدم و بعضی از آن گویند پیغمبر و چهار یار
 و سایر پیغمبران و پیران را دیدم و بعضی گویند که صفات حق را دیدم و بعضی گویند ذات
 حق را دیدم و از مهتر موسی در گذشته اوصاف دیده بود و ما ذات را دیدم بلکه
 درین زمانه بعضی سگ سیران گویند و عایمان جابل که بدتر از کافران اند
 باور میکنند که از مقام مصطفی در گذشته و ازین خبر ندارند که بر بنیاد چهل و
 چهار مرتبه از اولیاد حضرت است و بجای که انتهای اولیاست ابتدای انبیاست
 و در جای که ابتدای محمد رسول است انتهای سائر انبیاست
 از فرزندان زنها صد زنه که از مرشدان این زمانه و در تربیتش
 تا ایمان خود را بهلاکت ندی و گمراه نگردی و عادت این ناقصان نیست
 که گفتار و کردار بر مخالف شرع میکنند و میگویند که کمیند مرید ما بر مرتب منصور علاج
 رسیده است و از احوال منصور خبر ندارند که در اینک و چون میگویند بجز
 تبسم و خنده چیز نمیگفت و اگر ایشانرا کسی چیزی گوید که افعال شما ناموافق
 است بجز قهر و غصه کار نمیکنند و شمشیر را نمیکنند و میگویند که اگر عالمان
 کشته میشوند و حق اظهار یابد پس این حکام کافران باشند قصه منصور
 علاج بشود که نام او حسن بود و نام پدرش منصور بود و اما چون حق تعالی
 بدویاری کرد نام او را نیز منصور کردند و او را و ده اندک از اولیاد خود این
 آما و بر شتا و سالگی و طلب شد روزی که در شب بر ستوره قمار که المدام لعبا
 الله مشغول بود چون شب شد و دید که جامی از غیب پدید آمد و آن ستور
 توشیدن گرفت و منصور از عقب فریاد زد که فقیر را بے نصیب کن قطره از آن
 در کام او انداخت چنان بحالت استغراق رسید و در توحید متغرق شد که ندانست
 مگر حق را و حال انا الحق گفتن گرفت و بعد از آن پنجاه سال درین حال بود
 و در پنجاه به پنجاه قلم رانده شده بود یعنی از یک قلم عالمان او را میرانند
 با قلم و بیکر میرفت و چنان اثر توحید بر او شده بود و در سبب گرفته بود که فریاد برآورد

ف
 قصه منصور علاج

میگذشت توفه پنبه بنظر وید بحض نظر پنبه جلا میشد و چون چوب خشک خرمارا
 میدید و سال نیز میشد و خرمای پخته شده میریزید و مسریده آن میخور وند و گاهی
 که مردیان گرسنه میشدند و امن او را میکوفتند خرمای آن می بارید بعضی را میدید
 میخور وند و بعضی را توده کرده بر جامی مانند روزی شتا و مردیان او بد و همراه بودند
 یکی از آن میان گفت که آرزو میداریم که اگر کوسفند بریان میبود و در سال
 بعد دهر سخفه و دنان و یک سر بریان از غیب پیدا شد گفت که من همراه شما
 و شما گرسنه باشید و گاهی دست را از کزوم پر کرده میگرفت و ریش را شانه می
 کرد و دو سال مجاوری حضرت مکہ مبارک کرده بود از شدت گرسنگی و گوشت
 او میترکید و از وریم میرفت و آورد و اندک او در هیچ نذب نبود بلکه هر کاری
 در هر جای نذب گران میبود همان را در غل می آورد و آورد و اندک روز
 قاضی زمانه او را سید چوب نزد از هر چوب آوازی آمد که لا تحف قاضی همچنان
 بر یک قرار میزد و خواجہ عثمان می که مرشد او بود و پدر منکوحه او بود میگفت که من از
 منصور لغات معتقد تر شدم که از هر چوب آواز لا تحف میشنید و بدان کرامات
 او لغات نمی کرد و همچنان بطریق شرح او را میکوفت روزی جنید بغدادی گفت که
 ای منصور ازین سخنان برگرد و آلا بردار و احمی شد گفت وقتی که من بر دوشوم
 تو مفتی خواهم شد مسطور است که یک ملک اولیاء الله جمع شده بودند
 و جنگی فتوحی بقتل نمودند در آن زمان پادشاه ماریون رشید بود قاضی امام
 یوسف م بود و اگر گرفته و رند بخانه انداختند و دست و پائی او را زنجیر و چوب محکم
 بستند چون در آمد چهار صد کس و رند بخانه بودند گفت ازین خانه بر آید ایشان
 گفتند بته ایم جنیدین نمیتوانیم چون بنظر غضب در آن دیدیم آلات آهن که خفته
 شدند گفتند راه نیست چهار صد جامی خانه سوراخ شد گفتند باز شناخته بیارند
 رنگهای همه ایشان مختلف شد که یکس ایشان را نمیشناخت حتی که در
 خانه آمدند بصدور علامت و نشانه البیت ایشان را قبول میکردند ایشان

گفتند یا منصور مایان را خلاص کنی تو بر اینمیر و می گفت شما به شومیت نفس گرفتار
 شده اید و من بواسطه محبت از محبت کجا اگر نیم مدت سه ماه در بند نجان بود
 هر کس که در بند نجان میگرد و در کل اوقات طبقاتی بر از الوان نعمت می آمدند و
 بند یوانان میخوردند اگر کسی که کشیدن میشد از بهجت فراغت بیرون نمیشدند و روز
 صاحب سخن در سید دید که زنجیرهای آئین بر جای و منصور رفته و قهقهه را به باو شاد
 باز نمود و گفت مگر کذاب بود و گریخت بعد چند روز صاحب سخن فرست دید که آن بند نجان
 منحل شده است نام دیوار مانده است و نه نشان خانه واقعه را نیز به باو شاد
 باز نمود و هر چند محصل که در بند نجان را بر جای نیافتند پس از آن چند روز صاحب
 سخن رسید دید که منصور زنجیرهای و دوست و پائی نشسته است و عمارت نیز
 بر جای است ایشان از او پرسیدند که دیوانه روز اول تو کجا بودی و روز دوم
 عمارت کجا بود و گفت روز اول به پیش خدای رفته بودم و روز دوم خدا آمده بود و از علی
 تجلی او بند نجان غائب شده بود و همسران شب چون منصور به سلاج در
 خواب شد دید که خمیه است و سران خمیه قریب با آسمان است و دامن آن خمیه
 تمام دنیا را گرفته است اما حضرت عم در آن خمیه نشسته است گفت یا رسول خدا
 این چه خمیه است گفت این خمیه شریعت است گفت در سران خمیه سوراخ میاید
 چه است گفت چون مانند تو است من از شریعت بگردم سران خمیه سوراخ میشود
 گفت یا رسول خدا این سوراخ بچه پوشیده شود فرمود هر که سر خود را در آن بیند
 پوشیده شود منصور گفت سر من فدای این باد چون روز شد باز به سلاجی برو
 و آمد و در حال پیش او سجده کرد و منصور گفت مَنْ سَجَدَ لِغَيْرِ اللَّهِ فَقَدْ كَفَرَ
 چرا به پیش من سجده کردی بازید گفت من به پیش تو سجده نکردم بلکه
 تو آئینه بودی در تو حق را دیدم منصور گفت چرا قبل من فتوی نمیدی گفت کی
 فتوی من چه باشد که یک کم صد هزار فتوی جمع شده اند کاغذ را از تو گرفت
 فتوی بدست خود نوشت که مَنْ بَدَّلَ دِينَهُ فَاصْلَوْهُ بایزید در پیش امامان شد گفتند چه

که صاحب این خمیه است
 و سران خمیه قریب با آسمان است
 و دامن آن خمیه تمام دنیا را گرفته است
 اما حضرت عم در آن خمیه نشسته است
 گفت یا رسول خدا این چه خمیه است
 گفت این خمیه شریعت است
 گفت در سران خمیه سوراخ میاید
 چه است گفت چون مانند تو است
 من از شریعت بگردم سران خمیه سوراخ میشود
 گفت یا رسول خدا این سوراخ بچه پوشیده شود
 فرمود هر که سر خود را در آن بیند پوشیده شود
 منصور گفت سر من فدای این باد
 چون روز شد باز به سلاجی برو
 و آمد و در حال پیش او سجده کرد
 و منصور گفت مَنْ سَجَدَ لِغَيْرِ اللَّهِ فَقَدْ كَفَرَ
 چرا به پیش من سجده کردی
 بازید گفت من به پیش تو سجده نکردم بلکه
 تو آئینه بودی در تو حق را دیدم
 منصور گفت چرا قبل من فتوی نمیدی
 گفت کی فتوی من چه باشد که یک کم صد هزار فتوی
 جمع شده اند کاغذ را از تو گرفت
 فتوی بدست خود نوشت که مَنْ بَدَّلَ دِينَهُ فَاصْلَوْهُ
 بایزید در پیش امامان شد گفتند چه

حالت است گفت فتوای بخود نوشته وادصدنیز را اولیاء الدین یک کرت مدون
 شدند بخود روان شدن بهر انا الحق میگفتند چون نیز و یک بند بخانه رسیدند منصور
 زنجیر نامی آهنگر گشته بیرون آمد گفت مرغ بنوده ام مرا بستانه برید و او را به پنجاه راس
 و هر راس را دو سر مانند تاج کس را گرفتند و چون نزدیک مدار رسید بر همه
 ریسان را یکسانید و بر سر و از پشت پیرش رسید که من چاکم گفتم همانکه ذره
 مِنْ عِلْمِ الْبَاطِنِ يُوَارِي عَمَلِ الثَّقَلَيْنِ وَبِهِ عِلْمُ فِي الْحَقِيقَةِ وَفِيهِ عِلْمُ فِي الْحَقِيقَةِ وَفِيهِ عِلْمُ فِي الْحَقِيقَةِ
 نفس خود زور او را بشو و النفس بر تو زور او ری کند و دیگر کس زو پیر رسید که شنید
 گفت امر و زور و او پس سر و او خاص و دید یعنی امر و زور و او و فر و از ریزه کتند
 پس سر و او آب اندازند پس هر که دعوی عشق و عاشقی کند تا بدین حال نشود
 بقول شاه مصر اعلم ان الله لا يهدي القوم الضالين چون بر داشتند چندی از و رسید که شب
 پانصد رکعت نماز میکردی و درین شب نیز از رکعت چو او خود را بخدای میستی گفت
 در میان و او بریت که شمارا بدان طبع نیست یعنی برای ادا و او میگوید و بعد از آن
 اول دستها او را بریدند خنده کرد گفتند چرا گفت برای مناجات بودند
 حق مناجات ساقط شده و چون پایش بریدند نیز خنده کرد و گفتند چرا گفت
 که این برای عبادت بودند حق عبادت ساقط شد و چون زبانش
 بریدند هم خنده کرد گفتند که چرا گفت برین حق ثنا بود ساقط شد و
 چون برونگباران کردند هر سنگ انا الحق میگفت و آن دارا انا الحق
 میگفت و هر قطره خون که از وی افتاد صورت انا الحق نوشته میشد و هر
 اندازه سنگ و نظاره کننده گان نیز انا الحق میگفتند در آن حال
 دستهای را بروی مالید گفتند چرا گفت مرده زرد و روئی میباشند
 تا من زرد و روئی نباشم و دستها را بر یکدیگر مالید بمانند طهارت کردن
 گفتند که چه میکنی گفت زکعتان فی العشق لا یقیم و وضوءه الا بدم
 نفسیه و روئی بقیده آورد و البه الکبر گفت جان بحق تسلیم کرد

کتاب فقه از علم
 بر علم از میان و این
 است و علم از حق است
 در واقع ۱۱

در رکعت و نجست
 درست نیست و غیر
 از آنکه بخون خود ۱۱

روز دوم او را پارچه پارچه کرده در آتش انداختند آتش نیز انا الحق میگفت و میسوخت
 روز سوم او را در آب انداختند و ریای تمام برگشت که مردمان را ملاک کند با چون پیش
 ازین مرید خود را آگاه کرده بود که بر من چنان چنین گذرد و بر تو باد که خبر رفته مراد بودی
 در یاری تا عامه حق را معرفت نرسد مریدان خرقة را بروی دریا آوردند و دریا بر
 گشت و گوشت باقی ماند بعد از آن بنساز جنازه اش بجای آوردند و دفن کردند
 بعضی از مشائخان در خواب دیدندش گفتند خدا با تو چه کرد گفت مرا پیام زد گفت
 اول و پیش تو که حاضر شد گفت اول شیطان آمد و گفت ای منصور من
 نیز دعوی بهتری میکردم و تو دعوی خدائی من مردود و تو مقبول پس راجعتی
 گفت ای ملعون تو در شیت دعوی بودی خود را می میدی و او را هم ملائمت خود را نمیدم مگر او را
 گفت کسانیکه ترا میزدند ایشانرا چه حال باشد و کسانیکه شمار از زنند حال ایشان
 چه باشد گفت آنانیکه میزدند ایشان را دو بهره شد یکی از شرعیت که شرعیت من
 گزید و دیگری از حقیقت که بگی انا الحق میگفتند و آنانکه میزدند ایشانرا یک بهره
 شد از حقیقت و از شرعیت کشد زیرا که ایشان حقیقت من میدیدند و از شرعیت
 محروم ماندند پس بدان اے فرزندان بد بختان که خود را بمصو حلاج نسبت
 میدهند منصور از سر و از سر تفاوت و باین زشتی که بر وجود او میرفت آزار
 خلق را نمیخواست تا بدریا ملاک نشوند و این بد بختانرا اگر کسی یک چوب زند اگر
 قوت داشته باشد بمقابله آن زخم شمشیر کشد و الا دود و دفر سنگ از دور تر
 گریزند و منصور بن بیان را میکشید و خود بیرون نمیشد و بعضی ازین بد بختان
 سه دو و ملاهی را احلال دهند و گویند که ما بیان عاشقانیم این سخن کفر است
 لقوله عليه السلام لا لا كفى حراماً ولا تجلس عليها فسق والتكلم بها كفر
 و ایشان آسمان ملاهی دارند بلکه رقص کنند و شوریده حال پس اند و گویند
 که ما را حال دست داده است و درین میان ایشان را چیزی از غیب مکاشفه
 میشود چنانکه بهشت و دوزخ و کسی عرش و این همه را طوارات شیطانیت و در

و در شرح مشارق مسطور است که رقص حرام التفاتی است و در
 قالع البدعت آورده است که شیطان انگشت خود را در پیش
 کشید پس اوست میشود بستی شیطان نگریه آغاز میکند و لغوه میزند و بر
 زمین می افتد و عامه خلق ایشانرا عاشق میبندند و حرام التفاتی را حلال میدانند
 کافر میشوند و بعضی ازین طائفه آلت ملاهی را در میان نه آرند بلکه جواسی
 امروسی را در پیش خود می آرند و یا غز از امروسی غزل و خوش آواز می
 میشوند این نیز حرام التفاتی است زیرا که صحاب رسول رفع صوت را تبلاوت قرآن
 و نزدیک حرب کافران منع میکردند چگونه برین جا بلان بدیعت روا باشد
 و وجه تحريم این در جمله و اکثر کتابهای فقه مسطور است نظر باید کرد چنانکه مختار
 القادری و تفسیر کشاف و سایر تفاسیر و تحفه الفقہ و بوستان البوالیث
 سمرقندی و غیر ذلک من الکتب المشهورة و در قالع البدعت آورده
 است که آنچه بعضی صوفیان جاهل در سالها آورده اند که در پیش حضرت
 رسالت پناه دف زده اند و حضرت رقص کرده بود این لفظ محض کفر است
 و افترا و بیتان میگویند بر حضرت زیرا که اگر چادر مبارک حضرت از تن افتادی
 تا سبع سموات سوخته میشد چنانکه در قصه هبل تن قصه این گفته شود انشاء
 الله تعالی و دیگر اگر رقص با حضرت کرده میبود بر ما واجب و یا سنت
 میشد زیرا که آنچه پیغمبر علیه السلام کرده است از لمس و قبل و یا غیر ذلک بر ما
 سنت است یا مستحب پس رقص سنت میبود و حال آنکه در کتابهای فقه
 حرام التفاتی است و آنچه در بعضی رساله نقل از کشف المحجوبین کرده اند که امام
 اعظم ره سماع را حلال داشته است شیخ الاسلام لها نوری قدس سره میفرماید
 که تمام کشف المحجوبین از اول تا آخر فصل لفصل بلکه کلمه بحکم و حرف بحر و در
 تحت نظر آوردم در و ندیدم اگر در و بوده باشد هم دروغ باشد زیرا که
 در صدر هر کتابهای فقه حرام نوشته اند و اگر در و حلال باشد آن

و بیان رقص کردن
 حرام التفاتی است

مصنف غلط گفته باشد و برخلاف یقینان سله آورده باشد و آن کذب محض
 است و قصه چهل تن این است که ایشان از امت مهتر عیسی بودند یک
 است از این شهر بود آورده اند که روزی مهتر عیسی بر کناره دریا میگذشت
 بیت و نه کس قصاران در انوعای جامه می نشستند چون مهتر عیسی دیدند تها را میان
 آوردند و چون بر کناره دریا شانی گذشت و ده قصاران از انجا مسلمان شدند این
 همه یک که چهل تن شدند و یک کس مان بود که چون مهتر عیسی در کعبه وارد سخن
 میکرد و زنی با پسر در بغل پیش او ایستاده بود گفت عجب مکرست که زنان
 که پسر را در سخن در آرند و ایشان ساکت نشینند فرزندش در حال گفت
 لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ عَسَىٰ دُخِيَ اللَّهُ اے مادر من که سحر کرد و مادرش گفت چو خوب است
 در ان ساعت مسلمان شد و آن فرزند را نیز همراه عیسی علیهم السلام نهاد بان هم چل
 کس شدند و در کعبه و دارس بودند چون حضرت رسالت پناه دوشب معراج
 میرفت بد آنجا رسید و ان کعبه را کوفتن گرفت گفتند میستی گفت منم محمد گفتند
 در میان ما منی نمیکنی خیرش گفت بگوئے منم خادم الفقراء چون حضرت چنین
 گفت در را باز کردند حضرت در آمد گفتند که چون خادم الفقراء باشی و از ان کعبه را
 بیا ان بخش کن حب ائیل حضرت را تعلیم کرد و پاره آب را گرفت و آن را در اولان
 آب مالید تا آب شد و آن آب هر یک را ذره ذره چشانید گفتند آما خادم الفقرا
 بوده بعد از ان یکی از ایشان طاس را در پیش نهادند و رگ دست
 کشاد و در حال از هر چهل کس همان رگ کشاده شد و خون همه و
 طاس فرود می شد حضرت رسالت پناه را از یگانگی ایشان بغایت شوق
 شد سر را جنبانید حتی که دستار مبارکش بجانب قفا آمد و نیم سر او برهنه
 شد بجز و برهنه شدن تارک سر آن گنبد بسوخت و مهتر جبرائیل آن در
 را محکم گرفت نه افتاد و گفت یا رسول الله اگر تمام سر شما برهنه شده میوه و تار
 سموات و عرش و کرسی همه سوختند و این تنبیه است بر آنکه هرگز سر حضرت از

بدین قصه چهل تن

روئی شوق و محبت بر منته نشده بود و نه جامه او زمین منتاده بود و نیز اگر رقص
کردن و سر برهنه ساختن و جامه را از تن بدر کردن خلاف شرع است و خلاف شرع
برگزیدن حضرت در وجود نیامده است و آنچه ایشان حجت می آرند که ایشان شیخ قص
و سماع را رواج داشته است ایشان را در بیان مشائخان میکنند پس ایشان
را نیز حجت آن مشائخان میتوان بجای آورد که آن صاحب در آن نندیدند که
حق را چنانکه بایزید بطای را کار و اثر نمیکرد و از آن اولیاء الهی منتفی گشت
که سماع را چندی شرط است اگر تمام بر جای باشند متابعت مایان کند و الا
ضال و مضل باشد شرط اول آنکه همه مجالس اهل علم باشند حتی که مسطور است
کسیکه حافظ قرآن نباشد او را مرید نمیتوان گرفت و در عوارف
المعارف آورده است مرید وقتی مرید گردد که در میت
سال هیچ گناه او نوشته نشود یعنی هیچ گناه از دور وجود نیاید
شرط دوم آنکه همه اهل آن مجالس فانی از خود باقی بخت باشند و
فنائی ایشان وقتی معلوم میشود که هیچ تنی بر دوا اثر نکند و هیچ لغضو
کینه در دل ایشان نباشد بقول الشاعر فرورفت ز سعد و سبک صفا بشیر چونکه
همه ذات بود باز همان ذات شد یعنی چنانکه اکل شرب اثر تنی بر دماند پس
این هنگام اهل گردند و یا شیخ کامل در آن میان داشته باشد که او بصفت
ندکور موصوف باشد پس ایشان متابعت او میکنند و در مذبح در و ایشان
باک ندارد و سیوم شرط آنکه قوال نعمه گوئی نیز بماند ایشان باشند که هیچ
طمع و نیادی نداشته باشد و از حظوظ نفسانی خبر نباشد شرط چهارم آنکه
ایشان با طهارت باشند که الْوُضُوءُ سَلَامٌ لِّلْمُؤْمِنِ وَ لِّلْمُؤْمِنَاتِ و بی سلاح شیطان ایشان
کارزار بکند شرط پنجم آنکه در میان ایشان جوانان مرد نباشند شرط ششم آنکه
در آن میان زن نباشد و نه در جامعی که زنان ایشان را مینید شرط هفتم آنکه در
جایی باشند که وزن نداشته و در پوشیده باشند بلکه از ایشان نیز کسی نشود

مسلم
در بیان کردن خود شرط
آن

اینست حال اهل بیت

و این بد بختان در میان جمع مردم از زنان مردان و صغیر و کبیر سحای می آرند
 بلکه زن و مرد و کودک را در رقص می آرند چو نه از ریاضانی باشند و چو نه از ضلالت
 نجات یابند شرط هشتم آنکه بر و بار و علیم باشند یعنی اگر کسی بر ایشان بر فعال ایشان
 بدگوید آن شخص خصومت کنند بلکه گویند ناجائز است و بایان خود میدانیم که خلاف
 شرع است و بایان را باین اختیار نیست زیرا که اگر باین شریعت و دعوی
 علانیت کنند خوف کفر است و معلوم نیست که ایشان محبت قومی بیارند مگر در
 رساله بر رساله عمل نیامده است زیرا که بابت کلام المد و بحديث رسول الله
 عمل کرده نشود بکتابت بوجوه مختلف بنهیم کرده شود پس چه جای آنکه بر رساله
 عمل کرده شود بکتابت فقه نشود و هر که از حجب فقه باز گردد و در رساله
 کند گوید که فقه را منکر شده باشد و منکر فقه کافر و منکر رساله مسلم و در
 عوارف المعارف سری سقطی فرموده است که اگر قص
 کنند و شبهه شیر بروی زنند و او را از آن خبر نشود پس این هنگام قص و سماع
 کند شرط نهم آنکه اگر مرد یا غیر فلک از مردمان عالمه او را انکار کنند
 پس شیخ چنان قوت داشته باشد که در حال ایشان از آن حال خود ساکات
 چنانکه حماد الدین ناگوری را گفته اند که در روم بمنزل مرید خود فرود آمد گفت
 ای مرید آنچه لایق حال من است بپیدا کن گفت چه باشد گفت آفات ملاحی
 گفت درین لایت عالمان اکابر منع میدارند گفت من اتم محبت ایشان را
 مرید در حال اندر گوشه پید کرد باین شرط مذکور در گوشه رفتند اما چون
 فتنه پوشیده نمی ماند در حال این سخن را عالمان شنودند و به باد شاه زنان
 بردند بادشاه فرمود تا او را بیاورند چون رسول آمد برخواست و فتنه قدم روی
 شد باز برگشت و نشست گفت امر بادشاه فرض بود بجای می آوردم و فتنه
 پیش بادشاه فرض نیست رسول فتنه بادشاه با جمیع عالمان بمنز و کیش
 آمد همه مردمان ترسیدند عالمان گفتند شما را شاید که خلاف شرع پیدا بکنید

گفت اگر چه خلاف شرع است ولیکن من مرض دارم که بغیر ازین محبت نمی یابم
 و این در کتب فقه مشهور که از برائے تعدای حرام حلال گرد و اگر طبیب حاذق
 فرماید گفتند بایان از مرض شما خبر نداریم شیخ در حال قوالان پیرون کشید
 و آلات ملاهی را بسایب جامی جمع کرده نهاد و بر بالای ایشان چادر انداخت
 از زیر چادر چند ان نغمه گوناگون پدید آمد که بادشاه و عالمان جمع بیک کت
 در رقص شدند و میوشفتا و نوازان حالت که شیخ را بود از وصول مکاشفه خبر
 شدند و چون بهوش آمدند گفتند که این کار خاصه شما باشد و کسی دیگر نکند اما
 بهیچ غفل کردند که در شریعت جنب شدیم که این خلاف شریعت است شریعت دوم
 اینکه از هیئت مرتب خبر باشد که بدان نماند هیئت ترکی جامه می پوشند و ترکی
 پاره جامه را گویند و آن چنانست که جامه سفید را میپوشند و بر آن جامه شش
 رنگ جامه را بدوزند اول پارچه کبود و کبود مرتب نفس است که در مرتبه
 دیگر مرتبه تکلیف کرده کل سوی پس را بر قدرت دانند دوم پارچه عقیق
 رنگ بدوزد که این مرتب دل میماند که در هر حال از اکثر دل بر داشته دارد
 و نظر بوجدت کند و در چار ناچار پاس نفاس کند کقول اشاعر و فر و بر خیال
 غیر حق را وزد و آن این ریاضت سالکان را فرض در آن پارچه سیوم
 سرخ خالص دوزد که این بمراتب فوادی ماند و درین مرتبه لک چار ناچار
 سبک بوده باشد زیرا که تصوفی صاحب الوقت که در کل احوال هر چه بیند
 همان معلمات قدیم داند که بشور انگیزی عشق نام خیریت یافته است پارچه
 چهارم زرد باید و این بمراتب سر میماند که میان روح سرارجی روح الهامیت
 و ایضاً درین فوادی روح است و آن جامه سفید که تمام وجود او گرفته است
 بمراتب روح میماند هر گاه که سالک در آن مرتب روح سرارجی متغراق یا بدلم
 لدن بر و کشاده گردد که هر دقیقه بر و فرد آید از مسائل مشکل فی الحال کشاید
 چنانکه امام اعظم میگفت که علم عطا است گاهی باشد گاهی نباشد پس

بر شما باد که هر یک بقدر امکان خود فتوی و رویت و بید و علم له ن آنرا گویند که
 او را به نزد یک خدای چنان مراتب پیدا شود که اگر سلسله شریع و شوار آید او فی
 الحال کند پارچه پنجم نیز میاید و آن بر مراتب شخصی میاند که کم شدن و ختم انبیا
 در آنست پارچه ششم سیاه باید و آن بر مراتب اخلاص نماید که کم شدن حضرت
 رسالت پناه در آنست که میگفت لَا تُحْصِي ثَنَاءَ عَلَيْكَ أَنْتَ لَمَّا أَشَدَّتْ
عَلَى نَفْسِكَ از آن حالت است شرط یازدهم این است که خبر باشد و طریق نزول
 و عروج او دانسته باشد که هر دو روش عالم باین مراتب باشد جمله ماسوی الهیه
 را در خود بیند از طفیل این است که هر چه هست از این است که خارج نیست یعنی چنانکه
 از ازل الازل از مراتب احدیت که آنرا انشا گویند که این بود و نال بود و خود
 خوش خفته بود و بخی رسید که آنرا مراتب وحدت می نامند و از آن لواحدیت که
 آنرا ذات با صفات می گویند و از آن بعد از آن نور و شهود که آنرا کثرت است و عیان
 ثابت و ظهور علم گویند و از آن بعد از آن متجسد که آنرا انجمن و وحدت و حقیقت مختلف شایر
 که همیشه بر این ظهور باشد و از آن محل کن که آنرا مکتب و سراجی و غیر ذلک
 و از آن بروج انسانی و از آن پس که میان روح و فواید است و از آن بعد از آن
 که محل اخذ است که آنرا انشا بنده میگویند و از آن بعد از آن که بنده میگویند
 و از آن قلب که درین صفت نمونی و کافر می می باید و از آن بعد از آن که در آن
 جا صفت اسلام می باید و از آن تبارک و از آن بدماغ و از آن اثر در
 جوارح پیدا شود تا در عمل آیند و از دماغ بجهن خمس استمال می یابید پس هر چه
 سمع است الحال به معیت او سمعیت دارد و بصیرت بصیرت او بصیرت دارد
 و کلام به معیت صفتی تکلمی او تکلم دارد پس چون سر و انشاء و علم او میرسد است
 در جای که علم است بصیرت است و در جای که بصیرت است سمع است و زندگی کل شایر
 بر زندگی اوست و قیام هر شے بقیومی اوست و قیام و دوام بر شے قیام و
 و مومیت اوست پس چون بے سمع و بے بصیر و بے علم و بے پیش و بے

این کتاب را از آنکه در این کتاب
 آن کتابی را که در این کتاب
 که در این کتاب است
 که در این کتاب است

گل یوم هوفی شان شود و چون به باز زده مرتب مذکور سمیت و بصیرت نزول
 یافته بدینطور ظهور ظاهر شده خود چپتی ندارد و بخود قیام ندارد و سالکان حق از او
 شنوند و از او مبتدیه و از خود بدرونه و خود را به غیر ابطال میکنند اگر بدینوجه
 سماع کنند و او باشد و درین شکل نظر کن تا اسرار انهم کنی و این شکل
 مرغ بمنزله قلب تا در قلب خود این اسرار گوش بگوشت چنانکه
 نوشته شود یعنی و همه را از دینی و خود و میسان نه دور گوشهای
 دل بدین ترتیب بگردانی تا من اعتصم بالله فقد جت نجات یابی
 و اسیر شیطان نگردی و در حالت استغراق باور می آید از دست
 ده مگر خود رفته شود و شرمه و از ده هم آنکه آئینش شخص را لازم است
 که فزیه از فروض و وجوب و سنت از دور ترک نرود تا اگر فزیه از شریعت
 بجائی نیامده باشد و او را حال بدین احوال باشد همه مکرر بانی دست دراج
 شیطانی بود چنانکه منصور و بایزید بسطامی و غیر ذلک اگر چه سخنان ناموفق
 در شرح میکردند اما در حال غیر حال آداب شریعت را از دست
 نمیدانند و در رساله ابو علی و دو بار می ستودست که اگر مالک این حالت
 استغراق دست دهد فرض ترک و بدینان گفت فزیه آداب شریعت را از
 دست ندهد زیرا که بهرکت ظاهر به باطن رسیده و دیگر نیکی متابعت حضرت
 رسول است اگر از یک کس بر داشته میشد از حضرت رسول چه میشد چون از او
 برداشته شد و او ترک نکرد و چگونه ترک مییم که بایان را بهره از باطن
 نمیشد مگر متابعت او پس بدین ان می سرزند که از درویشان علم طبع
 و صوفیان جاهل دور مالی تا دوست شیطان نگردی و باز به عالمان مبتدیه
 و پرستگار شینی تا دشمن شیطان و دوست رحمان شوی چنانکه در تفسیر
 وارد است روزی شیطان مویهای ریش خود کنده و بریده بخدمت رسول
 علیه السلام حاضر شد حضرت رسول گفت ای محسن پس ریش را کنده ای

سبب این کلمات
 سبب این کلمات

مشایخ آن قبول نمیدارند و یکی از جمله خلیفهای او شیخ نصرالدین بود که تمام ولایت
 مازندران را به ولایت رسانده و قتل عالمان بجائی آورده بود پس پیری را
 کسی شاید که دست بدست تا عهد رسول الهی پیر کمال آورده باشد چنانکه
 این فقر خاکپائی صغیر و کبیر را از سلسله اجازت از حضرت پیر خود رسیده
 است و او را زمره خود همی این شایخان را از هر سلسله بطریق مناجات
 و تخریر خواهم آورد تا هر که طالب این سلسله باشد شاید که اسماء شریف ایشان
 را بیاید و او را در هنگام مصیقت احوال بعد المذتعالی شفیع آورد و حاجتش
 بشیک بر آید کما قال علیه الصلوة والسلام من آتت شیکانکیز ذکره آورده اند
 هر که هر روز دو حکایت از اولیاء ماضی مذکور کند و یا بشنود و بشیک خاطر
 او اثر الهی پیدا شود اول شجره چشمت ابل بهشت که این حقیر مسیحی
 بکلا و روزی نه تنگناری از حضرت شیخ المشایخ و الاولیاء میپیشوای زمانه
 شیخ یگانه فرد الزمان بمنزلت عین الانسان حضرت شیخ علی ترمیزی
 بن قنبر علی قدس سره آمده است و حضرت شیخ را بیت نفر داشتند
 مردان بودند که بغیر از ابل علم شخصی را مرید نمیکرفت و یقین ذکر میکرد
 اگر چه عامی محض و خدمت او روزی چند میگذاشتند و بکشت شیخ چنان
 مؤثر میگشت که درین زمانه فساد و زده از شریعت مصطفوی تجاوز نمی نمود
 و نخواهد نمود ایشان را الهی بحرمات راز و نیاز شیخ الاسلام و المسلمین شیخ علی
 بن قنبر علی قدس سره که با توداشت الهی بحرمات راز و نیاز شیخ الاسلام و
 المسلمین شیخ سالار به عطاء الله بهیة الله روی قدس سره که با توداشت منتهای
 او نیک عوارف المعارف را چنان شرح فرموده است که یک که تواند
 بروشت و عالمان زمانه و علم فقه او را امام عظمی نامی میگفتند و در علم نحو
 او را شهاب الدین ناگوری میگفتند آورده اند که روزی در شمعندان از
 مازندران در خدمت او حاضر شدند و میان ایشان مباحثه در سلسله فتاوا

بشیک دارد
 شیخ را بیاید
 نه آن چنان

شیخ خواجه را فرمود تا فلان کتاب را بیاورد و کس برداشته آوردند
 شیخ در حال بکشا و انگشت را بر آن سطرها و نشانه‌ها در حال تقصیرت
 بجائی آوردند و مریدی او اختیار کردند و لیساً آوردند که چون هالون پادشاه
 ولایت هند مسلم گردید بعد از لشکر افغانان بدو مقابله نمودند پادشاه از برائت
 استعانت و فاش شیخ بجانب اجمیر متوجه شد وقت مخی بود که در رسیدن چون
 شیخ سر از مراقبه بالا کرد این مجلس واقعه را باز نمود که پادشاه زمانه
 قیامی وارد گفت که چه میخواهد پادشاه گفت ملک میخواهم شیخ در مقام
 شد بکشد کرت سر بالا میگرفت و طریق حاکم بشن رسید باز در
 مراقبه شد بعد از مراقبه سیوم دست بر آورد که از برای سلامتی سر پادشاه
 فاش خواند حضرت هالون بسبب همان عا از عدد و خجالت یافت بعد از نجات
 از موضع لاهور و واسط را به پد شیخ فرستاد و ایضا آوردند که
 روزی فرزند ایشان شیخ حسین بهاء فرودست و جلدی در سیر خاکی
 شده بود و زوان چند از هر طرف بدو میزدند و شیشیر چند بر وی زودند اما
 بوجودش اثر نمیکردند چون در خانه آمد شیخ بر او غضب تمام فرمود
 و گفت که فقیران را سواری و سیر چه کار گفت ای پدر طریق اثر ناکردن
 تیغ چه بود شیخ دست مبارک خود را بدو نمود که بگوید شده که دهانه شیخ
 را از اینجا که عادت درویشانست از اظهار کرامات عاری شد سر زمینها و
 و از دار افتاد با بقا حلت نمود الهی بحیرت راز و نیاز شیخ الاسلام و
 مسلمین شیخ بهاء الدین صامت قدس سره که با توداشت و او را از اینجا
 گویند که در هیچ احوال انجیر لایبی تکلم نمیکرد و فرزند صغیرش را نیز و نکش
 را که دیند تا مگر باین سرزند تکلم کند طفل او را نهایت مزاحمت رسانید چنانکه
 از پیشش سیج آورد میگریفت و بدو ملامت میکرد شیخ دست را بطرف زمین
 اشارت کرد و فرزند سر را بران او نهاد بعد از مدتی چون دید طفل جان را

در حالت قدس بهاء الدین
 در حالت قدس بهاء الدین

بجق تسلیم کرده بود و آورده اند روزی از مردمان او انکار نمود و مباحثه
 کرد که فی زمانه اگر امت نیست شیخ گفت بست که امانات الوالی فی دایه دنیا
 لها کوک فتم اهل النوال یعنی کرامات او ایما حق است مرید گفت اگر کسی
 داشته باشد پید کند و برین مهاله تمام نمود شیخ در حرکت نماز بعد از تجدید و
 بجائی آورد و گفت از جهان بهتر هیچ نیست و سر زمین نهاد و ولت نمود
 الهی بحرمت راز و نیاز شیخ الاسلام و المسلمین سید حامد الدین قدس سره
 که با تودشت الهی بحرمت راز و نیاز شیخ الاسلام و المسلمین شیخ حسام
 الدین قدس سره که با تودشت و بعد از سمیت ایشان راز خدمت منع میکرد
 از آن که سادات بوده اند و ادب سیادت او نگاه میکردند اما حضرت
 سید حامد الدین از عمر عدم خدمت بنایت و لگیری بود و از عدم خدمت
 پیر خود عدم سادات خود را قیاس میکرد و بعد بلا غایت و جهل بلا
 نهایت مینمود که مروتی از وقتها به یگان نوع خدمت مشرف شود
 قضا را شب حضرت شیخ حسام الدین قدس سره بر بام بود چون میخواست
 که فرود آید حضرت سید حامد الدین قدس سره خود را در طاقچه زینیه پای پنهان
 ساخت که گر پائی مبارک ایشان بر بدن ایشان برسد همدان بود که حضرت پائی
 را بر پشت ایشان نهاد اما چون دانست که آدمیت و حال حس است زده فرود آمد
 گفت کیستی گفت منم سر مو و غرض چه بود گفت خدمت دیگر میسر نمیشد
 این اسم نوع از خدمت دهم پس حضرت شیخ حسام الدین قدس
 سره خواست که او را اذن ارشاد بدهد اما بخود اندیشید که
 اگر قمیص خود بدهم در وقت پوشیدن دامن بالائی بر ایشان
 خواهد آمد و اگر دستار بدهم نیز بفرق او قرار یابد و این بے ادبی میدانم
 که لباس من بفرق سادات قرار یابد اما بهتر آنست که سر و پل
 خود را بدهم تا وقت پوشیدن در زیر پائی ایشان در آید چون حضرت

کرامات و ولت مردمان
 دنیا برین کرامت
 و سمیت پس از شیخ
 غایت از زمانه شیخ
 عنایت سینه ۱۱
 فی زمانه شیخ حامد الدین

شیخ حسام الدین سراویل را بدو کشیده و او حضرت سید حامد الدین از انجا
 که صد چندان آداب مرشدی او را رعایت میداشت سراویل را گرفت بر سر
 خود بست بعد چون حضرت شیخ حسام الدین داشت که در خلاص منبذ است
 است و در خدمت ثابت است شفقت بلامناہیت و در شان او پیدا کرد و مرتب
 او را از اله تعالی درخواست کرد و او را اذن ارشاد و او پس لایق حال ملک
 این است که اگر چه سید زاوہ و شاه زاوہ و خان زاوہ باشد خدمت را از دست
 مذہب الہی بحرمیت راز و نیاز شیخ الاسلام و مسلمین شیخ قطب عالم قدس
 سرہ کہ با تو داشت در مناقب او آورده اند کہ وقتی کہ با تو داشت زمانہ ناگو
 را در تحت حکم آورد و در سرب شیخ نے بیوہ بود کہ خود را در حفظ و محفوظ
 میداشت سپاہیان بد و مزاحمت میرسانند و اموال او را بہ تکلف
 میخورند بیوہ زن استعانت بحضرت شیخ برداشت و پیش طلب الممان شد
 کہ تیمان را بغایت مظلوم نمیتوان ساخت ظالمان خندہ آغاز کردند کہ قطب
 بجائی نمیخیزد و شما چگونه آمدید شیخ گفت مگر نخواستہ باشم ایشان فی الحال
 کس بمنزلش دو اند نہ گفت کہ در خانہ ہم شستہ است و در اینجا هم حاضر
 است ظالمان ترسیدند و از انجا بجای شدند و این احوال را بہ بادشاہ نشان
 دادند بادشاہ را پانصد مردان خوانین بودند فرمود تا پانصد مسجد و پانصد
 مہمانی مہیا کنند و بادشاہ نیز مسجد و مہمانی تیار کرد و این سبزار و دو کس
 سبک کرت او را دعوت نمودند و رکیاعت در ہزار و دو ہائی پیدا بود و بر
 تخت خود نیز نشسته بود و در بعضی جا خود فی میخورد و در بعضی جا نماز را امامت میکرد
 پس ہر کہ دعوی قطبی کند از چنین طلب کن الہی بحرمیت راز و نیاز شیخ
 الاسلام و مسلمین شیخ علاء الدین احمد لہا لوزی قدس سرہ کہ با تو داشت
 الہی بحرمیت راز و نیاز شیخ الاسلام و مسلمین شیخ سراج الدین قدس
 سرہ کہ با تو داشت الہی بحرمیت راز و نیاز شیخ الاسلام و مسلمین

در مناقب شیخ قطب
 عالم

در مناقب شیخ قطب
 عالم

شیخ نظام الدین اولیاء احمد و محمد بدو الی قدس سره که با تو دوست و در مناقب
 او آورده اند که روزی در تنگنا می رفت سگ بچکان را افتاده اید
 که بی طاقت شده فریاد میکرد و نگفت مادرش این چوشت گفتند که درین شب او را
 دو بخور گفت فریاد بکنید مادرش از اچون سر یارو کردند و حال زکوه بیامد و
 بران بچکان خود ایستاد ایضا آورده اند که شیخ را یا نصیحت قوال بود که هر روز
 برقص و سماع می رفت روزی عالمان نامه جمیع شدند و شیخ رکن الدین قریشی
 را در پیش کردند تا با او مباحثه بکنیم چون شیخ در رسید هر دو با هم محبا کردند
 شیخ در رقص شد قوالان را فرمود که چشتی قرار نینماید قوالان سرودنوختند
 چون بجانب شیخ رکن الدین رسید از دهنش بگرفت و بنشاندن با زرقص
 شد بکذا تا شش کرت اورا منع کرد چون بکرت هفتم رقص شیخ رکن الدین
 روان شد و جمله عالمان متابعت او کردند بعد از آن عتبه رسیدند
 که یا شیخ چرا را تا کردی گفت من با او چند سخن در باطن کردم که شمارا بدان
 اطلاع نشد مادرین شش کرت که میگرفتیم در هر کرت با آسمان می برآمد
 و در کرت هفتم بجائی رسید که مادران مجال نبود آورده اند که چون مفتاح
 الجنان یا تصنیف می کرد یک مسله بر مصنف دشوار آمد مرید خود را فرمود
 تا فلان وظیفه زکنا ره دریا بخوان که خضر علیه الصلوٰه و السلام بتوبه نماید و مشکل را
 حل بکند مرید همچنان کرد خضر علیه السلام را دید گفت یا بنی آدم بار دیگر گجائی گفت
 مجلس شیخ نظام الدین خواص یافت آورده اند که بار دیگر مسله مشکل فتاویهان
 مرید مجلس شیخ نظام الدین جمع کرد چون پرسید دید که شیخ برقص بود و مظهر خضر
 موضع رقص او را بدامن پاک میکرد مرید در شک افتاد که شیطان باشد
 یا حضرت خضر عم باز گفت که شیطان بصورت پیغمبران نشود و درین اندیشه بود که
 خضر در پیش او آمد و مشکش را بیان فرمود مرید گفت یا پیغمبر خدای
 این چه حالت است گفت اگر چه ناموافق شرع میکند اما طالب مخلص است که طلب

با خلاص دار و مرید چون این شنید باید و در پیش شیخ نظام الدین ایستاد و بعد
 از فراغ شیخ طلب انا به کرد و در طلب شجره شد شیخ گفت که استاذ شما
 متشرع است شجره را قبول نکنید اما چون آنکس الحاح بسیار کرد کلاه و شجره بدو
 داد چون در پیش استاذ شد واقعه باز نمود استاذ بدو قهر و غضب تمام کرد و فرمود
 که شجره را بدو برگشته بدو مرید با بخود که من شرم دارم بعد از آن هر دو
 با هم روان شدند چون رسیدند دیدند که شیخ باز در قفس بود ایشان در مجلس او
 استاند چون شیخ بطرف ایشان آمد بدو استاذ و شاگرد او را مصادمت کرد
 اما رنگ و روی مریدش بغایت تغییر شد شیخ گفت اگر چیزی به باطن داشته
 باشید و الا کار شما بظاهر نیست و حضرت شیخ را گفته اند که چون بنظر تیر بنگاه میکرد
 در حال سرش از تن جدا میشد بعد از فراغ مریدان پرسیدند که یا شیخ بایان
 چندان تیر باران طنی کردیم بر ایشان چرا اثر نکرد شیخ گفت که من چند آن
 تیر طرقت بر ایشان زدم اما جبهه شریعت چنان پوشیده بودند که
 تیر طرقت در جبهه شریعت اثر نمیکرد ایشان شجره را بدو دادند
 شیخ گفت من چه گفته بودم اما شاگرد شما بی طاعتی کرد و درین حال
 من بخیر نام اگر مرا بیاید بشید بجز و این گفتن باز در قفس شد تمام
 آن مجلس سکرت کار زدند اما در وی هیچ اثر نداشت بعد از فراغ معذرت
 نمود ایشان گفتند که انجمن کار خاصه تو باشد و کس دیگر را نباید
 مناقب دیگر آورد و ده اند که بادشاه زمانه را در هر وقت پانصد
 تصدق می برآمد شیخ را نیز پانصد طبق می برآمد بادشاه را غیرت بکارش
 که تصدق او بمن برابر و مساوی میباشد آنچه از اموال املاک شیخ داده
 بود همه را مانعت نمود اما شیخ بعد از آن و چون این طبع میکشید بادشاه
 چون دید که باین نمی ایستد مریدان او را کار بکار میگرفت بزرگتر و
 قلعه ای است میکرد و در مریدان این واقعه را بشیخ باز گفتند شیخ گفت

این قلعه بر باد شاه حرام است او بمیرد و درین قلعه خزان بگرد چون قلعه مهیا
شد و باد شاه بطرف قلعه سوار شد مریدان گفتند که یا شیخ شما چه گفته بودید
شیخ گفت دیوهای دور است بکذا چون باد شاه بدروازه رسید مریدان
تجیل کردند که یا شیخ در آمد گفت بنزد دور است آورده اند که چون باد شاه
سر بدروازه می آید و از بالای دروازه بقدرت الهی سنگ از دیوار جدا
گردد که بر سر باد شاه رسد و مغز او بر آید الحال تا این طایفه هرگز نمی شود در
قلعه دیوهای می یابند الهی بحرمت راز و نیاز شیخ الاسلام و سلیمان شیخ فرید
شکر گنج مسعود سلیمان چشتی قدس سره که با تو داشت و مناقب او آوردند
اند که شیخ فرید و بهاد الدین ذکر یاب و در پیش شیخ شهاب الدین سهروردی نشاند
و سید جلال بخاری و شهباز قلندر سر و دین و نیز به راه بودند اما شیخ فرید را در
دل خطره آمد که شیخ را سینه لغایتی کلان است بمانند زنان چو اقدار باشد
حضرت شیخ شهاب الدین دریافت اما هر چهار رایگان مرغ بداد و گفت این را
در جامی فروج کنید که کسی ندیده هر کس مرغ را کشتند اما شیخ فرید
برگشته آورد و گفت چرا گفت هیچ جا نمی نیست که او نمی بیند بعد از آن حضرت
شهاب الدین او را فرمود که برو مردان خدا را طلب کن که ترا بمن گاری نیست
و از عهده تو نخواهم بر آمد شیخ فرید گفت که بارے کسی را بنما فرمود و پیش
قطب عالم شود و طلب او شد چون بنزد یک شهر قطب عالم رسید دید که با
کو دوکان بازمی لعب میکند و چون بمنزلش آمد دید که بر تخت نشسته است
اما چنان آگاه شد که یکی در آن میان کو دوکان همین شخص بود زیرا که رات
قطبان است که در یک ساعت بهزار کشته بنمایند قطب عالم او را بخدمت آفتابه
خود مسلط کرد شب آتش گردن آفتابه از و نا چیز شد و در جامی بلند شمع را
دید که می سوزد و در حال بدین جایگاه روان شده دید که دختر صاحب جمال
و سر غنّه قوم کلام الهی را میخواند آتش طلب کرد و مانعت فرمود و گفت

مسند شیخ فرید

اگر چشم خود را کشیده بمن همی آتش بدم شیخ در حال کار در برابر گرفت و
 چشم مبارک را کشیده بدو داد و آتش را روان کرد و بعد از گرم کردن آفتاب به
 قطب عالم بیرون آمد و طهارت بکرد و فرمود فرید چشم تو چه حال دارد گفت حضرت
 در و سبکند گفت بکشائی که باز آمد چون بکشاو آمده بود اما کثری داشت تا نشانه
 مردان کم نشود علی الصبح همان دختر جهل مال زور را گرفته در پیش قطب عالم شد
 شیخ آن اموال و الفقر الصدق کرد و او را بشیخ فرید تزویج کرد و از آن ارادت
 داد بجانب پینه فرستاد اما ولایت پینه را چپال جوگی گمراه ساخت
 بود و قصه او آن بود که روزی با دوشاه پینه در شکار شد اما در میان
 درخت گل بنایتی مصفا دید فرمود تا او را از بیخ برکشند چون زمین را کاویدند
 درخت از خانه سر کشیده بود چون همان خانه را خراب کردند دیدند که جوگی آن
 خانه نشسته است و بیخ آن درخت در کاسه اوست با دوشاه بدو
 معتقد شد جوگی چون برآمد علم تنازع را بیان کرد تمام ولایت را گمراه ساخت
 چون حضرت شیخ فرید در آن نواحی رسید گوشه را بخود رساند و او در آن
 زمان تمام نظر مردمان بدان جوگی میرفت آورده اند که شخص را از آن محله ماوه
 گاوشیر داری ستاد و پیش شیخ رفت که اس گشته نشین و عاکن تا ماوه
 گاوشیر و پیش شیخ دعا کرد و چنان شد که تا اهل آن محله بدو رجوع کردند چون
 شهرت یافت سخن را به دوشاه رسانیدند با دوشاه شیخ را دعوت نمود و فرید
 علیه الرحمة حاضر شد و گفت که اینچنین مسلمانان را شاید که دین محمد مصطفی
 صلی الله علیه و سلم را تبدیل دهد با دوشاه گفت که جوگی چنان و چنین کرمت
 دارد اگر شما بدو برابری کنید از وی بگردیم شیخ فرمود خدا آسان خواهد کرد چون
 در رسید شیخ را گفت تو که باشی شیخ فرمود صاحب این ولایت منم جوگی
 گفت که مرا باشا کارسله و عبت نیست بک کار بکرمت است جوگی
 بر مصلائی خود نشست و در سوخت شیخ هر دو گفتش مبارک خود را یا لا اله الا

انداخت جوگی چنان رفته بود که دیده نمیشد و آن کفش او را بر سر زده باز آورد
 بعد از آن شیخ فرید بالاپرید جوگی نیز در عقب او بالا رفت بعد از حاضری جوگی
 فرود آمد بعد شیخ فرود آمد جوگی در اقدام شیخ افتاد و توبه کشید و مسلمان شد
 گفتند چرا گفت مرا برکت عمل بود تا این آسمان رفتم و بالا راه ندادند اما او را برکت
 عمل و ایمان بود از من درگذشت و در کسره کبشت رسید تمام عالم
 مسلمان شدند و شیخ الحال در آنجا آسوده است و او را این جاشکر گنج
 گویند که روزی بار بار شکر از وی میگذشت گفت چیست بخوانید
 گفت خاک است فرمود خواهد شد بعد از مدتی چون دیدند همه خاک بود باز بران
 آوردند گفت شینا شکر است گفت خواهد شد باز شکر شدند و آورده اند
 که روزی بر مقبره نشسته بود و مرید خود را دفن میکرد چون دفن کردند
 رنگ و سولش متغیر شد باز بجایه شد گفتند یا شیخ چه حال بود گفت
 گنگار بود و غذا بش میزد من شفاعت استادم هنوز سخن تمام نکرده
 بودم که قطب عالم در رسید و او هنوز در کلام بود که شیخ معین الدین در
 رسید و او هنوز در کلام بود که آواز غلیس شیخ عثمان مارونی پیدایشد
 باقی بر ملا که آواز کرد که بنظر دیوانه خواهد سوخت والا بگریزید یا ران گفتند
 یا شیخ اگر بدو نمی بخشید فرمود تا حضرت رسالت پناه صلعم همه حاضر میشدند
 اقصی محرم راز و نیاز شیخ الاسلام و سلیم شیخ قطب الاقطاب
 قطب الدین بختیار اوشی حشمتی قدس سره که بالوداشت در مناقب او رو
 اند که روزی شیخ فرید شکر گنج در وقت بامداد بعد از سنت فجر در خواب رفت
 و ران میان حلام شد شیخ فرید متحیر شد قطب عالم استیضای در پیش او
 داشت شیخ فرید و ران میان در آمد و لایته را دید که جایهای لطیف و حوضهای
 گوناگون است شیخ فرید و ران غسل کرد باز از آن استیضای بر آمد و فرض بامداد
 بجای آورد و کذا مناقب هر یک چند است که در تحریر نیاید اما بعضی را که بیاد

در مناقب قطب الاقطاب
 قطب الدین بختیار اوشی حشمتی
 قدس سره

در مناقب شیخ محمد باقر
بن سید محمد باقر

و شایسته گویم اهل بحرمت راز و نیاز شیخ الاسلام و المسلمین شیخ معین
الدین حسن بن سید محمد باقر حشمتی قدس سره که با تو داشت مناقب او آورده اند
که روزی به بند و را به بند و آن میوختند به نام سوخت اما یک است او هیچ وجه
نمی سوخت مردم نیک متحیر شدند ناگاه از جانب قبر شیخ آواز برآمد که
این دست را بنزد یک مرد من کنید زیرا که روزی من در وجودم
دست را بالا کردم او نیز از برای موافقت بطاعت دست را بالا کرده بود از آن میوخت
و مناقب شیخ اگر تمامه نویسم درین مختصر ننگذ اهل بحرمت راز و نیاز
شیخ الاسلام و المسلمین شیخ عثمان مارونی قدس سره که با تو داشت اهل
بحرمت راز و نیاز شیخ الاسلام و المسلمین شیخ حاجی شریف زینبی
قدس سره که با تو داشت اهل بحرمت راز و نیاز شیخ الاسلام و المسلمین شیخ خواجه قطب
الدین مودودی حشمتی قدس سره که با تو داشت اهل بحرمت راز و نیاز شیخ الاسلام و المسلمین
شیخ ناصر الدین البروجی حشمتی قدس سره که با تو داشت اهل بحرمت راز و نیاز
شیخ الاسلام و المسلمین خواجه قدوة الدین ابو محمد حشمتی قدس سره که با تو داشت
اهل بحرمت راز و نیاز خواجه ابوالسحاق شامی حشمتی قدس سره که با تو داشت
اهل بحرمت راز و نیاز خواجه ناصر الدین حشمتی قدس سره که با تو داشت اهل
بحرمت راز و نیاز خواجه مشاودینور حشمتی قدس سره که با تو داشت
و بدانکه سلسله حشمتیه از خواجه مشاودینور تعلق یافته است اهل بحرمت راز
و نیاز خواجه ابوسبیر بحر حشمتی قدس سره که با تو داشت اهل بحرمت
رازد و نیاز خواجه ابو حفیظ مرعشی قدس سره که با تو داشت اهل بحرمت
رازد و نیاز خواجه ابراهیم بن ادهم قدس سره که با تو داشت اهل بحرمت
رازد و نیاز خواجه فضل بن عیاض قدس سره که با تو داشت اهل بحرمت
رازد و نیاز خواجه عبدالواحد بن زید قدس سره که با تو داشت اهل بحرمت
رازد و نیاز خواجه امام حسن بحر رضی الله عنه که با تو داشت و بدانکه امام حسن

بصری پس معتقد را مهبانی بود روزی در کنار مهبانی بود نشسته شد آفتاب
 حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم بر آب برائے طهارت بود ازان آب
 بخورد حضرت گفت که این آب چو شربت گفت این پس بخورد حضرت فرمود حسن یعنی
 نیکو کرد و گفت بمقدار این آب از من برکت هر دو جهاے برد چون بزرگ شد
 سوداگری میکرد و نام او ابو سعید بود چون حضرت حسن گفت نامش حسن
 کردند و مر و اید میفر و خست او را حسن بود و می گفتند در سال از کنار دریا
 بار ثانی مر و اید حاصل کرد و در روم برو و با یک از کمانتران روم آشنائی
 داشت بار ثانی مر و اید خانه او نهاد و روزی آنکس گفت که باد شاه مایان
 را درین سوز سیر بیابان است اگر میخواهید شما نیز با ما بروید امام
 رفت در بیابان خمیه دید بغایتی کلان ستاده او را چهار هزار گنیزگان صاحب
 جمال هر یکی با طبقهائی مر و اید و در دست ازان برشته و روان شدند بعد از آن
 چهار هزار سفید ریشان ازان گشت کردند و روان شدند بعد از آن دو هزار طیبان
 و دویران ازان خمیه گشتند و روان شدند بعد از آن دوازده هزار از آن خمیه گشتند و
 روان شدند بعد از آن دوشاد و دوازده هزار از آن خمیه در آمد و آن خان
 که آشنائی او بود و ایزد آورد و بادشاه گفت ای پسر من اگر به کنیزان وزیر
 و خزائن نجات می یافتی میدادم چنانکه دیدی و اگر بر دوار
 سیند ریشان نجات می یافتی آورده بودم و اگر بطیبی طیبیان نجات
 می یافتی آورده بودم و اگر بجنگ و حرب نجات می یافتی میدادم و اگر
 بزار می داد و خوانین نجات می یافتی آمده ام اما کار بخداست که ازین
 هیچ چیز قبول ندارد و بعد از آمدن امام از آنکس سوال کرد که این چه
 کار است گفت بادشاه را پس وفات یافته است در هر سال بچنان
 میکند امام هم ازان جائی روان شد گفت که بار ما مر و اید خدایا
 تصدق کن که آنچنین خدایا قادر که ازین چنین مانعی هیچ قبول ندارد

چگونه طلب او را ترک و هم طالب دنیا و بی فانی باشم و از انجامی که بخواهم
 کرد بعد از طواف و طلب علم شد تا امام زمانه گشت اما چون اصحاب کم شدند
 و بر سر روز طاعت بنیوی و ند مگر مرتضی علی رضی الله عنه مانده بود و امام حسن
 با اتفاق صحابه و پیش مرتضی علی کرم الله وجهه شد و بیعت کردن خواست و
 گفت که حضرت رسول فرموده است **اَصْحَابِي كَالْجَبَلِ لَا يَنْهَوْنَ بَيْنَهُمْ اِقْتِدَانِيْمُ اِهْتَدَيْتُمْ**
 آنچه تو از حضرت آموخته باین فقیر تعلیم کن مرتضی فرمود که روزی در خدمت
 رسول الله نشسته بودم حضرت فرمود چشمان مرا ببین که چگونه پیش چشم
 پوشیده و گفت **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** باز مرا فرمود که چشمان پرورش و بگوئی گفت حضرت
 رسالت پناه فرمود در یافتی مرتضی علی کرم الله وجهه همان روش هر چه از
 تو گرفت و فکر بود همه تعلیم کرد و تا این زمان همان روش در میان صوفیان رسالت
 و او را سه صد کس مرید بودند هر همه مانند او گشته بودند و از آن میان بن و کس
 اجازت داد یکی بعد از او احد بن زید و دیگر به حبیب عجمی و نه خالواده از حبیب
 عجمی ایجاد شد و پنج خالواده از عبد الواحد بن زید و از میان یک مرید امام
 فخریه بود و دلیل نام بن حارث و قصه او را در فصل ایمان مذکور کردم باز
 او را بر آه آورد و او رده اند که روزی زنی سر برهنه میرفت امام گفتش
 ای زن سر پرورش آن زن از خود خبر شد سر پوشید گفت ای امام من این طبع
 آدمی چنان است که عقل بودم که سر پوشیدن را فراموش کرده بودم و تو
 دعوی محبت خدای میکنی چگونه برهنگی سر مرا دیدی امام واقعه باز پرسید
 گفت شوهر دارم که در چند سال محنت کشی او کرده ام اما چنان محبت او آشفته
 ام که از محنت او خبر ندارم ولیکن درین ایام میخواهد که زن دیگری و هر چند
 میکنم این محبت او را نمیتوانم صبر کرد امام فریاد برآورد که این قصه محبوب
 من میکنی و او در کلام مجید خود فرموده است **إِنَّ اللَّهَ لَا يَقْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَ**
يَقْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ الهی بحرمت راز و نیاز از امیر المؤمنین

اصحاب باطن
 از اینها که می دانند
 به اینست که خداوند
 از رویا و روی و نشانه
 این که در راه فواید او
 این است که در باره او
 در راه او

مهناجر قدس سره که با تودشت اهل بحیرت راز و نیاز شیخ الاسلام و
 المسلمین شیخ محی الدین محبوبی قدس سره که با تودشت اهل بحیرت راز
 و نیاز شیخ الاسلام و المسلمین شیخ سید جمال الحسن الحسینی البخاری قدس
 سره که با تودشت و سید جمال بخاری اول است که این صاحبان
 گویند اهل بحیرت راز و نیاز شیخ رکن الدین قدس سره که با تودشت
 نقل است که شیخ پانزده ماه در رحم مادر بود بعد از ولادت جد او شیخ
 بهاء الدین ذکر یا از دور گوش پرید که اینقدر چپ را در رحم ویر ماندی
 گفت و در هر ماه دو سپاره از کلام الهی یاد میکردم از آن ویر مادم و او
 از پدر خود اذن آورده بود اهل بحیرت راز و نیاز شیخ الاسلام و
 المسلمین شیخ صدر الدین عارف قدس سره که با تودشت و او نیز اذن
 از پدر خود آورده بود اهل بحیرت راز و نیاز شیخ الاسلام و المسلمین
 شیخ بهاء الدین ذکر یا قریشی قدس سره که با تودشت و ذکر یا نام پدر او
 بود منقول است که شیخ را حضرت شهاب الدین دعا کرده بود که هرگز بیدار
 نبیند و بعد از آن جنازه تو بیدار و هر که بعد از جنازه تو مناره ترا بیدار یعنی
 گنبد ترا و او را بدوزخ کارس نباشد چون این سخن شیخ فرید شکر گنبد رسید
 و در خاطر نگه داشت که هر شیخ قطب عالم هیچ دعا نکرد قطب عالم دریافت
 در حق او دعا کرد که هرگز بیدار نشود و مرید مرید تو تا روز قیامت هر که
 درین سلسله تو افتد او را از آتش دوزخ خلاصی باشد و شیخ
 رکن الدین آورده است که در شب حق تعالی را در خواب دیدم بمن چنان نمود
 و گفت هر که است که این را تکرار کند او را بتو بخشیدم از برکت این سه یعنی
 شیخ رکن الدین شیخ صدر الدین شیخ بهاء الدین باید که این سه کرات
 تکرار کند اهل بحیرت راز و نیاز شیخ الاسلام و المسلمین شیخ شهاب الدین
 سهروردی قدس سره که با تودشت منقول است که معراج حضرت شرف

سال بود اما چون برگشته آمد جامی خواب موز گرم بود و این را طلمات الهی گویند
 که بر بعضی یکساعت میباشد و بر بعضی چند سال شیخ شهاب الدین رامریه
 بود مؤذن هر روز در همین التماس میبود که اگر طلمات الهی امیدیدم روز
 جمعه در مسجد دمشق که آنرا معاویه بنیامخوده است در رسید و وزیر آن مسجد
 جوئی آب میرفت در حال جامه کشیده بعد از آن در آب درآمد چون سر بالا
 کرد و در ولایت بیرون شد که نام آن ولایت نمی شناخت همچنان بر مینه
 بر سر آب نشسته بود ناگاه یکدرویش نیک محضر بر پیش آمد گفت
 چه شخصی واقعه باز نمود او را در خانه برد بعد از مدت و خنجر بد و نکاح کرد
 فرزندان چند از و تولد شدند بعد از آن روزی نیز برای غسل در آن
 جایگاه جامه کشیده چون در آب درآمد سر بالا کرد و دید که باز در همان مسجد بیرون
 و جامه های او همچنان نهاده بود و مردمان هنوز بمسجد حاضر نشده مؤذن جامه
 پوشید و در مسجد تخریب شد نشست بعد از آمدن شیخ بمسجد چون نماز کرد و دند
 شیخ بدو تبسم کرد که تخریب باش بخوابستی دیدی که آن مقام را بدو معاینه کرد
 تو مشه گرفته روان شد بعد از سه ماه در آنجا رسید زن فرزندان خود را بیا
 الهی بحرمات راز و نیاز شیخ الاسلام و المسلمین شیخ ضیاء الدین ابو الخبیب
 عبد القاهر سهروردی قدس سره که با تو داشت الهی بحرمات راز و نیاز
 شیخ الاسلام و المسلمین و جیه الدین ابو عمر سهروردی قدس سره که با تو داشت الهی بحرمات
 راز و نیاز شیخ الاسلام و المسلمین شیخ محمد بن عبد الله سروف
 لعبودیه سهروردی قدس سره که با تو داشت الهی بحرمات راز و
 نیاز شیخ الاسلام و المسلمین شیخ احمد سهروردی و علو دینوری قدس سره
 که با تو داشت الهی بحرمات راز و نیاز شیخ الاسلام و المسلمین شیخ
 مشاد علو دینوری قدس سره که با تو داشت الهی بحرمات راز و نیاز
 شیخ الاسلام و المسلمین شیخ جنید بغدادی قدس سره که با تو داشت

در قبال البدعت شیخ الاسلام لعل النوری آورده است
 که آنچه بعضی صوفیان گویند که شیخ جنید رقیع میگوید و سماع میکرد است
 است اما در آخر عمر تاب شد و توبه کرد و آورده اند که شیخ خواهر زاده
 حضرت سری سقطی بود و در پنج سالگی نزد شیخ اراد و اما سر را نزد یک
 نهادر و روزی سری سقطی گفت که ای پسر در او روزی بیاید نهاده گفت
 آن روزی است بچنان است ما سر من از کتبه الله میگذرد و از آن نزد یک می نهم روزی
 بهمه سری سقطی بطواف کتبه الله میرفت و مسجد حرام چپ را صد اولیا، آمد
 را یافتند که همگی در بیان شکر بودند چون سری سقطی را دیدند مفرح شدند
 که از جواب حسن شنویم سری سقطی شجاعت بجنید کرد که از او پرسید شیخ
 جنید گفت شکر گفتار زبانی نیست بلکه شکر آن بود که چون لغت منعم را حرف
 خود کردی پیش قوت آنرا در عبادت او صرف کن بانه لغت دیگر طلبا شکر
 بجا آورده باشی همگی پسندیدند روزی در بازار میگذشت که دوکان او را
 به سنگ کلخ میزدند گفت اینک نزدیک پای من میگذرد و از شکستگی پاهای
 من ترسم بلکه از عبادت محروم مانم الهی بحرمت راز و نیاز شیخ الاسلام
 و مسلمین سری سقطی سس ستره که با او داشت الهی بحرمت راز و نیاز شیخ
 معروف که رخ قدس سس ستره که با او داشت منقول است که روزی
 سر بر آفتاب ستر بود و سر بر آوردیم که در بازار براقه شد باز سر بر آورد و در گریه
 شد مردان رسیدند که چه حال است گفت در هر زمانه چهار هزار مردان غیب
 میباشند و غیب آنرا گویند که هیچ ذره از شریعت و افعال و اقوال تجاوز
 نکرده باشند ولیکن از مراتب خود نیز خبر نداشته باشند و مردان دیگر خبر
 داشته باشند و نزدیک است ای صاحب مراتب باشند و در هر زمانه چهار صد ابدال
 میباشند و امام شافعی ابدال بود و مظهر در یار الحسین رسید که امام شافعی از کیان
 است گفت ابدال است و از مالک بن یار رسید که چه حال دارد گفت بعد از او

در بیان مناقب شیخ جنید
 لعل النوری قدس سره

ممکنه باشد یعنی چون یکی بمیرد و بجای او دیگر را می نشاندند و در زمانه یک نفر
 قطب میباشد و قطب آنرا گویند که جمله فزات دنیاوی را چون خسرو و کج و انا
 باشد و در هر زمانه یک نفر غوث میباشد که از احوال این جملہ خبر دارد و ایشان
 از مراتب احوال او خبر ندارند و غوث فریاد می رسد گویند هرگاه که مراتب قطب
 نقصان یابد غوث از حق تعالی بخوابد و نزدیک بعضی محققان پیری نشانی
 را نشاید مگر قطب پس شیخ فرمود که هرگاه که یکی از ایشان بمیرد بجای
 او دیگر را می نشاندند چنانکه غوث بمیرد و بجای او قطب را می نشاندند و چون
 قطب بمیرد بجای او نجیب را می نشاندند و چون یکی از نجیب بمیرد و بجای او نجیب
 را می نشاندند و چون یکی از نجیب بمیرد و بجای او او تا در را می نشاندند و چون او تا در
 بمیرد و بجای او ابدال را می نشاندند و چون یکی از ابدال بمیرد و بجای او یکی
 از مردان عین را می نشاندند و علی بن القیاس مراتب بچنان از یکی بدگری می رسد
 یعنی چون غوث بمیرد و بجای او قطب را نشاند پس جامی قطب خالی ماند بعد از آن
 یکی از نجیب را بجای قطب میبرد پس نجیب یک کس کم میشود یکی از نجیب را بجای
 نجیب میبرد پس نجیب سه کس میشود یکی از او تا در را بجای لقیب میبرد یعنی
 بمراتب ایشان می رسد پس او تا در از چهل یک کم میشود یکی از ابدال را بمراتب
 او تا در می رسد پس ابدال یک کم میشود از چهار نفر یکی از مردان عین را بمراتب
 او می رسد پس مردان از چهار نفر یک کم میشود یکی از عامه خلوت را
 بمراتب او می رسد و درین زمان یکی از مردان عین را بمراتب ابدال برود
 و در خاطر دهم که مگر مرا بجای او خواهد برد اما هندوی زمار دار را زمار
 برید و بمراتب او رسد تریدم که مساوی آن زمار را در گردن من اندازد
 از آن در گریه شدم بدان ای فرزندی که شیخ از بخیان بود و عادت درویشان
 است که خود را از هر چیز فرودتری میند و در خوف میباشند از ایشان گفت
 در انجمن یکی از مردان سوال کرد که قطب کجا وفات یافت که این اویسار

مذکورین براتب یکدیگر رسیدند گفت قطب در روم بود و مهند و ورجات
 بود و من در مکن بوده ام گفت میان روم و جرات چه مقدار مسافت باشد
 گفت سه ماه مرید سوال کرد که از اطراف عالم چون خبر داری ازین سه
 سله نیز جواب بده که مرد تمام و نیم مرد و ناقص کیانت گفت نزد ابیا
 چون آمد شیخ حلت نموده بود و او متحیر شد اما بسر قبرش رفت و فریاد کرد
 که ای خواجه آواز بکشید باز گفت ای پسر خواب کی شایان کسی است
 که زوال ندارد گفت جواب دینگی میخواهم گفت ویرینه روز گفت
 که هنوز متحیر بودم اما امروز از حیرت خلاص شدم و مرد تمام منم که ایمان را
 سلامت آوردم و نیم مرد و تو می که ایمان تو در خط است
 و مرد ناقص کسی است شیخ بلاطی قیامت نگذشته و لاف میزند
 چنانکه ابو بکر الصدیق رضی الله عنه میگفت من حیرانم بدنگسان که از
 ابوال قیامت نگذشته اند و خنده فیهه میکنند یعنی مرد ناقص نیست که
 از سولها نگذشته باشد و لاف مشایده و دوروی و شیخی میزند و بعضی گفته
 اند که مرد تمام آنست که کار را بکسی نهد و بگوید که فلان بکنم اما بروت خود
 او را موجود آورد و مرد نیم آنست که بگوید که فلان بکنم و از وجود او آید و
 ناقص آنست که اظهار کند که میکنم ولیکن از وجود او نیاید و شرمه شود
 که المتعاقب اذا وعد خلف درین ترکیب مکرر است الهی بحمت
 را از دینار شیخ الاسلام و السیاح شیخ داود طامی قدس سره که با تو
 داشت آورده اند که روزی نشسته شد در محفل شخص در آمد و طلب آب
 کرد و کنیزک آب آورد و خورد و گفتند چرا گفت خواجه این کنیزک روزی تعلیم
 کتاب کرده بودم مباد که این باجر آن تعلیم رسد و از جواب محروم مانم
 روزی در گرام سخت عواقب نشسته بود مادرش در رسید گفت چرا در
 سایه نمی نشستی گفت در عراق ناشائستنها میدیدم و عا کر و م

یا شیخ

مرد ناقص و متعاقب
 مخالف فیه از ان
 مسند
 در مناقب شیخ داود
 طامی قدس سره

که خداوند پایم بستان از جمعه و جماعت باز نام و این ناشاک تیهانه بنیم حال
 نمیتوانم بنید و بعضی گفته اند که بوقت آمدن او در مسجد خلق چنان بدو استقبال توجه
 مینمودند که بعضی را بر پائی میکردند شیخ دعا کرد و الحی که شریعت خلق نوعی از
 انواع دنیاوی است مرا از من کن تا بر ایشان نزوم زمین شد و دیگر آورده اند
 در هر خانه که میبود تا آن خانه خراب نمیشد بخانه دیگر نمیرفت و تا در سر راه
 یک خانه میبود بهر کسی دیگر نمیرفت و باز دست نمیکرد گفتند چرا گفتند بخدا می
 کرده ام که از من در دنیا آبادانی نماند و چون فات شد خانه آخر پیش خراب شد
 و دیگر آورده اند که روزی بارون رشید و امام یوسف هر دو بجلوت افتند
 اذن بدخول نکرد و مادر او را شفیع آورد و نداد و پستان بالا کرد که بحق همان
 شیر که از پستان من خورده که ایشانرا اذن ده گفت یارب رضای
 تو در رضا مادر است و الا اذن بنیدم بعد از دخول چون نصیحت شنیدند وقت
 بر آمدن مبلغ نزد پیش کرد قبول نکرد گفت من از میراث پدر خانه فروخته ام
 و دعاء کرده ام که یارب هرگاه که این نفقه حلال من شود و رحم قبض کن بر من
 رشید از مادرش پرسید که نفقه شیخ کجا باشد گفت در دوکان فلان
 بقال بارون رشید از آن بقال پرسید که نفقه شیخ چند مانده باشد گفت دو
 یا دو و از ده درهم مانده است و هر روز نیم دانگ میخور و خلیفه آنرا حساب کرد
 که این مقدار روزی و با شد چون روز آخر شد بعد از سلام با مادر پشت بقبله آورد
 گفت که ای پیران و اود طاعتی نماند که من میدانم که عاقلی او مستجاب باشد چون
 کعبه را فرستادند مادرش گفت درست شب نماز میکند و در وقت سحر بیدار و تر
 سر بر زمین نهاد وقت بیدار میگردد و دیدم که مرغ خوش پریده بود و او از شاگردان
 امام عظیم بود و رضی الله عنه الهی بحرمت راز و نیاز شیخ الاسلام و السلام
 شیخ حبیب بنی قدس سره که با او پشت آورده اند که در اول حال ربا خوار
 بود و او را حبیب ربا خوار میگفتند مال را بقرضه ارباب داد و هر چه سز که

در این کتاب
 در بیان شیخ
 در بیان شیخ

از و می یافت از بزم و طعام و شراب و گوشت بر بامی گرفت روزی از خانه فرستاد
 سرگا و بیاورد و بر پاوار خانه قرضه را و دیگر بزم بر بامی آورد و سر را و یک پارچه
 پارچه کرده اندخت ناگاه فقر از در آمده و پالسد گفت مرزن خود را فرمود
 تا از آن گوشت بدید زن چون سرپوش باز کرد دید که سرگا و تمام مهتیا شده
 و پوستش بر کشته است زن بگریخت حبیب پیش آمد و دید که همچنان است
 سر را و کرد که از خدایم نیکنی چند گرفتار نفس باشی حبیب از انحال
 بی طاقت شده بجانب حسن بصری دوید چون در راه میرفت که و کان از و
 بگریختند که از شومیت او بایان خواهیم سوخت چون توبه کشید در ساعت
 صیت و آواز داد و تمام عالم برانگشته شد که حبیب از تابان و وصل است
 چون از آن طرف برگشته آمد طفلان بدو نزدیک شدند تا سایه او بر ایشان
 افتد و برکت او از مرزیده شوند و آن اموال را تمامه بقرضه اراک بخشید و در آن
 خانه نیز چیزی نماند روزی زانش فرستاد که جائی مزدوری کرده بیا شیخ
 رفت جائی دید که بینه بغایت خوش بودند و را بخا درست روز عبادت الله
 کرد وقت شام بخانه آمد زانش گفت چه کردی گفت وعده کرده است که فردا
 بیکیا بدیم کند و سه روز میرفت و خالی آمد روز چهارم زانش انبان پیش
 داد که فرزند آن تو از کسنگی مردن باید که ام روز خالی نیایی باز در آن جا عبادت
 الله کرد بوقت شام انبان را از سنگریزه پر کرده از جهت اینکه زن آنزاده
 نکرده چون بخانه رسید بومی طعامش بخشاش رسید و رنگ و روی خانه
 بلباس دیگر دید گفت چه حال است زانش گفت کسی را که تو مردور شده
 چه مرد بامروت بوده است و نیکو کار و نیک محض و سخنی بوده است ام روز شتر
 را با طعام و لباس و بار و زربار کرده آورد و گفت که حبیب را بگو آنچه تو میکنی ترک
 ندی که من مزد تویم چنان میدهم حبیب قصه حال باز نمود و چون آن سنگریزه
 ریختند همه فروم و دید بودند و ایضا روزی و روزی بر سر در بالا کشیده

دید پایبانی و سعی بوسید گفتند چرا گفت و طلب خود رفت من و طلب
خود و دم باینده الهی بحرمات راز و نیاز شیخ الاسلام و مسلمین شیخ حسن
بهری رضی الله عنه که با تو داشت آورده اند که سوزی جوانی بدکار که هیچ از
نیکی از دور وجود نیامده بود و بحالت نزع رسید امام برو حاضر بود و لفظ
و بالمشبته بود ناگاه امام تبسم کرد و گفتند که چه جای تبسم است گفت این
جوان در خاطر آورده که ای پروردگار من جان افحال من بدو اقبال من
زشت مخصوصا درین هنگام جمله اعتقاد باین دارند که فلان بدکار بدو رخ
رفت و من نیز میدانم که جای من در دوزخ است زیرا که دیده و دوستی بدی
میکردم اگر صفت رحیمی تو در کار شود که گمان کردم بجائی دیگر ماند و سرا
بجائی دیگر بار سعی هیچ از رحمت تو کم نشود و الله تعالی بحسب و خطره او را بخشد
از آن تبسم کردم و در آن شب چهل کس اولیا آمدند و از اجواب دیدند که
آمرزیده حق شده است آورده اند که در قریب شیخ مجوسی آتش پرست
بود و روزی بحالت نزع رسید امام برو حاضر شد گفت ای شمنون چونی
گفت چنانکه داند گفت چنانکه رضا دوست گفت چونت رضائی او گفت
چنانکه سزا میاست شیخ گفت که این سخن بوی آشنائی می آید
و شمارا چرا بیگانه می گردید گفت مرا خامیت شما مسلمانان بیگانه
کرده است میگویند که دوزخ مهست و گناه میکنند و میگویند که بهشت است
و تصدقات نمیکند و میگویند که دیدار حق است و بغیر او دوستی میکنند امام
گفت بقدر گناه عذاب کرده شویم و میرکت ایسان بکبریم شمنون گفت
من نیز هفتاد سال عبادت آتش کرده ام مرا بخواب سوخت امام آتش
طلب کرد و دست در آتش زد و هیچ سوخت گفت تو نیز انداز قبول نکردی گفت
من عبادت الله کرده ام از آتش نمیرسم و تو عبادت آتش کرده از و میرسم
شمنون گفت ایمان آرم بیه شرط اگر ضامن شوی اول نابودن عذاب

در مناقب تن پیری
رضی الله عنه

قبر و نجات از دوزخ دوم رسیدن به بهشت سیوم دیدار بار خدای تعالی امام فرمود قبول
کردم گفت نوشته بمن بیده تا با خود در گور برم همچنان کرد ششمنون مسلمان
شد چون مرد بعد از دفن کردن امام بقایته دیگر شد و از وجد بیرون آمد که بدکار
کرده ام بدگاهم نزل ضمانت نوشته فرستادم از کثرت غم و اندوه و خواب
رفت دید که ششمنون حلهائی پوشیده در بهشت امام متحیر آمد و گفت ای
شمنون چونی گفت چنانکه می بینی فرمود خدائی تعالی با تو چه کرد گفت از برکت
ایمان و ضمانت شمعند اب قبر نکرد و از دوزخ خلاص شدم و بجهت رسیدم
و وعده دیدار کرد و تو الحال از ضمانت خلاص شدی نوشته خود را بگیر
امام چون بیدار شد نوشته را در دست خود یافت و بطرف دیگر آن
نوشته بود بطریق مذکور که **اللَّهُ كَمَا فَجَّيْتَنِي مِنَ الْكُفْرِ وَالْعَمَى**
الْحَقُّ بِحُرْمَتِ رَازُونِيَا زَيْدِ بْنِ أَبِي سَلَمَةَ و امیر المؤمنین مرتضی
علی بن ابی طالب کرم الله وجهه که با تو داشت و درین شیخه صوفیان را
همه شیخ مینویسند الهی بحرمت رازونیا زوایا کائنات و خلاص موجودات
زیده ممکنات شفیع روز جزا حضرت محمد مصطفی احمد مجتبی صلی الله علیه و سلم که با تو داشت
الطی بحرمت ذات مقدس و طهر خویش که مرادات و مشروعات
این بجایه برآورده خیر گردانی بمثل و کمال که **سَيِّمِ** ان
سلسله کبرویه از آغاز و بعثت و بیان رسول الله کنتم تا آخر نهایت قال علیه
السلام **كُنْتُ سَيِّئًا وَ اَدَمُ بَيْنَ الْمَاءِ وَالْطَّيْنِ** بدان ای فرزند که او قبل از
ولادت و بعد از ولادت همیشه پیغمبر بود چنانکه بر سنگ و درخت بید و سلام میکرد
از ایام طفولیت باز آورده اند که اول سلام بدو رخسار باز نجان کرده بود
از آن خوردن باز نجان ثواب است اما جبرائیل در چیل سالگی بر او نازل شد و پیش از
چهل سالگی همیشه زنده پوشیده در کوه حرادر و غار میبود که یا ایها المذنبین در شان او
است روزی که جبرائیل بصورت آدمی در آن غار بدو درآمد و گفت

خداوند تعالی من را بخلاص رسانید
و وعده دیدار کرد و تو الحال از ضمانت خلاص شدی
نوشته خود را بگیر

حال آن بود که آدم علیه السلام در آن وقت در میان آب و خاک بود و در میان آسمان و زمین بود و در میان کمال و نقص بود و در میان

اَقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ بِحَرِّ دَقَّتْ مِنْ آيَاتِ
 لَوْحِ قَلْبِ جِبْرِئِيلَ لَوْحِ مَحْفُوظٍ چُونِ ذَرَّةً از فُضَالِ او بود همه کلام الله از اول تا آخر
 بیادش شد و بعد از آن هر حادثه آیت را فرود می آوردند و آنچه حضرت رسالت پناه
 یک کُرت از جبرائیل میشنوید هرگز او را فراموش نمیکرد لَقَوْلَهُ تَعَالَى سَنُقَرِّئُكَ
 فَلَا تَنْتَسِي در شان او است و آنچه در کتب مسطور است که قرآن در لیل القدر
 نازل شد آن از لوح محفوظ با سمان دنیا نازل شد و فرشتگان او را
 ببرگ درختان یا قوت نوشته و آن قبل از ایجاد آدم علیه السلام بود جبرائیل از
 غایب شد حضرت رسالت پناه فرمود که این چه باشد که بیاد من شد مبادا که گریمن
 شاعر گشتم از آن اندوه خواست تا خود را از گوه اندازد سلطان آواز گشید که
 ای محمد از تو نشاید که شاعر گردی موت تو به که شاعری تو حضرت چون نزدیک
 بگوه رسید جبرائیل را دید در هوا بصورت اشتر که پایی راست را بر پایی چپ
 نهاده و میگفت که یا مُحَمَّدُ رَسُوْلُ اللهِ اَنْتَ رَسُوْلُ اللهِ وَاَنَا جِبْرِائِيْلُ وَ
 هَذَا عَدُوْلُكَ الَّذِي اَخْرَجَ اَبَاكَ مِنَ الْجَنَّةِ وَاِنْ فَرِيَادُ كُنْهٍ دُشْمَنِ تُو اَسْتَ
 بَاوَا ز او فریفته مشو بعد از آن حضرت رسالت پناه بطرف خانه خود آمد بی بی خدیجه
 کبری رضی الله عنها منتظر وحی او بود چون این بشنید گفت صدقت که در پیغمبری
 تو هیچ شک نباشد بایان من ازین دانستم بودیم بی بی گفت باش تا نوحل را ببرم و نوحل
 عم خدیجه بود و عالم زمانه بود که هر سه کتاب مسبقین را در حفظ داشت خدیجه چون قصه
 حال بدو گفت نوحل گفت صدقت که در پیغمبری او شک نباشد اما چون او بگوید که
 جبرئیل آمد در انحال تو سر خود را برهنه کن اگر جبرئیل باشد شرم کند و بیرون رود
 و اگر شیطان باشد بیرون نرود بی بی چون بجان رسید همت جبرئیل از روزن
 خانه درآمد حضرت گفت باز آمد گفت درون ست یا بیرون گفت اندرون ست
 بی بی سر را برهنه کرد و همت جبرئیل بشتاب از خانه بیرون شد گفت چه شد گفت
 بیرون شد چون سر برپوشید باز درآمد خدیجه گفت آئنا که تو پیغمبر گشته

علی ای محصلی السلام
 در فرستاده فدا
 دمن جبرائیل
 و این است
 است بر سر
 علی السلام

من نوفل چنان گفته بود بعد از آن چون خدیجه ایمن آورد در آن شب هفتاد هزار
 سر در آن قوم جن آمدند و ایمن آوردند بعد از آن مرتضی علی رضه کودک بود اکثر اوقات
 در خانه حضرت رسول الصلی الله علیه و سلم میبود روزی چون بخانه او میرسید وقت ضحی بود
 که حضرت با خدیجه هر دو نماز صبحی میکردند بعد از سلام حضرت مرتضی سوال کرد که این چه
 امر است حضرت گفت یا علی من پیغمبر گشتم گفت چند سال است که میان چشم نبوت
 تو داشتیم راست باشد گفت ایمن بیار گفت باش تا مادر و پدر را ببرم برو این
 گویند که مادر را ببر سید اما صح است که چهار قدم بجانب خانه برداشت باز تفکر
 کرد محمد علیه الصلوٰه والسلام هرگز در دغگوی نبود برگشته ایمن آورد از آنست
 که او را در چهارم جای که میکنند و مراتب او سه مراتب از دیگران کم شد روز
 سیوم ابو طالب از مادرش سوال کرد و مادر مرتضی نیز فاطمه نام داشت و
 بعد از مرتضی او ایمن آورده بود اما به ابی طالب نمیکفت از ترس که مرتضی علی رضه
 بجا باشد گفت ندانم مگر در خانه محمد صلی الله علیه و سلم بوده باشد چون ابو طالب بید وقت
 ضحی بود باز رسول الصلی الله علیه و سلم در نماز بود بعد از سلام بر سید که ای جگر گوشه این چه امر
 است گفت یا عم من رسول گشتم گفت راست باشد چند سال شد که منتظر وحی تو بودیم
 اما چرا اظهار نمیکنی گفت از فتنه و غوغای قریش میترسم گفت از مرگ من
 شنیده چه گفت پس ایمن آر گفت اخذت النار علی العار یعنی از جهت تنگ
 کاری آتش را قبول دارم لیکن از جهت تو شمشیر زدم بعد از آن بمرتضی گفت که چه
 میکنی گفت پاسبانی میکنم تا کافران نیایند گفت از مرگ ابی طالب مگر شنیدی که از
 قریش میترسی ایمن به پیغمبری آور گفت من آورده ام تو نیز آر گفت اخذت النار
 علی العار و لیکن شمشیر از برای شما خواهم زد بعد از آن چون رسم عرب است که درین
 فرج و شادی آواز بلند میکنند ابو طالب آواز کشید مردمان گفتند که در قبیلۀ عبد
 المطلب چه آواز شادی است خبر یافتند که محمد علیه السلام به پیغمبری مبعوث شد ابو جهل و
 پدرش سائر قریش لشکر کشی کردند اما حضرت صلی الله علیه و سلم را نه او در بودند هر چه برود

در بیان ایمن آوردن
 حضرت علی که اسد خاکی
 در جبهه ۱۲

استادند و هر سه بمنزله شیران بودند که هیچکس بصدقت ایشان نمی استوار آورده
 اند که ابو بکر الصدیق را در ایام جاهلیت چنان عادت بود که هرگز از زبان او
 دروغ نمی آمد و تمام عرب بر سخن او استواری داشتند صدیق رضوان زمان
 کفار را نصیحت داد که ای بد بختان پیش ازین که یک حزه بود بچ کفر بر می کنند
 الحال نه شیران غران استاده اند بچ قریش را خواهند کشت غرض اینکه
 من در پیش او روم اگر او پیغمبر بود و خواهم شناخت قریش معقول داشتند
 قول او را چون ابو بکر الصدیق رضی بجان نبی رسول الله می آمد در تنگنا فی با حضرت
 رسالت پناه صلی الله علیه و سلم پیش آمد حضرت فرمود انا رسول الله گفت صدقت صدقت
 صدقت و ایمان آورد تمام لشکر کفار بر هم زد و بعضی مسلمانان شدند و بعضی
 در دشمنی ماندند بعد از آن لشکر امیر المؤمنین عثمان بن عفان و زبیر بن
 عجمه الله بر دو طفل نابالغ در سفر بود اگر می رفته بودند چون از سفر باز آمدند
 اموال دنیاوی چون اسب و ستور و اشتر و غیره یک من نعیم الدنیا
 هر یک بمقدار کاروانی تحصیل کرده می آوردند ابو بکر الصدیق رضی بقدم
 ایشان پیشتر شد گفت مرده شمارا که محمد علیه السلام پیغمبری مبعوث شد
 هر دو بر اشتران سوار بودند و اشتر را بخواه بایند و از پشت اشتر جستند بفرم و
 شادی آواز بلند کشیدند اما امیر المؤمنین عثمان فرمود که این اموال من به تعلق
 بفقر دارد در حال فقر آن اموال را غنیمت کردند و در پیش حضرت شدند
 و ایمان آوردند پس درین هنگام سه صد و سیزده کس اصحاب پیدا شدند
 اما در زمین چاه کاویدند و نماز در آنجا میکردند از جهت اینکه کافران بر ایشان
 مکر نکند زیرا که چون ایشان بنام می استادی از خود خبر نمی بودند پس درین
 هنگام اکثر کافران بر ایشان دخل میکردند و بتوانستند و حکما گفته اند که چه چیز
 از سه کس هرگز نمیرود اوّل مکر از کافران دوم ظلم از سپاه سیوم
 جهل از افغانان و حضرت نماز بجانب بیت المقدس میکرد و در تعبسه الله

کافران بتان بناده بودند روزی ابو جهل در پیش امیر المؤمنین عرض شد و گفت
 یا عمر از غم و اندوه محمد بر خاطر من چنان بارشسته است که شرح نمیتوانم کردن بغیر از
 شما پیلوان و معتقد در روی زمین نمی آید اگر کلمه محمد بخود بالند مننه خاک در دهن او باد
 بیاری صد اشتر سرج و یک ختر خود بتو بدهم و دختر او صاحب جمال بود امیر المؤمنین
 عمر قبول کرد ابو جهل او را شراب خورانید و مستش کرد و گفت بیا سوگند ببتان بخور
 که خلاف نخواهی کرد چون در پیش بتان شدند جمله بتان گفتند لا اله الا الله
 مُحَمَّدٌ رَسُوْلُ اللهِ ابو جهل در پائی امیر افتاد که این سخن را در پیش کس مگو روزه
 دوم نیز شراب خورانید اما بتان همچنان کلمه طیبه میگفتند که اگر تمام عالم بر هم زند یک
 سیر موی او نقصان ندید بگذارد و ز سیر موی چون شراب خورانید و مست شد
 سوگند بلمات و عزری یاد کرد و از اینجا شمشیر آهینخت و علم کرده روان شد که
 درین زمان کلمه محمد را خواهم آورد در راه دویده میرفت اما دو فرشتگان بصورت
 گوساله شدند و دو بصورت آدمی همان گوساله را میگردانیدند نمیتوانستند
 چون امیر المؤمنین عمر رسید گفتند یا امیر اگر گوساله را گرفته بدی کرامت کرده باشی
 امیر در عقب ایشان دویدن گرفت حتی که بغایتی مانده شد و قوتش از دست رفت
 بعد از آن یکی از آن گوساله گفتندش یا عمر تو ما را گرفته نمیتوانی و او را که معصوم حق
 است چگونه ضرر خواهی رسانید ازین سخن دل مانده شد اما از جهت همان عهد
 ابو جهل آهسته آهسته میرفت از پیش دو جوانان رسیدند و غرضش پرسیدند که
 عزم تا کی داری واقعه باز نمود گفتندش ازین عزم برگردد که او معصوم بعصمت الله
 است و دین او در تمام عالم برانگنده شد و مادر و خواهر تو نیز مسلمان شدند امیر
 گفت مسلمان نباشند گفتندش شاید ست خود مرغ بکشید ایشان بدان دخل نکنند
 مسلمان شدند و الا کافر باشند امیر چون بخانه رسید مرغ را بشمشیر زد و بخواب داد که این را
 برای خوردن میبایکند او دست نکرد که این مردار است در دین محمد علیه السلام شمشیر بر سرش
 زد سرش شکست و از کثرت اندوه در خواب شد

آورده اند که در آن زمان حضرت رسالت پناه کلام الله را ورق و ورق کرده بمسلمان
میفرستادند مادرش گفت ای دختر همان ورق را بسیار تا بخوانیم که تا دین محمد صلی
علیه وسلم پوشیده نماند هر دو چون کلام الله آغاز کردند او بیدار شد ایشان هبیت زده
گشتند و غافل و زیدند امیر المؤمنین عمر فاروق رضی الله تعالی عنه گفت که ای خواهر
قفل کفر از خزانه دل من دور شد ریسان در گردنم انداز و در پیش محمد صلی الله علیه وسلم
روان کن که در حق او بی ادبی بسیار کرده ام خواهرش گفت یا عمر در سینه پاک
او کینه نمی باشد دست بدست گرفته روان شدند آورده اند که امیر المؤمنین عمر
فاروق رضی الله تعالی عنه چون در قبری شد زمین از قبر او مترقیه کقول
الشاعر نظم ابو بکر صدیق شیخ صحاب که بود اسلام را فتح باب به
دوم دان تو فاروق را فرق دین به زقهرش بترقیه روی زمین به حضرت
رسول صلی الله علیه وسلم همیشه میگفتی که اگر عمر مسلمان شود دین حق اظهار یابد
در آن زمان مهتر جبرائیل نازل شد گفت مرده شمارا باد یا محمد آنچه میگفتی گفته و تو
قبول شد و عمر مسلمان آمد حضرت از کثرت فرحت استقبال نمود و معاشرت کرد و
امیر را بنزدیک خود بنشاند و اسلام عرض کرد بعد از عرض اسلام امیر گفت یا محمد پیش
ازین از شما دشمن تر کسی را ندانستم و الحال از شما دوست تر کسی را ندارم چون
ابو جهل منتظر کلام تو است بیانا از جهت شما کلام او را ببرم در آن زمان بیک کت روان
شدند بنقاد کس کافران را کشتند و لشکر کفار شکست یافتند و هر همت شدند امیر
المؤمنین عمر بن خطاب شمشیر پیخته در بیت الله آمد و بستان را گفت که ناچیز شوی و کلام
رسول من بگوئید و من نمیتوانم بدست خود شکست در حال ریزه ریزه شدند
و باد پیداستد بمانند خاک ایشان را بریدن برد و کلام الله را از بتان خالی
کردند بعد از آن نماز را در مسجد میگزاروند و بانگ را بلند کردند القصه ابو
جهل بدجیل کس را بجانب باد شاه بین روان کرد که اگر توجه نمایم فیهما
والادین پدر کلان و پدر شما خراب گردد باد شاه بهشت و هزار سوار

مسئله
ایمان آوردن لغت
بن خطاب رضی الله تعالی
عنه

توجه نمود و برکناره کمره الله فرود آمد حضرت رسالت پناه و اصحاب از انجا که خلقت
 انسانیت بسبب خوردن مهتر جبرئیل با هفت هزار فرشتگان فرود آمد و برکت جبرئیل
 نیزه بود که یک کنار او مشرق و شاخ دیگرش بر غرب بود گفت یا رسول الله حق تعالی
 میفرماید که یا محمد ابو جهل لشکرهای روی زمین جمع میکند و بنصرت تو لشکرهای آسمان
 فرستادم اگر میگوئی دشمنان تو هلاک شوند بشاخمای این نیزه بعضی را بطرف
 مشرق و بعضی را بطرف مغرب اندازم و الا من میدانم که بکلی مسلمان خواهند شد
 و از تو معجزه شکافتن ماهتاب طلب کنند هنوز ماهتاب را آفریده نبودم که معجزه
 تو در و نهاده ام حضرت مفرح شده بادشاه بوقت ضحی رسول الله را طلب کرد
 ابو بکر صدیق و عمر خطاب بدو همراه روان شدند و بی بی خدیجه برادر خود استاده
 بود میگریست و میگفت که یا الله العالمین محمد را بتو سپرده ام از شکم او آواز برآمد که
 محمد معصوم خداست اگر تمام عالم بر من زندیک سرموی او کسر نکند بعد از آمدن حضرت
 بخانه بی بی خدیجه رضی الله عنهما از و سوال کرد که این چه آواز بود مهتر جبرئیل
 گفت ترا دختر باشد نام او فاطمه است که در روز قیامت شفاعت مردان بتو
 باشد و شفاعت زنان با او آورده اند که در دنیا سه نور و روشنایی
 چنان تابیده اند که روشنایی آفتاب را ناچیز کرده اند اول آنکه چون مهتر
 ابراهیم خلیل الله بطرف روم میرفت و کافران بدو دخل کردند چون بی بی
 سائره را از صندوق کشیدند چنان نور تابید که روشنایی آفتاب را ناچیز
 کرد دوم آنکه چون بوقت طلب کردن کافران معجزه را از موسی ع خواستند
 او دست بالا کرد و سیم آنکه چون حضرت بطرف این بادشاه روان شد از
 پیشانی او چنان نور تابید که روشنایی آفتاب را ناچیز ساخت و حضرت رسالت
 پناه را در اکثر جا چنان میشد مسطور است که ابو جهل بادشاه را چنان گفته
 بود که در پیش او ستاده مشو و او را سخن نرم مگوی و او ساحر است خاک درین
 تاب را تو سحر کند نمود با او منهای چون روی حضرت را دید گفت این روی خالی

از رحمت و برکت نباشد فی الحال قیام نمود و کسی زیرین را بدو پیش کرد و خودش بر
 کسی دیگر نشست دل ابو جهل بشل موم گذاشته شد از غم گفت تو محمد آخر الزمانی
 گفت آری گفتند پیش از تو ابراهیم بود که آتش بر او گزاشد و مهتر موسی بود که عصا
 او همه چیز را فرو برد و اول معجزه همه انبیاء بیان کرد بعد از آن گفت گفت ترا
 نیز معجزه می باید نمود تا ایمان آری گفت هر مشکل بر خدای آسان است گفت
 اول این بگوئی که در دل من چیست جبرائیل آمد گفت دختر من دار و بلا موزون
 که مردم از او میترسند او میخواند تا در حق او دعا کنی حضرت رسالت پناه صلی الله
 علیه و سلم همچنان تقریر کرد و دعا کرد منقول است که چنان صاحب جمال گشت که تمام
 خانه از وی تابید بادشاه گفت معجزه دوم اینکه امروز از ماه بیست و نهم است و ماه
 غائب است در وقت اظهار ماه و شکافتن او از تو میخوانم حضرت صلی الله علیه و سلم
 قبول کرد گفت بمنزل خویش تن و در خانه شو چون حضرت روان شد ابو جهل گفت
 ای محمد بر زمین سحر تو میرود و بنیم که بر آسمان چگونه رود حضرت صلی الله علیه و سلم توقف
 کرد تا با وی چیزی گوید ابو بکر الصدیق رضی الله عنه گفت که باین سگ حاجت سخن نیست چون
 وقت شام شد بادشاه گفت چنان تاریکی پیدا کن که کسی ندیده باشد بعد از آن
 چنان روشنائی پیدا کن که کسی ندیده باشد از تاریکی دوزخ مقدار آنکه از سوراخ
 سوزن بیرون شد جهان چنان تاریک شد که کافران فریاد بر آورند که زهره مایان
 تر قید یا رسول الله دفع کن بعد از آن بمقدار سوراخ سوزن نور بهشت بتابید
 روشنائی پیدا شد که تا مشرق و مغرب دیده می شد و دیده ها بعد از آن گفت
 ما هتأب را حاضر کن تا معجزه آن از تو میخوانم از طرف مشرق بر آید و تا نیمه آسمان
 بالا آید بعد از آن فرود آید و هفت شرط از مکه الله بگرد و دور و دورند
 بعد از آن ما هتأب دو نیمه شود نیمه در جیب تو در آید از آستین تو
 بر آید و نیمه دیگر از طرف دامن در آید و از جانب جیب تو بر آید بعد از آن
 باز به هم متصل شود و بطرف مغرب فرود آید باز از آنجا طالع شود

و چون به نیمه آسمان رسید چنان گمانی پذیرد یعنی از میان ایشان گماند که تمام کتاره آسمان
 حلقه گردیده گرداگرد آسمان بگیرد و آسمان خالی باشد باز یکی شود و بطرف
 مشرق فرود رود ابو جهل لعین خوشحال شد که این چنین نتواند کرد اما از
 جهت سرزنش ابو جهل و بازگشت ملامت بسوی کفار حق تعالی در حال
 این عجز را بسراند و اظهار یافت تمام کافران شرمزده و متحیر شدند اما بادشاه
 گفت ای بدبختان چه سخت دل دارید که این چنین کس را به پیغمبری قبول
 نمیکنید هفتاد هزار لشکر تمامه مسلمان گشتند ابو جهل گفت ای محمد من
 پنداشتم که سحر تو بر زمین روان ست و ندانستم که ساحرے تو بر آیین بر
 آسمان است بعد از آن مسلمانان روز بروز افزون گرفت اما کافران نیز
 هر طرف هجوم کردند حتی کنت شهر مکه الشدیک بدیکرے جنگ میکردند و بجبهه
 حکم باری تعالی بدان شد که یا محمد ترا میباید که بطرف میثرب روان شوے
 و میثرب قبیح و زشتی را میگویند یعنی جلد عصیان در و پیدا میشد چون از مکه
 بیرون شد مهنتر جبرائیل فرمود که درین نواحی مکه الله سه روز بر جای باش و بر تخت
 خود تکیه علی را بنشین و تو درین سه روز بطرف کوه برو و پنهان شو که کفار بتو
 مکر خواهند کرد حضرت رسالت پناه و ابوبکر الصدیق هر دو روان شدند و صدیق شبان
 خود را فرمود که در فلان غار هر روز شیر را آورده باش چون حضرت با صدیق
 در غار شد کافران در پی او شدند اما بحکم الهی عنکبوت بر در آن غار بافته شد
 و کبوتر بر آن در بیضه نهاد و سینه خود را بر آن مالیدن گرفت تا چو زه بیرون کند
 کافران گفتند که درین غار کسی نباشد اگر بودی بافش خراب میشد و کبوتر
 از آن برخاسته میبود ابوبکر الصدیق گفت که یا پیغمبر کفار بر سر می رسند
 یا رسول الله اگر نظر کنند یا باز خواهند دید و ما دو کسیم حضرت فرمود ما
 دو کس نیستیم بلکه سیوم با خدا است منقول است که در آن غار هفتاد و سوراخ
 و حضرت رسول الصلی علیه و سلم در خواب ابوبکر صدیق عرقه خود را باره باره

جنگ عار میکنم اما شرط دیگر آنکه فردا جنگ میکنم اگر ظفر میافتم هم ایمان آرم و اگر ظفر
 تو یافتی هم ایمان آرم اما باید که آنچه در خانه من بیاید و آنچه در مکه الله در آید باز
 امن ده حضرت قبول نمود علی الصبح ابوبکر الصدیق رضی الله تعالی بچهار هزار سوار
 از شهر در گذشت و دویست هزار سوار بفاروق همراه بود و دویست هزار سوار بنوری
 و دویست هزار سوار بر تفضی علی این هشت هزار سوار و بروی دشمن روان شدند
 و حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم با دویست هزار سوار بیدان استادن صاحب ثلثه
 چون جنگ کردند قوت کفار بسیار بود ایشانرا اندک شکست دادند اما ابوبکر صدیق
 از آن طرف بیکبارگی تاختند کفار را شکست دادند آورده اند که ایشانرا
 بمردگان میدوانیدند و زنان کفار بر خانهها جمع شده می استادند و مدح و شنای
 حضرت می گفتند و در آن مدح بعضی یاد میکردند که حضرت خود ازاده من است
 و یا عم زاده و یا خاله زاده و غیر ذلک من الانساب ما است معلوم باد که
 در نواحی مکه الشیخ شیدن حرام است اما در آن روز حلال شده بود از جهت
 ضرورت سلیمان پارس که بالاس با م کعبه می آمد تبان را در زیر می انداخت
 و ابوبکر الصدیق او را می شکست بعد از فتح برای جنگ چنین روان شدند
 و درین هنگام باز دویست هزار اصحاب بودند و چنین سه میل از مکه دور است کقول
 الشاعر قسلاً حنیناً و سلاً بکلاً و سلاً أحداً ۱ قسولاً حنیناً و سلاً بکلاً و سلاً أحداً
 الونم بعد ازین روز بروز ماه و سال سال دین حضرت رسالت پناه اکمال
 مینمود و در چهل غز حضرت خود همراه بود و دیگران را اصحاب میکرد و در حج
 و اوج چون حضرت رسالت پناه بر عرفات برآمد بهتر جبرائیل نازل شد و
 این آیت آورد که الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و
 رضیت لکم الاسلام و ینزل حضرت رسالت پناه دانست که نعمت الهی
 کلام الله بود و چون کلام الله تمام شد عمر من و روینا نباشد زیرا که من بغیر از
 کلام الله یک سخن نمیگویم پس بنا بودن کلام الله نابودن سخن من باشد

۱
 اینها ادبیه است
 در کتب بابیه ازین
 است و او را واقع است
 ترجمه
 امروز کامل گردانیدم
 برای شما دین خدا را تمام
 و من رضایت نمودم از شما
 و اختیار کردم برای شما
 کلام را دینی که بپسندید
 از هر دین است
 تفسیر حسینی

و بنا بودن سخن نابودن عمر من باشد هفتاد و شش تر بجا و ران که داد که این امتان
ضعیف و این عاصیان شیخ که در دنیا و آخرت از اندوه و غم ایشان بیغم نبوده ام
الحال وقت رعایت من است از جمله اصحاب بلکه از سنگ و یوب بیت الله
غریب و ناله بر آمد بعد از آن رخ بدینه نهاد چون در پیراسامت رسیدت محقق
اورا پیداشد سیصد کس اصحاب را در آن محل ذکر و فکر تلقین
میگرد و فرمود اصحابی کالنجوم یا یتهم ایتهم ایتهم کما

قال الله تعالى اذ يبايعونك تحت الشجرة ومعجزه هاهي سر و كائنات صلى الله عليه وسلم بحديث که در حصره آید بعد از این بدان ای فرزند که افضلترین بشر بعد از انبیا و رسل ابو بکر صدیق است رضی الله تعالی عنه چنانکه حضرت رسالت پناه میفرماید در شأن این که تا طلوع و غروب شمس نیست افضل بشر بعد از انبیا مگر ابو بکر صدیق رضی الله تعالی عنه زیرا که مرتضی نبی پر سیدن مادر و پدر چهار قدم برداشته بود از ان چهارم مرتبه که میشود و بعد از ایمان او دین نبوی مخفی بود و بجز دیدن رسول صلی الله علیه و سلم ایمان نیاورده بود و ابو بکر صدیق رضی الله تعالی عنه مظهر دین بود بعد از رسول الله صلی الله علیه و سلم زیرا که بجز گفتن رسول که ان رسول الله است صدیق که دو سبب ایمان او اکثر ایمان آوردند منقول است که چون جبرائیل علیه السلام بر محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم نازل شد و میفرمود که اگر اصحاب ثلاثه می آمدند برقرار میبود و چون ابو بکر صدیق رضی الله تعالی عنه می آمد جبرائیل علیه السلام قیام تام مینمود حضرت رسول صلی الله علیه و سلم از او پرسید که وجه قیام تو خاصه برای ابو بکر صدیق چیست گفت در وقتی که حق تعالی فرمود اِنِّي جَاعِلٌ فِي الْاَرْضِ خَلِيفَةً و فرشتگان گفته اَجْعَلْ فِيْهَا مَنْ يُقِيْدُ فِيْهَا و يَسْفِكُ الدِّمَاءَ من نیز خواستم تا بگویم اما روح صدیق اکبر بمن باز نمود که گوی شراعی ایشان آنست که دیدار حق تعالی نه بیند و تو خواهی دید پس از ان باز او استاد من است

آیه نادره و بسیار
در کتب قدسی است

الحای و قی کربیت
کونیا لوزی در قی ۱۲

12

البرهان على ان

وادی

۱۰۰

فرید الدین عطار

که مخاطب بود و نه

نہی و زینب

[illegible]

دیگر آنکه در روز قیامت برای ایستادگی که یارب امت محمد رسول الله را بمن
بخش والا از جهت ایشان مراد و نرخ روان کن خطاب حضرت عزت برود شود که ای
صدیق تو در دنیا جان و مال را از برای رسول در باخته بودی و الحال نیز جان خود را
از امت اومی بازی برو آنچه دوستان محمد و دوستان تو باشد تو بخشیدم
آورده اند که ابوبکر صدیق در ایام جاهلیت نیز عبادت الله میکرد و محروم نبود زیرا که
حق تعالی از برای او فرشته را آفریده بود تا عبادت او را بجائی میکرد مذکور است
که جبرائیل علیه السلام گفت یا رسول الله از ابوبکر صدیق پرس که چهار
چیز در ایام جاهلیت از او در وجود نیامده است و نه بکسی اظهار کرده است حضرت
از سوال کرد گفت اگر سائل رسول الله نمی بود بدید که کسی میگفت اول اینکه
در روغ نطقه بودم زیرا که مرد بد روغ گفتن انگشت نمایشود و دیگر آنکه غم نکرده
بودم که نیز سبب شهرت است که فلان غماز است سیوم خمر نخورده ام زیرا که
شرف آدمی بعقل است و این زائل کننده عقل بود چهارم آنکه زنا نکرده بودم
زیرا که بخود اندیشیدم که اگر کسی بخوابد و دختر من زنا کند او را چگونه عذاب کنم پس
خوابم و دختر هر کسی را همچنان میدیدم و این چیزها در کافری حرام نبود بلکه بسبب
عقل از اینها باز مانده بودم و در شرح مشارق مسطور است که
پیغمبر علیه السلام فرمود هر که خدای را دوست میدارد مرا دوست دارد و لقوله
قل ان كنتم تحبون الله فاتبعونی و هر که مراد دوستی میکند بروی لازم است
که ابوبکر صدیق را دوست دارد که خلیفه من است و دوست من است
اگر چه اصحاب همه دوستان من اند اما ابوبکر دوستان من است چنانکه امیر المؤمنین عمر در وقت
خلافت خود گفت مرسل اصحاب را که ابوبکر صدیق را خلیفه میگفتند که او خلیفه رسول بود
مراد خلیفه خلیفه گوید و یا لقب دیگر خواهید لقب کرد در ان زمان عبد الله مسعود
گفتش هل انت امیرنا قال نعم قال هل نحن مؤمنون قال نعم قال فانت امیر
المؤمنین فقبل قوله عمر و سائر اصحابه و آنچه بعضی روایت میکنند که مرتضی علی

له از خدا داده
ان کتم و ان کتم
الربسمه
و سائر اصحاب را
گفتند که خلیفه را

۴۲
نوعی است
از ابوبکر صدیق
گفت حضرت عمر
گفت عبادت را
با این مونسان
عمر بنی گفت عبادت
پیش از تو با این مونس
پس قبول
عبد الله اخبر عمر
و ابی اصحاب او

شمسیر زن بود حضرت رسالت پناه در حق او فرمود که تیغ صدیق زبان اوست که
 جمله مهاجرو انصار بعد از صدق او ایمان آوردند و آنچه که مرتضی علی اول ایمان آورده
 بود بعضی دانشمندان گفته اند که ایمان او منظر دین نشد و صدیق اکبر مستحکم دین شد
 در زمین و آسمان و گفته اند که **أَوَّلُ مَنْ آمَنَ مِنَ الرِّجَالِ أَبُو بَكْرٍ وَأَوَّلُ مَنْ آمَنَ مِنَ النِّسَاءِ**
عَلِيٌّ وَأَوَّلُ مَنْ آمَنَ مِنَ النَّسَاءِ خَدِجَةُ وَأَوَّلُ مَنْ آمَنَ مِنَ الْمُتَّقِينَ زَيْنَبُ ثابت
 و **أَوَّلُ مَنْ آمَنَ مِنَ الْعَبِيدِ بِلَالٌ** و چون ابو بکر صدیق رضی الله عنه بر حمت رب العالمین
 رحلت نمود امیر المؤمنین عمر فاروق بر خلافت نشست و او را دو چندان علم بود
 زیرا که یک حصه از حضرت حاصل کرده بود و یک حصه از صدیق حاصل کرده بود بعد از
 مراتب ابو بکر بر سائر بشر بعد از انبیا مراتب فاروق فضل دارد اگر چه امیر المؤمنین عثمان
 در ایمان سابق بود اما در حین ایمان ایشان نماز را درون غار میگزاردند و بوقت
 ایمان فاروق بتنازل از بیت الله بیرون کردند و اذان را با آواز بلند خواندند و
 از جمله عدل او یکی آنست که ابو شحمه که فرزند او بود چگونه بحد رساند و قصه او
 مشهور است و او را از انجا فاروق گویند که روزی دو نفر بهم دعوی کرده میفرستد
 امیر المؤمنین از ایشان پرسید که چه حالتی یکی از ان گفت که این شخص را در پیش
 حضرت ملزم کردم و او از ان دعوی خود باز نمیستد فاروق گفت چرا تو وقت
 نمیکنی گفت اگر چه حضرت گفته است اما باید دیگر شما میان ما قضا کنید گفت خوب
 بنزد یک بیا چون بنزد یک شد بشمشیر چنان بر سرش زد که مرده بر زمین افتاد و گفت
 هر که سخن رسول را قبول نکند قضای من ایست و او را از ان فاروق نامیدند
 که فرق کرد میان حق و باطل و قتل آنکس در شرع روا بود لقوله علیه السلام **مَنْ بَدَّلَ**
دِينَهُ قَاتِلُوهُ هر که درین زمانه سخن قاضی و عالم را قبول نکند کافر گردد و
 قتل او در شریعت روا باشد پس چگونه باشد حال کسی که قول صاحب شرع را قبول
 نکند و چون بر خلافت نشست شخصی را نامزد کرده با تمامی بکوفه فرستاد آن
 شخص چون بکوفه رسید بعد چند روز لشکر را مانده تنها بخانه آمد خبر بفاروق رسید که فلان کس

اول از ان
 آورده بود حضرت ابو بکر
 صدیق نه بود و اول از
 اطفال که ایمان آوردند
 حضرت علی کرم الله وجهه بود
 و اول از زنان که ایمان آوردند
 بود زینب بنت جحش و علی
 بن ابی طالب و اول از حبشیان
 که ایمان آوردند بود زینب
 بنت ابی طالب و اول از
 اطفال که ایمان آوردند
 بود حضرت بلال حبشی
 غنیه بود ۱۳

افینت کائنات

لی لشکر آمد اور اطلب کرد گفت چرا گفت من بادشاهی شمار قبول ندارم از جهت
 اینکه دو کار را برخلاف سنت مطلق کرده یکی آنکه حضرت را میدید که چون
 مادر پیش او میرفتم از بوریا میخواست که بر پهلوی او اثر نهی بوریا بود و تو
 بر بالائی بوریا چیزهای نرم انداخته بودی گفت واللہ باللہ شہد باللہ از آن باز که
 من بر رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ایمان آورده ام هرگز بد و چیز تنہا شستم ام گفت
 دیگر آنکه رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم دو چیز را از قطع یکجا نخورده بود و تو خجرات و روغن
 و برنج را یکی کرده میخوری گفت قول اول محض دروغ است و قول ثانی گمان است
 زیرا که روز پنجشنبه مرا یاد اثر کرده بود گفتم روز جمعہ خطبہ چگونہ خواهم خواند
 طبیب فرمود که بطنہ مرغ را بشکن زردی او را جدا کن و هر دو را نان با نمک پیز
 باز هر دو را همراه کرده بخور اثر یاد دفع شود همان را کسی روغن و خجرات خیال
 کرده است منقول است که روزی علی مرتضی کرم اللہ تعالی و جہہ در پیش
 بی بی فاطمہ لاف میزد که درین زمانہ میچکس بازوی مرا بقوت نخواهد گرفت
 بی بی در دل گذرانید که چرا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم را استغنا کرد حتی که این
 سخن را بحضرت رسالت پناه صلی اللہ علیہ وسلم رساند که مرتضی شمار استغنا کرد حضرت
 توقف کرد روزی مرتضی رضی اللہ عنہ از شهر برآمد چون بر لب جوی آب رسید
 شخصی را بغایت هیس استاده دید گفت چه شخصی و چه خواهی گفت مرتضی علی را
 میخواست گفت منم مرتضی گفت از جوی بگذر ولیکن همان کفش مرا گرفته بیا
 مرتضی دو انگشت در و کرد و چنیدن نتوانست مرتضی علی را غضب قهر
 در کار شد فریاد برآورد و بر دو دست بالا کرده تازانود زمین رفت
 آنکشفشها را جنبانید پای را از زمین کشید و بجانب خانه روان شد بمسجد
 رسید رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم را شسته یافت بیت زده در پیش او شد گفت
 یا رسول اللہ واقعہ چنان دیدم اگر آن شخص کافر باشد دین حق مابطل گرداند
 حضرت گفت یا علی آن شخصی است که قوام دین باوست مرتضی رضی اللہ تعالی عنہ

مسند
 بیان
 حضرت
 علی مرتضی

داشت که حضرت بود و نگیر شده بنشست حضرت فرمود یا علی حق تعالی تمام قوت
 زمین و آسمان من نهاده بود و تو تعلیم را اجنبانیدی مرتضی از آن مقرر شده فخر میکرد
 بر سایر اصحاب امیر المؤمنین عمار و ق گفت قوت و نور مردان در قبر معلوم خواهد
 شد چون فاروق وفات یافت گفت گرز مرا بمن همراه بنید بعد از دفن اصحاب
 برگشتند و مرتضی برای تعلیق بر فرش استیاد دید که زمین از هر طرف چپید
 تا او را بشکند و بشکند امیر چنان زور کرد که از هر طرف سر بر گرفت و از هر دو
 جانب بهلو گرفت و از طرف پاسی را به پاسی گرفت ساعتی برین بود تا زمین برایش
 باز شکست و نگیر آمدند و در تر استیاد و گفتند من بک فاروق گفت من نمی شنوم
 نزدیک بیایید اما ایشان گرز را دیده می ترسیدند نزدیکتر نمیشدند امیر گرز را
 برگرفت و بنشست تا برایشان زند قهر چند فرسخ کشاده شد و ایشان برگرفتند
 گفت شما که در تمام عمر در زمین میگردید خدا برای شما شناسید و من بمقدار یک گرز
 از زمین فرود شدم خدا را فراموش کردم مرتضی چون این را بدید آن شهزادگان را
 فرمود تا او را دفن نکنند و در ایام خلافت فاروق در پیش خود کسی را
 استاده نمی ماندی خواه آزاد خواه بنده و میگفت که پیغمبر فرموده است
 هر که اهل دوزخ را در دنیا دیدن خواهد پس گو بر بند شخصی را که او سزاوار
 دنیا و می باشد و شخصی دیگر از بهمت دنیا در پیش او استاده باشد
 و او شسته باشد و چون تیر میزد پای بر بند خود میرفت و می آورد چون
 فاروق بر گشت حق پیوست امیر المؤمنین عثمان بن عفان معدن حیا
 بر خلافت نشست و از کثرت حیا هرگز اندام خود را نمیدید بود چنانکه روزی
 رسول الله با اصحاب ثلثه یک چادر پوشیده نشسته بود خبر یافت که عثمان آمد
 در حال جامه طلب کرده پوشید بی بی عاتشه رخ از او پرسید که با اصحاب ثلثه
 همچنان بودی و بحین آمدن او جامه چرا پوشیدی فرمود ثلثه همه می شستند
 و او از غایت حیا هرگز همچنان نشسته بود از آن پوشیدم و ایضا

وجه شرافت او بر مرتضی آن بود که بجز دشمنان خبر نبوت خود را از شهر انداخت
 و تمام اموال خود را از فرج بقصد قی داد و مرتضی را او سرده اند که بعد ایمان
 چون پدرش آمد امتحاناً یا اعتقاداً از او پرسید که من ایمان آورم یا نه پدرش گفت
 آری ایمان بر پیغمبری او بسیار و دیگر معلوم باد که چنانکه ایشان برات است
 مرتبه ایشان ببالای مرتبه یکدیگر است هر که چنان نداند که مرتبه اعلی ایشان
 اعلی و اسفل ایشان اسفل او کافر است و او را از ان ذوالنورین گویند
 که مرتضی یک دختر رسول الله آورده بود و او دختر رضی الله عنهما آورده اند
 و منقول است که روزی رسول الله را با سنی قریب هزار اصحاب ذوال
 النورین دعوت کرد حضرت اجابت نمود و غلامان را فرمود که قدمهای حضرت را
 درین راه در شمار آرید جمله هفتاد قدم شد به برابری هر قدم یک بنده را آزاد
 کرد و همه اصحاب را بالوان نعمت خوشنود کرد و ازین ممر مرتضی غلغله شد فاطمه زهرا
 گفتش یا علی چرا غلغله بودی گفت یک داماد رسول منم و یک داماد عثمان چون او
 چنان جهانی کردم من شرم میکنم بی بی گفت برو رسول الله را با همه اصحاب و دعوت
 نمای گفت در خانه هیچ نیست گفت چرا بنا بودن کاری نیست چون مرتضی
 بطرف رسول الله روان شد بی بی سر را برهنه کرد و بر سجده افتاد که یا الهی مرا از
 مرتضی و مرتضی را از رسول الله شرمند مکن بکفایت ایشان طعام بفرست و حال
 خوانی فرود آمد چون مرتضی بخدمت رسول حاضر شد گفت یا رسول الله در خانه
 هیچ ندارم ولیکن دختر شما چنان میگویی حضرت با تمامی صحابه اجابت نمود
 آن خوان چنان کفایت کرد که از تمامی اصحاب بگذشت حیران فرود آمد که ای
 از جهت خاطر علی عثمان نعمت دنیا خورانیده بود و من طعام بهشت خورانیدم قدمها
 تو درین راه نیز هفتاد شد چون او غلامان آزاد کرد من به برابری هر قدم هفتاد
 حاصین را آزاد کردم و دیگر بدان ای فرزندان که حضرت رسالت پناه رشتند
 سه سال عمر بود و در بیست و سه سال پیغمبری کرده بود پس درین بیست و سه سال

ایک سخن را بغیر نزول جبرائیل و بغیر آیت سماویہ نیگفت و اکثر آیتہای مخصوص در آن
 وقت بودند کہ عمل بدان درین زمانہ نمی بود و چون جبرائیل آیت می آورد حضرت
 رسول بفرمودہ کاتب را میفرمود تا بفرمودہ جای بنویسند بعد از رحلت رسول اللہ ابو بکر صدیق
 و فاروق بفرمودہ کلام اللہ را یکجا جمع می کردند و روایت را در آن میدیدند و چون
 بحکلاف عثمان آمد بفرمودہ را یکجا جمع می کردند و آنچه حاصل بودند از وعدہ و وعید و
 حلال و حرام جمع کردند و آنچه مخصوص در آن زمانہ بودند از احکام باقی سوخته و کاغذ را
 از پوست آہوان گرفتند و این کلام را بر آن پوست نوشتند و پیش ازین در عهد
 رسول اللہ یک مصحف را رسول اللہ سوخته بود و آن چنان بود کہ یکی از کاتبان
 آن مصحف را در عهد رسول اللہ عبد الرحمن بود و چون آیت از رسول می شنود
 چیزی در آن میان از خود می آورد و چون تحقیق کردند زیادتی نوشتہ بود حضرت
 خواست تا اورا بکشند اما اگر بخندہ در مسکن عثمان در آمد عثمان را بشفاعت ایستاد
 کرد رسول فرمود صلی اللہ علیہ وسلم من بدل دینہ قاتلہ عبد الرحمن
 گفت توبہ کردم اورا بخشید و مصحف را حضرت خود بسوخت چون این خبر بفرزندان
 ابو بکر صدیق رسید کلمات از ایشان محمد نام از انجا بیامد و عثمان را از ریش گرفت گفت
 اگر صدیق اکبر زندہ می بود تو مرا از ریش نمیگرفتی محمد بیہوش شدہ افتاد بعد از آن گفت
 کہ از شما خطا واقع شدہ است ازان گرفتم گفت پس مرتضی علی را در میان آریم تا در میان
 ما و شما مناصفت و عدل کند چون مرتضی آمد محمد گفت یکے آنکہ در فلان مرحلہ
 تو مسافر بودی و نماز را مقیمان کردی چرا گفت من صاحب لشکر بودم
 فرمودم تا درین منزل پانزدہ روز مقیم باشم چون نماز سجا آوردم واقعہ دیگر
 افتاد و روان شدیم مرتضی قبول کرد گفت دیگر آنکہ پیغمبر فرمودہ بود کہ بر جای
 من بنشینند و شمار منبر رسول بر آمدید گفت آری بد و دلیل یکے آنکہ اول حضرت
 را یک منبر بود و صدیق را دو شد و فاروق سہ کرد اگر من ہم منبر راست می کردم
 مرتضی ہمہا است می کرد و بعد از آن ہر بادشاہ منبر است می کرد پس منبر از مشرق

تا مغرب دراز میکشید و دیگر آنکه من خود را لائق آن بیم ندیدم که مرا نیز بوده باشد
 و دلیل دیگر آنکه حضرت فرموده است که بر جای من کسی ننشیند مراد از آن ترویج
 منکوحه اوست زیرا که زنان پیغمبران بعد از ایشان بر سائر ناس حرام اند مگر تقاضی
 این را نیز قبول کرد گفت دیگر آنکه مصحفهای سوخته ازین بدتر چه باشد گفت
 شما خود رسول الله را دیده بودید که مصحف غلط را بدست خود سوخته بود
 مایا که اصحابیم میدانیم که فلان آیت ناسخ و فلان نسخ و فلان خاص درین
 زمانه و فلان عام در کلام ما اگر این مصحف بعد از ما باشد در دین خلل واقع
 شود یکے گوید که من در مصحف چنان دیدم و دیگر میگویی که من چنان دیدم
 و همه مخصوص درین زمانه بودند آنچه فواید بود که فتم و آنچه خاص و زوائد بود
 سوختاندم مگر تقاضی همه را بوجه احسن قبول کرد محمد از آن پشیمان شد و عذر
 تقصیر کرده برگشت و آنچه از حلال و حرام در کار است پانصد آیت باشد
 و البقی همه وعد و وعید است کقول الشاعر مشنوی است

<p>یا الهی رہنمائی کن ای برادر بشنواز قرآن بیان جمله قرآن شش هزار آیت کلام یک هزارش امر آمد گوشدار یک هزارش وعده شد بر مومنان مومنان را سر بسر باشد ثواب یک هزارش قصه پیغمبران پانصد آیت از حلال و از حرام البقی صد پیرت بیج و دعا</p>	<p>شرح این آمد و تفسیر منیر تا بگویم شرح هر یک را بحیان ششصد و شصت و شش آیت آن یک هزارش نهی شد از کردگار یک هزارش وعده شد بر کافران کافران را سر بسر باشد عذاب یک هزارش عبرتی بر کافران جمع کرده کردگار اندر کلام تا بدانند اینچنین گفته خدا</p>	<p>یا الهی رہنمائی کن ای برادر بشنواز قرآن بیان جمله قرآن شش هزار آیت کلام یک هزارش امر آمد گوشدار یک هزارش وعده شد بر مومنان مومنان را سر بسر باشد ثواب یک هزارش قصه پیغمبران پانصد آیت از حلال و از حرام البقی صد پیرت بیج و دعا</p>
--	--	--

آورده اند که مروان حکم نام شخصی بود که بوزیر ذوالنورین و بنیگین دار امیر ماری و
 محبت داشت و همیشه در میان حجابفته انگیزی میکرد و روزی خط نوشت بطرف کفار

کہ از ان جانب شما هجوم کنید و از منظر من تا فرزند ان ابو بکر صدیق را بکشیم و بکین
 عثمان بران خط مهر کرد و بکسی داد که در مسجد ایشان برود و مکاری کند تا ایشان
 او را جاسوس خیال کنند و چون ترا محکم گیر و خط را بده که من رسول عثمان ام انا بدی
 شما نمیخوایم و ابو بکر صدیق را فرزند ان بسیار بودند باز محمد از انجا لشکر کشید
 چون نزدیک آمد ذوالنورین را به قصد غلامان سلاحدار بودند همه بهتیا بچنگ
 شدند امیر منع کرد و همه را آزاد کرد و گفت مرا بکشتن کاری نیست چون محتمد
 در رسید امیر کلام الله میخواند و سر بالا نکرد محمد شمشیر کشید و برگردنش نزد امیر
 درین آیت بود که صِبْغَةَ اللَّهِ چون سرش بر زمین افتاد آن سر بر زمین
 آیت را تمام کرد و مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً و او را سه حصه علم بود یکی از رسول صلی الله
 و دو حصه از شیخین رضی الله تعالی عنهما از ان جامع کلام شد و چون ذوالنون بر حمت رب
 العالمین حلت کرد امیر المؤمنین و حیدر المسلمین علی بن ابی طالب کرم الله
 وجهه بر خلافت نشست و او را چهار حصه علم بود یک حصه از رسول و سه حصه از ثلثه
 و او را از ان حیدر نامند که چون تولد شد امهانی او را در کنار میگرفت و نگاه میکرد
 در اکثر اوقات روزی دست دراز کرد تا بگوید امیر دست انداخت و دست
 او را بناخن کند امهانی گفت هذا حیدر و حیدر شیر بچه را گویند و بعد
 از انبیا و اصحاب ثلثه افضلترین بشر امیر المؤمنین علی مرتضی بود و رضی الله
 عنه منقول است که چون بر خلافت نشست سلمان فارس را
 با جمع لشکر بحکومت که فرستاد بعد مدتی کسی خبر کرد که سلمان سه پشماره فی
 بیت المال خرید و از ان خانه عمارت کرد چون تحقیق کردند او را از سر واری اخراج
 نمود و گفت که خانهای کفار اندک مانده بودند که تو بیت المال را تلف میکردی
 بعد از ان شخصه دیگر را فرستاد بحکومت که از و نیز کسی خبر کردش که او بر دعوتهای
 حاضر میشود که تو انرا ان خور و دنی من خورند و فقیه ان
 استاد من باشند او را نیز از اخراج کرد

در بیان خلافت
 حضرت علی
 علیه السلام

روزی در خانه امیر حسن مهابانی فرود آمده بود بعد از نماز شام چون مردم
 از مسجد برگشته شدند آن شخص آخر همه برآمد دید که در گوشه مسجد فقیری زننده پوش
 نشسته است و یک مشت آرد جو در دست دارد و میخورد چون این شخص برآمد پاره
 او را داد و او گرفته در خانه آورد چون امیر حسن او را التوا نعمت در پیش آورد
 واقعه باز نمود که در مسجد چنان فقیری نشسته است که آرد جو از غرابال ناکشیده
 میخورد و افطار صوم میکند امیر حسن قسم کرد که آن خلیفه زمان است که این تسمیه
 بدو دارد و برضای خود ترک داده است و آن امیر المؤمنین علی است رضی الله تعالی عنه
 و صحابیت المال را و اخراج را بر خود حرام گردانیده بودند چنانکه روزی فاروق
 دستش بروغن چراغ چرب بود آنرا بر سر فرزند مالید باز بخاطرش رسید شتر را
 بتراشید که مباد از این نفع گرفته باشم و امیر المؤمنین مرتضی را ازان باب العلم
 میگویند که بعد از امضای ثلثه اعلم اهل زمانه بود و هیچ سخن او فهم نمی شد
 چنانکه او میگفت که حضرت رسالت پناه چند علوم را بخود همراه برد از جهت آنکه کسی را
 نمیدید تا از سخن او فهم داشته باشد و من نیز هزار ساله از رسول صلی الله علیه و سلم
 شنیده ام بکسی نخواهم گفت مگر آنکه کسی را فهم آن نیست ابوالحسن خرقانی از ملای روم
 سوال کرد که منظور ذره از جام محبت نوشید پیوسته بگفتن انا الحق نوشید
 و حضرت رسالت پناه را هر چند بیش میشد پیش طلب میکرد که اهل من مزید گفت
 چه عجبست که آوند منصور اصغر ترین آوند ما بود و آوند او اکبر ترین آوند ما که دنیا را
 بیکدم فرودمی برد بلکه خود دریا بود چنانکه در روز و شب چند هزار دریا در دریا
 عمان میروند اما آوند ازان بزرگ شود و نه ازان خرد شود بعد از این بدان
 کرده نفر از اصحاب را بشارت جنسیت اول ابوبکر صدیق دوم عمر فاروق
 سیوم عثمان و ذوالنون چهارم علی مرتضی پنجم طلحه ششم زبیر هفتم ابوعبیده هشتم
 سعد نهم عید دهم عبد الرحمن و منقول است که رسول الله را خواب بیند
 آتش دوزخ بر و حرام گرد پس چه شک است در آنکه او را بصورت

دیده بودند و ایمان آورده بودند که ایشان مطهری نباشند اما چون بنص ثابت
 شده اند سکوت کرده اند او مرده اند که چون صدیق مسلمان شد والدین را
 گفت که من صدیق اکبرم نزد یک خدای پس مانند مرا چگونه مادر و پدر بد و زرخ روند
 بیایند مسلمان شوید مادرش از اول مسلمان شد اما پدرش از دیگر بخت در خانه دیگر
 رسیده در آن خانه در آمد صدیق اکبر بحق مناجات کرد و رسول خدا نیز دعا کرد بعد
 اذان چون صدیق بر در آستانه رسید پدرش قحط از خانه بیرون شد و بی تکلف
 کلمه گفت و مسلمان شد و فاروق را مادر و خواهر مسلمانان بودند و مرتضی را نیز
 مادر مسلمان بود و معلوم باد که چون کسی نام پیغمبر ذکر کند درود میتواند
 گفت و چون نام اصحاب ذکر کند رضی الله عنه میتواند گفت و چون نام اولیاء
 ذکر کند رحمة الله علیه میتواند گفت پس اگر شخصی بگوید کس از آل رسول یا اولیاء
 درود فرستد منتهی بود مثلاً شخصی گوید زین العابدین سامع گوید اللهم صل علی محمد
 و علی آل محمد و بارک و سلم علیه تو تم رخصت زیر که درود وقتی روا بود
 که نام پیغمبر ذکر شود و این نام پیغمبر ذکر نشد و لهذا او مرده اند که اگر
 بزرگ از برای رواج دادن سودا و یا فقهاء از برای رواج دادن فقه و غیرت خلق
 و یا بر آینه بر بلندی درود گوید کرده است زیرا که بغیر ذکر پیغمبر درود شایان
 نیست و فقهاء آنرا گویند که خوشبختی را در آتش بسوزاند و یا بر کسی اندازد و ببالد
 و بداند که این اصحاب اربعه را نسبت نیز به حضرت رسالت پناه هست
 و نیز به ایشان نسبت دارد چنانکه ابوبکر صدیق بن قحافه بن عامر بن عمر
 بن کعب بن روج بن عبد المناف و عمر بن خطاب بن رقیل بن عبد العزیز
 بن روج بن عبد المناف صدیق بن قحافه و عمر بن خطاب در روج یکجا میشوند
 و عثمان بن عفان بن ابی العاص بن ابی اسیم بن عبد الشمس بن عبد المناف
 و علی بن ابی طالب بن مطلب بن آشم بن عبد المناف و نیزید بن معاویه بن ابی سفیان
 بن حرب بن عبد الشمس بن عبد المناف و نیزید بن عثمان در عبد الشمس

کسی چهار بار در وقت
 که رسول خدا علیه السلام
 میفرمودند

اینجا میشوند و از جمله او در آن رسول الله و مسلمان بودند یکی حمزه که از اول آغاز
 مسلمان بود و عباس و آخر عمر مسلمان شد **منقول است** که چون حمزه را کافران
 کشتند او را هفتاد جای کرده بودند و دلش را عیدالدکبی نام مینافق بود کشید و
 بدندان گزید که ازین دل چه بلا دیده ایم گفته اند که حضرت همیشه انگشت دایمندان
 میکرد که اگر هفتاد کافر از زنده جدا میگردم دل من قرار میشد بهتر جبرائیل فرود
 آمد که حق تعالی زنده را نبی کرده است اگر دل تو قرار نشود مرده را هفتاد جای بکن
 چنانکه بی بی عائشه رضی الله عنهما و بر بعضی خاصیتهای بی بی فاطمه زهرا رضی الله عنهما
 داشت و بر زنان فضل او از آن بود که اول دختر صدیق رضی الله عنه بود که او را صدیقه گویند
 بلقب پدر و دیگر آنکه دیگر زنان همه سیه بودند و دیگر عقد نکاح او بهتر جبرائیل و شب
 معراج بر آسمان چهارم بسته بود و آورده اند که حضرت صلی الله علیه و سلم میفرمود یا علی
 ذکر جلی چنان کن که هر کس ترا بیند دیوانه پندارد تا ترا حضور دست دهد **الحال بیان**
شجره کبر و یه بشنوای فرزند که حضرت رسالت پناه صلی الله تعالی علیه و سلم
 مراجع ابی اربعه را تلقین ذکر و فکر داده بود اما چون حضرت صلی الله علیه و سلم رحلت نمود
 ابو بکر صدیق که چون خلیفه رسول بود بامیر المؤمنین فاروق آنچیز که از ذکر و فکر سید است
 آموخت و چون صدیق رضی الله عنه رحلت نمود امیر المؤمنین عثمان رضی الله عنه ذکر و فکر از فاروق
 آموخت آنچه آموختنی بود چون عثمان رضی الله عنه رحلت نمود مرتضی انابت ذکر و فکر از
 ذی النورین آموخت آنچه آموختنی بود و این بنا بر رعایت ادب یکدیگر ایشان
 بود که دست بدست بر رسول الله صلی الله علیه و سلم بر سید و چون همه اصحاب رفتند مرتضی
 تلقین اجازت را بحسن و حسین داد و امیر حسین اجازت بفرزند خود داد و علی صخر بلقب
 زین العابدین داد و ابی بکر بنی خود امام محمد باقر رضی الله عنه و ابی بکر بنی خود امام جعفر
 صادق رضی الله عنه و از دو سلسله پیدایش شد یک اذن بابا زید بطای
 داد و یک و یک اذن بفرزند خود موسی کاظم قدس سره داد و آو به

برادرزاده خود داد و ابابو علی بن موسی رضا داد و ابوبشیر معروف داد قدس سره
 و ابوبشیری سقطی داد قدس سره و ابوجنید بغدادی قدس سره و ابابوعلی و دباری داد قدس سره
 و ابابوعلی کاتب از قدس سره و ابوعثمان مغربی داد قدس سره و ابابو القاسم
 کرمانی داد قدس سره و ابابو بکر النسیج داد قدس سره و ابوبامام احمد غزالی داد
 قدس سره و از دو سلسله پیداشد یکی اذن بخواجه فریدالدین عراقی داده بود
 و دیگر ابوالنجیب سهروردی داده بود قدس سره داد و ابوشیخ عمادالدین یادبوسی داده
 قدس سره و ابوشیخ نجم الدین کبری قدس سره داد و ابوسید علی بن لالا قدس سره
 و ابوشیخ مجدالدین بغدادی قدس سره و ابوشیخ احمد سرفانی قدس سره
 و ابوشیخ نورالدین عبدالرحمن النسوانی قدس سره و ابوعلاء الدوله قدس سره
 و ابوشیخ محمود فرقانی قدس سره و ابوشیخ الاسلام و المسالین علی الشافعی
 سید علی بهدانی قدس سره و ابابواسحاق ختانی قدس سره و ابوسیدان داده
 بسید احمد نوربخش قدس سره داد و ابوفرزند خود یوسف نور داد قدس سره و ابوبشیر
 خود یعنی فرزند فرزند حضرت شیخ علی بن قنبر علی قدس سره و از و باین خادم
 الفقراء و المساکین بنده تا چیز که نیز بیک پیشین در ویزه تنگنهای قدس سره
 روزی در خدمت شیخ پاره میوه آوردم بمشال قره قند حضرت شیخ
 دانه از آن میخورد و بانگشت وسطی شکم خود را زیر میگردانستم شیخنا باین که
 سیر نشود گفت اگر چه سیر نشود اما اشتهای نفس بجانب میوه بسیار است پس سیر
 نفس را بر جای آورده باشم حضرت شیخ میفرمود که سیر بمشال نخورد بوستان می باید
 که اگر یک نخچه بشکند کس نمی تواند در دست در دیگر آذین یعنی کامل العلم بود که مگر مرید او
 بلغزد بدلیل واضح راه او را بگیرد و او مرید صاحب علم باشد که دلیل او را نقص دید او
 در حال دلیل دیگر بیاید تا بهیچ وجه او را حجت و دلیل نماند و تا شخصی از آلایش دنیاوی
 زسته باشد باید که معرفت الله بنیان نکند زیرا که تا غایت نخواهد رساند و بگرایی
 خواهد افتاد حضرت مولانا جامی قدس سره نصیحت لطیف می فرماید

مسئله
در بیان ابیات
و نصیحت از مولوی جانی
قدس سره

نخست از کسب دانش بهره ورت
بود معلوم هر آزاد و بنده
نیاید هیچکس عسری دوباره
چو کسب علم کردی در عمل کوش
چه حاصل ز آنکه دانی کیمیا را
عمل کر معنی اخلاص عاریست
ز کار خام کس سودی ندارد
بکن زین کار خانه با کتب رو
زدانان بود این نکته مشهور
بودی مزد و منت اوستادی
گهی سراسر قرآن باز گوید
در دهن تیره از میل ز خارفت
معارف گر چو موبار یک باشد
مکن با صوفیان خام یار
طریق پنجه کاری را ندانند

ز چهل آباد نادانی بدر شو
که نادان مرده و دانا است زنده
بهری روگزانت نیست چاه
که علم بی عمل زیر پست بی نوش
مس خود را نگر دی ز ر سارا
بند پنجه کاران خامکار است
چو حلو خام باشد علت آرد
خیال خویش را ده با کتب خوب
که دانش در کتب دانا است در گو
زدانش نخستت هر دم نشا
که از قول همی سر را ز گوید
زبان بکشائی از جنس معارف
چه حاصل چو که دل تاریک باشد
که باشد کار خالان خامکاری
بخامی میوه باغت فشانند

چو در کتب نوی دست ابرار
بست آید ترا کج طهارت
منه درستی از کیم و دانه
بجز در دست پیر کیم و دانه
زاصل خویش آن میوه برید
بماند تا قیامت نار میوه

مسئله
در بیان چهار علم

اگر این شجره را کسی بطریق مناجات خواند باید که تا شیخ معرفت کرنی شیخ الاسلام
گفته باشد و مافوق را امام و مرتضی را امیر و حضرت را خواجہ فصل سیوم
در بیان چهار علم و ملائمت آن بدان ای فرزند که چهار علم بطریق
اختصار بیان کرده شد اما آنچه باقی مانده که از دستن آن لابد است بطریق مختصر
بیان کنم تا این مختصر بتطویل نه انجامد اول علم توحید پس نزدیک بعضی اهل
تصوف توحید بر پنج نوع است اول توحید ایمان دوم توحید علم سیوم توحید
تکلیفی چهارم توحید یقین پنجم عزیزی بدانکه در علم او مرده است
که ایمان و توحید نزدیک بعضی یک است و آن بعضی اهل اعتزال اند و وجه صریح

کافی از سخن خود باز نمیگشتند آن توحید برایشان عزیز بود یعنی دشوار بود
 که اگر ایشان به تحقیق خدای را می شناختند هرگز سرکشی نمی نمودند -
 روزی از حضرت شیخ پرسیدم که شیطان را در حقیقت چه گناه بود
 گفت لا بلکه در حقیقت گناه کار بود زیرا که چون کاتب عزم کتابت کند
 پس الف اقتضای این میکند که من در از کشیده بلا کسر واقع شوم
 و دل اقتضا برین میکند که من بهر دو طرف کسری داشته باشم پس اگر کاتب
 دال را در از کشد نام دالیت از میرود و در حق او ظلم کرده باشد و اگر
 الف را کسر کند نام الفیت از میرود و در حق او نیز ظلم کرده باشد و برین
 بدبختان آنچه عزیز تر است تصدیق رسالت ابو جهمل را گفتند
 که در روز بنگ و او یلا کند و میگوید که کارهای خدایتا همه حق بودند اما محمد
 رسول الله نبود بخود بالئمنه و نمرود لعنه الله گوید همه حق بود اما ابراهیم خلیل الله
 نبود و مر علم نماز است بدانکه آنچه در نماز فرض است دانستن آن
 نیز فرض است و دانستن سنت نیز سنت است و دانستن واجب نیز
 واجب است و دانستن مستحب نیز مستحب است و دانستن مباح نیز مباح
 است و نادانستن مکروه نیز مکروه است و نادانستن حرام نیز حرام است
 باید که مکروه و حرام را بدانند تا بدان نادانستگی در آن نیستند و دانستن مفید نیز
 فرض است زیرا که بسا وقت نماز چهار فاسد شود و ایشان بدان خیر نباشند
 بدان ای فرزند که آنچه در بعض نسخها گویند که هر که احکام و ارکان نماز
 نداند کافر است آن بنا بر انکار است یعنی اگر کسی منکر شود کافر گردد و اگر کسی هرگز
 نماز نکند و روزه ندارد اما اقرار و تصدیق دارد مسلمان است زیرا که عمل غیر ایمان
 است و ایمان غیر عمل و آنچه گفته اند هر که احکام و ارکان ایمان نداند کافر است
 راست است زیرا که حکم ایمان میان خوف و رجاء بودن است
 و آن مر هر کس از مؤمنان را است و رکن ایمان دو است

اقرار بر بان و تصدیق بدل و این نیز در مومن موجود است الحال شنو که از احکام نماز گفته است و آنچه باقی باشد در سایر کتب فقه بیا موز اما از اذان چیزی خواهیم گفت که از دانستن اذان لابد است زیرا که چند جا در اذان کفر لازم میشود و مؤذن جاهل از آن خبر ندارد منقول است که ابو و سبط حضرت را در خواب دید حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم او را از دست گرفت و بر کنار دوزخ رساند و دید که دوزخ پر از آدمیان است گفت یا رسول الله ایشان کی مانند گفت ایشان مؤذنان است من اند که اذان را نادرسته غلط می گفتند گفت یا رسول الله تو از ایشان راضی شوی و شفاعت ایشان خواهی کرد فرمودنی گفت خدایت را از ایشان راضی شود فرمودنی و ایضا گفت کسی که در مسجد او اذان غلط گفته میشود و او منع نکند بلکه تمام اهل آن مسجد از شفاعت من محروم مانند نعوذ بالله منها و صفت اذان این است **الله اکبر الله اکبر الله اکبر الله اکبر الله اکبر** **أشهد أن لا إله إلا الله أشهد أن لا إله إلا الله أشهد أن محمدًا رسول الله** **أشهد أن محمدًا رسول الله حي على الصلوة حي على الصلوة** **حي على الفلاح حي على الفلاح** **الله أكبر الله أكبر لا إله إلا الله** بدان که در اذان چند جا کفر لازم میشود که اکثر مؤذنان بسبب آن در دوزخ روند و به دانستن آن عار کنند و اگر کسی گوید که اذان را خوب ندانسته بسلسله خصومت او را بزنند و اگر ایشان از ثواب عذاب غلط و صحیح با خبر میبودند هر این سالی تمام در طلب دانستن او میبودند که مؤذن صحیح یعنی صحیح خوان را گفته اند که هر چیز از نباتات و حیوانات و جمادات که آواز او را می شنوند فردای قیامت بر ایمان او گواهی دهند و دیگر آنکه در عرصات زیر سایه عرش باشد که یوم لا ظل الا ظله منقول است که روز جمعه جمله ملکوت بر بیت المعمور جمع میشوند و مهتر جبریل علیه السلام اذان میگوید و مهتر اسرافیل امامت میکند و سایر ملکوت اقتدا میکنند بعد از فراغ مهتر اسرافیل میگویند من ثواب امامت را با مان امت محمد صلعم و ادم مهتر جبریل ع که بد من ثواب اذان

مسئله
در بیان اذان

عنه حتی نسلم
بمعنی نیست یعنی یا
کذا فی الغیاب یعنی یا
بیانید بسوی من از
وجای خلاصی که عبارت
از مسجد است

بمؤذن است محمد صلعم دادم و مقتدیان گویند یا این ثواب اقتدا بمقتدیان است محمد
 صلی الله علیه و سلم دادیم و شاید که مؤذن مرد صالح و متشرع بوده باشد زیرا که
 اذان امر معروف است و امر معروف اثر نمیکند مگر از مرد صالح و درین زمانه فساد
 شاید که کوچک بگوید و مردمان را دعوت نماید و از برای مقتدیان تحمل تمام بکند
 حتی که آورده اند که اگر امام در رکوع آید و از پس او از تعلین کسی را
 شنود و آن شخص را نمیداند که کیست مهلت بکند تا او در نماز او شریک شود و اگر میداند
 که فلانکس است مهلت نکند که ظالمی از ریاست او این روایت در تهذیب مسطور است
 و شاید که مؤذن وقت شناخته باشد حتی که اگر قبل اذان بگوید اعاده لازم شود
 و شاید که مؤذن یکی باشد و امام دیگر اما اگر مؤذن و امام یک شخص بود باید که در
 وقت اقامت گفتن از موضع امامت دور تر رود و بعد از اقامت بموضع
 امامت آید و سنت این است که در وقت صلوة و فلاح روی را بگرداند و بینا
 و شمالا و انگشتان را در هر دو گوش خود سخت کند یعنی سبابتین و اگر مسجد
 روزن داشته باشد سر از روزن بکشد و باید که بلا ترجیع بخواند اما اگر بغیر
 تبدیل کلمه الحان بکند روا است لقوله علیه السلام لَا تَقُولُوا لِمَا كُنْتُمْ مَنقُولَ
 است که دختری از اهل ذمه همیشه در آرزوی همین بود که اگر از مادر و پدر خلاصی یابم
 مسلمان خواهم شد بلکه از ایشان فرار کنم و مسلمان شوم روزی مؤذن بدو اذان میگفت
 دختر پرسید که این چه کافران گفتند که بهترین کار برای مسلمانان همین است دختر
 اذان آرزو مانده شد و مسلمانان رسید و منقول است که در اول آغاز اسلام
 از برای طلب کردن مسلمانان بنماز اصحاب مختلف شدند که چگونه میتوان خبر کرد و
 طلب کرد بعضی گفتند که در وقت نماز علم استاده کنیم باز گفتند که این رسم
 یهود است نمیتوان کرد بعضی گفتند که شاخ سوراخ کرده میتوان دید باز
 گفتند که این رسم لحدان است بعد از آن شب امیر المؤمنین عمر با چهل نفر از اصحاب
 اذان در خواب دیدند که همچنان میتوان گفت قصه را بر رسول الله علیه السلام

ص از وقت

یعنی خوش کنی
 از برای خود را

رسانند حضرت فرمود آری در شب معراج مهتر جبرئیل همراهمچنان تعلیم کرده بود
 اما در آن زمان افران اندک بود چون غفلت و غافلی در میان مردمان شائع گشت
 عالمان کوفه حی علی الصلوة و حی علی الفلاح بران افزودند بعد از آن چون شائعتر
 گشت الصلوة خیر من النوم بران افزودند و آنچنانکه در اذان مؤذن کافر
 میشود این است اول اینکه در آغاز الله اکبر الله اکبر الله اکبر الله اکبر الله اکبر الله اکبر
 در اول او بیارد دوم چون اکبر را اکبار گوید که اکبار نام شیطان است
 سیوم اینکه اشهد را بگردد یعنی اشهد گوید و یا بحذف الف یعنی
 شهید گوید زیرا که صیغه ماضی است و اشهاد گواه گردانیدن را گویند پس معنی چنین
 میشود که کسی گواهی داده است و یا شما گواه باشید پس گویا که خود
 ازین قول استبعاد می نماید که اشهد صیغه متکلم است و یا در اشهد
 ای دو چشم را بجای حلقی تبدیل دهد یعنی اشهد گوید که این از معنی می بر آید پس گویا
 که سخن لغو گفته باشد و یا اینکه دو کلمه میشود چنانکه اش خویش را میگویند و حدیث
 گردانیدن و مخالفت را گویند کما قال الله تعالی الذین یحکمون فی شئونهم بالحق و الله یراهم
 ای مخالفون پس چنان گفته باشد که خوش مخالفت کنید توحید باری تعالی را
 چندانکه لا اله الا الله بے تشدید گوید زیرا که الا از برای اثبات مابعد و
 نفی ماقبل است و بی تشدید بمنزله الی غایت که سرت من البصرة الی الکوفة و اقم
 میشود پس معنی چنان میشود که نیست الله باطل تا آنکه اله حق نیز نیست و از
 این صریحتر کفر نمیشد چنانکه محمدر رسول الله گوید زیرا که نام حضرت محمد است
 و محمد کسی را گویند که خصائل پسندیده او بسیار باشد و حمد
 ستایش را گویند و محمد بالفتح همچنان است محمد بکسر المیم الثانی خلاف
 ندیده پس اینچنین نام شریف را تغیر داده باشد بنام دیگر و دیگر اینکه محمد ستوده
 را گویند و محمدا ستایند را گویند نیز معنی تغیر میشود و یا اینکه محمد را احمد
 گوید بهای دو چشم زیرا که مهند فرو میرانیدن آتش را گویند و ایضا جامه

در بیان آنکه در اذان
 کافر میشود

این آیه را در باره
 بیت و چشم در سجده
 المیزان الذین واقع است

شَفَاعَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّكَ لَا تَخْلُفُ لِلْبِعَادِ وَدَرْ شَرْحِ مَشَارِقِ مَسْطُورِ سِتِ
 که بعد از این همه را منصوب خواند و چون مؤذن قد قامت الصلوة گوید سامع گوید
 أَقَامَهُ اللَّهُ مَا دَامَتِ السَّمَوَاتُ وَالْأَرْضُ اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّ الشَّيْطَانِ
 الَّذِي يُوسِسُ فِي الصَّلَاةِ سَيُومِ عِلْمِ رُوزِهِ وَأَنْ يَزِيحَ بَطْنِ اخْتِصَارِ بَيَانِ كُرْدِهِ
 و اگر بیشتر بران خواهد در کتب فقهیه بیند اما آنچه در کفارت او گفته اند که کَفَّارَةُ الصَّوْمِ
 كَفَّارَةُ الظَّهَارِ بَعْضُهُ عَوَامُ النَّاسِ شَبِيهَةٌ بِمَا مَيَكُنْدُ يَعْنِي چنانکه در ظهار کس زن
 و طی میکند در کفارت صوم نیز نکند آن محض غلط است زیرا که در کفارت ظهار
 نیز و طی منع نیست مگر از آن زن که از و ظهار کرده باشد پس اگر کسی را دو زن
 باشد از آن که ظهار کرده است و طی نکند و بدان زن دیگر حلال است و این
 تشبیه برای آنست که کفارات بسیارند چنانچه کفارت قتل بین و ظهار و صوم
 پس کفارت کننده بین مخیر است میان اینکه یا بنده آزاد کند و یا ده درویش را طعام
 خوراند و یا جامه پوشاند که اکثر بدن ایشان پوشیده شود و طعام میانگی خوراند که
 جفارت و برنج باشد و اگر قوت این اشیای نداشته باشد باید که سه روزه بدارد
 و چون اضافت کفارت صوم بکفارت ظهار کرد از آنست که در کفارت قتل بنده
 مومن می باید که آزاد کند و در ظهار خواه مومن خواه کافر خواه اندک معیوب باشد
 رواست پس کفارت صوم در حق کفارت چون کفارت ظهار است علم
 چهارم علم حیض و نفاس و از آن نیز شمه گفته شده است اگر اکثر بران خواهد در
 کتب فقه نظر کند ولیکن از صاحبان در وجوب این علم گفتار خوش میفرماید کقول
 الشَّاعِرُ مَثْنَوِيَاتِ اِی تَرَادُلِ دَلِيلِ نَفْسِ نَفِيسٍ ۝ غَمِّ دِیْنَتِ هَمِيشَ
 بَعْدَ اِنْسِ ۝ گَرْدَانِی کَمِ دَرِ یَا دِهْ نَفَاسِ ۝ اَكْثَرِشْ تَجَلُّ شَبَانِهْ رُوزِ شَنَاسِ ۝
 تَابِ دِیْنِ عِلْمِ آتَشَانِ شُومِ ۝ اِی پَسِ رَهْ کَدِ خَدَانِ شُومِ ۝ اَزِ سَرِ جَاهِلِ وَ نَادَانِ ۝
 یَا دَرِیْنِ رَهْ مَنَهْ کَدِ رَمَانِ ۝ و این علم بغایت صعب ترین علوم است پس شخصی را
 لازم است که بقدری ازین بداند بعد ازین بدان ای فرزند که هر چهارده سب

در بیان کفارت

استاده و ثابت

در انداز و اخلاقی تعالی

میباشد که با بستی من بکسیر

بفرماندگار شیطان آنکه دست

می اندازد در روز باز آید

کفارت خوردن روزه

شکل کفارت ظهار است

در بیان حیض و نفاس

رحمة

در بیان حلیه طلقه نشسته

بر حق اند و استن ایشان فرض است و اختلاف در میان ایشان اختلاف بر حمت
 است نه اختلاف بعد اوت که الاختلاف را حقه گفته اند و حقی مذنب را نشاید که گوید
 مرا بشافعی چه کار است زیرا که در هنگام ضرورت از مذبه می پندهی انتقال کرده می شود
 چنانکه بچ رفتن پیاده به مذبه امام حنیفه روایت است پس عالمان حاجی مانی را به مذبه
 مالک میسرند که در مذبه او زکوة شرط نیست و چون بعرفات حاضر شد باز به مذبه
 ابو حنیفه رح میگرد و ایضا چون کسی مطلقه ثلثه را حلیه کند باید که او را از احکام
 و ارکان ایمان ببرد اگر بدان عالم باشد باید که احکام و ارکان نماز ببرد
 تا بی تحلیل نکاح جدید کند و اگر بهمان را نیز میداند باید که او را در مذبه امام احمد
 در آورده در مذبه او حق تعالی را بذات و صفات شناختن فرض است
 اگر آنرا نمیداند نکاح جدید نکند و اگر آنرا نیز میداند این سنگام تحلیل باید
 کرد ایضا چون کسی جنس را بغیر جنس از غله بفروشد اگر بیاید باشد
 رواست اگر چه زیاده بگیرد و نسیمه روایت اگر توده گندم درون خانه
 و توده جو بیرون خانه باشد نیز نسیمه است و اگر جنس مع الجنس بفروشد چون
 پد ابید باشد رواست و درین زیاده گرفتن روایت اگر نیم سوخته باشد
 چنانکه اگر کسی مثقال را بمثقال بفروشد اگر چه در یک مثقال زیاده بسیار باشد
 و یا در یک اندک غش باشد باید که برابر بگیرد و زیاده روایت پس اگر این را
 نسیمه میگوید بقول ابو حنیفه مطلق روایت اما متاخران فتوی داده اند بر جواز
 نسیمه و این مسئله را از مذبه امام مالک پسندیده اند و ایضا چنانکه
 اسپ بقول ابو حنیفه رح روایت اما بقول شافعی رح رواست و حاکم
 ابو حنیفه رح بنا بر ضرورت فتوی بر حلالیت آن داده اند و در شامل
 بی هقی او مرده است که ابو حنیفه رح قبیل از موت خود بیست روز
 از قول خود برگشت و گوشت اسپ را حلال گفت و همچنین از مذبه
 به مذبه انتقال کرده می شود بدان ای فرزند که دوستی

چهار مذہب چون دوستی چهار یار از دست مده زیر که شجره شریعت بباغبان
 ایشان کمال یافت کقول الشاعر بدیت ایکه سرو سر فرازی بن تحت راست شد
 چارتن هم از ره تحقیق هر یک باغبان ابو حنیفه رح نامش نعمان بوقول الشاعر شعور
 أعذ ذکر نعمان لکن ان ذکره ۱۰ هو الیسک ما کثر من یمنوع
 ونام پدرش ثابت بود و در شرح مختصر امام محمد کوhestانی آورده که پیغمبر صلی علیه و سلم فرموده است
 که از بعد من شخصی پیدا شود که نام او نعمان بن ثابت باشد اگر من پیغمبری بعوث شده نی بود
 او پیغمبر میکرد پس اگر شخصی گوید که کدام دلیل مذہب همچنان بوده میباشد گفته شود که اگر این
 آیت را در شان او آورده شود هیچ عجب نیست قال الله تعالی شجرة طه اصلها
 ثابت و فرعها فی السماء زیرا که اصل او ثابت است که در زمین است و فرع او باسما
 که او را بصورت همراه باسما بردند و ثابت بن زوطی بن مذربان و چون عمر مرتضی باخر
 رسید ثابت نعمان را در کنار گرفته در پیش او برد مرتضی در حق او دعا کرد و او علم از بهفت کس
 اصحاب گرفته است یکی از انس بن مالک و عبد الله بن حسن زبیرک و عبد الله بن
 جریع زبیدی و عبد الله بن ابی اوفی و عبد الله بن ابی اوف و ثالثا لافصع
 و جابر بن عبد الله رضی الله عنهم اجمعین و از بعضی زنان صحابه نیز گرفته است
 چون عائشه بنت عجز و ابو حنیفه رح علم را از بیشتر اصحاب گرفته است اما او را
 نسبت در فقه بسوی حماد میکنند و او انشا گردان ابراهیم بن یزید بود و او
 شاگرد علقمه بود و او از اسود و از شرح قاضی گرفته بود و ایشان هر دو از
 فاروق گرفته بودند علم را و فاروق از رسول الله صلی علیه و سلم قبلات ابو حنیفه رح
 و هو این سبعین سنه تاریخ سنه خمسين مائة مناقب ابو حنیفه کوفی رح روایت
 کرده شده است که امام اعظم ابو حنیفه کوفی رح چون حج و اع کرد و در کعبه در آمد و دو رکعت نماز گزار
 در میان دو ستون در رکعت اول بر پای راست استاده تا نصف قرآن بخواند و
 رکوع و سجود کرد و در رکعت ثانی بر پای چپ استاده تا قرآن شریف را ختم
 کرد و چون سلام داد بگریست و مناجات کرد و گفت اللهم

له
 مبارک کنید یا امام اعظم
 صاحب را بر روی مایان
 پیشانی که بر کون او
 مثل شکست چرخه
 حکم از شکر و خوشبختی
 زیاده پیدا میکنند

مرزبان

علم این تذکره را در باره پیغمبر
 در رکعت اول و قال الشیطان
 واقع است و ترجمه
 باشد در حق یا کون او
 زین استوار و عالم در خانه
 در بطنی ۱۲ فقره است

مَا عَبَدَ نَاكَ حَقَّ عِبَادَتِكَ وَلَكِنْ عَرَفْنَاكَ حَقَّ مَعْرِفَتِكَ فَهَبْ نَقْصَانَ عَمَلِي بِكَمَالِ
 مَعْرِفَتِي فَهَتَفَ هَاتِفٌ مِنْ جَانِبِ الْبَيْتِ يَا أَبَا حَنِيفَةَ قَدْ عَرَفْتَ وَأَخْلَصْتَ الْمَعْرِفَةَ
 وَخَدِمْتَ وَأَحْسَدْتَ الْخِدْمَةَ فَقَدْ غَفَرَ نَاكَ وَلِمَنْ تَبِعَكَ وَكَانَ عَلَى مَذْهَبِكَ إِلَى
 قِيَامِ السَّاعَةِ مَعْنَاهُ بِالْفَارِسِيَّةِ يَعْنِي أَيُّ الذُّوَالِجَلَالِ أَيُّ بَادِشَاهِ بَاكَمَالِ أَيُّ مَوْجُودِ
 لَا يُزَالُ يُسْتَدِينُ بِنَدْوَةٍ ضَعِيفٍ وَابْنِ وَجُودٍ خَفِيفٍ تَرَايَ ذَاتِ لَطْفٍ لِلطَّيْفِ جَانِكِ
 حَقِيقَتِ وَسُزَاوَرِي پُرسْتیدن تو است ولیکن بشناخت ترا چنانکه حق شناسختن تو
 است پس بجشائی نقصان خدمت را بکمال معرفت بروی یافتی آواز داد از گوشت
 خانه که ای ابو حنیفه ما را بشناختی و خدمت کردی امر زیدم ترا و کسی را که متابعت
 تو کرد و بود بر مذہب تو تا روز قیامت و ایضا مسطور است که روزی مہر عالم صلی اللہ علیہ
 وسلم در مسجد شسته بود اعرابی درآمد و گاسه خربا بہ پیش نهاد و گفت از راه دور در آورده
 ام چون رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نیمہ خربا بخورد و عبد اللہ بن مسعود رضی بر پائی خواست و گفت
 یا رسول اللہ دوش خوابی دیدہ ام عجب تعبیر فرائی گفت چنان دیدم کہ ستارہ از آسمان بر
 زمین فرود آمد از نور آن ستارہ تمام عالم منور شد رسول صلی اللہ علیہ وسلم متفکر شد
 مہتر جبرائیل بفرمان رب الجلیل در رسید و گفت ای رسول اولین و آخرین واسے
 سرور دنیا و دین تعبیر خواب ابن مسعود آنست کہ بعد از رحلت تو بار الفتا
 بہشت تا دس سال و ہشت روز مردے بیرون آید از کوفہ کنیت او ابو حنیفہ ہمہ دنیا
 را بنور علم او منور کند و سہنہای ترا بکمال برساند رسول علیہ السلام خوشدل شد
 و انس بن مالک را رضی اللہ عنہ پیش خود خواند و قدری از آب دہن خود بر کام او
 ریخت و او را گفت کہ ترا عمر دراز خواهد بود و تو ابو حنیفہ را خواہی دید سلام من
 بدو رسان و بگو کہ عطای تحفہ محمد تر مبارک باد و نیم خربا کہ در دست داشت در
 حریر کرد و بعد اللہ مسعود داد و گفت دست بہت توان خربا را بکسان و تا ابو حنیفہ
 برساند چون رسول علیہ السلام بار الآخرت خرامید عبد اللہ مسعود رضی اللہ عنہ شہادت
 تا آخر عمر خود آنگاہ بشاگرد خود علقمہ رضی اللہ تعالی عنہ داد و قصہ آن بگفت

و چون علقه را وفات نزدیک آمد بشاگرد خود ابراهیم مخفی داد و قصه آن گفت
 چون ابراهیم را وفات نزدیک آمد بشاگرد خود حماد داد و قصه آن گفت و در وقت
 ابو حنیفه رحمت هفت ساله بود و شاگردی حماد میکرد و ششاد سال عمر او بود و آنجا او
 میداشت ابو حنیفه رحمت در یک سال از وی بیاموخت و حماد هر روز آن خرمای
 نیم را از صندوق بیرون کردی و بر دست نهادی و گفتی بحرمت عطا دهند
 این خرمای که او را بمن بنمای و منری ابو حنیفه رحمت نزدیک او آمد و گفت آن است
 را بمن ده و کسی آنرا نمیتوانست خورد حماد بوی داد در حال نخورد و حماد سر او را
 در کنار گرفت و گفت من میدانم که نیم خرمای رسول الله است تو خواهد بود و در
 تو میژم ترا مبارک باد و قصه خواب عبد الله مسعود با وی گفت و چون حماد وفا
 یافت پدر ابو حنیفه رحمت که ثابت نام بوده است قصص حج کرد و ابو حنیفه را با خود برد
 در که خیمه دیدن زنده و گرد آن خیمه آدمی انبوه در آمده ابو حنیفه رحمت گفت بدانجای
 رفتم پیری را دیدم سالخورده و نورانی گفتم این کیست گفتند انس بن مالک است
 در آمد و بروی سلام کردم چون آواز من شنید گفت این آواز آشنایم آید
 و مرا گفت از کجایم ای گفتم از کوفه گفت کنیت تو چیست گفتم ابو حنیفه انس بن مالک
 رضی الله عنه ابروان مرا بگیرد و بالانسید تا من او را به بینم که صاحب
 مذنب بزرگ است آنگاه مرا گفت نزدیک من ای تا امانتی که دارم تسلیم تو کنم
 چون نزدیک او رفتم قدری آب دهن در دهن من کرد و گفت این آب دهن
 مصطفی است صلی الله علیه و سلم چون آن آب دهن خوردم حلاوت عظیم
 یافتم انس بن مالک رخ گفت اکنون چون آب دهن مصطفی علیه الصلوٰة والسلام
 خوردی خود را چگونه می بینی نشان آن با من بگوی ابو حنیفه رحمت بر پای خاست و
 زبان برکشاد و گفت ای انس این ساعت خود را چنان می بینم که اگر انواع
 حکمت انواع علوم در هر یک دانیان روی زمین جمع شوند و هر یک از
 من هزار مسئله بامتحان بپرسند بتوفیق حق تعالی

آنهم را چو ایهایی با صواب ما گویم و از هیچکس نمیترسم و اندیش نمیکنم و از همه
 زیاده ام و ندهب من همه آفاق برسد و دیگر در مناقب او خوانده ام که جمعی از
 جهودان بغداد آمدند از وی سوالات کردند و از جمله سوالات یکی این بود که در عالم
 شهرست و آن شهر شصت محله دارد و سنی محله از وی روشن است و سی محله
 تاریک و در آن سی محله تاریک یک محله بهتر از هزار شهر است آن شهر کدام است
 و آن محله کدام جواب فرمود که آن شهر ماه رمضان است که سی محله روز روشن
 است و سی محله او شب تاریک و آن یک محله تاریک که بهتر از هزار شهر است
 شب قدر است که لیلة القدر خیر من الف شهر چون این بیان کرد
 بسیار از جهودان مسلمان شدند دیگر در فوائد ظهیریه آورده است
 که روزی شخصی بمسجد درآمد و سوال کرد که چه میگویند در حق مردی که میگوید که
 از بهشت امید ندارم و از آتش دوزخ نمیترسم و مرده و خون میخورم و
 بد آنچه ندیده ام گواهی میدهم و از خدا نمیترسم و زن را نکاح نمیکنم و صحبت
 کردن با وی حلال میدارم و نماز بارکوع و سجود میگیرم و فتنه را دوست
 میدارم و حق را دشمن میدارم و از رحمت خدا میگریزم و جهود و ترسار
 را استگویی میدارم و از جنابت غسل نمیکنم امام رحمه الله تعالی فرمود
 ای یاران در مسئله امتحان چه میگویند گفتند که این شخص کافر باشد امام
 اعظم گفت ای یاران این شخص مسلمان باشد و قسم کرد و گفت آنچه گفته است
 راست است از بهشت امید ندارم و از آتش دوزخ نمیترسم از خدا امید میدارد
 و از وی میترسد آنچه مرده و خون میخورد گوشت ماهی و پرنده و جگر میخورد
 و آنچه گفته است بد آنچه ندیده ام گواهی میدهم یعنی کلمه شهادت میگوید
 و خدا را جل جلاله و رسول خدا را ندیده است و آنچه گفته که از خدا نمیترسم
 یعنی ظلم نمیکنم و آنچه میگوید که زن را نکاح نمیکنم و صحبت با وی حلال
 میدارم یعنی کینزک داشته باشد و آنچه گفته است که فتنه را دوست

میدارم یعنی فرزند و مال را دوست میدارد و آنچه گفته است که حق را دشمن میدارم
 مرا گفته است و آنچه گفته است که از رحمت خدای تعالی میگریزم باران را
 گفته است و آنچه گفته است که جهود و ترسار را استگو میدارم یعنی
 درین قول وَقَالَتِ الْيَهُودُ لَيْسَتِ النَّصْرَىٰ عَلَىٰ شَيْءٍ وَقَالَتِ النَّصْرَىٰ لَيْسَتِ الْيَهُودُ عَلَىٰ
 شَيْءٍ و آنچه گفته است از جنابت غسل نمیکند یعنی تیمم میکند وقتی که آب نباشد و
 دیگر از مقامات او رحمة الله علیه آنست که روزی جهودی با او همراه شد جهود را
 گفت چرا بدین محمد در نه آنی گفت یا امام مسلمانان من که سینه ام اگر دین
 محمد حق است دعا کن تا خوانی از آسمان فرود آید و هر دو از آن طعام سیر بخوریم
 آنگاه بدین محمد در آیم برین جمله عهد کردند ابو حنیفه رحمة الله علیه دو رکعت نماز
 گزارد و روی بزمین نهاد و گفت یارب مرا در پیش این بیگانه نخل گردان
 خوانی فرود آمد جهود گفت سر بر آ که کارت بر آمد و طعام سیر خوردند امام گفت
 بچند خود وفا کن و ایمان بسیار گفت ای امام صبر کن تا من نیز دعا کنم
 اگر مشیل تو نتوانم که خوان فرود آورم مسلمان شوم و اگر نه نشوم و جهود
 دانا بود و قدم خود بر قدمگاه امام اعظم و هر دو دست خود بجای دستهای
 او نهاد و گفت یارب بحق این امام که همچنان خوانی فرست آراسته در حال
 خوانی دیگر فرود آمد ابو حنیفه متحیر شد جهود گفت ای امام از تو دو کرامت دیدم
 یکی آنکه تو نمودی و دیگر اینکه من نمودم هم ترا شفیع آوردم تا کارم بر آمد و در
 مال مسلمان شد و دیگر آنکه از مقامات او این است که چهل سال شب
 نخفت و بوضوئی نماز خفتن نماز با مدا و گزارد و صد و هشتاد هزار مسئله را
 جواب فرموده است و چهار مسئله را جواب در توقف داشته است اول مسئله
 دهر است دوم خنثی مشکل نسیم مسئله محل اطفال کافران است که در بهشت باشند
 یا در دوزخ زیرا که عمل صالح ندارند که گویم بهشت روند و عمل بدی ندارند
 که گویم بد دوزخ پس توقف کردن بهتر باشد چهره آرام

آیت نادر را با قول در کتب
 و قالت اليهودی
 گفته جهودان نیستند
 گروه ترسایان بر جبهه
 دین و گفته ترسایان نیستند
 جهودان بر جبهه از دین
 تفسیر بی

وقت ختنه کردن زیر که اگر گویم بخورده گی ختنه کنند نارسیده را سبب درو
 رسانیدن باشم و اگر گویم به بزرگی ختنه کنند عورت او را دیدن روا نیست که
 ناظر و منظور هر دو لعنت الله میباشند و بعضی علما گفته اند که ختنه در خورده گی
 باید کرد اما موسی لب زدن در مسلمانان ثواب زیاده از ختنه کردن است و
 علامت مسلمانی است و دیگر از فضل و بزرگی امام اعظم است که چهار هزار
 شاگردان را بدین وجه فتوی رسانید **ایضا** و زری از بد بختان آن زمانه بایکی از
 اصحاب امام مباحثه کرد که امام قهر داشته باشد اصحاب گفت نداشته باش
 آن بد بخت گفت پس من باستان بروم رفت بنزدیک دروازه امام و در کوفتن
 گرفت که امام را بیا گامیند تا بیرون آید چون بیرون شد گفت ترا طلبیده ام باز
 درون رفت بکذا تا مات کرت بیرون شد بعد از آن گفت که من طلبیده ام تراست
 پرسید نه دارم گفت اینکه مزه پلید آدم چگونه است امام فرمود چون در
 شکم بود ترش باشد و چون بیرون آید تلخ گردد گفت یا امام توازان چشید
 نعوذ بالله من هذا القول الشدید امام گفت لایل در روایت چنان دیده ام بعد
 از آن گفت یا امام من شنیده ام که تو مادر منی فرمود آری یعنی بعنایت
 صاحب حسن است که روی او چنان زیبایی دارد و پائی او چنان و دست او
 چنان و موسی چنان و دندان و لب و دهن او چنان زیبایی دارد حتی که آن بد بخت
 اندام نهانی را نیز یاد کرد که چنانست امام فرمود هر چه هست آفریده خداست
 گفت غرض اینست که من میخواهم تا بنکاح خود در آرم امام فرمود حاکم نفس است
 باش تا او را بپرسم چون برگشت سر آن بد بخت از تن جدا شد و بر زیر
 افتاد همه عالم مستحیر شدند گفتند یا امام این چه بود فرمود تیغ صبر من گردن
 نزد **ایضا** آورده اند که در قریب او جهودی متوطن بود هر روز صبح خا
 خود را میرفت و آن رفته را در صحن امام می انداخت امام از اینجا میگرفت
 و بیرون میکرد روزی امام محمد بادشاه زاده بود در مدرسه نش

بود که آن جهود آن رفته را باز در سخن امام انداخت امام محمد علیه الرحمة سقطش
 گفت و قهر و غضب تام نمود خواست تا او را تعزیر کند اما چون امام ابوحنیفه
 رضی الله عنه از آن خبر یافت گفت ای فرزند مدت هفتاد سال است که او
 به بچنان میکند و من تحمل میکنم زیرا که حق به سایه بچنان است و شهادت یک و زدن او را
 رنج نموده چون جهود از آن احوال خبر شد در حال مسلمانی را قبول کرد و ایضا
 آورده اند که قریب او دختره بود مستوره که بغیر از شب در روز بیرون
 نمیشد اما در هر شب که بیرون میشد بر پام امام ستون استاده میدید و نمیدانست
 که آدمی باشد بعد از وفات امام چون بیرون شد آن ستون را ندید از
 پدر خود سوال کرد که در ایام امام ستون می بود اما درین شب نیست چه شده
 باشد پدرش گفت ای جان پدر آن ستون دین بود افتاد یعنی امام اعظم
 بود که هر شب نماز میکرد و دیگر از مناقب او اینکه در ماه رمضان شصت و یک
 گرت قرآن میخواند یک گرت در روز میخواند و یک بار در شب میخواند و یک گرت
 در ترادج ختم میکرد و دیگر اینکه هرگز با سمان و آفتاب نیز نظر نمیکرد و میگفت
 که تا سفت از آن عمر گذشته که بافتاب و آسمان نیز نگریستم روایت
 ندیده بودم که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم هرگز بافتاب و آسمان نمی نگریست
 زیرا که هر دو مؤنث معنوی اند و آسمان مزین است بزینت کواکب و دیگر
 آنکه از مناقب او این است در خبر است که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه
 و سلم فرموده است هر که سر او را بر او برانداختند یا محرم نکشاده باشد اگر عورت بدرد
 زه گرفتار شود همان شخصه از روزن خانه در نظر دارد فی الحال خلاص شود پس
 امام راحق تعالی چنان پاک آفریده که نظرش بنا محرم نمی افتاد چون عورت
 را در زه میبرد او را از روزن خانه می دید خلاصی می یافت و دیگر آورده
 اند که روزی در راه میگشت طفل در آن راه میرفت با او همراه شد امام
 گفت ای طفل پائی را محکم بنه و واقف باش که راه خلیس است تا نه افته

طفل گفت ای امام اگر من بقیتم باز خیزم تو واقف باش که اگر بقیتم سار سار
 بر تو افتند و زیر خواهی شد و همه مردم هلاک شوند امام دانست که طفل درانست
 زیر که پیغمبر فرموده است **ذَلَّ عَالَمٌ ضَلَّ عَالَمٌ** یعنی لغزیدن عالم گمراهی را
 سبب است تا تمام عالم گمراه شود پس امام در گریه شد و چون ماتم زده
 باصحاب خود پیش آمد کیفیت احوال پرسیدند باز نمود امام گفت بر شما باد که
 هر یک بقدر علم و دانش خود علم بیان کنید و فتوای دهید که راه شریعت راه
 سخت است و دور و دراز است بعد از آن اختلاف پیدا شد و مردم مذہب امام
 شافعی رحمۃ اللہ علیہ فہو ابن عبد اللہ بن محمد بن ادریس بن عباس بن عثمان بن
 شافعی بن شاہب بن عبید بن یزید بن ہاشم بن عبد اللہ بن عبد المطلب بن عبد
 المناف و ولد یقویہ من ست و خمسين و مائتہ وعاش اربعۃ و خمسين و مات یوم الجمعة
 و دفن بمصر رحمۃ اللہ علیہ و انفقہ اخذ العلم من مالک بن انس و محمد بن الحسن
 و بشر بن عباس و اصحابہ یصفون الی مسلم بن خالد بن مسلم الزنجی عن خلف بن
 ایوب و اللہ تعالی جعل العلم بعد نبیہ فی اصحابہ ثم بعدہم فی التابعین ثم بعدہم
 فی ابی حنیفۃ و اصحابہ من شاء فلیرض و من شاء فلیستخ **منقول است**
 کہ حضرت امام شافعی چنان ذکر کرد کہ در بیچ احوال سر از جنبانیدن قرار نمیکرد
 روزی حمام سبیلت اورا بہت میکرد گفت یا امام سر را باز دار تا لبہائی تو بریدہ
 نشوند گفت لب بریدہ بہ ذکر خدائی فراموش کردہ آورده اند کہ مدت سہ سال
 در رحم مادر بود در حالت ولادت مادرش قریب نزع شد زیرا کہ طفل سہ سالہ
 دندانہش روئیدہ بود اما در آن زمان امام اعظم از دار القباہ دار البقار حلت نمود
 جنازہ اورا از روزن خانہ بہادرش بنمایند در حال خلاص شد از آن شافعی نامیدند
 کہ بشفاعت ابو حنیفہ تولد شد مناقب دیگر امام شافعی آورده اند کہ امام
 احمد حنبل را کہ ایک احادیث نبوی بیاد بود اما در اکثر اوقات در پیش امام شافعی
 پیفت و مسئلہ سوال میکرد و امام احمد پیر بود و امام شافعی ہنوز طفل بود

در بیان مذہب و مناقب امام
 شافعی رحمۃ اللہ تعالی علیہ

اصحاب امام احمد بن حنبل عمار کردند و گفتند یا امام شمار است ملک عادیث در یاد است
 در پیش این کودک برای چه میروید گفت بنحیث است ای اصحاب آنچه میدانم پوست
 مسئله میدانم و مغز آن مسئله میداند و دیگر آورده اند که روایت امام شافعی را
 چیر در جایها متصل روایت امام اعظم می آرند و روایت امام مالک امام احمد را گاه گاه
 می آرند گفته اند که مادر امام شافعی بغایت صاحب جمال بود و در ایام جوانی بیوه خواست
 تا امام یوسف را شوهر کند چون امام را از کار خیر عازم بود روزی امام شافعی خود با امام یوسف
 گفت که مادرم چنان اختیار دارد و امام یوسف خود اگر او را میدیدم بهتر میبود از روزن خانه
 بدو نمود امام یوسف قبول کرد چون تزویج کرده بدو سپرد و در آن شب امام شافعی
 دعا کرد که یارب این شب کلان کن آورده اند که آن شب دوازده ساله
 شد اما بر سر آمدن یک شب بود امام شافعی در کتب خانه امام اعظم در آمد
 و کتب امام اعظم در پیش امام یوسف بود و کتب را مطالعه کرد و هر روایت که
 مخالفت میدادست مخالفت انداخت از آن مشهور عالم گشت **دیگر**
 آنکه بعد از امام ابو حنیفه بود در اطراف عالم میگشت مردم را بمنزله خود می آورد
سیوم مذہب امام مالک رحمۃ اللہ علیہ و ابن انس بود و انس بن مالک
 بود دیگر آنکه انس در ایام طفلی مدت هشت سال در عیال رسول بود از آن مفتی
 اصحاب گشته است انس گفت روزی در زیر درخت خرافت اده یافتیم
 در آن میخوردیم که رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم در رسید گفت یا رسول اللہ از آن خرافه
 نورم یا نه حضرت صلی اللہ علیہ وسلم تبسم کرد و دست مبارک بر شکم من نهاد
 گفت اشج بطنک یعنی سیر کن شکم خود را که بدین ما خود نشوی از درخت میفشان
 همان بیگنی و بخوری و ایضا روزی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم سوار می آمد و بی بی
 لایحه چنانکه عادت طفلان است بر دو استقبال نمودیم حضرت مرا پس بپست سوار
 و بی بی قاطر را در پیش خود گرفت چهارم مذہب امام احمد بن حنبل آورده
 است که امام احمد مدی گوشت کشین بود که بغیر از ضرورت بیرون نمی شد بدان

مسأله
 در مناقب امام مالک

در بیان امام حنبل و مناقب

ای فرزند که هر چهار مذهب بر حق دانی و در حقیقت ایشان شک نباشد حتی که اگر شخصی
از یک مذهب منکر شود کافر گردد و گفته اند که شرع را چهار رکن است همین
چهار مذهب اند هر که ازین خارج است خارج است پس بدان که
ایمان بقول ابی حنیفه رحمه الله علیه ایمان مجمل بسته است که گوید قبول کردم دین
مسلمانی را و آنچه در روایت و بیزارم از کفر و کفری و آنچه در روایت و گفته اند که
الْإِيمَانُ إِقْرَارٌ بِاللِّسَانِ وَتَصْدِيقٌ بِالْقَلْبِ وَالْإِعْتِقَادُ بِالْجَنَانِ جنان میانه
دل را گویند زیرا که او هرگز از جائی خود تغییر نمی یابد و آنچه گفته اند که اصل
تصدیق است و آن تصدیق مختص بحسن است چنانکه اگر بر زبان و دل سخن
ناشاسته بگذرد تا جنان او بر جای باشد کافر نگردد و قلب گردنده را گویند
یعنی در اکثر اوقات بر دل اندیشه ناموافق می آید اما باور بر جنان اندیشه
را داخل نمیدهد اما کافران را همان اصل جنان باشد نیست اگر بر دل ایشان اندیشه
مسلمانی آید چون اصل نیت غلط میشود و ایمان بقول شافعی هم اقرار باللسان و
تصدیق بالقلب اعتقاد بالجنان و عمل بالارکان است که بقول او نماز جنت از
بے نماز درست نمیداردند اما عالمان متاخران او و اصحاب فتوی بر جواز جنت از
کرده اند تا سنت و جماعت خلاف نشود و الله اعلم **فصل چهارم در ذکر**
قال الله تعالى فاذا كره الله قياما و قعودا و على جنوبهم ايت در شان
نماز است در حين حربه اما كلام الله اصل است بهر طرف که عالمان را سخ میگذشت
معنی او میرود مگر وقتی که معنی او محض غلط کند این هنگام تو هم کفر است کقول
الشاعر شعير حبيب العليم في القرآن يكن: تقاصر عنهم أفعالهم الرical
قال الله تعالى الخناس الذي يوسوس في صدور الناس و در تفسير منير
در شان این آیت آورده است که خناس نام شیطان است که سر قلب آدمی را در
دین خود گرفت است و می مکد از آن لعاب پلید و در دل مؤمن جمله انواع معاصی می افروزد
اما چون الله تعالی را بر زبان راند خناس از وی میگریزد پس چون ذکر

ایمان اقرار است و
تصدیق بر دل و اعتقاد بجنان
دل

پس بگویند خداوند
بسیار در شسته و پیرایه
خوش

آیت کریمه بنادر باره چهار
در کج و واذا ضربتم

در بیان ذکر کردن

طائفه مشغول بطلب دنیا و مراتب اندکما قال الله تعالى وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا
لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا پس ایشان اول شریعت را مستقیم میدارند بعد از آن هر لذت
دنیاوی چون مال و فرزند بدو پیش می آید تکلیف کرده از آن میگذرند کما قال الله تعالى
الْمَالُ وَالْبَنُونَ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ كَالْأَشجارِ لَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلنَّاسِ
وَدُنْيَاوِی رَگُو یَا که فراموش کرده اند زیرا که اگر باین جسیقه علیاق دارند حضور بی نشاید
پس ذکر که بغیر حضور باشد فائده و نتیجه ندهد کما قال الله تعالى وَاذْكُرْ رَبَّكَ إِذَا أَنْسَيْتَ
یعنی ذاکر باش حق را چون فراموش کنی ماسوی السد را و الا ذاکری بر انشانی و ذاکر
آنرا گویند که ظاهر و باطن او در ذکر مساوی باشند چنانکه شیخ الاسلام و السلیح حضرت
شیخ علی ترمذی قدس سره میگفت که ذِکْرُ اللِّسَانِ بَغَيْرِ ذِکْرِ الْقَلْبِ كَقُلْفَةٍ
وَذِکْرُ الْقَلْبِ بَغَيْرِ حُضُورٍ وَ لَزَبَتْ وَ شَوَّسَتْ اگر چه ذکر لسان را ثواب بسیار است
چنانکه منقول است که مردگان میگویند اگر باز خدا تعالی ما را زندگی میدهد در تمام
عمر اگر یک کثرت کلمه الله را می گفتیم بعبده بود اما در مذهب صاحب دلان تا دوازده
را بخود مسلم و لازم نگیرد نتیجه ندید و باز گفته اند که اگر نه هزار کثرت ذکر را بزیان گویند
و یک کثرت بدل ثواب این افضل است و آنکه دایم حضور اند ذکر قلب را
بے حضور چیزی نمیدارند زیرا که آنچنین نتیجه و مقصود باشد حاصل نشود پس
صاحب دلان ذکر لسان را قبول ندارند و حاضران ذکر قلب را قبول ندارند و بعضا
شیخ میگفت که در ایام جوانی در ولایت هند در طلب علم بودم در نواحی ماگپور شیخ
سیلور مدرس و محقق یافتیم تا کافی و هدیه و وقایع در پیش او گذرانید
بعد از آن شیخ را ذکر کردیم خواستم تا از او تلقین ذکر و فکر بگیرم شیخ التفات
نکرد گفت من از مرد دست انابت بدان بسیار است بعد مینمایم زیرا که درین
راه خطر بای عظیم است ما هم پیر و وارم بیات ترا در پیش او برم شیخ فرمود
که بعد از آن مرا شیخ سالاریده سپاری تا بدین درجه رسیدم و از مرتبه شیخ سیلور
میگفت که چنان فاکر بود روزی بر بام نشسته بود ذکر بر و غلبه شد و از بام

کوشش میکند در وقت نماز
بنام بشاره های خوش

آیت زاده سوره کهف در کعبه
و اضرب لهم مثل الحیوة الدنیا و الدین
باینزدهم واقع است
آیت زاده در کعبه و التفتون
باینزدهم واقع است

مال و پیران کاشی
از کاشی دینا اندوکارانی نشان
بهر است "حسبونی"

بسیار گوی است
یعنی خالی از فائده ۱۳۵

افتاد اما بوجودش هیچ زحمت نرسید و ایضا فرمود اگر در مسکیت یا خواب بیکر همیشه
انگشتان شسته بطریق تسبیح می جنبید روزی در بیان مسائل بود و بخلق امر معروف
مسکیت یک از بهشتیان است اندیشه کرد که الحال شیخ غافل باشد در حال گفت که من غافل نیستم
نخل شد و ایضا روزی در خواب بود باز مرید اندیشید که غافل باشد باز شیخ گفت
غافل نیستم سیوم ذکر خاص الخاص به آنکه در بدن آدمی سه چیز است نوع رزق مقدر
است چنانکه نفس اکل و شرب سر را مشاهده و قلب ذکر پس چون طالب بحال استغرق
رسد نفس اکل و شرب سر را مشاهده و قلب ذکر باز میماند که واذکر ربک انسیست
و در مذهب ایشان انی نسیت الاکل والشرب والمشااهدة والذکر
پس این هنگام بحقیقت مذکور رسیده باشی و الا بهجوری ذاکری حضور را نشاید و
چون ناگاه ازین مراتب باز آید تکلیف کرده باز همانرا جوید و فقیر را برادری بود در
زمستان سخت عرق عرق میگشت از احوالش پرسیدم که هرگاه چگونه بدست
می آید ای برادر نشنیده که الصوفی صاحب الوقت این مراتب بتکلیف من است
اگر تمام عمر درو باشم چهارم ذکر خاص الخاص این ذکر را حد و نهایت نمیباشد و
این کم شدن از خود است بیست تو در و کم شو که توحید آن بود و کم شدن کم کن که
تفرید آن بود و اذکر ربک اذ انسیست در مذهب ایشان این تا خطابه است یعنی
چون فراموش کنی تو نفس خود را پس این هنگام ذاکر و مذکور نباشد مگر واجب تعالی که
اذا انکسرت السفینة یزکک به البحر که او را بحر برداشته است منقول است
که مجنون در عشق لیلی منتهی شد روزی لیلی را بر و گذری افتاد گاهی سرش را در
کنار میگرفت و گاهی پایش را میمالید و گاهی دستهایش را پیش میکشید بکذا تا او را
بسیار از حالی بحالی بگردانید مجنون تو کیستی که مرا تشویش میدهی گفت منم لیلی
گفت لیلی کیست گفت معشوقه مجنون گفت کیست مجنون گفت توئی گفت من
خود لیلی شده ام مجنون و لیلی امید نام پس این هنگام که العلم حجاب الاکبر است ازین
شان برخاست که علم دانش نایست را گویند بعد ازین

مسکیت
در بیان ذکر خاص الخاص

مسکیت
در بیان ذکر خاص الخاص
تشریفاتی به واسطه در برادران

ای فرزندی که اسمای حق تعالی آنچه بر پیغمبر نازل شده اند جللی نمود و نه اند و حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه و سلم بهما را با صاحب بطریق ذکر و فکر تلقین کرده بود بعد از
اصحاب مشائخان کبار در هر اسمی که نتیجه می یافتند بهما را پیش می گرفتند و بدان
روشن می مانند از آن چهارده خانواده موجود شد و این مشائخان کبار اسمی را
برای نتیجه خود تخصیص کرده اند اما اشتراک هم دارند در همه اسم که همه را بزرگ
میگویند تا صافیت دل حاصل شود خصوصاً لا اله الا الله در همه سلسله مشترک
است که از آغاز حال مرید را تلقین میکند از جهت بسیار برکت او بدان ای
فرزند که اول مرید را از جمله معاصی باز دارد و از معروفات در آرد بعد از آن اگر مرید را
از تجلیات شیطانی بازخواهی کرد و نگاه خواهی داشت و مرید نیز مشروع باشد
او را بخلوت در آرد چون از احوالات خلوت نجات یافت بعد از آن که قوت حرارت
ذکر دارد او را ذکر دهد و معلوم یابد ای فرزندی که ذکر امانت است و در است و
در را در دامن هر سگ نمیتوان انداخت و لا تظلموهو الله ترفی آفواه الکلاب
ز نهارد صد نه بار که ذکر خاص است و عام نیست هر کس نمیتوان داد که طاقت ذکر
نخواهد آورد و آیات سماوی بر این جمله ناطق است که آن تَوَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا
و باید که ذکر را در گوشه تاریک که هیچکس نباشد باید داد و سخن تصوف را نیز در جای
بگو که هیچ مخلوقی نشود منقول است که عبده الله شطاری مریدی را از مریدان خود
ذکر تلقین میکرد اما در آن جای استاده بود از تلقین باز ماند و گفت این نیز
حیوان است مبادا که طاقت نشودن ذکر نیارد فریاد بر آورد و ایضا روزی
این فقیر در قدیمهوسی شیخ المشائخ و الاولیاء سید السادات میان سید علی
ترمذی در بیابان میرفت سخن از تصوف افتاد شیخ دهن مبارک را بگوشش فقیر
نزدیک رساند و مقصود باز گفت اگر چه در آن میان جز من و او شخص نبود اما او
مشایخان بجای می آورد و مرشد فقیر آنچه ذکر داده بود بر بیان خود پنج یا شش نفر
از دانشمندان که کینه ایشان این فقیر است و الامر سایر مریدان

لایقینند در آید
گلان ۱۲ ۱۳ ۱۴ ۱۵ ۱۶ ۱۷ ۱۸ ۱۹ ۲۰ ۲۱ ۲۲ ۲۳ ۲۴ ۲۵ ۲۶ ۲۷ ۲۸ ۲۹ ۳۰ ۳۱ ۳۲ ۳۳ ۳۴ ۳۵ ۳۶ ۳۷ ۳۸ ۳۹ ۴۰ ۴۱ ۴۲ ۴۳ ۴۴ ۴۵ ۴۶ ۴۷ ۴۸ ۴۹ ۵۰ ۵۱ ۵۲ ۵۳ ۵۴ ۵۵ ۵۶ ۵۷ ۵۸ ۵۹ ۶۰ ۶۱ ۶۲ ۶۳ ۶۴ ۶۵ ۶۶ ۶۷ ۶۸ ۶۹ ۷۰ ۷۱ ۷۲ ۷۳ ۷۴ ۷۵ ۷۶ ۷۷ ۷۸ ۷۹ ۸۰ ۸۱ ۸۲ ۸۳ ۸۴ ۸۵ ۸۶ ۸۷ ۸۸ ۸۹ ۹۰ ۹۱ ۹۲ ۹۳ ۹۴ ۹۵ ۹۶ ۹۷ ۹۸ ۹۹ ۱۰۰ ۱۰۱ ۱۰۲ ۱۰۳ ۱۰۴ ۱۰۵ ۱۰۶ ۱۰۷ ۱۰۸ ۱۰۹ ۱۱۰ ۱۱۱ ۱۱۲ ۱۱۳ ۱۱۴ ۱۱۵ ۱۱۶ ۱۱۷ ۱۱۸ ۱۱۹ ۱۲۰ ۱۲۱ ۱۲۲ ۱۲۳ ۱۲۴ ۱۲۵ ۱۲۶ ۱۲۷ ۱۲۸ ۱۲۹ ۱۳۰ ۱۳۱ ۱۳۲ ۱۳۳ ۱۳۴ ۱۳۵ ۱۳۶ ۱۳۷ ۱۳۸ ۱۳۹ ۱۴۰ ۱۴۱ ۱۴۲ ۱۴۳ ۱۴۴ ۱۴۵ ۱۴۶ ۱۴۷ ۱۴۸ ۱۴۹ ۱۵۰ ۱۵۱ ۱۵۲ ۱۵۳ ۱۵۴ ۱۵۵ ۱۵۶ ۱۵۷ ۱۵۸ ۱۵۹ ۱۶۰ ۱۶۱ ۱۶۲ ۱۶۳ ۱۶۴ ۱۶۵ ۱۶۶ ۱۶۷ ۱۶۸ ۱۶۹ ۱۷۰ ۱۷۱ ۱۷۲ ۱۷۳ ۱۷۴ ۱۷۵ ۱۷۶ ۱۷۷ ۱۷۸ ۱۷۹ ۱۸۰ ۱۸۱ ۱۸۲ ۱۸۳ ۱۸۴ ۱۸۵ ۱۸۶ ۱۸۷ ۱۸۸ ۱۸۹ ۱۹۰ ۱۹۱ ۱۹۲ ۱۹۳ ۱۹۴ ۱۹۵ ۱۹۶ ۱۹۷ ۱۹۸ ۱۹۹ ۲۰۰ ۲۰۱ ۲۰۲ ۲۰۳ ۲۰۴ ۲۰۵ ۲۰۶ ۲۰۷ ۲۰۸ ۲۰۹ ۲۱۰ ۲۱۱ ۲۱۲ ۲۱۳ ۲۱۴ ۲۱۵ ۲۱۶ ۲۱۷ ۲۱۸ ۲۱۹ ۲۲۰ ۲۲۱ ۲۲۲ ۲۲۳ ۲۲۴ ۲۲۵ ۲۲۶ ۲۲۷ ۲۲۸ ۲۲۹ ۲۳۰ ۲۳۱ ۲۳۲ ۲۳۳ ۲۳۴ ۲۳۵ ۲۳۶ ۲۳۷ ۲۳۸ ۲۳۹ ۲۴۰ ۲۴۱ ۲۴۲ ۲۴۳ ۲۴۴ ۲۴۵ ۲۴۶ ۲۴۷ ۲۴۸ ۲۴۹ ۲۵۰ ۲۵۱ ۲۵۲ ۲۵۳ ۲۵۴ ۲۵۵ ۲۵۶ ۲۵۷ ۲۵۸ ۲۵۹ ۲۶۰ ۲۶۱ ۲۶۲ ۲۶۳ ۲۶۴ ۲۶۵ ۲۶۶ ۲۶۷ ۲۶۸ ۲۶۹ ۲۷۰ ۲۷۱ ۲۷۲ ۲۷۳ ۲۷۴ ۲۷۵ ۲۷۶ ۲۷۷ ۲۷۸ ۲۷۹ ۲۸۰ ۲۸۱ ۲۸۲ ۲۸۳ ۲۸۴ ۲۸۵ ۲۸۶ ۲۸۷ ۲۸۸ ۲۸۹ ۲۹۰ ۲۹۱ ۲۹۲ ۲۹۳ ۲۹۴ ۲۹۵ ۲۹۶ ۲۹۷ ۲۹۸ ۲۹۹ ۳۰۰ ۳۰۱ ۳۰۲ ۳۰۳ ۳۰۴ ۳۰۵ ۳۰۶ ۳۰۷ ۳۰۸ ۳۰۹ ۳۱۰ ۳۱۱ ۳۱۲ ۳۱۳ ۳۱۴ ۳۱۵ ۳۱۶ ۳۱۷ ۳۱۸ ۳۱۹ ۳۲۰ ۳۲۱ ۳۲۲ ۳۲۳ ۳۲۴ ۳۲۵ ۳۲۶ ۳۲۷ ۳۲۸ ۳۲۹ ۳۳۰ ۳۳۱ ۳۳۲ ۳۳۳ ۳۳۴ ۳۳۵ ۳۳۶ ۳۳۷ ۳۳۸ ۳۳۹ ۳۴۰ ۳۴۱ ۳۴۲ ۳۴۳ ۳۴۴ ۳۴۵ ۳۴۶ ۳۴۷ ۳۴۸ ۳۴۹ ۳۵۰ ۳۵۱ ۳۵۲ ۳۵۳ ۳۵۴ ۳۵۵ ۳۵۶ ۳۵۷ ۳۵۸ ۳۵۹ ۳۶۰ ۳۶۱ ۳۶۲ ۳۶۳ ۳۶۴ ۳۶۵ ۳۶۶ ۳۶۷ ۳۶۸ ۳۶۹ ۳۷۰ ۳۷۱ ۳۷۲ ۳۷۳ ۳۷۴ ۳۷۵ ۳۷۶ ۳۷۷ ۳۷۸ ۳۷۹ ۳۸۰ ۳۸۱ ۳۸۲ ۳۸۳ ۳۸۴ ۳۸۵ ۳۸۶ ۳۸۷ ۳۸۸ ۳۸۹ ۳۹۰ ۳۹۱ ۳۹۲ ۳۹۳ ۳۹۴ ۳۹۵ ۳۹۶ ۳۹۷ ۳۹۸ ۳۹۹ ۴۰۰ ۴۰۱ ۴۰۲ ۴۰۳ ۴۰۴ ۴۰۵ ۴۰۶ ۴۰۷ ۴۰۸ ۴۰۹ ۴۱۰ ۴۱۱ ۴۱۲ ۴۱۳ ۴۱۴ ۴۱۵ ۴۱۶ ۴۱۷ ۴۱۸ ۴۱۹ ۴۲۰ ۴۲۱ ۴۲۲ ۴۲۳ ۴۲۴ ۴۲۵ ۴۲۶ ۴۲۷ ۴۲۸ ۴۲۹ ۴۳۰ ۴۳۱ ۴۳۲ ۴۳۳ ۴۳۴ ۴۳۵ ۴۳۶ ۴۳۷ ۴۳۸ ۴۳۹ ۴۴۰ ۴۴۱ ۴۴۲ ۴۴۳ ۴۴۴ ۴۴۵ ۴۴۶ ۴۴۷ ۴۴۸ ۴۴۹ ۴۵۰ ۴۵۱ ۴۵۲ ۴۵۳ ۴۵۴ ۴۵۵ ۴۵۶ ۴۵۷ ۴۵۸ ۴۵۹ ۴۶۰ ۴۶۱ ۴۶۲ ۴۶۳ ۴۶۴ ۴۶۵ ۴۶۶ ۴۶۷ ۴۶۸ ۴۶۹ ۴۷۰ ۴۷۱ ۴۷۲ ۴۷۳ ۴۷۴ ۴۷۵ ۴۷۶ ۴۷۷ ۴۷۸ ۴۷۹ ۴۸۰ ۴۸۱ ۴۸۲ ۴۸۳ ۴۸۴ ۴۸۵ ۴۸۶ ۴۸۷ ۴۸۸ ۴۸۹ ۴۹۰ ۴۹۱ ۴۹۲ ۴۹۳ ۴۹۴ ۴۹۵ ۴۹۶ ۴۹۷ ۴۹۸ ۴۹۹ ۵۰۰ ۵۰۱ ۵۰۲ ۵۰۳ ۵۰۴ ۵۰۵ ۵۰۶ ۵۰۷ ۵۰۸ ۵۰۹ ۵۱۰ ۵۱۱ ۵۱۲ ۵۱۳ ۵۱۴ ۵۱۵ ۵۱۶ ۵۱۷ ۵۱۸ ۵۱۹ ۵۲۰ ۵۲۱ ۵۲۲ ۵۲۳ ۵۲۴ ۵۲۵ ۵۲۶ ۵۲۷ ۵۲۸ ۵۲۹ ۵۳۰ ۵۳۱ ۵۳۲ ۵۳۳ ۵۳۴ ۵۳۵ ۵۳۶ ۵۳۷ ۵۳۸ ۵۳۹ ۵۴۰ ۵۴۱ ۵۴۲ ۵۴۳ ۵۴۴ ۵۴۵ ۵۴۶ ۵۴۷ ۵۴۸ ۵۴۹ ۵۵۰ ۵۵۱ ۵۵۲ ۵۵۳ ۵۵۴ ۵۵۵ ۵۵۶ ۵۵۷ ۵۵۸ ۵۵۹ ۵۶۰ ۵۶۱ ۵۶۲ ۵۶۳ ۵۶۴ ۵۶۵ ۵۶۶ ۵۶۷ ۵۶۸ ۵۶۹ ۵۷۰ ۵۷۱ ۵۷۲ ۵۷۳ ۵۷۴ ۵۷۵ ۵۷۶ ۵۷۷ ۵۷۸ ۵۷۹ ۵۸۰ ۵۸۱ ۵۸۲ ۵۸۳ ۵۸۴ ۵۸۵ ۵۸۶ ۵۸۷ ۵۸۸ ۵۸۹ ۵۹۰ ۵۹۱ ۵۹۲ ۵۹۳ ۵۹۴ ۵۹۵ ۵۹۶ ۵۹۷ ۵۹۸ ۵۹۹ ۶۰۰ ۶۰۱ ۶۰۲ ۶۰۳ ۶۰۴ ۶۰۵ ۶۰۶ ۶۰۷ ۶۰۸ ۶۰۹ ۶۱۰ ۶۱۱ ۶۱۲ ۶۱۳ ۶۱۴ ۶۱۵ ۶۱۶ ۶۱۷ ۶۱۸ ۶۱۹ ۶۲۰ ۶۲۱ ۶۲۲ ۶۲۳ ۶۲۴ ۶۲۵ ۶۲۶ ۶۲۷ ۶۲۸ ۶۲۹ ۶۳۰ ۶۳۱ ۶۳۲ ۶۳۳ ۶۳۴ ۶۳۵ ۶۳۶ ۶۳۷ ۶۳۸ ۶۳۹ ۶۴۰ ۶۴۱ ۶۴۲ ۶۴۳ ۶۴۴ ۶۴۵ ۶۴۶ ۶۴۷ ۶۴۸ ۶۴۹ ۶۵۰ ۶۵۱ ۶۵۲ ۶۵۳ ۶۵۴ ۶۵۵ ۶۵۶ ۶۵۷ ۶۵۸ ۶۵۹ ۶۶۰ ۶۶۱ ۶۶۲ ۶۶۳ ۶۶۴ ۶۶۵ ۶۶۶ ۶۶۷ ۶۶۸ ۶۶۹ ۶۷۰ ۶۷۱ ۶۷۲ ۶۷۳ ۶۷۴ ۶۷۵ ۶۷۶ ۶۷۷ ۶۷۸ ۶۷۹ ۶۸۰ ۶۸۱ ۶۸۲ ۶۸۳ ۶۸۴ ۶۸۵ ۶۸۶ ۶۸۷ ۶۸۸ ۶۸۹ ۶۹۰ ۶۹۱ ۶۹۲ ۶۹۳ ۶۹۴ ۶۹۵ ۶۹۶ ۶۹۷ ۶۹۸ ۶۹۹ ۷۰۰ ۷۰۱ ۷۰۲ ۷۰۳ ۷۰۴ ۷۰۵ ۷۰۶ ۷۰۷ ۷۰۸ ۷۰۹ ۷۱۰ ۷۱۱ ۷۱۲ ۷۱۳ ۷۱۴ ۷۱۵ ۷۱۶ ۷۱۷ ۷۱۸ ۷۱۹ ۷۲۰ ۷۲۱ ۷۲۲ ۷۲۳ ۷۲۴ ۷۲۵ ۷۲۶ ۷۲۷ ۷۲۸ ۷۲۹ ۷۳۰ ۷۳۱ ۷۳۲ ۷۳۳ ۷۳۴ ۷۳۵ ۷۳۶ ۷۳۷ ۷۳۸ ۷۳۹ ۷۴۰ ۷۴۱ ۷۴۲ ۷۴۳ ۷۴۴ ۷۴۵ ۷۴۶ ۷۴۷ ۷۴۸ ۷۴۹ ۷۵۰ ۷۵۱ ۷۵۲ ۷۵۳ ۷۵۴ ۷۵۵ ۷۵۶ ۷۵۷ ۷۵۸ ۷۵۹ ۷۶۰ ۷۶۱ ۷۶۲ ۷۶۳ ۷۶۴ ۷۶۵ ۷۶۶ ۷۶۷ ۷۶۸ ۷۶۹ ۷۷۰ ۷۷۱ ۷۷۲ ۷۷۳ ۷۷۴ ۷۷۵ ۷۷۶ ۷۷۷ ۷۷۸ ۷۷۹ ۷۸۰ ۷۸۱ ۷۸۲ ۷۸۳ ۷۸۴ ۷۸۵ ۷۸۶ ۷۸۷ ۷۸۸ ۷۸۹ ۷۹۰ ۷۹۱ ۷۹۲ ۷۹۳ ۷۹۴ ۷۹۵ ۷۹۶ ۷۹۷ ۷۹۸ ۷۹۹ ۸۰۰ ۸۰۱ ۸۰۲ ۸۰۳ ۸۰۴ ۸۰۵ ۸۰۶ ۸۰۷ ۸۰۸ ۸۰۹ ۸۱۰ ۸۱۱ ۸۱۲ ۸۱۳ ۸۱۴ ۸۱۵ ۸۱۶ ۸۱۷ ۸۱۸ ۸۱۹ ۸۲۰ ۸۲۱ ۸۲۲ ۸۲۳ ۸۲۴ ۸۲۵ ۸۲۶ ۸۲۷ ۸۲۸ ۸۲۹ ۸۳۰ ۸۳۱ ۸۳۲ ۸۳۳ ۸۳۴ ۸۳۵ ۸۳۶ ۸۳۷ ۸۳۸ ۸۳۹ ۸۴۰ ۸۴۱ ۸۴۲ ۸۴۳ ۸۴۴ ۸۴۵ ۸۴۶ ۸۴۷ ۸۴۸ ۸۴۹ ۸۵۰ ۸۵۱ ۸۵۲ ۸۵۳ ۸۵۴ ۸۵۵ ۸۵۶ ۸۵۷ ۸۵۸ ۸۵۹ ۸۶۰ ۸۶۱ ۸۶۲ ۸۶۳ ۸۶۴ ۸۶۵ ۸۶۶ ۸۶۷ ۸۶۸ ۸۶۹ ۸۷۰ ۸۷۱ ۸۷۲ ۸۷۳ ۸۷۴ ۸۷۵ ۸۷۶ ۸۷۷ ۸۷۸ ۸۷۹ ۸۸۰ ۸۸۱ ۸۸۲ ۸۸۳ ۸۸۴ ۸۸۵ ۸۸۶ ۸۸۷ ۸۸۸ ۸۸۹ ۸۹۰ ۸۹۱ ۸۹۲ ۸۹۳ ۸۹۴ ۸۹۵ ۸۹۶ ۸۹۷ ۸۹۸ ۸۹۹ ۹۰۰ ۹۰۱ ۹۰۲ ۹۰۳ ۹۰۴ ۹۰۵ ۹۰۶ ۹۰۷ ۹۰۸ ۹۰۹ ۹۱۰ ۹۱۱ ۹۱۲ ۹۱۳ ۹۱۴ ۹۱۵ ۹۱۶ ۹۱۷ ۹۱۸ ۹۱۹ ۹۲۰ ۹۲۱ ۹۲۲ ۹۲۳ ۹۲۴ ۹۲۵ ۹۲۶ ۹۲۷ ۹۲۸ ۹۲۹ ۹۳۰ ۹۳۱ ۹۳۲ ۹۳۳ ۹۳۴ ۹۳۵ ۹۳۶ ۹۳۷ ۹۳۸ ۹۳۹ ۹۴۰ ۹۴۱ ۹۴۲ ۹۴۳ ۹۴۴ ۹۴۵ ۹۴۶ ۹۴۷ ۹۴۸ ۹۴۹ ۹۵۰ ۹۵۱ ۹۵۲ ۹۵۳ ۹۵۴ ۹۵۵ ۹۵۶ ۹۵۷ ۹۵۸ ۹۵۹ ۹۶۰ ۹۶۱ ۹۶۲ ۹۶۳ ۹۶۴ ۹۶۵ ۹۶۶ ۹۶۷ ۹۶۸ ۹۶۹ ۹۷۰ ۹۷۱ ۹۷۲ ۹۷۳ ۹۷۴ ۹۷۵ ۹۷۶ ۹۷۷ ۹۷۸ ۹۷۹ ۹۸۰ ۹۸۱ ۹۸۲ ۹۸۳ ۹۸۴ ۹۸۵ ۹۸۶ ۹۸۷ ۹۸۸ ۹۸۹ ۹۹۰ ۹۹۱ ۹۹۲ ۹۹۳ ۹۹۴ ۹۹۵ ۹۹۶ ۹۹۷ ۹۹۸ ۹۹۹ ۱۰۰۰ ۱۰۰۱ ۱۰۰۲ ۱۰۰۳ ۱۰۰۴ ۱۰۰۵ ۱۰۰۶ ۱۰۰۷ ۱۰۰۸ ۱۰۰۹ ۱۰۱۰ ۱۰۱۱ ۱۰۱۲ ۱۰۱۳ ۱۰۱۴ ۱۰۱۵ ۱۰۱۶ ۱۰۱۷ ۱۰۱۸ ۱۰۱۹ ۱۰۲۰ ۱۰۲۱ ۱۰۲۲ ۱۰۲۳ ۱۰۲۴ ۱۰۲۵ ۱۰۲۶ ۱۰۲۷ ۱۰۲۸ ۱۰۲۹ ۱۰۳۰ ۱۰۳۱ ۱۰۳۲ ۱۰۳۳ ۱۰۳۴ ۱۰۳۵ ۱۰۳۶ ۱۰۳۷ ۱۰۳۸ ۱۰۳۹ ۱۰۴۰ ۱۰۴۱ ۱۰۴۲ ۱۰۴۳ ۱۰۴۴ ۱۰۴۵ ۱۰۴۶ ۱۰۴۷ ۱۰۴۸ ۱۰۴۹ ۱۰۵۰ ۱۰۵۱ ۱۰۵۲ ۱۰۵۳ ۱۰۵۴ ۱۰۵۵ ۱۰۵۶ ۱۰۵۷ ۱۰۵۸ ۱۰۵۹ ۱۰۶۰ ۱۰۶۱ ۱۰۶۲ ۱۰۶۳ ۱۰۶۴ ۱۰۶۵ ۱۰۶۶ ۱۰۶۷ ۱۰۶۸ ۱۰۶۹ ۱۰۷۰ ۱۰۷۱ ۱۰۷۲ ۱۰۷۳ ۱۰۷۴ ۱۰۷۵ ۱۰۷۶ ۱۰۷۷ ۱۰۷۸ ۱۰۷۹ ۱۰۸۰ ۱۰۸۱ ۱۰۸۲ ۱۰۸۳ ۱۰۸۴ ۱۰۸۵ ۱۰۸۶ ۱۰۸۷ ۱۰۸۸ ۱۰۸۹ ۱۰۹۰ ۱۰۹۱ ۱۰۹۲ ۱۰۹۳ ۱۰۹۴ ۱۰۹۵ ۱۰۹۶ ۱۰۹۷ ۱۰۹۸ ۱۰۹۹ ۱۱۰۰ ۱۱۰۱ ۱۱۰۲ ۱۱۰۳ ۱۱۰۴ ۱۱۰۵ ۱۱۰۶ ۱۱۰۷ ۱۱۰۸ ۱۱۰۹ ۱۱۱۰ ۱۱۱۱ ۱۱۱۲ ۱۱۱۳ ۱۱۱۴ ۱۱۱۵ ۱۱۱۶ ۱۱۱۷ ۱۱۱۸ ۱۱۱۹ ۱۱۲۰ ۱۱۲۱ ۱۱۲۲ ۱۱۲۳ ۱۱۲۴ ۱۱۲۵ ۱۱۲۶ ۱۱۲۷ ۱۱۲۸ ۱۱۲۹ ۱۱۳۰ ۱۱۳۱ ۱۱۳۲ ۱۱۳۳ ۱۱۳۴ ۱۱۳۵ ۱۱۳۶ ۱۱۳۷ ۱۱۳۸ ۱۱۳۹ ۱۱۴۰ ۱۱۴۱ ۱۱۴۲ ۱۱۴۳ ۱۱۴۴ ۱۱۴۵ ۱۱۴۶ ۱۱۴۷ ۱۱۴۸ ۱۱۴۹ ۱۱۵۰ ۱۱۵۱ ۱۱۵۲ ۱۱۵۳ ۱۱۵۴ ۱۱۵۵ ۱۱۵۶ ۱۱۵۷ ۱۱۵۸ ۱۱۵۹ ۱۱۶۰ ۱۱۶۱ ۱۱۶۲ ۱۱۶۳ ۱۱۶۴ ۱۱۶۵ ۱۱۶۶ ۱۱۶۷ ۱۱۶۸ ۱۱۶۹ ۱۱۷۰ ۱۱۷۱ ۱۱۷۲ ۱۱۷۳ ۱۱۷۴ ۱۱۷۵ ۱۱۷۶ ۱۱۷۷ ۱۱۷۸ ۱۱۷۹ ۱۱۸۰ ۱۱۸۱ ۱۱۸۲ ۱۱۸۳ ۱۱۸۴ ۱۱۸۵ ۱۱۸۶ ۱۱۸۷ ۱۱۸۸ ۱۱۸۹ ۱۱۹۰ ۱۱۹۱ ۱۱۹۲ ۱۱۹۳ ۱۱۹۴ ۱۱۹۵ ۱۱۹۶ ۱۱۹۷ ۱۱۹۸ ۱۱۹۹ ۱۲۰۰ ۱۲۰۱ ۱۲۰۲ ۱۲۰۳ ۱۲۰۴ ۱۲۰۵ ۱۲۰۶ ۱۲۰۷ ۱۲۰۸ ۱۲۰۹ ۱۲۱۰ ۱۲۱۱ ۱۲۱۲ ۱۲۱۳ ۱۲۱۴ ۱۲۱۵ ۱۲۱۶ ۱۲۱۷ ۱۲۱۸ ۱۲۱۹ ۱۲۲۰ ۱۲۲۱ ۱۲۲۲ ۱۲۲۳ ۱۲۲۴ ۱۲۲۵ ۱۲۲۶ ۱۲۲۷ ۱۲۲۸ ۱۲۲۹ ۱۲۳۰ ۱۲۳۱ ۱۲۳۲ ۱۲۳۳ ۱۲۳۴ ۱۲۳۵ ۱۲۳۶ ۱۲۳۷ ۱۲۳۸ ۱۲۳۹ ۱۲۴۰ ۱۲۴۱ ۱۲۴۲ ۱۲۴۳ ۱۲۴۴ ۱۲۴۵ ۱۲۴۶ ۱۲۴۷ ۱۲۴۸ ۱۲۴۹ ۱۲۵۰ ۱۲۵۱ ۱۲۵۲ ۱۲۵۳ ۱۲۵۴ ۱۲۵۵ ۱۲۵۶ ۱۲۵۷ ۱۲۵۸ ۱۲۵۹ ۱۲۶۰ ۱۲۶۱ ۱۲۶۲ ۱۲۶۳ ۱۲۶۴ ۱۲۶۵ ۱۲۶۶ ۱۲۶۷ ۱۲۶۸ ۱۲۶۹ ۱۲۷۰ ۱۲۷۱ ۱۲۷۲ ۱۲۷۳ ۱۲۷۴ ۱۲۷۵ ۱۲۷۶ ۱۲۷۷ ۱۲۷۸ ۱۲۷۹ ۱۲۸۰ ۱۲۸۱ ۱۲۸۲ ۱۲۸۳ ۱۲۸۴ ۱۲۸۵ ۱۲۸۶ ۱۲۸۷ ۱۲۸۸ ۱۲۸۹ ۱۲۹۰ ۱۲۹۱ ۱۲۹۲ ۱۲۹۳ ۱۲۹۴ ۱۲۹۵ ۱۲۹۶ ۱۲۹۷ ۱۲۹۸ ۱۲۹۹ ۱۳۰۰ ۱۳۰۱ ۱۳۰۲ ۱۳۰۳ ۱۳۰۴ ۱۳۰۵ ۱۳۰۶ ۱۳۰۷ ۱۳۰۸ ۱۳۰۹ ۱۳۱۰ ۱۳۱۱ ۱۳۱۲ ۱۳۱۳ ۱۳۱۴ ۱۳۱۵ ۱۳۱۶ ۱۳۱۷ ۱۳۱۸ ۱۳۱۹ ۱۳۲۰ ۱۳۲۱ ۱۳۲۲ ۱۳۲۳ ۱۳۲۴ ۱۳۲۵ ۱۳۲۶ ۱۳۲۷ ۱۳۲۸ ۱۳۲۹ ۱۳۳۰ ۱۳۳۱ ۱۳۳۲ ۱۳۳۳ ۱۳۳۴ ۱۳۳۵ ۱۳۳۶ ۱۳۳۷ ۱۳۳۸ ۱۳۳۹ ۱۳۴۰ ۱۳۴۱ ۱۳۴۲ ۱۳۴۳ ۱۳۴۴ ۱۳۴۵ ۱۳۴۶ ۱۳۴۷ ۱۳۴۸ ۱۳۴۹ ۱۳۵۰ ۱۳۵۱ ۱۳۵۲ ۱۳۵۳ ۱۳۵۴ ۱۳۵۵ ۱۳۵۶ ۱۳۵۷ ۱۳۵۸ ۱۳۵۹ ۱۳۶۰ ۱۳۶۱ ۱۳۶۲ ۱۳۶۳ ۱۳۶۴ ۱۳۶۵ ۱۳۶۶ ۱۳۶۷ ۱۳۶۸ ۱۳۶۹ ۱۳۷۰ ۱۳۷۱ ۱۳۷۲ ۱۳۷۳ ۱۳۷۴ ۱۳۷۵ ۱۳۷۶ ۱۳۷۷ ۱۳۷۸ ۱۳۷۹ ۱۳۸۰ ۱۳۸۱ ۱۳۸۲ ۱۳۸۳ ۱۳۸۴ ۱۳۸۵ ۱۳۸۶ ۱۳۸۷ ۱۳۸۸ ۱۳۸۹ ۱۳۹۰ ۱۳۹۱ ۱۳۹۲ ۱۳۹۳ ۱۳۹۴ ۱۳۹۵ ۱۳۹۶ ۱۳۹۷ ۱۳۹۸ ۱۳۹۹ ۱۴۰۰ ۱۴۰۱ ۱۴۰۲ ۱۴۰۳ ۱۴۰۴ ۱۴۰۵ ۱۴۰۶ ۱۴۰۷ ۱۴۰۸ ۱۴۰۹ ۱۴۱۰ ۱۴۱۱ ۱۴۱۲ ۱۴۱۳ ۱۴۱۴ ۱۴۱۵ ۱۴۱۶ ۱۴۱۷ ۱۴۱۸ ۱۴۱۹ ۱۴۲۰ ۱۴۲۱ ۱۴۲۲ ۱۴۲۳ ۱۴۲۴ ۱۴۲۵ ۱۴۲۶ ۱۴۲۷ ۱۴۲۸ ۱۴۲۹ ۱۴۳۰ ۱۴۳۱ ۱۴۳۲ ۱۴۳۳ ۱۴۳۴ ۱۴۳۵ ۱۴۳۶ ۱۴۳۷ ۱۴۳۸ ۱۴۳۹ ۱۴۴۰ ۱۴۴۱ ۱۴۴۲ ۱۴۴۳ ۱۴۴۴ ۱۴۴۵ ۱۴۴۶ ۱۴۴۷ ۱۴۴۸ ۱۴۴۹ ۱۴۵۰ ۱۴۵۱ ۱۴۵۲ ۱۴۵۳ ۱۴۵۴ ۱۴۵۵ ۱۴۵۶ ۱۴۵۷ ۱۴۵۸ ۱۴۵۹ ۱۴۶۰ ۱۴۶۱ ۱۴۶۲ ۱۴۶۳ ۱۴۶۴ ۱۴۶۵ ۱۴۶۶ ۱۴۶۷ ۱۴۶۸ ۱۴۶۹ ۱۴۷۰ ۱۴۷۱ ۱۴۷۲ ۱۴۷۳ ۱۴۷۴ ۱۴۷۵ ۱۴۷۶ ۱۴۷۷ ۱۴۷۸ ۱۴۷۹ ۱۴۸۰ ۱۴۸۱ ۱۴۸۲ ۱۴۸۳ ۱۴۸۴ ۱۴۸۵ ۱۴۸۶ ۱۴۸۷ ۱۴۸۸ ۱۴۸۹ ۱۴۹۰ ۱۴۹۱ ۱۴۹۲ ۱۴۹۳ ۱۴۹۴ ۱۴۹۵ ۱۴۹۶ ۱۴۹۷ ۱۴۹۸ ۱۴۹۹ ۱۵۰۰ ۱۵۰۱ ۱۵۰۲ ۱۵۰۳ ۱۵۰۴ ۱۵۰۵ ۱۵۰۶ ۱۵۰۷ ۱۵۰۸ ۱۵۰۹ ۱۵۱۰ ۱۵۱۱ ۱۵۱۲ ۱۵۱۳ ۱۵۱۴ ۱۵۱۵ ۱۵۱۶ ۱۵۱۷ ۱۵۱۸ ۱۵۱۹ ۱۵۲۰ ۱۵۲۱ ۱۵۲۲ ۱۵۲۳ ۱۵۲۴ ۱۵۲۵ ۱۵۲۶ ۱۵۲۷ ۱۵۲۸ ۱۵۲۹ ۱۵۳۰ ۱۵۳۱ ۱۵۳۲ ۱۵۳۳ ۱۵۳۴ ۱۵۳۵ ۱۵۳۶ ۱۵۳۷ ۱۵۳۸ ۱۵۳۹ ۱۵۴۰ ۱۵۴۱ ۱۵۴۲ ۱۵۴۳ ۱۵۴۴ ۱۵۴۵

را بر ای تلقین این فقیر را اذن میداد هر چند مانعت مینمودیم قبول نکرد و میگفت که قبول
 کردن امر مرشد واجب است و بعد از وفات اذن مصلی و سجاده بغیر از فقیر دیگر کس نکرد
 و فرزندان را نیز اذن نداد که قوت آن نداشته بر خلاف این زمانه فساد که چون
 پدر بگذرد پسر پیشوائی جهان میگردد و چنانکه باد شاهی از پدر به پسر میماند
 محض ضلالت است و ذکر نیز بر خلاف این طائفه میتوان بهرید تلقین کرد زیرا که
 بمجرد رسیدن جاهل به پسر ناقص که به میراث نشسته باشد بهرید تلقین ذکر
 میکنند و پیش هر جائی آوردن آداب مشائخان او را مرید و ذکر میگویند و
 او هنوز در معاصی مستغرق و زمره و حالت او را در تمام پراکنده میکنند و از آن
 خبر ندارند که در عوارف المعارف آورده است مرید آنرا گویند که
 تا بنیست سال که انا کاتبین هیچ ذره گناه او را ننویسند و الا مرید را
 نشاید بعد از آن چون یکسے تلقین ذکر کند اول نیت و اراده هر کلمه بد و بیاموز
 و برآید و بنمای که فلان خطر را بیاست و فلان صفاست و فلان تجلی رحمان است
 و فلان شیطان است الحال چون فقیر معروف بسلسله چشمتیاست سخن چندی
 که از حضرت شیخ در رسیده است بیان خواهیم کرد اما بدان شرط که هیچ احدی
 بغیر از تلقین کامل و روضی ننماید و الا گمراه گردد و نیز بدین شرط که این کلمات را
 بدست شخص و شیخ و هر عالمی که از احوال این حال نادان باشد نمیتوان داد
 حضرت خواجه حافظ درین بیت خوش میفرماید ملیت بیاتادرمی صافت نذر
 از دهر بنمایم بشرط آنکه نمائی بکثر طبعان دل کورش زیرا که ایشان درین مراتب
 چون طفل شیر خوارند اول مرید را بفرمائی تا سه روز روزه دارد و درین روز
 یک لک کلمه استغفر الله تکرار کند بعد از آن غسل یا وضوی جدید کرده در
 پیش آید اما شرط این است که غسل بکند شرط دوم روی بقبله مرید را بنشانند یا مربع
 یابد و زانو و بهتر آنست که مربع بنشیند و رگی پای چپ بانگستان سبابه
 و ابهام بگیرد و دست چپ را بر دست راست بنهد یعنی

مسند
 در بیان آداب ذکر و اذیت

دست راست را بر ران راست بنهد باطن انگشت ابهام دست چپ را بر ظاهر ابهام
 راست بنهد و باطن انگشتان اربعه چپ را بر ظاهر انگشتان اربعه راست بنهد شرط
 سیوم چشمان را پوشیده دارد و این پوشیدن پوشیدن دل است از ماسوی الله که
 دل را از حرص هوا و کینه و حسد و حق و بغض خالی دارد و شرط چهارم اینکه مرید را جز
 باشد و یقین محض بدانکه این ذکر است که مرشدین دست بدست از اصحاب اصحاب از
 رسول الله صلی الله علیه و سلم آورده است و من متابع ایشان میروم تا مگر بشرف ایشان
 باطنی و وصال برسم که در هیچ احوال ازین بزرگم شرط پنجم آنکه لا از پستان چپ
 آغاز دود در کتف راست بای آله تمام بکند و از اینجا بگذرد و نفس کشیدن برگردد و
 الا آغاز دود بای الله را بر پستان چپ برساند و دم را در اینجا بکشد شرط ششم آنکه فهم معنی
 و اراده دارد چون لا مقصود الا الله لا مطلوب الا الله شرط هفتم آنکه معلوم باد که جوهر
 باطنی نیز پنج اند هر پنج را به چیز بر بند و اول آنکه دل بگوید بای زبان گویند که بخیر از
 بسم الله چیزی در نگردد و در دل زبان نیارد و دوم آنکه آنچه دل را خطر ماسوی الله
 و اندیشه غیرت پیدا شود آنرا باراده ذکر دفع کند یعنی فهم معنی آن کلمه مذکور بگردد
 تا خود را لایس آن معنی سازد سیوم آنکه دل را مشاهده حاصل میشود اگر تجلی حائیه است
 نیز در آن اوان ذکر را از دست نهد اگر ملک ملکوت چون بهشت و دوزخ باشد
 از آن نیز برگردد که آن سه راه او اند که بدان سبب امتحان بنده است از یازده
 ذکر باید که ترک نهد و اگر شیطانی و دنیاویست صورت مرشد را در دل گذرانند
 تا همان دفع شوند و بعد و شیخ نور ذکر در باطن او بیفزاید شرط هشتم آنکه ذکر را
 در شب روز چهار تا چهار آورده باشد خصوصاً بعد از خمس صلوة البسته
 میتوان ذکر جلی کرد که صافیت دل و محو شدن نام و رنگ در طلب خدای حاصل میشود
 حضرت شیخنا را میدی بود که در قیام و قعود و مشی و اقدام و رکوب سر را می جنبانید
 گاه جلی گاه خفی چون بیک اجل در رسید شنیدم که جان میداد و میگفت که
 بغیر از دو چیز در دنیا آرزو نماندم یکی آنکه اگر درین حالت بلفات

شریف حضرت شیخ مشرف میشدم چه خوش بود تا نصف برین مجوری میخورم دیگر آنکه حیف
از آن عمر ماضی که بی ذکر و فکر گذرانیده ام چون شرائط ذکر دستی باید غسل هر وقت کنی که
آن محض برای تلقین بود اما بقیه شرائط را ذکر در هیچ حال ترک ندهد و اگر آب بر آید
و وضو موجود نباشد تیمم کند و چون ذکر را خواهد بزداد اول بفرماید تا سه کرات بگوید

اَسْتَغْفِرُ اللَّهَ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ وَأَتُوبُ إِلَيْهِ وَاسْأَلُهُ التَّوْبَةَ
و سه کرات درود امان درود را صد بار مکرر کند بهتر باشد و یکبار

يَا جَلِيلُ مِنْ كُلِّ جَلِيلٍ وَيَا عَزِيزُ وَيَا قَدِيرُ مِنْ كُلِّ قَدِيرٍ خَلَصْنَا

مِنَ النَّارِ و سه کرات کلمه طیبه بعد از آن بطریق مذکور لا اله الا الله یا مؤمنان

اما اول پیر چشمان بپوشد تا مرید او را به بیند و ذکر آغازد بعد

از آن مرید چشمان بپوشد و آغاز کند تا بطریق را دانسته باشد و چون

ذکر خواهد که ذکر این کلمات مذکور را مکرر کند و اگر بعد از خمس صلوة ذکر میکند

باید که بعد پنج گنج ذکر حلی آغاز پنج گنج را چنان بکند اول سه و سه کرات

سبحان الله و سی و سه بار الحمد لله و سی و سه بار الله اکبر و سی و سه

بار استغفر الله بعد از آن لا اله الا الله را آغازد بیدان ای فرزند که آنچه

بعضه عالمان ظاهر میگویند که درین نفی کدام الله مقصود دارد اگر نفی الله باطل

دارد کذب لازم آید لایم موجود و اگر نفی الله مطلق دارد کفر لازم آید لان خالق

الخلق موجود و اگر نفی الله حق دارد استثناء الشی من نفسه لازم آید جواب آنکه اگر

نفی الله حق داریم استثناء الشی من نفسه لازم نمی آید زیرا که این نفی جنس است

چنانکه گویند که نیست در سرائی جنس انسان بگزید و تناقض نیز لازم نمیشود زیرا که

اول بودن زید در آن دیدیم بعد از آن چون غیر او هیچ احد نبود جنس را نفی فرمودیم

باز او را مؤخر آن آوردیم تا فائده صمد بود در نفی الله مطلق کفر محض است و

و این خود مظهر است و اگر نفی الله باطل کند نیز کذب لازم نه آید زیرا که ایشان

مستحق است نیستند و در مملکت او تصرف ندارند پس

گویند که نیستند اما در نظر محققان لا اله الا الله مراد است یعنی هر وجودی که جز او
خیال کنی آن نیست که او نیست هر چه هست هستی اوست مگر نیست که آن نیست
پس چون وجود سوائی او باطل بلکه معدوم است و وجود الله باطل چگونه موجود باشد
زیرا که وجود ایشان از خود نیست كما قال الله تعالى بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ
فَيَكُونُ مَعَهُ یعنی منیر نم حقیقت را بر باطل پس می شکند او را در جایی که حقیقت موجود
شود باطلیت نابود گردد پس نیست موجود مگر حق و اگر شخصی گوید که الله را مطلق نفی
نمیکنم بقول صوفیه نیز کفر لازم نمیشود زیرا که تاویل دارد و در تفسیر فاحش
آورده است که **الْاَلَهُ مِنْ اَسْمَاءِ الْاَكْبَانِ كَالزَّجَلِ وَالْفَرَسِ اِسْمٌ يَقَعُ عَلَى كُلِّ**
مَعْبُودٍ بِحَقِّ اَوْ بَاطِلٍ پس مقصود از آن نیست که چون الله اجتماع دارد میان حق
و باطل پس من مطلق کلمه او را نفی میکنم تا کلمه الله اثبات یابد که هیچ احدی
شرکت ندارد و ایضا صوفیان گفته اند که **كُلُّ مَا شَغَلَكَ عَنِ اللَّهِ فَوَافِقٌ**
پس غیر آن را تا از الله خلاص یابی و **اَنَا اللَّهُ مُخْتَصٌّ بِالْعِبَادَةِ بِالْحَقِّ كَقَوْلِهِ عَلَى**
عَلَمِهِ اما اگر جواب ما حاضر دهم که خود را از طلاطم این امواج بحر نجات دهی گوئی که
مانفی هیچ یک نمیرانداریم بلکه میگوییم لا اله الا الله مستحق بالعباده الا الله بدانکه لا کلمه نفی
است و اله اسم منفی است یعنی نفی کرده شده و لا حرف استثناء و مستثنی منه محذوف است
و آن نزدیک اهل شریعت معبود است یعنی نیست چنین معبود بحق مگر ذاتیکه نام
آن ذات الله است و در نفی سه چیز لازم است نفی و نافی و منفی حرف لا نفی
است و اله اسم منفی است و نافی گوینده این کلمه است و در اثبات نیز سه
چیز است اثبات و مثبت و ثابت اثبات لفظ الا است و ثابت ذات با ربعا
است و مثبت گوینده این کلمه است و نزدیک طائفه صوفیه الا بمعنی غیر است
یعنی نیست جنس معبود بحق غیر خدا از روی ذات و صفات چنانکه میفرماید **لَوْ كَانَ**
فِيهِمَا اِلَهٌ اِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا و نزدیک اهل طریقت مستثنی منه موجود است که
اثبات دو موجود نزدیک ایشان کفر است و شرک است و نزدیک اهل حقیقت

لفظ الا از اسم اکبر است
لفظ اجل و لفظ ذل
اطلاق او کرده میشود بر هر چه
کرده شده یعنی مثل و باطل بود
یا باطل مثل بهمانی که قرار
مسئله در بیان اسرار
مشغول و من میگوید که این
یاد خدا را با حق و اله
نست ۱۲
است خاص شده است
اطلاش معبود و بحق
درست نیست اطلاق او
از معبودات باطله ۱۲
و آسان معبودان غیر از خود
بر حق بر آینه خراب شده بود
و از نظام عظیم نیست و نیز
دیران شده بودی تا

منظور شد پس سالک شایان آنست که باز هدایت و نصرت از وجود تا از خود بدو
پوید تا مگر طریقه العین بهمین برکت این اسم بدان ظلمت آباد عدم پیوند و بیند کین جمله
مخلوقات از یک اصل است بلکه نیست مختلف مگر واحد فیمین اراده انت الهادی
انت الرشید و ایضا منقول است که طالب را از دانستن نود و نه نام چاره
نیست و چون الله را بید کرد هر همه را بهوش دران مد بیند و چون گفتن این اسم
باز ماند چند گرت که تواند این را تکرار کند جل جلاله و عم نواله و جل شانوه و تقدست اسماؤه
و عظم شانوه و لا اله غیره و در ثواب این لفظ گفته اند قال علیه السلام من سمع اسمی
من اسماء الله تعالی فقال جل جلاله عظم الله ذنوبه کثیروا کدت اثم الله و کذا
یسوق بعث الله بکینه و بین القاری سبعین خندق و کل خندق فی مثل سبعة هذا الله
بعد ازین معلوم باد که ذکر جلی را در همه احوال کرده باشد و چون از جلی فارغ شود
پس انقاس کند که خفی از بهوش دور نگذرد زیرا که جلی بران تاثیر است تا شری
او در دل نیفتد که دل بجفی آرام گیرد چنانکه لا اله الا الله را بانقاس مستخرج بیرون کشد
والله را در اندرون در آرد و نفس را بر هم چنان خود مانده اینست که بزور کشد
و در آرد و در رساله شیخ سالار بده قدس سره دیده ام که اگر مردی هزار سال
مستقبل قبله شسته با ذکر و فکر باشد تا یکبار رقیب خطا کرد یعنی لا اله الا الله را در اندرون کرد
والله را بیرون کشید آن عبادت او عبادت مشهور اگر دو یعنی نتیجه باطنی از ان نیاید
مگر آنکه تجدید عبادات کند و صوفیان گفته اند که العبادات احوالات العبادات گاهی
در نفس اسم الله را نگاه دارد و در بیرون شدن و در آمدن و گاهی این اسم را جیس در
یک نفس کند که آنرا محاربه اکبر گویند و هر چند که تواند یاد کند حرارت اسم تمام وجود
او را در گیرد و در تحت نام گفته باشد تا آنکه خود در شکم آواز ذکر جاری میشود و او را
بطرف دیگر باز نگذارد و گاهی چون آواز افریشم که بر یکدیگر رسند میشود و گاهی
بمانند آواز کبوتر و گاهی بمانند آواز مکیان و برادر فقیر در یک نفس ششصد
بار میگفت و دیگر ذکر چهار ضربی که آن نیز مشترک است

لایک یکنه
نامی از نامهای خداست
که گفت جل جلاله
عظم الله ذنوبه کثیروا
کدت اثم الله و کذا
یسوق بعث الله بکینه
و بین القاری سبعین
خندق و کل خندق فی
مثل سبعة هذا الله
بعد ازین معلوم باد
که ذکر جلی را در همه
احوال کرده باشد و
چون از جلی فارغ شود
پس انقاس کند که
خفی از بهوش دور
نگذرد زیرا که جلی
بران تاثیر است تا
شری او در دل
نیفتد که دل بجفی
آرام گیرد چنانکه
لا اله الا الله را
بانقاس مستخرج
بیرون کشد
والله را در اندرون
در آرد و نفس را
بر هم چنان خود
مانده اینست که
بزور کشد
و در آرد و در
رساله شیخ سالار
بده قدس سره دیده
ام که اگر مردی
هزار سال
مستقبل قبله
شسته با ذکر و
فکر باشد تا
یکبار رقیب
خطا کرد یعنی
لا اله الا الله
را در اندرون
کرد
والله را
بیرون کشید
آن عبادت او
عبادت مشهور
اگر دو یعنی
نتیجه باطنی
از ان نیاید
مگر آنکه
تجدید عبادات
کند و صوفیان
گفته اند که
العبادات
احوال العبادات
گاهی در نفس
اسم الله را
نگاه دارد و در
بیرون شدن و در
آمدن و گاهی
این اسم را جیس
در یک نفس
کند که آنرا
محاربه اکبر
گویند و هر
چند که تواند
یاد کند حرارت
اسم تمام
وجود او را در
گیرد و در تحت
نام گفته باشد
تا آنکه خود در
شکم آواز ذکر
جاری میشود و
او را بطرف
دیگر باز
نگذارد و گاهی
چون آواز
افریشم که
بر یکدیگر
رسند میشود
و گاهی
بمانند آواز
کبوتر و گاهی
بمانند آواز
مکیان و برادر
فقیر در یک
نفس ششصد
بار میگفت و
دیگر ذکر
چهار ضربی
که آن نیز
مشترک است

است در اکثر سلسله‌ها باید که بشر الظمه مذکوره مرجع بنشیند لارا از زانوئے
 چپ آغاز دو دُمائی الکه را بکشف راست برساند و از آنجا لا آغاز در بجانب زانوئے راست
 فرو برد و همان الارا باز بالا کشد تا برابر بنشیند و الا از کتف راست
 الله را آغاز د تا برابر پستان چپ آرد و دُمائی او را بر زانوئے چپ
 تمام کند باز لا آغاز بطریق مذکور در خفی هر چند که تواند یکند چون لا از زانوئے
 چپ آغاز تا کتف راست نفی نقس و شیطان اراده دارد و چون لا را بر زانوئے
 راست فرو برد نفی ماسوے الله و خطوط هر دو جهاے کتد و چون الله آغاز
 ثبوتی او را ثبوت سازد اما متهی را شایان این است که اراده دارد که ذات
 ماسوی الله از وجود واجب است و معلوم باد که اسمائی الله را اگر کسی
 بزبان عربی استعمال کند چنانکه مشائخان کرده اند نتیجه باید و اگر معنی آن
 اسماء بزبانهای دیگر که مشائخان مقرر کرده اند استعمال کند نیز نتیجه
 باید چنانکه ذکرے چند از الفاظ شیخ بدین فقیر رسیده
 بلفظ هندوی بیان خواهد کرد که گاهے در پاس انقاس این نگا دارد
 اُهی هے و اگر بوقت سحر نظر بجانب آسمان کند و فرو دند آرد و
 بدان هیئت ده هزار بار این تکرار کند کشف دست دهد و اگر بطریق
 چهار ضربی کند باید که از زانوئے چپ تا کتف راست اُهی هے
 تمام کند و از کتف تا زانوئے راست باز تا سر بالا کردن کلمه اُهی هے
 تمام کند و از کتف راست تا پستان چپ اُهی هے تمام کند باید
 که در خفی کرده باشد و این اثبات است باید که فهم در معنی او داشته
 باشد و معلوم باد که این کلمات سه اند و چهار ضرب از ممر چهار
 اندام نامند دو کتف و دو زانو چنانکه از زانوئے چپ بکتف میرساند
 و از آنجا بر زانوئے راست میرساند باز بالا بطرف کتف راست میکشد
 و از آن پستان چپ میرساند تا باز بر زانوئے چپ میرساند

و اگر لام تملیک را نیز حذف کنی پس ه ه نیز اسمیت را شاید باید که مریح یا دوزانو بشیند
 و آواز را درین حلی بنایتی پست کند از پستان ه آغاز و بجانب پستان چپ
 فرو برد و اراده همین دارد که ذات همه چیز از وجود خداست یعنی چنانکه در ذات
 بحث در طلاطم جلال و جمال مستغرق بودند الحال این گوی از ضرب این بد
 بیرون نرفته است مگر اینکه نام ممکن بدو داده شده است و از سلسله فردوسیه
 نیز این ذکر و فکر باین فقر رسیده است که خروج و دخول نفس است بحیثیتیکه
 مقرر شد نگاہ دارد و گفته اند که هم اعظم است زیرا که در خروج و دخول نفس
 حیوانات خارج و داخل میشود اما چون ایشان از و خبر ندارند فائده نمیدهد
 و نیز درین اسمائی باری تعالی اهل صفا چشتیه و تیز روان شطاری و اهل ذوق
 کبرویه و اهل شوق سهروردیه اشتراک دارند منقول است از نظام الدین
 اولیا قدس الله سره هر که این با فهم در معنی پنجبار بگوید بعد از سحر و خواب
 نیاید و اگر پانزده بار بگوید تمام شب خواب نیاید و او ایضا مشایخ آن کبار
 گفته اند هر که این اسم را نداند مشایخی را نشاید و دم از طالبی نزنند منقول است
 که ابو الحسن قدوری بسبب خدمت مادر از طلب علم محروم مانده بود و برادر
 دیگر او در طلب علم رفته بود و روزی در بیابان هیزم کشی میکرد تا نفقه مادر را زن
 پیداکند و دید که سفید ریشی در آن نواحی در زیر درخت نشسته است و در
 پیش او شد آن سفید ریش گفت که چرا در علم سعی نمیکنی و اقله خدمت باز نمود
 گفت غسل کرده بیات را چیزه آموزم فهم در معنی این بدار تا چگونه پیبری
 و هر روز در زیر این درخت بمن پیش آئی امام حسین تا سه روز معنی ظاهری
 میدانست و در روز چهارم چون پیش آمد گفت که دانستم اینکه ذات نامتناهی او
 از گوش و بصارت چشم و از ناظری نظر و از تکلم لسان و از بویایی و از جویائی
 نفس از اخذید و از حرکت رجل و از ضمائر دل بمن نژدیکتر است و در محبت
 این مادر از نظر برداشتم و ندیدم مگر او را گفت ای فرزند برادر رسیدی

دران زمان علم اولین و آخرین در موجود نشد و الاسما و الاله
 ضری الاله ان اظهري الاله شاهی الاله م ع ی
 و ایضا ذکرے چند از سلسله شطاریه که خواجہ مشاد علوی دینوری از عجد الله
 شطاری آورده است و دست بدست بدین فقیر رسیده است و هشت رکن
 دارد اصابت شمس و اسم ذات اسم صفات بر رخ تصویر می رسد و ملاحظه
 معنی داد کل نفس واحد و در اسم ذات باید کرد در حال نزول یعنی در اثنای
 نواف کشد و آنچه تلقین کامل ازین مقدمات اربعه آورده است درین یاد آرد
 و باز عروج نیز فهم دارد و معکوس یاد کند و چون با سنی که قریب الله است برسد
 باز الله را به نزول بر دویگی را یاد کند و کل نفس واحد عبارت ازین معنی است
 و ایضا کل نفس واحد آنکه مقید را خروج نشده است از مطلق بطریق که امتیاز
 حقیقی یافته باشد پس مطلق و مقید را نداند الا واحد و مراد از شدت اینک شدت
 تمام در بریز نواف برود و لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ يَا لَاحِظُ الْمَعْنَى حَتَّى لَا يَسْكُنَ غَيْرَ اللَّهِ فِي
قَلْبِهِ طَوْفَةً عَيْنٍ و اگر کرد و رات شیطانی نفسانی پیدا آید فَلَا أَنْ يَلَاخِظَ صُورَةَ
الْعُرْشِ حَتَّى تَضْحَلَ تِلْكَ الْمَكَدُ وَرَاتٍ و چون به عظیم سالک بیند و بین الله انانیت است
 بتکلیف تمام آنرا دفع کند تا آنکه توحید بر و تابد پس آن هنگام نه از و نام ماند و نه نشان
 ماند که خود اوست مقدمه اول اسب ع الله شمع بصیر حکیم
 نزول و عروج فهم دارد عند الدخول و الخروج دوم مقدمه خاص شش
 و دق ح ن ش شتوا بینا دانا و انا قائم حاضر ناظر شاهد نزول و عروج فهم
 دارد مقدمه سیوم بقوفات ع ع ک ق ل ع الا على عظیم الاعظم کریم الاکرم
 قریب الاقرب لطیف الالطف نزول کند و در عروج بعینه حرف اخرے اول
 کلمه مؤخر آرد یعنی کلمه ثانیه را مقدم دارد و مقدم را مؤخر دارد که قولک اعلی الالطیف
 و اعظم العظیم و اکرم الاکرم و علی بن القیاس اما لطیف لطیف الالطف بن بریک
 است باید که در خدمت مرشد کامل از ان آگاه شوے تا در حصول

لایق است ذکر
 ملاحظه کند معنی را تا
 قرار گیرد غیر از خدا
 دل او بمقتدا یکبار
 چشم بر هم ندان
 لایق است ذکر
 ملاحظه کند معنی را تا
 قرار گیرد غیر از خدا
 دل او بمقتدا یکبار
 چشم بر هم ندان

واتحادی قتی کقولہ تعالیٰ وھو معکم ائینما کنتم یدانید ای مومنان کہ
 او باحاطت علم و قدرت باشماست ہر جا کہ ہستید و درین لطیفہ کہ صفات از ذات
 امتیازی ندارد کسی را از ہر بیان نیست و اگر بیان کند بجز ضلالت بضاعت نیارد
 و در تمثیل روح انسانی کہ جسم لطیفہ است فہم باید کرد کہ جسم لطیفہ با جسم کثیفہ کہ قالب
 است داخل و خارج و اتصال و انفصال مقسوم نمیشود و اگر عضوی از اعضای انسان
 بریدہ شود اگرچہ ذرہ از ذرات قالب نیست کہ روح بذات بدن نیست اما بریدن
 عضو بریدہ نشود و تغیر و تبدل نیاید پس چہ جائی آنکہ ذات باری تعالی کہ لطیف
 الالطف است و بشیونات نہ اتصال و نہ انفصال دارد کسی در بیان آورد و
 اشارت بدان کند و عبارت از ان گویند در پنج جز گنگی نشاید و الا گمراہی باشد
 بیست زبان بریدہ بہ کبخی نشسته صم و بکم یر از کسیکہ نباشد زبانش اندر حکم
 شاید کہ باری تعالی ہمہ باشد و این دقیقہ را جز اسیران در بانی وحدت کسی
 نداند و از باخرد و بلہ خرد در چیز بسیار سختی بلکہ ضلالت دارد کہ آن محتجب
 و این محبوب فہم من مقدمہ چہارم اورا زیر سرکاب ب بھن مرغ ظ
 ب و ح ق ق تبدیع باقی ہلادی بود مرثون غفور ظاہر بباطن
 و دود حقی قیوم قدوس باید کہ نزول و عروج فہم دارد و مدہین معنی
 دارد یعنی اگر این مقدمات اربعہ را بتامہ با وزن کامل یاد دارد اسم
 ذات در ہوش آورد ہمہ را و چون عروج کند از اسم اخیرہ چون
 قدوس بگیرد و تا تمام نفس ہمہ را تا سمیع برساند بعد ازین چون
 قلب بند کرانس گرفت ذکر را باید کہ چارناچار پاس انفاس کردہ باشد حتی کہ
 در تلاوت و تسبیح و دعا ہوش را نماند منقول است کہ چون مرتضی علی
 کرم اللہ تعالیٰ وجہہ یک پائی بر رکاب می نہاد تا پائے دیگر بر رکاب
 رسانیدن تمام کلام اللہ را میخواند و آن ہوش بود نہ تلاوت و در سلسلہ
 چشتیہ است کہ در نہاد و در تحت ہر کلمہ کہ باشد اسم ذات در ہوش آورد

و دلیل در تحت هر کلمه ای سه بیهوش آورد حتی که اگر از خواب بیدار شود نیز گوید تا ده
 هزار در شب گفته شود و بکذا هر جراح را بگذارد چون دست و پایی و انگشت پایی
 که انگشت را بطریق تسبیحات گردانیده باشد و یا چیزی را که از چوب و غیره
 برای تسبیح گرفته باشد اگر چه هیچ گوید یک یک بدست بگرداند تا عادت گیرد
 و آورده اند که چون کسی خشم و خاشاک بدست بشکند و یا بدین بگیرد و یا سنگ
 بازی کند این همه تسبیح شیطان است از آن دور باید بود و این را
 در حین اکل و شرب از ذکر غافل نباشد چنانکه در برابری هر مصنع اسم
 الواحد را در بیهوش آورد و چهار چیز را بر خود واجب گردانیدن از لوازم چشتی
 است که چشتی بدان امر کرده است اول خلوت در انجمن دوم نظر در قدم سیوه
 فهم در دم چهارم سفر در وطن و خلوت در انجمن آن باشد که ظاهر صورت او
 بخلق باشد و باطن او بحق که هیچ احدی از احوال او خبر ندارد کما قال الله
 اخفيا اذ لیساء چون ذکر از خواب بیدار شود و بیند که اسم مقصود همچنان بفسخ جاری
 است پس این هنگام ذکر را شاید و حضوری را باید گویا که در حین خواب نیز از و
 رفته بود چون ذکر را سوسه پیدا شود باید که این نماز دائم را ادا کند تا حضوری
 حاصل شود خواه به تیمم و خواه بر وضو و نیتش چنان کند **ثَوْبَتُ** آن او در رکعت
لَوْحِهِ الْكَرِيمِ الْبَاقِي الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ الْبَاقِي و تحریمه بند و خواه در قیام خواه
 در قعود خواه در اضطجاع خواه در مشی خواه در رکوب و هر جهت که روی داشته باشد
 اما روی باطنی بجهت واحد دارد و بعد از تحریمه هر چه داند از کلام الله بخواند و بپوشد
 و بکشد در بیهوش سلام دهد و تحریمه را نیز در بپوشد بند و بلا رفع الیدین و این
 نماز دائم گویند و **الْيَسَاءُ** دو رکعت نماز قلب ادا کند باید که درین روی بقبله
 داشته باشد و نیت او برضائے خدا کند و تحریمه بند و در هر رکعت بعد از فاتحه
 اخلاص سه بار و رکوع و سجود یا شارت دل بجای آورد و تشهد بخواند
 و سلام دهد و این همه بیهوش کند و **الْيَسَاءُ** چهار رکعت دیگر نماز قلب بطریق مذکور

در بیان آنکه اگر کسی در غفلت
 بدست بشکند تسبیح شیطان
 است

در بیان آنکه اگر کسی در غفلت
 بدست بشکند تسبیح شیطان
 است

در بیان آنکه اگر کسی در غفلت
 بدست بشکند تسبیح شیطان
 است

در بیان فضیلت کلمه طیبه

بخواند ذکر فضیلت کلمه طیبه بدانکه در خبر صحیح وارد شده است که چون بنده
مومن سخن را آغاز کردن میخواند در اول کلمه طیبه گوید بعد از تمام نیز طیبه گوید اگر
ده هزار سال عمر داشته در هر روز صد گناه از او در وجود آید هیچ نوشته نشود
ایضا آورد و دانند که هر که هفت لک کلمه طیبه در تمام عمر خود بخواند بعد
از آن دفتر معاصی او از دست فرشتگان افتد و نویسد زیر آنکه بیست گناه
با این هفت لک گنج و برابر نشود و در ترازو ثقیل باشد و کس نگوید که من این گویم و
گناه بکنم تا نوشته نشود زیرا که در مشرق المشارق آورده است که گناه
کردن راه کفر است بسیار می گناه کس در کفر می افتد پس شاید که بعد از خواندن
هفت لک کلمه بسبب گناه در کفر افتد و آن کلمه او را فائده ندهد و بسبب کفر تمام
اعمال او جطمی شود کما قال الله تعالی وَ مَنْ يَكْفُرْ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ
و در عقاید آورده است که فردائی قیامت بود و نه نوشته گناه بمقدار مد
البصر بیازند در یک پله ترازو نهند بنده متحیر شود از جانب دیگر بمقدار انگشت کاغذ
بیازند و بران کلمه نوشته باشد در پله دیگر نهند آن گناه را چون بخت
بالا کند و ایضا منقول است که چون شخصی وفات یث عبد الله بن عمر
اهل و عیال او را میفرمودند تا یک لک کلمه طیبه با روح او بخواند اگر چه مستحق عذاب
باشد آمرزیده شود و ایضا در حاشی خوانده ام که هر که کلمه طیبه بدست
و گوید چپ را هزار گناه آن کبیره و آمرزیده شود یعنی لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ گوید
منقول است که روزی در حضور حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم
گواه گواهی داد تا بکذب میداد حضرت صلی الله علیه و سلم فرمود که کلمه یگوان شخص بنیادی
جبرائیل علیه السلام نازل شد و گفت این شخص بکذب قبول نیست اما بسبب این که
این گناه او با چهار هزار دیگر آمرزیده شد و ایضا آورده اند که شخصی فاجر و عاصی بود
روزی بر عرفات برآمد و هفت سنگ گرفت و بر هر سنگ یکبار کلمه گفت بعد از
وفات حکم باری تعالی شد که او را بدوزخ برد و دوزخ را هفت دروازه

آیت بذار پاره هشتم
در کلمه یا ایاها الله یا ایاها

است هر دروازه که میزند شش آن سنگ دروازه را می پوشید که من گواه تو ام
 نخواهم ماند بعد از آن به بهشت برنش پس شاید که هر مومن متقی را نزد یک
 هر کوه و بلندی و هر سنگ نبات کلمه طیبه را با و از بلند گویند تا گواه ایمان او
 شوند و در خلاصه الملوك آورده است که از آن باز که حق تعالی آسمانها
 و زمینها بیا فرید فرشته پیدا کرد و بدو فرمود که کلمه بگو آن فرشته لا اله الا
 الله کشیده است آن مد تمام نشود تا آنکه قیامت قائم شود و کلمه طیب
 بسیار گفتن نشان حضور دل است و معنی نظر در قدم آن است که در کل افعال و
 اقوال از شریعت دوزه تجاوز ننماید و اگر قدم بکسر القاف گوئی پس چنان بود
 که هیچ شیئی استخراج ننموده زیرا که قدم وابد از خود امتیاز نماند و
 ایضا چنانکه در ازل بر ایجاد خود قدرت نداشتند الحال بر حرکت و سکونت
 و تکلم قدرت ندارند و اسیر اندامی عزیز تر تو برائی او کنی همه بعد در بعد است
 و آنچه تو پوی تو با وی او کنی همه قرب است یعنی اول قدم بر خود و ماسومی الله
 بهی انگاه بمقصود رسی بقول السعدی علیه الرحمت بدیت قدم باید اندر
 طریقت قدم : که اصل ندارد دوم بے قدم : و معنی فهم در دم آنست که
 حضرت سید علی همدانی قدس سره میفرماید که واجب تعالی بکمال عظمت خود
 ببنده نزدیکتر است از فصل و بدل از خطره او و بیدیه از بنیائی او و بگوش
 از شنوائی او و بزبان از گویائی او یعنی محول کل حال و مبین کل اقوال
 اوست بلکه خود اوست پس از چنین حاضر و ناظر و شاهد شرم باید داشت یعنی
 شرم از آنکه اینچنین حاضر را چگونه فراموش کند و از دم اسم شریف بیرون کشد
 و معنی خلوت در انجمن آنست که بتدی را شایانست که هزار اندر هزار عدد لشکر
 هرگز اسم مقصود را از دست ندهد و دل را از حق خالی ندارد و منتهی شایان است
 که ماسومی الله نابود مطلق داند پس چون چنان دانست گویا که خلق را
 مضحک کرد و در عین خلوتش بحق دست داد زیرا که دانست که

که نیست محرک و محل این خلق مگر او و معنی سفر در وطن آنست که بجانب منزل اصلی
خود رجوع کند و وطن اصلی در ظاهر امور آخرت است زیرا که از آن هیچ احد از مؤمن
و کافر را خلاصی نیست پس غمخواری آن کند چنانکه پیغمبر فرموده است علیه السلام
عجب دارم از چند نفر اول از طالب دنیا که مرگ در طلب اوست و او غافل از دو دم
طالب قصور که منزل او قبر است و او از آن غافل سیوم خنده قهقهه کننده که هنوز از
حساب گاه نگذشته است چهارم شخصی که در اکثر احوال اقوال و افعال او خلاف شرع
واقع می شود و او خبر ندارد از آنکه گراما کاتبین پیچ ذره نمائند که در مکتوب آرد ای فرزند
کسی که در سفر رود همیشه در غم این باشد که بدن و مال خود را از دزدان نگهدارد و دست
و پایی را از رنجش و کوفت راه نگهدارد و این مردمان غافل که بخرج و دخول به نفس سفر
ایشان است پس ایشان چگونه غافل باشند و نزدیک بعضی صوفیان و وطن اصلی
و حدت است و سعی بجانب آن و وطن فرض عین است و آن حاصل نشود مگر به سیر و این
توان میان و بیرون آمدن نه کار زبان گفتن است بلکه جدیه الهی است که سالک از آن خبر
نباشد و آن هزار در هزار که یک شخصی را حاصل شود و حاضر باشد تا در حلول و
اتحاد نیفتی که لمحدان خود و مقید اند بقید اکل و شرب و جماع و سخن از و صالت
گویند و دزدی بر گنبدی گذرم افتاد است خودم که سیزده بادشاهان آن ولایت
در آن گنبد دفن کرده شده اند چون بر ایوان گنبد نگاه کردم دیدم که این نوشته بود
قطعه که کورنه گوربین به این عالم پر فتنه و پر شوربین به شاهان جهان و
سرداران عالم را به در زیر زمین در دهن موربین به و این احوال خاصه
فوق این درویشی است که در حین و تانفس دیگر بغایتی ندارد و الله اعلم
باب سیوم در سیر سلوک
قال الله تعالى وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا اَجْهَدِي بآيد
بمناجعت سرور کونین باشد بطریق لمحدان که لهو و لایعنی را جهد دانند چنانکه
حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم در اکثر اوقات مہار است

عجب دارم از چهار نفر

و سیر سلوک

کسانی که کوشش
می نمایند در معرفت ما
را آینه تمام اینها را از آبها
خوش

در گردن انداخته و گفته یارب امتی امتی بر قول او آیت سهاویه است که قَتَمْتُوا
 الْمَوْتَ اِنْ كُنْتُمْ صٰدِقِیْنَ یعنی چون حجاب بین العبد و الرب حیات بنده است پس سالکان را
 هر دم تمنای مرگ میباشد زیرا که برفع این حجاب ایشان را مطلوب حاصل میشود کما قال
 علیه السلام الْمَوْتُ جَنَّتُ یُوصِلُ الْحَبِیْبَ اِلَى الْحَبِیْبِ و چون مرگ صورتی حاصل
 نمیشود پس ایشان در طلب مرگ معنوی سعی مینمایند مگر شمه از آن احوال
 بر ایشان روشن گردد کقول الشاعر فردا که هست وعده دیدار با خدای
 یالیت که امروز بود روز قیامت به این امی فرزندی که در مرگ معنوی خطای
 عظیم است عیور از آن نتوان کرد مگر به همسانگی مرشد کامل و غرض مقصود او جز الله تعالی
 نباشد زیرا که اگر مقصود او طلب کشف و کرامت باشد همان گمان فاسد او را گمراه
 سازد و متابع شیطان گردد و روزی در خدمت شیخ نشسته بودم سران
 مراقبه بر آورد و گفت که بعضی کسان را در مردم حالت منصور میرسد باز مراقبه
 شد خواستم تا در جنب سیر او ملکوت را به بینم در حال سربالا کرد و اعراض نمود که
 در دیده هیچ نیست و این حاصل نمیشود مگر به نقی وجود و نقی وجود حاصل نشود
 مگر بچهار سیر و این چهار سیر تعلق بهشت قدم دارد و فهو المراد و این همه تعلق
 بجنه الهی دارد اگر جذبه در رسید که او را از خود و ماسوے الله بر بود فهو المراد
 و اگر در دنیا دست نداد در حالت نزع البت دست دهد و او را چنان مشاهده
 حاصل شود که در نظر و مثال نیاید چنانکه عوام الناس را در بهشت مشاهده باشد
 او را در قبر بهتر از آن باشد و قبرش روضه بهشت گردد و بروی بیان
 سیر اول سیر من الله بد آنکه صوفیان گفت اند هر چه در بند آتی بنده
 آتی پس هر چه سوی و غیر و جزو گمان و شک و نفس نام دارد و از آن راهی شو
 تا همان الله تو نشود و الا بحقیقت او را نشناخته و قدم اول بر سر راه بهشت
 سره بنده که آنرا نفس نامند که درین احوال هر نامرضیات در پیش آید بهمت
 قدم شریعت و ریاضت و ذکر و فکر و تلقین آنرا با کمال کن تا سالک

پس آنرا که گفتم
 در این دنیا
 سیر من الله

در بیان سیر من الله

و استقامت را شایان باشی و چون درین قدم مستقیم آمدی نفس و شیطان
 اطوارات مکرره و طورهای نفس مذمیه تو پیش آید و چون نقطه ای باران
 و سیلاب و سیراب و گرد و غبار و چون گرمای نیمروز تابستان ناگهان در انبیا
 رنگهای زشت لوناگون پیدا شود که همگی ده هزار پرده نفس و شیطان اند تو
 پیش آید گاهی رنگ نامی بد و گاهی باغها گوناگون و دختران و جوانان لطیف
 و جویمای لطیف بلکه عور و عرش و کرسی و آن بحقیقت عرش و کرسی نباشد
 و آن زمان اگر چیزی نامرضی و کابلی از تو دور وجود آید عرش و کرسی شیطانی
 بتو روئ نماید بدانکه آن محض غلط است پس باید که صورت مرشد و قلب
 بگردان تا آن که درات و تجلیات شیطانی بعین صحت او مضمحل شوند
 و قدم دوم بهین اطوارات مذکورین باید نهاد یعنی بدین تجلیات شیطانی
 غره نشود تا همراه نکرده پس منصف درین قدیم بر مرادی ماسوی الله باشد
 چون مراد نفس و شیطان تو پیش آید از آن در گذر و پیش و دوسره لا اله الا الله
 ماسوی الله را قطع کن یعنی نفس نامرضیات و ثبات مرضیات باید که زیر آنچه
 بر چه نامرضی است ماسوی الله است **سیر دوم** سیر به الله بدانکه قبله برو
 گونه است صوری و حقیقی قبله صوری آنکه مولود شریف ذات پاک حضرت رست
 نیا صلی الله علیه و سلم در آن است و قبله حقیقی آنکه ایجا و آغاز مراتب
 محمد مصطفی از آن است که از حقیقت محمد **گمینه** لقول الصوفی هو
 قبله الواجد والموجود یعنی از آن است و آنکه در حجب تعالی ظاهر بعبودیت سبب شرف
 او کرد که **گمینه** لما خلقت الافلاك قبله واجد شد و از آن رو که کلی ماسوی وجود
 حقیقی از طفیل او یافتند پس بله موجود شد پس سالک را شایان این است
 که اول بر خدمت قبله صوری بطریق شریعت و متابعت مستقیم آید بعد از آن در
 طلب قبله حقیقی پردازد تا بمقصود برسد و بقبله مقصود اگر موجب نرسد
 بپای خود رود و نرسد مگر آنکه خود را در پرکتور تیز رو که مرشد کامل باشد ضم کند

مسیر
 در بیان سیر اول
 سیر اول
 سیر اول
 سیر اول

عنه اگر بنویسد
 سیر دوم
 سیر دوم
 سیر دوم

کقول الشاعر قطعه توبین رفتن بمنزل کی رسی : توبین خامی بجاصل کے رسی
پس گران جانی و پس اشتدلی : با سبک روحان بدین دل کی رسی : و درین
مقام سالک را انواع مغایبات چون ملک ملکوت و نور و نار و انواع الہام
روئی نماید و چون سالک مرشد کامل داشتہ باشد ہمین بہت او غزش نیابد و بدین
اطوارات قدم نہد و بگذرد زیر اگر اینہم مانعت است از طرف واجب تعالی اگر
درین مقام ماند سالکی را شاید واد از کذابان باشد بلکہ گمراہ گردد و این قدم سیم بود
و باید کہ در ہر ہفتہ و یا در ہر ماہ و یا در ہر سال البستہ تجید توبہ در نظر مرشد کند
و انابہ از مرشد طلب کند مرشد اورا بدو زانوینشانہ دستہ کرت تکرار کند

استغفار فرماید استغفر اللہ الذی لا الہ الا هو الحي القيوم و انوب اليہ و
اسأله التوبۃ یعنی اول مرشد کلمہ گوید و مرید کلمہ متابعت کند و مرید گوید
توبہ کردم از جملہ مخطورات و مکروہات و نامرضیات شرعیہ قولاً و فعلاً حاضر و غایب استرا و
علانیہ و خلیما و نہاراً توبہ کردم و پشیمان شدم ازینہا و ماندم اینہار کہ بعد ازین در وجود من
نیاید و قبول کردم آنچه قبول کردہ است محمد رسول اللہ و نیز ارم از آنچه نیز ارمست محمد
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بعدہ مرشد گوید کہ عہد کردی بہ پیران این فقیر گوید عہد کردم
و قبول کردم پیر خود را و پیران ماضی را تا عہد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بعد از
توبہ کردن تہ کرت کلمہ تجید بگویند منقول است کہ روزی ابلیس لعین گفت
رسول اللہ من امت ترا بعد از توبہ باز در معصیت خواہم از اخت پس حضرت رسالت
صلی اللہ علیہ وسلم فرمود ہر کہ بعد از توبہ متصل تہ کرت کلمہ تجید گوید بعد از ان ہرگز شیطان بدو
و سوسنہ نکند بعدہ مرشد دست اورا در دست خود بگیرد و در حق او دعا کند و بگوید
یا الہی سبع اعضائی اورا از گنہان صغیرہ و کبیرہ ظاہری و باطنی و از وسوسہ شیطان
نگاہدار و یکبار فاتحہ خواندہ برویدہ و اگر مستورہ باشد باید کہ کاسہ پر آب را
در میان آورد مرشد انگشت خنصر و ران آب نہد و مستورہ نیز بہند بشرطیکہ دست
از پردہ نکشد و خودش در ان پردہ باشد و اگر زنان بسیار باشند

شاید که زنی صاحب انگشت را در آن آب نهد و دیگران در آن پرده بجا در
 او بزنند تا بیعت کند و در حدیث آمده است که رسول فرمود علیه
 الصلوة والسلام هر که دست زن بیگانه را در دست گیرد فردائی قیامت
 آتش او صد قنای انگشت دروزخ برکت او بریزند تا ازان گرمی مقرر
 آنکس بچو شد حضرت مرتضی از رسول صلی الله علیه و سلم در خواست که اگر زنی صاحب
 توبه کردن میخواهد چه میباید کرد حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم بطریق مذکور
 جواب فرمود پس چهارده خانواده را روشن اینست و هر که دست گیری و پائی گری
 بعورات دهد بد آنکه او ضال و مضل و هواخواه نفس و شهوت پرست است
 بعد ازان دو رکعت نماز توبه بفرماید و در هر رکعت بعد از فاتحه اخلاص
 سه بار الغرض چون تزکیه نفس از هر ممر نامرضیات حاصل شود
 پس بحسب پیرمیر و تقوی او تمام او چشمه زار گردد و پسندارد
 که آفتاب درین چشمها مستیابد بلکه چندان آفتابها را تافته می بیند
 در عین مراقبه نه در ظاهر زیرا که اگر بعین ظاهر ملک و ملکوت و اطوارات
 سببه دیده شود آن او اتم بود و در عین مراقبه عین الیقین باشد
 پس این هنگام تمام ممکنات در نظر سالک چون برق در جنبش
 آید و پندارد که هر چیز در جنبش است ناگهان درین میان
 اطوار که بود در رسد و تمام وجود او را در گیرد و بعد ازان تمام
 کلیات را یک نور کیود بیند و آن موضع جلوس و قیام و قعود
 و مشی و رکوب خود را فراموش کند و نداند که من در کجا ام زیرا که تمام
 عالم در نظر او بجز کیود چیز دیگر نباشد مگر اینکه داند که من
 باین حالت در ویشتان رسیدم و بآن لذت بسیار
 مفرح شود و این را اطوار نفس گویند و علم لدن حاصل شود
 یعنی هر مسئله شرعی که بر عالمان زمانه مشکل افتد او میتواند

حل کردن و بدقیقه اول مشایخ و صوفیان غیری را توانست فهماند و این قدم چهارم بود یعنی برین اطوارات نیز قدم نهاد و بگذرد و در طلب از دیار مراتب بود و غره و فریفته نشود که من چیزی کردم و چیزی یافتم زیرا که این اطوارات مبعوضه حجاب از واجب تعالی اند و درین غره و فریفته نشود و این را مقصود ندانند که گمراه گردند زیرا که مقصود نیست گمراهی است بلکه صفات بنده در ذات معبود که جز او نبیند و نداند و نخواهد و نتابد و الا سالکی را شایان نباشد و معلوم باد که هر اطوار بدیهه هزار انواع و الوان است تا بد و مرید شیخ کامل باشد که در هیچکدام باطوار شیطان و او با می مغالطه نخورد و الا بسا وقت باشد که گمراه گردد و چون نفس با انواع ریاضات مزکی کردی شاید که در طلب تصفیه قلب باشد بدانکه نهایت تزکیه نفس این است که در او ان مراقبه و مشاهد کل مخلوق خود را چون ماکولات و مشروبات فراموش کند و از گذرگاه و قرارگاه شیطان نجات یابد و تصفیه قلب نیز از ان حاصل میشود زیرا که قلب المؤمن عرش الهی عرش ذکر الله دل بمنزله تخت است و زمینش نفس و شیطان مدعی کذاب بصاحب تخت پای را در زمین نفس استوار نهاده و دست به تخت در آویخته و انواع کدورات درومی اندازد چه هر وقتی که پایش را بهمت بدی مؤید لا اله که جاروب دل است از زمین برداشتی در ان سکون نخواهد ماند و بر روی خواهد افتاد پس تصفیه قلب حاصل شود پس این هنگام خالص برای معرفت الله می باشد و قلب تحت الا الله خاصه گردد و چیزی دیگر در آرام نگیرد و معلوم باد که سرای دل را بهفت مقصوره است و هر یک به انواع معاصی مملو اند که سالک سبع مذمومات را بمنزله هفت مرتبه و بکثرت در حیات بدل کرد و در انواع اطوار بطریق مذکور بتابد اول عقیق رنگ که ده هزار پرده تعلق بدین دارد و بعد سرخ خالص بغایت لطیف و نامتناهی که سالک را چندان شوق و محبت پیدا شود که در تقریر نیاید و درین اطوار جمله ملک و

و ملکوت کشف و کرامت حاصل شود آورده اند که روزی رسول علیه الصلوة والسلام
 در بیان صفت بهشت بود یا ران پرسیدند که یا رسول الله چه نیکوترین کردید مگر
 جبرائیل نازل شده بود گفت بالذی نفس محمد سیده که بر دیوار بهشت نشسته بودم
 و از شما بهتر اورا میدیدم حتی که کوچیکوچه و روزن و خشت و خشت و موی
 بموی سیر میکردم و میدیدم و دائم الاوقات بهوش دار باشگاه بخود و نگاه
 بخود و نمیدانم که در کدام محل ام و در چه کار ام و من کیستم و آشنایانم آشنا خیال
 کند و سالک باید که برین اطوار نیز قدم نهد و در طلب از یاد باشد یعنی مغرور
 نشود که من براتب چنان بر رسیدم و چنین دیدم که اینهمه ستر راه سالک
 است از جانب او و این قدم پنجم بود و نهایت تصفیه قلب این است که از رزق
 خود باز ماند یعنی فراموش کند و آن ذکر است و این اطوار قلب را چنان قوت
 گفته اند که گاهی تمامی اطوار سبعه را در وعیان بیند و بمقصود برسد سیر
 سیوم سیر فی الله یعنی سالک خود را و ماسوی الله را سیر قبضه قدرت
 او داند و متصرف جمله اشیا نداند مگر او را و روح سراجی را زیر آیه اگر دین مراتب
 سالکی خود را نداند او مشرب باشد و مثال او مثال شخصی بود که چیزی از سکه
 عاریت خواسته باشد و بدان عیاری و رعنائی کند و چون کسی از و پرسد که این
 چیزی از کیست گوید که از من است و بحقیقت دروغ گفته باشد و شرمسار گردد و زیر آیه
 در طریق وصول بحق چهل و چهار مقام اند اول ایشان توبه است و آخر ایشان شرم
 یعنی هرگاه که اندیشه از آنست بدو پیش آید شرمند از آن باز گردد پس چون
 تصرف و سیر او از خود بخود نیست پس سیر در حق است یعنی در تصرف او است
 هر چه هست پس هرگاه که سالک لا اله الا الله بر زبان راند اراده همین دارد که هر چه
 معدوم بود معدوم مطلق است و هر چه موجود بود موجود مطلق است یعنی واجب
 موجود و ممکن معدوم است و باید که باطن سالک از سیر تجلی خالص
 نیاید هرگز اول صورت چون رویت اشباح و جسام

در بیان سیر فی الله

خواه لطیف خواه کثیف همه تجلی ذاتیه اند زیرا که چون از کتم عدم در وجود آورد
 و الحال نیز بر اختیار خود اختیار می ندارد پس هیچ تجلی زیبا تر ازین نمیباشد دوم
 تجلی معنوی چون سبع الطوار و عالم نوری که هر همه هفتاد هزار عالم نوری اند سیوم
 تجلی و رای صورت و معنی او آنست که هر سرای بحسب استعداد انبیاء و اولیاء
 بمقداری روشن نموده میشود و سیر فی الله در مقام ستر دست میدید و ستر
 روح سراجی را گویند و آن محول کل حال است چون سکونت و حرکت و صحت
 و کلام و قیام و قعود و مشی و بصر و سمع و شمع و ذوق همه از دست چون سالک ازین
 مراتب آگاه شود اطوار زود روی نماید که ده هزار پرده تعلق بهمین دارد پس درین حال
 هر لذت دنیاوی در حق سالک زحمت گردد و با اختیار او نباشد مگر باضطرار یعنی
 یا از جهت نگهبانی نفس خود طعام خورد و یا جهت خاطر مستوره خود خواب رود
 و یا از جهت خاطر کسی سخن کند هم بصدد چندان رحمت اندک افعال و اقوال
 دنیاوی از در وجود آید چنانکه پیغمبر علیه الصلوٰه والسلام میفرمود که حیات
 من و ممات من و سکونت و حرکت و خوردن و آشامیدن من و شستن
 و برخاستن و خواب رفتن من همه برضای خدا است یعنی از برای اختیار
 و رضای خود هیچ نخواهم از دنیاوی بجا آورد پس چون همه چیز در نظر سالک
 همچنان تا بید قدم بر او خود نباشد یعنی ندید خود را مگر او را و این قدم ششم بود
 چون سالک قدم بر خود و جمله ماسوی الله نهاد و جمله را بد و بگاشت این مراتب
 را خفی گویند خواه کمال میفرماید بیدت که کلاه فقر خواهی سر ببری از
 خود و جمله جهان یکسر ببری این کلاه بی سران است ای پسر زکی و همدست تا
 تومی نازی ببری بدان ای فرزند خدا که در کتب این حدیث علماء را
 اختلاف است قال علیه السلام الفقر سواد الوجه فی الدارین در عوارف
 المعارف آورده است که علمای کبار و مشائخ بزرگوار فقر را برینم نوع بیان
 فرموده اند اول فقر خاص و آن کسانی اند که در تمام عمر سال

و ماه و کاسه میگردد و یا ابنان میگردد و جمع کرده میخورند پس شایان حال
ایشان آنست که اگر قوت یک روزینه دارند نگردد و اینچنین شخص محبت خدای
باشد در خیر وارد است که در عرصه عرصات با تقی آواز کند که انظرُوا
مَحَبَّتَانِ کَيْفَ يَأْتُونَ تَامِر دَمَانِ در تفکر شوند که دوستان او کیانند ناگهان
فقیه آن زنند پوشش و زینیل بدست پیدا شوند حکم بارتعاض شود
که ای محبان من من از شما را ضعیف ام شمارا ضعیف اید یا نه
گویند یارب رضا مادر رضای تو است باز گویند که
ای محبان من خوراک و پوشاک شما چه بود گویند یارب تو
دانی بآن که هرگز شکم سیر نخورد ایم آنچه مردم میدادند پویشیدیم پس
حکم شود که بروید بجانب بهشت پس گویند یارب آنانکه مایان را چیزی
داده است همان را به مایان به بخش خطاب شود که بخشیدیم و
اگر اینچنین فقیر قوت یک روزینه داشته باشد و بگردد فردای قیامت
گوشت روی او ریزیده باشد که الفقر سواد الوجه فی الدارین در حق اوست
دوم مرتبه فقیر آنست چنانکه شخصی از برای جیفه دنیا سعی
و راه دارد و قاضی و معلم پیش رو و چوب دارد و کیسل و وزیر و حاکم گردد
و بر خلق ظلم جریان کند و از هر مرخواه حلال خواه عرام که می یابد میخورد و از
فقیر است یعنی محتاج است بغیر خدای الفقر سواد الوجه فی الدارین در حق
او است زیرا که در دنیا حق مردمان بظلم خورده و در قیامت روی او
سیاه برانگیزد و مردمان دست بدامنش آویخته باشند گناه
ایشان را بر و بار کنند و او را بدوزخ فرستند سیوم فقیر عام و آنچنان
است که هر چیز از حیوانات محتاج بخداست اند چون بادشاه و امرا و حاکم و دهقان
پس شاید که نیت ایشان در طلب دنیا همین باشد که طلب نمیکند دنیا را مگر
از برای کفایت لابدی و معیشت روزگار و سرانجام و لایست

که در بنیاد دوستان مکر
بخطوری آید بسوی ما

و در خبر وارد شده است که روزی حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم
 نشسته بود بخود اندیشید که حق تعالی مرا خیر الی رسل نماید و امنت مرا خیر الامم گفت
 اما بر امنت بهتر موسی مرغان بریان و ماهی و دروغن فرود می آمد و بر امنت من
 چگونه محنت رزق طلبی مسلط کرده است بهتر جبرائیل در رسید و حدیث قدسی
 بیاورد که ان من الذنوب ذنبا لا یقف بها صلوة ولا صوم الا بهم معین شری
 یعنی است تو بجای گناه گارند بعضی گناه ایشان هیچ چیز بخشنده نشود مگر به غنوا کی
 نفقه اولاد بعد از آن حضرت مفرج شد پس اگر نیت ایشان همچنان باشد
 ثواب و اجر یابند و اگر نیت ایشان کثرت اموال و تقوی و سرفرازی باشد معذب
 گردند و روی ایشان سیاه باشد کقول اولیاء الله علی امیرک هکاک است علی
 وجه صبیح فی النار قضیه اما شخصی عیال مند و شرمناک باشد باید که در رأس هر
 فصل بر مقدمان و تو نگران بگرد و بقدر کفایت فصل دیگر طلب کند و الا عذاب
 گردد زیرا که طلب رزق از برای عیال فرض است و در تنبیه ابو الیمن
 آمده است که چند نفر چون سر از قبر بردارند ایشان را بجانب دوزخ روان
 کنند اول امیر کاذب دوم شیب زانی سوم ذو عیال متکبر اما اگر بقدر
 کفایت تا فصل دیگر یعنی مقدار سبزه درم شرعی داشته باشد شاید که سوال
 نکند چهارم مرتبه فقیر طالبان حق شایان ایشان آنست که چار تا چار خاصه الله
 در طلب و عبادات او مستقیم باشند و خالی از ریای باشند و اگر ریای کنند فردا رو
 ایشان سیاه گردد کقول الشاعر بیت فردا که پیش گاه حقیقت شود پدید
 شرمند و ره روی که عمل بر مجاز کرد و پیچ مرتبه فقیر آنست که طلب طلبی
 کرده و در عین نیا و وجود ماسوی الله را فراموش کند و احتیاج او بین و بین الله
 بود از میان برخیزد که اذا تم الفقر هو الله در شان او است و خواجہ فرید الدین اینچنین
 فقر را سودا الوجه فی الدارین گفته است چه هر وقتی که در سرای وجود دل ریافت گویا که
 حق را فراموش کرد پس سیاه روی و شرمسار باشد و هر گاه که وجود را

از گناهان است که منعی نشود
 یعنی اگر زنده نباشد و نماز و
 روزه و حال این است ان الحسن
 بدین است که اگر زنده
 میگردد آن گناه باندویزی نماند
 که از سبب فقر عیال نام باشد

امیر کاذب و شیب زانی
 و ذو عیال متکبر
 و فقر است که روی
 در آتش دوزخ نشاند و سودا
 می باشد

فقد کرد و نابود شد پس نابودی نیز نوعی از سیاه رویی است سیر چهارم سیر مع
 الله قال الله تعالى وهو معكم أينما كنتم چون واجب تعالی همه جا با همه است
 پس سالک از میان بر آید تا او خود بخود باشد و دعوی کذب تو که منی تو باشد آنرا از او
 نامسموع گردان تا بسبب کذب آثم بهیچ رنباشی و درین مراتب گاه سالک چون موی
 بر روی باشد و گاه آن هم نباشد و گفته اند که پیش بر آب است از آب کسی چه گوید
 و بر آب کسی چگونه نشان جوید لایک در هوا است زیرا که آب نیز می جنبد
 و کسی را اطلاع میشود پس چون سالک ز رحمت هستی خود از میان برداشت و بعیت
 او را تمام اشیا یکسان دید خود را نداند مگر او درین هنگام اطوار سفید چون ماکیان
 سفید و یا سایه آب بر او روی نماید که ده هزار پرده تعلق بهمین دارد و کل اشیا را
 نداند مگر ذات واحد و از خود خبر نیابد مگر اندک انانیت باقی باشد و چنانکه از مراتب
 وحدت نزول بظاهر داشته بود الحال عروجش همچنان حاصل شود که در هر مرتب
 خود را در عین آن مراتب داند و مراتب او نه بر او اعلی گردد زیرا که ادنی و اعلی از
 قبیل لایقت او بر او یکسان شود و علم لدن بر او روی نماید بدانکه اختلاف در
 کتب از مریان املاک و ملک و ملکوت از آنست که بعضی اهل جتهاد و اهل قیاس
 اند و بعضی اهل دیده و بیان معتمد علیه باشد اگر بسیاری مخالفت به اهل ظاهر یافتند
 و اگر اکثر خلاف با اهل ظاهر گفته باشد شیطانی باشد نه رحمانی بعد معلوم باد
 که دو قدم تعلق با نبی دارد که اولی را دران دخل نیست اما اولی را شمس
 از ان روشن میگردد و تا تقی وجود و رفع انانیت ایشان حاصل شود و
 دران اختلاف است بعضی گفته اند که سبز بعد سفید است بعد سیاه
 و بعضی گفته اند بعد سفید سیاه است و بعد سبز و این تعلق با آخرت
 دارد اما بقول فرید الدین عراقی و حضرت شیخ شبلی و شتیق بلخی و ستری سقطی
 و معروف کرخی قدس الله سرهم اصح آنست که بعد سفید سبز است و سیاه تعلق
 با آخرت دارد اگر چه هزار در هزار لفظ از ان به بعضی طالبان روشن میگردد

مسئله
 در بیان سیر مع الله
 سیر
 خدای تعالی
 باشد است هر جا که میباید

اما غیر آن در آخرت حاصل میشود و بقول سید علی بهائی و اکثر اهل کبرویه و ابوسع
 رودباری قدس سرهم آنست که اول سیاه روی نماید و سبز تعلق باختر دارد
 و قدم نهادن بر اطوار سفید که مراتب روح است آن قدم هفتم یعنی گذشتن حاصل
 نشود و بجز بیهوشی و چون جذب الهی در رسد و او را ششم ازین دو اطوار خواهد سبز
 خواه سیاه بدخشد چنان مستغرق توحید شود که از گم شدن خود بیخبر باشد کقول
 الشاعر مہیت تو دروغم شو که توحید آن بود بگم شدن کم کن که تفرید آن بود
 و حدیث آنکه عند طریقت العبد و العبد متصّل بالظن و الظن متصّل بالوقت ازین
 مرتبت و این مراتب را انخفا گویند پس بدان ای فرزند چون بمن همت متابعت
 رسول الله صلی الله علیه و سلم تا این مقام رسیدی باید که بهر چیزی که رسیده آن چیز را از دست
 ده تا ابد الابد و درین مقام بازمانی یعنی چنانکه تزکیه نفس و قلب روح و غیر ذلک
 به بیجا رسیدی باید که همان تزکیه نفس تصفیه قلب و تجلیه روح را از دست ده
 تا از بلند می بر زمین نیفتی و گردن ایمانت نشکند و شرمسار در میان اولیاء الله
 انجمنه نشوی که اقال علیه الصلوة والسلام تعوذ بالله من الخور بعد الکورای من النقصا
 بعد الکمال و این مراتب اخفا طرفة العین دست دهد تا بر سالک هزار اندر هزار سالها
 بی عدد و بشمار بگذرد و شاید که دایم المدام ازین تجلیه نگذرد مگر در قلب خالی ندارد
 حتی که اگر خواب بیند آنرا نیز تجلی داند و بداند که در حین خواب ارواح از قالب بدر
 میروند و در ملک و ملکوت میران میکنند تا هر چه از مکاشفات بیند سیراوست
 در مشرق المشارق آورده است که شبی حضرت رسول علیه السلام با جمیع
 اصحاب در ست شب روان شده بود چون شب باختر رسید یاران همه مانده شدند
 خواستند تا فرود آیند و خواب کنند حضرت منع کرد و فرمود مبادا که بیدار نشوید و نماز
 شما فوت نشود اما بلال امر بخواب کرد و گفت که بوقت نماز من شما را بیدار کنم
 کنم آورده اند بعد بر آمدن آفتاب اول حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم
 پناه بیدار شد و بلال نیز در خواب شده بود گفت ان الله یفیض ارواحکم

لایق نزد گمان بنده ام
 یعنی هر قسم که بمن گمان برد
 نزدیک مادم و بار بچنان بآیم
 و بنده متصّل بگمان است و
 گمان متصّل بپیر و ملا است

در سبب سببیکه خداوند تعالی
 سبب در جهانی نمایان

حِينَ شَاءَ وَيُرَدُّ عَلَيْكُمْ حِينَ شَاءَ يَا بَلالُ قُمْ فَادِّئِ لِلنَّاسِ وَاین حدیث دلیل است
بر آنکه بحین خواب ارواح بدر میروند اما نزد یک اعتزال ارواح بوقت خواب بیرون نرود
بلکه در حین وفات نیز بیرون نرود و در فرق آدمی استخوانی است که آنرا عصبه الانبیه
گویند و در آن مجوس میشود و این اقوال محض کفر است زیرا که احادیث بسیار در
خروج ارواح وارد شده اند و آیت سماویه نیز بر این ناطق است که کافران
گویند قال الله تعالى رَبَّنَا آمَنَّا اَللَّهِ اثنین و اَحْيَيْتَنَا اثنین و الله اعلم بالصواب
بیان تعبیر خواب بدانکه تعبیر خواب حکما بر قدر حکمت خود چیزی
گفته اند که فلان نوع خواب خوب و فلان نوع بد اما حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه و سلم هر روز بعد از بامداد اصحاب را پرسید که مگر خواب دیده باشید
بگویند گفتند یا رسول الله عرض چیست فرمود خواب حق است و بهر نوعیکه معبر
تعبیر کند همان میگردد اگر چه بد باشد به تعبیر نیک نیکی پیدا میشود و من نیکیخواه
شما ام تعبیر نیک بگویم اما اگر در شب خواب بیند که در خاطر شما بد رسد
باید که سه مرتبه آب دهان بردست چپ اندازد و از آن پیشو بگرداند
شما را ضرر نرسد و آن خواب را بکسی بیان نکند که من چنان دیده ام
قال علیه السلام اَلرُّؤْيَا الصَّالِحَةُ مِنَ اللَّهِ وَالْحُلُمُ مِنَ الشَّيْطَانِ فَمَنْ رَأَى شَيْئًا يَكْرَهُهُ
فَلْيَكْتُمْ عَنْ شَعْلِهِ ثَلَاثًا وَلْيَتَوَكَّلْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ فَإِنَّهَا لَا يَضُرُّهُ
منقول است که روزی زنی در خدمت رسول الله صلی الله
علیه و سلم آمد و گفت یا رسول الله خواب دیدم که سقف خانه من شکست
حضرت فرمود صلی الله علیه و سلم شوهر تو که در سفر است سلامت باز آید هنوز بخانه
نرسیده بود که شوهرش باز آمد بکذا چند مرتبه آمد حضرت صلی الله علیه و سلم
تعبیر آن خواب همچنان میگرداند اما چون باز بر آئے تعبیر آمد حضرت
صلی الله علیه و سلم را نیافت بحضرت ابوبکر و عمر احوال خواب باز نمود ایشان گفتند که شوهرت
خواهد مرد بعد ساعتی خواب را بر رسول الله صلی الله علیه و سلم عرض کرد

اراده اوست باشد و می بیند
شما این را وقتیکه اراده می کنید
این بلال بر نیز می وادان
مردان را

مسئله
در بیان فائده تعبیر خواب

می باشد و خوابهای بد از شیطان
می باشد پس کسی که بد خواب
بیند نه از شیطان و نه از خدا
پس روی او را نباید چهره
سک بار و اندوهناک چهره
الرحیم بگوید در بار شیطان
آن خوابهای بد عز را نماند و در

حضرت فرمود صلوات الله علیه وسلم کما قبل یعنی شوهر تو خواهد مرد و ایضا آورده اند که شخصی
 علی الصبح خواب برین خود باز نمود که تمام در یار امن فرو بردم و بخوردم ز نشو و نما
 بود گفت بجز از عالم بکس دیگر گوی و زن خود بجانب عالم روان شهر مردی جاہل
 و بد بخت در پیش آمد گفت بجا میروی هر چند مانعت کردند استماع گفت
 تا مقصود خود را بگوئی نباشم که بگذارم ناچار شده گفت که شوهرم خواب دیده است
 خوابم بعالمان بگویم گفت آن خواب را بمن بگوئی و من تعبیر آن خوابم گفت خواب
 را بدو نمود آنکس در حال گفت که خواهد ترقی چون آن زن در پیش عالم شد
 واقع را باز نمود گفت اگر چه خواب خوب بود اما تعبیر او همچنان گشت چون بخانه
 آمد شوهرش ترقیده بود اما نزدیک اهل تصوف خواب دیدن بر چهار نوع است
 به برابر عناصر اربعه زیرا که تولد خواب ازین عناصر اربعه است چون خاک آب
 و باد و آتش و ایشان در پاک کردن هر یک ازین عناصر سعی بلیغ می نمایند
 هر گاه که خاکش مصفا از مخطورات و مکروهات گردد بسبب صافیت باغبانی
 گوناگون و سبزه های لطیف و جو بهای لطیف و قصر های بلند و ایوانهای بزرگ و ملک
 و ملکوت بلکه بهشت و عرش و کرسی اندر خود بخود بمقدار مرتبه خود در خواب بیند تا
 که دلش خوش پذیرد و هر گاه که عناصر آتش مصفا باشد بسبب صافیت دریاها و آبهما
 و جو بهای و سیاحی کردن دران و ملاحی کردن و کشتی راندن و بر کشتی سوار شدن
 و طهارت کردن و شربت آشامیدن در خواب بیند تا خوشحالی او در خواب پیدا
 شود و چون عنصر بادش مصفا گردد بسبب صافیت سواری و بلندی و بهوا
 پریدن و از کوه بکوه رفتن و بر سر آب بی غرق رفتن در خواب بیند بلکه سوار شدن
 بر سر درختان بزرگ و از شاخ بشاخ پریدن و علی هذا القیاس خود را چست جلاک
 و پرندة نفس بیند تا دلش خوشی پذیرد و چون عنصر ناریش مصفا باشد از ان
 صافیت صورت مادر و پدر و مرشد و استاد و اولیای باطنی بلکه خلفای راشدین
 حضرت رسالت پناه صلوات الله علیه وسلم و انبیا و صورت یار و محب و جمله نیک صورتی در خواب

بیند چون طاف و طوطی و غیر ذلک از صورتهای لطیف تا دلش خوش وقتی پذیرد
 و بداند که دلهای اهل تصوف چون مردی که چشم روشن اند زیرا که هر چه از حسن و سینه
 از ایشان در وجود می آید همان را در دل یاد میگیرند پس چون این چنین خواب بیند بر
 اعمال گذشته خود نظر کند که کدام فعل نیک خطر نیک از او پدید آمده بود
 که این نتیجه همان است باید که همان را از دست نهد و هرگاه که در باطن صوفی
 آلائش نامرضی بوده باشد به برابر خاک زمین زشت و شور و گرد و غبار و دیرانها
 و خرابی و جملہ چیزے که او را دلگیر کند بیند و برابر آب آبهای زشت و گندیده
 بوی و سیلاب بوی و غرق شدن در آن در سرور بای معطل شدن عاجزانند
 از گذشتن و آبهای پلید و بد رنگ بیند و به برابر باد از بلت رے افتادن
 و از درخت و از اسب افتادن و در چاه افتادن و در چیز آویزان شدن
 و بدست ظالمان افتادن و معطل شده افتادن و غیر ذلک از سرنگونهای بیند
 و به برابری آتش صورتهای زشت چون دیو و پری و مار و مورچه و کژدم و شیرو
 پلنگ و خوک و خرس و غیر ذلک من المودیات و بر صورت که دلگیری او پیدا باشد
 به بیند پس چون از چنین خواب بیدار شود این را تنبیهات الهی داند و لغو
 شمارد و در حال برافعال گذشته خود نظر کند تا هر سینه که در او بوده باشد
 از آن برگردد و توبه کند و طهارت کرده در خواب رود تا بار دیگر خواب نیک
 بیند و صوفی را باید که در حال باشد و ایم الدام زیرا که ماضی باز نیاید و مستقبل است
 او نیست پس شایان اداینست که دایم خود را آئینه کرده بدان بیند و همیشه باطن
 او مریک باشد تا هر چه از نامرضی از او در وجود آید از آن توبه کند و دایم از انجوت
 تعالی یاد کرده باشد و باید که گاه به محاسبه سینه خود در خاطر خود بکند و منقول
 است که روزی اولیاء الله محاسبه میکردند یادش آمد که در ایام جوانی از او در
 طلب نکردن بود و از آن بگریخت بود بیک ناگاه خطر چنان روی نمود که چرا
 دعوتش را اجابت نکردم بعد از آن توبه کرده میبودم باز در حال این خطر بود

گناه شده با ستاد در گریه شد که در ایام جوانی این خطر نبود در پیری چگونه آمد
از شدت گریه در خواب حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم را در خواب و کیفیت
احوالش پرسید واقعه باز نمود و گفت ای شیخ شمار درین ملامت نیست بلکه ملامت
بزمانه است که زمانه روز بروز فتنه انگیز میگرداند از آن مردمان را بفسق و فجور نهاده
زیاد میشود در آن ایام از هجرت من صد سال شده بود الحال چهل بران
افزود از آن این اندیشه نامرضی در وجود تو آمد و ایضا منقول است
که خواب بر سه نوع است یکی برابر است چنانکه مهتر ابراهیم بن فریح احماعیل
علیه السلام دیده بود و دوم دیدن بر اے خود و تاویل کردن دیگر در آن
چنانکه یوسف دید و یعقوب تعبیر کرد سیم دیدن برای غیر و تعبیر کردن
غیر در آن چنانکه بی بی عائشه رضی الله عنها دید که چادر سیاه در سر دارم حضرت رسالت
پناه صلی الله علیه و سلم فرمود که شوهر تو از تعبیر دو تو بیوه مانی چنانکه سیمین چهل و چهار
مرتبه از اولیا افضل اند همچنان خواب چهل و چهارم مرتبه است از مراتب نبوت
و اکثر اولیاء الله خواب حکم بر چیز کرده اند باب چهارم مشتمل بر
چهار فصل فصل اول در اخلاق حمیده قال الله تعالی و
اِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ قال الله تعالی قُلْ اِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللهَ فَاتَّبِعُوْنِيْ اَیْسَ
شایان بنده مومن است که در کل افعال اقوال متابعت حضرت رسول الله صلی الله
علیه و سلم کند خصوصاً هر که دم از تصوف زند شایان حال او نیست که هیچ ذره از
اخلاق و صیغه را در خود راه نهد تا متابعت حضرت صلی الله علیه و سلم گردد و آورده اند که
روزی اعرابی در خدمت رسول الله صلی الله علیه و سلم حاضر شد و از او گو سفند ان طلب
کرد حضرت صلی الله علیه و سلم بمقدار رمله او را داد و آن شخص بسوی قوم خود آمد و گفت ای
قوم بر شما باد که مسلمانان اختیار کنید زیرا که محمد علیه السلام بهر سخن ناآشنا عطای
بے منت میدهد و از فقر و فاقه نیستد انس رضی الله تعالی عنه روایت کرده است که
حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم هرگز فحش و لعنت و دشنام بر زبان

الحمد لله رب العالمین
که اسلام است یا نبوی
نیکو آن نبوده چنانکه خود
تخلی سبب آن نبوی است
آن نیست "حسینی"

آیت بنیاد بر آیه مبارکه
الذی در سوره فن والقلم
واقع است ۱۱ ۱۲ ۱۳

نمی راند و چون بشخصه عتاب میکرد میگفت مَا تَرَبَّتْ جَبِيْنَةُ لَعْنَةُ جِهَالَتِ مَرْفَلَانِ
 کس را که از پیشانی او خاک میریزد ابو هریره رضی الله عنه روایت کرده است که بعضی
 اصحاب میگفتند یا رسول الله چرا در حق مشرکان دعائیکند تا بپاک شوند فرمود من مسجوث
 برای پدر کردن و بد گفتن نشده ام بلکه مسجوث برای رحمت شده ام و ابوسعید خدری
 روایت کرد که رسول الله صلی الله علیه و سلم از زن مستوره شرمنگ تر بود و چون چیزی
 غیر مشروع را میدید بد میگفت اما مایان اگر آزاد در روی او میدیدم آنرا
 منع میکردیم و بی بی عائشه رضی الله تعالی عنها و عن ابیها روایت کرده
 که ندیدم حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم را مستحجم خاطر و خنده کننده تا آنکه
 دیده شود کام او بپاک بپاشد تبسم میکرد و کیفیت تبسم در فصل وضو بیان شده است
 و بی بی عائشه صدیقه رضی الله تعالی عنها گوید که حضرت رسالت پناه صلی الله
 علیه و سلم سخن پریشان و ناخوش نمیکفت بلکه در سیاق کلام چنان
 مبالغه میکرد و بیت تل میگفت که اگر شخصی درست روز سخنان او را می شمرد
 شمرده میشد و ایضاً بی بی عائشه صدیقه رضی الله تعالی عنها روایت کرد
 که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم زن را بدست خود نرده بود و نه خدشگار را اگر جبار
 فی سبیل الله میکرد و هرگز طلب انتقام از کسی نمیکرد مگر اینکه شخصی محرمات در عمل
 می آورد پس این هنگام از برای خدا و از جبر و تعزیر میکرد و انس بن مالک
 رضی الله تعالی عنه روایت کرده که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم عیادت میکرد
 مریض را و متابعت میکرد جنازه را و اجابت میکرد دعوت بنده را و سوار میشد بر خر
 و روز غزای خیبر بر خر سوار بود که نقطه او از نرنا بود و ایضاً بی بی عائشه رضی الله
 عنه روایت کرده که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم میدوید و جامه خود را بدست خود و در اکثر اوقات
 عمل خانه میکرد و میدوید و میشد گوشتدان را و گاؤ خود را و گاوهای جاروب صحیح خانه میکرد
 و گاوهای شتر گزین را می شست تا صحت یابد و انس روایت کرد که حضرت رسالت
 پناه صلی الله علیه و سلم پنج چیز برای خود نمی نهاد و اکثر اوقات خاموش می بود

و هر سخن را جدا جدا می گفت و همیشه در تبسم می بود و چون سخن می کرد اکثر چشمان را بسوی آسمان بالا می کرد و این اخلاق را از تنبیه ابو اللیث استخراج نمود و شد بدان ای فرزند من که متابعت حضرت ^{صلی الله علیه و آله} را در هیچ احوال از دست ندهی تا در بدعت نیفتی و اکثر نگارسانی اقوال بجا آری که کسی بسبب بسیار گفتن کافر گردد مشغول است که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله فرمود که امت من صبح مسلمان میخیزند و شام کافر باشند و در شام مسلمان باشند و صبح کافر بخیزند و اصحاب پرسیدند یا رسول الله چه سبب گفت از جهت پریشانی اقوال و نادانستن ایشان در تحمیر شدند از آن باز گفت که وجه نجات ایشان آنست که شب چون در خواب روند سه مرتبه بگویند اللهم

مسألة
في رد كفر

اِنِّي اَعُوذُ بِكَ مِنْ اَنْ اُشْرِكَ بِكَ شَيْئًا وَاَنَا اَعْلَمُ بِهِ وَاَسْتَغْفِرُكَ لِمَا لَا اَعْلَمُ بِهِ رَبِّتُ عَنْهُ
وَدَجَعْتُهَا قَوْلًا لَا اِلَهَ اِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُوْلُ اللَّهِ تَامِيَ الْفَاطِ كُفْرُ وَرَبِّيَّةِ اَوْ جَطِ شُونَد
وَاَوْ اَمْرُ زِيْدِهِ شُونَد وَاَكْرَدَرِ حِينَ صَبَاحِ بَوَقْتِ بِرِ خَاسْتَنِ سَهْ كَرْتِ بَحَوَانْدِ تَامِ الْفَاطِ كُفْرُ
شَبِيْنِيَّةِ اَوْ جَطِ شُونَد پس هر چه ترا از عذاب نجات دهد آن چیز حمیده است و هر چه ترا بزند
کشد ذمیده است باید که از آن پرهیزی بواکثر پرهیز از سوگند خوردن باید کرد اگر
شخصه روی بقبله باشد و سه کُرت بگوید که سوگند بخداست که فلان، همچنان است
اگر، همچنان باشد فبها و الا کافر گردد و آورده اند که روزی از متقیان سوگند
خدا کرد اما سوگند راست کرده بود او برده را و کفارت آن یمن آزاد کرد گفت
اگر چه سوگند راست کردم مبادا که خلقت گیرم و روزی بکذب از زبان من
یمن برآید و در مشارق آورده است قال علیه الصلوة والسلام من
خَلَفَ بِمِلَّةٍ غَيْرِ الْاِسْلَامِ كَاذِبًا فَهُوَ كَمَا قَالَ يَعْنِي اَلْاِشْخَصُ كَوَيْدِ اَلْاِحْسَانِ بَا شَد
مِنْ جَهْدِمْ يَا تَرْسَامِ اَكْرَدَرِ وَغِ كَوَيْدِ جَهْدِ كَرْدِ يَعْنِي كَا فَرُ كَرْدِ و كَفَارْتِ بِرِ
لَا زِمِ كَرْدِ شَارِحِ آورده است اگر آنکس این مسئله میداند که باین احوال
کس کافر میشود و او دانسته و دروغ سوگند میخورد کافر میشود
باتفاق زیرا که او را ضعیف بکفر است اما کافر شدن بدین لفظ نمیداند

ای بار خدایا
بناهی سیکیم تو از نیکو از نیکو
شیک تیریم با تو چیری او
حال نیک من دانا با شتم طلب
مغفرت میکنم چیرست را که
مرا شتم او را تو بگردم از تو
بار خدایا

و دروغ سوگند خورد درین اختلاف است و در شرح مشارق آورده است
 که اگر شخصی مال شخصی را بسوگند دروغ بر طرف کند کافر گردد و اگر حلال
 داند فردائی قیامت واجب تعالی از او ناخشنود باشد و ایضا آورده اند که
 اگر شخصی تزویج میکند زن را و او در دل دارد که مهرش نخواهم داد
 و یا بیک حیل از خود ساقط بکنم او را در سبک زنا کنندگان شمرده اند و حضرت
 رسالت پناه صلی الله علیه و سلم فرمود که او بر ادائی آن قرض برگزیده نشود تا آنکه
 عذاب آتش شود بدان ای فرزندان در کتابهای فقه آورده اند که شاید بر
 بنده مومن را اینکه در حق ایمان شخصی بدعا کند زیرا که ضد ایمان کفر است
 پس گویند که کفر راضی است و رضا بکفر کفر است مسلمانان در حق ایمان کین اند
 و خلق پیغمبران را نگاه کنند که ایشان بلامائی عظیم میدیدند و در پی ایمان ایشان
 برگزیده عانی میکردند بلکه همیشه دعا بهدایت ایشان میکردند چنانچه مقرر موسی
 قوم خود را از بلامائی عظیم خلاص کرد و ایشان متابعت او را کردند اما همیشه
 در غمخواره گئی ایمان ایشان بود و در ذبح بقر ایشان را چگونه مجزئه لطیف نمود
 اما ایشان از بدبختی خویش مسلمان نشدند و قصه او آنست که در تفسیر کامل
 آورده است که در آن عهد تو نگرے بود عامیل بن شراحیل نام و پسران عم
 میراث خواریان او بودند چشم بر مرکب او داشتند تا کی بمیرد که مال او را قسمت
 کنند شبی او را بمهمانی طلب کردند و بکشتند و کشته را در میان دو دود
 انداختند و علی الصبح به نزدیک موسی علیه السلام حاضر شدند که عم زاده ما
 عامیل را کشته یافتیم موسی علیه السلام آن جارا به پیمود و بیک ده
 نزدیک بود کشته طلب کرد نیافت حکم قسامت بر ایشان براند بعد دیت
 بر ایشان واجب کرد گفتند یا کلم الله دیت میدهم بارے از خدائی خود نخواه تا
 کشته او را معلوم کند از حضرت عزت فرمان شد که بگو تا ماده گاؤ را بکشند
 و پاره از آن گوشت گاؤ بر کشته زنند زننده شود و قاتل خود را بیسان

در بیان ذبح کردن گاو
 مجزئه موسی علیه السلام

گفت چون ایشان مردم بے علم و ناقص عقل بودند ازین سخن در تعجب شدند آنحضرت
 هُوَ وَاَبَوُا جَوَابَ دَادَنَد وَاَزِ بَرَايِ اَيْنِ بُوَد که کتابهای متقدمان بغایتی دراز میبود که ایشان
 مردم کم عقل بودند و بپر استنباط مسئله قادر نبودند چنانکه امت محمد رسول الله صلی الله
 علیه و آله که چه مقدار علوم را از قرآن کشیده اند و همه احکام ایشان یک بیک نوشته میبود
 و از آن دراز میشدند قَالَ اَعُوْذُ بِاللّٰهِ اَنْ اَكُوْنَ مِنَ الْجَاهِلِيْنَ یعنی من از جاهلان
 و زحل گویم آن نه ام پس یقین شد که گفتند پس بیان کن که چگونه است آن ماده گاوی
 گفت بَقَرَةٌ لَا فَارِصَ وَلَا يَكْرَهُ عَوَانُ بَيْنَ ذَلِكَ یعنی ماده گاویست و
 نیک پیرونه نیک جوان میان جوانی و پیر نیست باز گفتند که رنگ او چگونه باشد
 گفت گاوی باشد زرد روی و خوش رنگ که لون او خوش آید نگرندگان
 باز گفتند که کار کرده باشد یا کار نکرده گفت آن ماده گاویست نه مالیده شد
 در شدت بار و نه نرم کرده شده بکشیدن آب مرکب را و سلامت است
 از عیوب که بروی هیچ نشانی نیست و رنگ او مخلوط برنگ دیگر نیست گفتند
 الحال راست باشد و بدین وصف گاوی در دنیا یک بود و آن فرزندی
 بود که مادر و پدر نیک خوب و بد پدرش مرده بود از دشت سیرم آورد و بفروخت
 نصف حاصل را بار و اح پدر تصدق کرد و نصف دیگر را بر خود و مادر خود نفقه
 کرد و روزی این پسر در بنی اسرائیل منادی شنید که ماده گاوی بدین صفت
 که باشد تا بهر بهایی که باشد بخریم پس واقعه را بمادر گفت مادرش گفت ای پسر کوسا
 از میراث پدر تو بدین وصف در فلان مرغزار مانده ام برو طلب کن اگر روزی
 تو باشد پس پیاپی در اینجا رفت و بانگ کرده بیامد و بان صفت
 موصوف بود در خانه آورد کلاستران بنی اسرائیل بیامدند و خریدند و خواستند
 گفت از مادر دستوری خواهم چون درآمد خفته بود بیدار کردن نتوانست
 که عاق نشود بیرون آمد گفتند هزار دینار بدیم بفروش باز درآمد بتوری خواست
 او هنوز خفته بود گفتند بیخیز از دینار بدیم که اشتاب میکردند او داخل

از روایت درباره اول در کون
 ان الذين آمنوا و اتقوا
 الحیاة فی البکری دارا
 اهل نفوس یعنی با ما سخن بگو
 مانی بریم که عاقل را که گویند
 است و تو بیگونی گاوی را که
 حسینی گفتند
 بنیاد یکیم بخدا از کلام
 از جاهلان است
 نه پیرونه جوان بیگانه است
 آنچه مذکور شد از حسینی

و خارج میشد تا بهائی او را به پیری پوست او رساندند که پوست این ماده گاوی را از
 دینار کرده بدینهم مادرش بیدار شد بفرودختد و ایشان شش لک خانه بودند از جهت
 امتحان که مرده چگونه زنده شود بر سر هر خانه یک دینار دادند پوست پر شد بچوها
 پس فریاد کردند آن ماده گاوی را پس حکم شد که پاره گوشت بر کشته بزنند تا زنده شود و خفتوا
 فی البعض یعنی آن گوشت از کدام جامی ماده گاوی بود این عباس و عکرمه گوید که گوشت
 ران بود و سه گوید که عقرون بود و آن گوشت استوار و بلند استاده میان دو
 کتف و ابو عالی گوید که استخوان ماده گاوی بران زد و بعضی گوید که دم او را بر کشته
 زد و بعضی گوید که زبانش را بر وز زد و صحیح آنست که حق تعالی پاره گوشت
 یاد کرده و موضع معین نکرده پس با اسکوت یہ است و چون بزند در حال زنده شد
 و بنشست و خون از رگهای وی میرفت گفت مرا پیران غم من کشته اند بطبع میراث
 این بگفت باز بمرد و میراث ایشان را نداد بعد از آن حکم شد بنا بودن میراث مر
 قاتل تا این زمان کما قال علیه السلام لا یرث قاتل بعد صاحب البقرة
 مسئله در تفسیر کامل می آید که ایشان را چرا استنباط مسئله نبود جواب آنکه استنباط
 بعقل است نه بعلم برایشان خمر حلال بود بسبب خمر عقل زائل میشد از مسئله
 محروم میماندند و بر محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم و بر امت او حرام شد بسبب کمال عقل
 استنباط مسئله میکنند پس نهاری بپسیر که از خمر دورانی تا چون قوم و دین لغزیده
 نکردی و بعد از دیدن این معجزه نیز آن بدبختان ایمان نه آوردند و بر تو باد
 ای فرزندی که دائم المدام در طلب علم باشی که سعادت داری بعلم است انس
 بن مالک را رسیدند که اگر یک روز از عمر تو مانده باشد اگر
 تمام دنیا ملک تو باشد تصدق فقراء کنی و یا بمقدار موی که در
 بدن تو است کافران را بکشی گفت اگر یک روز عمر مانده باشد و طلب علم
 گوشم کما قال الله تعالی الذین اوتوا العلم دمرجت و حضرت رب العزت فرماید
 خود را که سر در اولین آخرین بود بجز سوال زیاد علم بچیز امر نکرد کما

میراث خود را از خداوند
 مادر که در
 که داده شده اند علم
 بایمان در بهای بالایی در مقام
 مومنان که با علم باشند
 حسینی
 این آیه در باره است
 و این خبر در کتب معتبره است

سوال کن از نمای پروردگار
زیاده کن مرا از زلفی علم ۱۱۱

قال الله تعالى وقل رب زدني علما و حضرت خواجه احمد سبوی مرید از مجددان را
بقوت علم چگونه الزام داد که تمام عالمان را عاجز کرده بود و قصه او آنست
آورده اند که در آن عهد حکیم بود و هر تیره و دهریان از وجود باری تعالی انکار دارند و
طبیعی خاذق بود و خلیفه زمان بسبب خلافت بر او بسیار محبت داشت روزی
گفت اگر مسلمان شوی و و چندان محبت در زم گفتم مسلمان شوم بشرطیکه اگر
عالمان زمانه دلیل عقلی بر بیودن حقتعالی بیاورند و از دلیل نقلی انکار دارم
هر چه عالمان میگفتند قبول نکرد و خلیفه زمان سه صد نفر عالمان را جمع کرد و گفته
باید که علم حکمت او را بیاوریم پس سه صد زجاجه را از شیر پر کردند و هر کدامی عالم
یکان یگان را بدست گرفتند چون او حاضر شد همه را بیان کرد که فلان زجاجه را
فلان عالم بدست گرفته است و درو فلان نوع مرضی و مجاز و طبع است و فلان
اکل و شرب به طبعش سازگار است و فلان ناسازگار بعد از آن هر چه عالمان میگفتند
قبول نکرد که من دلیل عقلی گفته ام نه نقلی حتی که عالمان در مانند و خلیفه پشیمان شد
زیرا که عقاید تمام خلق تباه شدن گرفت در آن زمان شنیدند که خواجه احمد
سبوی به بیت اید میرود و خلیفه فی الحال شخص را بدو روان کرد که در دین نبوی
رخنه افتاده است البته برگردید و مهم را بکفایت رسانید خواجه قبول کرد و بدان
شخص گفت که من امشب در همین جایم گذرانم و بادشاه عالم علی الصبح از شهر
بیرون آید و جابه را خوب میباید و منتظر من باشد و من زودتر نخواهم آمد و
بعد مصافحت با و شاه تفصیر رود تا آمدن من از من پرسد و من جواب گویم بادشاه
مفرح شده بوقت باید و بیرون شد و انواع ماکولات مهیا کرد و تمامی مردمان
جمع شدند بعد از آن شیخ در رسید بعد مصافحت و مر جبا بادشاه از و خواست که چرا
زودتر تشریف ننمودید شیخ در حال زبان مطهر خود را در بیان و آورد و گفت
آری زودتر آمدم اما عجب را دیدم و در دیدن آن عجب بسیار متحیر شدم
تا این زمان بر آن مانده بودم و آنچنان بود که برکت زد و ریا رسیدم

کند کسی را خدمت کرده شود و او را و ایضا قال علیه السلام کن عالما و متعلما و ساعدا
 او خادما و لا تکن خامسا فتهلك پس هر چه برکت است در خدمت است و پدر
 فقیر برگزیده و سر خوان از ضیافت عالمان نمی چید و علم اندک داشت بعد از وفات
 در خواب دیدش که بر آسمان چهارم جماعت دانشمندان میروند و پدر فقیر نیز در
 عقب ایشان میروند و گفتند آنها پدرم دانشمند نبود که باز مرده ایشان میروند و نمیدانم
 که خود اندیشیدم و یا کتفی آواز کرد که اگر چه دانشمند نبود اما دوستدار ایشان بود
 كما قال علیه السلام من احب قومًا فهو منهم و حوسب بحسبهم و ان لم یعمل یا عملیه
 و ایضا مادر را بعد از وفات در خواب دیدم که جامهای سبز پوشیده و بر کرسی
 نشسته پرسیدمش که ای مادر چیزی از احوال آنجهان بگویی گفت ای جان مادر
 چه گویم از درجات عالمان که در حصر نیاید و چندان فضیلت ایشان بگفت
 که در تقریر نیاید گفتم باری از احوال خود چیزی بگویی که چونی روی از من گشتانند
 بعد کسی پریده با آسمان رفت و از احوال خود چیزی نگفت و بر تو باد ای
 فرزند که اگر شخصی و دیعت بتو سپارد و در آن خائن نباشی که ان الله لا یخفی
 الخائنین آیت سماوی است و خائن خوار است اگر خیانت را حلال داند کافر
 گردد و اکثری باشد که بدان سبب بسوی کفر در آید چنانکه ابو علی سینا
 بسبب خیانت کافر شد قصه او آنست که در آن عهد بد و نفر طالب علم
 خواجہ خضر علیه السلام حاضر شد ایشان طالب علم اولین و آخرین از و
 کردند که در حق مادر عابکن خواجہ خضر علیه السلام را بر سر غاری رساند گفت
 درین غار دو مار اند هر که این اسم را چهل روز و شب پیوسته بخواند چنانکه
 خواب نزود و مار بیرون آیند باید که ایشان را در دیگ پخته کرده بخورد و جمله
 انواع علوم روشن شوند آن دو نفر همچنان کردند بعد از چهل روز هر دو
 ماران بیرون شدند در دیگ انداختند و آتش کردند در آن زمان جوانی نیزم گشت
 در رسید گفتند ای جوان اگر این گوشت را بپزی تا مایان در خواب رویم بعد

۹۱
 شوختم سوزاننده با
 علم آموزنده و شیفته
 و با خادم که از ایشان و
 شوختم یعنی غیر از خود
 پس اگر کسی خدمت
 پس بگفت شوی تو
 دارد که اگر کسی را دوست
 از آن حباب که در تار
 قنات بل حساب آن کرده
 اگر چه عمل نکند نفس عمل آن
 کرده
 اینست از باب اول
 و هم در کتب دیگر
 است و در کتب
 بر این خدایت دوست
 بنیاد و خیانت کنندگان
 را

گوشت را همراه بخوریم جوان در زیر آن آتش کردن گرفت چون بخت شد سرپوش باز کرد که این گوشت را به بیم چه مزه دارد چون دید خیال کرد که ماهی است پاره از آن بخورد مزه اش خوش آمد باز چیزی بخورد و بکند هر دو را بخورد در خود دید تمام علوم اولین و آخرین در خود مستجمع یافت و آن دو نفر را در خواب مانده و خود شش روان شد و آن ابوعلی سینا بود اما کم بخت اکثر استمال در علم حکمت و علم سحر میگرد و حرام نمیدانست کافر شد و علم منطق و بیان کرد بعد خود را با اعتبارال کشید و بسبب کثرت سحر و علم حکمت عالمان زمانه را عاجز آورد و بادشاه بلخ را با تمامی رعیت متعین خود کرد و در دین نبوی خلل پیدا کرد و این خبر بشیخ شهاب الدین سهروردی رسید در حال بجانب بلخ روان شد بر سید بادشاه را اعراض کرد که چرا دین نبوی را از دست دادی گفت از دست نداده ام بلکه من عامل بروایت ام و عالمان بروایت بد و برابر نمی شوند شیخ گفت او را به پیش من بخوان چون آمد هر چند کرد در پیش شیخ سخن کردن هرگز نتوانست و از برکت شیخ تمام علوم از او فراموش شد شیخ گفت که الحال چه باشد بادشاه گفت آموخه لیکن گرامتی دارد که در شب تاریک آفتاب را بر گنبد بلخ می آورد و تمام ولایت بنور و ستور میشود شیخ فرمود آن نیز آسان خواهد شد چون شب شد تمام مردمان جمع شدند هر چند کردند نتوانست آفتاب را بر آوردن باز شرمند شد این هنگام شخصی را بر گنبد بر آورد دید که کودکی کاغذ بدست گرفت نه شسته است و پیش ازین سحر کرده چون آفتاب مینمود و از برکت شیخ در آن شب سحر روان نمیشد حکم کرد او را از گنبد انداختند بکشتند آورده اند که منصور حلاج در تنگنای توحید مرد و ایمان سلامت برد اما ابوعلی سینا در صحن توحید درآمد و ایمان را سلامت نبرد زیرا که در آن محل ارواح

پاک حضرت رسالت پناه محمد مصطفیٰ صلی الله علیه و سلم بدو پیش آمد گفت که درین
 محل بقوت و مدد چه کس آمد گفت بقوت و مدد خود آدم باز گفت محمد
 چه کردی گفت محمد از ناقصان است لغو و بطلان منته به پنجه مبارک بر سرش زد
 و چون سنگ تاب تیغ خورد میزد و هنوز تا دو زرخ نرسیده است و زرخ
 مگر بر روز قیامت بعد ازین غرض اینکه ای فرزند دایم المدام بخلق اخلاق باریتعالی
 موصوف باشی و این بر چهار نوع است اول در طلب علم کوشی که علم شریف ترین
 چیز است تاحق و باطل و عالم و جاهل را شناخته باشی و نام عالمی بر تو اطلاق یابد
 و عالم از صفات باریتعالی است که بسبب شرافت علم بر تو اطلاق گردد و بر فقرا
 و انبیا و شیخ و دیگر کس اطلاق نکرد زیرا که حق تعالی را در ویش و نبی و شیخ و مشایخ
 نمیگویند و نشاید و اگر عالم گویند شاید و این مبتدی راست که دوستی بعالمان و اعیان
 از جاهلان بکنند دوم اینکه چون قدم بودی طریقت بنهادی شفقت بر تمام مخلوق
 او را بر داری زیرا که محبت بر هر چه که باشد بدوست که محبت او وجود
 است و با او دوستدار حق است پس مرد دوست را نشاید که بر افعال دوست
 خود بی رحمی و بی موزونی بگوید و بیخندانند سیم اینکه نظرت بر سر چه افتد در
 صانع آنرا یاد کنی که چه بزرگ است صانع این چیز کقول الشاعر بیت کمال بنده
 در راه یقین است : نظر هر جا کند حق را به بیند : یعنی مر خدا را بیند چهارم اینکه
 چون بانتهار سیدی خود را و غیره را یکسان بینی که در وجود فرقی نیست بلکه خود را
 بگذارد که خود بینی جز گمراهی نباشد و گمراهی پیشه شیطان بود و اے بر آن کسی
 که با خلق شیطان تخلق گیرد **فصل دوم در اخلاق ذمیه**
 منقول است که روزی یک از اصحاب در پیش مرتضیٰ علی رضی الله عنه بیامد
 و گفت ایچ سخن در زبان دُر زشار رسول الله صلی الله علیه و سلم شنیده باشی بگو گفت آری
 از زبان رسول الله صلی الله علیه و سلم شنیده ام هر که از ریش بنده مومن کسی خاشاک بردارد
 بهشت بر او لازم گردد زیرا که نصف ایمان خلق نیک است مرتضیٰ رضی الله عنه در کمره پیش

اخلاق ذمیه

گفت یا علی من بنو مرثده رساندم چرا اگر یکریدی گفت من عاقبت کار را اندیشیدم که
 با من مقدار دل خوش کردن بهشت لازم شود پس بهمین مقدار بد کردن دوزخ
 نیز لازم شود پس بر تو بادای فرزند که بد اینجا از خلق باشد خواه قولاً خواه
 فعلاً خواه اعتقاداً از ان اجتناب تمام نمائی و آنچه سیر و پیاز را منع کرده اند
 منع تحریمی نیست بلکه از جهت آنکه بسبب بد بوی بخلق آزار می رسد تا مودی
 نباشد و در قیام و قعود و مشی و رکوب به بنده مومن آزار نرسانی و مومن را بچشم
 حقارت نبینی که **اِنَّ الْمُؤْمِنِينَ اخوةٌ وَّارثه** است و ایضا شاید که
 استاد را بنام نه نامی چنانکه احمد و محمد و غیره ذلک بلکه خواجه و بادشاه و غیره
 نامی و در عوارف المعارف آورده است که **مَنْ قَالَ فِي جَوَابِ**
اَسْتَاذِهِ لَا يُقَالُ اَبَدًا یعنی چون استاذ گوید که فلان کار بهیچ نیست
 و شاگرد گوید که بچنین نیست بگزینجات نیاید و چند چیز را گفته اند که سبب
 درویشی هر دو جهان است یکی استاذ را بنام نامیدن دوم مادر و
 پدر را بنام نامیدن سیوم چون زن و شوهر هر دو نام یکدیگر گیرند باید
 بقلب ناز و رموز میان خود بیا گاه مانند حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم فرمود
 که مادران را دوست دارید گفتند یا رسول الله بایان هر کسی یک مادر داریم و تو بلفظ جمع
 یاد کردی یعنی مادران فرمودی گفت خواهران مادران نیز مادرانند آورده اند که
 حواری مادر و پدر و برحق فرزند چون وعائی پیغمبران مقبول است حتی که اگر بے بی
 قاطعه و مرتضی زنده میبودند امام حسن و حضرت امام حسین رضی الله عنهما بچنان چنین
 گشته نشدند چنانکه اسماعیل را بدیج روان کرد مادرش بی بی هاجر گفت
 ای بار خدا یا اسماعیل را بتو سپردم بسبب آن دعا نجات یافت و معلوم بادای
 فرزند که هر چه خلاف شرع باشد همه ذمیه است و معلوم باد که در ترغیب
 آورده است که بر مومن لازم است که بهر احدی از مسلمانان
 سلام کند اما سلام امرا و سلاطین نشاید زیرا که بر ادبی است

در بیان آنکه استاذ را بنام نماند

چرا این نیست که
 مؤمنان با هم برادران اند

در بیان حق مادر و پدر و شوهر

و شاید که نام حضرت رسالت پناه تحفیف نکند یعنی چنانکه محمد گوید بی علیله السلام بلکه
 حبیب الله و رسول الله و غیر ذلک گویند تا بآداب قرن باشد و چون شخصی
 نام الله تعالی بشنود جل جلاله لازم شود و لفظ تعالی بعد از عز و جل نیز لازم شود
 اما اگر غیر الله اسمی دیگر شنود و یا نویسد لازم نگردد اما بهتر است و خاصیت
 مخلوقات این است که چون نامش را یاد کنی قهر کنند و خاصیت خدای است که
 چون با اسم ذات یاد کنی رحم کند بدان امی فرزند که با دوستان حق تعالی
 دوستی کردن و بادشمنان او دشمنی کردن یکی از اصول دین است کما تر پس اگر
 عامل نامرضی را چون شارب خمر و زانی و سازنده آلت ملاهی و نوازنده اویله و اب
 و پیوده گوی و قبیح افعال و اقوال را کسی بزرگو و تعزیر و سخن درشت
 و فضیحت کردن منع کند همیشه نباشد بلکه بدیحه باشد زیرا که این چیزها از
 قبیل امر معروف اند و در شرع رواداشته اند که بغیر بد گفتن کسی بد کردار
 براه در نمی آید و مصنف تحفه مکی در تصنیف خود آورده است که درین
 عهد خبر دیدم بشریعت قریب و آن چنان بود که در دبی بد زدی مشهور صاحب
 اموال او را به پیش قاضی آورد همه کسان بد زدی او گمان میکردند اما
 از روی معاینه هیچکس او را ندیده بود قاضی از اثبات آن عاجز آمد خلیفه زمان
 از قاضی خواست که او را بمن بسیار درین ساعت خواهی اثبات کرد قاضی
 بسپرد خلیفه او را کما حقہ زجر و تعزیر کرد و گفت بعینه همان چیز کم شده بسیار
 در حال بیاورد و آنچه صوفیان نگاهبانی زبان میکنند از نیک و بد گفتن این است که
 اگر برخلاف شرع باشد بطور شرع بد گویند و آنچه جز این است از خوبی و زشتی
 چون مورد مار و پشه و کس و قمل و رفت و فیل و غیر ذلک من العجایب یا چون حور
 و قصور و آدمی و غیر ذلک من الحسنات همه را جز بر تو یک نور ندانند
 زیرا که در تحت هر لفظ وجود حکمت نامضیه بار تعالی معروض است که هیچ فعل
 او جز بحکمت نباشد چنانکه اگر شخصی تصنیف کند و یا کتابت نویسد

و دیگرے براں انگشت ہند بر مصنف و کاتب تہادہ باشد و کاتب از روی
 مرتبہ ادنی از وہ باشد بعا جزے ساکت گردد و اگر میراتب اعلیٰ از وہ بود چون
 امر او ملوک فی الحال بتبیین جفا سرش بر کند زیرا کہ او از حکمت امرای خالی
 و عاریست چنانکہ گفتہ اند بدیت اگر شہ روز را گوید شب است این بیاید
 گفت اینکہ وہ پرویں پس چہ جائی آنکہ کس انگشت اعراض بر موجودات باری
 تعالیٰ نہد کہ در اینجا بجز کفر و ضلالت اسیران حضرت اورا بہرہ نیست کما قال
 علیہ السلام انا غیور و اللہ غیور و مٹی ازین مرہست آوردہ اند کہ حکیمان
 ہند اتفاق کردند تا مگر راست بکنند ہر چند کردند کہ کما حقہ ہمان از روی
 پروبال و پای و ارواح کہ اندہمہ اصعب تر بود نتوانستند گفتند کہ خدائے
 بیعیب بے ادراک است افعال او نیز بے ادراک است کقول الشاعر بدیت
 ز صد ہزار حکیم اینقدر نمی آید کہ گر کنند پریشہ نہند بجای
 و این آفتاب حقیقی کہ در رنگہاے مختلف نماے است در عین او بیچ اختلاف
 نیست بلکہ اختلاف در الوان است کہ در رنگ نیک و در بد نمائی است
 اما در حقیقت آفتاب بیچ بدی نیست چنانکہ گفتہ اند کہ
 روئے بحسب آنست متباد یعنی چنانکہ ماہ روئی باشد کہ در جہان
 بمجنس او پیدا نباشد پس ہر گاہ کہ اقتضائے روئے دیدن در آیند کند
 اگر در آیند ہمینہ کما حقہ بنماید و اگر در شمشیر ہمینہ ہمائی روئی بے مثال
 خود را کہ بہ ہمینہ لا تسبوا اللہ فإِنَّ اللہَ هُوَ الَّذِیْ هُوَ ازین مرہست کقول
 الشاعر منظم آفتابے در ہزاران آگینہ تافتمہ پس برنگ ہر یکی تاب
 عیان انداختہ جملہ یک نور است لیکن رنگہاے مختلف اختلاف در
 میان این و آن انداختہ منقول است کہ روزی حضرت بایزید
 بسطامی رضی و شقیق بلخی رحمہما مت ابو حنیفہ رضی اللہ تعالیٰ عنہ حاضر شد
 ابو حنیفہ رضی خادم خود را فرمود کہ بہین کہ بر در کیسانند

باب بیاضیت
 ہستم و خدائی جل جلالہ
 غیرت ناک است از ما

خادم گفت یا امام المسلمین امروز دو مهمان آمده اند که هرگز مهمانان بهتری از ایشان
 نباشد که بایزید بسطامی و شقیق بلخی اند امام بیرون شد بعد از ساعت خادم
 دسترخوان در آورد که در آن میان طاس پر عسل بود اما بر عسل موی نهشته
 یافتند خادم گفت چیزی ازین طاس و عسل و موی بگیری تا ما را فائده حاصل
 شود زیرا که طاس بدین روشنی و عسل بدین شیرینی و موی را بر ایشان چه مثال
 است شقیق گفت مسلمانی ازین طاس روشن تر است و مسلمان بودن
 ازین عسل شیرین تر است و بر مسلمانی بودن ازین موی باریک تر است
 بایزید گفت بهشت ازین طاس روشن تر است و خوردنی بهشت ازین عسل
 شیرین تر است و پلصراط ازین موی باریک تر است ابو حنیفه گفت قرآن
 ازین طاس روشن تر است و خواندن قرآن از عسل شیرین تر است
 و عمل کردن بدان از موی باریک تر است خادم اجازت خواست که من نیز
 چیزی بگویم گفتند بگو گفت وجود مهمان ازین طاس روشن تر است و
 داشتن مهمان ازین عسل شیرین تر است و خوشنود کردن مهمان ازین موی
 باریک تر است اما در خاطر فقیر میرسد که علم حقیقت از جام جم روشن تر است
 و محقق بودن از عسل بهشت شیرین تر است و بهیئت شرح بدان استوار
 بودن از شکافتن موی باریک تر است چنانکه شبلی میگوید که هر چه منصوب میگفت
 و میکرد و یقین میداشت همه در من موجود است اما همین که او پیداوار میکرد
 و من در نهان او سر خود را بای داد و من نگاهبان زیرا که اکثر بسبب علم
 حقیقت در الحاد زند یعنی می افتد از آنکه بے همراهی مرشد کامل که ملاح آن
 دریا است در آن غوص مینماید و در را بدست نادرده خود را هلاک میکنند
 بعضی گویند مادر خدایم بعضی گویند خدا در ما است بعضی گویند همه چیز ذات
 خدا است بعضی گویند ارواح خدای است و بعضی گویند خدای بالا است و بکذا
 گمراه میکردند و گوهر سگ میخورند پس ایشان چون سگان پلیس که خوار اند

که نه در دنیا بهره دارند و در عقبی و آنچه صوفیان در وجه واضطرار گفتند
ایشان با قوال و اختیار میگویند کافر میشوند و ندانند که تصوف حال است مقال
نیست که باطل آن حال **فصل سیوم در بیان صبر** قال الله تعالی و
اضرب علی ما یقولون یعنی صبر کن ای محمد بر آنچه میگویند کافران ترا سحر و شاعر و
مجنون و تودوست منی من ترانگاه میدارم چونکه مرا وکیل گرفته و کار باگذاشته
غم مخور اگر چه همه عالم بتو دشمن شوند رباعی زانجا که جمال جان جانانه ما است
عالم همه در پناه جانانه ما است : ما را چه ازین که عالمی خصم شوند : پیش و پس ما
سپاه جانانه ما است : قال الله تعالی و جَعَزَ اَهْلُهُ بِمَا صَبَرُوا جَعَزَ وَ خَبِرُوا
و خبر دید مرا ایشانرا بسبب صبر کردن ایشان در طاعتها و بلاهای بهشت جاودان
و جامها حریر نرم و چون در دنیا وستان او را یلا بود و در عقبی عطا بود و چون در
دنیا ایشان را غم بود و در عقبی شادی بود و چون در دنیا ایشان را زندان و
زنده پوشی بود و در عقبی بهشت جاودان و حله حریر بود و فروترین کس را
هفتاد حله بود و بهترین را هفتاد هزار هر یک بر یک دیگر و نرم و باریک و بدن
ایشان چون برگ گل بود و همه را بیک کرت پوشانده بطریقی که هیچ یک رنگ
دیگر را پوشیده ندارد بلکه هر یک بیرون بنماید و بدانکه صبر بر چهار نوع است
و معنی صبر در لغت باز داشتن است اول صبر از معصیت است باید که بابر عبادت
چنان بر مرکب خیس نفس بار کند که چون آتش بر لبست بهمت گردد و
از معصیت باز ماند و دور اندیش گردد و بار دیگر بر عصیان نگردد و دوم
صبر بر طاعت است و در صراح آورده که صبر بمعنی حبس نیز آمده است
یعنی دائم المدام تو بس سرکش نفس را در آخته خانه تو کل و اخلاص حبس
کن تا در طاعت کوشد و طاعت آموزد از جهت ثواب جمیل همیشه در
طاعت بقدر استطاعت استعانت نماید و خود را از کسل و فتور باز دارد و مقول
است از سرور کائنات علیه وسلم که چون شخصی خرد و یا بمقدار خرد و زنا و قدر را تصدق کند

در بیان صبر در ۱۲ باب

در بیان صبر در ۱۲ باب

در بیان صبر در ۱۲ باب

در بیان صبر در ۱۲ باب

در بیان صبر در ۱۲ باب

در بیان صبر در ۱۲ باب

در بیان صبر در ۱۲ باب

در بیان صبر در ۱۲ باب

بگشت چون کار دگر گولیش ماند حلقه مش بریده شد و پیر و طفل هبیت خورد
 که مادرش در رسیده چنان حال دید آن طفل از هبیت مادر بگریخت از بام افتاد
 آن نیز بمرد مادر بر دوراد و زیر نمده پنهان کرد چون خوردنی بر رسول الله صلی الله
 علیه وسلم پیش آورد جبرائیل نازل شد که بغیر از طفلان خوردنی مخور حضرت صلی الله
 علیه وسلم فرمود پس آن خود را بپار که خوردنی با من خوردند آن شخص در خانه شد از زن پرسید
 گفت جای بازی رفته اند در پیش رسول الله صلی الله علیه وسلم شکیفت که در خانه نیستند حضرت
 صلی الله علیه وسلم میرفت او قبول نمیکرد بعهده زن خود اعراض کرد که حضرت معطل
 است بر و پس آن خود را یافته بپار زن تا چار شده نمده بالا کرد هر دو را حال
 چنان دید پدرش بی طاقت شده فریاد بر آورد و در پیش رسول الله صلی الله علیه وسلم
 شد حضرت صلی الله علیه وسلم متحیر شد جبرائیل گفت وقت دعا است نه وقت
 حیرت در حال بعد از دعا هر دو زنده شدند و با حضرت صلی الله علیه وسلم طعام خوردند
 پس حضرت صلی الله علیه وسلم فرمود که الطَّبَنُ مَفْتَا حُ الْخَيْرِ یعنی چون مادرشان صبر کرد
 حق تعالی بر او رحم کرد ایضا مشایخ گیار گفته اند که صبر کلید طریقت است منقول
 است که یک از اکابران هند را دو پسر صغیر بودند او تا سیزده روز در س میگفت بعده
 چون بخانه می آمد بغیر از ایشان خوردنی نخورد و روزی هر دو پسر
 در چاه افتادند و مرده کشیدند ز نش بلند همت بود هر دو را در جایی
 خواب در زیر بستر کرد و گفت که قاضی بسیار بد و بیچکس با و نگویند
 تا خوردن بخورد چون بوقت نیمروز از مدرسه در رسید پس از آن
 نیافت ز نش در حال طعام را در پیشش نهیاد گفت پس از آن
 بخوان تا من طعام بخورند گفت در خواب اند طفلان را از خوردنی
 خواب به قبول نکرد قاضی خود استاد چون بستر بالا کرد هر دو زنده
 بودند بیدار کرده آورد و بعد از آن ز نش چنانکه
 رحم مادران است شفقت آورد گفت حال چیست واقعه

رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت بی از ایشان بخورم و بپار چند گزرت تا خانه می آمد باز به پیش حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم

الکلیه در دانه خور
 است ۱۲

باز نمود نزدیکان او گواهی داند بر موت ایشان قاضی گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم
 راست فرموده است که الصبر مفتاح الجنة مگر بسبب صبر زن من زنده شده
 باشند قال الله تعالى يا ايها الذين امنوا استعينوا بالصبر والصلوة ان الله
 مع الصابرين و در تفسیر کامل در معنی این آیت آورده است
 که حق تعالی وجه استعانت بنده باین دو چیز از ان کرد که الدنيا سجن المؤمن
 واقع شده است پس در بندخانه بنده باین راجع صبر کار است و شفا لئیس نیست
 و بهترین طاعات بعد ایمان نماز است از ان او را یاد کرد چهارم منووت است
 بدانکه بدی معشوقه و تلخی او در حق عاشق شیرین تر از غسل و نیک تر از ان
 است که مرده را کس جان بد پس در حضور معشوقه اگر کس گوشت او را بر نه
 خبر نباشد و اگر خبر باشد همان سدر راه او است چنانکه زمان مصر در روی
 حضرت یوسف علیه السلام از بریدن دستهای خود خبر نبود و چون فکر با علی السلام
 از آنکه که بر سر او میرانند خبر نبود و چون منصور که از بریدن دست و پایی و
 گوشت خبر نبود و چون عین القضاة همدانی که از سوختن با تش خبر نبود
 آورده اند که سوداگرے از ماوراءالنهر بولایت هند رفت ناگاه نظرش
 بر دختر بادشاه زمانه افتاد مدت یکسال بر آنجا ماند که نه از خود خبر بود و نه از مال
 بعد از یکسال کسے از او پرسید که چه حالت جواب داد که قرار دلم دختر بادشاه
 برد آن خبر بد دختر بادشاه رسید گفت خود را در آب انداز و مرا با وے مناسبتی
 نیست آن شخصے این را بگویش دیوانه رساند گفت محبوب مرا یاد کرد در
 حال خود را در گرداب انداخت بعد یک روز خبر بد دختر رسید اتش عشق و موت
 در و اشک و دوا آن جائے محبت خود را نیز در ان گرداب انداخت بعد سیوم روز
 بادشاه خبر شد ملاحان را فرمود تا در آب در آیند چون درآمدند هر دو را کنار
 یکتا گرفته و روان عزیز رفته بکشیدند هر دو را همچنان دفن کردند منقولست
 که روزے خواجہ حسن بصری در بازار شهر بغداد میگذاشت ناگاه طیب فریاد

آیت یاد کرد که
 استعینوا بالصبر

در خوابید در قفس
 محبت است

بر آورد که من طیبم و هر رنجی که باشد دو کنم چون خواهی این شنید گفت دعوی
 قوی کردی که من هر رنجی را دو کنم گفت ای طیب من نیز رنجی دارم گفت
 چه رنج داری گفت رنج گناه طیب گفت چنان دو کنم که شقایب فرمود که هیچ فقر
 بسیار یعنی از خود در جمله اشیاء بر خیز و احتیاج بدو در محتاج بدو باش و غیر
 مجو چنانکه ابراهیم علیه السلام در منجیق از فرشتگان مقرب استعانت
 نمی جست و آن نیز ولایت او نبود بلکه نبوت او بود زیرا که ولایت انبیا
 آن بود که از خود در گذرند و فراموش کنند کل اشیاء را مگر او را باز گفت که
 برگ صبر باد و یار کن یعنی چون غرض و مقصود و احتیاج جز او ندارد
 پس هر تلخی که از او آید شیرین پسندار که در ولایت محبت عاشق تلخی دیدن
 حرام است و نیاید بقول اشاعر بیت پیشش تو دعا گفتم و دشنام
 شنیدم هرگز اثری بهتر ازین نیست دعا را باز گفت ایضا تواضع بابلبله
 مسکنه پیا میز بد آنکه تواضع سرفروان دشمن است و باین بقیه سس سره
 گفته است که اگر تمام در تمام کلیات از دره خود را بهترین بینی تواضع را نشانی
 بلکه تنگنای هم ترا گویند سکون و قنوت یابی که ظاهر و باطن خود را بدو تسلیم کنی و
 چون تسلیم کردی مرگ معنوی چشیده باشی و چون مرگ معنوی
 حاصل شود هرگاه که بادت انا نیت بتو پیش آید کام مراد تو تلخ گردد و این
 جانکندن در هر ساعت باشد و اگر تو بنیک و بد نظر کنده پس متحرک سکونت را
 نشاید باز گفت که در باون معرفت بینداز و چون چنان کردی پس بر تو باد که
 احوال و افعال خود را در کل حین اسیر معرفت پنداری که هیچ ذره نیست
 که او نیست و یا بے اوست و بدست تقوی بکوب بد آنکه قلب لک چون مردم
 چشم است اگر اندک چرک در واقع تار یکی پذیرد پس بر تو باد که تواضع و مسکنه
 بتقوی داری نه اینکه تواضع بجز صوفی و او شهوت پرستی کنی و بغیر این رضا به پیر
 یعنی سبوس سرکشی و غیرت و نارضائی و انانیت دور کن تا تمام رضا

باشی آورده اند که حضرت عزت مهتر موسی علیه السلام را فرمود و من به
 لَمْ يَصْنَعْ عَلَى بِلَادِي وَلَمْ يَرْضَ عَلَى قَضَائِي وَكَمْ تَبَكَرَ عَلَى تَعَالِي فَلْيَخْرِجْ تَحْتَ سَمَائِي
 وَلْيَطْلُبْ رِجَالِي وَبِهِ بِنَةِ طَاعَتِ بَكْنِ يَعْنِي تَابِينَ چيز مانكرده باشي هنوز مبتدعی
 و چون کردی پس نام مطیع و طاعت این هنگام بر تو و فعل تو اطلاق آید و در
 یک اشتیاق بیند از جز او و اشتیاق او چیز در دل نیارمی گفته اند اَلَا شَتَّى تَقُولُ
 اَلَّذَاتِ هِرْدَتِ غَيْرِ دُوسْتِ رَارِ قِیْبِ دَانِ و آتش شوق در زیر آن برافروز
 یعنی پیش ازین کار تو نبود و الحال از جانب دوست جذب بتورسد که همیشه اسیر
 طریق او باشی و در شب و روز آسایش و گوشتی بر تو حرام گرد پس توبه تن او
 باشی یعنی هرگز از طلب مقصود مانعت را نباشی و گفته اند اَلَا تَوَدُّ حَرَامٌ عَلَى كُلِّ
 فَحِیْطٍ مَحَبٍّ اَزْ دُو حَالٍ خَالِیٍّ نِیْسَتْ یَا دُرِّ مِجَرِّسَتْ و یَا دُرِّ وصال اگر در مجرست پس
 میجویی از عذاب دوزخ سخت تر است او را چگونه خواب بود و اگر در وصال
 است واصل را خود خواب نمی آید بگفت گیری ستاری بزین یعنی چون همه را
 حاصل کردی پس درین راه تیز رو باش و یا آنکه مذکورین را از دست مده و یا
 آنکه چون فی الحال از چنین و یک گفت اتانیت بر خیزد باید که بکفگیر ذکر و فکر و اراده
 همان را بوجه انیت بدل کن و بصدق همت فرو دار بد آنکه گفته اند که
 انتهای سالک در ابتدائی او است یعنی اگر در ابتدا مخلص بود در انتها بمقصود
 رسد و اگر در ابتدا بیره یا بود در انتها بیدعت افتد پس چون در ابتدائی همت
 تو بلند بود الحال در انتهای آن بلند همت کردی که اِنَّ اللَّهَ یُحِبُّ مَعَالِیَ الْعَمَلِ
 و معالی هم آن بود که غیر اسدنه بیند و نداند و نتواند و در طبق اخلاص نرسد زیرا که صند
 اخلاص ریاست و گفته اند که عمل نیست مگر بنیت نیک و نیت نیک حاصل نشود مگر
 با اخلاص اخلاص وقتی حاصل شود که ماسوی الله در دل سالک آرام نگیرد و اگر از
 اول اخلاص نبود و در آخر نیز حاصل نشود عمل او حبط گردد و بعد از بدندان تو کل
 بخائی تا شفا یابی و طریق نجات این است زیرا که چون توکل کردی و او را دیدی

که یک صبر و قرار
 در این حالت من در ارضی
 بنشیند و از نیکو و بد
 به حکم من و حکم خود
 من پس هرگز بیرون
 این من یعنی جانی
 از من و از من طلب
 از ما ۱۲
 خواب جیم
 است بر حجت
 خدا تعالی دوست دارد بلند
 همتان را ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱

و خود را از میان کشیدی از مرض گناه که آن وجود و انانیت تو بود که وجودت در ذنب
 لا یقاس علیها خلاص یافتی و گفته اند که (اتصال فی انفسا و انفسا له فی اتصاله
 و یکی از جمله صابران مهتر ایوب علیه السلام بود بد آن ایی فرزند که چون
 باری تعالی گفت ای جاعل فی الارض خلیفه فرشتگان گفتند انجعل فیها من یفسد
 فیها و یسفک الدماء باری تعالی گفت ایی اعلم ما لا تعلمون پس هرگاه که از بنده
 عصیان و فجور صادر شود باری تعالی از صفت ستاری می پوشد در تفسیر
 کامل در معنی ستار آورده است که حق تعالی را از ان ستار گویند
 که برابر هر انسان صورتی در تحت عرش قائم است هرگاه که بنده صلاح
 و فعل نیک و قول نیک میکند و میگوید بدان صورت همچنان میکند
 و میگوید تا ملکوتیان بینند و حق تعالی میگوید که من گفت بودم که من بعلم از شما
 و اناترا من که بنده گان من چگونه عبادت میکنند و اگر نعوذ بالله این کس
 فسق و فجور میکند باری تعالی آن صورت را پوشیده میدارد تا آن بنده
 بد بخت در نظر ملکوتیان شرمند نشود و در وقت که اسمعیل علیه السلام را بدو حج
 روان کرد باری تعالی گفت به سینه بنده گان مرا از برای من خون پس
 میزنند و در وقت که مهتر یوسف علیه السلام از لیجا بگریخت نیز همچنان گفت که
 بنده من از ترس من چگونه از زنا میگریزد و در تفسیر مدارک
 آورده است که ایوب علیه السلام رومی بود و از فرزندان اسحاق علیه السلام
 بود و مراوراهفت پسر بود و هفت دختر بود و سه هزار ارشتر بود و هفت
 هزار گوسفندان داشت و پانصد گاو جفتی داشت و هر جفت را یک
 غلام میراند که همه پانصد غلام بودند و هر غلام را زن و فرزند آن و باغ
 بود و در قصص آورده است که ایوب علیه السلام الصلوة و
 السلام چنان عبادت الله تعالی میکرد که هیچ احد بد و مساوی نبود
 بفرشتگان خطاب میکرد که من گفتم بنده گان من دوستان من باشند

و خود را از میان کشیدی
 جان خود را فدای خود
 کنایه است که توبه کرده
 نمیشود بران گناه که اگر
 پاره اول در کتب و ادب
 قال بیک
 در زمین خلیفه خود را جاس
 حکام شریعت و عطفه از
 قوس بن ابی انان
 بنی که از لیجا بگریخت
 و در کتب و ادب نقل کرده اند
 از آنکه بنده انان را نام

چون ابلیس بدبخت را در آن عهد بر آسمانها راه بود بلکه حکم فرشتگان بود بحضرت
 عزت مناجات کرد که یارب منجی من تو نگری چگونه عبادت تو کنند اگر
 فرمان دهی اموال وراثت کنم به منم که چگونه عبادت تو کنند فرمان حضرت
 عزت شد که ملعون او باموال وراثت کند اگر گمان تو بران است برو
 اموال او را خراب کن ابلیس لعین آتش بر خرمها اوزد و غله را بسوخت و
 نظامان را بکشت آتادلو و ویران را بصورت آن دهبقانان کرده و بجان
 اش آمد و گریه میکرد که خدای دوستان خود را چگونه رنجاند که تمام غله و را بسوز
 مبر ایوب گفت ای بدبخت مگر شیطانی مال و ملک همه از دست بکذا گاه اشترازا
 میگشت بصورت ساریان می آمد گریه میکرد و گاه گاو و بز او کلبه گو سفندان
 میگشت ایوب علیه السلام همچنان منع میکردش حتی که تمام اموال او را
 خراب کرد اما ایوب علیه السلام دو چندان عبادت بران افزود باز حق تعالی
 برو خطاب کرد که چگونه می بینی بنده مرا گفت یا الهی بهترین زندان بی بی حلیمه
 زن دارد و فرزندان شایسته دارد و او را چه غم که طاعت از دست دهر فرمان
 شد که فرزندانش را بکش دیوار برایشان انداخت همگی بمردند و ماتم
 حاضر شد که خدای تعالی فرزندان دوست را بیک کرت همچنان بکش یوب علیه
 السلام منع کردش که مگر شیطان هستی ما هم خواهیم مرد باز حضرت عزت برو
 خطاب کرد که بنده مرا چگونه دیدی گفت ای بار خدایا کس به بدین درست و
 صحیح بوده باشد فرزندان مال جز در دست نیست چرا عبادت نکنند اگر فرمان دهی او را
 در بدین مرض بقیه تا عبادت تو چگونه کند حضرت عزت خطاب کرد که دلش
 بدست من است و بدانش را بتوسیرم ملعون رفت پاره لعاب پلید و بدانش مالید
 دوازده هزار دانه بر او پیدا شد و در هر دانه دو گرم میبودند بروایتی هزده سال
 و بروایتی سیزده سال و بروایتی سه سال همچنان بود اما عبادت الله را از آن
 می افزود و ابلیس لعین حجل شد اهل قریه او منکر شدند که اگر پیغمبر بودی

بیلای چنین گرفتار نشد و او را از ده بکشیدند و در گوشه عمارت بنا کردند و در آنجا
 میبود بی بی حلیمه خدمت او میکرد و روزی که از افتاد باز گرفت و در بدن
 خود ماند اما چنان بگزیدش که فریاد از بیطاقی برزد مهتر جبرائیل علیه السلام در رسید
 که چرا فریاد کردی و چرا افتاده را باز گرفتی گفت که نصیب کرمان از گوشت
 من است پس مبادا که از رزق محروم ماند اما چنان المناک کردش که الم او با
 تمامی کرمان مساوی بود جبرائیل علیه السلام گفت که حق تعالی میگوید که
 مسلط کننده و ریزنده کرمان منم تا آنکه رزق ایشان باشد نگاه میدارم و چون
 رزق خود را میخورند میریزانم پس تو حکم را تغییر دادی از ان الم بتو رساندم بعد
 از ان میرنجند و بعضی پیدا میشدند روزی بی بی حلیمه مزدوری
 میکرد دکان دارے گفتش که اگر روی بنائی مزدوری تو بد هم والا ندیم بی بی
 گفت ای بد بخت من دختر یوسف پیغمبرم که از خوف خدای تعالی از دنیا گریخت
 بود و از نیرنگان یعقوب علیه السلام در خاندان ما همچنان نیامده است گفت پس من
 کیسکه خود بریده بده مزدوری تو بدیم بی بی عاجز شده بریده داد چون بخانه آمد
 رنگ و روش متغیر بود ایوب علیه السلام واقعه پرسید حال همچنان بگفت
 ایوب علیه السلام سوگند خوردم که اگر من صحت یابم ترا صد چوب بزنم جبرائیل
 بریده دادی بی بی گفت اگر چنین است چرا در حق خود دعائی میکنی که صحت یابی من
 نیز خلاص شوم گفت چند سال با فراخی گذرانیده ام بی بی گفت هشتاد سال
 گفت پس من از خدای شرم میبارم در اینکه مدت سختی من بدت آسانی
 برابر شده است و من دعا بکنم روزی بی بی از خانه بدر شد و رانست
 مهتر جبرائیل علیه السلام بیا مد دست برد مالید کرمان از و بیفتادند و ریش کرمان
 او دوشد و در خانه او چشمه پیدا شد و در آن غسل کرد و حله بهشت پوشید
 و حال او باز تازه شد و در حال در نماز استاد چون بی بی سر را از دوزون کرد شخص
 دید مزین و مهیب همیت خورد که مگر خانه خود را غلط کردم حضرت ایوب

علیه السلام بانگش داد که مرده باد مژ که باری تعالی مرا صحت بخشید بجهه بی بی در آمد
 اما بسبب آن سوگند دگر بود مهتر جبریل بیاید که باری تعالی میفرماید که صد چوب
 درخت گندم یکجا کرده بر بند و آنرا بروی زن باین حیل سوگند تو ساقط شود و آورده
 اند که حیل سنت پیغمبر است هر که از او منکر شود کافر گردد و در تفسیر مدارک
 آورده است که همان فرزندان او که مرده بودند همه زنده شدند و در
 کشف آورده است که بعد از آن شانزده سپرد دیگر زانید و شیطان
 بعین نجل تر شد و حق تعالی باز او را ملک دنیا و عطا کرد و در تفسیر مدارک
 آورده است که هر عابدی را باید که چون ایوب علیه الصلوٰۃ والسلام
 صبر کند تا چون او ثواب یابد هم در دنیا و هم در آخرت و تا سیاه روی کند
 ملعون را **فصل چهارم در شکر** قال الله تعالی اعْمَلُوا آل دَاوُدَ
 شُكْرًا وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّاكِرِينَ اَيْضًا قَالَ اللهُ تَعَالَى لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ
 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ الشُّكْرُ مَزِيدُ النِّعَةِ يَدْرَأُ نَكْلَهُ شُكْرٌ بِأَرْبَعَةِ أَرْبَعِينَ نَوْعًا
 شُكْرُ خَلْقَتِ كَمَا خَلَقَ آدَمَ عَلَى صُورَتِهِ كَمَا يَتَجَسَّسُ بِصُورَتِ آيَاتِهِ بَرِيَّةً
 نَحْنُ مَانِدٌ أَوْ كَمَا خَلَقَ طَاوُسَ زَيْنَتٍ دَارِ فَاوَدَ نَيْسَتِ زَيْرًا كَمَا بَالَيْتِ سَيَّاهُ وَمَنْقَارِشَ
 دَرَارًا وَدَوَّارًا فِي جَاوِلٍ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةُ شُكْرٍ بِأَرْبَعَةِ أَرْبَعِينَ نَوْعًا
 خِلَافَتِ أَوْ شُكْرٌ بِأَرْبَعَةِ أَرْبَعِينَ نَوْعًا لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ كَمَا يَتَجَسَّسُ بِصُورَتِ
 دَرَقُومٍ بِرَابِعِي نَدَارًا كَمَا خَلَقَ طَاوُسَ زَيْنَتٍ دَارِ فَاوَدَ نَيْسَتِ زَيْرًا كَمَا بَالَيْتِ سَيَّاهُ وَمَنْقَارِشَ
 دَرَارًا وَدَوَّارًا فِي جَاوِلٍ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةُ شُكْرٍ بِأَرْبَعَةِ أَرْبَعِينَ نَوْعًا
 نَيْسَتِ زَيْرًا كَمَا بَالَيْتِ سَيَّاهُ وَمَنْقَارِشَ دَرَارًا وَدَوَّارًا فِي جَاوِلٍ فِي الْأَرْضِ
 خَلِيفَةُ شُكْرٍ بِأَرْبَعَةِ أَرْبَعِينَ نَوْعًا لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ
 كَمَا يَتَجَسَّسُ بِصُورَتِ دَرَقُومٍ بِرَابِعِي نَدَارًا كَمَا خَلَقَ طَاوُسَ زَيْنَتٍ
 دَارِ فَاوَدَ نَيْسَتِ زَيْرًا كَمَا بَالَيْتِ سَيَّاهُ وَمَنْقَارِشَ دَرَارًا وَدَوَّارًا فِي جَاوِلٍ فِي الْأَرْضِ
 خَلِيفَةُ شُكْرٍ بِأَرْبَعَةِ أَرْبَعِينَ نَوْعًا لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ
 كَمَا يَتَجَسَّسُ بِصُورَتِ دَرَقُومٍ بِرَابِعِي نَدَارًا كَمَا خَلَقَ طَاوُسَ زَيْنَتٍ

شکر تمام کنی
 آل داود برای سپاس
 داری و آنکه از زندگان
 من سپاس دارند ۱۲
 شکر را بگویند ۱۳
 شکر را گفت ۱۴

ف
 آینه در باره صفت و
 موم در کعبه و تقدیر آیه ۱۴

ف
 آینه در باره صفت و
 در کعبه و تقدیر آیه ۱۴

ف
 آینه در باره صفت و
 واقع است ۱۴

که بعضی بهایم چنانکه نهنگ نیز سنگ بالا میگردد و نودان این آسیا حلقوم است
 بوقت اکل شرب از طرف شکم آبی گرم آید خوردنی و خوراک آتش میدن بدو همراه شده
 میرود و هرگاه که رزق او منقطع شود همان آب بالائی آید هیچ فرود بیرون نمیتواند
 تا آنکه می میرد و ایضا چنانکه حضرت شیخ سعدی فرموده است هر نفسی که فرو میرد
 میمید حیات است و چون برمی آید مفرح ذات پس در هر نفسی دو نعمت موجود
 است و بر هر نعمت شکر واجب بدیت از دست و زبان که بر آید
 که عهده شکرش بر آید قطعه بنده همان به که از تقصیر خویش عذر
 بدرگاه خدا آورده ورنه سزاوار خداوندیش کس نتواند که بجا آورده و
 دیگر آنکه اگر کسی شکر نعمت کند شایان است اما اگر شخصی عاقل و کامل بعقیده باشد
 شایان او این است که در خروج بول و غائط و باوالبته شکر خدا را بجا آورده باشد
 زیرا که اگر شخصی تا چهل روز طعام و شراب نیابد خواهد در دنیا زیست اما اگر در روز
 یا یک روز بول یا غائط یا باد نرود در حال دست از جان بشوید بشنوی مایه
 عیش آدمی شکم است چون بست در سج می رود چه غم است که بر بستند
 چنانکه نمک شاید که در دل از عمر بگذرد شاید که در کشتاید چنانکه
 نتوان بست گویشوار حیات دنیا دست نوع دویم
 شکر ایمانی یعنی بر بنده لازم است که همیشه شکر بران کند
 که حق تعالی مرا از ان گمراهان نگردانید که خداوندی را مانده بطرف دیگر
 رفته اند زیرا که آدمی را فضل بر دو اب بمعرفت است و اگر معرفت نداشته
 باشد دو اب از او به که دو اب را عذاب نیست و او را عذاب سرمدی بسبب
 کفر و تعالی و یقول الکافر یا لیتنی کنت ترابا یعنی جمله مشرکات روز جزا
 زنده شوند باز برین تود بای خاک نابود شوند پس کافران گویند
 کاش که اگر ما نیز خاک میبودیم و بروایت دیگر آورده اند که تراب
 نام کافر می بود روزی طالب علمی کتاب مینوشت قلم از دستش بیفتاد

در بیان شکر صافی

آیه در بیان شکر صافی
 مینوشت قلم از دستش بیفتاد

تراب بحر است تمام از خاک برداشت و بدو داد حق تعالی از آن حرمت اورا بیا مرزید
 کافران گویند کاش که ما بهایم می بودیم که خاک میشدیم و یا بمثال آن تراب
 خدمت عالمان کرده میبودیم پس برین لازم است که بر یافتن ایمان شهادت
 باشد و شکر کند تا بسبب شکر کردن از سلب نشود و در خلاصه السلوک
 آورده است که مرتضی علی را پرسیدند مَا أَوَّلُ مَا أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْكَ قَالَ

إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى خَلَقَنِي ذَاكَ الْقَائِلَ ثُمَّ قَالَ سَوَى خَلَقَنِي عَلَى سَبْعَةِ أَعْضَاءٍ ثُمَّ قَالَ
 عَرَفَنِي ثُمَّ عَرَفْتُهُ قِيلَ ثُمَّ قَالَ وَإِنْ تَعَدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا نَوَاحِيسُ
 شکر بر اعمال صالحه میتوان کرد که باری تعالی ما را از آن بندگان گردانید
 که توفیق داده شده اند بر اعمال و نکر دانید از آنها که کابل و کاسل اند از اعمال
 صالحه فاسق و فاجر اند در کل احوال و نکستیم از آنها که واجب تعالی
 فرمود ثُمَّ رَدَّ دُنْهُ اسْفَلَ سَافِلِينَ و بگردانید ما را از آنها که فرمود
 إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَكُلُّهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ که بسبب ایمان و عمل
 صالحه ما را شایان اجر بے منت کرد و ایضا ممنون ناتمام را گویند یعنی
 نعمتها بے بهشت تمامی ندارد چنانکه اگر شخصی یک میوه بیرون در حال آنکه
 دیگر بیرون میگوید منقول است که روزی بی بی رابعه بصری ولی را دید که سر خود
 را بسته بود گفت چرا بسته گفت در و سر دارم گفت عمر تو چند گذشته
 باشد گفت سی سال گفت درین سی سال بیاری توبه بسیار
 بود یا صحت گفت نه در بیشتر احوال صحیح بودم گفت هیچگاه از قصود عبادت
 سر را بسته بودی گفت فی گفت وای بر تو باد و بر تو باد تو که هیچگاه از بهیبت
 آن در دلبه پایان و از خوف الله تعالی سر را نبستی و بچود در دسر دنیاوی
 سر را بسته داشته بد آن اے فرزند که اگر جز ایمان اعمال صالحه
 نداری نیز شکر بران کن که اعمال صالحه نزدیک بعضی لایله الا الله و محسن
 رسول الله است قال علیه الصلوة والسلام لایله الا الله و تمنی و النجته چون ترا بختی

کدام چیز است که باری تعالی از آن
 خدا را که کرده است
 بدو شکر آن چیز را که کرده است
 که در آن خدا تعالی پیدا
 گفته شد که باری تعالی پس
 نعمت داده شد که کدام
 باری که کرده است خدا تعالی
 صورت بر این نعمت اندام
 گفته شد که پس از این
 که ام گفت اگر داده
 شمار دارد در این نعمت
 خدا را شمار توان کرد که آنقدر
 بیک روزی که باری
 فرود تر از زمین و فراتر
 آیت برادر باره آخر
 سوره التین و فتح
 که اگر آنکه ایمان آورده
 اند و کارهای شایسته
 کردند پس شایسته است
 بفرستادن بر ایشان
 یعنی نبی است
 تا اگر آنکه استحقاق
 بهشت است

رساند پس هیچ عمل صلاحیت آمیز به این نباشد نوع چهارم شکر نبوت
 یعنی شکر کند بر آنکه گردانید ما را از امت محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم زیرا که اگر چه
 انبیای ماضی آدمی بودند و امت ایشان را ایمان بود و عمل صالحه بود اما بسبب
 گناه اندک یا مسخ میشدند و یا زنده در زمین میرفتند و یا ایمان را بسبب
 شرافت او عمل اندک شد و گناه بسیار و حضرت باری تعالی غفار که بحسب
 خود محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود و لَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى یعنی
 ای محمد صلی الله علیه وسلم تو که از اندوه امت خود پشت مبارک خم داری من بان تو
 و امت تو چنان بکنم که راضی گردی و دیگر اینکه فردائی قیامت شفاعت امم انبیا
 محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم بکنند و بر امم ماضیه غنائیم کفار حرام بود و بر
 ایشان بغیر از مسجد نماز روا نبود و بر بار و اشاد و بر ایشان پنجاه وقت و بر بعضی
 نسی وقت و بر بعضی چهل وقت نماز میبود و بر پنج وقت شد و بر ایشان سالنامه
 روزه میبود و بر یک ماه شد و علی بن القیاس عجائب و غرائب بسیار بر ما
 واکذاشته اند چه خوش گفت آنکه گفت مشغولی شکر حق را که پیشوا داریم
 پیشوائی چون مصطفی داریم: مهتر و مهتر و گزین همه: سرور و خاتم و
 نگین همه: در خیر است که سرور کائنات علیه الصلوة والسلام میفرمود
 که هیچ قدمی نیست که من در نهادن و برداشتن او متخیر نه ام که بار خدا یا خواهم
 برداشت و یا خواهم نهاد و یا در همان خواهم مرد و هیچ لقمه را در دهن نکرده ام
 که بفرو دردن آن متخیر شده ام که خواهم فرو برد یا نه بدان امی فرزندان
 که خلق از ارمایش تا جزائی تعدی خود نیابی حتی که آورده اند که اگر شخصی
 زمین را بچوب بزند و یا گاه را قطع کند و دانست زیرا که مخلوقات خدائی را
 رنجانیده باشی و تو شب و روز حیوان را رنجیده میداری و از عاقبت امر
 نمی اندیشی که جزائی آن خواهی یافت منقول است که بعضی عالمان بپند
 چون سوار میشدند اسب را بتان یا نه نمیزدند بلکه پائنهائی خود نیز نمی جنبانیدند

و مرکب را بر هیئت خود میماند تا بمقصود میرسد اند اگر کسی زمین را بکاود و ذکر
 را در آن بچرخاند چنانست که زنا کرده باشد یا در خود مکر در حین غلبه شهوت و
 ترس افتادن در گناه رواست و در خیر است هر که خاک بخورد عذاب آنکس
 باید که گوشت آدم بخورد زیرا که تا شانه زده گز زمین چون گوشت آدمیان بلوت
 است و ایضا اگر دست کسی چرب بود اگر آنرا بخاک بشوید چنانست که گوشت
 آدمی شسته باشد و علی بن ابی القیاس در چیزی که کسی توهم حرمت ندارد و در بلا افتد
 منقول است که شبی حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم در مقصوره
 بی بی عایشه در آمد بی بی مضطرب شد و از خواب برخاست و میبویید در دست البیضاء
 گرفت حضرت صلی الله علیه و سلم فرمود که اضطراب برای چیست گفت در میوه نذاری دارم
 آنرا نمیپایم مبادا که در اندام مبارک تو بخلد حضرت صلی الله علیه و سلم تبسم کرد و دندانانش چنان
 استبراق نمود که بی بی سوزن را بیافت حضرت بی بی فخری کرد که دندان مرا
 چگونه استبراق دیدی مهتر جبرائیل نازل شد که مکافات این سخن خواهی یافت
 و ایضا روزی در سفر با بی او درم شد سنگ گرم میکرد و بران ورم می نهاد
 تا آماش بنشیند سنگ مناجات کرد که یارب مرض جمیع تو از تو رسید
 من چه گناه دارم که با تشم میسوزاند خطاب بر او شد که انتقام تو خواهم کشید فرشتگان
 آن سنگ در جبل احد انداختند در وقت جنگ کافر از اردو فلان انداخت
 و بر رسول الله صلی الله علیه و سلم زد دندان مبارکش شهید شد و این از آن بود
 که بدندان سرافرازی کرده بود **مسئله** در فتاوی سراجی آورده است که اگر
 کوبه زار عصا کش داشته باشد در مسجد حاضر شدن او را لازم نیست اما در زمان
 رسول الله صلی الله علیه و سلم هر کس در مسجدی بجهت شنودن کلام او حاضر میشد کوبه زار بود
 از رسول الله صلی الله علیه و سلم درخواست که بمسجدی آمدم حاصل نیست رسول الله صلی الله علیه و سلم
 از خانه او تا مسجد ریسمان بست تا بدان دلیل بیاید روزی چند بر آن می آمد و منافقان
 حسد خورند و کار دوی چند بر آن ریسمان بر بستند که چون بران دست

آورد بریده شد بدست دیگر ریسمان گرفت آن نیز بریده شد هر دو دست بریده در پیش
 رسول الله صلی الله علیه و سلم حاضر شد حضرت صلی الله علیه و سلم چشم پر آب کرد و خواست تا در
 حق او دعا کند تا چشمان باز یابد مهتر جبرائیل علیه السلام در رسید که رب العزت میفرماید
 که ارواح او را کور آفریده بودم و الحال کور هست و بر پل صراط کور بگذرد چون
 بدروازه بهشت برسد او را چشمان در هم و در بهشت با مومنان
 دیدار بیند و تنها نخواهد دید کور گفت یا رسول الله من محنت دنیا را اختیار کردم
 و آن می باید که بجز چشمان یافتن دیدار بینم بدان ای فرزندی که چون چهار
 باب بتوفیق باری تعالی با تمام رسیدند میخواهم که خاتمه کتاب را بیان کنم و در آن
 چند چیز باقی مانده بهارم ان شاء الله تعالی **خاتمه الکتاب مشتمل بر حدیث**
فصل اول در علامات قیامت و پیدا شدن ساعت
 و غرابی دنیا و او را از آن ساعت گویند که در کی ساعت پیدا شود کما قال الله تعالی
 إِنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ أَيْ بَغْتَةً يَعْنِي نَاجَاةً وَقَالَ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ إِنَّ
 السَّاعَةَ لَا تَكُونُ حَتَّى تَكُونَ عَشْرَ آيَاتٍ خَسَفٌ بِالشَّمْسِ وَخَسَفٌ بِالنُّجُومِ وَخَسَفٌ
 بِالنَّارِ وَخَسَفٌ بِالنَّارِ وَخَسَفٌ بِالنَّارِ وَخَسَفٌ بِالنَّارِ وَخَسَفٌ بِالنَّارِ وَخَسَفٌ بِالنَّارِ
 عِيسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ كَفَتَهُ أَنْدَادُ الْأَرْضِ وَيَا جُوجُ وَيَا جُوجُ وَطُلُوعُ الشَّمْسِ مِنْ
 مَغْرِبِهَا وَنَارُ تَخْرُجُ مِنْ قَعْرِ عَدْنٍ تَدْخُلُ النَّاسَ تَقْلُ فِي مَشَارِقِهَا وَدَرْشِهَا وَ
 مِي آرد که خسف فرود بردن زمین را گویند یعنی قیامت نمیشود تا آنکه ده نشانی او
 پیدا نشود اول آنکه قومی بسبب شومیت گناه بطرف مشرق در زمین روند
 و قومی بهچستان بجانب مغرب در زمین فروروند و قومی بهچنان
 در زمین عرب فروروند و جزیره پارچه را گویند و گفته اند که آنحضرت مکه
 باشد و دیگر علامت قیامت پیدا شدن دود است بقول
 حضرت مرتضی علی رضی الله تعالی عنه آن از جانب آسمان فرود آید و
 از مشرق تا مغرب دنیا از او پر شود و کافران بدان مست شوند چنانکه

در بیان علامت قیامت
 علامت قیامت است
 علامت قیامت است

در سو راج بینی ایشان می در آید و از جانب دبر و گوش بیرون می آید و ایشان را
 بدان محنت رسد و آن دو دچهل روز بود اما مومنان را چون زکام نماید و بعضی
 مفسران و محدثان بر آنند که آن دو دگذشته است و دیگر علامت او دجال باشد
 و علامت دیگر دایه الارض باشد و علامت دیگر یا جوج و ما جوج باشند
 و علامت دیگر بیرون آمدن آفتاب از جانب مغرب و علامت دیگر سپید شدن
 آتش باشد از جانب عدن تا براند مردمان را بیک جا کنند و عدن امام شهرت
 در کتار دریا از شهرهای یمن و قعر فرود زمین را گویند این همه
 نه علامت شدند اما دهم ایشان عیسی علیه السلام است که از آسمان
 بیاید و دجال را بکشد و بیان این علامات تفصیل خواهیم کرد ان شاء الله تعالی
 و کیفیت تولد دجال و ظهور او در آخر زمان در شرح مشارق
 آورده است که نام او صالفت و نام پدرش صاید است اما چون در اول
 حال دعوی پیغمبری کرد و در آخر دعوی خدائی کند از آن باور دجال گویند و دجال
 که اب را گویند پدر و مادرش هر دو جادوگران بودند منقول است
 که ولادت او در تیه بود و تیه سه فرسنگی مدینه بعید است و چون از رحم مادر
 فرود آمد در حال نبشست و کلان شد گاه دعوی خدائی کرد و گاه دعوی
 پیغمبری و تمام کافران بدو معتقد گشتند و اکثر سخنان غیب را با ایشان بیان
 میکرد و کرامت مینمود در آن زمان سلمان پارس و ابوذر در تیه بودند
 چون هجوم کافران در صحن صائد دیدند هر دو بنزدیک رفتند و آنچه شنیدند
 شخصه بدان لعین گفت که اصحاب رسول الله صلی الله علیه و سلم آمده اند گفت دشمنان من اند
 نزدیک آمدن نمایند هر دو در پیش رسول الله صلی الله علیه و سلم شدند صاحب جمع شدند و
 حضرت صلی الله علیه و سلم را پرسیدند که این چه باشد گفت هیچ پیغمبری نبوده است
 که حق تعالی او را بدجال نمیزد سائید و این آن دجال باشد گفتند در
 پیش او رویم حضرت صلی الله علیه و سلم فرمود موت او از دست ما نباشد بلکه موت او

در بیان دجال لعین

از دست مهتر عیسی باشد و او بر با سخن زشت بگوید و امیر المؤمنین عمر رضی الله تعالی عنه
 طاقت آن نکند و تیغ بکشد و جنگ و جدل بیفایده واقع شود امیر گفت من بغیرانی
 نخواهم کرد اما همین که او را به منیم حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله فرمود که تنه چند جمع
 شوید تا برویم جمع شده با چند اصحاب در تیره رفت یا ران گفتند در حال خانه او برویم
 اما حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله وسلم فرمود که در خانه آن سگ رفتن نشاند اما
 شما دست بزنید او با او از دست نزن و او را بیرون شد و در پیش آمد
 چون آن لعین در پیش حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم آمد گفت من آنست که گفت
 اَنَا رَسُولُ اللَّهِ گفت اگر تو بخدائی من گواهی دهی من پیغمبری شما را قبول
 کنم و گواهی دهم حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله وسلم فرمود مثل تو مخلوق کو در چشم
 خدائی را نشاید آن لعین نیز گوه سگ خورد و بر حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله وسلم
 امانت گفت امیر المؤمنین عمر رضی الله تعالی عنه بطاقت شده تیغ کشید اما بفرمان رب
 العزت تیغ برگشت و بمقدار چهار انگشت پیشانی امیر المؤمنین عمر بریده شد حضرت
 صلی الله علیه و آله وسلم دست خود بر آن زخم مالید در حال همچنان که بود شد حضرت رسالت پناه
 صلی الله علیه و آله وسلم فرمود یا عمر چرا به عهدی کردی گفت یا رسول الله بپاقتی عهد می فرماشت
 کردی چون رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم روی بخانه نهاد و جال لعین سنگ کلان را گرفت
 و در راه گذر حضرت انداخت تا که راه بسته شد مهتر جبرائیل علیه السلام فرود
 آمد همان سنگ را از راه دور کرد چون حضرت رسالت پناه در مدینه
 رسید و جال بد بخت قصد مدینه کرد و سنگ کلان برداشت چون بر یک
 دیوار میزد هفت دیوار بقوت آن سنگ می شکست چون اصحاب سلاح
 پو شیدند و در پیش رسول الله شدند و اذن جنگ خواستند حضرت
 اذن نداد گفت که موت او از دست مهتر عیسی باشد اما حضرت رسالت
 پناه صلی الله علیه و آله وسلم سر بسجده نهاد و در حق او بدعا کرد در حال مهتر جبرائیل ع
 در رسید چنانکه موشی را اگر به بگیرد از گردنش بگیرد و برداشت اما دجال

لکه کسی تو را
 لعین فرستاده خدا را

دستهارا در زمین زد تا آنکه انگشتان را در زمین سخت کرد و بمقدار دو چاه خاک
 برگرفت مهتر جبرائیل ۴ او را در غار کوه قاف که تمام آبها در آن میروند مانند و به
 زنجیر بست الحال هر روز بعد از بامداد همه زنجیر را را می شکند و ماهیسان را
 از دریا میکشد و بافت بالا میکند گرم و خشک کرده بخورد و چون سیر میشود
 باز فرشتگان او را بزنجیر می بندند علی هذا القیاس بعد هر بامداد از خواب
 بیدار میشود و زنجیر را را می شکند و ماهی می خورد حضرت رسالت پناه از جبرائیل
 علیه السلام پرسید که آن خاک چه کرد گفت چون در آنجا انداخت بمقدار
 دو پشته گشتند و بعد از وفات شما هصد و هفتاد سال از خاک در عالم پرانده
 شود تا بعد از آن علامات قیامت ظاهر شود و در روایت دیگر آورده است
 که حق تعالی او را مسلط کرد و از مدینه بدان غار برد پس پیغمبر علیه السلام فرمود
 که در آخر الزمان در جالین پیدا شوند یعنی لشکر دجال که امت مراد در آن زمان از مشرکین
 قیام و اذ قیام به قعود و از قعود اضطیاع و از اضطیاع موت بهتر باشد
 زیرا که بسبب پیران و مریدان و مشایخان ناقص تمام مردم از راه محمدی
 بگردند و پیرو پیشوا شیطان شوند و علامت ایشان آنست که علم و علم را را
 دشمن دارند و ایشانند لشکر دجال علیه اللعنه و علیهم در آن زمان حیا و شرم از زنان
 برود منقول است که روزی حضرت صلی الله علیه و سلم را کسی پرسید که خروج
 دجال چه وقت باشد گفت وقتی که زنان در زمین سوار بروند و گفت لعنة الله
 علی الفروج فی الشروج و ایضا عدل زباد شامان و عمل آن عالمان برود و
 سخاوت از تو نکران و بسبب شویمت آن مردم ابرو گردد و غبار و باد سرخ
 بسیار و باران اندک گردد و درختان بی بار بلکه زنان نیز باز گیرند حضرت
 شیخنا شیخ الاسلام و المسلمین شیخ علی ترمذی قدس سره را کسی پرسید
 ازین که مشایخان سلف سلوک و تصوف و بیان وحدت را چنان
 میگردند که کسی را بدان اطلاع نمیشد و ایشان را کس از کار سل

لعنة خدا باد بر
 و بیایه زمین با سوار نشویند

و کامل امتیازی نمیتوانستند بخلاف این زمانه که صوفیان و سالکان نام دارند
و مدعیان اشتهار و شهرت اند و چون پیغمبران خلق را دعوت می کنند
و از مردمان ایشان زن و مرد و صغیر و کبیر و آزاد و بنده یکی در بیان وحدت
اند خواه غلط خواه صحیح چهره اشخ گفت و دو معنی دارد یکی همین که این
زمانه آخرین است و خاتمه نور محمد صلی الله علیه و سلم قرین است که ختم شود
پس هر احدی از جهت جمع کردن اموال دنیاوی بے محنت کار را
در پیش گرفته اند که ایشانرا مردم شیخ و مشلخ خیال کنند و پیر
بخشند و در طلب نام و ناموس دنیاوی اند و از عقبی غافل و دیگر
آنکه پیغمبر فرموده است که **كُلُّ شَيْءٍ رَاجِعٌ إِلَى أَصْلِهِ** پس چون
وحدت وطن اصل است و اظهار شدن قیامت نزدیک است
از آن واجب تکا بر آن هر یک او را جریان داد تا بعضی بیدارایت الله
بمنزل رسند و اکثر بسبب مرشدان ناقص در گم گشته اند و گمراه گردند و در
خبر است هر که در روز جمعه سوره کهف بخواند خدا ایتقالی او را
از فتنه و جمال امین دارد پس پیغمبر فرمود علیه السلام که در آنچنان
زمانه و جمال الحین بفرمان رب العالمین از بند بوزخیر خلاص یابد
و بر کوهی از کوههای هند دوستان بر آید و بانگ کند آواز او از
مشرق تا مغرب رسد و بگوید که هر که امروز من پیش آید نجات یابد
و الا روز دیگر قبول نمیکندش و من خدای جهانم جمله انواع کفار و اهل
روافض و بدعت و مردمان کم یقین بسبب کم یقینی بد و رجوع کنند حتی که
او را بهفت خوانین پیدا شوند و بعقب برخان بهفت لک لشکر پیدا
شوند و شیطان و دیوان و پریان را بد و مسخر کرده و به چنانچه بعضی کسان
را باین فریب دهد که مادر و پدر تواند زنده کردش و بعضی را بکشند باز زنده
کنند و آن در حقیقت دیو و پری باشند و گاهی انواع طعام

۱۵ یعنی از
گرفته است
اسل خود

و شراب پیدا کند و بکند اگر الهی در حق او بسیار باشد و چون لشکر جمع شود حکم
 کند که شمایان سوار و من پیاده مرا نیز سوار کنید هر چه از فیل و اشتر و غیره بسیار
 برداشته نشود بعد از آن همان خر را بسیار ندکه در دریاست و آن چنان است که در
 دریای عمان چهل جزیره است و هر جزیره چهار میل طول دارد و در همه گیاه
 و سبزی روئیده اند بوقت صبح صادق در خوردن میشود تا با باد همه را میخورد و
 خواب میرود و باز بوقت پیشین همه روئیده میباشند و در خوردن میشود تا نماز
 شام همه را میخورد و چهل جوی شیرین در آن محل مرور دارند چون دهن بر آن
 می نهد همه را خشک می سازد و دریای عمان تا شتالنگ او رسیده است و
 چون بر آن خر سوار شود غم میت الله کند با همه لشکر روان شود تا او را
 خراب کند و با او سباب ملاهی بسیار باشد حتی که اکثر مردمان جاهل شهوت پرست
 بدان خوش آوازی نزدیکی او جویند اول بکوه برسد بعضی لشکر را بخواب
 کردن که ماند و بعضی را بخواب کردن مدینه ماند و خودش بکوفه بروی باهفت لک
 لشکر همراه اما که الله و مدینه هر دو دارالامان اند و اگر دو بیخ ایشان فرود آید
 اما گرفتن نتوانند و چون آن لعین نزدیک کوفه برسد امام محمد مهدی با استقبال
 او رود بیکان ای فرزند که نزدیک اهل سنت و جماعت آنست که شخصی
 باشد در ولایت هند عبد الله نام و نام مستوره اش امینه باشد از و فرزند تولد
 شود نام او محمد باشد و این محمد علیه الرحمة بعد کلان شدن بکوفه رود و اهل
 کوفه او را بپادشاهی گیرند و او در اصل سادات باشد اما نزدیک روافض علیه
 اللعنة این امام مهدی فرزند امام حسن عسکریست و در غار در آمده تیرگرفت
 میکنند و بوقت دجال بیرون آید و این سگان پهل سال یک اسپ و یک دخت
 خود بنیت او میمانند و گوه سگ میخورند و این محض افتراست و در آن زمان در کوفه
 شش هزار زن از هزار مردان باشند و امام مهدی را پسند که من کیستم
 گوید تو مخلوقی از مخلوقات باری تعالی گوید لا بلکه خدای جهانم امام گوید اگر

خدائی چشم کور خود را صحت بدهد و او را به پنجه زند و بکشد باز زنده شود باز ازو
 سوال کند که من کیستم گوید تو مخلوقی باز او را بکشد بکشد بکشد بکشد او را بکشد
 و زنده شود بعد از آن امام بطرف کوه برود و باین هزار جوانان بجنگ پیش آید
 هفت لک لشکر را شکست دهد و بکوه بیاید و آنجا نیز شکست دهد و بیاید
 بمدینه و از آنجا نیز شکست دهد به بیت المقدس بیاید و امام را در کوه دوازده هزار
 لشکر باشد و در مدینه پانزده هزار گردد و در بیت المقدس نیز شکست دهد و تمام
 لشکر او را بکشد و خودش که بخت بجانب عرس برود مدت سه سال انواع لشکر
 کفار را جمع کند و امام در بیت المقدس امامت کند و در سه سال هر جا که نام
 مسلمان باشد در بیت المقدس جمع آید و روزی چون امام نگاه کند بیند که از
 آسمان ابری فرو آید و بر صخره مبارک بایستد چون امام بجانب آن ابر شود
 ابر بالا رود اما بر آنجا جواسنه را استاده یاید جامهای سبز پوشیده
 و ستار سبز و فرش سبز و عصای سبز بر دسلام کند و موافقت کند به اندک
 این مهتر عیسی علیه السلام مدت چند در بیت المقدس برود و باشند گاهی امامتی
 نماز امام مهدی و گاهی مهتر عیسی علیه السلام و مهتر عیسی دین پیغمبر را را تقویت بد
 و در مذہب امام عظم باشد و مذاهب ثلاثه را منسوخ کند و مردگان را زنده کند و از
 مسلمانان زن گیرد و در خبر است که هر پیغمبر را قوت و زور چهل مردان می
 و مهتر موسی ۴۰ راقوت چهل پیغمبران بود و مهتر عیسی ۴۰ راقوت چهل موسی ۴۰ بود و
 حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم قوت چهل عیسی داشت که هر همة هزار
 و پانصد کس را قوت میشود بعد سه سال و جمال لعین از جانب عرس چنان
 لشکر بیارد که حدود ایشان را جز الله تعالی نداند و در بیابان که میان مکه
 روم است بایستد و چهل روزه راه باشد بگری که هیچ احدی در آن میان نگذرد
 و امام مهدی و حضرت عیسی ۴۰ با جمع لشکر مسلمانان قصد جنگ کنند و پیش آیند چون
 و جمال لعین روی حضرت عیسی ۴۰ را به بیند سببت خورد و ترسد و عنان خربگر داند

حضرت جبرئیل عیسیٰ بدان عصا او را بر بند عصا از وی و از خر بگذرد و در او را بکشد
منقول است که در حال میت و هفت میل طول دارد و هفت میل
عرض دارد و آن خر میت و پنج میل طول دارد و پنج میل عرض اکثر لشکر در
زیر ایشان هلاک شوند و هر طرف ده میل خون و دجال و خروان شود که اکثر
مردمان در خون هلاک شوند و عصا چون از ایشان بگذرد استاده نشود تا آنکه
بدان برابری از تمام لشکر بگذرد و زمین بفرمان رب العزت تافته گردد که کفار
اگر یحیی نتوانند و چون عقب سنگ و چوب و درخت پنهان شوند
همان چیز فریاد کنند که کافر همین است تا آنکه نشان کفر در جهان نماند
بعد از آن فراغ و خوشی و رحمت مسلمانان باشد بعد از آن چهل سال
بگذرد بر مومنان بخوشی اما سال چون ماه باشد و ماه چون روز و روز
چون یک ساعت بعد از آن یاجوج و ماجوج پیدا شوند
و ذکر کیفیت اظهار یاجوج و ماجوج به آنکه
ایشان شش قبیل اند یعنی مسمی شیش پدر ترک حرص دوم ترک حرز سوم یاجوج
چهارم ماجوج پنجم خیل ششم دیلم و در نفس پیرزاهدی آورده است که ایشان از صد
هزار بیش اند و از اولاد یافت بن نوح ۴ اند و بعضی از ایشان از هر بلندی بلند اند
و بعضی بقدر یک بلشت قد دارند و ایشانرا توالد و تناسل است و بعضی
گفته اند هر یک از ایشان نیم دتا و از هزار فرزند نشود و طعام ایشان گوشت است
و هر سال خدای عز و جل ابری را فرمان دهد تا ماران را در ولایت ایشان
افکند بغایت عظیم و آن مار تا سال دیگر ایشانرا بس کند و چون در سال
دو مار بیارند در آنسال ایشانرا فراخی بود و چون یک مار بیارند تنگی باشد
و هر روز در آن سدی که ذوالقرنین بسته است می کوشند و گفته اند که
آلت دیگر ندارند بلکه زبانهای ایشان چنان تیزی دارد که سنگ را
می ترسند بزبان گویند فردا بیرون آئیم چون روز دیگر باز آیند سده چنانکه

بسته و هموار بود دیگر داما چون وقت بیرون آمدن شود یک تن ایشان مسلمان
 گردد و چون بوقت شام برگردند گویند که فردا انشاء الله تعالی سوراخ خواهیم
 کرد چون روز دیگر بیایند سید شگاف می باشد تا هر مقداری که کرده می باشند
 بگذارد چند روز بیرون آیند قصه سدا این است آورده اند که در زمان
 سلطان سکندر ذوالقرنین میان دو طائفه ایشان مجادله افتاد و جنگ
 استاند یک قوم زنده شیر را پیدا کرد که هزار سر داشت و قوم دیگر در چهار
 بند شدند چون کسی بیرون می آمد آن هزار سر او را میخورد ایشان از
 سلطان سکندر بدو خواستند سلطان خود تنها همراه ایشان رفت
 روزی بوقت پیشین سلطان میخواست تا بیرون قلعه رود و طهارت
 کند ایشان منع کردند که شمار هزار سر خواهد خورد گفت پس من برای
 آمده ام که جنگ بیرون نروم گفتند سیاست و دیده میکنیم والا از دست تو
 چیزی نخواهد شد سلطان بیرون شد آن قوم دیگر نیز هزار سر را
 فرستادند سلطان بر طهارت نشست بود که او رسید گفت چه شخصی که بر
 طعمه شیر آمده گفت من از برای بریدن هزار سر تو آمده ام و هر دو طرفه این
 نگاه کردند شیر خود را بر سلطان زد و حمله و مصاصت کرد سلطان از سرش
 بگرفت و بر زمین زد و شیر کشید که الحال بر بریدن سر خود چه گوئی بر من بانه
 شیر زاری کرد که من بعد در آن قوم نروم و بولایت خود خواهم رفت مرا بگذار چون
 بگذشت شیر بگریخت و آن قوم عاجز شده در پیش این قوم آمدند و صلح کردند و آن
 قوم که سلطان را برده بودند نصیحت کردند و مال بسیار دادند و کوه قاف در آنجا
 سوراخ بود و ایشان می آمدند دزد می کردند و مال مردمان را می بردند و گاه خراج از
 قریبان می گرفتند گفتند که این راه را بر بند تا من بعد یا جوج و جوج دزدی و ولایت تو
 نکنند سلطان چون از آنجا ناپ آمد و در بستن آن سعی بلوغ کرد او مرده اند
 که در آن قرین آهمن از زیر و من و عرب و غیر ذلک این نوع بسیار افتاد

سلطان ازان آهن کو بی رست کرد و بخواه رس دراز کشید و بالا کرد و در میان
 ایشان چوب و سبزم نهاده بودند و آن کوه سوراخها را است کرد و سه روزه
 راه بطرف مغرب کشید و پوست هفت گاو را یک انبان میکرد و جو انمردان
 رومی را نشانند تا بدت مزید آنرا میدیدن گرفتند و آتش در آن کوه زدند از
 حرارت آتش چون موم بگداخت و بهم متصل شد و آنچه قرین آن کوه از گیاه و درخت
 بود همه از تفت آن کوه بسوخت و مدت یکسال گرم و یا جوج و یا جوج از ترس
 پیش نمی آمدند و چون در آخر الزمان بیرون آیند اول کلانان ایشان بیایند
 از جانب مشرق جمیع انواع طعام بخورند و آبهای شیرین را تمام بخورند
 و چون طائفه دیگر بیایند آب شور را نیز خشک کنند و چون طائفه دیگر بیایند
 حلاب نیز بخورند چنانکه رسول علیه السلام را پرسیدند که در آن وقت
 مومنان روزگار بچه گذارند گفت بزرگوار باری تعالی و شش ماه ایشان را ولایت
 بود آنگاه گرم در سر ایشان پیدا شوند و ایشان بمیرند باز دریاها موجود
 میشود باری تعالی باد را فرمان دهد تا ایشان را در دریا اندازد و بروایتی باران بسیار
 بسیار و سیلاب ایشان را بدریا اندازد و هفت سال مومنان بغیر از تیر و
 کمان ایشان نسوزانند و چون ایشان بیرون آیند مهتر عیسی با جمیع مومنان
 در کوه حصار باشند بعد از آن دابة الارض پیدا شود بعد از آن مهتر
 عیسی را باز با آسمان برند و در خلق فتنه انگیزی پیدا شود و در آخر
 ذکر اظهار کیفیت دابة الارض
 و دابة جنبند را گویند و آن جانور است که در آخر زمان بیرون آید و در شرح و چگونگی
 که از هر صفت درو باشد که سر او چون کمر تور بود و چشمان او چون شخوک و گوشهای او
 چون گوش فیل و سینه او چون سینه شیر و رنگ او چون رنگ پلنگ و تهیگاه
 او چون تهیگاه ماده گاو و دم او چون دم میش و پایهای او چون پای شیر
 میان هر دو بندهای دست و پای او مقدار دوازده گز و بر دایسته دو گز

مسدود
 در اینجا از حصار دابة الارض

بگزدست آدم علیه السلام باشد و ابوهریره گفت رضی الله عنه که در واز هر رنگ شد
 و میان دو سرون او مقدار یک فرسنگ باشد و این جانور از زمین بیرون آید
 بیک روایت آنست که چون سر بر آرد بر آسمان برسد و از حسین روایت است
 که تمام نکرد و بیرون آمدن او مگر بسته روز از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم
 پرسیدند که از کجا بیرون آید گفت از مسجد حرام و چون بیرون آید گواهی دهد
 بباطل و جمله دینها مگر دین اسلام و بیک روایت از رسول الله صلی الله علیه و سلم آنست
 که درازی او شصت گز باشد و هر یک از آدمی را بگوید و بگوید هذا کافر یا الله
 و هذا مؤمن یا الله و بمجرد بپاییدن در پیشانی کافر نوشته شود و در پیشانی مؤمن
 نوشته شود و این نوشته با الله و با او عصای موسی و انگشتری
 سلیمان علیه السلام باشد عصا را بروی مؤمن ببالد روشن گردد و انگشتری
 را به بینی کافر بزند و مهر بر بند و در تفسیر مزاهدی آورده است
 که دو بار بیرون آید اول زود غائب شود و دوم گزشت بسیار بماند و او
 بر هوا رفته باشد و گردن او عظمی دارد و چون گردن شتر و همه خلق روی زمین
 از مؤمن و کافر او را ببینند و وی با همه سخن کند و خبر از مؤمن و کافر
 بدد که فلان کافر است و فلان مؤمن است و بعد از آن جز مؤمن و کافر
 نام دیگر نباشد کافر را گوید یا کافر و مؤمن را گوید یا مؤمن بعد از آن
 اگر شخصی ایمان بیاورد قبول نباشد و حکم آن ایمان باس باشد
 ذکر طلوع شمس از جانب مغرب

قال علیه السلام من تاب قبل طلوع الشمس من مغربها تاب الله عليه ومعنى
 توبه در لغت بازگشتن و در شرع بازگشت بنده از گناه بطاعت
 و از جانب حق قبول کردن است یعنی قبول کند حق تعالی او را بدین
 ایما آوردن فریضه است زیرا که رسول ما ازین خبر داده که یکی از علامات یقین است بیرون آمدن
 از جانب مغرب تا هر که بغیب باور کند در هنگام معاینه او را سود کند و اگر بغیب

له این کافریست بخدا
 و این ایمان آنست بخدا
 بخدا

معنی کسی که توبه کرد
 از جانب حق قبول
 کند حق تعالی او را بدین

باور کند و در آن هنگام او را سود نکند و او را از کافران شمار دهد و در شرح
 مشارق آورده است که در آخر زمان کفر و معاصی ظلم و بی رحمی و فساد
 بسیار گردد و از شومیت آن حق تعالی یک روز آفتاب غروب کند و شب در آید
 آفتاب را جلس کند و فرمان بر آمدن ندهد و آن شب را مقدار سه شب گردانند
 و مردان صالح و شب بخیزان بحکم عادت بیدار گردند و وضو کنند و تہجد بگزارند
 و بتلاوت مشغول گردند بامید آنکه مگر صبح صادق خواهد آمد و چون نظر بر
 آسمان کنند ستارگان بر قرار باشند باز بخینند باز بیدار شوند هم بدین
 نوع سه مرتب بیدار شوند باز در خواب روند و میان خود گویند که بیچ کی
 در میان شما چنین شب کلان دیده است و خلق از درازی آن شب خیران
 گردند ناگاه به بینند که آفتاب از سوی مغرب بر آید سیاه چنانکه نشانه
 سیاه باشد و بر آید بی نور و در میانه آسمان آید و در شرح و جاهی
 آورده است که آفتاب و ماهتاب هر دو بی نور و سیاه بیکجا از مغرب بیرون
 آیند چنانکه دو شیر جنگی جنگ کنند و با یکدیگر به پیچند چون خلق همچنین به بینند
 اهل دنیا فریاد و بانگ کنند و از بسبب آن مادر از فرزند و فرزند از مادر و پدر از
 پسر و پسر از پدر بگریزد و گریه و استغفار کنند اما صالحان را سود نکند و کافران و
 فاسقان را هیچ سود نکند و چون هر دو به نیمه آسمان آیند مهتر جبرئیل ع بیاید
 و هر دو را گرفته باز در مغرب کشد بعد از آن هر دو در توبه فرو برد چون رسول
 این گفت عمر رض گفت که این در توبه به چه چیز باشد حضرت رسالت پناه صلعم
 فرمود یا عمر حق تعالی آفریده است جانب مشرق از برای توبه و مر آن در را
 و طبق است از زیر مگال از در و جواهر و میان و طبق چهل ساله راه سوار شد
 است و آن در از آن روز که حق تعالی آفریده است کشاده است و گنجهای
 که از وقت آدم تا طلوع آفتاب و ماهتاب از مغرب توبه نصوحا کنند
 آن توبه در آن در آمد و آید و چون آفتاب و ماهتاب از مغرب بیرون

آیند و در نیمه آسمان رسند جبرئیل هر دو را باز گرداند و در آن در توبه در آرد
و هر دو طبق را به بند بعد از آن توبه قبول نشود و بعد از آن بقریب قیامت
قائم شود و نفع صور باشد معاذ بن جبل پرسید یا رسول الله توبه نصوح چه
باشد گفت چون بنده از گناه بکلی برگردد و پشیمان گردد بر بدیهه
خود و همه گناهان را ترک و بدو اصلاً باز نگردد و این را توبه نصوح گویند هر که
اینچنین توبه کند در آن در آید و قبول شود و هر که چنین نکند در آن در نیاید
و قبول نشود ذکر کیفیت قیامت در خبر است که بعد
از این علامات بادی پیدا شود از مشک خوشبوی تر و از ابریشم نرم تر
تا هر کجا که اهل الله یعنی اهل علم و شریعت باشند و در مشام ایشان برسد
در حال ارواح ایشان قبض شود و هیچ احدی از مسلمانان نماند تا آنکه
گوینده کلمه در جهان نماند که پیغمبر فرموده است صلی الله علیه و سلم که تا کلمه من باشد
قیامت موجود نشود و تمام عالم کافر مانند بعد از آن کافران در عمارت کوشکها
و ایوانها و امت نمایند و در طلب نام و ناموس گردند و گویند که متی هذا
الوعد ان کنتم صلی قین یعنی آنچه مسلمانان در ماضی میگفتند آن ساعت کجا
چرا پیدا نمیشود ما میظنون الا صلیحة واحدة تاخذهم و هم
یحییهمون . فلا یستطیعون توصیة ولا الی اهلهم یرجعون
یعنی بعضی در عمارت خانهها و بعضی بزراعت و بعضی در حرب میان خود و بعضی
جنگ جمل و بعضی بر راست کردن سلاح چون تیر و کمان و شمشیر و بعضی در کاویدن
جویها و بعضی در بنا کردن قلعهها باشند که بیکه ناگاه صور را مهتر اسرافیل بفرمان
البحلیل در آمد و مهتر اسرافیل الحال یک پای پس و یک پیش و پشت خم و بر دهن گرفته
صور را استاده است تا از هیبت آن آواز ایشان بیهوش و مستان شوند
و ما هم یسکری و لیک عذاب الله شدید
یعنی از بسیاری هولها چون مستان از خود بختبر گردند و زمین

آیه خدا را در باره قیامت
رسیده است و نفع صور
بارتوبه نصوح
واقع است و خبر است که
این وعده اگر مستند است
است
واقع است و در سوره یوسف
انظر فی ذلک
که یکبار در ایشان فریاد
آید ایشان را و حال
و سعادتی که در آن وقت
باشند بی غایت و غم
کردن با حاضران خود و دوست
اهل ایشان که غایب باشند
باز گردند
رسیده است و نفع صور
بارتوبه نصوح
واقع است و خبر است که
این وعده اگر مستند است
است
واقع است و در سوره یوسف
انظر فی ذلک
که یکبار در ایشان فریاد
آید ایشان را و حال
و سعادتی که در آن وقت
باشند بی غایت و غم
کردن با حاضران خود و دوست
اهل ایشان که غایب باشند
باز گردند
رسیده است و نفع صور
بارتوبه نصوح
واقع است و خبر است که
این وعده اگر مستند است
است
واقع است و در سوره یوسف
انظر فی ذلک
که یکبار در ایشان فریاد
آید ایشان را و حال
و سعادتی که در آن وقت
باشند بی غایت و غم
کردن با حاضران خود و دوست
اهل ایشان که غایب باشند
باز گردند

لرزیدن گیرد و کوهها جنبیدن گیرند و زمین بشکافت تا هر چه از خزان است در
 همه بیرون افکند و کفار گویند که اینجا حالست بلکه گفتن نتوانند در دل خود خط
 گذرانند و این اولی مرتبه دیدن باشد و در حال چنانکه آواز تنیدی رزند
 صور باشد مهتر اسرافیل در دستان هیچ احدی از حیوانات تا گس و پشه و
 مورچه در عالمین نمانند و همه بمیرند از شدت آن آواز بغیر از چهار فرشته
 مقرب و حاملان عرش هیچ از ملائکه و جن و انس نمانند مهتر جبرئیل و میکائیل
 سدره المنتهی بیاید و تکیه زند و جان را بحق تسلیم کند و ارواح مهتر اسرافیل
 و میکائیل و حاملان عرش را مهتر عزرائیل قبض کند بعد از آن خطاب حضرت عزرائیل
 در رسد که ای عزرائیل هیچ از مخلوقات مانده باشد او گوید یا اله العالمین تو
 حی لا موت هستی و من بنده عاجز من از هیچ زنده سر که مانده باشد خبر
 ندارم و تو علام الغیوبی پس حضرت عزرائیل جلالت و علم تو اله از وی پرس
 که ای عزرائیل هزار و هزار بلا عدد مخلوقات مرا کشتی و بر هیچ احد ولسوزی
 کرده باشی یا نه عزرائیل جواب گفت یارب آری برد و کس دل سوخته ام
 یکی برشته او که بدست سکه صد سال بهشت راست کرد و بوقت درآمدن آرو
 ما قبض کردم و بدان محنت که کرده بود بهشت خود را ندید و دیگر روزی در میان
 زنی بیمار افتاده بود و طفل صغیر سینه او را میکشد از جهت آن صغیر
 بر قبض کردن از روح آن زن بسیار دل سوخته ام او رده اند که آن
 طفل فرعون بود پس از حضرت عزرائیل بر و خطاب نازل شود که ای عزرائیل
 چند لک و چند هزار انبیاء و اولیاء و دوستان مرا کشتی بر هیچ یکی ولسوزی
 نکردی و بر دشمنان من ولسوزی میکردی الحال لائق تو این است که خود را
 بکشتی مهتر عزرائیل بر بالای آسمانها رود و خود را بر تائیدی رسد و حلال
 اندامهای او شکسته گردند اما ارواحش قبض نشود و هفتاد بار بچنان کن
 بعد از آن بدرگاه عالم نزل مناجات کند که یارب تو داناتری باحوال مرد

قصه شداد

که جان خود بخود قبض نمیشود حق تعالی او را بجای خود برآورد و بصفت قهاری او چشم قفل کند
قصه شداد بن عاد الست
 منقول است که بعد رحلت محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم یکی از اصحاب عجد الله نام روز
 در خدمت کعب اجار حاضر شد و گفت یا امام در دنیا بمانند بهشت چیزی باشد یا نه و
 بدان صفت که عجد الله دیده بود و گفت و آن چنان بود که روزی عجد الله
 اشتراکم کرده بود و در میان بطلب آن میرفت ناگهان گذرش بر حصاری افتاد
 که یک شت از طلا و یک از نقره چون اندرون درآمد همه چیز با تمثال بهشت
 یافت اندکی ازان بگرفت و بخانه آمد و این خبر را کعب رساند و منقول است
 که کعب دالشت مندرمانه بود زیرا که کتب ثلثه را بتامه خوانده بود و مردی
 سفید ریش بود و بار رسول الله صلی الله علیه و سلم در اکثر اوقات مجالست میکرد
 و احادیث او را یاد میکرد اما ایمان نمی آورد بعد از رحلت رسول الله صلی الله علیه و سلم
 روزی در کتابها یافت که محمد آخر الزمان پیدا شود هر که بدو ایمان نیارد کافر است
 کعب اجار مسلمان شد پس امام گفت آری در عهد ماضی بادشاهی بود نام او شداد
 و بادشاه تمام روی زمین بوده است و بداند که در دنیا چه بار
 بادشاه گذشته اند که هر یکی تمام داشتند و مسلمان یکی سلیمان علیه السلام و
 دوم سلطان سکندر و دود کا فر یکی شداد و دوم نمرود و روزی این شداد
 از عالمان زمانه پرسید که بهشت چگونه باشد گفتند فی سردی گرم باز گفت که حصا
 و جویهای و درختان او چگونه باشند گفتند حصار او یکی خشت طلا و یک نقره
 باشد و چهار جوی دارد از عسل و زنجبیل و از آب و شراب و زمین او از طلا است
 و درختان او از نقره اند و در گها از طلا و مرغان نیز از نقره اند و منقار از طلا و
 شک خاک او بود و سنگریزه او در بود و علی بن ابی طالب بهشت را بیان
 کردند شداد کسان را با طراف عالم فرستاد جایی که نه سردی و نه گرم بود ارم را
 یافتند و طلا و نقره و در و جواهر و مشک تمام روی زمین را جمع کرد و بدت

سه صد سال همچنان بهشت مرتب کرد باز از عالمان پرسید که مسلمانان
 چگونه در بهشت در آیند گفتند که محمد علیه الصلوة والسلام را فرشتگان در عماری
 بردارند و سایر انبیاء و اولیاء و مؤمنان سوار باشند و با جمیع حشمت در آیند
 شداد بدختر همچنان کرد با جمیع حشمت بنزدیک آن بهشت رفت و فرود
 آمد گفت که الحال شبست فردا درون خواهم در آمد حضرت عزت را غیرت بکار
 شد که اینچیز اگرچه فانیست اما بمثال بهشت کرده و بهشت نامیده و دخول این
 او را روزی نکردم و در شب سنگها تافته بمقدار خم برایشان باریدن گرفت تا
 همه را زیر و زبر ساخت و هلاک کرد و آن بهشت درین دنیا بقدرت الهی غائب
 شده است عجب الله گفت آن بهشت را کسی خواهد دید یا نه گفت آری از
 امت محمد صلی الله علیه و سلم یک کس ببیند گفت آنکس چگونه باشد
 گفت در کتابهای الهی آورده است که شخصی باشد سرخ ریش و مرد مبارز
 و مهیب و لاورد نام او عجب الله بود و در طلب است بر آید آن حصار ببیند در آن
 در آید و زر گرفته بیرون آید عجب الله گفت او را خواهی شناخت یا نه گفت
 آری اما نام تو چیست گفت عجب الله گفت و الله الله که بغیر از شما کسی دیگر
 نباشد عجب الله اقرار کرد و تمام ولایت بدان وادی رفتند طلب کردند نیافتند
 بعد از آن چون مهتر عزرائیل بمیرد در مدت سی سال میوه های روی زمین نچسته
 بریزند و هیچ زنده سری نباشد که بخورد بعد از آن در چهل روز متصل باران
 باریدن گیرد آن آب سفید بمثال آب منی بود و تمام دنیا را از قاف تا قاف
 یک دریا گرداند بعد از آن اول مهتر جبرئیل را زنده کند و این آب را در یک پر خود
 نگاه کند و التماس کند که یارب این آب را چه کنم حق تعالی آن گاو را که
 در زیر بتم زمین است زنده کند جبرئیل را بفرماید که این آب را در حلق او
 ریز چون در حلقش ریزد تادل او رسد در میان دهن و حلق او خشک
 شود و فریاد بر آورد که یارب ادرین مذهبای مدید رزق میرساندی

الحال جگر بسوخت چو رزق غیرسانی بعد از آن تمام ملکوت رازنده کند و بر احدی
از ملکوتیان را بخندشگاه خود که اول از آن متعین بود و بفرستد پس مہتر اسرافیل را
فرمان دهد تا صورت بد بد قطرات خاک آدمی که در هر چند جای پراکنده شده اند
بسمه بطرفه العین جمع شوند و چون دوم کرت بد بد شخصی بر آدمی بہان صورت
پیر یا جوان یا کور یا ننگ کہ مرده باشد راست شود و چون سیوم کرت بد بد
جمله انواع از سر زنده شوند اما ہمگے غائب در قبر خود باشند بعد از آن
حکم باری تعالی شود مہتر جبرئیل را کہ محمد آخر زمان را از قبر برانگیختن
و طلب کن مہتر جبرئیل در یافتن قبر او متخیر شود مناجات بد رگاہ لم یزل
کند کہ محمد علیہ السلام کجاست ناگاہ ستون نورانی بر ولایت مدینہ استاده
بیند کہ سر او با سمان باشد چون بد انجا رود و گوید الصلوٰۃ والسلام علیک یا محمد
رسول اللہ حضرت رسالت پناہ در حال حیات زده بر خیزد و بیست زده باشد
و گوید یا اخی جبرئیل امت چرا کہ دی مبادا حساب کردہ باشند او گوید یا
رسول اللہ هیچ احدی از پیش شما بر نخواستہ است حضرت گوید
شکر الحمد للہ کہ امت گناہگار مرا پیش از من بدوزخ نبردند بعد از آن
بر پیش مہتر جبرئیل روضہ مال باشد روی او را بدن پاک کند
ز گرد و غبار و بدست مہتر عزرائیل جلہ او باشد بیوشاند و بدست
مہتر اسرافیل تاج باشد بر سرش کنند و بدست مہتر میکائیل نعلین او
شد و پای کند بعد از آن حکم باری تعالی شود کہ مردان را حکم بر خاستن است
مہتر جبرئیل گوید رجار جلا اول بی بی مریم قدست ارواہا بر خیزد زیرا
در اوصاف مردان بلند بہت شمرده است بعد از آن جملہ مخلوقات حشر
وند کما قال اللہ تعالی و نَفَخَ فِي الصُّورِ فَاذْهَبُ مِنَ الْاَجْدَاثِ اِلٰی رَبِّهِمْ
يَلْعَوْنَ . قَالُوا يٰوَيْلَنَا مَنْ بَعَثَنَا مِنْ مَرْقَدٍ نَاهُذًا مَا وَعَدَ الرَّحْمٰنُ وَصَدَقَ
مُرْسَلُوْنَ . و منقول است کہ چون تمام مخلوقات حشر شوند

و دیگر بارہ بدند در صوبہ
بہنگاہ ایشان از گور بیاورند
آمدہ سوی پروردگار حقین
میشناسند و نیکوای وی را
کہ برانگیختن را از گور بیا
این است آنچه در حدیث آمده
خداوند از بعثت و حشر
در است گفتند بخیر است
حسینی

را تا سبع ارضین و بر روایتی این زمین و بر روایتی شانزده روی زمین را یک
 فرشته بردارد و در دست خود بگیرد یا لاکنند و بگوید که لَیْسَ الْمَلِکُ الْکِسْفُ ای زمین
 وای پران وای وحوش وای طیور وای ملک وای خزنده و پرند که بادشاهی این
 زمین میکردید از جهت این دنیای فانی خون مردم بیکدیگر میرنجید و اموال یکدیگر را
 میخوردید پس بگوئید که بادشاهی این زمین امروز را باشد هیچکس را زهره دم زدن
 نباشد و بر جمله خلایق هیبت افتد باز آن فرشته خود بگوید لِلّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ
 یعنی بادشاهی هر کسی را است که گردن گردنکش از شکست و من بعد جز او
 کس از بادشاهی دم نزنند بعد از آن آفتاب بطریقیکه در فصل ایمان
 مذکور است بسیار دود مدت پنجاه هزار سال بر آن زمین تابیک پای
 بایستد و رنجبر است هر که لغو بگوید یعنی سخن بیهوده و زیاده چون
 سخن بنیزم بنیزم دیگر میگردد چوب موب و غیر ذلک اللغویات او را مدت
 پانصد سال بر آن زمین گرم استاده دارد و معلوم باد که اکثر وعده
 و وعید این عرصات در ماقبل کتاب بیان کرده شده است از آن نیاوردم
 پس بعد از پنجاه هزار سال جمله عوام الناس و رئیس عالمان و صالحان شوند
 گویند در حق ما شفاعت کنید باز جمله بنی آدم در پیش بابا آدم شوند و بنانند
 که یا ابو البشر شوختم و طاقت نمی آریم در حق ما شفاعت بکن و بگو تا حساب
 کند خواهد و نرخ برد خواهد بهشت بابا آدم علیه الصلوة والسلام جواب دهد
 که این فرزندان من بسبب خوردن دانه گندم شرمنده ام به پیش نوح علیه
 السلام بروید نوح علیه الصلوة والسلام گوید که در پیش ابراهیم
 علیه السلام روید زیرا که من بسبب طلب کردن بلاکت قوم خود شرمنده
 ام و ابراهیم علیه السلام گوید که بر من آتش نمرود سرد کرده بود و دیگر
 گستاخی بدرگاه او نمیتوانم کرد در پیش موسی علیه السلام روید موسی علیه
 السلام گوید که چون دیدار منم خواستم در جواب کن ترا این آمد

من هنوز در آن بهیبت ام و شرم میدارم از سوال دیگر و پیش عیسی علیه السلام
 روید عیسی علیه السلام گوید که من به عامده رانده میگردم کافران مرا خدای
 دوم میگفتند بدان شرمنده ام نمیتوانم بدرگاه او سوال کرد و پیش محمد صلی
 علیه و سلم پرسند حضرت را از احوال ایشان خبر نباشد زیرا که بشر اب بهشت
 مست باشد چون تضرع ایشان بشود در حال خست زده برخیزد و در زمین گرم
 بایستد و زبان شفاعت بکشد و بگوید یا رب الارباب هر چه از نیک و بد
 از دست بندگان تو در وجود آمده است باری بایشان حساب کن و هر یک
 بما و ای خود بپیر بعد از ان بفرمان رب العزت کتابهای خلایق روان گردد و
 بصاحب خود برسد مومنان را بدست راست بدهد و کافران را پس پشت بدهد
 حال که دستهای چپ ایشان شکسته بجانب پشت و گردنهای ایشان را
 بر پس پشت شکسته باشند و همه خلایق بقدرت الهی یکساعت از خواندن
 خلاص شوند كما قال الله تعالى سَنَقْضُ لَكَ آيَاتِهَا الثَّقَلَانِ بعد از آن میزان
 را نصب کنند و دست او بدست بهتر میکائیل ع باشد و هر دو پله میزان پانصد سال
 راه باشد و اعمال هر یک از بندگان چون کوهها توده شوند و جای یک جاتی که
 و دیگر جای بدی در خبر است که شب در وزمیت و چهار ساعت
 و در هر ساعت یک صندوق برای این بنده راست میشود اگر در آن ساعت
 بعباده الله ذکر و فکر و تلاوت قرآن و غیر ذلک من المشروعات مشغول
 و آن صندوقها پر از نور باشند و اگر در آن ساعت بکذب و فحش و غیر
 ذلک من غیر المشروعات مشغول باشد نفوذ باشد من ذلک آن صندوق
 پر از آتش بود و اگر در آن ساعت غافل بود آن صندوق خالی بود پس در یک
 صندوقهای نوری و دیگر طرف صندوقهای ناری اندازد و وزن کف
 معلوم باد که درسی روز به قصد و بیت صندوق مهیا میشوند پس
 نظر کنید که چه مقدار باشد در سال و دو سال منقول است که حضرت

لوح آینه دارد بآیه پشت
 و بنفتم در کتب علیها و اقیمت
 تو حساب
 زود باشد که حساب بنمای
 شمارای در کرده بزرگ یعنی
 ان من جن و گوندتقل ان بار
 است و جن و انس شکلیست
 گزینار آینه بآینه گاه آن
 رساند اندر احسینی

ابو بکر الصدیق و امیر المؤمنین عمر رضی اللہ تعالیٰ عنہما بر میزان استاده میباشند و دست
 اندازی کنند یعنی اگر نیکی راجح آید بنده خلاص شود و اگر نیکی دیدی هر دو برابر باشند نیز
 خلاص یابد و اگر لغو باشد بنده اندک بدی راجح آید شصتین دست اندازند همین مقدار
 را بروی مایه بخش ترا بخشید در خبر است که اگر بدی راجح آید باری تعالی
 بنده را فرمان دهد برو پیش فرزند و مادر و پدر و غیر ذلک از اقربا بمقدار این بدی
 نیکی التماس کن تا ترا نجات دهم اول در پیش زن رود که ای زن در تمام عمر غمناکی
 کفایت تو میکردم الحال اندک از نیکی خود به بخش تا خلاص شوم او گوید اے شوهر
 من بجان خود در مانده ام نمیدانم بحال من چه خواهد شد بگذارد پیش هر یک
 از اقربا چون مادر و پدر و فرزند و برادر و بچکس برو دستگیری نکنند شرمند
 در پیش باری تعالی ایستد گوید یا رب بغیر از تو پناه ندارم و تو علام الغیوبی که هیچکس
 دستگیری نکرد از حضرت عزت خطاب در رسد که ای بنده اگر در دنیا این مقدار
 شرم از من میکردی همه گناهان ترا می بخشیدم الحال برو ترا بخشیدم و اگر
 لغو باشد که بشفاعت شصتین نجات نیابد حضرت رب الارباب بر و رحم نکند
 امیر المؤمنین عثمان ذی النورین در آن زمین گرم پیک تیز رو باشد و این خبر را
 بر رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم و بی بی فاطمه زهرا رضی اللہ عنہما و ایشان هر دو
 زیر عرش باشند و بسجده افتاده باشند و بگویند که فلان بن فلان
 شصتین خلاص من یابد اگر مرد باشد شفاعت او رسول اللہ صلی اللہ
 علیہ وسلم کند و اگر زن باشد شفاعت او بی بی فاطمه زهرا رضی اللہ عنہا کند و اگر
 لغو باشد بنده شخصی بغایت گناه کار باشد که از نیکی هیچ نداشته باشد
 و کافر باشد که بشفاعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم خلاص نیابد او را بدوزخ
 روان کند و حضرت مرتضی علی رضی اللہ عنہ در جانب یسار دوزخ خیمه زده استاده باشد که
 سن کافرو عاصی و مسلمان را میخواهم بدوزخ مانند هر که حق تعالی او را نصیب کرده باشد
 نجات مرتضی گرم اللہ و جبهه خلاص کند و اگر حق تعالی خلاص او نخواسته باشد چون

انرا اگر در نماز پرسند که چگونه با حکام و ارکان ادا کرده آید و فرائض و سنن واجب
 او چگونه بجا آورده آید سیوم چنان روزی پرسند و این سبب بالفعل است
 از هر احدی پرسند و در کوتل چهارم از ادائے حج پرسند کسی که استطاعت
 زاد و راحله و امن طریق باشد و در کوتل پنجم از ادائے زکوة اموال پرسند
 و در کوتل ششم از حقوق والدین پرسند و در کوتل هفتم از حق مظلومان پرسند
 پیغمبر علیه السلام فرمود و نوح را پر دیدم اندر درویشان امت خود گفتند یا
 رسول الله درویش فقیر را میگوئی که در دنیا چیزی ندارد گفت لا بلکه
 ایشان امت باشند که نماند دروزه و حج و زکوة بجا آورده باشند اما
 فردائے قیامت بعضی درویشان دست زنند که خون مارا بناحق ریخته
 و دیگرے گوید که مال مرا بناحق خورده بگذارد خلایق ظلم کرده باشد مظلومان جمله
 اموال او را ببرند و او درویش ماند یعنی مفلس ماند از عمل خود پس بدان
 سبب آتش سوزد منقول است که اگر سیوم حصه درم
 از کسی بظلم خورده باشد یا نصیه نماز که مقبول بدرگاه خدا باشند از وی
 ببرند و در تفسیر مدارک آورده است که چون جمله
 خلایق را مرور در دوزخ است پس احوال مومنان چگونه باشد گفته
 اند اینکه آتش دوزخ مطیع است نه عاصی بفرمان باری تعالی بر کافران و
 فاجران حمله کند و ایشان را بگیرد و بر مقتیان چون آتش ابراهیم علیه السلام
 سر شود تا ایشان بگذرند و هر گروه فوج فوج شده بگذرند پس هفت
 کوتل در هر جا که غلط شوند در دوزخ روند پس در دوزخ اول که حجیم نام است
 درو عاصیان امت رسول الله صلی الله علیه و سلم باشند و کمترین عذابهای دوزخ
 آنست که تعلیل آتشین در پای ایشان کنند که مغز سر ایشان از شدت
 حرارت چون دیگ میبین بپزد منقول است از حضرت رسول الله
 صلی الله علیه و سلم که دیدم بپایانے را در دوزخ که طول و عرض او اندک سیح

احدی جز خدائی و دران بیابان صندوق آتش دیدم بکذا کلان و دران صندوق
 مارے دیدم مرا و رایک لک سر بود و بر هر سر او یک لک روئی بود و در هر روئی
 او یک لک دهن بود و در هر دهن او یک لک دندان بود گفتند یا رسول الله این
 عذاب از که باشد گفت از کسی که دو سوره قرآن بخواند و خمر خورد و یا قمار بازی
 کند چون شیر بز و قطار و ایضا در دوزخ صندوقها اند پر از مار و کژدم
 بر کژدم مقدار چهل ساله راه طول دارد و در دهن هر یک از ان ماران آسیائی
 آتشین میگرد که اگر یک مار از ان نیش بر کو بهائی دنیا زند کو بها چون موم بکند از د
 و در دوزخ دوم که جهنم است دران کسان باشند که از فرائض باری تعالی گ
 کشتی کرده باشند و از جهت سستی و کاهلی نفس نماز را بجا نیاورده باشند و
 دریائی حمیم در انست و در آن دوزخ مر آنکسان را حقیقه باشند و هر حقیقه هشتاد
 سال و هر سال هشتاد ماه و هر ماه هشتاد روز و هر روز هشتاد ساعت و
 هر ساعت او چون هزار سال این دنیا باشد و از حجم آتش او سخت تر گرمی دارد
 كما قال الله تعالى قل ناز جهنم أشد حرًا یاران گفتند یا رسول الله برای
 عذاب این آتش نیز کافیست حق تعالی سخت گرمی برای چه یاد کرد گفت ای یاران
 من اگر این آتش را دران دوزخ بیابد در خواب کند و در دوزخ سیوم که نام او
 لظی است جمله انواع مشرکان و کافران و بدبختان باشند و منکران باشند کما
 قال الله تعالى فأنذرتهم نارا أن لا یصلوها الا الاشیء الذی کذب وتولى
 و لظی زبان زنده را گویند که پانصد ساله راه دور مردمان زبان گیر و در دوزخ
 چهارم که نام او سقر است جهودان و ترسیان و دشمنان خلفاء الراشدین چون
 روافض و خوارج و غیر ذلک باشند و در دوزخ پنجم که نام او سحیر است جمله انواع
 شیاطین و اهل ذمیه و اهل ذمه باشند زیرا که ایشان جمله احکام شرع
 شریف را می شنوند و کفر را می ورزند و ایشان را عذاب سخت تر باشد
 از عذاب کافران کما قال الله تعالى وجعلناهم رجوما للشیاطین

لک لک لک لک لک
 دران دوزخ
 ۱۲

این آیت در بار عذاب
 سوره و تفسیر
 این آیت در بار عذاب
 دران بطریق آدم و دوم
 ۱۲

عذاب داری زیرا که چون در دنیا کسی را محنت رسد باز نمودن احوال بدگیری
 بار از دلش برداشته میشود سیوم اینکه ماران و کثردمان دوزخ از دوزخ
 بدتر اند از روی سختی زهر دندان ایشان چهارم اینکه دریا است در دوزخ
 حجیم نام که سخت جوشیده است چون بخوردن بالا گیرند گوشت و پوست
 روی ایشان بریزند و چون فرو بردند تمامی گوشت ایشان بریزند باز
 برای عذاب در حال برویند کما قال الله تعالى لا يظوفون بيننا وبينهم ايت
 و در خبر است که امت حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم هر چند گنهگار
 باشند رویهای ایشان سیاه نگردد و چشمان ایشان زرد نگردد و روزی جهودان
 از خازنان دوزخ پرسند که ای خازنان ایشان کیانند که روی ایشان سیاه
 نگشته است گویند ایشان گنهگاران امت محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم
 پس جهودان گویند که ای امت محمد شما بر ما خرمیکر دید و محمد شما نفع نکرد
 ایشان تضرع بدرگاهم نزل بر آرند که چرا ما را در معرکه کافران شرمند کردی
 از حضرت عزت خطاب شود مر جبرئیل را که برو حال امت محمد صلیم بین
 جبرئیل بیاید و خازن را گوید تا در دوزخ باز کند بگوید که ای خازنان حال
 امت محمد چیست عاصیان در حال فریاد بر آرند که ای خازنان دی کیت
 که از حال مایان می پرسد گوید دی است جبرئیل که بر پیغامبران فرود می آمد
 ایشان فریاد بر آرند که ای جبرئیل سلام ما بر محمد علیه الصلوة والسلام برسان که ما را چرا
 بجهودان ماندی چون این خبر بهتر جبرئیل حکم رب الجلیل بر محمد علیه الصلوة والسلام
 برساند در حال بر خیزد و بر زمین گرم ایستد که امت مرا بکافران همراه ماند
 ایا اتم بخش و یامن بهشت نروم و بی بی فاطمه زهرا رضی الله عنهما ستاده شود بیک
 است امیر المؤمنین حسن و بدست دیگر امیر المؤمنین حسین گرفته باشد و گوید
 یا رب جزاء طفلان بیگناه من بده و خونیا ترا بمن ده تا عذاب کنم - از
 حضرت باری تعالی خطاب بر رسول الله صلی الله علیه و سلم

له آزاد باره بیت
 و بنفسم در کوه سخت
 سن علیه سنان واقع است
 نزد جبرئیل
 آمدند کنسند بیان
 از شریک آن آب گرم
 جوشنده ۱۱

آید که شمر و یزید را بقتل و بار بر بلعیر طبرکاردای آتشین پاره پاره کردم و بگذاختم
 باز از برای عذاب زنده کردم و من قسم بعزت و جلال خود یاد کرده ام تا بی بی
 فاطمه و جمله مقتولان خونیا نرانه بخشند همیشه بدین نوع معذب دارم بلکه عاصیان
 دیگر را نیز بشومیت ایشان نجات ندهم تا آنکه بی بی فاطمه رضای نگر و دایش از
 بخشند رسول الله صلی الله علیه و سلم هر چند به بی بی الحاح کند قبول نکند بعد از آن یک
 نگاه در هوا تخته را بر آن بیند که بجای لطیف و لطیف و بلند و خورسند و در آن
 محلهای رفیع بنا باشند و در آن نغمهای سرود و آواز گوناگون باشند که اگر
 آواز یک نغمه از آن در دنیا شنوده شود مرغان از هوا درافتند و آب از فتن
 بایستد و زهرهای عاشقان بترقد پس چون نظری بی فاطمه و حسن و حسین
 و جمله مقتولان و مظلومان بر آن رسد گویند یارب این ایوانها و کوشکها
 و تختها کیان را باشد که تقی برایشان آواز کند که این از کسی باشد
 که قاتل خود را بچشم ساسی مقتولان بیکبار فریاد بخشیدن بر آرند پس از آنجا
 معلوم میشود که یزید و شمر هر دو بهشت برینند و چون بی بی فاطمه رضای
 راضی شود هر یک از شفیعان دست بشفاعت زنند پس طفلان در زیر عرش
 بایستند و فریاد و گریه بر آرند از حضرت پروردگار خطاب شود که ای طفلان
 بیگناه چرا گریه میکنید گویند یارب در دنیا بدیدار مادر و پدر سیر شده ایم
 الحال طاقت جدائی نداریم گوید که ایشان گنهگارند بمقدار گناه عقوبت
 کنیم و شما بهشت برین و دید طفلان گویند هرگز نرویم تا مادر و پدر ما را
 بخشند ملائکه را فرمان دهد که ایشان را برزور گرفته در بهشت برین چنان
 بگریزند که ملائکه ایشان را گرفتن نتوانند باز حکم باری تعالی شود از روی
 عتاب که ای طفلان چون حکم من قبول نمیکنید پس شما نیز بدوزخ روید بگهی
 بیکبار روان شوند چون بر کنار دوزخ رسند بفرمان حق تعالی نور در
 دوزخ بتابد چنانکه هر طفل و الدین خود را بیند بجز و دیدن چون

مرغان سفید خود را در دوزخ پیران اندازند که کثرت شفقت ایشان بر تمامی
 عرصات غریب و گریه بجز دانا آتش دوزخ بگریزد از ایشان و ایشان
 والدین را خلاص کرده بپایند منقول است که پسر در پیش رود
 و والدین در عقب او روند و اگر دختر باشد والدین را پیش اندازد
 و او در پس رود و سقطه نیز برای شفاعت زنده شود اگر خلقت او
 ظاهر باشد و بر پل صراط مردمان فوج فوج روند اول فوج عاشقان در پسند
 گویند کیانید گویند عاشقان ایم گویند عاشقان را بیم نیست بگذرید
 بعده فوج محبان در پس ایشان را نیز همچنان گویند بعده فوج
 مومنان مطیع و متقی در پس ایشان را نیز همچنان گویند بعده فوج
 عالمان در پس گویند عالمانیم گویند عالمان را بیم نیست بگذرید گویند
 یارب نذریم زیرا که در فرقان مجید خود فرموده بودی اَشْمَا الْمُؤْمِنُونَ
اِخْوَةٌ یعنی مسلمانان چون برادرانند و باز در جای دیگر فرموده بودی
 که هر که از اقربائی خود و برادران خود قطع کند شفقت و مروت را پس
 چنانست که از من قطع کرده باشد مایان الحال نیز بران عمل کنیم و از برادران
 عاصیان خود قطع نکنیم تا به بلا گرفتار نشویم فرمان شود که ایشان را هنوز بقدر
 گناه عذاب باقی است شما بگذرید ایشان قبول نکنند فرمان شود ملائکه را
 که سلاسل در گردن و کمر ایشان اندازید و بسوی بهشت بکشید
 همچنان کنند اما ایشان را خدا چندان قوت بخشد که اگر تمام ملکوت در یک
 کس بچسبند چنانند که نتوانند بعده فرمان رب عزت یدان شود که اگر بجانب
 بهشت نمیروید شما نیز با ایشان در دوزخ باشید در حال لَسْمِ الْعِزَّةِ
الرَّحِيمِ گویند و بجانب دوزخ روان شوند چون بنزدیک رسد آتش دوزخ از ایشان
 بگریزد و بگوید یارب تو بیا عهد سیاه رویان کرده من طاقت تاب
 این سفید رویان نمیدارم پس ایشان بر چاههای دوزخ برسند

و دستیار افرو و دلقان کنند هفتاد و هفتاد و یک تار ریسمان بیرون آید
 بکند بمقدار که اراده خدا تعالی باشد خلاص کنند و از هر طرف عاصیان
 فریاد کنند بجا همان بعضی گویند که با کفش شمار است کرده بودیم و بعضی گویند
 که ما خدمت در متاع دنیاوی دستگیری کرده بودیم و بعضی گویند که ما خدمت
 شمار را بجان کرده بودیم و همه را نجات دهند و چون عاصیان را روان کنند
 شیطان لعین فریاد برآورد که یا آله العالمین مطیعان مرا بخشیدی که ایشان در تمام
 عمر بقیه ما خون ناحق و زنا و خمر خورده و مال دیگر بناحق غارت کرده میزدند خطاب
 آید که ای لعین از ایشان دست انداز گوید یارب میترسم خطاب آید که اگر
 تو میترسی من از کرم خود شرم میدارم که چون یک بار بخشیدم باز پشیمان
 نشوم آن لعین نابکار و آن ملعون شرمسار بحضرت رب العزت دعوی و
 خصومت پیدا کند که مزارعان مرا چرا کردی که ایشان در قبول کردن
 امر من بودند حضرت عزت گوید ای ملعون من با تو دعوی و خصومت
 قاضی کوتاه کنم منقول است که در آن زمان منبری راست کرده شود
 و امام اعظم ابو حنیفه رضی الله تعالی عنه را بر آن استاده کنند و از حضرت عزت
 خطاب آید که ای امام این مسئله را بمثال دنیاوی قیاس کن و این بمثال
 آنست که شخصی در دنیا زمین دیگری میکاشت شما او را چه حکم میکردید امام
 گوید یا آله العالمین ما از روی کتاب چنان حکم میکردیم که بقدر رسیدن فصل
 غله را بصاحب تخم میدادیم و زمین را بصاحب زمین میماندیم پس باز خطاب
 آید که ای ملعون بندگان من چون زمین بودند و تخم تو گشت و بیدی بودند در
 ایشان کاشته الحال لائق تو این است که بدی را در گردن تو اندازم
 و بدو زخ فرستم و ایشان را به بهشت برم ملعون در آنجا بایستد بدو زخ
 نرود و تمام ملکوت او را جیبیدن نتوانند زیرا که بسبب این طوق لعنت
 که در گردن او باشد ثقیل باشد که ما قال الله تعالی عَلَیْكَ لَعْنَتِي اِلٰهِي

در بیان قضای امام اعظم
 در آخرت

یوم الدین پس فرمان حضرت رب العزت شود که اول طوق را بریده در دوزخ
اندازند بعد سگ سیاه از دوزخ بر آید چون گریه موش را گرفته در دوزخ
در آرد و در خیر است که چون شفاعت کنند مومنان را کافران نیز امیدوار
شوند زیرا که میان نیز بعضی آفتاب و بعضی ماهتاب و بعضی کوه و بعضی کوه و درخت
و سنگ و گنبد و بعضی بت و غیر ذلک من عبادات الکافر را پرستیدیم ایشان
نیز میان را شفاعت کند حق تعالی آفتاب و ماهتاب و ستارگان و غیر ذلک
معبودان ایشان را چون دیگر سیاه کرده بدوزخ اندازند و در حق ایشان
بدعا کنند که بعضی الهی گرفتار شوید مگر لائق عبادت نبودیم چرا عبادت
ما میکردید تا بشویم شما مانیز گرفتار شدیم بعد از ان امید
کافران منقطع شود و معلوم باد که این غذا بسیار و بسیار کور در
حالت کوری است و بر لنگ بر حالت لنگی و غیر ذلک از معیوبان بجهان حال
بگذرد اما چون از دوزخ بگذرند اهل بهشت را بدریائی بحر الحیوان بشویند
اما در تفسیر منیری آورد در بیان این آیت که وَ یَسْقُونَ مِنْ رَحْمَتِ
مُحَمَّدٍ خَمْرًا مَسْکًا یعنی رقیق تام چشمه است بیرون از بهشت
که بوی او از مشک زیاده است و همه مومنان از مردان و زنان را و از آن چشمه
بشویانند چون از آن آب بیرون آیند مگر جوانان تازه رو سگر و نند که
بر بدن ایشان موی نباشد جز موی سر مگر بابا آدم و محمد رسول الله صلی الله
علیه و سلم را که ریش باشند بغایت زیاده که هیچ کالائی بهشت برابر ایشان نباشد
زیرا که اباوالبشر و اواخر البشر و مردان چون جوانان سی ساله باشند و زنان
چون دختران سیزده ساله اما قد مردان شصت گز باشد و هفت گز عرض سینه
داشته باشند و قد زنان شانزده گز باشد بعد از ان علهای بهشت
پوشانند و بر اقامت بهشت سوار کنند بعد از ان صفوف راست کنند
صد و بیست صف مهیا شوند چهل صف همه پیغمبران با اوست

در تفسیر منیری
در بیان این آیت
که وَ یَسْقُونَ مِنْ رَحْمَتِ
مُحَمَّدٍ خَمْرًا مَسْکًا
یعنی رقیق تام چشمه است
بیرون از بهشت

در تفسیر منیری
در بیان این آیت
که وَ یَسْقُونَ مِنْ رَحْمَتِ
مُحَمَّدٍ خَمْرًا مَسْکًا
یعنی رقیق تام چشمه است
بیرون از بهشت

خود باشند و هشتاد و هفت امت رسول الله صلی الله علیه و سلم باشد و طول هر صف پانصد
ساله راه باشد و حضرت محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم در عماری فرشتگان بردارند و
چهار پسران رسول الله صلی الله علیه و سلم در پیش همه صفوف روند و اسب بازی میکنند
و سایر مردمان چون گوهر شب چراغ در آن صفوف نمایند و زنان را نیز در عمار
بردارند و بدین شادی و طرب بدر و از بهشت در آیند بعد از آن فرشتگان در پیش
آیند و بگویند سلام و علیکم و طبعتم فاذ خلوها خالداً یعنی پس هر یک را بطرف
سرایهای خود روان کنند و رخصت است که هر یک از مؤمنان را هفت سرای
باشد و عرض دیوار هر سرای پانصد ساله راه باشد اما لطیف تر که هر چه از اندرون
است مرصاحب او را از بیرون بنماید نه مرغیر را و در هر سرای هفتاد
هزار میدان شکار باشند و عرض و طول هر میدان چون هفتاد هزار برابر این
دنیا باشد پس سرای اول از نقره باشد و سرای دوم از طلا باشد و سرای
سیوم از زبرجد و سرای چهارم از یاقوت سرخ باشد و سرای پنجم از
مروارید باشد و سرای ششم از فیروز باشد و سرای هفتم از نور باشد لطیف
تر از همه چون صاحب از سرای اول در آید حورانی که در آن سرای الحال در
خواب اند در آن زمان بفرمان حق تعالی بیدار شوند و ندانشوند که برخیزید
و بقدم شوهران خود جامه بار بردارید و بر آید شراب و در شان حوران گفته اند
و کوا عب آشربا و کاسا دهاقا یعنی دختران سیزده ساله باشند
همه انارستان و پیاله های پر کرده بدست گرفته در پیش شوهران خود آیند
بنده مؤمن از دست ایشان پیاله بردارد و بنوشد و بر سواری ایشان را بوسه
دهند اما از دست آن حوران چنان نور بدخشد که فرشتگان سر سجده نهند و
گویند مگر دیدار باریتبار دیدیم و تقی برایشان آواز دهد که سر بردارید این
دیدار نیست بلکه تجلی از دست حوران است که بشوهران خود پیاله ها
بالا کرده اند لهذا ازین شش سرای سوار بر حوران را بوسه

اینجا در این کتاب
در چهارم است
در دیوار و شکار
بین در آید و شکار
جاودان

سکه آینه ندارد
عمیق باشد و لون است
ترجمه
در زمان دو کشور
هم عمر و پیاله از شراب
پر کرده باشند

کند و بگذرد و چون در سرائی هفتم در آید تختی را بیند که پانصد ساله راه طول عرض
 داشته باشد و بر آن تخت یک تریا باشد که عدد او واجب تعالی دانند
 لقوله تعالی ^{عنه} ^{علیه} ^{السلام} علی فریش بطائنه من استبرق یعنی تکیه زده باشند
 حوران بر فراشهای که استرهای آن فرش از استبرق باشد و در روایتی
 دیگر چنان وارد شده است که بطائن نام جامه های ابریشم است اما
 منقول است که اصحاب رسول الله صلی الله علیه و سلم پرسیدند که صفت ابره
 چرا نکرده که استبرق یاد کرد حضرت صلی الله علیه و سلم فرمود مثال ابره در دنیا ناموجود است
 پس بر آن فرشهای یک حور العین خفته بینند که اگر او را هزار دل بوده باشد
 همه از دست روند و بی طاقت شده خود را از اسب بر تابد اما بسیاری
 لطافت فرشهای چنان پندارد که مگر هیچگاه آرام نخواهد گرفت بلکه همه در
 جنبش باشد چون نزدیکش آید آن حور از خواب بیدار شود و بر وی بش
 بخندند از دندان او چندان برق بجهد که فرشتگان سر بسجده بنهند و پندارند که
 مگر دیدار الله تعالی است که می بینیم با تفت بر ایشان آواز کند که دیدار نیست
 بلکه استبراق دندان حوران است ^{مکمل} در دخول جن در بهشت
 ایام را توقف است اما اصحاب او حکم جواز دخول کرده اند اما در
 تفسیر خوانده اند که در بهشت مایان جن و ملک را بر زمینیم
 اما ایشان را رانخواهند دید بلکه آواز شنوند و بر آن عمل
 کنند و بعضی گفته اند که بهشت نشسته باشند اما جن
 و اذوق و شوق باشد و ملک از دیدار محروم اند پس هرگاه که
 تجلی بر ایشان بدرخشد سر بسجده نهند که مگر دیدار دیدیم اما تفت
 بر ایشان آواز کند که سر بردارید که این دیدار نیست بلکه تجلی فلان چیز
 است الغرض چون حوران بخندند شوهران را غیرت و کینه در کار شود
 که مایان را نادیده و نا آشنا چگونه در روی ما خندیدند و حوران

آیت خاد در بار بهشت و
 هفتم رکوع الرحمن ۱۱۰
 تکیه زده بر فرشها
 است آن از حور یک بهشت

زبان معذرت بکشایند و گویند که بار خدایا بیا و عده کرده بود که بر فرش شما بغیر
 از شوهران شما کسی دیگر بر نیاید پس دستیم که بغیر از شوهر کسی نباشد بعد
 از آن میان ایشان مجامعت حاصل آید اما تا نیم روز پانصد سال باشد
 و بر ایشان چون یک نفس بگذرد از غایت خوشی و آب منی چون باد از
 ذکر بیرون جسد و در فرج او گم شود اما چون آب بسیار از ناله و آن به تندی
 و بسیاری باشد بعد از فراغ چون بنشینند و ملاعبت کنند این زن
 دنیاوی از جانب دیگر پیدا شود یعنی ظریف و زیبا و ملون او مرده اند
 که این زن در بهشت از حوران زیبا تر باشد زیرا که این را در درجه حاصل است
 یک درجه ایمان و عذاب دنیا و خدمت شوهر و عبادت الله و دیگر درجه آن جهان
 از نیک آن جهان زیبا شود اما حوران را یک درجه آن جهان است که آن
 زیبا است بدان سبب ایشان را زیبایی است الغرض چون شوهر
 این زن به بیند دلگیر شود و اندک که این همان زن است که در دنیا بزن
 دیگر نمی ماند الحال باز خواهد ماند و این زن شوهر را زیر کرده بنشیند
 و آن حور و عوے کند که من در دنیا محنتهای شوهر را میکشیدم
 الحال تو چرا بهیله و اوسته حور گوید که تو نوبت خود را گذرانده الحال
 نوبت من است در آن بفرمان خدای تعالی باده از زیر عرش و زین گیر
 تا کینه ایشان کم شود و هر یک شوهر را بدیکر بسیار و بعد ازین بدان ای فرزند که
 خانه هر شخصه بر همین زن باشد اما حوران چون کنیزکان باشند و زیبا و
 مردان را مثال نیست بلکه روز بروز قوت و حسن بیشتر شود چنانکه در
 دنیا روز بروز ضعف و قباحات اما این زنان از حور زیبا تر باشند و زیبا و
 حوران گفته اند که اگر یک تن ایشان در دنیا بتابد و روشنی آفتاب را ناچیز کند
 و اگر آب دهن در دریا اندازد چنان شیرین شوند که اگر همه دریا را یک شخص
 فرو برد سیر نشود و در شان ایشان حق تعالی میفرماید و فیهم

یعنی دران باغها چشمه ها اند که می چید آب ایشان بالا حتی که از سر درختان
میگذرند و ایضا قال الله تعالی فیہما قاحکہما و فخل و زقان منقول است
که دانه انار چون هفت برابر این دنیا باشد و مردانه چند سواران و غلامان استاده
باشند و ایضا قال الله تعالی فیہن خیرات حسن ط یعنی دران باغها حوران اند
بغایت لطیف و لطیف و نیک روی و ایضا قوله تعالی خور مقصورات فی النخیام ط
اے مستور فی النخیام یعنی در بهشت خیمها اند که پانصد ساله راه بلندی دارند و
دران خیمه ها حورانند که آدمی و پری و جن و ملک ایشان را ندیده اند و ایضا قال الله
تعالی من کبر علیہن علی رفوف محض و عبقری حسن ط یعنی آن حوران دران خیمها
تکیه زده اند بر بالینها که رنگ آمیز اند بخطها که سبز و سفید و دراز
کشیده و رنگ خیمه نیز همچنان است و ایضا قال الله تعالی و یطوف علیہم ولدان
مخلدون اذ ارایتہم حسبتہم لؤلؤا منثورا و در خبر است که چون بنده
مومن بدان نعمت مفرج شود پس او را خطر و شکر پیدا شود که اگر مارا
لشکر میبود و در حال از هر سیوه سواران بیرون آیند که اندام ایشان چون
در ناسفته نماید پس هر مومن را شصت هزار امر باشد و هر امر را هشتاد هزار
چوب داران باشند همگی را چوبهای مروارید بدست و گاہی بدان مقدار لشکر
و چشم و هجوم بخیاں شکار دران میدانند که ملو بشجر اند چون ایشان برسند همگی
درختان بجمان روند تا صفوف لشکر انقطاع پذیرد و هر یک از ان لشکریان
صد و دوصد آهوان را بکشند که نیمه پنجه و نیمه بریان باشند بعضی از ان
بخورند و بعضی را بخانها بیارند و چون استخوانها اندازند باز آهوان
شود زیرا که دران سرای فنار استرس نیست بلکه ابد الابد دران بقا
است و ایضا باین مقدار لشکر و چشم بزیارت رسول الله و سایر پیغمبران
و گاہی بزیارت مادر و پدر و گاہی بزیارت برادر مومن بروند و آن
صاحب خانه او را و تمام لشکر او را مهمانی بدد و گاہی میان خود دعوت

این آیه مبارکه است
و منقسم در سوره الرحمن
و افع اند و در جملہ
دران و در بستان میوه
درختان خوراکی دارند
دران کاشکدانان
را گزیده و با جلال باشند
یعنی حوران
بجای ایشانند گاه در
خیمه
تکیه زده گان یعنی
و نشاندن بلندی
در غایت نیکی
چون آیه مبارکه
این آیه مبارکه است
و منقسم در سوره الرحمن
و افع اند و در جملہ
دران و در بستان میوه
درختان خوراکی دارند
دران کاشکدانان
را گزیده و با جلال باشند
یعنی حوران
بجای ایشانند گاه در
خیمه
تکیه زده گان یعنی
و نشاندن بلندی
در غایت نیکی
چون آیه مبارکه

چون بیتی
نیکی
دران

بهمانی کنند و طعام و شراب رنگ برنگ در پیش آرند و اسپان در بهشت
 بر چند نوع اند بعضی را دو پایی و دو بال است چون مرغ و بعضی را گفته اند
 که هفت برابر این دنیا در زیر رسم ایشان آید نوع اول هر گام هفتاد هزار
 سال راه را قطع میکنند و نوع دوم را حساب نیست در جبر است که
 در بهشت روز و شب نباشد بلکه بدت هزار سال مشک سیاه بارو آن
 علامت شب است و بدت هزار سال مشک سفید بارو آن علامت
 روز است و در بهشت خواب نباشد زیرا که از کوفت و سختی می خیزد و این
 اسبوعه و روز نیز بحساب است چنانکه در روز یکشنبه مومنان بهمانی میکنند و
 یاران و میهمان را دعوت نمایند و در روز دوشنبه مادر و پدر بهمانی میکنند
 و فرزندان را دعوت نمایند و در روز سه شنبه فرزندان میهمانی میکنند
 مادران و پدران را دعوت کنند و در روز چهارشنبه عالمان و مشائخان
 دعوت و بهمانی میکنند متعلمان و مریدان را دعوت نمایند و در روز پنجشنبه
 متعلمان و مریدان بهمانی میکنند عالمان و مشائخان را دعوت نمایند و
 در روز جمعه حضرت ذوالجلال و باری ذوالکمال میهمانی میکند و جمیع مومنان
 دعوت کنند و معلوم باد که میهمانی کردن ایشان چون در دنیا
 پختن و کشتن نباشد بلکه از هر چه بخواهند در حال بجهان نوع پیدا شود
 مسطور است که بعضی در دل آرند که اگر بار از راعت نماند بود
 بهتر میبود در حال غلبه بر وید و در حال خشکند و پخته شود و در وید
 گردد و جل کرده شود پاک شود و توده باشند و ایضا اگر کسی در دل
 آرد که مارا فرزند بودی بهتر بودی در حال بزیاید اگر خواهد که بنای
 کلان تابد و ملاعبت کنیم همچنان شود و اگر خواهد که در حال کلان شود
 همچنان گردد کما قال الله تعالی و فیہ کما تشتهی انفسکم پس
 هر چه در خاطر آید در حال موجود شود و تیر انداختن در بهشت نیز باشد

در بهشت در آن
 آنچه از دانه و خواهر فسیل
 شمارند باینده از کلمات الهی

آیه تبارک و تعالی
 در کتب و قال الباقی

قال الله تعالى فيها سرور مرفوعه والكواف موضوعه ونسار مقصوفه وزراي مقصوفه
 یعنی در بهشت تختها باشند بلند که پانصد ساله راه بلند می داشته باشد و
 بران صراحی بے شمار نهاده باشند و بالینهای بعدد و فرشتگان بعد
 که بطائن ایشان از برت باشند و متقول است که کافران طعنه و انکار
 میکردند که مومنان صد سال بر آیند و صد سال فرود آیند تمام عمر ایشان در
 سهو و صعود گذرد باری تعالی از برای سر ز نش ایشان این آیت فرستاد
 أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْآيَاتِ كَيْفَ خُلِقَتْ يَعْنِي نَمِي مَنِيْدَامِي كَافِرَانِ اشتر را که چگونه
 آفریده ام او را که اگر گودک نمانع او را بخواباند خواب کند و او سوار شود
 همچنان آن تختها در حال فرود آیند و مومنان سوار شده بالا روند و
 چون بالا روند هر یک بر تخت خود نشسته باشد و باد بکمرے حکایت کند
 اما این جهان که چنان و چنین بر ما گذشته است و هر یک هفتاد و هشتاد
 بخورد و شراب بخورد و چون عرق خوشبوئی از بدن ایشان بر آید
 و سیر شوند در دنیا چون خوردنی کسی بسیار خورد در تجوری و زوال عقل
 باشد اما در بهشت تن درستی و کمال عقل حاصل شود مسلم چون
 یک زن را دو شوهر باشد و یا بیشتر باشند یکی بعد دیگری در بهشت
 از کدام شوهر باشد جواب در بوستان ابواللیث سمرقندی آورد
 است که هر که او را ضعی باشد از او شود اما بدان صورت او باری تعالی در حال
 زنان را پیدا کند و بدان شوهران دیگر بدت ملاحظه خاطر نباشد بدان
 ای فرزندان که نعمتهای بهشت بلاحد و عداند چون مسلمانان بدان خوشتر
 و مفرح و مغرور شوند و مشغول گردند باری تعالی فرشتگان را فرمان داد
 که بندگان را بمحافی من دعوت کنید چون فرشتگان بروند و چو بد را را
 نمائند برگردند بکنز اچند گرت برگردند بعد از آن بد رگاه لم یزل بتالنه
 چوب داران میان رانمی ماتند فرمان شود که شما چرا بے ادب و

آیت بزرگوار در باره آخر سوره نمل
 انک و انک است ۱۱

میرود باید که بشکستگی گرفته بروید در تحت عرش خوانها اندوخته شده به
 برابری هر عددی مسلمانان یکی را بردارند بجز در داشتن چندان
 بدو خشنند که فرشتگان بامید دیدار سرزمین نهند چون بچوب داران برشند
 ایشان بغلاف قریب رسانند بگذارت دست بدست بر بسته مومن برشند
 چون دستار خوان باز کنند سیبی در آن باشد چون سید را بشکستند
 اذان میان حورے بر آید که حوران دیگر برابری او چون انگشت در پیش
 آفتاب نمایند اما چشمان بر هم نهاده تاسف بر کوری چشم او خورد با تفتی آواز
 کند که بوسه بر چشمانش بده چون بوسه زند چشمان باز کند
 و بخندد چنان برق بجد که فرشتگان بامید دیدار سرزمین نهند شوهر
 گویند که من بتو آشنایم دوم چرا برویم خندید که گوید باری تعالی
 مایه از فرموده بود که تا شوهران خود را ندیده اید چشمان باز نکنید چو نتوبوس
 دادی دالستم که شوهر من تو باشی بعد ازان چون مومن شوق گسار گیرے
 پیدا کند هر یک از جیب خود خطی را بکشد و بدست ایشان بدهد در هر خط
 چهار سطر نوشته باشد یک آنکه باری تعالی میفرماید ای بندگان چنانکه من زنده
 ام که زندگی مرا زوال نیست شمارا نیز همچنان کردم دوم اینکه عطا کردم شمارا
 بادشاهی همیشه که حد و عد و زوال و نقصان ندارد سیم اینکه تندرست
 گردانیدم شمارا بخلاف دنیا که هرگز رنج و بیماری نخواهید شد چهارم اینکه
 گردانیدم شمارا جوانان که هرگز پیر نشوید اما یک عنایت دیگر دارم که آنرا
 نیز بر شما خواهم کرد مومنان بیکبارگی گویند یا رب از عذاب دنیا
 و عرصات و دوزخ و صراط مارانجات دادے و نعمات سرمدی بهشت
 رساندے پس کدام عنایت تو بهتر ازین باشد با تفتی آواز دهد از روی
 عتاب که من وعده دیدار بشما مکنه کرده بودم پس معلوم میشود که شما
 فراموش کنندگان اید همیشه آورده اند که چندان غور و شور بر

بهشتیان رسد که همه نعمات بهشت را فراموش کند فرشتگان همان اسپان
دو پائے را بپارند و بران سوار شوند و زنان را فرشتگان در عمارت بردارند
و بجانب دارالجلال روان شوند و دارالجلال میدانی است در بهشت که
اگر بران اسپان تیز روند آن عمر که ایشان است ابد آباد دران بتازند
هرگز انتها سے اور اینها بند پس دران میدان مقصوره را بیا بند که چهار
صد دروازه داشته باشد و از یک دروازه تا دروازه دیگر چهار صد ساله
راه باشد و از هر جانب بدان مقصوره در آیند و دران مقصوره گنبد
اند بعضی از نور و بعضی مرتب از یک خشت طلا و یک نقره و بعضی از مشک
سفید انبیا برگنبد نورانی بنشینند و علما و اولیا برگنبد زرعان
مومنان برگنبد مشک پس فرمان رب العزت شود در فرشتگان
را که کاسه های شراب برایشان بخورانید هر یک چندان
بخوشد که فرشتگان در مانده شوند مناجات کنند که یا رب مست نجشوند
فرمان شود که شما از میان بدر شوید مرا ایشان وعده هست همه بیرون
روند جز جبرائیل علیه السلام بقوله تعالى عَالِمُ الْغُيُوبِ فَكُلُوا مِنْ ثَمَرِهِمْ لَا يَنْصَرِفُ عَلَيْهِمْ عَذَابُهُمْ وَاسْتَبْرُوا

جَلُوا أَسَاوِرَ مِنْ فِضَّةٍ وَسَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا یعنی برایشان
جامها باشد از استبرق و در دست و پائے خلخال نقره داشته باشند
و هر و مر و اید را در گردن انداخته زیرا که زیور در دنیا بر مردان حرام
است و در بهشت روا گرد چنانکه ایشان را ریش نباشد بعد
از آن دو دست از غیب پیدا شوند و صاحب دست دیدن نشود و
پیاله را بر مومنان برگرداند و بیکبار مست شوند و تمام وجود ایشان
چون یک مردک چشم گردد یعنی چنانکه کسی بچشم می بیند و
بدیگر اندام نه آید دران زمان تمام اندام ایشان چون چشم شود و هر طرف
بینند و خودی را فراموش کنند مگر انانیت که من چنان شده ام

و
آیه نادره نیست فهم
روح ال الهی
لحظه بهشتیان
لباس نپوشان ایشان
دیبا بزرگ سبز است و جامه
حکیم میرزا بهشتیان
بستونهای نقره و جامه
التهاب و جامه
شراب یک از او ناس
و جامه احسنی

و در آن سیاه و سفیدی تجلی روئے نماید و در آن دیدار باری تعالی را چنانکه
 بی مثل و نظیر است هر یک بقدر یقین و معرفت و بقدر قوت و استعداد
 خود بیند و یقین بداند که این همان خداست که او را مثل و مانند نیست قال
 علیه السلام سترون ریتکم کما ترون قمر لیلة البدر لا تضامون
 فی رؤیتہ یعنی چون ماه شب چهاردهم بیشک و بے شبهه خدائی را بیند
 بطریقیکه شبیه و نظیرند آشفته باشد و اگر لا تضامون بد خوانی پس معنی
 چنان میشود که تجلی بر هیچ یکی از شمار برابر نباشد بلکه تجلی هر یک اندر خود
 خود باشد و این صحیح است بقول الشاعر ابیات نظاره کنان روئی
 خوبت چون در تلکند از کرانهها در روئے تو روئی خویش بیند
 این است تفاوت نظر بار و ذی از حضرت شیخ الاسلام و المسلمین
 شیخ علی بن قنبر علی قدس سره پرسیدم که مراد از کرانه چه باشد
 و حال آنکه رویت بلا جهت باشد گفت مراد از دیادانانیت است
 و مراد از آنکه روئی خویش بیند یعنی خود خویش بیند و مراتب خویش بیند
 و مدت دو هزار و پانصد سال مستغرق تجلی افتاده باشند بعد اول
 جبرائیل را بهوش آورد و گویند که پر خود را بر ایشان بکش تا بهوش آیند
 زیرا که حوران منتظر راه ایشان اند چون بهوش آیند باز دعوی
 طلب دیدار کنند فرمان حق شود که چه مقدار گسی دید و دیدار و دیدید
 گویند دو نیم روز فرمان شود که لا بک دو نیم هزار سال بگذشت
 الحال حوران بشما منتظر اند بعد همان گاو که تحت سبع ارضین
 است و همان مرغ که در بحر الحیوان استاده است هر دو را ذبح کنند
 و بینندگان بهمانی بدهد و حضرت بی بی مریم و آل زین فرعون هر دو را
 بر رسول الله ﷺ ترجیح کرده سپارد اما از طفیل ایشان بهرموسن جوری عطا کرده شود
 که حوران بهشت در نظر او انگشت آفتاب نمایند باز سوار شوند و زانرا در عماری گرفته

بطرف خانها آیند و بادے ازان جانب بوزد و مشک را در عقب ایشان
 پریشان کنند تا بخانه برسند بعد ازان را چنان نور و جمال پیدا میشود که
 حوران بهشت بجمال ایشان مزین گردند و بعد هر یک بقدر شوق و محبت
 خود حق تعالی را دیده باشد بعضی هر روز پنج بار و بعضی کم و بعضی
 زیاده بران منقول است که اگر این مردمان یک چیز بهشت را میدیدند
 بغیر ازین کلمات هرگز نمیگفتند که یارب امتی امتی امتی زیرا که تمام دنیا
 بقیمت تازیانه بهشت نمی آرد و گفته اند که چهار چیز در بهشت بهتر از
 بهشت اندیکی مرگ در نیست زیرا که چون در دنیا شخصی بخیرے دل بندد
 و مفرج شود از زوال او همیشه اندیشه ناک باشد و دیگر محالست کردن با قربا
 و مغبان و سیوم زیارت کردن پیغمبران چهارم افضلترین همه اینکه دیدن حق تعالی
 بیندیش معلوم باد ای فرزند که نجات از دوزخ و دخول در جنت نشود مگر
 بتقوی و در خیر است که چون باری تعالی بهشت را بیا فرید جبرائیل را فرمود
 که برو و او را بین چون دید گفت واللہ واللہ و بعز تک که چون چنین چیز آفرید
 هیچکس بغیر این آرام نگیرد باز گفت اے جبرائیل برو در راه او نظر کن که
 چگونه است چون دید همه را ریاضت و طاعت و مجاهده و ترک لذات و
 بذل مال فی سبیل اللہ و بذل نفس فی جهاد اللہ و محنت و مشقت و اندوه و
 غم و صبر و شکر و آنچه طریقه شریعت است دید و گفت واللہ که بهشت نمایند
 مگر اندکے بسبب محنتهایی که در راه است باز دوزخ را آفرید گفت برو
 بین حال مخالفان چون دید گفت بعز تک که هیچکس نباشد که درین درآید
 و همه خلایق ازین بگذرند و بدین راضی نشوند گفت راه او بین چون دید
 همه خلاف طاعت و ریاضت و عبادت و فسق و فجور چون شرب خمر و زنا
 و آلت ملاهی و ناخن و غیر ذلک من البقایح که در چشم بد بختان
 در دنیا آسان نمایند و کار حق بر ایشان دشوار نماید گفت بعز تک

که هیچکس بسبب این راه ازین خلاصی نیابد مگر کسی که تو او را اراده نجات کرده باشی ایضا در خبر است که در میان بهشت و دوزخ مجادله افتاد در بهتر بودن دوزخ گفت که ای بهشت افسوس برین نعیم تو زیرا که هر چه در دنیا قبیح ترین مردمان بصورت خمیس ترین خلایق بشوکت و مال و جمال باشد بتو آید و تو ما را ای ایشان باشی ز بهر شرافتی که ما را است زیرا که هر چه خوب ترین مردمان بصورت اندوه هر که بزرگترین خلایق اندوهی مال و جمال و شوکت اند بسبب فحش و زنا و حرام خواری و خلق آزاری بمن آیند از حضرت رب العزت خطاب شد برو که اے دوزخ معلوم تو باشد که قبیح ترین مردمان را چنان صورت بدیم که هیچ چیز بهشت را برابر او زیبایی نباشد و زیبا ترین مردمان را که نصیب تو باشد چنان زشت و سیاه روی گردانم که تو از ایشان ترسی و ناراض گردی

قال الله تعالى فاتقوا النار التي وقودها الناس والحجارة أعدت للكافرين

روزی رسول الله صلی الله علیه وسلم با جمیع اصحاب در بیابان تشنه شدند انس بن مالک را فرستاد که فلان کوه یعنی فلان چاه را از من سلام بگوی تا آب خود را بیرون کشد تا اصحاب من از آن بخورند چون بچاه دعائی رسول الله صلی الله علیه وسلم برساند چاه گفت که جان من فدائی رسول باد اما چون این آیت مذکور بر رسول الله صلی الله علیه وسلم آمد چندان بگریستم که آب در من ذره نمانده است و تمام آب خشک شد و آن چاه بنگاشت کرده شده بود از آن ترس که مرا از آن ترس نگراند که آتش دوزخ را با ما فروزد چون این جواب را بر رسول صلی الله علیه وسلم برساند تمامی اصحاب چندان بگریستند که تشنگی را فراموش کردند منقول است که ما بین نیران و جنان وادی است اعراف نام که در آن تو دایمی مشک است که نبد دوزخ دخل دارد و نه بهشت کقول الشاعر فرد حوران بهشتی را دوزخ بود اعراف دوزخیان پرس که اعراف بهشت است بعد از مرور

مثله
در بیان مجادله در بهشت و دوزخ ۱۱

آیت مذکور باره اول در
الکلی یا ایها الناس ۱۱۰
در بیان تشنگی
از آتش که تشنگی
مردمان و سنگها باشند
کرده شده است باره
۱۱۰

صراط عالمان بران استاده شوند کما قال الله تعالى وَعَلَى الْاَعْرَافِ رَجَاكٌ وَ
 بهشتیان خطاب کنند که ای اهل بهشت آنچه مایان گفت بودیم همه حق بود
 گویند صدقنا که همه راست بود و بسبب تصدیق بدان رسیدیم باز
 بدو زخیان خطاب کنند که ای اهل دوزخ آنچه گفته بودیم همه حق بود و یافتند
 پاداش اعمال را یانه گویند ای عالمان همه راست بود اما بسبب تکذیب
 از جنان محروم و به نیران مقرون گشتیم و بگویند کافران مر عالمان را کما قال الله
 تعالى اَنْ اَفِیْضُوا عَلَیْنا مِنْ الْمَاءِ اَوْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ فَقَدْ اَلَلَّهَ یعنی آنچه از طعام و شراب
 خدای بشمار رزق داده است اندک بر ما ریزید گویند خاموشن باشید که
 این را باری تعالی بر شما حرام گردانیده است بعد از آن عالمان به بهشت
 روند بدان ای فرزندان غمگین الله تعالی فی رحمة و ارحم علیک علی والدیک که
 مقصود فقیرانین قصص حکایت و قصه خوانی و حکایت آموزی نبود بلکه غرض
 فقیر آن بود تا بدانی که آنچه سینه است ترک دهی و آنچه حسنه است بیایی
 داری تا بسبب عمل کردن تو آنرا بفقر نتیجه امر معروف برسد قال علیه الصلوة والسلام
 الذال علی الخیر کفایه و در شرح مشارق آورده است که
 چون حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم فرمود که هر که صله رحم کند رزق او
 فراخ گردد و عمر او دراز گردد و اصحاب گفتند یا رسول الله در ازای عمر چه معنی دارد گفت مگر
 از وی کسی پسند و نصیحت گیرد و یا از وی فرزند صالح بزااید و باند تا هر
 عملی که بعد او کند او بدان شریک باشد و چون از کسی بمقدار یک صحیفه
 نوشته ماند از نصیحت ثواب او بجز الله تعالی کسی نداند و کتاب قبیل
 امر معروف است و در شرح مشارق آورده است که همه
 نیکیهادر برابر جهاد چون قطره آب در دریا است باز گفت که جهاد در
 برابر امر معروف چون قطره آب در دریا است پس چون امر معروف لازم بود
 از کردن ساقط کرده ام تا بر تو روشن باشد که راه قیامت دو

آیت بزرگوار در این مقام
 و نادر است ۱۲
 لعل که بگوید بر ما
 پس از آنکه از آب بازماند
 آنچه روزی داده است
 شمار خدای تعالی
 راه نمانده بکار
 فی مثل فاعل کار

و در از است و توشه اندک و یا محرم فی پس درین راه توشه بسیار کن
و انیس صالح عمل را با خود یار کن تا در مضیقت احوال هلاک نگردد فی فضل
سیوم در اجناس مسائل و فوائد بدان ای فرزند که درین فصل آنچه
تو گفته بودی از سلهائے شرعی که تا در باشند بعضی را بسیارم تا ترا و
سائر خلائق را فائده حاصل شود مسئله اگر شخصی از روی بازار چیزی
بخرد از حلالیت و حرامیت آن چیز از بازاری پرسد یا نه جواب بقول
امام شافعی بغیر رسیدن روایت خریدن چیزی اما بقول امام اعظم ح
پرسیدن روایتست زیرا که بازار مصطفی و بازار خالی از حلال و حرام میباشد هر چه
پیش آید بخرد و بدان ما خود نگرداند شرح و قایم مسئله چون شخصی مال دنیا و
جمع کرده بود از نامرضیات چون جبر و زور و حرام بعد از وفات آن مال بر میراث
خواران حلال گردد یا نه جواب گردد زیرا که بغیر علیه السلام فرمود که بدترین
مردمان کسی است که حساب اموال خود بر دو سو بداند یکی ان بگذارد و ایضا
قال علیه السلام مَالُ الْبَخِيلِ كَسْبِ الْفَيْلِ لَا يَنْفَعُ بِهِ إِلَّا بَعْدَ الْمَوْتِ پس میراث خواران را
خراب نکند بلکه نگهدارد و خورد و اگر قرضداران او بپایند که بر میت مایان را قرض بود از آن
مال او کند و زکوة مال نیز بکشد و فقیران را خوردن حلال باشد زیرا که حق فقیر و سچوگاه
بر طرف نمیشود فتاوی نوادر مسئله چون شخصی غصب کرد گوساله را و یا ما و
گا و را پس گوساله بمیرد و ماده گا و خشک شد تا و ان شیر از غاصب برسد
یا نه جواب رد مخففه الفقه مسئله چون شخصی مالک شود مال حرام
را و آن را اجل و دیگر بفروشد نفع او روا باشد یا نه جواب اگر مال در هم و یا
دو نایر باشد نفع او بر باع و مشتری حلال باشد زیرا که این مثل دارد چه
هر گاه که بصاحب رد کند مثل او را رد کند جائز باشد و اگر عوضه و مواشی باشد
نفع او بر باع و مشتری حرام باشد زیرا که هر گاه رد کند هر جا که باشد جز این چیز
رد کردن چیز دیگر نشاید و رد کردن این مستند است فتاوی نوادر

مسئله در بیان مسائل عجیب و
کثیره الوقوع و بهتر

مصطفی

الشیخ علی بن محمد بن علی است
نفع فقیران و گوساله از گاو

مسئله چون بر شخصه مار آید و آواز خود اندازد بر دیگری رسد و آواز خود
اندازد و بر دیگری رسد و آن ثالث را مار بگذرد و بپرسد تاوان جنایت بر عاقله
کدام کس باشد جواب بر عاقله دوم باشد زیرا که شخص اول بهیبت انداخت
پس شخص دوم را شایان این بود که بر زمین می انداخت چون او نیز بر دیگری
انداخت تاوان بر او باشد گویا که عمدا کرده باشد و دیگر اینکه تاوان بر فاعل کارست
نه بر باشد تحفه ملکی و ایضا در دستور القضاة آورده است که اگر
شخصه سوار شود بر دیگری و شکم او پاره شود تا روده او بر آید و شخصه
دیگر گردن او را بزند پس قصاص بر زنت ده کردن باشد نه بر بر آئنده
مسئله چنانکه در سراجی می آرد که اگر شخصه چاه بکند در زمین غیره
و غیر او کس را در آن چاه اندازد تاوان و جنایت بر اندازنده باشد
نه بر کشته مسئله چون کس مال کس را بحاکم جابر سعی کند چنانکه
حاکم از او بگیرد از ساعی ضمان رسد یا نه جواب بقول امام محمد رحمه الله
رسد و فتوی جمهور عالمان نیز بر آنست زیرا که در خبر است که فردائی قیامت
همان مال را در دوزخ اندازد و ساعی را فرماید تا از آن جا بکشد بت هزار
سال ساعی آنرا بدین گرفته در دست و پائی زده بدیوار دوزخ بالا کشد اما
چون قریب بخروج آید از دهنش بفتد باز در دوزخ رود و بکند بسوم کرت
بیرون کند سه هزار سال بعد از دوزخ مبتلا باشد پس چون آخرت
ماخوذ است بهتر آنکه در دنیا ادا کند تا خلاص شود امنیة الکافی مسئله
چون کس از کس در هم و دینار بقرض و یا بیع و یا غیر ذلک بگیرد و در غیبت
خصم آنرا در آتش اندازد و زبون بر آید تاوان اینمقدار از آن مشتری و یا
از آن کس که از او گرفت است طلب کند و بر این کس هیچ لازم نشود زیرا که گو
در اصل مال نگرفته بود چنانکه شخصه چهار مغزو یا انار را بخرد و میان او فاسد
باشد بر بیاع رد کند و بسبب شکستن بر مشتری چیزی لازم نشود

امنیة الکافی مسئلہ زمین باشد محل افتاده زید اور امدت چند بکار دو باز ترک کند
 عمر و اور امدت چند بکار دو باز ترک کند خالد اور امدت چند بکار دو باز ترک کند
 باشد باز زید و عمر و بیاید و دعوی کند دعوی او نامسموع باشد زیرا کہ القبض و لیل
 الملک الحال در ملک خالد است و زید و عمر و صاحب خط بنود امنیة الکافی مسئلہ
 چون شخصی ترک دعوی را امدت سه سال بطریق کہ در میان ایشان مانع نباشد چون
 دریا و وعده قطع الطریق بعد از ان دعوی مسموع باشد امنیة الکافی و در دستور
 القضاة و بعضی گفته اند کہ اگر کسی سال ترک کند دعوی او نامسموع باشد
 مسئلہ چون شخصی ماده گاوی بدہ کسی بشرط اینکه نگاہبان پس او باشد
 و روغن را شریک کند و یا روغن را تمام بصاحب ماده گاوی باشد روا
 نیست و این را بلفظ ہندی کہری گویند ہدایہ اما در فتاوی جواہر
 می آرد کہ بسبب نگاہبانی ماده گاوی منافع چون شیر و خیرات و روغن
 ہمہ از او باشد و ماده گاوی و گوشت سالہ از صاحب ماده گاوی باشد زیرا کہ این
 بیع فاسد است پس گو یا کہ شیر را پیش از تحصیل بروغن فروخته است
 و اگر ماده گاوی و گوشت سالہ بنزدیک ہلاک شوند ضامن نباشد اگر تعدی نکرده باشد
 یعنی بدست خود ہلاک نکرده باشد مسئلہ مردے دختر کبیرہ بک خود را بکسے
 تزویج کرد پیش از زفاف طلب مہر او شاید یا نہ جواب شاید اما اگر
 صغیرہ باشد قبض کردن مہر از شوہر پدید را شاید و اگر شوہر را بکند جبر کردہ باشد
 برادر کردن آن مہر پدید را زیرا کہ مہر واجب میشود بنقص عقد دستور القضاة
 مسئلہ چون بمیردیکے از متعاقبین یعنی زن و شوہر پیش از دخول پس
 مرزن را تمام مہر برسد زیرا کہ موت بمنزلہ دخول است سراجی مسئلہ
 چون شخصی دختر را بکسے تزویج کند و از پیرائے خود چیزے
 زدا ماد خود بگیرد از اموال شاید یا نہ جواب
 نے لقولہ تعالی نہی عن الحلو فی الذکاء صراح و ملو

برای خودستائیدن چیزی را گویند در نکاح پس اگر داماد بعد از بختی آوردن
زن آن مال را طلب از پدر کند رسد یا نه جواب رسد امنیه الکافیه اما
در روایت قاضیخان هر چه در میان ایشان تصرف شده است چون مهانی
و جامه و غیر ذلک همانرا نیز حساب کند و مایقی را از داماد طلب مسئله
چون شخصی کنیز را بخرد و وطی کرد و او را بار را پس مستحق شود آن کنیز که بر
مشتري چیزی شود یا نه جواب مهر واحد لازم کرد و دستور القضاة
مسئله حلال است نکاح کردن حامله از زنا و روا نیست نکاح کردن حامله
از بندگان اما روا نیست وطی زانیه پیش از وضع حمل سراجی اما بقول فصول
العمادی اگر ناکح غیر زانی باشد وطی روا نیست و اگر ناکح بعینه همان زانی باشد
حلال است نکاح و وطی هر دو و اگر زنی را کسی ببیند که در آن ساعت زنا کرد باز
در آن ساعت نکاح کند روا است مسئله چون شخصی بخوابد که زن
صغیره خود جماع کند اگر پنج ساله باشد روا نیست و اگر نه ساله باشد دخول
کردن روا است و در شش هفت و هشت سالگی نظر باید کرد اگر سهین یعنی فرجه
باشد که قوت وطی دارد و مشتهی است روا است و اگر لاغر باشد روا نیست
دستور القضاة مسئله شخصی بگوید مردی را که مادر زن چه کردی او
گوید وطی کردمش حرمت مصاهره لازم کرد و زن بر و طلاق کرد و اگر چه
بگوید دروغ گفتم و یا هر دو مسخره گویند باشند زیرا که درین امر یک کسرت
اقرار کافیست دستور القضاة مسئله زن و مرد در پیش و گواه اقرار کردند
که مازن و شویم لایعقد النکاح زیرا که نکاح اشتهاست نه ضمارة دستور القضاة
مسئله مردی بترساند زن را بزدن تا آنکه به بخشد مهر خود را بدان بخشیدن
بخشیده نشود وافی و دستور القضاة مسئله مردی زن دیگری را غصب کرد
برای تزویج خود اگر شوهر آن زن از غاصب یک درهم بگیرد نکاح کردن
آن بر غاصب حلال کرد زیرا که بمنزله خلع میگردد و نسخ میسند

مسئله اگر شخصی زن بعقد قدیم داشته باشد و بر عقد او عقد جدید کند روا
 است اما اگر میخواهد که بنزد یک جدید چند روزی بگذراند اگر شبیه باشد سه روز
 اول عقد پیش او بود اگر بکر باشد هفت روز اما بعد از آن باید که
 قضائی آنرا بجهت تنال برنی قدیم باز گرداند مجموعہ خانی معاملات مسئله
 چون اختلاف افتاد میان اجیر و مستاجر در اینکه کالای برای ما را ایگان عمل کرده
 چون دو ختن قبا و غیره و مزد و رگوید که با جگر کرده ام بقول ابی حنیفه رج
 بینہ را از اجیر میباشد و الا قول قول صاحب است بایمین اما بقول ابی
 یوسف رحمه الله تعالی باید نظر کرد که اگر اجیر شخصی باشد که اکثر اوقات
 را ایگان عمل میکند پس قول قول صاحب است مع یمین و اگر اجیر مشہو بعمل
 را ایگان نباشد پس قول قول اجیر است بایمین البتہ عینی مسئله
 مردی دوزن داشت چون رومی شیر بهر دو بصورت چو ماه منیر
 یک از سر جاهی مر سپر غیر را داد شیر زن دویمی شد بر وی حرام
 که تا قیامت نباشد حل پذیر هر که حل استخصه کند مفتی آفاق باشد
 بی نظیر بیان این است که عمر و کنیزک صاحب جمال داشت و زید همان کنیزک
 برای پسر صغیر شیر خواره خود بنکاح خواست بعد از آن عمر و آن کنیزک آزاد کرد
 و حاکم نفس شد و شوهر دیگر کرد یعنی بکر را شوهر کرد و بکر را زن دیگر نیز بود زن
 ثانیہ بکر مرهمان پسر زید را شیر داد که این کنیزک در نکاح او بود کنیزک بر بکر حرام
 شد زیرا که آن طفل پسر او شد و کنیزک زن پسرش شد زیرا که زنش بود اول
 مسئله شخصی دو خواهر و یک مادر را بیک کس نکاح کرده بدید جائز است یا نه جواب
 جائز است بیان آن آنست که کنیزکی بود مشترک میان دو کس از و پسر تولد شد و
 هر دو کس دعوی پسر بودن او کردند آن پسر پسر هر دو گردید و کنیزک آزاد گردید
 و میراث برد از پدر میراث کامل و میراث بر نداشتان از و میراث یک پدر پس این
 فرزند بین مادر خود را و یک خواهر از یک پدر و خواهر دیگر از پدر دیگر

رانکاح کرده بیک کس بدید روا است این هر دو مسئله از مشکلات حذر خوانی
 آورده شد مسئله کفارت دار اگر روزی کفارت دارد بحساب ماه اگر
 هر دو ماه بیست و نه روز باشند نیز روا است و اگر بحساب شخصیت روز
 دارد روا نیست مگر تمام شخصیت روز شرح ابوالمکارم مسئله اگر مؤذن
 و امام جماعت یک کس باشد روا است یا نه جواب بهتر است و حضرت رست
 پناه صلی الله علیه و سلم بعضی از اوقات خود اذان میگفت و خود امامت میکرد
 قوله هذا یفید ما قلنا الی آخره ای قول ابی حنیفه یفید ان المؤذن لا یجلس بین
 الاذان والامامة فی المغرب و یفید ان السجدة ان یتکون المؤذن عالما
 بالسنة ای بالاحکام الشرعیة لان للاذان سنا و اذ بآ فلا بد من العلم بها
 ولا یکن من باب الجماعة والدعاء الیهما فلا یفوض الی غیر العلماء و لهذا قال
 علی رضی الله تعالی عنه لو استطعت الاذان مع الخلفاء لاذت فثبت ان
 الأحسن ان یتکون العالم اماما فی الصلوة بخلاف ما یقول بعض المتأخرین ان
 الأحسن للإمام ان یفوض الاذان والإقامة لغيره فان النبی علیه السلام ما بشر
 الاذان والإقامة بنفسه وقد کان امامهم فی الصلوة وقال شمس الأئمة هذا فی
 حق علیه السلام و فی حقنا اذان الإمام بنفسه أولى لان المؤذن یدعو الی
 الله فمن اعلى رجة مناهو أولى الناس به وقد اذن رسول الله صلی الله علیه و
 سلم واقام فی بعض الاوقات **وروی عتبة بن عامر** كنت مع رسول الله صلی الله علیه و سلم
 علی سفیر فلمّا زالت الشمس اذن واقام وصلى الظهر کفاية
 مسئله اگر صید را زد و دو نیم شد هر دو را بخورد و اگر اندک جدا شد اندک بخورد
 و بسیار را بخورد مجموع مکی مسئله اگر صید را بتیر زد و خوش اندرون شکم
 رفت تا آن گوشت را نشوید خوردن را شاید زیرا که بخوردن مسفوح پلید شده
 است فتاوی نوادر مسئله زن بجز نکاح حرام گردند یکی زن پسر بجز
 ایجاب قبول زیرا که نکاح بقول ابی حنیفه ایجاب و قبول است بخلاف

مالک که نکاح بقول او و طلی است اگر چه پسر آن زن را ندیده باشد دوم زن
 پدر بر پسر نیز بجز نکاح حرام گردد بدان ای فرزندان هر که درین مسئله دلیری
 کند و حیل سازی کند بجز ضلالت و کفر بضاعتش نباشد و از مذہب ابو حنیفہ
 رحمہ اللہ تعالی بیرون شده باشد و انکار کلام اللہ بجای آورده باشد
 کما قال اللہ تعالی و لا تنکحوا ما نکلکم آبائکم و کذبوا کذباً عظیماً ابو حنیفہ رحمہ اللہ تعالی
 بیان نکاح جزایجاب و قبول چیزے دیگر نکرده است سیوم مادر زن بجز
 عقد حرام شود اگر بدخترش دست درازی کرده باشد یا نباشد اما مادرش
 را نکاح کرد و دست درازی بدو نکرد باز طلاق کرد دختر آن برو حلال باشد
 دستور القضاة و ایضا مجموعه معاملات مسئلہ منکوحہ و مزنیہ
 و طموہ پدر بر پسر حرام است و ایضا منکوحہ و مزنیہ و طموہ پسر بر
 پدر حرام است اگر فرج داخل او را ببیند حتی که اگر پدر زن را طلب نمیکرد
 دستش بشہوت برد دختر نہ سالہ رسیدن برو حرام گردد و اگر دست
 پسر یا در بشہوت رسید بر پدرش حرام گردد و برو حلال نشود و یا نظر پدر
 بر فرج درون دختر خود افتاد و اشتها کرد کہ اگر مرا اینچنین کنیزک بود یا او طلی
 میکردم زن بروے حرام شود از حیث بردن اشتها و یا پسر فرج درون
 مادر را دید بر پدرش حرام گردد و اگر زن ذکرے مردے یا بیست
 بشہوت نیز حرمت مصاحبت ثابت میگردد و اگر بر مادر زن دست
 افتاد بشہوت نیز دخترش حرام گردد خزانة المفتین و مجموعہ خائے و ملتقط
 مسئلہ اگر بلمس و نظر اینچنین زنان مذکورین فی المسئلہ الاولی در حال
 انزال شود حرام نکرده اند زیرا کہ تصرف بشہوت او در غیر محل است و ایضا اگر دخول
 کرد در دبر زن دخترش برو حرام نکرد زیرا کہ این تصرف بشہوت در غیر محل
 است مجموعه خانی معاملات مسئلہ جمع کردن میان دو زنے کہ
 اگر فرض کرده شود یکے از ایشان را ذکر و دیگر انثی نکاح جائز نبود پس

اینچ نکاح کرده است بدان
 شمار
 آیت ندارد باینجه حرام
 سیوم و انثی

جمع کردن در نکاح یک شخص نیز جائز نیست مگر در سه زن بی تنافض اول
 چون دختر و پسر و پسر یعنی در سه که شوهر او را دختر باشد از زن دیگر جمع میان
 ایشان رواست دوم خوشدامن و زن پسران یعنی اگر کسی زنی را با سوان
 و در نکاح خود جمع کند نیز رواست سیوم زن و کنیز آن زن شرح ابوالمکارم
 مسئله بخشیدن و طی کنیز بکس روا نیست مگر بدو تمام کنیز را به بخشند و
 یا بخرد و یا نکاح کند منقول است که شخصی بخدمت ابن عمر رضی الله عنه حاضر شد و گفت
 که مادر من و طی کنیز خود را بمن بخشید رواست یا نه گفت روا نیست مگر
 پس چیز که تمام بتو بخشند و یا از دیگری و یا در نکاح خود آری شرح التمهیه مسئله
 حرام کردن حلال سوگند است قاضیان و همچنان اگر شخصی گوید که با تو سخن
 کردن بر من حرام است پس سخن گفت کفارت همین لازم شود و همچنان
 اگر گفت که حلال الله حرام او کل جل علی حرام او حلال المسئنین علی حرام
 و نیت نکرد چیزی را امام فضیل و فقیه ابو جعفر و ابو بکر الاسکاف و ابو بکر بن سعید
 گفته اند که بدین الفاظ اگر آن شخص بر یک زن باشد بائن شود و بیک
 طلاق و اگر چهار زن داشته باشد بیک طلاق بائن شوند و اگر
 نیت داشته باشد سه طلاق راسته واقع شود و لا ینقض فی عدم النیة
 قضاء لانه صار عرفا و لانه لا یحلف به الا الرجال و فی النوازل مسئله اگر شخصی
 گوید که حلال خدای بر من حرام اگر فلانی کار نکند و نکرد پس او را اگر زن باشد
 زنی طلاق شود بیک طلاق بائن و اگر او را نباشد بعد از آن تزویج کردن فی را
 برو کفارت لازم است جز طلاق شرح شمس مسئله مردی تزویج کرد زنی
 را در عدت و فوات و جماع کرد و با و بعد از مضی عدت اگر شوهر دیگر کند جائز است
 زیرا که شوهر کسی که در عدت کرده بود شوهر نبود بلکه زانی بود و بهر طریق عت
 منقضی میشود و اگر در آن عدت از و حمل گرفت نیز عدت منقضی میشود
 و بمضی عدت نه بوضع حمل مضمرات مسئله مردی تزویج کرد

کرد زن دیگری را و او دخول گردید و او خبر ندارد از شوئی دیگر آن زن بعد از
 فرقت بجنب العدة علیها یعنی بروعدت لازم شود و اگر آن مرد بر بودن شوهر
 آن زن خبر دارد پس بعد فرقت عدت لازم نشود و لا تجب العدة علیها
 زیرا که گویا او زانی بود و در زنا عدت نیست و نیز بر شوهر اول حرام نشود
 بسبب زنائی اوفتوی برین است شرح ششمی **مسئله** در عدت چنانچه
 حیض مقدار کرده اند و حال اینکه یک حیض نیز کافی بود **جواب** حیض اول
 از برای شناختن پاک بودن رحم زن است از نطفه شوهر اول زیرا که اگر
 در نطفه است پس عدت او وضع حمل باشد و حیض دوم تحریمه نکاح زن
 است بر آن شوهر و حیض سیوم از برای فضیلت زن آزاد است تا فرق
 باشد میان کنیزک و سیده **مسئله** وَلَا عِدَّةَ عَلٰی ذِمَّتِهِ طَلْقًا ذِی فِی
 شرح ابوالکلام **مسئله** چهار زن را عدت نیست اول مطلقه پیش از دخول
 دوم حربیه که فرار کند از زوج و شوهر را در دار الحرب بماند سیوم چون
 دو خواهر را بیک عقد تزویج کند باید که یکی را نکند و آنرا عدت نباشد
 و وظی کردن مرأین دیگر را شاید تا بکاح کردن یکی را باز دیگری را
 بکاح کرد همان اول برو طلاق شود تا آنکه عدت او نگذرد آن دیگر برو
 حلال نگردد و اگر یکی را طلاق داد و دیگر خواهر او را بکاح کرد نیز نکاح
 بر او نیست تا عدت آن نگذرد چهارم شخصی را چهار زن بودند و زن
 پنجم برو کند زن اول طلاق میشود و او را عدت نیست **مسئله**
 الْعَمَّاءُ لَمْ يَكُفُّوا لِلْعُلُوِّ وَالْيَضَاقَالِ الْعَالَمِ الْفَقِيرُ كُفُّوا لِلْجَاهِلِ
 الغنی مختصر و شرح ابوالکلام **مسئله** قریش را چرا قریش نامند
جواب بدو معنی یکی آنکه قریش نام جنبه است در دریا از آن
 ایشان را قریش نامند و قبل قریش کسب را گویند و ایشان
 کسب و تجارت بسیار میکردند از آن قریش نامند شرح ششمی

این نیست عده بر ذمه
 که طلاق داده باشد او را شوهر
 ذمی او ۱۲

مسئله عالم با نیت است
 برای رسیدن به نیت است
 هرگاه نیت عالم سبک باشد
 است بر آن عالم و نیت

مسئله
در بیان نژاد

مسئله
در بیان قضا و قدر

لغت گفته است که
برای نژاد از نژاد او غیر از نژاد
سبب از نژاد و در نژاد
از نژاد در نژاد

فائده بر که خوردنی خشک یعنی بے قع بخورد نزع روح بر او آسان باشد
مسئله لعنت بر اندن بر نژاد رواست یا نه جواب فی زیر که او از آل قبله
بوده است و سبب سلاح کشیدن بر او لاد رسول الله عاصی شده که
بر که بر او لعنت گوید بقول امام عظیم رضی الله عنه الحسن افضی کرد و آن
لعنت بر او افتد شرح امالی بقول باسنه و لم یلعن یزید بعد موت و سوی الکثیر
فی الاغراء غالب بدان ای فرزند چون ذکر نژاد در میان افتاد پس شمه از
جنگ او بیان کنیم که چون بود زیر که اکثر اهل روافض آنرا بکذب بدل کرده
و زیادت نوشته و مردمان عوام را بدان سبب کافر ساخته اند مستقول است
که ابراهیم نخعی را کسی سوال کرد که هیچ خبر داری از آن جنگ که چگونه بود گفت
دستهای خود را در جنگ بخون نیالوده ام الحال زبان خود را بخون آلوده کنم
زیر که آنچه میان صحابه گذشته است از شرویدی قصه آن جائز نیست تا
عوام الناس در شک ریب نه افتد و عداوت ایشان در دل نیسازند که
بسبب عداوت کافر نشوند و اکثر این اهل روافض با میر المؤمنین معاویه رضی
الله عنه نیز دشمنی دارند و نمیدانند که او از اصحاب خاص رسول الله صلی الله علیه و سلم
بود و در خیر است که روزی به پیش رسول الله صلی الله علیه و سلم شسته بود حضرت
صلی الله علیه و سلم فرمود که ای معاویه از پشت تو بوی خون می آید گفت چه باشد یا رسول
الله گفت از پشت تو فرزندی بزاید که هلاک کننده اولاد من باشد حضرت معاویه قسم
بخدایا کرد که من در عمر خود زن نگیرم در تمامی عمر بے زن بود روزی مر رضی علی او را
بخد مت رسول علیه السلام فرستاد که خلافت بعد از شما بکدام باشد فرمود بعد من ابو بکر
صدیق خلیفه باشد گفت بعد او فرمود فاروق گفت بعد او فرمود عثمان
ذی النورین گفت بعد او فرمود سوال کننده بعد از رحلت خلفائی گفته
حضرت معاویه بر رضی گستاخی کرد بطریق ملامت گفت که
یا امیر سوال کننده من بودم خلافت بمن میرسد مر رضی گفت لایل سوال

گفته من بودم زیرا که شمار من فرستادم قبول کرد اما بعد از حضرت مرتضی
 دو سال خلافت بی بی عائشہ صدیقہ رضی اللہ عنہا میکرد و بعد از اختلاف
 در میان صحابه افتاد حضرت معاویه گفت من باشم و ابو علی نام اصحاب بود او
 بخود اضافت میکرد تا بهین سخن میان ایشان جنگ افتاد بسیت و یک هزار
 اصحاب کشته شدند و پیش ازین حضرت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم گفته بود که علما
 قیامت آنست که در میان اصحاب من جنگ و تیغ کشی پیدا شود اما بقوت شمشیر
 پادشاهی معاویه رسید شبی بول میکرد از دیوار کلوخی را گرفت تا خود را پاک
 کند بتقدیر الهی در آن کلوخ کژدمی متوطن بود بر سر دگرش نیش زد چنان
 درد و الم روی نمود که در شب و روز نمی آرمید تا بحالت نزع رسید حکیمان
 روی زمین جز این دار و ندیدند که تا نطفه پشتش در فرج نریزد شفا نیابد معاویه
 گفت من قسم یاد کرده بودم که زن نخواهم کرد حکیمان باتفاق یکدیگر زن را
 آوردند که بغایت پره و نریم رسیده بود چون امیر المؤمنین معاویه بدو دخول کرد
 در روش قرار شد اما بحکمت الهی تا سخن رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم دروغ نشود نطفه
 در رحم آرام نگرفت و از آن یزید تولد شد بدخوی او از آن بود که زهر کژدم بر پیش
 آمیخته بود منقول است که چون امیر المؤمنین حسین رضی اللہ عنہ تولد شد حضرت رسول
 صلی اللہ علیہ وسلم در گوش راست او اذان بگفت و در گوش چپ او اقامت بگفت
 در آن زمان فرشته نازل شد بغایت عظیم مهتر جبرائیل گفت یا رسول اللہ هر دو
 بال او خشک شده اند دستهای حسین را بر هر دو بال او بمال تا سبز شوند چون
 مالید سبز شد و فرشته برفت حضرت از جبرائیل پرسید که این چه بود گفت که
 بعد خلقت این فرشته عصیان از دستش بیاید بفرمان رب العزت
 هر دو بال خشک شد اما خطاب رب العزت بر آن شد که چون نبیره رسول صلی
 علیہ وسلم از پشت زهری پدید آید تا ترا بر برویا تم الحال این همان فرشته بود رسول صلی
 علیہ وسلم خوشدلی کرد که نبیره من بمجد ولادت صاحب درجه گشت پس چون لائق حال انبیا

و اولیا است که خوشحالی را با ایشان راه ندید مہتر جبرائیل بفرمان رب الجلیل گفت
 کہ یا محمد صلی اللہ علیہ وسلم پیچ میدانی کہ موت او در کجا باشد و باو چه پیش آید
 گفت فی گفت موت او در دشت کر بلا از دست سواران پسر معاویہ باشد
 و چنین و چنان برو گذرد و کشتند او شتر نام و بر سینه پسر بود حضرت گفت
 من زنده باشم گفت فی گفت مادر و پدرش زنده باشند گفت نے گفت
 خلفائی را شدین گفت نے حضرت بکبریت بر غریبی حال او ایصف
 روزے حسن و حسین بی بی فاطمہ عرض نمودند کہ روز عید می آید و مایان جامہ
 ندایم فاطمہ زہری این را بر سون باز گفت در آن زمان مہتر جبرائیل دو جامہ
 سفید از بہشت بیاورد اما ایشان کہ خاصیت کو دکان است قبول نکردند گفتند
 از برای ما جامہ رنگین میاید مہتر جبرائیل فرمود کہ ہر دور در پشت آب اندازند
 بہر نوعی کہ ایشان میخواہند رنگ شوند امیر حسن جامہ سبز خواست در حال
 سبز شد و امیر حسین جامہ سرخ خواست در حال سرخ شد شاید کہ این پیش
 از نسوخ بودن جامہ سرخ بود و لا حضرت جامہ سرخ را با ایشان نمی پوشانید
 چون رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ہر دور خوشحال دید او نیز خوشدل شد باز جبرائیل
 گفت یا رسول اللہ پیچ میدانی کہ وجہ سبز و سرخ بودن جامہ چه معنی دارد گفت
 نے گفت حسن چون جامہ سبز پوشیدہ بدخواہان او را زہر بہمند و اندر نش چون
 آب سبز بیرون آید و حسین چون جامہ سرخ پوشیدہ دشمنان را بکشد و جامہ
 او بخون رنگین شود حضرت رسالت پناہ باز نگین شد و شادیش بغم بدل گشت ایضا
 مہتر جبرائیل در مقصود رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم در آمد حضرت رسالت پناہ صلی اللہ علیہ وسلم
 با حسن و حسین نشستہ بود اما جبرائیل بصورت دجیہ کلبی بود ایشان ہر دو دیدند
 و در دامن جبرائیل علیہ السلام در او نختند و دستہائی او را میکشادند و نیک نیک میدیدند
 جبرائیل علیہ السلام گفت یا رسول اللہ ایشان چه عرض دارند گفت تو بصورت
 دجیہ کلبی آمد و دجیہ کلبی ہر گاہ کہ می آید برای ایشان چیزی سے آرد از آن

بتو نیز نظر کردند مهتر جبرائیل در حال غائب شد باز آمد و در سببی از بهشت
 بیاورد و بیگان یگان بدست هر یک بداد ایشان خوردن گرفتند رسول الله
 خوشحال شد باز گفت یا رسول الله دوست میداری ایشان را گفت
 آری گفت هیچ میدانی ایشان کی بمیرند گفت نمی گفت پس از آنجا خاک
 پیارم پاره خاک از آنجا بیاورد و گفت یا رسول الله این خاک را نگاه کن هرگاه که
 ایشان بر آنجا برسند این خاک سرخ شود و چون درختان را بریند خون
 بدر آید این علامت شهادت ایشان بود رسول الله آن خاک را با بهمان
 داد بر اسب محافظت پس معلوم باد اے فرزند که مقدار کار ما هرگز دروغ
 میثدند و اختراع و ابداع هر چیز از واجب تعالی است مگر اینکه انگشت
 تعرض به بندگان دراز است منقول است که حضرت معاویه رضی الله عنه
 را برده یک سوار بود اما چون بزیارت روضه رسول الله صلی الله علیه وسلم
 می آمد امیر زادگان استقبال مینمودند چون نظر معاویه بر ایشان می رسید ایشان را
 قسم بروج پاک حضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم میداد که از آه فرود نه آئند و خود فرود می
 و پا نهائے مبارک ایشان را بوسه میکرد و در پیش ایشان میدوید حتی که
 بعضی مردمان جاہل طعن میکردند که تعلق و چاپلوسی میکند منقول است
 که روزی پشواره برداشته در روی بازار میگذاشت و میگفت اُخْلُوا
 الطَّرِيقَ لِأَمِيرٍ یعنی ای مردمان راه خالی کنید برای پادشاه همه اهل بازار گفتند
 زبے شرافت که او را است که با وجود این شوکت و دبید به از برداشتن پشواره
 شک نمیکند آوردند که امیر المؤمنین معاویه رضی الله در کل چنین اوقات
 به یزید نصیحت میکرد که ای فرزند بر تو یاد که جا خاندان رسول الله صلی الله علیه وسلم
 عداوت بخوئی تا بهلاکت هر دو جهانی بیاک نشوی و سبب عداوت ایشان آن بود
 که روزی یزید غلامی را برای خود بامید خریدن بهایش قطع کرد امیر حسین رضی
 در میان آمد و برای خود بخرد یزید دگر شد اما سخت تر عداوت این بود که روزی

یزید را به راه و سبب این شد

یزید گفت ای پدر اگر شهر بانو را در نکاح من در آری هر وصیت که بکنی بعد از تو
 بجائی آرم و شهر بانو زن عبد الله بن زبیر بود طلاقش داده بود معاویه گفت که
 وصیت من همین است که بخاندان رسول الله عداوت نجوئی دیگر از اتو دانی یزید
 قبول کرد در حال سلمان فارسی را در پیش شهر بانو فرستاد که اگر یزید را قبول
 کنی ترا رئیس همه زنان سازم چون در راه میرفت قاسم بن عباس ابن عم
 النبی صلی الله علیه و سلم جوانی بغایت ظریف و با جمال و رندی و تندی استاد بود
 غرضش پرسید واقعه باز گفت قاسم گفت عرض حال ما را نیز برسان چون
 در گذشت امیر حسن استاد بود غرضش پرسید واقعه باز گفت امیر حسین
 گفت عرض حال من نیز برسان چون سلمان نزد کیش رفت شهر بانو زن صا
 جمال که در جمالت و زیبایی بی قرین بود دید خود نیز برو عاشق شد گفت اے
 شهر بانو من رسول معاویه بودم برای یزید که ترا رئیس همه زنان سازد و در راه
 قاسم و امیر حسین نیز خود را بتو عرضه کردند و من نیز آشفته تو شدم الحال هر که
 راضی باشی باش شهر بانو گفت اے سلمان من چون بکنیر کی خاندان رسول
 الله صلی الله علیه و سلم قبول شوم از ان باز نگردم مرا امیر می باید چون با میر رسید
 در نکاح خود در آورد چون سلمان خبر را بمعویه رساند گفت ای سلمان الحال فتنه
 در میان یزید و خاندان رسول الله صلی الله علیه و سلم دشوار پیدا خواهد شد بعد از مدت چندی
 امیر المؤمنین معاویه رحلت نمود یزید به بادشاهی نشست اما امیرزاده گان هرگز پیش
 او نمی رفتند و زنی شخصی را برایشان فرستاد که مطیع و فرمان بردار پدرم بود
 از من چرا روی گردانیدید گفتند شنیده ایم که بساط تو گس افتاده بود و کار
 خلاف شرع از تو در وجود می آید روی ترا نخواهیم دید یزید چند نفر را فرستاد
 تا ایشان را بزور لشکر گرفته بیاورند چون لشکر رسید ایشان را در مسجد حصر کردند
 امام امیر حسن را بفرده پسران بودند جنگ کردند لشکر یزید را شکست دادند
 و خود را خلاص کردند بعد از ان پیره زنی اختراع کرده امیر حسن را

زهر داد در حال شکستن چنانکه جبرائیل گفته بود زرد و سبز روان شد و او در آن
 حال از شکار باز آمده بود پیره زن در آب او را دید چون امیر حسین بر رسید
 زهر دهنده را پرسید که چه کسی باشد حسین گفت ای برادر قول بدمن بود دروغ
 نمیشد سکوت بهتر است بعد از دفن کردن او نیزید لشکر بسیار در عقب او
 روان کرد اما اهل کوفه کس را فرستاد که اگر امیر حسین بیاید مدد بکنم مرا و چون
 امیر حسین روان شد پسر نیزید حرو و نام علی الصباح به شش هزار سوار بدو
 پیش آمد و نماز بامداد و عقب او داد اگر گفت ای امیر زاده اگر رومی این نجات
 به بینی هیچ نبود و ترا از ضرر نباشد گفت من هرگز رومی اورا نه بینم که سنگ
 را بر لباط جائی داده است بکند است روز در راه میرفت و هر سه روز
 حرو بدو پیش می آمد و نصیحت میکرد امیر حسین رضا قبول نکرد و همراه امیر
 اشتر رسول الله صلی الله علیه و سلم بود هر جا که در سفر آن اشتر خواب میکرد ایشان فرود می
 آمدند روز سیوم آن اشتر خواب کرد و هر چند کردند روان نمیشد فرود آمدند امیر
 گفت نام این مقام چه باشد گفت دشت که بلا چون درخت از برای همین
 بر میدن خون بیرون میشود چون از آن خاک دیدند سرخ شده بود امیر گفت ساکن
 باشید که مقام شهادت من همین است من از جد خود شنیده ام اما پیش از ایشان
 هر ده لک سوار نیزید رسیده بودند و کلانتر ایشان عمر بن سعد بود و سعد از عَشْرَه
 میشره بود و کنار آب را گرفته بودند باز حرو بدو پیش آمد و زمین را بوسه داد
 که اگر رومی اورا به بینی بهتر بود امیر قبول نکرد گفت پسر تو بر جائی خود باش
 تا من از بهر تو اول جنگ بکنم بشکر پدر خود این شش هزار سواران بکیارگی
 تا حقت بجای شهید شدن بعد از آن پیره زن پسر خود را آورد همان یک
 پسر داشت شهید شد بعد امیر حسین رضی الله تعالی عنه علی صغیر را
 فرمود که تو با جمیع لشکر جنگ را اختیار کن زیرا که نسب رسول الله صلی الله علیه و سلم
 منقطع نخواهد شد و در پیش رسول الله صلی الله علیه و سلم چه عذر داریم اما خود بتاخت هیچ نوع

بدست ایشان نمی آمد کند با بلعده و بر آویختند و از اسپش انداختند چون نشست
 جوانی بر در رسید برای قتل گفت من حسین بن علی بوده ام آن برگشت بعده
 شمر بن جوشن رسید بر چند کار و بر گلویش میمالید بریده نمیشد امیر حسین گفت
 که نام تو چیست گفت شمر گفت جامه را از سینه خود باز کن چون باز کرد
 سینه اش پیش نمود گفت از قفا کار دهران که گشته من هم تو باشی چون
 سر او را در پیش عمر سعد برد شمر گفت ای عمر بهترین قوم را کشته عمر شمشیر را
 بر گردنش زد و یکشت که بهترین قوم را چرا کشتی یبدا از ان جمیع اصحاب و
 خاندان را بطرف یزید روان کردند اما از انان در عماری بودند که هیچ نامحرمی
 روی ایشان را ندید چون در راه می رفتند شبی سر امام حسین را در خانه مردی
 صالح نام نهادند علی الصباح چون سر را از و طلب کردند سر بر خود را بریده
 فرستاد قبول نکردند بکذا هفت پس داشت و کله را بر بریده داد قبول نکردند
 چون کله هفتمی را بر بریده کار کرد که یا الهی شکل سپهر چون حسین گردان همچنان شد
 ایشان همانرا بردند و صالح سر حسین را آورده بدو همراه کرده دفن کرد بدان
 ای فرزندان درین هر ده لک سوار یک کافر نبود بلکه همه مسلمانان و اکثر صحابه
 رسول الله صلی الله علیه وسلم را دیده بودند زیرا که کافر را بعد از بعثت رسول الله
 صلی الله علیه وسلم تا این غایت در روم مدخلی نداشتند مگر در آخر الزمان
 برسد و آنچه در مقتل مصطفی رافضی بیان کرده است همه افترا و بهتان است
 و بسبب انقطاع عقیده مردمان از خاندان است زیرا که بخاندان رسول الله
 صلی الله علیه وسلم این طور ایمانی نداشتند چگونه میسر شد و مسلمانان چگونه ایشانرا
 خوارجی بپنداشتند و سبب جنگ از نا قبول کردن امام حسین رضی الله عنه و امیر بادشاه
 و یزید لشکر را محض برای قتل او فرستاده بود بلکه برای بگرفتن او فرستاده بود
 تا گناه خود را بدو عرضه کند که من چه گناه دارم و آنچه بعضی مصنفان گفته
 اند که یزید بقتل او راضی شد کافر شد و راحیه العلوم

می آرد که آن قول را اعتبار نیست زیرا که از زبان او کسی نشنیده و از دل
 او کسی خبر ندارد و گمان بد بردن بر سلمان نهی است که ظَنُّوا الْمُؤْمِنِينَ
 خَيْرًا و واقع شده است **وَالْيَضُّ** بقصاص امیر حسین رضی
 اللہ تعالیٰ عنہ کشتن یزید سرداران لشکر را نیز علامت ناراضی
 اوست چه اگر راضی بودے سرداران لشکر را چرا کشتی زیرا که او را در دنیا
 از هیچ کس بیم و ترس نبود منقول است که چون زین العابدین علی اصغر
 رضی اللہ تعالیٰ عنہ را در پیش یزید حاضر آوردند زین العابدین بر تخت
 قرین او بنشست یزید دستها را بر گردن خود انداخت و ستاده شد
 و گفت ای امیرزاده باید که مرا به بخش و بجل کن زیرا که من لشکر را
 برائے قتل او نفرستاده بودم بلکه میخواستم که گناه خود را
 بدو عرضه کنم که چه گناه دارم چون یزید بغایت الحاح و تصرع و
 زارے بنمود علی اصغر رضی اللہ عنہ قبول نیکردارگان دولت باو همراه
 در شفاعت استادند و گفتند که اے امیرزاده تو او را در رسول اللہ صلی اللہ
 علیہ وسلم هستی و رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم را کینه و طلب انتقام از کسی نبود
 بیا تو ازین در گذر رزے عادت خیر کن این مردمان راست چه اگر از ایشان
 روزے هزار بدی بیاید بدان ننگرند و اگر از اکابر دنیا و دین خصوصاً
 از عالمان اہل یقین ذرہ از ہزار صادر شود آنرا از اقلیمی باقلیمی رسانند
 بعد از ان علی اصغر رضی اللہ عنہ گفت کہ بہ بخش اما بہ چند شرط
شرط اول اینکہ قاتلان پدرم را قصاص کنی در حال دوازده
 نفر سرداران لشکر را بیاوردند گفت کہ اے بد بختان من کے
 شمارا بکشتن فرموده بودم چرا کشتید گفتند شمر بن جوشن
 اورا بکشت و شمر را عمر بن سعد بکشت گفت بسبب بیفرمانی
 شمارا بکشم ہمہ را زندہ پوست کشید شرط دوم اینکہ پیش ازین امیر

شرط دوم اینکه پیش ازین امیر حسن و حسین و فاطمه زهرا رضی الله عنهم را در خطبه جمعه یاد
 نمیکردند گفت اینها را یاد کنیم نزد قبول کرد شرط سوم اینکه با دشمنانی
 مدینه را بمن سپار قبول کرد شرط چهارم اینکه اهل و عیال و اصحاب همچنان
 بر هیت خود چنانکه متورات اند همه را توشه و بدرقه همراه کن تا
 بمدینه برسند نزد قبول کرد پنجم از سوار را بدو همراه کرد چون براه میرفت
 امام محمد حنیفه بدو پیش آمد دوازده پادشاهان بدو همراه بودند و پادشاه بمن
 بدو نیز همراه بود مقدمه نام که سیصد تن کار داشت امام محمد حنیفه رضی الله عنه گفت
 ای نور دیده من این حال است گفت بدین شرط خون پدر را بخشیدم
 امام محمد حنیفه گفت که غلط کرده تamen زنده ام ولایت از من است
 قصاص و عفو بغیر از من بشما نمیرسد آن پنجهزار لشکر را یکشتند
 و بطرف روم روان شدند چون رسیدند نزد راد قلعه محصور کردند بیرون
 قلعه سواران جنگ کردند توغان بن زرین با سه هزار سوار سوداگر بود
 در آن روز شهید شد اما لشکر بزرگ را شکست دادند مدتی همچنان میکردند
 اما در مصاف امام حنیفه کسی نمی استاد و هر روز شکست میخوردند و بیچاره
 جز این ندیدند که بنزدیک دروازه قلعه چاهها گندیدند و اندک خس و
 خاشاک بر بالائے آن انداختند چون امام حنیفه رضی الله عنه بجنبه
 بر دروازه تاخت بایک از اصحاب در چاه افتاد او را بگرفتند اما دست
 راست او نیز شهید شد و بدرون قلعه در آوردند در شب اتفاق
 کردند که فردا امام را از بیرون قلعه بکشند در آن شب آن همراه امام
 بگریخت و این خبر را بلغشگر امام برساند مقدمه گفت ای جوانان شما
 خود را مهیا دارید و من در برج قلعه پنهان شوم چون او را بیرون کشند من
 دروازه را بگیرم مقدمه پنهان شد و لشکر ساخته شد چون علی الصبح اول
 از دروازه برآمد پنهان کار سیصد تنی بر متعصبان او کوفت که مردمان بلا

عدد در یک کرت مردند و دروازه را گرفت در حال لشکر را در حصار در آورد و
 آن شترده لک را بتامه همه کشتند و بایزید موئی ریش را بکندید و سیاه بی دیگر بر
 روی خود مالید تا سیاه و شش شد و پوستین را باز گونه پیوستید یعنی موئی را
 بیرون کرد و چرمش اندرون و ریشمان گاه را بر میان بست و داس را در میان
 خود خلانید و روان شد و از قلعه برآمد ایشان چون یزید را نیافتند
 بادشاه پسر روم را بجای اصغر سپردند و دست امام محمد را آوردند و دعا کردند
 متصل شد روزی کسان زین در بیابان میرفتند دیدند که شخصی
 بدین هیئت گاه گاه میسر دو گاه چوب آما بطریق خدای ایشان دانستند
 که یزید است گرفته در پیش علی اصغر آوردند علی اصغر گفت که چون یک بار عفو
 کردم قتلش روان باشد اما بتند سخت نهاده چنانکه چاه بکند و بر بالائے آن
 چوبی را دراز نهاد و بوقت شام او را از آن چوب میکشید و در چاه آویزان میکرد
 و مروان نام حکیمی بود که دائم اوقات در میان اصحاب فتنه انگیزی میکرد
 مقدار دو میل از دور زمین را شکافت کرده باین چاه رسید یزید را بیرون
 کرده بر دو سه صد کس روز و شب او را نگاه میکرد و آوردند آنکه شکش
 چون طبل آماس کرد و سه صد کس در دم سیاه درویدند که شب و
 روز از در آن نالان بود شبی در خواب دید که در پیش امیر حسین
 استاده است و فوطه بگردن انداخته و زاری و تضرع نمود که یا امیر بر من هیچ
 گناه نیست که از گناه من در گذر و مرا به بخش امیر بخشید یزید گفت یا ابن
 رسول الله رسول الله صلی الله علیه و سلم را کینه نبود ترا نیز نمی باید چون حید را بدو شفیع
 آورد گفت بخشیدم گناه ترا از آن شادی چون بیدار شد تاب و پیچ خورد
 شکش بترقید و آن کثردمان بیرون آمدند و آن سیصد کس را بخوردند همگی
 بمرده و تا این غایت کثردم سیاه را عادت است که کسی را نمی خورد و اگر می خورد می مرد
 و این قصه جنگ میان اصحاب که روافض بکذب بهتان بدل کرده اند خدا تعالی

والعامل لجهلهم وميلهم خوفا منهم وكذا شهادة المزارع قنبر وكذلك لا يقبل شهادة
 من يأكل في السوق وبين ايدي الناس لان ذلك لا يفعل من كان له مروة معدن
 فائده از خواجه احمد كيسوي عليه الرحمة منقول است هر كه را تب لرزه شود بايد
 كه اين كلمات را بخواند و بدمجرب است و اگر چنين نوشته آب كرده خورد
 نيز مجرب است اين است بتر كافي رفتان دور رفتان سنگ تان دور
 كنون دور منون دور كنون منون جنون دور با يا حسن ابلق قليد
 كتير المدي كتير المدي كتير المدي برحمتك يا ارحم الراحمين
 در كوهستاني مي آرد كه اگر مسافر به مقيم اقتدا كند در نماز چهارگاني بايد كه دو ركعت
 را نيت كند زيرا كه اگر چهار ركعت را نيت كند جامع باشد ميانه نقل و فرض
 در يك نيت و اين جائز نباشد و بايد كه بعد از نماز دو ركعت اول دو ركعت
 اخيره را بنا بر تبعيت امام بجائے آرد زيرا كه تبعيت امام واجب است و
 اين سماع استاد خواجه لطف الله المتقسين بطول بقائه مسئله
 اذا مات الرجل وترك امرأة او طلق امرأة وتزوجت المرأة بزوج اخر لا يجوز لابيه واخيه و
 عمه وغيرهم ان يأخذ منه شيئا وان اخذ فهو حرام نقل هدايه مسئله
 اگر غلام كسے بدزدی اقرار كرد بحضور خواجه دست او را بر ندو اگر كسے غلام و يا
 كنيزك را يا چيزے از متاع خانه بدزد چه واجب آيد جواب درين صورت نيز قطع
 دست است و مال ايشان را نيز ضامن باشد تحفة الاسلام مسئله اگر
 بر دزدی مال دزدیده گواهان گواهی دهند بشوند یا نه جواب بشوند اما اگر گواهی
 بر دزدی دیرینه میدهند بشوند و مسموع نباشد زيرا كه چون توقف گواهی كرد
 گواهی رضا بدزدی دارد پس هر كه رضا بدزدی دارد گواهی او در باب دزدی
 قبول نباشد و حد توقف نيز بعضی يك روز است و نيز بعضی سه شبانروز
 است تحفة الاسلام مسئله رجل اشترى بقرة على انها حامله فاذا هي
 لم يكن فانه يرد لفساد البيع من فتاوى تارخاني

و در حكم چركفت
 جلال الله و ميل ميكنند بدو
 از سبب خوف از ايشان و
 چنين شهادت را نيز چنين
 قبول كرده نشود شهادت كسي
 بخورد در بازار و در مجرم
 زيرا كه اين كار ميكنند بركه او را
 بدست باشد مسئله
 و فتيكه بسيار در مجرم او را
 زن با طلاق و در زن خود او
 نكاح بنده آن زن بشود بركه او را
 روايت پدر بزرگوار
 از آن نيز روايت كند
 گفت آن نيز روايت كند
 مسئله اگر
 از نيكو او حامله است
 آن حامله نوزاد ميدهد پس نگاه
 ميشود آن نيز روايت كند
 مسئله اگر

استروشتی و در فتاوی قرآن خوانی می آرد که اگر خواب کرد و بهایم ازوغائب
شد و بغیبت از و هلاک شد چون شیر خورد و یاد زد بر دبقار ضامن باشد
مسئله تعزیر کردن کسی را بمال جائز است یا نه جواب جائز است
بطریق که قاضی مصلحت بیند اما درین سه امور لازم است که مطلقا تعزیر بکند
اول درینکه شخصی بمسجد حاضر نشود برای خمس اوقات صلوة دوم اینکه شخصی
برائی کند بدین جوی حاضر نشود سیوم در اینکه شخصی در صف قتال شکست
او کند دستور القضاة فائده خرقه پوشانیدن و شجره دادن مریدان را جائز است
اما مرید شخصی باشد که هرگز در خانه اوفسق و فجور صادر نشود و الا آن مرید باقات
دینی و دنیاوی و هلاکت اموال گرفتار شود منقول است که حضرت رسالت
پناه صلی الله علیه و سلم راسته خرقه تبرک باصحاب رسیده است یک را
با چادر خود همراه پاره پاره کرده بهر یک از اصحاب تبرک داد و آن خرقه که
در شب معراج آورده بامیر المؤمنین علی مرتضی رضی الله تعالی عنه داده بود
و خرقه دیگر باولیس قرنی فرستاده بود و معلوم باد که حضرت رسالت پناه صلی
علیه و سلم اولیس قرنی را ندیده بود بلکه اولیس قرنی بغیب بدو ایمان آورده بود و
مهرتر جبرائیل او را خبر کرده بود گاهی روی بهمین می نشست اصحاب میگفتند
یا رسول الله صلی الله علیه و سلم روی بهمین نشستن شمار بسیار میل است چرا گفت
انی لا جد ریج الرحمن من الیمن قصه او آنست که در بین شهریت قرن نام
در آن شهر بیوه زنی بود پسری داشت اولیس نام اما از کفاف هیچ نداشتند چون
بعث نبوت رسول صلی الله علیه و سلم شنیدند هر دو بغیب ایمان آوردند و همیشه صام الله
میسودند و این پیره زن بغایت پیری رسیده بود اولیس از محبت رسول الله صلی الله علیه و سلم
هرگز آرام نمیکرفت اما از خدمت مادر خلاصی نمی یافت در روز شتر بانی میکرد و شتر نگاه
دونان جوین حاصل می آورد و هر دو بدان افطار میکردند آورده اند که در بین گریان
اشتران را میخوردند اما اولیس در تمام روز عبادت الله تعالی میکرد و گریان

له بدرستی که بیام
پوی دوست خدا از طرف
بن ۱۲
مسئله
قصه اولیس قرنی

اشتران او را رعایت و پاسبانی و مراعات میگرداند آورده اند
 که چون از شهادت دندان مبارک رسول الله صلی الله علیه و سلم شنید
 معلوم شد که کدام دندان باشد تا بموافقت او دندان خود را نیز بکشد
 و بشکند اما با احتیاط همی دندان خود را کشید باز بر وی دندان باز بکشد
 بکذا تا هفت بار دندانش باز می روید او میگوید چون رحلت
 حضرت صلی الله علیه و سلم قریب شد فرمود که این خرقة مراد ریم مرتضی
 و فاروق رضوان کنند و با ویس قرنی بدهند تا هر که او را بپوشاند
 از و باشد و کیفیت احوالش معلوم کرد که چنانچه چنین میباشد
 چون ایشان رسیدند در قرن جوانان او را ویس نام بجدی بودند که
 در حساب نمی آمدند بعد از مدتی شخصی بایشان بیان کرد
 که درین شهر اشتر با نه اولیس نام هست و او صاف حمیده
 او بیان کرد ایشان گفتند که همان باشد بعد از ملاقات واقع را
 باز نمودند او را ویس گفت خرقة را در میان بنهم تا به گردن هر که در آید از و باشد
 گفتند بهتر است که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم فرموده است که هر که این
 خرقة را بپوشد شفاعت امت مراد دنیا بجا آرد چون در میان نهادند
 خرقة بالا پدید و در گردن او را ویس رضای بخت او را ویس رضای در حال از سر کشید
 و بوسه کرده بنهاد و گفت اول حق شفاعت را بجا آورم از ایشان دور
 تر رفت و غسل کرد بعد از دو گانه سر بسجده نهاد با تفتی آواز داد که ای
 او ایس نصف امت رسول الله را بتو بخشیدم سر بالا نکرد باز با تفتی
 آواز داد که دو حصه امت را بتو بخشیدم هنوز سر بالا نکرد باز با تفتی آواز
 داد که بمقدار عدد و ششم گو سفندان صفا و منا امت را بتو بخشیدم و صفا
 و منا و قبائل اند در عرب که ایشان را گو سفندان بسیار اند هنوز سر بالا
 نکرد اما چون از نا آمدن او دیدند قاروق و مرتضی رضی الله تعالی عنهما

ہر دو در عقب او روان شدند چون او پیش کشکک ایشان را شنید
 بالا کرد و گفت ای امیرین اگر شما آمده نمی بودید حق تعالی تمام امت رسول اللہ
 صلی اللہ علیہ وسلم را بمن می بخشید پس در خطرہ ہیچ احدی نگذرد کہ اولین افضل از
 خلقائی را شنیدین بود از ان خرقہ بدو رسید زیرا کہ این الطاف الہی بود گاہی بر گاہ
 میشود گاہی بر اصاغر و از او پس قرنی سلسلہ از ان مانند کہ خرقہ بخدمت نہ آورده بودند
 خبر است فی العلوم آورده است کہ کلاہ گرفتن نیز فائدہ تمام دارد حتی کہ در
 عرصہ عرصات میان او و میان دوزخ ہفتاد صندوق پیدا شود کہ ہر خریق
 این دنیا بودہ باشد و معلوم باد کہ ہر سلسلہ تعلق بابو بکر صدیق رضی اللہ عنہ دارد
 کلاہ او یک ترکی می باید و کلاہ فاروق دوترکی می باشد و کلاہ ذی النورین
 سہ ترکی می باشد و کلاہ مرتضی چہار ترکی می باید بدان ای فرزندان
 کہ ہیچ احدی را نہ رسد کہ انگشت تعرض دراز کند اندر این کہ در شجرہ
 چرا اسمائی اولیاء اللہ می نویسند بعدہ اسم مکرّم رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم و اسم
 معظم واجب تعالی می آرند زیرا کہ مقصود اصلی ما جز این نیست کہ این اسم را شفیع آرم
 بدر گاہ کم یزل تا امور کلی ما بطریق آہل و اجل سرانجام یابد پس چون زبانہائی ما
 ملوث است از گناہ اول اسمائی اولیاء اللہ را یاد میکنیم تالائق یاد کردن اسم
 خلقائے راشدین گردیم و چون اسم ایشان را بر زبان را نیم زبان ما پاک
 میکنیم و تامل مستحق ذکر اسم شریف رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم گردیم و چون اسم او را
 از صدق دل و یقین بر زبان را نیم زبان ما پاک تر کرد تا اسم ذات واجب
 الوجود بر زبان را نیم زبان را کہ رسیدن بدر گاہ کم یزل بے ہر اسمے سواران
 تیز رو محال است و دیگر آنکہ گفتہ اند التاخیر یفید التعظیم و دیگر آنکہ اسمائے معظمہ
 چون درخت اند و اولیا چون برگ ہر چند برگ سربستہ و رو بہوا دار و اما
 ازین رو کہ قیامش بدرخت است پس در نظر او بے بہائی دارد زیرا کہ باب درخت
 برگ را نم رسیده و رو بہائش کشیدہ و عوام الناس از درخت

بزرگ مغرور مانند و ندانند که برگ را مرتب نیست بخود مگر از درخت پس متعرض
باین سخن چون مغرور بزرگ است و وجه تقدیم ایشان از آنست تا شخصی بزرگ
بیند نیز دیک ساله آن درخت بخوبی یعنی تا اولیا را شفیع نیارد و تذکره شریف
اسم ذات نرسد و الله اعلم **مسئله** رجل علیه دين ففسى حتى مات قال شدد
رحم الله ان كان الذي بمن مبيع او قرض لا يؤخذ به يوم القيامة وان كان غصباً
كان مأخوذاً قاضيان **مسئله** لا يكره الكلام عند الاذان بالاجماع اى السامع
فتاوى كامل من تكلم في الاذان خيف عليهم من زوال الايمان هذا محمول على المؤذن
دون السامع خزانه الجلالى **مسئله** اذا اشترى شيئاً وصار مغبوناً فقل قاضيان
ابو على السفي لم ولاية الفسخ وهو اختيار الامام ابي بكر وقال القاضى جمال الدين
اذا غر البائع بان قال قيمة بهذا المقدار فله ولاية الفسخ محيط **مسئله**
نام خدائى عز وجل هر زبانی که یاد کند حلال باشد ذبیحه آید و رضی الله تعالی
عنه را پسیدند که اگر گرگ یاد و سرگوسفند بکند و گوسفند جز آن زنده ماند
ذبح کردن او شاید یا نه جواب شاید میان دو سینه و در فتاوی خوانده ام
نیز همچنین آورده است و در ملقط میگوید که اگر گربه سرماکیان را از تن جدا کرد
و او می جنبد ذبح حلال نشود و اگر سرگوسفند بشمشیر و یا بکار و زرد و جدا کرد
خوردن حلال باشد لیکن فعل کرده باشد اگر وقت بسل کردن مرغ و نجشک را
سر از تن جدا شد از سبب تیزی کار و او را بخورند و سر او را بخورند پیش
از آنکه حیوان را بسمل کنند مردی دست و پائی از حیوان برید مگر پوست
را گذاشت معلق در آن و بعد آن گاؤ را بسمل کردند انگاه پوست را از آن
حیوان چون گاؤ و گوسفند و غیره ببرد و آن عضو را جدا کرد حلال باشد آن
عضو را بخورند لفظ عربی این است العضو المبان بجلده حل مذبوحه و روئى
سوی کعبه آوردن سنت است وقت ذبح باتفاق و اگر روئى مذبوحه بقیه نکند
بد کرده باشد ولیکن باشد اکل آن کفاية الاسلام **مسئله** شخصه

اگر مردی بود قرض
فراسوش شد و اقرض و بود
گفته است خدا و رحمة الله
باشد آن ثابت باشد و باشد
قبضت خرید یا قرض خسته شد
گرفتار نشود آنگاه در روز
قیامت و اگر بزرگتر باشد
گرفتار شود و آن
کرده نیست هیچ
کردن در وقت اذان
که جامع علیه السلام
که اگر کسی در وقت اذان
اذان خواند و دست بگرفت
زوال ايمان ممکن است
است و نماز آن قبول
از آنکه حیوان را بسمل کنند مردی دست و پائی از حیوان برید مگر پوست
را گذاشت معلق در آن و بعد آن گاؤ را بسمل کردند انگاه پوست را از آن
حیوان چون گاؤ و گوسفند و غیره ببرد و آن عضو را جدا کرد حلال باشد آن
عضو را بخورند لفظ عربی این است العضو المبان بجلده حل مذبوحه و روئى
سوی کعبه آوردن سنت است وقت ذبح باتفاق و اگر روئى مذبوحه بقیه نکند
بد کرده باشد ولیکن باشد اکل آن کفاية الاسلام **مسئله** شخصه

بقرضه از خود دست دراز کرده بود که تا قرض من ادا نکنی ترا نخواهم ماند شخص دیگر
 در آمد و او را از دست او خلاص کرد اگر بطریق کفالت و ضمانیت خلاص کرد
 قرض از خلاص کننده طلب کند و اگر بزور بے ضمانیت خلاص کرد
 قرض از قرضه طلب کند کثر الدقایق در مجالس الاسلام قاضی
 شمس الدین مسطور است که روزی شیخ شرف الدین منیر
 قدس سره از حضرت قاضی شمس الدین سوال کرد که یا شیخ مشکلی دارم در
 اینکه سبب وجوب سجدۀ تلاوت چه چیز باشد قاضی گفت اے فرزند
 معلوم باد که این سجدۀ خالی از دو امر نیست یا در وقصه و وعد است و یا قصه
 و وعید پس اگر قصه بوعده است سجدۀ برای شکر و رجا است و اگر قصه
 و وعید است سجدۀ از برای خوف خدا است **مسئله** لایحوز لاحد
 ان یدخل فی ولایة الغیر للنزعة معه واخذ مملکة وماله لان فیہ ایفاظ الفتنة
 النائمة قال شیخ الامام حسام الدین رح من ایقظ الفتنة فعليه لعنة الله و
 الملائكة والناس اجمعین قال ابو عبد الله المحامدی رحمه الله تعالى من دخل
 فی ولایة الغیر مع عسکره القاهرة للنزعة واخذ مملکة وماله بلا موجب ولم یمتنع
 عن الایذاء بقول الجمهور یجب القتال و یقاتل بكل ما یقاتل به مع اهل الحرب
 کالرعی بالنبل والمجنیق وارسال الماء علیه والیر والقاء الحرق علیه واخذ امواله
 واسبابه ظلمًا وزجرًا له وعبرة وتنبیهًا لغيره وقال شیخ الامام العبد الجبار
 الحکیم الزاهد الامام الاجل برهان الدین الواعظ وهذا بالاجماع اما
 التصرف فی امواله واسبابه ظلمًا فقد قیل ان ربیاح وهو الصحیح وان کان
 القاهر مسلمًا او ذمیًّا والمقهور حر بیًا یزول ملکة عن امواله بالاستیلاء و
 بقهرها وان کان ذمیًّا لا یمک القاهر اموال المقهور وکنذا اذا کان مسلمین لان
 اموال المسلمین معصومة لا یمک بالقهر والاستیلاء لایهل التصرف فیها وهذا اذا
 لم یکن بادیًا بالظلم اما اذا کان بادیًا بالظلم فعليه لعنة الله والملائكة

فقه اخلاصیه را از آن
 پیشوایان گشت عفت خداو
 وز شایگان و مردمان همه
 گفته است ابو عبد الله عادی
 کی یک حرف در ملک دیگر گشت
 یا حق غایب بود از آس
 چنان گفتن ملک و مال و
 نیز از موجب ترش و مانع
 نشد و در افر ز بسین
 پس گفت که عاقلان و جهل
 گشتن از ملک و مال و
 بآن میگویند که در ملک و مال
 نیز و نهان و در دست
 بسر اینها و بسر اینها
 که در و بیرون از ملک و مال
 را بسرا و گفتن ملک و مال
 زود از برای سر زلف
 و عبرت گرفتن و در ملک و مال
 است و اعطایان الین
 این حکایت است باجماع
 علماء اما قوت در اموال و
 بسیار زود و فکرم گفته
 شده است که زلف است
 زین حکم عجم است

والناس جميعين يباح اخذ اموالهم واسباب ظلمهم والتصرف فيها دفعا للفتنة
القائمة وحرزا للعالم قال ابو مطيع لما اُفتي ابو يوسف في بيع مال البادي بالظلم
والتصرف فيه اخبر بذلك ابا حنيفة قال المحبب مصيب وكان محمد بن الحسن رحمه الله
جالسا عنده ولم يتكلم بفيء وكان هذا منهم بالاجماع فتاوى غرائب

مسألة البيضة اذا خرجت من الدجاجة الميتة اكلت وكذا اللبن الخارج من
ضرع الشاة الميتة فتاوى سراجي **مسألة** من رأى فقيرا في المسجد اغنى وراح
في بيته واكل الطعام فكانما اكل لحم الخنزير ودم الحيض **مسألة** مال
شخصه مسلمان چون اسپ وگاؤ وواشترو گو سفند وغير ذلك بغيبت از صاحب
مال بمير و فوج کردن آنرا نشاید و اگر فوج کرد ضامن باشد اما در تحفه
ملکی می آرد که اگر ذابج بادیانت بود که از وهرگز بدی و حرام خوارے
صادر نشده باشد بذج کردن ضامن نباشد و معلوم باد که این اختلاف
در فوج مواشی ماکولات است حکامرا فوج کردن خردا و ستر و کلب و غیر ذلک
اگر آن ذابج بادیانت باشد و یا بی دیانت بهر تقدیر ضامن باشد **مسألة** چون
عسل پلید شود پاک کرده شود یا نه جواب پاک کرده شود باید که آوند عسل
را با تش بار کنند و آن عسل را بچوبے وزن کنند و آن جای را نشانه کنند و
بمقدارے آب بر آن اندازد که اگر آن چیز شستن می شود بدان آب شسته میشد
و بچوشاند آب بتمامه میسوزد و عسل باقی ماند چون بوزن آب چوب رسید باز
بدان مقدار آب دیگر اندازد و بکذا سه کرت آب را در و بسوزاند پاک گرد و نقل
مجموعه سلطانی **مسألة** در آنچه زید دراز گوش خود را فروخته است بخالد
به بیع فاسد و این دراز گوشش در دست خالد نقصان یافته است
بافت سماویه شرعا درین صورت رسد زید را که این دراز گوش را از خالد مع
ارش نقصان بگیرد یا نه اجاب رسد و کذا که اذا کان النقصان بفعل
المشتري و ذکر فی بیوع الخلاصة و ان کان بفعل الاجنبي فالبيع بالخيار

فی الارش ان شاء اخذه من الجانی لا یرجع علی المشتري والمشتري یرجع علی الجانی کما
 فی الغصب و ذکر فی القتیة فی باب البیع الفاسد اشتوی جاریة لبشر فاسد ونقص
 عند المشتري یردها و یرد ما نقص ولو ولدت یردها و ولدها ولو فقأ عینها
 یردها ونصف قیمتها لانه مضمون بالقبض والا و صاف یضمن بالقبض فتاوی
 قران خانی **مسئله** اگر در شیر موش افتد و بمیرد باید که موش را بکشد
 پیش از آنکه ریخته شود و بماند آن شیر را تا آنکه خمر گردد و بعد از آن خمر را سرکه
 کند حلال میشود فی الخزانة **مسئله** سرکه شراب مشروع است و سرکه حاصل شیو
 بدانکه نمک در خمر اندازد و در پیش آفتاب بنهد و یا خود سرکه شود سراجی فائده
 هر که این اسم را بوقت چاشت از برای دفع دشمنان بفتاد و پنجاه بار بخواند
 آن کار او بکفایت رسد درین کار سوگند فرموده اند که هر یک بناید گفت و اگر نه عالم
 فتنه گیر داین سر نیست که در پیشانی مهتر عزرائیل نوشته است اسم این است
 یعنی درین حروفهای ام ذل مردی کنیزک خود را بغلام خود نکاح کرد و
 مهر مسمی نکرد لازم شود یا نه جواب نه و بعضی گفته اند که هرگز لازم نشود عجیبه
 المسائل **مسئله** تزویج کردن فی راجع و نکاح کردن برود و مهر لازم شود چگونه
 باشد حل مشکل این که این شخص است که بزنی زنا میکند و در عین آن زنا برائی
 زن نکاح کند برود و مهر لازم شود یک مهر مسمی که در همین عقد نامید بود
 و دیگر مهر که بسبب زنا لازم شده است زیرا که چون درین زنا قبل از خروج
 ذکر نکاح کرد و حد ساقط شد پس فدیة حد مهر مثل لازم میشود **مسئله** رجل
 زنا با مرأة فتزوجها و هو علی بطنها فعليه مهران مثل بالزنا لانه سقط الحدین
 تزوجها قبل تمام الزنا و مهر اخر و هو المسمی بالنکاح عجیبه المسائل **مسئله**
 فی الفتاوی البدھی سئل عن علماء بخارا عن رجل جاء فی مجلس فلان و جلس فوق
 المتعلم عالما بالعبادات مثل الصلوة او الزکوة و الحج و الصوم و الحيض و النفاس هل
 یجب علیه شیء ام لا فاجابوا بان هذا علی اربعة اوجه استحقاق او حفاة او

مسئله
 یا سائل دفع دشمنان بخواند ۱۲

اهانته او مزاج ولو تقدمه علی وجه الاستحفاف طلقت امر آنه ولو کان علی وجه
 الحقدارة او الاهانته یکفر ولو کان علی وجه المزاج یعذر ویشهر الفتوی علی قولهم
 فی زمانه وضمنه العلماء **مسئله** در کتیر آورده است که در حدسرقه صلح یا اجازت
 است اما در حواشی او می آرد که صلح به چنان کند که اگر در حدسرقه کرده باشد برابر
 او بیجا درم از دزد طلب کند تا تاوان یکی به بیخ میشود و غیر او راستیه بود
 و ایضا فدیة دست بریدن سارق میشود **مسئله** در ایضاح آورده است
 که بیع و شرا بر چند نوع است یک نوع او حرام است چنانکه گوشت که درو
 کرمان افتاده باشند زیرا که بجز دافتادن کرم گوشت حرام میشود و یا چون
 خوک و یا خمر و یا هر الاصل زیرا که در عجائب الغرائب آورده است که کائنات مشتری
 را گوید که این چیز بدان شرط میفروشم که غارتی است یعنی ملک غیر
 است بسرقة و یا بغصب گرفته ام و یا شخصی حر الاصل است که من بعد
 شمار را بر ما رجوع نباشد و آن چیز در ملک مشتری هلاک شد و یا خود را کرد مشتری
 را رسد که من خود را از بائع باز گیرد و اینچنین بیع مطلقا روا نباشد و نوع دیگر
 فاسد است و فاسد را در روی است یکی روئی او به بغض قریب و یک روئی
 او بوصل چه اگر احد متعاقدين فسخ کند شاید که چنانکه گوشت گنده بوی
 شود مکروه شود نه حرام پس اگر فسخ کند شاید و اگر طبع سازد بیع روا باشد
 و یا چون مبادله لبن بلبن در رفتن و رفتن **مسئله** در حدسرقه آورده است
 که اگر شخصی شیر را بکس بدید بدان شرط که باز شیر را از ماده گاودوشیده
 بدید و بعد از مدتی احد از متعاقدين فسخ کند بدین که برابر این شیر بمن غله
 بدید پس حکم شرع او را غله رسد پس شیر را بشیر دادن روا باشد
 اما با فساد اما در قدوری آورده است که شیر ماده گاودار بر شیر
 بز و گوسفند بدید بخواه میگرد پس روا نباشد و نوع دوم بیع مکروه و آن
 بیع جائز باشد اما اثم کرد چنانکه شخصی در شهر خود غله از شهر خود جمع کند

مسئله
 در بیان صلح یا اجازت

و بادگیران به بیج گران بفروشد و یا شخصی پیشوائی کاروان آید و نرخ آن شهر را که برایشان بنمایاند چون نیک بد یعنی نیک خواهی کار و ایمان کند و یا چون یک کس بیج را سرانجام داده باشد دیگرے در میان در آید و یا در وقت اذان جمعه یعنی بعد از آن جمعه درین صورتها بیج کند جائز باشد اما آن شخص آثم گردد مسئله گواهی حربی بر حربی دیگر رواست باختلاف ملت ایشان و گواهی حربی بر ذمی روانیست و گواهی ذمی بر ذمی رواست باختلاف ملت ایشان و گواهی اعرابی و روستائی بر شهری روانیست زیرا که ادائی حروف را نمیتوانند بجای آورد و گواهی شهری بر اعرابی رواست و گواهی اعرابی بر اعرابی دیگر نیز رواست زیرا که در آن ولایت جز مانند ایشان یافته نمیشود نسخه منی مسئله اذا دعی عیب بالذباب لا یتبعت حتی یقیم البیئته وان اقام بیئته العیب یشبث العیب وان قال البائع ان مات علی عیب الذباب فهو علی ید علیه وان اقام بیئته علی ذلک لان البائع غیره علی ذلک والصحیح ان عیب الذباب لا یشبث لانه لا یعتبر وقت ضربه قبل یضرب وقت الشتاء و قبل وقت الربیع شرح هذابه مسئله چون مسافر در نماز چهارگانی یا امام مقیم اقتدا کرد چهار رکعت را تمام کردن بر فرض میشود و اگر بر قعدہ اول نشست نماز فاسد شود اگر در شفعه اول اقتدا کرد نیز تمام کردن لازم بود و اگر در شفعه آخر اقتدا کرد نیز چهار رکعت را تمام کردن لازم بود مسئله آورده اند که روزی زنی بخدایت رسول الله صلی الله علیه وسلم حاضر شد و گفت یا رسول الله شوهر بمن دوستی ندارد گفت بر تو باد که از نامشروعات به پرہیز کنی کثرت زنی سوال میکرد رسول الله صلی الله علیه وسلم بهمن جواب میداد بعد از آن گفت یا رسول الله من در حق او چیزی کرده ام از آن پس بمن دوستی او روز بروز می افزاید حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم بغایت درشتی و اعراض فرمود و او را از پیش خود دور کرد حتی که آن زمین که بروا ستاده بود آن را نیز بریده اندخت

پس گفته اند که اگر شخصی اندک و بیش از سحر میسر است باشد
چنانکه اگر پدر یا مادر خود مهربان بکند از روی سحر آنگس کافر
کرد و فتاوای نوادر مسلم که اگر کسی از جهت پریان چراغ بنهد
و یا از جهت ایشان مرغ و یا گوسفند و غیره ذلک را بکشد و یا گوش و
یا تاج خروس را بر دوش و بدان تعویذ نویسد پس آن شخص کافر می شود و
زنش طلاق میشود اگر تجدید نکاح کرد فیهما و الا همیشه زنا کار است
تفسیر ملا یعقوب مسلم پوست بز غاله خوردن روا باشد بوستان
ابواللیث سمرقندی مسلم در دلیل العارفین مسطور است که چون
زن و شوهر را نزدیکی حاصل میشود در آن میان مهتر جبرائیل پاره خاک از
موضع مدفن آن طفل میگیرد و در رحم زن فرشته است که آنرا ملک الارحام
میگویند بدست آن میدهد چون از طرف مادر و پدر آب در رحم قرار میگیرد
آن خاک بدان می آمیزد و مدت چهل روز در دست ماییدن گیرد پس
بمنزله پسر میگرد و بعد فرشته دیگر از دست او میگیرد و مدت چهل روز
میآید تا اندامها بپاورد و راست میشود چون گوشت و پوست و استخوان و
عروق پس از حضرت عزت خطاب می آید که اے فرشته سرش مهیا
کن و فواید اکل و شرب و کلام و سمع و بصر و شمع و ذوق در او من می نهیم
و پائینهاش راست کن و قوت مشی من میدهد هم و دستهایش راست کن
و قوت بطش من میدهد هم بعد از ترتیب جمله اندام مدت ده روز همچنان
افتاده باشد بے روح بعد از آن گفته اند که حیات بمنزله اسپ ابلق
است هر چیز را که بوی میکند زنده می شود اول پائین او زنده میشوند
بعد از آن هر دو کرده و روده زنده می شوند که این را ارواح نباتات
گویند بعد از آن عرق است میان جگر بسند و روده که مخرج
نفس از آن است بدان راه حیات بالا سرایت میکنند و نفس

مسلم و بیان
خلقت آدمی

پیدامی شود پس این هنگام حیوان نام می یابد بعد از آن فرشته است که آنرا
 ملک الارواح میگویند و ارواح را داخل میکند که آنرا ارواح نفسانی میاری
 گویند که سمع و بصر و ذوق خاصیت اوست و روحی طفل در شکم مادر بطرف
 ناف میباشد یعنی پشت او بطرف پشت مادر و روحی او بطرف روحی مادر او
 میباشد و پس در مهیما ابو علی رود باری آورده است که نفس جداست
 و ارواح جدا زیرا که در حالت خواب ارواح بیرون می آید و در حالت بیداری
 داخل می شود و در وقت موت هر دو بهم میروند خلاف مرلحان را که نزدیک
 ایشان ارواح و نفس جز یکی نیست و منقول است که چون ارواح در
 رحم می آید چهار خط را با خود همراه می رود یکی از اجل که مقدار کذا و کذا سنین
 و شهر و ایام عمر او باشد و در فلان ساعت اجل او منقض می شود کما
 قال الله تعالى اذ جاء اجلهم لا يستأخرون ساعة ولا يستقدمون
 یعنی مقدار پائی گرفتن مورچه پس پیش نشود اما بنزدیک اعتراض منقول
 باجل خود نموده باشد چه اگر قاتل نگشته مدت چهل روز زنده بودی اما نزدیک اجل
 سنت و جماعت این قول محض کفر است و خط دیگر رزق او نوشته میباشد که
 مقدار کذا و کذا این شخص خورد و در خط دیگر عمل او نوشته میباشد که مقدار کذا
 و کذا عمل از او در وجودی آید خواه نیکی خواه بدی و در خط دیگر نذیب او نوشته
 میباشد که این کس بدو رخ میرود و یا به بهشت منقول است که گریه کودک
 بعد از ولادت از آنست که او تا این غایت جمله امور غیب را یاد میداشته
 باشد اما درین حالت فرشته می آید و پیشانی او را سخت میمالد تمامه آن یاد
 را فراموش میکند از آن اندوه و گریه میشود منقول است که طفل بعد از
 ولادت در مدت چهار ماه گریه میکند در آن اثنا لا اله الا الله بیان میکند
 و در چهار ماه دیگر محمد رسول الله را بیان میکند و در چهار ماه دیگر اگر مادر و پدرش
 مسلمان بودند میگوید اللهم اعقر لی ولوالدی و اگر مادر و پدرش

آیت خدا در باب بهشت است
 قل من هم
 و قلیک باید اجل ایشان
 میگردند و نشوند یک ساعت
 نه مقدم کرده میشوند ۱۱

کافر بودند میگوید اللهم العن علی والدی **مسئله** اگر طفل گریه میکند باید که سوره
لا یلف را نوشته بند و آرام شود **مسئله** بد آنکه دیدار باری تعالی را دیدن است
است و روزی خواهد شد بعد از دخول در بهشت مؤمنان را یعنی زنان و مردان را
خلاف مرأی روافض و حشویان را که نزدیک روافض که بغیر از بی بی فاطمه زهرا
زنان دیگر نبینند و نزدیک حشویان که بغیر از بی بی عائشه صدیقہ زنان دیگر نبینند
و این قول آنها محض باطل است شرع عقاید **مسئله** در در مجلس آورده است که
زنی بود صاحب جمال از غایت گریه کردن چشمان او بی نور شده بودند و از و
پرسیدند که چرا گریه میکنی گفت شنیدم که فردائی قیامت زنان را دیدار نباشد
گفتندش که ای ضعیفه این قول روافض است لابل زنان را دیدار باشد گفت
پس ازین قرار نشوم از گریه زیرا که چشمان من از جهت دیدار او کور شده است
مسئله چون شخصی چهار زن داشت داشته باشد و زن پنجم را نکاح کردن خواهد
روا باشد یا نه **جواب** حمله آنست که از زن اولینه که آنرا اول بعقد
در آورده باشد از ان اذن خواهد اگر اذن داد بعد ازین هر چند
زنان که بکند لا ائی بنای روا باشد و این روایت در مشکلات حذر خانی مسطور است
اما مفتی را شاید که این **مسئله** را بر دانشمندان زور آور بگذرانند بعد از ان فتوی
دهد **مسئله** رجل نوی السفر فی رمضان وهو صائم فقیل ان یخرج من العرافات
ان اکل علیه الکفارة فتاوی سراجی و قران خانی **مسئله** شخصی بدست کفار سیر شده
بود و نمیداند که ماه رمضان کدام باشد پس تحریری کرده یک ماه را روزه داشته
است شرعاً اگر تحریری موافقت افتد روا باشد یا نه **جواب**
باشد اما اگر معلوم شود که آن تحریر قبل از رمضان بود و یا بعد از
رمضان بود نیز آن روزه محسوب باشد یا نه ایجاب روا باشد
فتاوی قران خانے **مسئله** مستاجر را روا نباشد که دایه
مستاجر را بزند اصلاً عند ابی حنیفہ رحمۃ اللہ علیہ اگر بزند و هلاک

خفي فأنكر ابنه
 مخالف منبأ بل سنت وجا
 است كما صرح به في الهداية
 قال وللمحزان تزوج
 من الحرز والماروليس
 تزوج أكثر من ذلك لقوله
 فانما طالب كرم من انفسه
 ثلثت ورباع والتخصيل
 يمنع الزيادة عليه قال الشافعي
 لا تزوج الا مرة واحدة لا تزوج
 عنده ولا يجزئ عليه ما تلوها اذا لامته
 المنكوحه ففقط كما في
 الظهار ١٢ اهل يد وفي
 الغناية وقصص ان رسول الله
 صلى الله عليه وسلم فرق بين
 غيلان الديلمي ما زاد على
 الاربع من نسوة عن
 ثمانية عشرة نسوة فتمثل
 احد في حيرة النبي عليه السلام
 ولا بعده الى يومئذ انه
 جمع بين الاكثر من اربع
 نسوة كما جاء انتهى
 مولانا مفتي محمد
 حسن

شود ضامن باشد و همچنین بکشیدن لگام عقب یک آواز آهنگنان میکنند
 تا بمیرد و عند بضرع معتاد ضامن نباشد و دایه عاریت را بزند و ضامن
 شود بالتفاق اما اگر دایه را مزدور کرد و در غیر موضع معتاد بزند و هلاک
 شود با جمان ضامن شود و می تواند در مسئله اگر شخصی اصل الحرفه
 در پیش کیسه عهد کرده که کسوت و طعام را بمن داده باشی و من بندگان
 شمار را قبول کردم که قدیم المایام در پیش شما باشم و بعد از مدت آنکس
 میخواهد که از پیش وی برود رفتن تواند یا نه جواب تواند و آنچه از
 طعام و کسوت بوی داده است آنچه آنکس کرده است هر دو برابر میشوند و هیچ
 احدی از دیگران چیزی طلب ندارد و نقل تا تاریخانه مسئله در فتاوی
 افتخار آورده است که در سفر نیست را قصر نیست زیرا که در اتیان و ترک مسافر
 مخیر است و قبل اتیان در حال نزول و ترک در حال رفتن در فتاوی
 ظهیر و خلاصه بغایت مستحسن داشته نقل صلوٰه ماچینی مسئله
 مکروه است اقتدا با اهل هوا و بدعت کردن چون جمیل و قد ریه و روضه
 و خطابی و مشبه و آنکه قرآن را مخلوق گویند اقامت را با ایشان مطلق
 درست نیست نقل ماچینی مسئله مکروه است تکرار جماعت کردن در مسجد
 اهل آن مسجد نماز جماعت گذارده باشند و این در صورتی مکروه است که
 قوم آخر از قوم اول اکثر باشند اما اگر یک یک و دو و یک در گوشه
 باشند مکروه نباشند و در جامع صغیر خانی گفته است که این جمله در صورتی
 است که آن مسجد در مشارع عام نباشد فاذا اگر در مشارع عام باشد
 تکرار جماعت و بانگ نماز و اقامت مکروه نیست زیرا که امام معلوم
 و معین شرط است از برای تکرار است و این جائی معلوم
 نقل صلوٰه ماچینی مسئله نماز گذارن بر فوق
 مسجد مکروه باشد و به صحن مسجد و اگر جائی میباشد مکروه نباشد

نقل با چینی مسلم چون زنی وفات یابد باید که موهای او را در دو کیسوی یکی را
 بجانب راست بر بالای قمیص بر فوق صدر او ماند و دیگر را بجانب چپ همچنان
 کند سوال اگر مردی بموتی داشته باشد او را چه باید کرد اگر دو
 کیسو کرده همچنان بطریق مذکور مانند تشبیه بزنان میشود و اگر دو کیسو کرده
 متعاقب او ماند آن نیز تشبیه بزنان می شود از آنکه زنان را هم دو کیسوی
 می باشد و مرد را نیز دو میشود و اگر بر سر پیچیده بماند آن نیز قلب
 موضع می شود پس چه باید کرد جواب باید کرد که موهای مرد را
 سه کیسو سازد یکی را پس پشت در زیر یک کتف او نهسد و دیگر را در زیر دیگر
 کتف او نهسد و سیم را در زیر پشت او به برابر گردن بنهد نقل خلاصه الفقه
 مسلم اگر مردی کالائی خرید بداند که او را سه روز اختیار کرد بعد از آن
 اگر تصرف کرد در آن مبیع چنانکه اسب بود بر پشت و یا ستور بود بار کرد و
 یا ماده گاؤ بود بدو شید و یا کنیزک بود و طی کرد و یا بوسه داد بشهوت
 یا او را لمس کرد درین حال همه جائز است و اگر اختیار باطل باشد و بیع
 جائز و لازم آید رد نتواند کرد و نیز اگر کنیزک بشرط بخرید پس کالمه
 پس باشد بطریق که زنان دانند بوطی رد نتوان کرد و کفایه الاسلام
 باب در دانستن راه فقیری هزار و یک منزل است و جهل و چهار
 مقام است باب اندر بیان خرقة سوال اگر ترا پرسند که خرقة چیست
 و چند معنی دارد جواب بگو که خرقة پوشش بر تنج معنی
 اطلاق کرده اند اول اصل است که لم یزل خواست تا کسوت
 خلق بر موجودات پوشانند قوله تعالى اِذَا ارَادَ سِتْنَانِ يَقُولُ لَكَ كُنْ فَيَكُونُ
 آفرینش خرقة اصلی است که هر دو عالم را پوشانند و خرقة دوم عرش و خرقة
 سیم زمین است و خرقة چهارم لیکن نهار است و خرقة پنجم بیم است و خرقة ششم
 روز و شب است قوله تعالى وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ لِبَاسًا وَجَعَلْنَا النَّهَارَ مَعَاشًا

چون خال و بدن را
 چنانچه از آنست که گویند
 و از بجهل من با این چنین
 حسی است
 در ساخته ایم
 شبیه پوشش است
 بجز آنکه پوشانند و از این
 هم روز و وقت طلب
 و پوشش است
 آیت ندارد پاره بیت
 و بسوم در کوی و دمن غم
 آیت ندارد پاره آخر
 در سوره التین

استار

۱۱

این را مسودة قصود کرده و خدا بدشده والسلام فقط
در نسخه که بدوین دست خط کتر بنیان یا امر اصلی خود یافته شود
قیمت کتاب مذابغ و در و بیه و اشت است و یکی کانی از محفوظ

حاجی محمد امیر
کتاب فروش
فصل احد و اربع
محمد امیر کتاب فروش

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

(Faint handwritten notes in Devanagari script)

بر سالکان طریقت نبوتی تابعان ملت مصطفوی صاحبان مطایع نزدیک و دُور تاجران باخود و شعور مخفی و تحقیق
 مبادی کلمات استاد الطالبعین بعضی تصحیح جامع الفروع و الاصول حاوی العقول و المنقول و المأخوذ از
 سناکین قرینگی تپه مشتنگ و بر برخی هم فضیلت نبیاء میان فی الدین اخوندزاده که این باری ترجمه کیا و اتحاد سرکاشا علیه الصلوة
 و دیگر عبارات عربی خجالی غلام حسین صاحب این اور محمد زین العابدین فی قصید در تفصیل حال و حرمت حیوانات و مناقض
 وکیل حدیث و حرمت عناء و نماز امیر شنیعه و احکام لذیذ و حرمت فیون برفتون و چند ابیات و در سبقت جناب
 حضرت پیر و دیگر قدس سره و بصره زکریا و جلدی نظیر کترین گاه خاوند قدیر و دم صغیر و کبیر حاجی محمد امیر و فضل احمد
 کتب فروشان و از اقصای کتب تصنیف متن معراج و از ان مصنف خود و بر حسب ضابطه گرفته و نیز اجازت از مصنف
 حاصل که طبع نمودیم و حسب اشی موجب قانونسیم ۱۲۰۷ خ ل غنی گوشت گردید و این در حدیث صاحبان
 و تاجران کتب فروش غیریم التماس که هیچ احد بلا اجازت این حقان قصید متن و جای کتاب انفرایند و در صورت خلاف
 مذکور و نه از هر چه نقصان امان خواهند شد و بجا نفع نقصان خواهند داد و هر چند نسخه که مطلوب صاحبان مذکور یا سایر ائمه
 از دکان نیازمند اطلب فرمایند انشاء الله درین نخواهد شد بر رسولان بلاغ باشد و بس قیمت فی جلد ۸۸

الحاج محمد امیر کتب فروش شمشاد و بازار قصه خوانی
الحاج محمد امیر کتب فروش شمشاد و بازار قصه خوانی

الضمان شتماء واجب الاظهار

بر جمیع صاحبان کور واضح باد که سند سببه تن ارشاد الطالبین که از وارثان مصنف علیه الرحمة گرفتیم بعینه ثبت نامها
گواهان برین صفحه نقل می کنیم تا بطلان غلطی تسکین خاطر همه صاحبان گردد و در طبع این کتاب جسارت نفرایند
منکه عبدالرحیم بن حمید میان ساکن قریه سیلیان می غلافه صوایه تبه بالوزی نواسه ستم
جناب علی اخوند در ویره علیه الرحمة از اینجا که کتاب شوالطالبین تصنیف جدید کورست به شما خود حق تالیف بحق
داریت موافق فیض فرموده الا جناب حاج محمد امیر از من حق تصنیف میخواستند تا این منظر نعم سانی سلیمین من حق تالیف
و تصنیف با و سببه کردیم و تحریر میکنیم که حد کتاب مذکور را سو احاجی محمد امیر کتب فروش و تاجر کتب ایشاد و طبع کنند اجازه
نیست و اگر کسی طبع خواهد کرد هر قدر که بخواهد نقصا حاجی صبا نام چاپ کننده خوانند و ما نقد و معرفی را علی حد خود خواهند

عبد الرحيم لاسمك نور دينك عليه الرحمة
عمر محمد عالم المشهور بپای ملاصفا مجاور نیر استیغ عید الغفور صاحب صوفاء عليه الرحمة

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَكُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ حَلَالًا طَيِّبًا

الحمد لله والمنه که از مجموعه حکمت این رساله کثیر النفع در علم و هنر جانوران

[illegible]

بفرمایند که جناب قیرجانی محمد امیر فضل احمد کتب فروش و ناشر و راقصه خوانی با نام محمد حسین

در مطبع یوسفی در هلی مطبوع شد

لَيْسَ لَكَ مَاذَا أَحَلَّ هَؤُلَاءِ حَلَّ الْكَرَّاطِيَّةِ

و قسیمیکه بسیار است و در میان مردم مشهور است جانور است مقدار گاو کلان
 و رنگ او زرد و سرخی مائل و از ابتدائی سریشی او تا شروع دُمش خطی سیاه کشیده
 می باشد و چون دیرینه سال میگرد و موئیهای سیاه بر شانه اش پیدای می شوند و ماده شیر
 از یک پنجه بیش نمی زاید و پنجه اش در اول چون پاره گوشت می باشد حس و حرکت
 ندارد و بعد از آن که زاید مادرش سه شبانه روز نگاه میدارد و بعد از آن پدرش می آید و باد
 بروی میدهد تا حرکت و صورت و شکل شیر پیدای کند و عمر دراز دارد و علامت پیری
 او آنست که دندانهای او میریزند و از دانهش بوی بدی آید و از خروش و چغند و طاؤس
 می ترسد و از آواز گربه و چوب بر پشت متوهم می گردد و از آتش هراسانست و پیوسته
 تب میدهد و از بیم مورچه میگریزد و اگر مورچه در میان پنجه اش رود از آنجا خلاص
 نخواهد شد و ثبوت رسیده که شیر را در روم توالد نیست و شیر را در ولایت
 خطامی پرستند و اگر کسی تاجر شیر بمان ولایت میرد او را زرب بسیار
 می دهند و دعای محافظت از شر شیر که آنحضرت صلی الله علیه و سلم ارشاد فرموده اند این است
 اللَّهُمَّ لَا تَسْلُطْ عَلَيَّ وَلَا عَلَى أَحَدٍ مِّنْ أَهْلِ الْمَعْرُوفِ يَعْنِي أَيْ بَارِئًا مِّنْ سُلْطَانِ الْبَرِّ
 وَنَبِيِّهِمْ كَسِ الْأَهْلُ الْمَعْرُوفِ يَعْنِي بَرَّ تَابِعَانِ شَرِيعَتِ نَبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَأَرْحَضْتُ عَلَى رِضَى
 مرویست که هر که را شیر به بیند باید که بگوید اَعُوذُ بِدَانِيَالٍ وَيَا طَيْبُ مِنْ شَرِّ الْأَسَدِ آنحضرت
 او اینم کرد و معنی این کلمات این است که پناه میگیرم بطفیل دانیال و بچاه از شر شیر و
 حکمت دین آنست که میگویند بادشاه ظالم حضرت دانیال را با شیران گرسنه در چاهی
 محبوس کرد تا او را بخورند حق سبحانه و تعالی او شانرا از شر آنها نگاهداشت و بعضی گفته اند
 که منجمان بادشاه کافر آنزمان را گفته بودند که درین سال فرزندی بوجود آید که سبب آسیبی
 ملک تو گردد و بادشاه ظالم حکم کرد که هر فرزندی که درین سال متولد شود بکشدند قضا را
 در آن سال حضرت دانیال متولد شد مادرش از اضطراب و ترس آن بادشاه او را در
 بیشه شیران انداخت خدای تعالی شیران بر مهر بانان گردانیدند تا ویران پرورش ساختند
 از نیجهت میگویند که حضرت دانیال درنگین خود صورت دو شیر که او شانرا در طفلی پرورش

کرده بود نقش فرموده بودند تا که همیشه نعمت حق تعالی در نظر ماند حکم گوشت و
شیر حرام است نزد جمهور علمائی اهل سنت و اهل تشیع الا نزد امام مالک
مکروه است حکمت هر که پیسه او در بدن خود مالیده در جنگل رود جمله درندگان از او
بگریزند و از ایشان ضرر بوی نرسد خوردن زهره اش آدمی را شجاع و دلیر کند و صرع
و دار الثعلبی را ازل کند و اگر در چشم کشند خون از چشم بیرون آید و اگر بر خنجر بر طلا
کنند دفع کند گوشت و پیسه او فاجع و استرخار امفید بود و ضاد خوش علت سرطان را
زال کند و بر پوستش خفتن تب راجع را امفید بود و اگر پاره از پوست او در صندوق
نهند از آسیب که آن ضرر دهنده ایمن شوند و اگر پاره از پوست او در گردن کودکی مصروع
بندد نفع بخشد و اگر طبل پوست او در جنگ بنوازند سپاه مخالف از صدائی و می بگریزند
ار تب را بفارسی خرگوش و بترکی طاووشقان و بعضی گویند که یکسال نرماند و یکسال ماده
و او را چون زنان حیض می آید و چون رنجور شود فی نیزه خورده شفا یابد حکم حلال گوشت
او بذهب اهل سنت و در مذهب تشیع حرام است حکمت هیچ جانور را تر سده تر
از نیست و در وقت رفتن بجهت و چون در خواب شود چشمش کشاده ماند و چون در یا
می بیند اکثر شدت خوف می میرد چنانچه بسبب خوف بکنار دریای می رود و عرب میگویند که
آجسته از وی گریزند هر که دماغ او را بریان نموده بخورد از ریشه که بسبب خشکی ششها
د اگر سرش را بسوزاند و خاکسترش را بپنداند مالند سیاهی و زردی را ببرد و سفید و براق
گردد و پیرمایه خرگوش را اگر زن بعد از حیض بمشک بخورد بر گیرد بر استنش یا ری
بخشد و اگر بعد ظهر تا سه روز بیاشامد منع آبتنی کند و اگر با خطمی و زیت بر محل نهند که
خاری یا فی در آنجا غلیظه باشد بیرون آرد و چون با سر که بودک مصروع بنوشانند صرع را
دفع سازد و چون مقدار یک قیراط از پیرمایه وی با شراب کهنه آمیخته بخورد زهر مار و کتر دم
و غیره سموم گزنده را دفع سازد و اگر زن آبتن پیرمایه نر یا خضیه او بشراب همز و چاشته
بیاشامد فرزند نر بزیاید و بخوردن پیرمایه ماده بدستور دختر زیاده علم و اگر باب آبتن
یعنی نهند منع خون رفتن کند و زهره او اگر کسی را بخورد آتند خواب بر و چنان غلبه کند

از جالبینوس نقل کرده اند که
خوردن دل شیر دلاوری بخشد
اگر موشی شیر در خانه بپزند
پیش از آنجا بگریزد و از
بر پوستش باد دفع شود
ای مردم قدرت
آنکه که در باب بودش خود
از ایشان که دشمن انسان اند
بسیب معاینه صورت ایشان
یاد و مخطی ماند
نام مرضی است که در چشم
را خونی شود
از کتله خنجر
از کتله درمندی بود و گویند
از کتله سرطان
از کتله کلان مملک

چنان غلبه کند که بغیر خوردن شیر سیدار نشود و خوش اگر زنی بخورد برگیرد هرگز آبستن
 نشود و گوشتش قوی و مفاصل و نفوس برود و کعبش با خود داشتن دفع چشم بد کند
 پایی او اگر بر زنی بنده مادام که با وی باشد آبستن نشود و اگر خون وی بریان کرده بخورد
 جهت سموم و جلائی چشم نافع بود افخی را بفارسی مار گویند بار یک گردن و پهن سر و
 دنب بار یک باشد و ماده اش بدترین ماران است و بدترین انواع افخی است که غال
 سفید و سیاه دارد و مار را ترکیان بیلان گویند و عرب کنیت او را ابو الحی گویند
 بجهت آنکه میگویند که او بعد هزار سال کور میگردد و بعد از آن درخت باذیان را تجسته
 چشمهای خود بران می مالند درست می شوند گویند هر چند که میان او درخت باذیان
 مسافت بعیده می باشد با وجود کوری می جوید و خود را نزد او رساند و از غرائب نقل
 کرده اند که اگر چشمش بر کند بعد از سه روز بحال می آید و درست میگردد حکم حرام است
 گوشت او در جمیع مذاهب سنیه سنیه و امامیه حکمت گوشت او در مرض استسقا
 نافع بود و چندام و تاریکی چشم را برود و همچنان شهوت گرد و دفع زهر افخی باشد و چون
 بار و عن زیت بر تن مالند موی نرود و پوستش داوالت بلیت مفید بود و خوشش
 روشنی چشم را زیاده کند و اگر دل وی را خشک کرده با خود دارند و سحر کارکنند و اگر دندان
 او را بر عورتی بنده حامله نشود زهره او زهر قاتل است که هیچ علاج ندارد ایل را
 بفارسی گوزن و گا و کوهی و نریش را سفق و ماده اش را مادال گویند تا دو سال
 شاخ بر نیارد بعد از آن دو شاخ راست بر آرد چون سه ساله شود از شاخهای او شاخهای
 دیگر مانند شاخ درخت بیرون آید تا شش سال زیاده گردد بعد از آن در هر سال یکبار
 بپزند و باز بر آید یک عقده از سال گذشته زیاده و سالش از عقده های شاخش فهمیده
 میشود و شاخ او بسیار منعقد و محکم است و از غرائب احوال آنست که بشنیدن سرود
 میل دارد و مرتبه که او را بسرو و لفتن مشغول می سازند و از عقب او بگیرند و بدین مای
 میل تمام دارد و مای نیز بدین احوال است و کتار و ریایز بجهت دیدن او می رود
 از بجهت صیادان پوست او پوشیده مایهی گرفتن میروند و بخوردن مار مائل است

نقل است از ساکنان معبرین
 اطراف لاهور بسعیده که بدان
 اختلاف شیوهی و عادت
 آنها در خلعت و عادت
 باعث شایع و فساد و
 اختلاف توکلش است باقی
 در ناز و جو و جاعت و تراش و
 عیدین و کلاه و نماد و
 از جالبین نقل کرده اند که
 چشم تراش را
 با خود دارد و از شر
 دشمنان محفوظ ماند
 و اگر موی تراش را
 سوزد و آتش بپوشد از سوزا
 حلیفی رسد و سوز
 ایل بکسوفه
 و شش بدین نام او در
 و شش او در بین مردم
 نام پیشکسب باره
 که گویند

با صلاح آید مرغان در دهن او رفته که در دهن او است بیرون می آید
 رأس و نیز در آن وقت در دهنش رود و بجلقش فرود و جگرش بخورد و او را پلاک
 گرداند حکم حلال است گوشت او بذهب شافعی و نزد امام مالک و در دیگر مذاهب
 حرام است حکمت اگر اندرون شکم و یک نیز پخته و خشک ساخته
 نگاه دارند خوردنش جهت دفع زهر جانوران زهر دار مفید است و اگر دماغ و
 یا گوشت وی بسره بخورد صرع را سودمند بود و اگر گوشت او را بر مفاصل بندند درد
 بنشانند و اگر گوشت او را بسوزانند در یک مسین و خاکستر آن را با سرکه بر نفوس طلا کنند
 سودمند بود و اگر چشم وی خشک کرده بمصرع دهند مفید باشد و اگر کعبه در حالی
 زنده باشد بر زن بند است نشود و گوشتش دندان را قوت دهد و دماغش اگر
 اکتحال کنند تاریکی چشم را ببرد و رازی گوید که هر طعمی که زهر دارد اگر این عرس
 آنرا بر بینی فریاد کند و مویهای وی راست بایستند ^{بیمار مصنف} او را بفارسی بط و بترکی
 اردک گویند آواز نوچه را دوست دارد و در آخر ماه بچه را از تخم بیرون آورد و وقتی
 که ماده بر سر تخم نشیند ز ساعتی از وی دور نشود و بسیار تخم دهد الا زاده از ده
 بیضه در زیر نگردد و در کم از بست روز بچهار آرد و اگر ماده بضرورتی از سر تخم برخیزد
 ز آنرا پاسبانی کند تا ماده بر آید حکم حلال است گوشت او بجمع مذاهب حکمت
 اگر دماغ او را با آب راز یا نج بناشتا بخورد بواسیر و اوجاع رحم بر دوز با نش قطع القطر
 بول کند و مغزش صداع را بنشانند و طلائی پیش شقاق را باز دارد و دار الشعلین
 و زنگ روئی روشن کند و گوشتش تن فربه کند و آواز صاف کند و قوت باه بیفزاید
 و اگر خوش بک بناشتا بیاشامند درد مثانه را بنشانند و خاکستر استخوانش زخم
 پیکان با صلاح آورد و اگر بال خپش بر دست راست بندند تب بر دوا اعضا
 بنشانند و تخم قوت باه زیاده کند و سعال زائل کند گویند در اندرون شکم وی
 سنگیست چون بسایند و در شربت بیاشامند و زحمات شکم نفع رسد
 حروف الیاء باز می رانند و بترکی قار بجای جانور لیست

لح از بقیع
 باده و تشنید و داد
 سکون زانی
 جوده ایو ان میگوید
 که کلان را از خورد
 رابط میگویند
 بیای میگویند
 تشنید طایفه
 با خرمای میگویند
 لفظ عربی است
 و بفارسی بطای و
 بهندی میگویند

گویند
 در هندی و فارسی
 هم باز گویند

جانور است شکاری تعلیم پذیر خوش صورت متکبر به مزاج است و ماده او از تر بزرگتر
و گیرنده تر ماده را باز گویند و نریش را چتره و بهترین اصناف باز سفید است که سر
بزرگ چشمهای برجسته داشته باشد و گردن دراز و سطر وینه پهن داشته باشد
در اینهای بزرگ و موهای خرد بر روی بسیار باشد و پایش زرد باشد باز
سفید و روایت فرنگ بسیار است و در رساله باز نامه گفته اند که بهترین
باز آن باز است که علامت او این است که چشمش سیاه یا از برق باشد
و پشت او نیز سیاه باشد و مشهور است که باز مقید آن نیست که بصفی خود
بلکه نشان پهن و زغن و جریغ و جز آن چفتی کند از نهجست اشکال باز متفاوت است
و گفته اند که عمر او زیاده از بیست سال نباشد بجهت آنکه ظالم و طامع است
و هر گس قانع و کم آزار است عمرش دراز باشد چون بنجر شود گنجشک خور و صحت
یابد و اگر موش خور و دیر بقیگند و اول کسی که شکار باز کرده ملوک روم بودند
حکایت آورده اند که بارون رشید باز سفید را روزی پرانید باز در هوا غایب
شد بر تبه که از آمدن او نومید گشتند بعد از درنگ بسیار پیدا شد مامی در
چنگال داشت حکم حرام است گوشت او جمیع مذاهب مگر مذهب امام مالک
مکروه است حکمت زهره باز را اگر در چشم کشند منع نزول آب کند اما
تا اثر نزول ظاهر نشود نتوان کشید که مضرت دارد و با شوق را بفارسی باشد
گویند و برکی فرق خوانند جانور شکاری تعلیم پذیر خوش صورت و در سیرت بسیار
نزدیک است و بعضی او را در اصناف باز شمرده اند باز در تمام دهن و جرات
نیست اما باشد بسیار است حکم گوشت او در جمیع مذاهب حرام است مگر در مذهب
امام مالک مکروه است حکمت کسی که خفکان سوداوی داشته باشد اگر
یکدم از دماغ او با گلاب بنجر دمفید باشد بحری را بفارسی و ترکی پهن نام
است جانور شکاری تعلیم پذیر است و در جفته اند که از باز حقیر است اما در پهن و
زور و دیرری بسیار از باز زیاده است بلکه نسبت او بسیار از گردن عین خط است

۱۰۰ با شوق
لفظ عرب است و نامش
عرب علامت عین میده

شاید لام و در مندی
۱۰۰ با شوق

از نظر رنگال

و از غایت شجاعت و تهوری که دارد مردم شجاع و دلیر را با و نسبت میکنند
و بحری جانور خوش خلق و بے تکبر است بآدمی رود آنس میگیرد و کسی شانه او را ندیده
و در دکن آخر پرشکال از طرف می آید و میگویند در میان دریای بزرگ حبشه در
جزیرهای که معموری ندارد بعضی می نهند و بچه بر می آرد و ماده او از بزرگتر است و دلیر
تر و گیرنده تر و بالوان مختلف می باشد و بهترین رنگهای او آنست که سیاه مائل
باشد و سینه کشاده داشته باشد و دم بطریق دم لکڑ باشد و این صفت را
باز دارند دکن بحری سیاه لکڑ می گویند و لکڑ جانوری است که در تمام هست
می باشد الا در خراسان نیست و اکثر بحرها را بر دم زیاده از ده دو از ده پنهان
و نایاب آن بحری می شود که دم او سیزده پر یا چهارده پر داشته باشد و اگر این
چنین بحری که بالا گفته شد پیدا شود از جمله بحرها تیز و دلیر تر می باشد و بحری
جانورهای بزرگ که ده برابر او باشد میگیرد و حکم گوشت او بجمیع مذاهب حرام است
و در مذاهب امام مالک مکرده حکمت زهره او بجهت تاریکی چشم مفید است
پس بخار را بفارسی و ترکی طوطی گویند و او از اصناف خود بیشتر سبز رنگ می باشد
و پائی و منقار سرخ دارد و این در اکثر ولایت هندوستان می باشد و طوطی تمام سرخ
نیز می باشد حتی که منقار نیز سرخ می باشد و قسمی دیگر می باشد که بعضی بال و سرخ
و بعضی زرد و سر و منقار و پائی سرخ و بعضی منقار زرد و سیاه میدارند و این
قسم را نوری میگویند و این در زیر باد بهم می رسند و یک رنگ سفید و زرد نیز می شوند
و نیز یک صنف از طوطی سفید رنگ می باشد و پائی سیاه و بعضی پائی سرخ و نیز
بعضی طوطی بر سر تاج سرخ و یا سفید میدارند و این صنف بجهت بنسبت دیگر طوطیان
زیاده تر است و این را در هند کاکا تو و کاکا طوطی گویند و او نیز در زیر پای میباشد
و جمیع اقسام طوطی سخن میگویند و موافق تعلیم هر یک هر زبان گفتن می توانند و
زبان طوطی بطریق زبان آدمی است از جهت حروف مستقیم میتوان گفت و شنیده
شده است که سورهای کلام الله مثل فاتحه الکتاب و قل هو الله احد و غیره طوطی را

سیاهی موهده منقار
و سیاهی موهده منقار
بسم و الف لفظ
در سبب است
و در سبب است
در سبب است

تعلیم کرده اند و طوطی سرخ رنگ که از زیر بادی آمد هر روز قرقر نقل را ساییده
در پیش طوطی می نهند تا او خود را در آن آب انداخت غسل می کند و غوطه ها
می خورد اگر چند روز چنین نکند جانوران کوچک در زیر پرهای او پیداشده
او را آزار می رسانند حکم گوشت او در مذهب امام حنیفه و امام مالک حلال است
و در مذهب شافعی و دورایت است یکی آنکه منوع الاکل و منهی القتل است و قتل
براین است دویم آنکه حلال است و در مذهب شیعه نیز حرام است حکمت خوردن
گوشت او فصاحت آورد و روشنی چشم زیاده کند و خوردن زهره اولکنت زبان
ببرد و فویش را اگر خشک کنند و در میان دوستان پاشند دشمنی پیدا شود
بر غوطه را بفارسی یک و بترکی پوره گویند جانور سیاه کوچک چپنده
گزنده است از خاک پیدای می شود بید رنگ خصوصاً در خانه های تاریک کشف
نمناک و در زمستان و اول بهار میشود و بعد از آن که پیدای می شود با ماده بسیار
جفت میشود و تخم می کند بیشتر خورش او خون است و اگر در پیراین و شلوار آدمی رود
تشویش بسیار میرساند چنانچه ازین بیت حقیقت او معلوم میشود بیت ریگ در
کفش و یک در شلوار بهتر از هشتین تا همواره و مشهور است که چون کوزه زهره
بشمار میرسد حکم خون او اگر در بدن و جامه باشد آن نماز میتوان گزارد و هیچ مذهب
و حاجت شستن ندارد خواه بسیار باشد خواه اندک و بعضی گفته اند که اگر بسیار
باشد باید شست اما مفتی به نیست حکمت حکما گفته اند که اگر در خانه یک بسیار
باشد اگر گوگرد و دود کنند همه بگریزند و همچنین سیاه دانه جوشانیده آب آنرا بپاشانند
یا پوست نارنج را بسوزانند یک برود فائده از حضرت رسالت پناه صلی الله
علیه و سلم روایت که هر کس که هفت بار بر قدح آب این آیت را بخواند که وَمَا لَنَا أَنْ
لَا نَتَوَكَّلَ عَلَى اللَّهِ وَقَدْ هَدَانَا سُبُلَنَا وَلَنْصِيبَ رَحْمَتَهُ عَلَى مَا آذَيْنَا عَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ
الْمُتَوَكِّلُونَ بعد از آن بگوید فَإِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ فَلْيُؤَاثِرْكُمْ وَآذِ الْغَنَاءَ بَعْدَ أَنْ يَفْشَا
آن آب را بر اطراف جامه خواب از شر گیک ایمن شود بعوض را بفارسی پشه

لغز و زجج
بجبت بودن گوشت
آن غیثت بطف
از حلال است
بجبت خوردن
پاک را و از آنجا
بجبت و قتل
آن حکم شافع است
کرده و نه حاج
شده است
در قوه الطول
گویند الطولانی
بجبت الطولانی
حلال الطولانی
البیسان ۱۷
شده بپاشانند
نموده و سکون
را از آنکه در فتن
دو سکون و او
بجبت پشه

پشه و بترکی سبک خوانند پشه دو جنس است بزرگ و کوچک بزرگ را عرب
بق گویند و کوچک را بعوض گویند و بعوض خردترین پرنده گانست و بیات بزرگترین
حیوانات که قیل است مخلوق شده وید و پر بر قیل اند است چه قیل چهار پا و خرطوم
دارد و پشه چهار پا و خرطوم و دو پر نیز دارد و گفتند قدرت خالق را از خلق
پشه قیاس باید کرد که جانوری کوچک الجشته روی و دماغ و قوت دیدن و شنیدن و
غذا طلبیدن و سوراخی که از آن غذا خورد و سوراخی دیگر که از آنجا فضله بیرون رود
خلق کرده و در پشه دهان و استخوان نیست از خرطوم غذا بدرونش رود و خرطوم
بدان نازکی و باریکی را آنقدر قوت داده که به پوست قیل و گا و امثال آنها بدن سطری
فرو میرود و پشه حریص است بر مکیدن خون و گاه است که چندان می خورد که شق میشود
و از بدن عاجز میگردد و تا هلاک میشود و گاه هست که چهار پایی را چندان میکرد
که او را میکشد و هر چهار پایی دیگر که گوشت آن چهار پایی دیگر بخورد و بمیرد
حکم حرام است بذب اهل سنت و جماعت مگر بذب مالک مکروه است و در
مذهب شیعه نیز حرام است و خون او اگر به بدن و جامه برسد عفو است حاجت
شستن ندارد و بجنب مذاهب حکمت اگر سر پشه با قدری صمغ عربی سه روز
بصاحب تب ریح بدهند برود و چون هر شب بدن خود را بروغن بالند زخم نیش
پشه مؤثر نگردد بغل طبر افغاری استر گویند و بترکی فاتر و او از اسپ و خرمشله میشود
از نجسیت هر عضوی از وی مشابهت دارد و دو همچنین در عادات و خواص گاهی
مشابه اسپ و گاهی مشابه خرمی باشد و آنکه پدش خرمی باشد بهتر است از آنکه مادرش
خرم باشد و در خواص فرسی بیشتر از حماری است و در شکل با در مانند تر بود و آنچه از
اسپ و گورده خرمشله میشود بهتر بود اما نادر است و استر درازترین بعیر از حیوانات
اهلی است بسبب قلت جماع چنانچه گنجشک بسیار کم عمر به نسبت دیگر جانوران است
سببش کثرت جماع است و میگوید که استر در زمان فریدون پیدا شد و بعضی
گفته اند که اول کسی که استر پیدا کرد قارون بود و اما قول اول صحیح است

اسپ یا حیوانی که در پشه
اختلاف است و پدش ۱۶
در گوشت است و پدش ۱۶
معجزه است و حرمیت بزرگ
پیدا شود از آنکه اول و غیره
دارد است و قوتی بزرگ و کوه
است کهانی از بیعی و کاهت از قوت
کان علی الخلف العروت فی لم
الخیل لان العنبر فی الحی و المور
اللام فیا جلد من الماکول و غیر
الماکول استی و کینانی زالد
المختار و فی الجماع المور و المور
انه با یوکل که انی المور و المور
بکینانی المور و المور و المور
و اگر مادرش گاو باشد و پدش
خرم باشد حلال است و خون کی
فی العنبر شرح المور ۱۳
من غایة البیان

گورده

صحیح است و مشهور است که استرا بر آبی که یکبار ببرند و گریه را از خود بهمان راه میرود
 و غلط نمیکند و استرا بر آنچه نمی باشد از حضرت امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه مرویست
 که وقتی که نمرود آتش می افروخت بقصد سوختن ابراهیم علیه الصلوة والسلام
 شتاب کشنده زمین حیوانات استر بود در محل بهیزم بردن ازین جهت حق
 سبحانه و تعالی نسل وے را انداخت و حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم
 بر استر سوار شده و حق سبحانه تعالی استرا را زینت خوانده و بدو منت بر
 خلق نهاده و دلایل که مشهور است و حضرت امیر علی کرم الله وجهه در
 جنگها بران سوار می شدند آنهم استر بود که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
 بجانب امیر عنایت فرموده بودند حکم گوشت او مکروه است بذهب شیعه و
 حرام است بذهب شافعی و حنفی اما پیش محمد و ابویوسف درین مسئله تفصیلاً است
 چنانچه بیان دلائلهائی هر یک در اینجا موجب طوالت است و پیش مالک مکروه است
 و بعضی از اصحاب مالک بر حرمت او رفته اند حکمت دل استر هرگز نه که بخورد بپستن
 نشود و اگر هم او بسوزند و باروغن مورد بر جای که موند وید بالند موی بر آید
 و دار الثعلب دور کند و اگر هم موند و سرگین استر را در خانه دود کنند
 موش بگیرند و اگر بچه در شکم عورتی مرده باشد و بیرون نیاید شیشه استرا
 بخوراند بچه از شکم بیفتد و پوست استرا اگر زن حامله بردارد بچه اش در زمان
 بیفتد و اگر حامله نباشد بار گیرد و اگر چرک گوش استرا را شیاف ساختن زنی
 بخود برگردانستن نکرده و اگر بشم استر با خون وے در آستانه خانه دفن کنند
 موش از آنجا بگیرند و از غرائب او آنست که اگر شخصی زکام داشته باشد سرگین
 استرا بوی کند و تف بران اندازد و در راه بیفتد هر کس که بران بگیرد او را زکام
 شود و آن شخص اول خلاص شود بقدر ابقار سی گاو و در از دنیال گویند و برتری
 سقروا و بالوان مختلف باشد جانور پر قوت و کثیر النفع است و مادر آبادانی
 جهان بر دهنده و در مهندستان بیشتر از همه جامی باشد و از غرائب

کتب معتبره بر لفظ ابن
 عیاض شد ۱۲

احوال او آنکه آواز داده اش بصلابت تر از آواز نر است حکم حلال است
 گوشت او بجمیع مذاهب حکمت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم فرموده
 اند که شیر گاو شفاست و گوشت او دار است یعنی بیمار را و بد آنکه در شیردان
 گاو بندی چیزی میباشد بطریق زرده تخم مرغ بچخته و آنرا حجر البقر و جاوزیره گاو نیز
 گویند بغایت گرم بود و آن مانند یاد زهر در عمل باشد و در باد طلا کردن و خوردن
 سودمند بود و چون سحق کنند و بشراب سرشند و بر موضع که سفید بود بمالند موی
 سیاه بر آید و اگر چه سبب آن دار الثعلب و برص باشد اما جلد سفید سیاه نکند
 خاکستر شاخ گاو تب راز امل کند و قوت باه بفرزاید و اگر در بینی دمت در عات
 باز دارد و اگر پیه گاو را با زهر نجش در موضع گیرند و دو دکنند گزند اما از آن موضع گیرند
 اگر پیه او را بر کوزه مالند و در زمین نهند هر یک که در آنجا باشد بر آن جمع شوند
 زهره گاو را اگر آب آمیخته بر بوسیر طلا کنند نافع بود و زهره او را اگر درخت مالند
 گرم در میوه آن نیفتد بوم را بفارسی چنند گویند و بر کی سار قوس مرغی است که
 در شب خواب نمیکند و شکار در شب میکند و بسیار شوکت و قوت دارد و در
 شب بر اکثر جانوران غالب است و در آشیانه آنها میرود و بچه ایشان را میخورد
 و چون روز شود پنهان میگردد و بگمان آنکه بحال او چشم نرسد و اگر روز بیرون
 آید جانوران دنبال او کنند و او را آزار رسانند تخصیص کلاغ و بعضی شکاریان
 او را میگیرند و روز و در پس دام میگذارند کلاغان و دیگر جانوران می آید که
 قصد او کنند و در دام می افتند و بوم انواع می باشد حکم حرام است گوشت
 انواع او نزد شیعه و در مذاهب حنفی و شافعی و حنبل حلال است و بیک روایت نزد
 شافعی حرام است اما فتوی بر آن نیست حکمت چون بوم را بکشند یک چشم او
 کشاده میماند و یک پوشیده آن چشم کشاده هر کس با خود دارد در خواب نشود و
 بعضی گفته اند یک چشم بوم که بآب فرو رود آنرا طافی خوانند بخوابی آورد و یک چشم که
 بآب فرو رود خواب آورد زهره او تاریکی چشم را دور کند و دلش صاحب

در عین حقیقت
 در عین حقیقت
 بوم و در بندی
 بوم و در بندی

صاحب قولنج و لقوه بخورد شفا یابد و اگر چشم او را بامشک خلط کرده کسی نگذارد
در چشم مردم شیرین نماید نه هر اش اگر بر خاکستر چوب بلوط خلط کرده بخورد سنگ
مشانه را خورد کرده بیرون آورد جگرش زهر قاتل است کسی که بخورد قولنج پیدا
شود که دو ایدیر نباشد و اگر مغزش با روغن خلط کرده در سر مالند عشا و تار یکی چشم را ببرد

حکایت

آورده اند که کسری شخص را فرمود که بدترین مرغی شکار کن و بدترین بهی زمی کباب ساز
و بدترین شخص ده آن شخص بومی را گرفت و بهی زمی تلخی کباب کرد و بخوردن
عالم داد که قصد مال مسلمانان بناحق میکرد حرف التاء تدریجاً را بفارسی
نیز تدریجاً گویند و برتری فریاد مرغی است نیکو صورت و خوش آواز گوستش
بغایت خوش طعم بود و گویند که بوقت خوشی بهواوزیدن باد شمال خیز می شود و
در وقت که در وقت بهواوزیدن باد جنوب لاغر میگردد و در وقت زلزله همه گیاهان
فریاد میکنند بعد از آن زلزله میشود حکم حلال است گوشت او بجمع مذاهب حکمت
اگر آب زهره او در بینی چکانند و سوس را نافع بود و خوردن گوشت او فهم و قوت
جماع را زیاده کند تمساح را بفارسی نهنگ گویند و برتری بلغونی سلیقون جانور
که به نظر است دهنی فراخ و سر دراز و میان آب میماند و زنجیرین او بسیار کلان باشد
و در سینه چسبیده و بخلاف دیگر جانوران بوقت خوردن و خائیدن چیزهای
نیمه بالائی او حرکت میکند و جلدش نهایت مستحکم و سخت و پشت او مثل پشت سنگ
میماند و چهار پائی دارد و تا بدرازی ده گز و پهنایش قریب دو گز بلا حظه بعضی مردمان
رسیده و آدمی و گاو میش و گوسفند و هر چه از حیوانات در میان آب بدستش افتد
باز را شدن محال است و نهنگ سوراخی که از آن فضلات بیرون آید نیست اما نریش
فکر و ماده اش فرج دارد و چون شکم می پرید که دانه آب بیرون می آید و دانه باز
میکند مرغی خورد که آنرا عصافیر تمساح گویند می آید و بدنه او می رود و آنچه در دانه
اومی یا بد میخورد و آن مرغک بر سر خود خاری دارد چون نهنگ دهن بر هضم نمند

عشا نامی است که در
شیخ بقار نیکویی
گویند ۱۲ م

عشا نام نوشیدنی است

عشا نامی است که در

گویند و چاش را بر سر

سازند و سببین را بر سر

لام و زهره را بر سر

در سینه و عسل و جگر

و بفتح حامی و بفتح حامی

بفتح فو قانی و بفتح فو قانی

و از آن در سینه و بفتح فو قانی

است و در سینه و بفتح فو قانی

است و در سینه و بفتح فو قانی

است و در سینه و بفتح فو قانی

است و در سینه و بفتح فو قانی

است و در سینه و بفتح فو قانی

است و در سینه و بفتح فو قانی

است و در سینه و بفتح فو قانی

است و در سینه و بفتح فو قانی

و چون کیک بر و غلبه کند پاره در دمان گرفته خود را آهسته آهسته در آب فرو می برد
چنانکه همه کیکها برگرددان او جمع شوند آنگاه سر در آب برد کیک و سپس در نم پاره که
در دهن دارد از سر روی او بدان نم پاره روند پس فی الحال غوطه میخورد و میجهرد و
از تشویش کیک نجات یابد و دیگر آنکه جسم خود را پاره باد کرده بر پشت می نشیند
و پاپیهائی خود را بر هوا میکند چنانچه جانوران گمان می برند که مرده است نزدیک برائے
خوردنش میروند پس او شان را میگیرد و حکم حرام است گوشت و بمذہب حنفی حلال
است نزد شافعی و حنبلی مالک و نزد شیعه حرام است حکمت اگر سر او را در کبوتر
نهد کبوتران از اینجا بگریزند و گوشت وی در مرض فالج و لقوه مفید است پیه وی
چون در دهن گیرند در دندان زائل کند اگر با پوست تخم مرغ سوخته بمیازند و از
التهاب نافع بود چون آنرا بر جامه یا چوبی طلا کنند و در خانه نهند جمیع کیکان بران جمع
شوند و پوست وی بغایت گرم بود و از آن پوست وی اگر پوستین سازند پیران
و مردم سرد مزاجان را در زمان را پوشیدن آن مناسب باشد و مردم محروم
المزاج را باید که از پوشیدن آن احتراز نمایند حرف بحیم جاموش را با پارسی
و بترکی گاودیش گویند جانور قوی و بیکل و بقر قوت است اکثر اوقات در میان آب می باشد
و در مهندوستان از همه جا بیشتر است اهل جنگلی هر دو میباشند و جنگلی آن دشمن شیر
و پلنگ است و اکثر اوقات بر هر دو غالب است اما زبون بشیر است و در دماغ او
کرمی است که همیشه عذاب او کند و بدان سبب خواب نیک نتواند کرد و در ابل مهند
بر شیر و روغن او است حکم حلال است گوشت او بحسب مذاہب حکمت کرم دماغش
بیخوابی آورد پیه او آب و نمک آمیخته بر کلف و بر صفت و انشقاق طلا نمایند نفع بخش
چرا در افارسی ملخ و بترکی جگر دول خوانند جانور لیست کوچک و پرنده پنج عضو او
به پنج عضو جانور کتان مشابه است چشم او چشم فیل و گردن او گردن گاؤ و سینه او
سینه شیر و پائی او پائی شتر مرغ و پد او چون بر عقاب و او گاهی باعث هلاکت
مردم میگردد چرا که غله و زراعت و درختها را می خورد و قحط می شود و گاه می باشد که اگر

جاموش نمک
در بندگی میسازد

جاموش
در بندگی میسازد
و کرمی گویند

شکاری زیبا صورت خوشترام شیرین خنجر بزرگ و کوچک می باشد بزرگش را کبک دری
و کوچک کبک کوهی می خوانند و عرب کبک بزرگ را یعقوب خوانند گویند که
گاه باشد که کبک ماده بجز دشندن آواز کبک نر تخم نهد و گاه باشد که بر خاک که
کبک نر گذشته باشد بغلطه و آن خاک بر پائی خود پاشد تخم نهد و او دواست
سازد و تخم در دو موضع نهد یکی را نر محافظت نماید یکی را ماده آنچه نر محافظت
نماید بچه نر باشد و آنچه ماده محافظت نماید بچه آن ماده باشد و عمرش پده سال میرسد
و غیرت بسیار دارد و جنگ خوب می کند حکم حلال است گوشت او بجمع مذاهب
حکمت اگر جگرش بریان کرده بکودک دهند از صرع امین شود و گوشتش دفع استسقا
کند و قوت باده دهد و زهره اش اگر در چشم کشند مافع بود و اگر آب زهره ویرا
در بینی چکانند ذهن را تیز کند و قوت حافظه دید حد آه را بپارسی موشگیر و
غلیو از وزغن و حاد خوانند و ترکیان او را چلغان گویند و او خسیس ترین مرغ است
گویند ساله نر باشد و ساله ماده چنانچه انوری گفته بلیست
روزگار را چون ز غنق می نیاموزی ثبات چون زغن تا چند سالی ماده گی ساله نری
زغن را غراب دشمن بود و بجهائی ویرامی کشد و زغن صید نمی کند بلکه میر باید و در میان
پریدن ساکن می شود چنانچه بر پائی وی حرکت نمی کنند گویند بهترین مرغ است در حق
همسایه چنانچه اگر از گرسنگی بمیرد هرگز قصد بچه و تخمی که نزدیک او باشد نکند حکایت
مشهور است که در زمان حضرت سلیمان علیه السلام موشگیر بطریق باز و بجره
در جمله اطراف عالم شکار میکرد چون حضرت سلیمان علیه السلام دعا فرمودند که خدایا
مرا ملکی ده که بعد از من کسی را نباشد و چون صید کردن موشگیر در جمله عالم بود بعد
از فوت حضرت سلیمان علیه السلام بر طرف شد حکم گوشت او بجمع مذاهب حرام است
و در حدیث شریف وارد است که آنحضرت صلی الله تعالی علیه و آله وسلم امر بکشتن او
کرده اند حتی که اگر احرام بسته باشد بکشد ازین جهت بعضی علما کشتن او را واجب
میدانند و نزد بعضی کشتن او سنت است حکمت خون وی چون مانند کلاب

این لفظ عربی است
و در سندی خیلی گویند
مشهور است
و او چون که در کوه قاف
نمیگردد و بطرف آبادانی
نمیگردد لهذا شاعر او را
بصبر و ثبات نسبت کرده
در سفت از قلمم بود و
صید کرد و در خلاف
دیگر ها و از آن که بعضی
در یک ولایت می باشند
و بعضی دیگر در ولایت
دیگر می باشند
مستطاب

و مشک خلط کرده بیاشامند سودمند بود جهت ربو و ضیق النفس و چون بر او را
سوخته خاکستر آن بآب بیاشامند نفس را نافع بود و زهره ویرا چون در سائنه خشک کرده
نگهدارند و اگر کسی را که جانور موزی چون مار و عقرب گزیده باشد زهره او را در
قدری آب حل کرده در چشم او سه میل ازان کشند نفع بخشد لیکن اگر زخم او
بطرف راست باشد این را در چشم چپ کشند و اگر زخم بطرف چپ بود این را
بطرف راست کشند و اگر موشگیر را در خانه بیاویزند در آنجا مار و کژدم مانند حمار ابله
بفارسی خرد و راز گوش و تری اسک گویند و او جانور بر دبار وید آواز و جفاکش و
مسکین و کم آزار و صابر است عرب در صبر مردم را با تشبیه داده میگویند ^{اصبر}
میں حمار و یکبار بر اسی که رفت دیگر بار بدان ره تواند رفت و شیر را بخوردن او
در غیبت تمام است اگر در حالت صید کردن او آواز او از دور بشنود از دیگر صید ^{رو}
گردانیده قصد او کند و عمرش از چهل سال ^{فکاه} زیاده نمی باشد حکم گوشت و شیر او نزد
شافعی و حنبلی و حنفی حرام است و بذهب مالک شیعه مکروه است حکمت کژدم گزیده
چون باز گویند بر خرنشیند و خردوان شود الم تسکین یابد و اگر در گوش خر گوید که مرا
کژدم گزیده در دستان گزد و اگر در او اهل سال مصروع پیشانی ویرا بخود دارد تا
یک سال از صرع ایمن شود چون آن سال تمام شود پوست پیشانی دیگر بگیرد با خود
نگاه دارد تا سال دیگر محفوظ ماند همچنین هر سال بعل رد و اگر چرک گوش وی بخوردن
کودک دهد منع گریستن نماید و اگر از شمش انگشتری ساخته کسی که زحمت صرع داشته
باشد با خود دارد و نفع رساند و آب سرگین تازه اش اگر در بینی چکانند منع آمدن غوغا
که از دماغ باشد نماید و اگر سرکه را بر سرگین خرا نداخته بپویند همین اثر بخشد و اگر دندان
در زیر بالین نهند خواب آورد و خوردن شیر و مشکول را نافع بود حمار و حشی یا
بفارسی گور خر و تبر که فولان گویند و او بر نگهائے مختلف باشد ازان جمله
تیره رنگ عمرش بیشتر باشد اهل تاریخ بر آنند که عمر وے تا دویست سال باشد
چنانچه در افواه عوام شائع است که گور خرے بداغ بهرام گور یافته

۱۲ مسیح الزمان
 پیشتر و کرده اند در
 به شانه در غن غن
 شود و چون باده اند زان
 که بر کف طاق اند زان
 انقلب دفع ساز و پیوسته
 ماییدن آب زهره اش در
 و با دانی غنظ را دفع مفضل
 خوردن گوشت او بود
 بود و زدن گوشت گوزان
 گوشت او چون گوشت گوزان
 نگارید و صحت چشم
 زدن آب کند و صحت
 چشم گوزان را که در
 حلقه ملک بزرگ گوید
 حلقه ملک بزرگ گوید

[illegible]

که سقفهای خانه خود را هفت درع کند و در اطراف خانه کبوتر نگاه دارد آن شخص
میگوید که همچنانکه آنحضرت فرموده بود بعمل آوردم باز در خانه خود از جن مکرده
ندیدم و مشهور است که حضرت نوح علیه السلام غراب را فرستاده بود که خبر آب بیارد
او بمر در خور دن مشغول شد و در آمدن تاخیر نمود حضرت نوح علیه السلام کبوتر را فرستاد
کبوتر رفت و پیش از غراب خبر آورد حضرت نوح دعا فرمودند که خدای تعالی او را طوقه
بدهد که بهیراث بجهائی او برسد بسبب عی حضرت نوح خدای تعالی او را طوقه داد
حکم حلال است گوشت او بجمیع مذاهب جائز است نگاه داشتن او بحجت تخم و بچه و کتوب
فرستادن و طلبیدن بدان اما بازی کردن و پرانیدن و شرط بستن بگذشتن
در پریدن پیش شیعه حرام است و شیخ الاسلام که از اهل سنت و جماعت است گفته
که کبوتر بازی پیش علمای دین مکروه است و سفیان ثوری گفته که کبوتر بازی عمل قوم
لوط است و گوی کبوتر بازی پیش ابو حنیفه و مالک درست نیست و در مذاهب شیعه
نیز درست نیست اما بذهاب شافعی بجز این گویای رد نمیتوان کرد حکمت اگر کبوتر بخور
شود او را بلع بخوراند شفا یابد زهره اش عشاء چشم بر دور و سستی آورد و خوش چون
بر روی مالند کف زایل کند این زهره گوید در خانه که کبوتر بود اهل آن خانه از خدر
و فالج و شکستگی اعضا و جمود این باشد اگر بخوردن گوشتش مداومت نماید
زیر کی بفرزاید خاکستر آتشش بر جراحتی که علاج پذیر نباشد افشاند صحت دهد
اگر کبوتر زنده را دو باره کرده بر جای نهند که کثرم گزیده باشد در درساکن گرداند و
اگر خال خون کبوتر بجهت جراحتی که در چشم باشد مفید است اگر عضو کنه شکسته باشد و
زخم او تابانستخوان شود خون کبوتر بچکانند مفید گردد و دهنش را با بغار سیاهی گویند
و برکی نابغ و اصناف او بسیار است و در رازی بر تبه می رسد که طولش از یک فرسنگ
زیاده شود و در کوچکی بر تبه خرد می شود که بخوبی مرئی نمیشود و هر صنفی نام دارد
و مشهور است که در زمان حضرت رسالت پناه صلی الله تعالی علیه و سلم جمعی کشته
از اصحاب در سفری گرسنه شدند ماهی غنبر نام را گرفتند و قوت خود ساختند

طریق فرستادن کبوتر
از کبوتر بدین معنی است که از حضرت
کبوتر گردان یک باره میزنند
در وقت رسیدن ببلع مطلوب
دفعه در گردن او بسته زانکه
پیش کبوتر میزنند
مکان خود می آید و کاش
رقعه سید احوال معلوم
می شود
مسج الزمان

ساختند و یک استخوان پهلوی او را در زمین فرو بردند آنقدر بلبست بود که اگر سوار
از زیر آن می گذشت و در دریای رنگ ماهی می باشد که آنرا بان سمت مار ماهی نامند
طولش چهار صد و پانصد در ع می باشد و او ماهی پر فساد است حق سبحانه ماهی
کوچک را با دست می پزند که گوشتش بدندان میگیرد و در نمیکنند تا او را هلاک
نکردند و یک نوع دیگر است که او را حوت الحیض می گویند بسیار کلان می شود
و کشتی را از رفتن باز میدارد و ضرر می رساند و دریا و زبان او را می شناسند
و هرگاه که بدریا ظاهر شود اگر جامه بخون حیض آلوده در دریا اندازند و یا قریب
آن ماهی اندازند ماهی مذکور از آن میگیرد و نزدیک زن حاضر نیز نمیرود
حکم حلال است گوشت هر ماهی پیش اهل سنت و نزد شیعه ماهی که فلس
ندارد حرام است و خون ماهی بذهب امام ابو حنیفه و شیعه پاک است و بذهب
شافعی ملین حکمت اگر جگر ماهی را خشک کرده سائیده بر عضو کی خون از و جاری
باشد با شستن منع رفتن خون کند و اگر مقدار یک جبهه از تیره ماهی در بینی
مصروع چکانند نافع باشد حیثه را بفارسی مار و بر کی هیلان گویند و او را
انواع بسیار است یکنوع از آن منگه است و آن مار است که کوچک که بر سر
خطوط سفید دارد و دراز است او مقدار یک دست باشد آن مار بر زمین که بگذرد
بسوزاند چنانچه مدت همدان سر زمین گیاه نروید و از مسافت اندازه تیر بر که
آواز او شنود آدمی باشد یا حیوان بمیرد و نیز هر کس را که از دور نظر بران مار افتد بمیرد
و اگر آنکس را که نظر او بران مار افتاده کسی دیگر به بیند هم بمیرد و نیز اگر کسی آن مرد
را به بیند بمیرد اگر چه مار را ندیده باشد و اگر آن مار آدمی یا حیوانی را بگذرد بدن
او گداخته شود و هر مرغی که در پریدن محاذی مسکن او شود از اثر زهرش
بمیرد و نیز افتد و یکنوع دیگر افعی است که حالش در حرف الف نوشته گذشته
و یکنوع دیگر نیز مار است که عرب آنرا دینانه میگویند و آن مار است که آدمی
را چون از دور می بیند و بمال میکند و از زمین بر جسته بطریق

تیر خود را بر و میزند و ماده اکثر شتی بیضه می دهد و بیضه مار بزرگ مختلف می باشد
 سبز و سفید و سیاه و خاکستر رنگ و خال دارد و بسبب اختلاف رنگ
 بیضه او معلوم نمی شود و ز بان مار دوشق است چنانچه بعضی گمان می برند
 که دوز بان است و مار بسا لے یکنوبت پوشت می اندازد و یک نقطه بر قفایش
 ظاهر میشود عدد نقطه ها عدد سال عمر او می باشد و عمر او در از است میگویند
 بهزار سال میرسد و هر مار که از صد سال گذشت آنرا اژدها خوانند و چشم
 مار در سر او نمی گردد بطریق باقی جانوران چشم او در سر او محکم است و مار
 بدیدن آتش مایل است و شراب و شیر میل دارد و گاهی باشد که از بسیاری میل آتش
 شراب بخورد که از مستی هلاک میشود و از غرائب احوال او آنست که بغیر گوشت
 جانور اگر زنده بدمش آید طبع میزند و اگر نه بشنم قانع است و آب میل ندارد چون
 مار تالیسینه بسور اخ رود هیچکس او را بزور بیرون نتواند کرد و اگر کزدم او را بگذرد
 را بنک زار رساند و بر نمک خسپد صحت یابد و اگر نمک زار نیاید هلاک گردد و مار از
 فواسق خمس است که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم امر بکشتن ایشان فرموده
 اند حکم حرام است گوشت وی پیش خفی و جنبی و شافعی و مکره است نزد مالک و نزد
 شیعه نیز حرام است و تر یا قی که گوشت داشته باشد نیز حرام است حکمت
 اگر کسی جذام داشته باشد گوشت مار بخورد شفا یابد پوستش در ظرف مس سوخته
 و سخی کرده سبل و در چشم ببرد بیضه اش در دمان سوده بر برص مالمند زائل کند
 اگر دندان مار در زندگی برکتد و بر صاحب ربح بندند نفع رساند حکایت
 در حدیث آمده که در خانه های مدینه یکنوع از پریان و جنیان مسلمان اند که بصورت
 مار ظاهر میشوند هر گاه که از ایشان دیده شوند سه روز مهلت دهند و ایشان را از آن روز
 و تعرض نکنند و اگر بعد از سه روز دیده شوند بکشند بعضی علما این حیثیت را خاصه
 مدینه مشرفه داشته اند اما نزد بیشتر در همه شهر با چنین است پس ماران خانگی سه روز
 مهلت باید داد و طریق امان دادن چنین است که بگوید اقسیمتک بالعهد الذی

بِالْعَهْدِ الَّذِي أَخَذَ عَلَيْكَ نَوْحٌ وَسَلِيمَانٌ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ أَنْ لَا تَبْرُدُوا نَاوًا وَلَا تَوَدُّوْنَا بِعَيْنِ
 سَوَكَنْدَ مِيدِمْ شَمَارِ الْعَهْدِ كَيْ سَتَانِدِمْ اَزْ شَمَا نَوْحٌ وَسَلِيمَانٌ كَيْ بِرَا ظَاهِرْ نَشُويد و
 مَارَا اَيْنْدَانْدِمْ حَرْفِ الْخِيَارِ خَطَا فَرَا بِبَارِسِي فَرَسْتَكْ و پَرَسْتَكْ و
 فَرَسْتَقُوحْ خَوَانْدِمْ غِي سِيَاهْ كُوچِكْ مِشُوْدْ بَزْ مِستَانْ بَكْرَمْ سِيرْ رُوْدُوْ بِيَا بِلِسْتَانْ
 بَا زْ آيْدِمْ وَا زْ مَوِيْ وَا كَلْ أَشْيَانِ سَا زُوْ وَا بَعْضِ كَاهْ وَا كَلْ كَفْتِهْ اَنْدُوْدِمْ رَا أَشْيَانِ اَخُوْدْ
 بَرَكْ سُدَابْ نَهْدِمْ حَرَارَتِ بَعْضِ اَشْ تَكِهْدَارْدِمْ وَا شِيْرَهْ دِشْمَنْ اَوْسْتِمْ وَا قَصْدِمْ
 بِيْجِهْ اُوْ مِيَكْنْدِمْ اَزْ جِبْتِمْ دَفْعِمْ مَضْرَتِ اُوْ بَرَكْ كَرَفْسِ اَوْرْدِهْ رَا أَشْيَانِ نَهْدِمْ
 شِيْرَهْ اَزْ بُوِيْ كَرَفْسِ مِيَكْرِيَزْدِمْ وَا چُونْ رَعْدِ مِشُوْدْ مِيَكْرِيَزْدِمْ چِنَا نِيْجِهْ بَرْدِمْ نَزْدِيَكْ
 مِيْ رَسُوْدِمْ وَا زْ نَظَرِمْ رُوْمْ بَا مَادِهْ جَفْتِمْ نَمِيْ شُوْدِمْ وَا زْ عَجَائِبِ اَحْوَالِ اُوْ اَنَكِهْ اَكْرِمْ جَشْمِشْ
 بَكْنْدِمْ بَا زْ پِيْدَا كَرُوْدِمْ بَعْضِمْ رُوْمْ سَنَكْ يَرْقَانْ رَا بَا يَنْ طَرِيقِ بَدَسْتِ اَوْرْدِمْ كَيْ بِيْجِهْ
 اُوْ بَزْ عَفْرَانْ زَرُوْدِمْ مِيَكْنْدِمْ وَا رَا أَشْيَانِ اَشْ مِيْ نَهْدِمْ اُوْ بَتَصَوْرِ اَنَكِهْ بِيْجِهْ اَشْ يَرْقَانْ
 پِيْدَا كَرْدِهْ تَبَلَا شْ سَنَكْ رَفْتِهْ سَنَكْ يَرْقَانْ رَا پِيْدَا كَرْدِهْ وَا رَا أَشْيَانِ اَخُوْدِمْ نَهْدِمْ اَزْ رَا
 مَرُوْمَانِ مِيْ يَابَنْدِمْ وَا اَللّٰهُ اَعْلَمُ حَكْمِ گوشتِ اُوْ رَا مَذْبُوبِ حَقِيْ وَا مَالِكِ حَلَالِ اَسْتِمْ وَا
 دَرِ مَذْهَبِ شَرْعِيْ وَا دُوْ قَوْلِ اَسْتِ اَقْوَى اَنَكِهْ حَرَامِ اَسْتِ وَا دَرِ مَذْهَبِ شَيْعِهْ اَسْتِ
 كَرَاهِيْتِ دَارِ حَكْمَتِ دِمَاغِ پَرَسْتَكْ بَا كِتْحَالِ تَارِيْ كِيْ چِشْمِ رَا زَا اَمْلِ كَنْدِمْ اَكْرِمْ
 دِلْشَنِ اَشْرَابِ بَخُوْرِ قُوْتِ بَاهْ بَا فَرَا طِ دَبْ خُوْرْدِمْ گوشتِشْ چِشْمِ رَا رُوْشَنِيْ دَبْدَا كَرْدِمْ
 خُوْنِشْ رَا بَخُوْرْدِمْ زَرْنِ دِهَنْدِمْ چَا نِيْجِهْ اُوْ رَا خَبَرِ نَشُوْدِمْ شَهْوَتِشْ بَرُوْدِمْ چِنْدِ اَنَكِهْ اَزْ صَحِيْبِ
 مَرُوْمِ مُشْتَقِ كَرُوْدِمْ وَا چُونِ يَكْ جَفْتِ پَرَسْتَكْ يَعْصِيْ كِيْ نَزُوِيْ كِيْ مَادِهْ رَا بَكِيْرِنْدِمْ
 بَسُوْزَانْدِمْ وَا دَرِ اَشْرَابِ اَنْدَا زَنْدِمْ كَيْسِ كِهْ اَزْ اَنْ اَشْرَابِ بَخُوْرِ مَسْتِ نَشُوْدِ اَكْرِمْ
 سَرِگِيْنِ وِيْ دَرِ جَشْمِ كَنْدِمْ سَفِيْدِيْ بَرُوْدِ اَكْرِمْ زَبْرَهْ اُوْ رَا دَرِ مِيْنِيْ كَسِيْ بِيْجَا نَهْدِمْ
 مَوِيْ سَرُوْرِيْشْ كِهْ سَفِيْدِ شَدِهْ سِيَاهْ كَرْدَانْدِمْ وَا دَنْدَانِ نِيْزِ سِيَاهْ شُوْنْدِ اَكْرِمْ
 خَوَانْدِمْ كِهْ دَنْدَانِ سِيَاهْ نَشُوْنْدِ پِيْشِ اَزْ سَعُوْطِ دِهْنِ رَا پَرَا زِ شِيْرَتَا زِهْ كَنْدِمْ
 وَا نِيْزِ اَكْرِمْ سَرِگِيْنِ وِيْ رَا بَزْ بَرَهْ گَا وَا مِيْخَتِهْ بَرِ نَمُوِيْ سِيَاهْ بَالَنْدِمْ فَوْرَا سَفِيْدِ

بهر ترکی

لح خطاط بجای
 جای جمله مشدو الف و
 آخره موقوفه و عوار
 بعین جمله و تشدید و
 و بعد الف و در آخر ک

مجموعه موقوفه و حفظ
 این است و نیز در این
 دینی مشهور و بانی
 است ۱۲ سیح الزمان
 عیسی بطور سرور و خیم
 کبیرن ۱۲

گرداند خفاش را بغار سی شیره و بتر که نیر مرغی بدست و دشمن آفتاب
پیش از طلوع و بعد از غروب آفتاب طیران کند و پشه و مکس و مانند آنها
را میخورد و از غرائب او اینکه گوش و دندان و پستان و منقار و خصیه دارد
و موی و پر ندارد بے پر میپرد و ماده او در حیض میگردد و بجه را شیر می نوشاند
و بول میکند و میخورد و میگردید مثل آدمی و بیضه نمی دهد بلکه بچه میزاید و چون
آدمیان عمر دراز میدارد و مشهور است که خفاش خلق کرده عیسی علیه
الصلوة والسلام است ازین جهت صورت مرغان دیگر ندارد **حکم**
حرام است باتفاق حکمت چون او را بر درخت آویزند از آن حدود پنج بگزید
و اگر سرش در میان بالش دهند هر کس که سر بدان بالش نهد او را خواب نیاید
بشرط آنکه آنکس نداند که درین سر خفاش است و اگر دلش را کسی با خود دارد و شہوت
را قوت دهد اگر خوش بزم مار بچه که بالغ نشده باشد بالند موی بر نیارد
و خاکستروے روشنائی چشم زیاده کند و اگر زرنے بدشوارے میزاید
زهره ویرا در فرج آن زن مالند با سانه بزیاده و اگر سر او را در سوراخ
موش نهند همه با بگزینند و اگر سروے در کبوتر خانه نهند گاہے ایچ کبوترے
از آنجا زود و از آنخانه الفت گیرند و اگر سر گین او را با بکشت و زرنج آمیخت در
موضعی که موی باشد مالند مدتها موی بر نیاید و اگر زرنے بکار برود هرگز ندارد
حکایت بدانکه چون بنی اسرائیل از حضرت عیسی علیه السلام بمعجزه جانوری خواستند
آنحضرت صورتے را بدین ہیئت طیار ساخته دم عیسوی خود در آن دمید
پس آنصورت مرغی شده بفرمان خدائی تعالی پرواز نمود بموجب آیت کریمه اَللّٰهِ
اَخْلَقَ لَكُمْ مِنَ الطَّيْرِ فَافْخُ فَيَذَرُ فَيَكُونُ طَيْرًا بِاِذْنِ اللّٰهِ خَشَعَتِ
را بیار سے خاک و بتر کے تبکو ر پلید ترین جانوران است و در قوت مجامعت
زیاده تر است از همه چهار پایہ و در بے غیرتے نظیر ندارد و با مادر فساد کند و
چندین بایک ماده در حضور یکدیگر شہوت را تند ترش چون هفت ماهہ میگردد

بایک صفت و چند سادت
زود زود دفع سازد و نه با عود
نقصان است
این است در باره نکاح
بسیار آسان در کون
نظم است که بجمیع بدن
چون شکوشتی که صورت
جانور کی چار و پنهان
ما را با خون تو بودا وے
او را با جانور اید
حکمت است از این سخن

جفت میشود و ماده گاه شش باگی آیدستن می شود و گاه در چهار باگی و هشت بجه
 میراید بیک دفعه در بعضی رسائل نوشته که بست بجه میراید و چون پانزده ساله
 شود باز نمیزاید فارسیان ماده اش را خوک نرش را اگر از خوانند و فیصل از
 گراز گریزان است و در عجایب المخلوقات نوشته اند که اگر خوک نر با خر جماعت
 کند و در آن حال خربول کند خوک در حال بمیرد و در بعضی رسائل گفته اند
 اگر خوک را بر پشت خر برسمان محکم ببنند و خربول کند خوک بمیرد و چون بیاید
 گردد و خرنجک خورد صحت یابد و اگر سه روز چیزی نخورد و گرسنه ماند لاغر
 گردد و بعد از آن دو روز چیزی خورد و فریه گردد و ترسایان در روم خوک را بسیار
 فریه کنند و اگر یک چشم او را بر کنند بمیرد حکم حرام است گوشت او بجمیع مذاهب
 حکمت اگر زهره او را بر بوا سیرالت نفع کند و پیله او را اگر بر خن ازیر
 و دُنبَل طلا کنند صحت بخشد جگرش در گزیدن مار و کژدم و زنبور نفع رسانند
 و استخوان سوخته او را بر جای که ناخورد باشد بپوشانند مفید باشد و اگر سر گین
 خوک در زیر درخت سیب انداخته باشند سیب بسیار سُرخ گردد خیل
 را بسیار سیب و به ترکی آت گویند و او بهترین جانوران است بحسب صورت
 و سیرت و بجه رنگ می باشد و از جمیع حیوانات ابله تر است و بیشتر است و از
 همه تیز رو تر و شتواتر و عرب در تیز شوی آدمی با او تشبیه کرده اند و گویند
 استمع من الفرس و اخلاق نیکو دارد چون فرمان برداری و زیرکی و احتمال مجامده
 و ریاضت و در شرف او همین کافی است که خدای تعالی در قرآن مجید بسوگند
 یاد کرده که یاسپانی که مؤمنان با کفار بر ایشان جنگ میکنند و حضرت
 رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم فرموده الخیر مقصود بنوا ص
 الخیل لئلا یوم القیامة یعنی نیکوئی بسته شده بموی پیشانی اسپها تا روز
 قیامت و تیز آنحضرت فرموده که ملائک در لهو و بازی حاضر نمی شوند مگر وقت بازی
 کردن مردان باز آنان خود در وقت اسپ دوانییدن و تیر انداختن

خوک نرست
 در سبب نام

این خوک را به نام
 خوک نرست
 می نامند و در دوره و العالیان
 است ۱۱ مسج الزمان ۹

و بعضی از علما بر آنند که آفرینش اسپ بیشتر از آدمی است و گفته اند اول کسی که بر اسپ
سوار شد حضرت اسماعیل علیه السلام بود پیش از آن اسپان پنهان
میکردند و مستخفی کسی نمی شد و در مجمل التواریخ گفته که اسپ را در هندوستان
تولد نیست و این سخن غلط است و در بعضی تواریخ گفته اند که کثرت اسپ در
ترکستان بیشتر است و غلبه قیمتش در غرب و اسپ در سیح و ولایت این عزت
ندارد که در هندوستان و سیح جا و راه بهتر از هندوستان تربیت نمیکند
و چنان شایسته می کنند که مزیدی بران متصور نباشد و چنان می آموزند که
در عین دویدن اگر چه او را چند تازیانه نیز زده باشند بی آنکه لجامش بکشند
بجز در صوت و آواز که دهند بایستد و تعیین و دانیدن میدان اسپ
تخمینا تا سه فرسنگ معین می کنند و در حدیث شریف وارد است که اسپ
شکال بد است و در تفسیر لفظ شکال اختلاف علما است اکثری بر آن است که مراد
از آن آن اسپ است که دست و پاشفید و یک خلاف آن ای رنگ
دیگر داشته باشد و بعضی گفته اند که مراد از یک نشان است و بعضی گفته اند که دو
دست یا دو پاشفید باشند اما اگر پیشانی سفید باشد کراهت ندارد و نیز آنچه
در حدیث وارد است که در سه چیز شامت می باشد در اسپ و در خانه و در زن
و در تفسیر این نیز اختلاف است بعضی علما بظاهر آن مراد می گیرند و میگویند
که حق سبحانه و تعالی گاهی این سه چیز را سبب ضرری سازد و چاره آنها
بجز مفارقت نیست اما چون این محقق شود زن را طلاق دهد و از آن سر بکشد
دیگر رود و اسپ را بفروشد و حضرت عائشه صدیقه رضی الله تعالی عنها فرموده اند که
این سخن یهودان است و هر کس که این حدیث را روایت کرده عبارت اولش بیان
نساخته چنانچه حضرت صلی الله علیه و سلم چنین فرموده اند که قتل کند حق تعالی
یهودان را که میگویند شامت در سه چیز است ای در اسپ و خانه و زن و
بعضی از علما این حدیث را چنین تاویل میکنند که شامت زن آنست

اولی که بر اسپ سوار شد
حضرت اسماعیل علیه السلام
صلوات الله علیه و آله
و پیش از آن که
بودند دیگر
و نشان بزرگ
و شکال آن
است که او
سین آن
شده است
مجا
که اینها باعث آزار و
لا علاج اند

که نراید یا بد زبان باشد و یا کابین گران داشته باشد و شامت سر آنست که
 تنگ باشد و یا همسایه بد داشته باشد و شامت اسپ آنکه چپ د
 پروت نکند و نیک رو نباشد و بد راه باشد و سوار شدن ندهد و ندود
 حکم حلال است گوشت و شیر او بمذہب شافعی و حنبلی و ابو یوسف و محمد که از
 اصحاب ابو حنیفه است اما در مذہب حنفی فتوی بر آنست که گوشت و شیر او نمی توان
 خورد حکمت اگر دندان اسپ بکودک بندند دنداننش بے صدمه با سانه
 بر آید اگر موئے دمش در جائے بیاویزند پش او را بخانیانیند اگر شمش در
 خانه دفن کنند موش از آنجا بگریزد اگر عرقش در زمار بچھ مالند گاو موش
 آنجا بیرون نیایند اگر شمش او را سوخته بار و غن زیت آمیخته بر خن ازیر مالند
 نافع باشد و اگر شمش او را سوخته در زیر زنه که بد شوارے میزاید دو گوشتند
 با سانی بزاید و اگر خون اسپ در گوش چکانند در و زائل کند حرف الدال
 و ب الفارسی خرس و بتر کے ابو گویند جانور بد شکل آنرا و اطلب است
 و با گاو و پلنگ دشمنی دارد و بسیار زیرک است در تعلیم گرفتن اما فرامیرد
 معلم خود نمیکند مگر بزحمت بسیار و همه چیز میخورد یعنی گاه و نباتات
 و هم گوشت و غله و غیره در زائیدن رنج بسیار میکند چنانچه بعضی
 بر آنت که خرس از دمان میزاید و چون بچه پیدا می شود اعضا سائے او
 در هم رفته بود مادرش چندان بلیسد که اعضایش پیدا شوند و هر گاه که گرسنه
 میگردد دست و پای خود میکند و فریاد میشود در زمستان تردد کم مینماید از نور
 هر لحظه بچه خود را بگوشه میبرد حکم گوشت او حرام است بمذہب شافعی و حنفی و بعضی
 از اصحاب امام حنبل اما بیک وایت و قول مالک حلال است و نزد شیعه نیز حرام است
 حکمت اگر چشم خرس در کتان پاره بسته بگلوئے صاحب تیپ ربيع
 بسند شفا یابد و زهره اش با فلفل حل کرده بردارد و الثعلب طلا کنند مومی
 برویاند و دندان پیش او را اگر در شیر اندازند و آن شیر را بچھ دهند

نزد امام ابو حنیفه و مالک و شافعی و حنفی و ابو یوسف و محمد که از اصحاب ابو حنیفه است اما در مذہب حنفی فتوی بر آنست که گوشت و شیر او نمی توان خورد حکمت اگر دندان اسپ بکودک بندند دنداننش بے صدمه با سانه بر آید اگر موئے دمش در جائے بیاویزند پش او را بخانیانیند اگر شمش در خانه دفن کنند موش از آنجا بگریزد اگر عرقش در زمار بچھ مالند گاو موش آنجا بیرون نیایند اگر شمش او را سوخته بار و غن زیت آمیخته بر خن ازیر مالند نافع باشد و اگر شمش او را سوخته در زیر زنه که بد شوارے میزاید دو گوشتند با سانی بزاید و اگر خون اسپ در گوش چکانند در و زائل کند حرف الدال و ب الفارسی خرس و بتر کے ابو گویند جانور بد شکل آنرا و اطلب است و با گاو و پلنگ دشمنی دارد و بسیار زیرک است در تعلیم گرفتن اما فرامیرد معلم خود نمیکند مگر بزحمت بسیار و همه چیز میخورد یعنی گاه و نباتات و هم گوشت و غله و غیره در زائیدن رنج بسیار میکند چنانچه بعضی بر آنت که خرس از دمان میزاید و چون بچه پیدا می شود اعضا سائے او در هم رفته بود مادرش چندان بلیسد که اعضایش پیدا شوند و هر گاه که گرسنه میگردد دست و پای خود میکند و فریاد میشود در زمستان تردد کم مینماید از نور هر لحظه بچه خود را بگوشه میبرد حکم گوشت او حرام است بمذہب شافعی و حنفی و بعضی از اصحاب امام حنبل اما بیک وایت و قول مالک حلال است و نزد شیعه نیز حرام است حکمت اگر چشم خرس در کتان پاره بسته بگلوئے صاحب تیپ ربيع بسند شفا یابد و زهره اش با فلفل حل کرده بردارد و الثعلب طلا کنند مومی برویاند و دندان پیش او را اگر در شیر اندازند و آن شیر را بچھ دهند

بکمان غلظت آنرا و زهره اش با فلفل حل کرده بردارد و الثعلب طلا کنند مومی برویاند و دندان پیش او را اگر در شیر اندازند و آن شیر را بچھ دهند

باسانی دندان بر آورد و پیچ او منفعت بسیار دارد از آن جمله اگر او را بر برص
 طلا کنند دفع کند و همچنین ناصور را دفع کند اما پیچ او را اگر سگ مالست دیوانه
 گردد و اگر خون او را در چشم کشند موئی زیادتی بر نیارد و اگر پوست او را
 بازوی بچه بدخو آویزند ترک خوی بد کند و چون زهره وی با غسل آب رازیانه
 در چشم کشند چشم را روشن کند و راج را بیارسی یور و بترکی دُرّاج گویند
 مرغ بسیار توله هست و گوشت او بغایت خوش مزه است عقل و آب منی زیاده کتد
 و در هوای خوش و باد شمال میسر و در تابستان در جنگها و دامن کوهستان
 میباشند و بهجوره در نیاید عرب گوید در صغیر خود این کلمات میگوید یا شکرت
 لا اله الا انت و بعضی گویند صدق صدیق گوید و بعضی از جهال گویند که سیخ
 و کباب و طبق گوید و بعضی گویند که سفره و نان و نمک گوید و قه گاه مرغ شکاری
 خواهد که او را بگیرد و خود را در زیر درخت خارے اندازد و بین خار را محکم در چنگ
 گیرد و این ماند حکم گوشش در جمیع مذاهب حلال است حکمت گوشش
 قوت دماغ و تیزی بصر و فهم دهد و منی را زیاده کند و شکم بپزد و دو
 پیچ او را اگر بکند از درد گوش که در دکتد چکانند تسکین دهد حکایت
 راغب اصفهانی در کتاب محاضرات آورده اند که طیبی بمرض اینه مبتلا بود
 روزی پسری در لیس او بمباشرت مشغول بود ناگاه در راجی برید پس حکیم مذکور
 را گذاشته متوجه گرفتن او شد چون او را تسکین کامل حاصل نشد بود بسبب
 در راج از مقصود خود باز ماند او را با در راج عداوت تمام پیدا شد در انحال
 از شر اضطراب گفت که چون لوطی را بسبب در راج گذاشت پس بدستیکه
 فنا می سازم نسل او را پس از آن روز هر کس که در آن شهر مریض شد او را در راج
 میفرمود تا باندک وقتی در آن ملک در راج نماند و در راج از آن روز طعام مقرری
 مریض شد و جاج را بفارسی ماکیان و مرغ خانگی گویند و ترکان نوخ نامند
 جانور پر شهوت و حریص است اگر خروس نیاید در خاک بغلطد و از آن غلطیدن

این مرغ است که در کتاب
 میگوید که در تابستان
 در جنگها و دامن کوهستان
 میباشند و بهجوره در نیاید
 عرب گوید در صغیر خود این
 کلمات میگوید یا شکرت
 لا اله الا انت و بعضی
 گویند صدق صدیق گوید و
 بعضی از جهال گویند که
 سیخ و کباب و طبق گوید
 و بعضی گویند که سفره و
 نان و نمک گوید و قه گاه
 مرغ شکاری خواهد که او
 را بگیرد و خود را در زیر
 درخت خارے اندازد و بین
 خار را محکم در چنگ گیرد
 و این ماند حکم گوشش در
 جمیع مذاهب حلال است
 حکمت گوشش قوت دماغ و
 تیزی بصر و فهم دهد و
 منی را زیاده کند و شکم
 بپزد و دو پیچ او را اگر
 بکند از درد گوش که در
 دکتد چکانند تسکین دهد
 حکایت راغب اصفهانی در
 کتاب محاضرات آورده اند
 که طیبی بمرض اینه مبتلا
 بود روزی پسری در لیس او
 بمباشرت مشغول بود ناگاه
 در راجی برید پس حکیم
 مذکور را گذاشته متوجه
 گرفتن او شد چون او را
 تسکین کامل حاصل نشد بود
 بسبب در راج از مقصود خود
 باز ماند او را با در راج
 عداوت تمام پیدا شد در
 انحال از شر اضطراب گفت
 که چون لوطی را بسبب در
 راج گذاشت پس بدستیکه
 فنا می سازم نسل او را
 پس از آن روز هر کس که
 در آن شهر مریض شد او را
 در راج میفرمود تا باندک
 وقتی در آن ملک در راج
 نماند و در راج از آن روز
 طعام مقرری مریض شد و
 جاج را بفارسی ماکیان و
 مرغ خانگی گویند و ترکان
 نوخ نامند جانور پر شهوت
 و حریص است اگر خروس
 نیاید در خاک بغلطد و از
 آن غلطیدن

در درویش بیضه کوچک حاصل شود اما بچم را نشاید و اگر پیش از خواب کردن
 خروس برود آن بیضه نیز نیکو شود و اگر از زمان که بر سر خایه خفت بود
 آواز رعده شود تمامی بیضه بزرگان آورد و دجاج را از شغال چپان
 برهن است که گوشت را از گری حکم گوشت او در جمیع مذہب حلال است
 حکمت اگر گوشت او را با پیاز و گنجی ساکنیده کباب کرده بخورد قوت باه بیفزاید و
 اگر بر خوردن او مداومت کنند فقر و بؤاشیر را بپزد و طلائی به پیش گفت
 و شقاق را بر دوزیر هاش اگر در چشم کشند متعزول کنند و اگر سرگین مرغ سیاه
 در خانه کسی مالند در آن خانه خصومت پیدا شود و اگر مرغ را بخسک دانه
 فریه کنند و بعد دوازده روز ذبح نموده پیه و بے بر آورده کسی که مایه خویشتن
 سوداوی داشته باشد پدایی بر سرش طلا نماند بغایت نافع بود و طلائی او
 مجذوم را نیز نفع بخشد و بیضه اش در زمستان در گاه و در تابستان بویت
 گندم تادمت درست ماند و یک را بفارسی و بترکی خروس گویند و او در
 معرفت آفات زیر کترین مرغان است و از عجایب کار او آنکه وقت نماز میدانند اگر
 شب دراز و کوتاه شود غلطی کند و بعضی از علمای شافعی گفته اند که بریانگ
 خروس اعتماد باید کرد چه که بسیار تجربه کرده اند و در کتاب مکارم الاخلاق آورده
 اند که انس رضی اللہ تعالی عنہ از حضرت رسالت پناه صلی اللہ علیہ وسلم نقل کرده
 اند **الدِّيكُ الْأَبْيَضُ صَدِيقٌ وَعَدُوٌّ عَدُوٌّ** یعنی خروس سفید دوست
 من است و دشمن او دشمن من است و حضرت امام رضا رضی اللہ تعالی عنہ
 فرموده اند **كَفَى الدِّيكُ خَمْسَةَ خَصَالٍ مِنْ خَصَائِلِ الْأَنْبِيَاءِ** معرّفه اوقات
الصَّلَاةِ وَالْعَمَلِ وَالشَّجَاعَةِ وَالشَّحَاوَةِ وَكَثْرَةُ الْأَنْثَاءِ یعنی در خروس پنج خصلت
 است از خصال انبیاء یکی شناختن اوقات نماز دوم غیرت چه اگر
 خروس دیگر میان مکیان و بے آید تا او را زده بیرون نکند قرار نگیرد
 سیوم شجاعت چهارم سخاوت پنجم بسیاری ماده او نیز از ان حضرت

فائده
 و در بعضی سال طلسم
 که از بیضه مرغ در حالیکه از
 شغال باغ و او سر که اندازد
 افتاده باشد بکشد
 نهایت نرم شود و او را در دست
 خوب نرم شود و او را در دست
 در شیشه که درین او شکسته
 بیندازند بعد از آب اندازد
 سه روز و سخت گردد و بعد
 نوشته اند که تا چهل روز در
 سکه بارند و بعد از آن در
 بشته اند از اند ۱۲
 دوست من است و دشمن
 او دشمن من است و دشمن
 الزمان است و دشمن
 دشمن من است و دشمن
 دشمن من است و دشمن
 دشمن من است و دشمن

بال چپ را فرومی برد بجهت آنکه زیر است تا بمردم آسیب نرسد و پس از
 بجهت آن او را تمام فرومی برند تا آن بال که در وسط است در آتش در آید
 تا زیر بال اول کار نکند و در بعض کتب است که عمر گس از چهل ساله
 بیش نیست و هر گس که هست در آتش نیست مگر گس غسل و از عجائب او
 آنکه افکنده او اگر در زمین کار نکند فتناع از آنجا بر وی دوار اصفاف است
 خرگس و سگ گس و شیر گس و اسب گس و همه در خاصیت یکسان
 اند حکم حرام است باتفاق اما اگر در دیک آتش افتد و جوشیده شود
 و در میان آتش کم گردد آتش طلال است حکمت اگر گس را بریان
 کرده بخورد سنگ مشانه را خرد کرده بریزند و اگر گس را در جایی که
 زنبور گزیده باشد بماند در دهنشاند و اگر گس را در ظرفی کنند و در
 بالائی آتش نهند تا بسوزد و بعد او را سوده با غسل خلط کرده بردارند و الغلب
 طلاکت موئی برویاند و اگر در خانه ورق که بسوزانند دفع شود
 حکایت آورده اند که ابو جعفر و انقی از یک عالم سوال کرد که حکمت
 در خلق گس چیست آن دانشمند جواب داد که تا بجز مشکبران ظاهر میگردد
 و از خواص حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم آن بود که گس
 بر جسد مبارک آنحضرت صلی الله علیه و سلم نمی نشست و سب را
 لغاری گرگ و ببر کے قورت گویند و او جانور شریر شوخ چشم
 دلیر است ماده اش از نر بدتر و بوی همه جانوران چون آدمی را بینند
 پس روند مگر گرگ که در پیش می آید اگر اول چشم آدمی بر گرگ
 افتد و نر و نر آدمی را باشد و اگر اول چشم گرگ بر آدمی افتد
 ظفر گرگ را بود و گرگ گو سفند را بیشتر وقت سحر برد که سگ در خواب
 باشد بدندان سحر گو سفند را بگیرد و بدم او را می زند تا دور می افتد
 پس شمش را بدرد و گرگ را هر سال یکبار ریسمان شهوت

۱۲۸۰
 غالب است که این
 این را سبب است و در میان
 در جبهه است و الله اعلم
 چه که در نجاست
 شسته بر روی
 می نشیند و با وجود
 کلفت دفع آن ندارد

۱۲۸۰
 و بایستی که در دل
 لفظ عربی است و تا زمانی که
 قرآن شریف آمده قافله را
 در نزد بزرگواران
 بکرسمی ۱۴۰۰ در میان
 می کردند و در مندی می کردند
 ۱۲۸۰ مسیح الزمان

شود چون با ماده جنت گردد ماده ذکر ساخت تراز سگ در فرج خود گیر چنانچه
 در آن حال هر دو را اگر خواهند یکشند که از هم جدا شدن نمیتوانند و اگر گرگ
 خوردنی نیابند به شبنم و هوا قناعت نمایند و از غرائب او آنکه چون
 در خواب شود یک چشم وی باز ماند و چون در صحرای باشد فریاد بسیار
 نکند و از یک فرسنگ بوی مردار می شنود ^{حکم} حرام است گوشت او به
 مذہب حنفی و شافعی و حنبلی و مکره و مذہب مالک و نیز حرام است نزد
 شیعه حکمت سرگرگ را چون در کبوترخانه بیاورند گریه در آنجا نیاید و
 اگر در جای سکونت گوسفندان دفن کنند همه رنجور شوند بلکه بمیرند و اگر چشمش
 در گردن اسپ بند بسیار مسافت طی کند و مانده نشود و هر که چشمش را بشنود
 دارد از هیچ چیز ترسد و دشتن چشم چپ او نزد خود بخوابی آورد و اگر زهره اش
 زن بخورد برادر و کلبه ^{کلبه} تن شود و اگر خون او بار و غن جو ز مخلوط کرده در گوش
 چکاند گری برود و اگر خایه اش بریان کرده بخورد قوت باه زیاده کمینند
 و بر پوستش خفتن قوچ ببرد و نیز گفته اند که اگر از پوستش طبل سازند
 هر گاه که آنرا همراه دیگر طبلها زنند چرم و دیگر طبلها بدر دوی در زحمت
 مومنی ز رفتن نافع است و گرگ هیچ گونه با آدمی انس نگیرد گوشتش شخصه بچه
 اش را بشیر گوسفندی پرورش داد چون کلان شد آن گوسفند را بدرید
 و راه صحرا گرفت چنانچه مطابق قول شیخ سعدی شیرازی علیه الرحمة
 بیت عاقبت گرگ زاده گرگ شود ^{بچه} گرچه با آدمی بزرگ شود ^{حرف} حرف
 الکرا از رافه را برکی و فارسی نیز زرافه گویند جانور است دراز دست و کوتاه پا
 و سرگردنش مشابهه بیت سرگردن شتر و شاخ و می مانند شاخ
 گاو و دست و پایش نیز مشابهه گاو و پوستش چون پوست یوز و پلنگ و
 دمش چون دم آهو و طرفه تر این که در پایهای او زانو نیست لیکن در هر دو
 دست زانو دارد و چون راه میرود دست راست و پای چپ پیشتر از پای

لا میشود از شنیدن
 صیحه و اعدا غائبان شنیدن
 بخت گشتی کردن و هم بختی بختی
 آمده است چنانکه حافظ شیرازی
 علیه الرحمة بنویسد
 بوی خوش تو که ز باد صبا شنید
 از باران آتش خورشید شنید
 چنانچه در صحرای اول
 شنید بختی بختی

راست بر میدارد بخلاف جانوران دیگر و بعضی گفته اند که از شتر و گاو
و حشی متولد میگردد و حکم در مذهب حنفی نقل صریح در باب گوشت دی دیده
نشده و شیخ الاسلام گفته که اصول مذهب حنفی تقاضای آن میکنند که حلال
میباشد و در مذهب مالک حلال است و گفته اند که در مذهب شافعی حرام است
اما قنوت بر حدیث اول است و نزد شیعه حرام است حکمت زهره ویرا اگر
در چشم کشند منع نزول آب میکند حرف السین سلطان را بفارسی
خرچنگ و بترکی ایلان گنج خوانند جانور است که سر ندارد و چشمش بر کتف و دهن در
سینه دارد و دست و پا دارد اما به پهلوی رود در هر سال سه نوبت
پوست می اندازد و خانه خود را دو در یکی بجانب خشکی و دیگر بجانب آب می سازد
تا اگر ماهی از طرف آب در سوراخش گرفتارش او را آسان شود و اکثر در س که
بطرف دریای باشد هرگاه خوابد که مکان خود را خشک نماید مسدود می سازد
و درمی که بطرف خشکی است باز می دارد تا خشک شود و اگر او را در سوراخ او
مروء به پشت افتاده یا بند علامت امنیت است در آن ولایت حکم
بمذهب حنفی و مالک و حنبلی حرام است و بقول شافعی حلال و نزد اهل تشیع
نیز حرام است حکمت اگر خرچنگ را در درخت آویزند میوه اش بسیار شود
و از آفت ایمن ماند و اگر چشمش را در گهواره بیاویزند هر بچه که در آن گهواره
جانبایده شود خوش شود و خوردن گوشتش دق را دفع سازد
سلحفاة را بفارسی سنگ پشت و کاس پشت و کشف گوشت و بترکی
لوسبقدر خشکی و به آب هر دو جامی باشد و در خواص هر دو یکسانند
چون میضه بنهد از تاثیر نظر خود از بچه بیرون می آرد چه شکم وی سخت است
لهذا حارته ندارد حکم بمذهب حنفی و حنبلی و مالک حرام است و بیک روایت
بمذهب شافعی حلال است و نزد شیعه نیز حرام است حکمت چون باماده
جفتی گیرد گیاهی در دهان گیرد و نزدیک ماده شود و آنرا مهر گیاه گویند اگر در آن

سلطان لفظ عربی است
و در مذهب آنرا گنجد گویند
جانور تری است از خشکی
میباشد مسیح الزمان
سلحفاة بضم سین
و لام و حارطی کان و قالند
آخر شاه قزاقی و نیز غیر
نسخ غنیمت و سکون عثمانی
بر دامن زدن در عری است ماده
اش را از گهواره بیاویزند و بپند
بگویند مسیح الزمان مع ۱۲

آن گیاه را از پوست آن و با خود دارد و هر ش در دل مردمان پیدا شود و چون او را
 بگیرند و بر پشت اندازند تا پایهای وی بطرف آسمان شود آن موضع سر را ضرر
 نرساند طلای خوش بدفع زحمت و جع المفاصل عدیل ندارد اگر ایش را بریده
 در پائی کسی که مرض فقرس داشته باشد بیند پائی راست او پیای راست مریض
 و چپ بچپ نفع رساند **سینجاب** را بهمه زبان همین نام مشهور است
 در صورت مانند موش است و از پوست او پوستین می سازند و بطرف
 ترکستان می باشد حکم حرام است و نزد حنفی و حلال است نزد شافعی
 و مالک و نزد شیعه نیز حرام است و نزد ابو حنیفه و شافعی پوستین
 و قبای که از پوست او سازند حلال پاک است حکمت گوشت او
 جنون را از اهل کند و امراض سوداوی را بر د **سور** الفارسی گربه
 و بترکی پوشک گویند جانور است طامع و زود الفت پیدا می کند با آدمی و بوقت
 غضب چنان خشم آلوده شود که از خود بخیر باشد و این سبب ملا حده آدمیان
 خود را یعنی سپاهیان خود را بگوشت گربه پرورش دادند و تا بر خصم فیروزی
 یافتند و او را انواع باشد خانگی و صحرائی و از آن جمله گربه صحرائی است که
 دم دراز دارد و موئی و ب سیاهی نزدیک است مانند یوز باشد و این جنس
 گربه در زمین هند و زیر باد می باشد و رنگهای مختلف باشد و در میان
 دوران او آنکه زهر است زیر خصبه و آنکه ماده است زیر فرج شکاف دارد
 از آن شکاف چیزهای زرد رنگ مانند چرک گوش بیرون آید و شب
 دارد و آنرا زباد میگویند و آن پاک است حکم حرام است گوشت او نزد حنفی
 و شافعی و حنبلی و ابو عبد الله که یک از اصحاب شافعی است بر آنست که گوشت
 گربه صحرائی حلال است و نزد شیعه نیز حرام است حکمت
 گوشت گربه سیاه خانگی برائے دفع سحر نافع است اگر جگر و ر
 بر عورتنی که خوش دانی می رود بندد دفع کند

لحم سورین همدم
 تشدید فون و دوا و آخر است
 جمله و آخرانی یوز و ده الفاظ
 عربی اند و در فارسی
 سر به دندان
 تشدید فون
 و بپند می
 سحر الزمان

حروف الصّاد صقّر را بفارسی چرخ گویند و بترکی الملوک و جانوری است
 مکار قوت و شوکت تمام دارد و بر اکثر حیوانات وحشی و هوایی غالب است
 و تعلیم پذیر اما چون موزی است او را اکثر جانوران عدو میشوند و بچه کمتر میزند و
 از دهنش بومی بومی آید اول کسی که بچرخ صید کرد حارث بن یغوث بن طوبه
 بود و عربان و مردم آن اطراف بچرخ شکاری کنند و از و آهومی گیرند و ملک
 باشد که یکی از کارامرائی آثار بود چرخ را نوعی میگرفت و به هشت روز چنان
 تعلیم میکرد که آهوی میگرفت و این از کارهای است که غیر از و نکرده حکم
 حرام است نزد حنفی و شافعی و حنبلی و پیش مالک مکروه است و نزد شیعه حرام است
 حکمت هر کس که گوشت او بخورد از دهنش بومی بد آید و از غرائب او آنکه
 زهره ندارد حروف الضاد ضب را بفارسی سوسامری گویند و
 بترکی کچرا من جانور است زیرک و دراز عمر چنانکه حیاتش تا پانصد سال میرسد
 و آب نخورد و به شب نیم و خشکی قناعت کند و در چهل روز یک قطره بول کند
 و هفتاد بینه دهد و نر وی دو ذکر دارد و ماده وی نیز دو فرج دارد و در حدیث
 آمده که سوسامری زبان فصیح نبوت آنحضرت صلی الله علیه و سلم گواهی داده
 حکم حرام است نزد حنفی و حلال است نزد شافعی و حنبلی و نزد شیعه نیز حرام است
 و اهل سنت نقل کنند که در مجلس آنحضرت صلی الله علیه و سلم سوسامری خوردند
 و آنحضرت صلی الله علیه و سلم منع نفرمودند و فرمودند که در زمین قوم من یعنی
 قریش این نیست و قوم من بطبع و روش من از ان نفرت دارند حکمت
 سوسامری را در حدیث نیز منقحت و دفع مضرت آمده است و اگر از میان هر دو
 پایی مرد برود آن روز قوت باه نشود و بنوعی در آن روز نغوظ نشود و هر کس که
 دلش بخورد آنده و خفقان ببرد و خوردن پیش از در سرد سیرز امین کند
 و اگر خوش با آرد جوهر بقی مانند زائل کند و روشنی چشم بیفزاید و اگر کف دست
 او را از پیش روی اسب بیاورند هیچ آسیبی در و دیدن با و نرسد و آن

صقّر لفظ عربی است
 و در سنن ابی حنیفه
 مسیح الزمان
 در سنن ابی حنیفه
 بندگی گویند و نامش جانور است
 و اسود و قطره دارد
 بسیار است که میزند
 است که گفت آن بسیار خوب
 می باشد و خوردن گوشتش
 قوت باه را از او ساقط می

اسپ از همه سپان پیشتر رود و پوستش اگر بر دشته تیغ پوشند شجاعت فراید
 و سرگین او را اگر بر برص و کلف مالند زائل کند و اگر در چشم کشند سفیدی که در چشم
 پیدا شده باشد دفع شود ضعیف را بفارسی و تر که گفتار گویند جانور لیت
 ابله و گول بگفتار آدمی فریفته شود تا کشته گردد و از عجایب او آنکه مثل
 خنثی آلت نر و ماده هر دو دارد و هر سال همچنان یک آلتش بود و گفتار
 با سگ دشمنی دارد بحدی که اگر سایه گفتار بر سگ افتد از دویدن باز ماند تا که گفتار
 بوی رسد و او را بگیرد و بعضی گفته اند که اگر سگ در ماهتاب بر با می باشد و
 سایه او بر زمین افتد و گفتار بر سایه آن سگ بگذرد فیه الحال آن سگ
 پیش او بر زمین افتد حکم حرام است در مذہب حنفی و حلال است در
 مذہب شافعی و مالک و نرد و شیعه حرام است حکمت اگر همه اعضای گفتار
 در دیگی بجوشانند و روغن آن بگیرند آن روغن جالے که از سردی در شده باشد
 بآلت مفید گردد و زهره وے اگر در چشم کشند جلادید و روشن سازد و اگر
 سر او را در کبوتر خانه دفن کنند کبوتر در آن خانه بسیار شوند و اگر خون وی بخورد
 و سواس دور شود پیچ وی اگر برابر و آلت در چشم زنان جبین و خوب صورت
 معلوم شود فرجش را اگر کسی که تب داشته باشد با خود دارد تب زائل گردد
 و نیز هر کس که فرج او را با خود دارد مردمان او را دوست دارند و اگر در دست کسی
 حنظل باشد بگفتار از و بگیرد حروف الطاء طاء و س را بعربی
 و فارسی و ترکی نام یکی است و او در مانند مرغان مانند اسپ است و در حسن
 صورت خوشترین مرغان است و هر پرش بچند رنگ است زرد و سبز و سرخ
 و سیاه و لاجوردی و جوژی و غیر آن و در دو سه سالگی نر وے بکمال می
 و ماده وے در سالے یکبار قریب دو از ده تخم میدهد لیکن بایکدی بسیار
 می کشند ازین جهت تخم او را در زیر ماکیان می نهند لیکن زیاده
 نمیتوان گذاشت که اگر زیاده از دو تخم نهند گنده میشوند و بچه طاووس که مرغ

سگ در بزمی بود که
 از زهره گان را از قریب آورده
 میخورد و بسیار زود و
 می باشد مسیح الزمان

برمی آرد خرد ترمی شود و حسن وی نیز کمتر می باشد و از عجائب و سبب آنکه
بایکدیگر جفت نمی گردند بلکه چون برشکال می شود نرو می مست می شود و برقص
در می آید و در انحال در چشم و سبب اشک پیدا میگردد ماده اش آنرا میخورد
و از تاثیرش بیضهادر شکم وی پیدا می شوند از آن تخم بچها بر می آرد و با وجود
این حسن و جمال عرب نگاہداشتن او را در خانه مبارک نمی دانند سببش
این بود که شیطان را به بهشت برد و آدم ازین سبب از بهشت بیرون
آمد و غایت عمر او بیست و پنج سال می باشد حکم حرام است در مذہب
حنفی و شیعه و حلال است در دیگر مذاہب اما در مذہب شافعی رحمه الله تعالی
و قول است در حلت و حرمت اما فتوای بر حرام است حکمت
چون در طعام نه برے آمیخته باشند هر گاه که طافوس آنرا بنید رقص نماید
و فریاد کند و اگر مغز سر او را با شاداب و غسل بخورد و قوی را دفع کند و در معده
برد و زهره اش دانگسبکچین و آب گرم در زحمت شکم نفع رساند و زبان
بسته بکشد و گوشتش قوت یاه بیفزاید و در زانو ببرد و حرف الظاهر
ظنی را بفارسی آهوی ترکی کبک گویند او را به تیز چشمی وصف کنند و او
از همه جانوران وحشی تر است و او را انواع می باشد یکی از آنها آنست که
مشک از ناف او بیرون می آید رنگ او سیاه می باشد و بزرگتر از اقسام خود
و از آهوان دیگر و لایتهاکلان تر و او را دندان سفید می باشد و خورش او
سنبل و گیاهائی خوشبو است لاجرم خونه که در ناف آن جمع می شود و مشک
می گردد و آن چند قسم است اما مشک غزال بهتر از مشک آهوی بزرگ
میباشد و مشهور است که مشک در حقیقت خونه است که در ناف آهوی
جمع می شود و هر ساله ناف وی یکبار ورم می کند آهوی برای دفع خارش او را
بجائے میمالد حتی که مشک از نافش جدا شده می افتد ازین جهت مردم آن ولایت
در بسیار با نهاس میخند و چو بسیار میزند تا آهوان ناف خود را با آن بمالد

مشک در
عرب سبب
و آن خونی است که از جوف
یا بواسطه دفع شده و در ناف
نمیخورد و دیگر در آن سبب
فشو است و دوم سبب
ناقص است که از جهت خون
ناقص است و بعد از سبب
بافت بیم رسد و بعد از سبب
سبب خارش می افتد و سبب
می افتد و سبب را چینی گویند و از آن
بعد از نشستن در دست میزدند

در جوانان رسانده و در
می سازند و قسم چهارم پاشنی
گویند و آن خونی است که بعد
ذبح آن جوان بزم رسد
باجه و سرگین او قمر کرده
خشک می نمایند و از آن
از کتاب تحفه المومنین

و نافه از آن جدا شود پس بیایند و خواب نصیر الدین طوسی چنین گوید که آهورا کشته
 بدست شکم او را میبایند تا خون در ناف وی جمع گردد چون آهوسر شود نافه
 و پرا از او بر آرند و تا یکسال بیاویزند سرخونه که قبل نشدن در آن رود خوب باشد و
 آنچه بعد از آن رود پاره های بزرگ باشد و بعضی گویند که نافه مشک
 در شکم وی می باشد مانند پنیر مایه که در اندرون بزرگ است و بعضی
 میگویند که آهونا فیه را بیرون می اندازد از شکم مانند آنکه مرغ تخم
 خود را و نافه مشک چینی بهیتر و کلان تر باشد و در تبت بسیار میباشند
 و تا حینیکه مشک را از ولایت خودش بکشد دیگر نبرد بوی خوب ندهد
 حکم حلال است گوشت جمیع اقسام آهودر جمله مذاهب و مشک آن جمله تر با کپها
 است حکمت خوردن شکم قوت دل و دماغ دهد و طو بات
 ناقصه خشک سازد و گویا بته بکشد اما رنگ سرخ را زرد کند و اگر شاخ آهورا
 دو د کند جمله گزند با بکر یزد و اگر زهره وی در گوش چکانند در درافرو نشانند و آن
 غرائب او آنست که چون او را در طعام بسیار انداخته باشند و بخورند بوی
 دهن خوب شود و خوبترین ادویه با بجهت روشنی چشم زهره آهوست حروف
 العین عقاب را بفارسی آله گویند و بترکی گئے مرغ بسیار صاحب
 قوت و شوکت باشد و تعلیم پذیرد و تیز نظر باشد و عرب مردم را در تیز بینی با
 او تشبیه کرده میگویند و آنکه من عقاب و رنگهای مختلف دارد و بر تبه
 تیز است که چاشتگاه در عراق چیز میخورد و شام در بین و از سر
 تخم بیشتر نمی دهد و در سه روز بجهت بیرون می آورد و بر بالای کوههای بلند
 آشیان می سازد و چون بجهت بر آرد نگاه ندارد و بزرگ کند حق تعالی مرغی را
 که شکسته استخوان گویند بر او بر نگارد تا آن بجهت را پرورش کند و از غرائب او
 آنست که چون پر شود کویر گردد و بچکانش او را پر داشته بهت می برند
 و آنجا یک چشمه است در آن چمن غوطه میدهند بعد از آن در

زیاده تر از این است از عقاب
 وقت بماند تا نشان

در تابش آفتاب بیدارند اندر آب آنچشمه جمله پرمائی او میریزند و از سر نه
 پرمائی دیگر بیرون می آیند و چشمهایش روشن میشوند و اگر در جگرش
 عارضه پیدا شود جگر رو باه و خرگوش می خورد و تندهست میشود و در عجب آب
 المخلوقات نوشته است که بمرور ایام زغن عقاب زغن می شود و در تاریخ مغز
 آورده که در کنار نیل عقابها هستند در کمال سباهی که آب فرو می روند و مای
 را میگیرند و بیرون می آرند و آنها عقاب النیل گویند حکم گوشت او پیش اهل سنت
 حرام است مگر نزد امام مالک مکروه است و نزد شیعه نیز حرام است حکمت
 اگر زهره فتنه در چشم کشند تاریکی چشم را ببرد و اگر بر پستان زرنه که
 شیر در و گره شده باشد طلا کنند شفا یابد و اگر پروانه را بسوزانند و
 بر جانی که کلف شده باشد مالند و دور کند و سرگین او اگر بر خنا زهره مالند
 نفع رساند عققور را بفارسی عک و بترکی تخم گویند و او را بدزدی و خیانت و
 فراموشکاری و صفت میکنند و چون بیضی دهد در زرد خشان پنهان می کند
 از جهت آنکه اگر شیره نزدیک تخم او رود گنده میگرد و قوت خود را پنهان
 می کند و مشهور است که آدمی و عک و موش و مورچه قوت خود را پنهان می سازند
 حکم حلال است در مذہب ابو حنیفه و مالک رحمہما اللہ تعالی و در مذہب شافعی
 دو قول است لیکن فتوی بر آنست که حرام است حکمت اگر دماغ ویرا دغالبه
 خلط کرده بر بدن مالند لقوه و فالج را مفید بود و اگر دماغ ویرا بر پنبه طلا کنند
 و بر سر زخم نهند پیکان تیر با سانی بیرون آید عصفور را بفارسی
 کنجشک و بچشک و چخاک چنوک خوانند و بترکی سر حسق و سارچه و او را
 انواع باشد از عجایب او آنکه گوشت می خورد چون سبج لیکن تاخن
 درنده ندارد و مرغ ضعیف است و جماع بسیار کند ازین سبب عمر او
 کوتاه است و در زیر سفت خانها از بیم جانوران آشیانه سازد و
 از مردم دوری نکند تا بر تبه که اگر آدمیان جلا وطن شوند کنجشک نیز همراه برود

انواع است از اجزای
 که آنرا برای صفای
 بدن مانند و بجا
 او بشه گویند
 عصفور
 و او را در آن
 در پنبه می
 عصفور را
 و بترکی
 کنجشک

و چون معاودت نمایند باز آید و او را با مار دشمنی است و بیضه مار را بفساد آورد و بنقل
 بیمار جراحت رساند و مار نیز بچکان او را هر جا که یابد بخورد حکم حلال است گوشت
 او بجمع مذاهب حکمت گوشتش قوت باده دهد و باد را بنشانند و مغزش
 قوت باده با فراط آورد و کباب و سبب بانگ سنگ مشانه را دور کند
 و اگر دماغ وی با غسل چند روز بنهار بخورند زحمات بوسه سیر را نافع بود
مسئله اگر کسی صیدی را از چرنده چون آهو و از پرندۀ چون چنوک
 و کبوتر بعد از گرفتن سرد ^{بگذارد} و آزاد کند درست است نقل از ابو ذر صحابی رضی
 کرده اند که بچکان چنوک را میخریدند و ستر میدادند اما قوی در مذہب شافعی بر آنست
 که این فعل روا نیست و بر قول ابو حنیفه روا باشد بشرط آنکه در وقت شکار و ان
 مباح گرداند بر هر کس که بگیرد و اگر چرنه ابل را چون اسب و شتر و گوسفند و گاو
 در صحرا سرد در روا نیست باتفاق علما گنگار است عقرب آفراسی گزوم و بترکی
 جبان گویند زشت ترین و موفی ترین حشرات است هشت پای دارد و
 چشمش بر شکم بود و بسیار بچه بر می آرد و رنگهای مختلف دارد و بدترین انواع
 سیاه است و بعضی از علما گفته اند که بچه اش از پشتش بیرون می آید
 اما این قول صحیح نیست و قول درست آنکه از دمان میزاید و بچه وی رلیک
 می باشد و از عجائب او آنکه مرده را نگیرد و همچنین کسی را که در خواب باشد
 مادامی که حرکت نکند نگیرد و اگر آغوی را بگذرد آغوی بمیرد و اگر خواهند که او را از سوراخ
 بیرون آرند تلخی بر سر چوب مالیده در سوراخش کنند او از سوراخ بیرون آید چرا
 که حریص است بر خوردن تلخ و در شهر حمص از ولایت عرب گزوم زنده ماند اگرچه
 از ولایت دیگر برند و در کاشان یک نوع از عقرب سیاه می باشد که اگر کاشانی لاله
 را بگذرد هلاک سازد و غریب را اگر گزوم بدرد و الم مبتلا شود الا نمیرد و عقرب چون
 روان شود هر جا که سرش برسد بدم نیش زند نقل است که عقرب را اگر بر سنگ
 خراشد آزار نیش زد سنگ بزبان حال گفت که ازین نیش تو

لهذا مادرش رنجیده او را میگذازد و پرورش کامل نمیکند حق سبحانه تعالی پشتم را
 بران گمارد تا قوت او بشود بعد چند روز موی سیاه برمی آید و آنگاه
 مادرش پیشش بچمی آید و تیمارداری او نماید و عرب غراب را شوم میدانند
 و میگویند که اگر دو بانگ کند نخس است و اگر سه بانگ کند خوب است
 حکم بمذاهب ابو حنیفه رحمه الله علیه از جنس غرابی که دانه میخورد حلال است و
 بقول ابو یوسف هم آنکه دانه و نجاست خورد آن نیز حلال است اما یک صنف که
 فقط نجاست میخورد حرام است باتفاق و در مذاهب شافعی هم غراب سیاه و کلان
 و ابلق که در کوه می باشد حرام اند و غراب خرد سیاه و خاکستر رنگ در آن
 خلاف است و تراغی که دانه میخورد حلال است و بمذاهب امام مالک جمله اصناف
 او حلال است و نزد شیعه کلاغ سیاه و ابلق که در کوستان میماند و مردار نخورد
 حرام است و در غراب راغی که آنرا تراغ گویند و خاکستر رنگ باشد خلاف است
 حکمت اگر چشم کلاغ و بوم در میان بسوزانند دشمنی آورد و اگر
 خشک کرده بسایند و بخورند خشکی نباشد هیچ بال او اگر در پاره چشم زکین بسته
 بدست کسی که سرفه داشته باشد بند زایل کند و افکند غراب ابلق دفع
 خنازیر کند **حرف الفاء فاخته** را بفارسی گو گویند و بترکی کاکو و بعضی
 از عربان او را حمامه المطوّه و صُلّصل نیز خوانند با آدمی بالطبع انس بسیار
 گیرد و در خانه آشیان سازد و مار از آوازش بگریزد حکم حلال است
 گوشت او بمذاهب اهل سنت و جماعت و بمذاهب شیعه مکروه است
 حکمت اگر خون فاخته یا خون کبوتر و زفت و قطران بسوزند هر کس که بولش
 شد در آن شبانه روز اصلا خواب نباشد و اگر خون و بول کبوتر بر برص
 طلا کنند رنگ و بوی تغییر کند و خوردن گوشتش فالج بارد را مفید بود و منی بفریزد
 اما دماغ را مضر بود و سبب میان آورد و دفع مضرش بسره آنکو و کشنیر تازه
 کنند قاره را بفارسی موش و بترکی شحقان گویند شیر و تخمیل

لهای در میان دو کی
 که در سینه دهنه باشند
 فاخته و صُلّصل
 بر دو صاع و الفاء فاخته
 اند و در سینه فاخته
 هم فاخته گویند و الف
 فاخته فاخته فاخته
 کاکو را صُلّصل و فاخته
 کاکو را صُلّصل و فاخته
 و نیز در عربی سیب و فاخته
 فاخته فاخته و فاخته
 بار موه و دود و فاخته
 بول کبوتر و سبب میان
 سیب الزمان

و دزد است و او را در انواع جیل و جذب منفعت و دفع مضرت و استانها است
 و قاصد جان آدمی باشد خصوصاً کسی را که سگ دیوانه گزیده باشد بروی
 خاک ریزد و نیز کسی را که پلنگ زخمی کرده باشد بروی بول کند تا زودتر پلاک
 شوند و از جمله جانوران احدی بآدمی آن مقدار نقصان نمیرساند چنانکه موش
 در خبر آمده است که حضرت رسول صلی الله علیه و سلم از خواب بیدار شدند
 دیدند که موشی فقیله چراغ را گرفته بطرف آنحضرت صلی الله علیه و سلم میکشید تا که
 آتش در رخت آنحضرت صلی الله علیه و سلم اندازد و در بعضی روایات آمده که بر مصداق
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم انداخت چنانچه مقداری بسوخت آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 او را بکشت و کشتن او حلال ساخت از یحیی امروموده که در خانه که آتش است آنجا خواب
 نیکند حکم بذهب شافعی و حنفی و حنبلی موش حرام است و نزد مالک مکروه و نزد شیعه نیز حرام است
 حکمت اگر پوست موش را بر گاه کنند و در خانه بیاویزند جمله موشان از آنجا که بگریزند
 و همچنین اگر افکنده سگ یا گرگ دو کنند موشها از بوی آن بگریزند و نیز اگر موش را کشته
 در میان خانه دفن کنند موشها بگریزند و اگر چشم موش را در کلاه دو زنند هر کس که
 آن کلاه را بر سر نهاده او را پیاده رفتن آسان شود و اگر چشمش بگریزد صاحب
 تب در آویزند تب را دفع کند و اگر موئی زائد بر لب کسی آدمی برآمده باشد
 آنها را بکند و بر آن موضع خون موش بمالند باز بر نیایند فقه را بفارسی یوزو
 بترکی بارش خوانند جانور تندخوی و بسیار پر غضب و خوب شکار کننده است
 و قابلیت تعلیم و ترتیب دارد و ماده اش از زیز تر و زود گیرنده تر است و کلان
 و زود تر از موشه میگردد و و چون پیر شود از صید کردن باز ماند و خود را
 بچوالی جوان میسراند و از صید او طعمه میخورد ماده او ب۳ سال آبستن
 میگردد و در عجائب المخلوقات گفته که هرگاه شیر و پلنگ با هم جفت میشوند یوز
 پیدای شود چنانچه انداسپ و خر استر بوجد می آید اول کسی که یوز را بر قفای
 اسپ نشاند و شکار کرد یزید بن معاویه بود و یوز اگر بخورد سگی بخورد

ای آتش که زده باید
 خدایم
 صید
 علی بن نقیض خون و کسیر سگ

را در پستی چنانکه بزند
 سحر الزمان را خواهد رفتی

شفایابد و او را با آواز خوش موانست است و شراب و سرود را دوست دارد حکم
 حرام است بذهیب اهل سنت و جماعت مگر نزد مالک مکروه است و نزد شیعه
 نیز حرام لیکن بفر و ختن و با جاره دادن که بآن شکار کنند بذهیب اهل سنت رواست
 حکمت زهره اش با غسل و نمک مخلوط کرده بر جراحت نهند صحت بخشد
 خوردن گوشتش قوت تن دهد و ذهن را تیز کند افکنده و بول او هر جا که بریزند
 موشها بگریزند حکایت شمس الائمہ حلوانی رحمه الله علیه گفته که یوز را چند
 خصلت است و سزاوار آنست که هر عاقلی از او فرار گیرد اول آنکه هر گاه که خواهد
 که صید را بگیرد کین کند تا بمرتب که برو ظاهر شود که گرفتن صید یا سانی او را بیشتر
 بعد از آن او را بگیرد دوم آنکه میباید که چون صاحبش در شکار کردن با او
 محتاج است خود را خوار و ذلیل گردانیده مثل سگ شکاری دنبال
 صاحب خود نمیرود تا صاحبش را ضرور میشود که او را با خود سوار کرده میبرد
 بیت همچون سگ شکار درین دشت بیکران تا چند خون خورنی دوی
 ببرد یگران تا سیوم آنکه هر گاه می خواهند که او را تعلیم کنند که از شکار گوشت نخورد
 بجز آنکه سگ در حضور او بزنند و تعلیم کنند از آن قدر تعلیم میگیرد و وقت
 می شود و ترک خوردن شکار میکند و محتاج بآن نمیکرد که او را باید زد چهارم
 آنکه مرد را بخورد و از صاحب خود گوشت پاک میطلبد پنجم دنبال صید برید
 ندود تا پنج نوبت نهایت هفت نوبت اگر صید را گرفت فیه و الا نه
 باز میگردد فیل را بفارسی پیل گویند و بر که همین نام است از اکثر حیوانات
 بتری بزرگتر و زیرک تر است و با وجود ضعیفیت جثه و قریب به بیست و پادارد سبک
 سیر و حرکت است چون قدم ببلند و گردن او بسیار کوتاه است خدای
 تعالی او را خرطومی دراز داده از گوشت و پوست بے استخوان و در آن
 چنان قوت بخشیده که همه کار بدان تواند کرد و از آن خرطوم آب و علف ببرد
 میرساند و زبان کوتاه دارد و برگشته اهل هند میگویند که اگر زبان فیل

الفیل نام در عربی فیل
 بگوشن بزرگ و سکون نیم و لام و
 بفارسی پیل بزرگ گویند و در
 پنج زبان فیل نامی است
 شکار
 از کوشش و درین پنج
 از آن نامی است که فیل نامی است
 و بگوشن گویند از پنج

و گوشتش در مرض جذام نفع رساند خوش گرم است هر که بخورد ز بانگ گنگ گردد
و در چشم مردم زشت نماید اگر از پوستش غریبانه سازند و آن گندم وجود یافته
جوابات را بیزند و بکارند آن زرع از بلخ و باقی افتها این شود حکایت
روایت کرده اند که در زمان متوکل خلیفه بغداد بوزینه در زمی و زرگر بود و در
زمان اسمعیل والی کجرات بوزینه شطرنج بازی دیگر تحف و هدیه بجهت او فرستاده
بود چنانچه از آن بوزینه حکایات غریب منقول است گویند یکی از اکابر و در مجلس شاه
روز بے بان بوزینه شطرنج می یافت و چون بازی بوزینه غالب شد شاه
پیاده از شطرنج برداشته بر سر او زد و نوبت دیگر که بازی را بوزنه بدان مرتبه
رسانید که حریف رامات سازد پیش از آنکه بازی کند از ترس آنکه شاه
میاد او را بزند بالشی برداشته سپر خود ساخت و آهسته بازی کرده حریف
رامات ساخت قمری را همه زبان نام می است آواز خوش دارد و از آواز
او حشرات الارض مثل کژدم و عقرب و غیره بگریزند اگر بوضه فاخته در زیر وی
نهند و بوضه قمری در زیر فاخته هر دو قمری بر آرند و از غرائب احوال
آنست که چون قمری زیر بمیرد ماده و بے بادی گرفت نمیشود و ناله کند
تا بمیرد حکم حلال است بجمع مذاهب اما کسی میل خوردنش نکنند
حکایت ابل توارنج نوشته اند که پادشاه هند برائے سلطان محمود
مرغی بشکل قمری هدیه فرستاده بود که هرگاه طعمه زیر آلود میدید
اشک از چشمهائے او جاری شده بر زمین مثل سنگ می بست
و خاصیت آن سنگ آن بود که چون او را میتراسیدند و بر جراحتها
می نهادند جراحت را فراهم می آورد و قنفذ را بغارسی خار پشت و
بستر کی کرنی گویند جانور درشت رفتار است و در شب بسیار راه میرود و
بخوردن مار و افعی میل تمام دارد و دم مار را گرفته سر در خود کشد تا مار خود
را چندان برون کند که مجروح و سست گردد و بعد از آن او را بخورد

و اگر افعی او را بگز دصعتر خود و شفا یابد حکم حلال است نزد شافعی و احمد
و مالک و حرام است نزد حنفی و شیعیه حکمت گوشت وی در مرض جذام
مفید است اگر خون وی بر زخم سگ دیوانه مالند نفخ رساند و زهر وی در موضعی
که موی کنده به مالند باز بر نیایند و اگر در چشم کشند سفیدی را زایل کند
حرف الکاف که گدن را حریف گویند جانور است که در بعضی بلاد هند میباشند
از جاموش کلانتر است و از فیل کوچکتر و بشکل چون گاؤینماید و ضخامت و شبیه
فیل دارد و بر پشت بئی او یک شاخ کلان و محکم می باشد و میان آن شاخ بر
میباشد و نیز از آن شاخ یک شاخ دیگر که شده پیدا میشود و سر آن شاخ بسیار تیز میباشد
میکند که چون او با فیل جنگ میکند شاخ خود را در شکم میزند و باز شاخ خود بسبب فیل
از شکمش بر آوردن نمیتواند لهذا پیرد و میرند و که گدن بغیر از گیاه چیز نمیخورد و چون
شاخ و پیرایشگانند و رن او منقش نقشهای عجیب می باشد و بادشاهان از
شاخ او کمر بند می سازند و او بسیار نادر و بیش قیمت باشد و صاحب عجایب
المخلوقات نوشته که عمرش تا هفتصد سال میرسد و همچنان شهوتش بعد از پنجاه
سال است و چون حامله شود بعد از سه سال یک بچه میزاید چنانکه بچه اش دندان
و سم در شکم مادر بر آرد حکم در باب حلت و حرمت وی اختلاف است شیخ
الاسلام گفته که ظاهر آنست که حلال باشد چرا که علف میخورد و بحتمل که حکم فیل داشته
باشد حکمت بدانکه شعیبه که از شاخ او جدا شده پیدای شود چیزی نادر است
چنانچه او را اگر صاحب قولنج بدست گیرد شفا یابد و اگر در شکم زنی بچه مرده باشد
اگر آن شاخ را در دست او دهند بخورد گرفتن او بچه بیند از و اگر او را بسوآن ساید
بمصر و مغلوچ و کسی که تشنج داشته باشد بنوشاند شفا یابد و اگر بسوآن ساید و او را
اش را با خاک بپا میزند و آن خاک را بر جمعی از خفتگان پاشند آنها یک شبانه روز از
خواب بیدار نشوند و اگر بنوعی بیدار سازند بر خیزند و باز میفتند و اگر در چیزی زهر
آن شاخ را نهند قوت زهر و اثرش باطل کند کلنگ که بفرارسی نیز کلنگ گویند و تری که زما

و اگر گدن افعی را بگز دصعتر خود و شفا یابد حکم حلال است نزد شافعی و احمد
و مالک و حرام است نزد حنفی و شیعیه حکمت گوشت وی در مرض جذام
مفید است اگر خون وی بر زخم سگ دیوانه مالند نفخ رساند و زهر وی در موضعی
که موی کنده به مالند باز بر نیایند و اگر در چشم کشند سفیدی را زایل کند
حرف الکاف که گدن را حریف گویند جانور است که در بعضی بلاد هند میباشند
از جاموش کلانتر است و از فیل کوچکتر و بشکل چون گاؤینماید و ضخامت و شبیه
فیل دارد و بر پشت بئی او یک شاخ کلان و محکم می باشد و میان آن شاخ بر
میباشد و نیز از آن شاخ یک شاخ دیگر که شده پیدا میشود و سر آن شاخ بسیار تیز میباشد
میکند که چون او با فیل جنگ میکند شاخ خود را در شکم میزند و باز شاخ خود بسبب فیل
از شکمش بر آوردن نمیتواند لهذا پیرد و میرند و که گدن بغیر از گیاه چیز نمیخورد و چون
شاخ و پیرایشگانند و رن او منقش نقشهای عجیب می باشد و بادشاهان از
شاخ او کمر بند می سازند و او بسیار نادر و بیش قیمت باشد و صاحب عجایب
المخلوقات نوشته که عمرش تا هفتصد سال میرسد و همچنان شهوتش بعد از پنجاه
سال است و چون حامله شود بعد از سه سال یک بچه میزاید چنانکه بچه اش دندان
و سم در شکم مادر بر آرد حکم در باب حلت و حرمت وی اختلاف است شیخ
الاسلام گفته که ظاهر آنست که حلال باشد چرا که علف میخورد و بحتمل که حکم فیل داشته
باشد حکمت بدانکه شعیبه که از شاخ او جدا شده پیدای شود چیزی نادر است
چنانچه او را اگر صاحب قولنج بدست گیرد شفا یابد و اگر در شکم زنی بچه مرده باشد
اگر آن شاخ را در دست او دهند بخورد گرفتن او بچه بیند از و اگر او را بسوآن ساید
بمصر و مغلوچ و کسی که تشنج داشته باشد بنوشاند شفا یابد و اگر بسوآن ساید و او را
اش را با خاک بپا میزند و آن خاک را بر جمعی از خفتگان پاشند آنها یک شبانه روز از
خواب بیدار نشوند و اگر بنوعی بیدار سازند بر خیزند و باز میفتند و اگر در چیزی زهر
آن شاخ را نهند قوت زهر و اثرش باطل کند کلنگ که بفرارسی نیز کلنگ گویند و تری که زما

بخش جمیع مذاہب و نگاہ داشتن او برای صید کردن و نگاہبانی و احمد حنبل
 صید کردن از سگ سیاه جائز ندانسته است و اول کسیکه او را جهت نگهبانی
 نگاہ داشته حضرت نوح علیه السلام بودند و نگاہ داشتن سگ صید و یاسانی
 نمکند جائز نیست و سگ دیوانه را از فواسق خمسہ کہ واجب القتل اند شمرده
 اند و در حدیث شریف وارد شده است کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم ارشاد
 فرمودہ اند کہ ملائکہ در خانہ کہ سگ یا تصویر سگ کشیدہ اند در نمی آیند و بعضی
 از علما گفته اند کہ حدیث وارد است در حق سگ کہ حاجت بدو نباشد و بعضی
 گفته کہ حکم عام است برای جمیع سگان حکمت چشم سگ سیاه ہر جا کہ دفن
 کنند آن موضع خراب شود و زبان سگ اگر بر کسی بندند کہ او را سگ دیوانہ گزیدہ
 باشد نافع است و اگر در گردن بچہ بندند و دندانش با سانی بر آیند و ہر کس سگ دیوانہ
 گزیدہ باشد اگر او را جگر سگ بر شستہ بخوراند شفایابد و ہر کس کہ دندان سگ
 خود دارد سگان بروی حملہ نکنند و نیز او را دیدہ فریاد نکنند و اگر خاکی کہ سگ بران
 شاشیدہ باشد روز چہارشنبہ غلولہ ساختہ بگردن صاحب تپ بندند دفع بخشد
 و بیشتر علما بر آنند کہ سگ اصحاب کہف نیز از جنس ہمین سگانست و نزد بعضی
 آنست کہ مراد از سگ اصحاب کہف شیر است چرا کہ عربان شیر را نیز مجازاً کلب
 میگویند **حروف اللام لقلوق** را بفارسی و ترکی لک لک گویند و او را نیز یکی
 صفت میکنند و بیشتر در آن ملک ہوایش معتدل مائل بہ حرارت باشد میانند و در
 ہر ملکی کہ تغیر در ہوائی او پیدا شود گر بختہ بدیارد دیگر میرود و در خراسان و در ولایتہائی
 سرد سیر باؤل فصل بہار پیدامی شود و تا وقتیکہ ہوا معتدل و گرم است آنجا میانند
 و بعد از آنکہ قریب بفصل خریف شد از آنجا بہ سمت ہند وستان میرود و تا آخر
 فصل خریف بسر بردہ باز بفصل بہار بہ سمت خراسان میرود و در میان لک لک
 مار دشمنی است چنانچہ مار را گرفته بہوا میرود و از آنجا او را بزمن می اندازد تا ہلاک شود
 بعدہ او را طعمہ خود و بچگان خود می سازد و مار نیز قصد بچہ و بیضہ او میدارد از بخت

لقلوق ہر دو دفعہ بخورد
 و ہندوی لک لک گویند
 مسیح الزمان

گرامی اند کسی است که غضب کند و قتی که کسی را مریض امور نامشروع و بنید چنانچه بلینگ
در حمایت بنفس خود غضب میکند و چون خسته و بیمار شود از خوردن موش شفا یابد و
او را با مار دوستی تمام است و با دیگر حیوانات دشمنی دارد حکم گوشت او بجمیع مذاهب حرام
است مگر در مذاهب مالک مکروه است حکمت سر بلینگ هر جا که دفن کنند موشان در اینجا
جمع شوند و زهره او را اگر در چشم کشند روشنی زیاده کند و منع ترول آب نماید و پیه او برای
زحمت فالج و درد و زخم و برای درستی جراحت کهنه نافع ترین از دیگر ادویه ها است و بر
پوستش خفتن دفع بواسیر نماید مثل ابفاریسی مورچه و بترکی فدیخه خوانند از همه جانوران در طلب
روزی حریص تر بود و در ذخیره کردن چندان مشقت نماید که اگر او را معلوم شود که عمرش
یکسال زیاده نماند تا هم غذا چند سال فرا هم نماید و دانه ها را دو پاره کرده میدارد تا از
رو بیدن محفوظ ماند و کشتیز را چهار پاره کند چرا که نیم دانه کشتیز هم می بود و از ترس
آنکه غلظت سبب رطوبت زمین گنده نشود از خانه خود بر آورده در تابش آفتاب داشته
باز میبرد با وجودیکه بعضی حکما گفته اند که حیات او از خوردن نیست چرا که معده ندارد و
ببوی دانه سیر می شود و او را قوت شامه در غایت تیزی است حکم اگر مورچه از از ضرر
نرساند کشتن او نثر و بعضی حرام و چون از ارد و ضرر رساند آنگاه کشتن و در انداختن
و سوختن خانه روی روا است حکمت اگر در خانه کسی تخم مورچه اندازند مردمان خانه متفرق
شوند و اگر گوگرد در خانه مورچه اندازند جمله مورچه ها بمیرند و اگر تخم مورچه سحقی کرده در بغل
پشت و زار بچپه که بالغ نشده باشد طلا کنند موی بر نیابند و اگر مورچه را در روشن زیت
جوشانند و از آن روغن قطره در گوش کسی که آواز کرده باشد چکانند نفع رساند حرمت
الوا و عل را بفاریسی بزکوی گویند و ترکان نرش را داغ کجری و ماده اش را داغ کجیسه
گویند و بعد هر سه سال شاخها می کنند و دشمن مار و خرچنگ بود حکم گوشت او بجمیع مذاهب
حلال است حکمت اگر شاخ بزکوی و دم مار را بسوزانند و خاکش را گرفت یا بالند از بسیار
رفتن آگهی نرسد و فاد زهر که آنرا ترایق فاروق طبعی گویند و آن مانند بلوطی بود و دراز و گرد
و بزمی از سنگ کمتر باشد و وی طبقات دارد و در میان آن چیز نیست که گویا مغزیست و آن

از جانورانی که در این کتاب آمده اند
که اگر کسی از پوست بلینگ را بپزد
ساخته بوقت جنگ بپزد و بپزد
بشدت کسی که با وی مقابل کند
چیزی بر وی نیاید و مغلوب او شود
و اگر پاره از تنش بپزد و بخورد
کرده بگردن طفلان
انوار از چشم
بمحفوظ ماند از
نمل و زهره و لفظ
عسل و در بند حیوان
عرب اند و در میان
گویند و مسج
مخفی است که در گوش
آواز چنین می آید

چهل حدیث

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الحمد لله الذي شق أسماع أوليائه بسماع القرآن وركبهم عن الغناء والمعازف الملهية
فإنها سماع الشيطان والصلوة والسلام على رسوله محمد خلیل الرحمن على الروح بحسب سروات
اهل التحقيق والعرفان أما بعد فيقول المقتدر الى الله المتعال ابو المكارم ابراهيم بن داود
الوصالي صافها الله عن البدع والهوى وبقه كالورع والتقوى لما فرغت تاليف السراج
المنير في تحريم سماع الغناء والمزامير الخ الي جمع من الفضلاء المتسكين بالشرع والتبلاء
المتشبهين بأذيال التقى والورع ان اجمع لهم اربعين حديثا في تحريم الغناء والمزامير
مما صرح عن البشير والناذر ليزول بها تدليس المتشبهين ويتلاشى تلبيس
الملاحدة الضالين بادرت بجمعها لهم مقتصر على صحاح الاخبار النبوية ومكتفيا
على حسان الآثار المصطفوية رجاء ان ادخل في قوله عليه الصلوة والسلام من حفظ
على امتي اربعين حديثا من امر دينها بعشر الله تعالى يوم القيامة في زمره الفقهاء والعلماء
وفيما تواتر عنه صلى الله عليه وسلم من قوله فليبلغ الشامتكم الغائب ^{هذه} وتسميته بكتاب الردع
على اخوان الملاحى والبدع واسأل الله تعالى ان يجعله خالصا للوجه تعالى الكريم انه هو البر الزوا
الرحيم الحمد الاول عن عبد الرحمن بن عبد الله بن عمر بن الخطاب رضی الله عنهم
ان النبي صلى الله عليه وسلم نهى عن الغناء والاستماع الى الغناء وعن الغيبة والاستماع الى الغيبة
وعن النيمة والاستماع الى النيمة رواه الطبراني والخطيب البغدادي الحديث الثاني
عن امر المؤمنين عا الصدق ^{نشرة} رضي الله عنهما ان النبي صلى الله عليه وسلم قال صون ملعونتان في الدنيا والاخرة
زمار عند نعمة ودرنة عند مصيبة رواه البرزوي وابن المردويه والبيهقي الحديث
الثالث عن عبد الرحمن بن عوف رضي الله عنهما ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال
انما نهيت عن صوتين اجمعين الفاجرتين صوت عند نعمة وهو لعب مزامير شيطان
وصوت عند مصيبة خمس وجوه وشق جيوب ودرنة شيطان رواه ابن ابى الدنيا

في ذكر الملاهي الحديث الرابع عن أبي امامة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
 ما رفع أحد صوتاً بغناء إلا بعث الله تعالى إليه شيطانين يجلسان على منكبيه يضربان
 باعقابهما على صدره حتى يمسك رواه ابن أبي الدنيا وابن مردويه الحديث الخامس
 عبد الله بن مسعود رضي الله تعالى عنهما أن النبي صلى الله عليه وسلم قال ياكم واستماع العازف والغناء فانهما
 ينبتان النفاق في القلب كينبت الماء البقل رواه ابن صبيح في أماليه الحديث السادس عن
 عبد الله بن مسعود رضي الله تعالى عنهما أن النبي صلى الله عليه وسلم قال الغناء واللهم ينبتان النفاق في القلب كينبت الماء العشب
 والله نفسي بيد أن القرآن والذكر ينبتان الإيمان في القلب كينبت الماء العشب رواه الديلمي
 في مسند الفردوس الحديث السابع عن أبي هريرة رضي الله عنه أن رسول الله صلى الله عليه وسلم
 حث الغناء ينبت النفاق في القلب كينبت الماء العشب رواه الديلمي في مسند الحديث
 الثامن عن ابن مسعود أن النبي صلى الله عليه وسلم قال الغناء ينبت النفاق في القلب كما
 ينبت الماء الزرع رواه أبو داود في السنن وابن أبي الدنيا في ملامهي الحديث التاسع
 عن صفوان بن أمية رضي الله عنه أن عمرو بن قرعة قال يا رسول الله صلى الله عليه وسلم بعثت علي الشقوة فلا
 أرى الرزق إلا من دني افتأذن لي في الغناء من غير فاحشة فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم
 لا أذن لك ولا كرامة ولا نعمة عيني كذبت أي عدو الله لقد رزقك الله حلالاً طيباً واخترت ما
 حرم الله عليك من رزقه مكافأ أحل الله تعالى لك من حلاله ولو كنت تقدر اليك أي بالهوى
 الآن لفعلت بك وفعلت قمر عني وتب إلى الله ووسع على نفسك وعيالك حلالاً فإن
 ذلك جهاد في سبيل الله واعلم أن عون الله مع الصالح التجار رواه الديلمي في مسند الفردوس
 الحديث العاشر عن جابر رضي الله عنه أن النبي صلى الله عليه وسلم قال الشيطان أول من يغني رواه أبو
 الشبل في الحافظ في التحد في الأحكام الحديث الحادي عشر عن أبي أمامة عن رسول الله
 صلى الله عليه وسلم أن قال إن إبليس لما أنزل إلى الأرض فقال يا رب أنزلني إلى الأرض وجعلتني رجلاً فجعل
 لي بيتاً قال نعم قال فجعل لي مجلساً قال الأسواق ومجامع الطريق قال فجعل لي طعاماً قال ما
 لم يذكر اسم الله تعالى عليه قال فجعل لي ثياباً قال كل مسكر قال فجعل لي مؤذناً قال مزامير قال فجعل لي
 قرناً قال الشعر قال فجعل لي حديثاً قال الكذب قال فجعل لي رسلاً قال الكهان قال فجعل لي

مصائب قال النساء رواه ابن أبي الدنيا في مكائد الشيطان الحديث الثاني عشر
 عن أبي أمامة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الله تعاخر وجل بعنه ههنا ورحمة للعالمين و
 امرني بحق المعازف المزمار والاقواق والصلب امر الجاهلية وحلف ربي بعزته وجلاله
 لا يشرب عيدا من عبادي جرعة من خمر متعذرا في الدنيا الا سقيت مكانها من الصد يوم القيامة
 مغفورا له او معدا ولا يتركها من خفاقة الا سقيت اياه من حظيرة القدر لا يحل بيعهن وشراءهن
 ولا التجارة فيهن ثم نزل جبرام رواه ابو داود الطائفة والفظلة الحديث الثالث عشر
 عن ابي امامة عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال ان الله عز وجل بعنه رحمة وهذه للعالمين امرني ان
 احق المزمار والاقواق والخنجر والاقواق التي تعبد في الجاهلية واقسم ربي بعزته
 لا يشرب الخمر في الدنيا الا سقيت من جيم جهنم معدا او مغفورا له الحديث رواه ابن منبج و
 ابن حبان والحاكم اسأوني مسند يزيد بن الهادي وهو ضعيف شامخ بن مسعود وغيره
 الحديث الرابع عشر عن ابن عباس عن النبي صلى الله عليه وسلم انه حرم الميتة والميسر والكوبة يعني
 الطبل وكل مسكر حرام رواه البزار الحديث الخامس عشر عن ابن عباس انه قال الكوبة
 حرام والمخار أو المزمار حرام رواه البيهقي في السنن وقفا ولكن حكمه الموضع الحديث السادس
 عشر عن علي بن ابي طالب ان النبي صلى الله عليه وسلم نهى عن ضرب الدق ولعب الصنم وضرب الزمارة
 رواه الخطابي الحديث السابع عشر عن ابن عباس عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال امرت بهذا
 الطبل والزمار رواه الديلمي الحديث الثامن عشر عن ابن عباس ان النبي صلى الله عليه وسلم قال
 ان الله تعاخر على امتي الخمر والميسر الكوبة واشياء عدها رواه احمد بن حنبل وابن ابي الداود رواه
 البيهقي وزاد وهو الطبل الحديث التاسع عشر عن ابي هريرة عن رسول الله صلى
 الله عليه وسلم قال نسيتم قوم من امتي في اخر الزمان قردة وخنزير قالوا يا رسول الله امسلمين هم قال
 نعم يشهدون ان لا اله الا الله واني محمد رسول الله ويصومون ويصلون قالوا فابا لهم يا رسول
 الله قال اتخذوا المعازف القينات والدقوف شربوا من هذه الاشربة فأتوا على شراهم فاصبحوا وقد مسخوا
 رواه ابن مسند وابن جابر الحديث العشرون عن بهيل بن سعد انه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
 يكون في هذه الامة خسف مسمر وقد قيل متى يا رسول الله قال اذا ظهرت القينات والمعازف استخلفت
 الخمر

بكره والادوية

عبد بن حميد ووفيه عبد الرحمن بن زيد وهو ضعيف ولكنه قد صح من طرق أخرى وقد علقه البخاري واصله
 الاسماعيلي واحمد بن ابي اود وابن ماجة وابو نعيم باسما صحيحة لا غبار عليها الحديث الحادي
 والعشرون وعن عائشة ^{رض} انها قالت قال يا رسول الله ^{صلى الله عليه وسلم} ان الله تعالى حرم القينة وبيعها وثمرها و
 تعليمها والاستماع اليها ثم قرأ ومن الناس من يشترى كفو الحديث رواه ابن ابي الدنيا في ذم الملاهي
 مردويه الحديث الثاني والعشرون عن ابي امامة ^{رض} عن رسول الله ^{صلى الله عليه وسلم} لا تتبعوا القينات ولا
 تشتروهن ولا تعلموهن لا خير في تجارة فيهن ثمنهن حرام في مثل هذا انزلت هذه الآية ومن الناس من
 كفو الحديث رواه سعيد بن منصور واحمد والترمذي وابن ماجة وابن ابي الدنيا في ذم الملاهي ابن جرير
 وابن المنذر والطبراني وابن مردويه الحديث الثالث والعشرون عن انس بن مالك ^{رض} ان رسول
 الله ^{صلى الله عليه وسلم} قال من قعد القينة يسمع منها صوت ^{سليم} تعالى في اذنه الا انك يوم القيامة رواه صغير في
 اماه ابن عساكر في تاريخه الحديث الرابع والعشرون عن صفوان ^{رض} عن رسول الله ^{صلى الله عليه وسلم} انه
 قال في اهل الغناء هؤلاء العصاة من ابائهم بغير توبة حشره الله تعالى يوم القيامة كما كان فحشا
 عز يا نالا يستتر من الناس بجدية كلما قام صرع رواه البيهقي والطبراني الحديث الخامس
 والعشرون عن نافع عن عبد الله بن عمر ^{رض} انهم مراراً فوضع اصبعه في اذنيه وناعى الطريق وقال
 هل تسمع شيئاً قال قلت لا فرفع اصبعه في اذنيه ثم قال كنت مع رسول الله ^{صلى الله عليه وسلم} فسمع
 هذا فوضع مثل هذا رواه اصحاب السنن الحديث السادس والعشرون عن انس بن
 مالك عن النبي ^{صلى الله عليه وسلم} قال لست بالرد ولا الدرمي رواه البخاري في الادب البيهقي في السنن
 الحديث السابع والعشرون عن انس بن مالك عن النبي ^{صلى الله عليه وسلم} ان قال لست بالرد
 ولا الدرمي ولست الباطل ولا الباطل مني رواه ابن عساكر الحديث الثامن والعشرون عن
 جابر بن عبد الله ^{رض} وجابر بن عمر عن النبي ^{صلى الله عليه وسلم} انه قال كل شيء ليس ذكر الله تعالى فهو لهو
 الا ان يكون اربعة ملاعبة الرجل امرأته وتأديب الرجل فرسه مشد الرجل بين الغرضين وتعليم
 الرجل السية رواه النسائي الحديث التاسع والعشرون عن رجل من الصحابة عن رسول الله ^{صلى الله عليه وسلم}
 ان قال كل شيء من لهو الدنيا باطل انظامك بقوسك تأديبك فرسك ولاعبتك باهلك
 فانهم من الحق رواه الحاكم في المستدرک وقال صحيح على شرط مسلم الحديث الثلاثون عن

جابر بن عبد الله رضي الله عنه قال حدثنا روا الغناء فانه قيل ابليس هو شرك عند الله تعالى ولا يغني الا الشيطان
 رواه فردوس الاخبار موقوفا وله حكم المرفوع واوردته الحافظ ابو المحمود في عمدة القاري من شرح البخاري
 ايضا الحديث الحادي والثلاثون عن ابي موسى الاشعري رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال من استمع
 الى صوت الغناء لا يؤذله ان يستمع الى صوت الرواحيتين في الجنة رواه الحكم الترمذي في انوار الاصول
 الحديث الثاني والثلاثون عن رجل من الصحابة رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال استماع صوت الملاهي
 معصية والجلوس عليه مفسق والتلذذ به عاصي الكفر رواه الشيخ الامام حسام الدين علي بن الحجاج السقائي
 في النهاية والشيخ الامام الصدق الشهيد الوائعا وهو ما استدل به كثير من ائمتنا على تحريم سماع الغناء
 والمزمار الحديث الثالث والثلاثون عن حذيفة رضي الله عنه انه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اقرأوا
 القرآن بلحون العرب اصواتها واياكم ولحون اهل الكتاب اهل الفسق فانه سيجي بعدكم قوم يرجعون
 القرآن ترجيع الغناء والزهد وانوح لا يجاوز حناجرهم مفتونة قلوبهم وقلوب من يحبهم شأنهم رواه
 الطبراني والبيهقي الحديث الرابع والثلاثون عن رجل من الصحابة رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال من
 اشراط الساعة ان يتخذ القرآن مزمارا يقيدون احدهم ليس باقرئهم ولا افضلهم الا يغنيهم غناء
 رواه سليم الرازي التقريب الحديث الخامس والثلاثون عن ابن عباس رضي الله عنهما عن النبي صلى الله عليه وسلم
 انه قال احب الناس قراءة من اقرأ يتخذ به رواه ابن جابر في صحيحه والطبراني في الكبير الحديث
 السادس والثلاثون عن ابن عباس رضي الله عنهما عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال ليس من آمن لم يتغن بالقرآن
 رواه البرازي والطبراني ورواه الحاكم وصححه عن عبد بن نهيك قال قال سعد بن جابر كسبه
 سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم ليس من يتغن بالقرآن قال سفيان بن عيينة يعني يتغن به
 وقد جاء في حديث اخر تفسير يتغن بالقرآن ان يحم به وليس المراد منه الغناء المعروف عند اهل الله
 كما يزعم الملاحدة في زماننا الحديث السابع والثلاثون عن رجل من الصحابة رضي الله عنه عن رسول الله صلى الله عليه وسلم
 انه قال اذا رقص الرقص جاء الشيطان ينفع في استه رواه الشيخ الحجة في زبدة الصالحين ورواه البستي
 مرفوعا لبعض اذ رقص الصوفي جاء الشيطان ينفع اصبعه في دبره وزاد في نشر الطيب وثب
 يمينا وشمالا قال العبد الضعيف اصل الله حاله هذا هكذا اورده البستي في تفسيره ووطاقت من اهل
 العلم ولم اقل على اصل الله تعالى اعم الحديث الثامن والثلاثون عن عبد بن دينا قال

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اللَّهُمَّ اجْعَلْ أَفْضَلَ صَلَواتِكَ أَبَدًا وَأَمْنِي بِرِكاتِكَ سَرِدًا وَأَذْكَ حَيَاتِكَ
 قَضًا وَوَعْدًا وَأَسْئَلُ سَلامَكَ أَبَدًا أَفْجَدًا عَلَى أَشْرَفِ الْخَلائِقِ الْإِنْسَانِيَّةِ وَمَجْمَعِ الدَّقَائِقِ
 الْإِيمَانِيَّةِ وَطُورِ التَّجَلِّيَّاتِ الْإِحْسَانِيَّةِ وَهَبْطِ الْأَسْرَارِ الرَّحْمَانِيَّةِ وَاسْطَرَةِ عَقْدِ النَّبِيِّينَ وَ
 مُقَدِّمِ جَيْشِ الْمُرْسَلِينَ وَقَائِدِ رُكْبِ الْأَنْبِيَاءِ الْمَكْرَمِينَ وَأَفْضَلَ الْخَلَائِقِ أَجْمَعِينَ وَحَامِلِ لُؤْلُؤِ
 الْعِزِّ الْأَعْلَى وَمَالِكِ أَرْقَمَةِ الْمَجْدِ الْأَسْنَى شَاهِدِ أَسْرَارِ الْأَزَلِ وَمُشَاهِدِ أَنْوَارِ السَّوَابِقِ الْأَوَّلِ
 تَرْجُمَانِ لِسَانِ الْقَدَمِ وَمَعْدِنِ الْعِلْمِ وَالْحِلْمِ وَالْحِكْمَةِ مَطْهَرِ سِرِّ الْجُودِ الْخُزْنِيِّ وَالْكُلِيِّ وَالْإِنْسَانِ
 عَيْنِ الْوُجُودِ الْعُلُويِّ وَالسُّفْلِيِّ رُوحِ جَسَدِ الْكَوْنَيْنِ وَسِرِّ حَيَاتِ الدَّارَيْنِ الْمُتَحَقِّقِ بِالْعَلَى
 رُتَبَةِ الْعُبُودِيَّةِ وَالْمُتَخَلِّقِ بِأَسْرَارِ الْمَقَامَاتِ الْإِصْطِفَائِيَّةِ سَيِّدِ الْأَشْرَافِ وَجَامِعِ

[illegible]

الحق جانی

